



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

توسعه و تکامل

شیراز، چاپخانه

سام امام

امیرالمؤمنین

خطبه

۱-۱۵

جلد نهم

کتاب مرکز

توسعه و تکامل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۲	پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه جلد ۱۵
۲۲	مشخصات کتاب
۲۳	اشاره
۳۹	گفتار حکیمانه ۳۶۱-راه استجابت دعا
۳۹	اشاره
۴۰	شرح و تفسیر
۴۵	گفتار حکیمانه ۳۶۲-برای حفظ آبرو
۴۵	اشاره
۴۶	شرح و تفسیر
۴۹	گفتار حکیمانه ۳۶۳-دو دلیل نادانی
۴۹	اشاره
۵۰	شرح و تفسیر
۵۵	گفتار حکیمانه ۳۶۴-تفکر منطقی
۵۵	اشاره
۵۶	شرح و تفسیر
۵۷	نکته: آداب سؤال
۶۱	گفتار حکیمانه ۳۶۵-بهترین راه ادب آموزی خویشتن
۶۱	اشاره
۶۲	شرح و تفسیر
۶۵	نکته
۶۷	گفتار حکیمانه ۳۶۶-آنجا که علم فرار می کند!
۶۷	اشاره
۶۸	شرح و تفسیر

گفتار حکیمانه ۳۶۷-سرنوشت دنیاپرستان-شیوه مؤمنان راستین ۷۳

بخش اول: ۷۳

اشاره ۷۳

شرح و تفسیر ۷۵

بخش دوم: ۸۳

اشاره ۸۳

شرح و تفسیر ۸۳

گفتار حکیمانه ۳۶۸-فلسفه ثواب و عقاب ۸۷

اشاره ۸۷

شرح و تفسیر ۸۸

نکته ۹۰

گفتار حکیمانه ۳۶۹-زمانی طوفانی در پیش است ۹۳

اشاره ۹۳

شرح و تفسیر ۹۵

نکته ۹۹

گفتار حکیمانه ۳۷۰-یک پیام مستمر ۱۰۱

اشاره ۱۰۱

شرح و تفسیر ۱۰۲

گفتار حکیمانه ۳۷۱-ده موضوع مهم و سرنوشت ساز ۱۰۷

اشاره ۱۰۷

شرح و تفسیر ۱۰۸

گفتار حکیمانه ۳۷۲-ارکان دین و دنیا ۱۱۵

اشاره ۱۱۵

شرح و تفسیر ۱۱۷

نکته ۱۲۲

گفتار حکیمانه ۳۷۳-مراحل سه گانه نهی از منکر ۱۲۵

- ۱۲۵ اشاره
- ۱۲۷ شرح و تفسیر
- ۱۳۰ نکته ها
- ۱۳۰ ۱-محمد بن جریر طبری
- ۱۳۱ ۲-عبدالرحمن بن ابی لیلی
- ۱۳۳ گفتار حکیمانه ۳۷۴-مردگان زنده نما!
- ۱۳۳ اشاره
- ۱۳۵ شرح و تفسیر
- ۱۴۲ نکته
- ۱۴۵ گفتار حکیمانه ۳۷۵-قلب های واژگونه!
- ۱۴۵ اشاره
- ۱۴۶ شرح و تفسیر
- ۱۵۱ گفتار حکیمانه ۳۷۶-عاقبت حق و باطل
- ۱۵۱ اشاره
- ۱۵۲ شرح و تفسیر
- ۱۵۷ گفتار حکیمانه ۳۷۷-نه نیکوکاران در امانند نه بدکاران مأیوس
- ۱۵۷ اشاره
- ۱۵۸ شرح و تفسیر
- ۱۶۰ نکته
- ۱۶۳ گفتار حکیمانه ۳۷۸-سرچشمه تمام عیوب
- ۱۶۳ اشاره
- ۱۶۴ شرح و تفسیر
- ۱۶۹ گفتار حکیمانه ۳۷۹-روزی دو گونه است
- ۱۶۹ اشاره
- ۱۷۱ شرح و تفسیر
- ۱۷۵ گفتار حکیمانه ۳۸۰-بی اعتباری این جهان

- ۱۷۵ اشاره
- ۱۷۶ شرح و تفسیر
- ۱۸۰ گفتار حکیمانه ۳۸۱- حتی با یک کلمه
- ۱۸۰ اشاره
- ۱۸۱ شرح و تفسیر
- ۱۸۴ گفتار حکیمانه ۳۸۲- دو نکته حکیمانه
- ۱۸۴ اشاره
- ۱۸۵ شرح و تفسیر
- ۱۹۰ گفتار حکیمانه ۳۸۳- در برابر معاصی ضعیف و در برابر طاعات قوی باش
- ۱۹۰ اشاره
- ۱۹۱ شرح و تفسیر
- ۱۹۴ گفتار حکیمانه ۳۸۴- سه نکته حکیمانه
- ۱۹۴ اشاره
- ۱۹۵ شرح و تفسیر
- ۲۰۰ گفتار حکیمانه ۳۸۵- در پستی دنیا همین بس!
- ۲۰۰ اشاره
- ۲۰۱ شرح و تفسیر
- ۲۰۴ گفتار حکیمانه ۳۸۶- هر تلاشی سرانجام به نتیجه می رسد، کم یا زیاد
- ۲۰۴ اشاره
- ۲۰۵ شرح و تفسیر
- ۲۰۸ گفتار حکیمانه ۳۸۷- همه چیز دنیا در برابر آخرت ناچیز است
- ۲۰۸ اشاره
- ۲۰۹ شرح و تفسیر
- ۲۱۲ گفتار حکیمانه ۳۸۸- بدترین بلاها
- ۲۱۲ اشاره
- ۲۱۳ شرح و تفسیر

- گفتار حکیمانه ۳۸۹-هر افتخاری است در عمل است ----- ۲۱۸
- اشاره ----- ۲۱۸
- شرح و تفسیر ۲۱۹
- گفتار حکیمانه ۳۹۰-تقسیم صحیح ساعات شب و روز ----- ۲۲۴
- اشاره ----- ۲۲۴
- شرح و تفسیر ۲۲۵
- گفتار حکیمانه ۳۹۱-زاهد باش تا ببینی! ----- ۲۳۰
- اشاره ----- ۲۳۰
- شرح و تفسیر ۲۳۱
- گفتار حکیمانه ۳۹۲-شخصیت انسان زیرزبان او نهفته است ----- ۲۳۶
- اشاره ----- ۲۳۶
- شرح و تفسیر ۲۳۷
- گفتار حکیمانه ۳۹۳-تلاش معقول ----- ۲۴۰
- اشاره ----- ۲۴۰
- شرح و تفسیر ۲۴۱
- گفتار حکیمانه ۳۹۴-کلمات نافذتر از تیرها! ----- ۲۴۴
- اشاره ----- ۲۴۴
- شرح و تفسیر ۲۴۵
- گفتار حکیمانه ۳۹۵-زندگی ساده فایده کننده است ----- ۲۴۸
- اشاره ----- ۲۴۸
- شرح و تفسیر ۲۴۹
- گفتار حکیمانه ۳۹۶-مرگ آری ولی تن دادن به ذلت هرگز! ----- ۲۵۲
- اشاره ----- ۲۵۲
- شرح و تفسیر ۲۵۲
- گفتار حکیمانه ۳۹۷-بهترین عطرها ----- ۲۶۱
- اشاره ----- ۲۶۱

- ۲۶۲ شرح و تفسیر
- ۲۶۶ گفتار حکیمانه ۳۹۸-ردای فخر و تکبر را بیفکن!
- ۲۶۶ اشاره
- ۲۶۷ شرح و تفسیر
- ۲۷۳ گفتار حکیمانه ۳۹۹-حقوق متقابل پدر و فرزند
- ۲۷۳ اشاره
- ۲۷۴ شرح و تفسیر
- ۲۷۹ نکته ها
- ۲۷۹ ۱-چه حقوقی پدر و مادر بر فرزندان دارند؟
- ۲۸۲ ۲-فرزندان بر پدران و مادران چه حقوقی دارند؟
- ۲۸۵ گفتار حکیمانه ۴۰۰- کدام حق است و کدام خرافه؟
- ۲۸۵ اشاره
- ۲۸۶ شرح و تفسیر
- ۲۹۶ نکته: اسباب نشاط و شادی و دفع غم و اندوه
- ۲۹۹ گفتار حکیمانه ۴۰۱- هماهنگی معقول با مردم
- ۲۹۹ اشاره
- ۳۰۰ شرح و تفسیر
- ۳۰۳ گفتار حکیمانه ۴۰۲- فراتر از حد تو سخن مگو
- ۳۰۳ اشاره
- ۳۰۴ شرح و تفسیر
- ۳۰۷ گفتار حکیمانه ۴۰۳- پراکنده کاری و شکست
- ۳۰۷ اشاره
- ۳۰۸ شرح و تفسیر
- ۳۱۱ گفتار حکیمانه ۴۰۴- هر چه هست از اوست!
- ۳۱۱ اشاره
- ۳۱۲ شرح و تفسیر

- گفتار حکیمانه ۴۰۵- این مرد لجوج را رها کن ۳۱۷
- اشاره ۳۱۷
- شرح و تفسیر ۳۱۸
- نکته ها ۳۲۰
- ۱-ماجرای گفتگوی عمار یاسر و مغیره ۳۲۰
- ۲-عمار یاسر و مغیره بن شعبه را بیشتر بشناسیم ۳۲۱
- گفتار حکیمانه ۴۰۶- دو کار زیبا! ۳۲۷
- اشاره ۳۲۷
- شرح و تفسیر ۳۲۸
- گفتار حکیمانه ۴۰۷- هر درک عاقلانه ای روزی نجات بخش است ۳۳۳
- اشاره ۳۳۳
- شرح و تفسیر ۳۳۴
- گفتار حکیمانه ۴۰۸- با حق ستیزه مکن! به زمین خواهی خورد ۳۳۷
- اشاره ۳۳۷
- شرح و تفسیر ۳۳۸
- گفتار حکیمانه ۴۰۹- قلب کتاب چشم است ۳۴۳
- اشاره ۳۴۳
- شرح و تفسیر ۳۴۴
- گفتار حکیمانه ۴۱۰- رئیس صفات پسندیده ۳۴۷
- اشاره ۳۴۷
- شرح و تفسیر ۳۴۸
- گفتار حکیمانه ۴۱۱- مراقب باش با چه کسی سخن می گویی؟ ۳۵۲
- اشاره ۳۵۲
- شرح و تفسیر ۳۵۴
- گفتار حکیمانه ۴۱۲- بهترین راه تأدیب خویشتن ۳۵۷
- اشاره ۳۵۷

- ۳۵۸ شرح و تفسیر
- ۳۶۰ نکته: روح ادب و اسباب آن
- ۳۶۳ گفتار حکیمانه ۴۱۳- اجر و پاداش صابران
- ۳۶۳ گفتار حکیمانه ۴۱۴- دو راهی مصائب
- ۳۶۳ اشاره
- ۳۶۵ شرح و تفسیر
- ۳۶۷ نکته: راه صحیح برخورد با مشکلات زندگی
- ۳۷۱ گفتار حکیمانه ۴۱۵- سه ویژگی دنیا
- ۳۷۱ اشاره
- ۳۷۲ شرح و تفسیر
- ۳۷۵ نکته: ناپایداری مواهب این جهان
- ۳۷۷ گفتار حکیمانه ۴۱۶- برای چه کسی باقی می گذاری؟
- ۳۷۷ اشاره
- ۳۷۹ شرح و تفسیر
- ۳۸۵ گفتار حکیمانه ۴۱۷- مراحل استغفار کامل
- ۳۸۵ اشاره
- ۳۸۷ شرح و تفسیر
- ۳۹۱ نکته ها
- ۳۹۱ ۱- شرایط توبه واقعی
- ۳۹۴ ۲- سرگذشت عجیب همسایه ابوصیر
- ۳۹۷ گفتار حکیمانه ۴۱۸- بهترین یاور در برابر سفیهان
- ۳۹۷ اشاره
- ۳۹۸ شرح و تفسیر
- ۴۰۳ گفتار حکیمانه ۴۱۹- نقاط ضعف عجیب این انسان مغرور!
- ۴۰۳ اشاره
- ۴۰۴ شرح و تفسیر

- نکته ها ۴۰۷
- ۱- نیرومند ضعیف! ۴۰۷
- ۲- مواد تشکیل دهنده عرق بدبو ۴۰۹
- ۳- پشه، موجودی کوچک اما شگفت انگیز ۴۱۰
- گفتار حکیمانه ۴۲۰- راه غلبه بر شهوت ۴۱۱
- اشاره ۴۱۱
- شرح و تفسیر ۴۱۳
- نکته: راه های روشن برای مبارزه با انحرافات جنسی ۴۱۷
- گفتار حکیمانه ۴۲۱- عقل کافی ۴۲۱
- اشاره ۴۲۱
- شرح و تفسیر ۴۲۲
- گفتار حکیمانه ۴۲۲- کار نیک کمش، بسیار است ۴۲۵
- اشاره ۴۲۵
- شرح و تفسیر ۴۲۶
- گفتار حکیمانه ۴۲۳- اگر رابطه خود را با خدا اصلاح کنی... ۴۳۱
- اشاره ۴۳۱
- شرح و تفسیر ۴۳۲
- گفتار حکیمانه ۴۲۴- نقش حلم و عقل ۴۳۷
- اشاره ۴۳۷
- شرح و تفسیر ۴۳۸
- گفتار حکیمانه ۴۲۵- واسطه های فیض ۴۴۳
- اشاره ۴۴۳
- شرح و تفسیر ۴۴۴
- گفتار حکیمانه ۴۲۶- بی اعتباری این دو نعمت ۴۴۷
- اشاره ۴۴۷
- شرح و تفسیر ۴۴۸

- گفتار حکیمانه ۴۲۷-مشکل خود را با خدا بگو ۴۵۱
- اشاره ۴۵۱
- شرح و تفسیر ۴۵۲
- گفتار حکیمانه ۴۲۸-عید واقعی ۴۵۵
- اشاره ۴۵۵
- شرح و تفسیر ۴۵۶
- گفتار حکیمانه ۴۲۹-بزرگترین حسرت ۴۶۱
- اشاره ۴۶۱
- شرح و تفسیر ۴۶۲
- گفتار حکیمانه ۴۳۰-زیانکارترین انسانها ۴۶۷
- اشاره ۴۶۷
- شرح و تفسیر ۴۶۸
- گفتار حکیمانه ۴۳۱-طالبان دنیا و طالبان آخرت ۴۷۳
- اشاره ۴۷۳
- شرح و تفسیر ۴۷۴
- گفتار حکیمانه ۴۳۲-دوازده صفت اولیاءالله ۴۷۷
- اشاره ۴۷۷
- شرح و تفسیر ۴۷۹
- نکته: اولیاء الله در این کلام امام علیه السلام چه کسانی هستند؟ ۴۸۵
- گفتار حکیمانه ۴۳۳-لذات زودگذر و تبعات بسیار ۴۸۷
- اشاره ۴۸۷
- شرح و تفسیر ۴۸۸
- گفتار حکیمانه ۴۳۴-نخست او را بیازمای ۴۹۱
- اشاره ۴۹۱
- شرح و تفسیر ۴۹۲
- نکته ۴۹۴

- گفتار حکیمانه ۴۳۵-گشایش درهای امید ۴۹۷
- اشاره ۴۹۷
- شرح و تفسیر ۴۹۸
- گفتار حکیمانه ۴۳۶-معرف کریمان ۵۰۳
- اشاره ۵۰۳
- شرح و تفسیر ۵۰۴
- گفتار حکیمانه ۴۳۷-عدالت برتر است یا جود و بخشش؟ ۵۰۷
- اشاره ۵۰۷
- شرح و تفسیر ۵۰۸
- گفتار حکیمانه ۴۳۸-مردم دشمن چه چیزند؟ ۵۱۳
- اشاره ۵۱۳
- شرح و تفسیر ۵۱۴
- گفتار حکیمانه ۴۳۹-عصاره مفهوم زهد ۵۱۷
- اشاره ۵۱۷
- شرح و تفسیر ۵۱۸
- گفتار حکیمانه ۴۴۰-به وعده های اشخاص زیاد خوشبین نباشید ۵۲۱
- اشاره ۵۲۱
- شرح و تفسیر ۵۲۲
- گفتار حکیمانه ۴۴۱-میدان آزمون بزرگ ۵۲۵
- اشاره ۵۲۵
- شرح و تفسیر ۵۲۶
- گفتار حکیمانه ۴۴۲-بهترین شهرها ۵۳۱
- اشاره ۵۳۱
- شرح و تفسیر ۵۳۲
- گفتار حکیمانه ۴۴۳-مالک، بزرگمرد نستوه ۵۳۷
- اشاره ۵۳۷

- ۵۳۹ شرح و تفسیر
- ۵۴۱ نکته: مالک اشتر، مرد بسیار شجاع و پرافتخار
- ۵۴۵ گفتار حکیمانه ۴۴۴- بهترین روش برای کار کردن
- ۵۴۵ اشاره
- ۵۴۶ شرح و تفسیر
- ۵۴۹ گفتار حکیمانه ۴۴۵- پیوند اخلاق نیک با یکدیگر
- ۵۴۹ اشاره
- ۵۵۰ شرح و تفسیر
- ۵۵۱ نکته: صفات اخلاقی کلیدی
- ۵۵۵ گفتار حکیمانه ۴۴۶- حقوق واجب (ادای زکات)
- ۵۵۵ اشاره
- ۵۵۶ شرح و تفسیر
- ۵۵۷ نکته ها
- ۵۵۷ ۱- اهمیت زکات
- ۵۵۹ ۲- صعصعه و غالب و فرزدق کیستند؟
- ۵۶۱ گفتار حکیمانه ۴۴۷- هشدار به بازرگانان
- ۵۶۱ اشاره
- ۵۶۲ شرح و تفسیر
- ۵۶۵ نکته: خطرات ربا
- ۵۶۷ گفتار حکیمانه ۴۴۸- مصائب کوچک را بزرگ نشمرید
- ۵۶۷ اشاره
- ۵۶۸ شرح و تفسیر
- ۵۷۱ گفتار حکیمانه ۴۴۹- تضاد شخصیت با شهوات سرکش
- ۵۷۱ اشاره
- ۵۷۲ شرح و تفسیر
- ۵۷۳ نکته: عواقب شوم هواپرستی

- گفتار حکیمانه ۴۵۰- شوخی نامناسب - ۵۷۵
- اشاره - ۵۷۵
- شرح و تفسیر - ۵۷۶
- نکته - ۵۷۸
- گفتار حکیمانه ۴۵۱- چه بهتر محبت از دو سر باشد - ۵۸۱
- اشاره - ۵۸۱
- شرح و تفسیر - ۵۸۲
- نکته: نقش دوستان در زندگی انسان - ۵۸۳
- گفتار حکیمانه ۴۵۲- غنا و فقر حقیقی - ۵۸۷
- اشاره - ۵۸۷
- شرح و تفسیر - ۵۸۸
- گفتار حکیمانه ۴۵۳- پسر شوم زبیر! - ۵۹۳
- اشاره - ۵۹۳
- شرح و تفسیر - ۵۹۴
- نکته - ۵۹۵
- گفتار حکیمانه ۴۵۴- با این حال تکبر چرا؟ - ۵۹۹
- اشاره - ۵۹۹
- شرح و تفسیر - ۶۰۰
- نکته - ۶۰۲
- گفتار حکیمانه ۴۵۵- برترین شعرای عرب - ۶۰۵
- اشاره - ۶۰۵
- شرح و تفسیر - ۶۰۶
- نکته ها - ۶۰۹
- ۱- شأن ورود این گفتار حکیمانه - ۶۰۹
- ۲- امرؤ القیس کیست؟ - ۶۱۰
- ۳- تمسک امام علیه السلام به اشعار پرمعنای عرب - ۶۱۲

- گفتار حکیمانه ۴۵۶-تنها بهای وجود انسان ۶۱۵
- اشاره ۶۱۵
- شرح و تفسیر ۶۱۶
- نکته ها ۶۱۸
- ۱-هدف امام علیه السلام از نکوهش دنیا ۶۱۸
- ۲-ارزش وجود انسان ۶۱۹
- گفتار حکیمانه ۴۵۷-دو کس هرگز سیر نمی شوند ۶۲۱
- اشاره ۶۲۱
- شرح و تفسیر ۶۲۲
- گفتار حکیمانه ۴۵۸-حقیقت ایمان ۶۲۵
- اشاره ۶۲۵
- شرح و تفسیر ۶۲۶
- گفتار حکیمانه ۴۵۹-مقدرات بر تدبیر ما پیشی می گیرد ۶۳۱
- اشاره ۶۳۱
- شرح و تفسیر ۶۳۲
- گفتار حکیمانه ۴۶۰-بردباری و ترک شتاب ۶۳۵
- اشاره ۶۳۵
- شرح و تفسیر ۶۳۶
- گفتار حکیمانه ۴۶۱-غیبت نشانه ناتوانی است ۶۳۹
- اشاره ۶۳۹
- شرح و تفسیر ۶۴۰
- نکته: غیبت و آثار شوم آن ۶۴۱
- حق الناس یا حق الله؟ ۶۴۳
- گفتار حکیمانه ۴۶۲-بی اعتنایی به تعریف و تمجید ۶۴۷
- اشاره ۶۴۷
- شرح و تفسیر ۶۴۸

- نکته: مدح و تمجید در حد اعتدال ۶۵۰
- گفتار حکیمانه ۴۶۳- دنیا وسیله است نه هدف ۶۵۳
- اشاره ۶۵۳
- شرح و تفسیر ۶۵۴
- گفتار حکیمانه ۴۶۴- پایان عمر بنی امیه ۶۵۷
- اشاره ۶۵۷
- شرح و تفسیر ۶۵۹
- گفتار حکیمانه ۴۶۵- طایفه پرافتخار انصار ۶۶۳
- اشاره ۶۶۳
- شرح و تفسیر ۶۶۴
- نکته: فضایل انصار در قرآن و روایات اسلامی ۶۶۵
- گفتار حکیمانه ۴۶۶- یک تشبیه عجیب ۶۶۹
- اشاره ۶۶۹
- شرح و تفسیر ۶۷۱
- گفتار حکیمانه ۴۶۷- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آیین الهی را سامان بخشید ۶۷۳
- اشاره ۶۷۳
- شرح و تفسیر ۶۷۴
- گفتار حکیمانه ۴۶۸- یک پیشگویی مهم ۶۷۹
- اشاره ۶۷۹
- شرح و تفسیر ۶۸۰
- نکته ها ۶۸۳
- ۱- نکوهش شدید از بخل ۶۸۳
- ۲- فرق میان بیع مکره و مضطر ۶۸۵
- گفتار حکیمانه ۴۶۹- هر دو گروه هلاک می شوند ۶۸۷
- اشاره ۶۸۷
- شرح و تفسیر ۶۸۸

- نکته ها ----- ۶۹۱
- ۱- غلات و مفرطین چه کسانی هستند؟ ----- ۶۹۱
- ۲- ناصبی ها ----- ۶۹۵
- گفتار حکیمانه ۴۷۰- حقیقت توحید و عدل ----- ۶۹۹
- اشاره ----- ۶۹۹
- شرح و تفسیر ----- ۷۰۰
- گفتار حکیمانه ۴۷۱- حق گفتار صحیح ----- ۷۰۵
- اشاره ----- ۷۰۵
- شرح و تفسیر ----- ۷۰۶
- گفتار حکیمانه ۴۷۲- باران های مفید ----- ۷۰۹
- اشاره ----- ۷۰۹
- شرح و تفسیر ----- ۷۱۱
- نکته ها ----- ۷۱۲
- ۱- صلاه الاستسقاء (نماز باران) ----- ۷۱۲
- ۲- قطع برکات آسمانی بر اثر گناهان ----- ۷۱۵
- گفتار حکیمانه ۴۷۳- ما به سوگ پیامبر نشستیم ----- ۷۱۹
- اشاره ----- ۷۱۹
- شرح و تفسیر ----- ۷۲۰
- نکته ها ----- ۷۲۲
- ۱- خضاب و رنگ کردن موها در اسلام ----- ۷۲۲
- ۲- خضاب در اشعار شعرا ----- ۷۲۳
- گفتار حکیمانه ۴۷۴- همسان شهیدان ----- ۷۲۵
- اشاره ----- ۷۲۵
- شرح و تفسیر ----- ۷۲۶
- گفتار حکیمانه ۴۷۵- گنج پایان ناپذیر! ----- ۷۲۹
- اشاره ----- ۷۲۹

- ۷۳۰ شرح و تفسیر
- ۷۳۳ گفتار حکیمانه ۴۷۶-هرگز مردم را تحت فشار قرار مده
- ۷۳۳ اشاره
- ۷۳۴ شرح و تفسیر
- ۷۳۵ نکته ها
- ۷۳۵ ۱-چرا امام علیه السلام زیاد را به این منصب گماشت؟
- ۷۳۶ ۲-چرا زیاد را زیاد بن ابیه می گفتند؟
- ۷۳۷ ۳-عدالت و سختگیری و خشونت
- ۷۴۱ گفتار حکیمانه ۴۷۷-از گناهی که کوچک می شمردی بترس!
- ۷۴۱ اشاره
- ۷۴۲ شرح و تفسیر
- ۷۴۵ گفتار حکیمانه ۴۷۸-مسئولیت سنگین دانشمندان
- ۷۴۵ اشاره
- ۷۴۶ شرح و تفسیر
- ۷۴۸ نکته
- ۷۵۱ گفتار حکیمانه ۴۷۹-دوستان پرتکلف
- ۷۵۱ اشاره
- ۷۵۲ شرح و تفسیر
- ۷۵۶ گفتار حکیمانه ۴۸۰-اسباب جدایی دوستان
- ۷۵۶ اشاره
- ۷۵۷ شرح و تفسیر
- ۷۵۹ نکته: شرایط دوستی
- ۷۶۵ خاتمه- شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه
- ۷۷۶ درباره مرکز

پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه جلد ۱۵

مشخصات کتاب

سرشناسه: مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور: پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان.

مشخصات نشر: قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۹۰ -

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

شابک: ۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۸: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۳۷-۶ ؛ ۶۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۱۳-۷ ؛ ۸۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۴۳-۴ ؛ ۸۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۳: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۰-۱ ؛ ۱۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۴: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۲-۵ ؛ ۱۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۵: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۷۴-۸

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد هشتم، ۱۳۸۶.

یادداشت: چاپ قبلی: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵.

یادداشت: ج. ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت: ج. ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت: ج. ۱۲ (چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت: ج. ۱۳ (چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت: ج. ۱۵ (چاپ اول: ۱۳۹۱).

یادداشت: ج. ۱۴ (چاپ اول: ۱۳۹۵) (فیپا).

یادداشت: ناشر جلد نهم، دهم الی دوازدهم و چهاردهم و پانزدهم انتشارات امام علی بن ابیطالب (ع) میباشد.

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج ۸. خطبه ۲۰۱-۲۴۱-ج. ۱۰. نامه های تاریخی امام علی (ع) ۳۲-۵۳-ج. ۱۱. نامه های تاریخی امام علی (ع) ۷۹-۵۴-ج. ۱۲. گفتار حکیمانه ۱-۱۲۰

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- خطبه ها

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- کلمات قصار

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. . نهج البلاغه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. . نهج البلاغه. شرح

رده بندی کنگره: BP۳۸/۰۴۲۲/م۷پ۹ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵

شماره کتابشناسی ملی: ۱۳۰۵۴۵۷

ص: ۱

اشاره

پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

مکارم شیرازی

با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان

ص: ۲

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان. - قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع) - ۱۳۸۷.

ISBN: 978-964-533-044-1

ج. (دوره)

ISBN: 978-964-533-069-7

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه.

ج. ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۷)

۱. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - نهج البلاغه - نقد و تفسیر. ۲. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - خطبه‌ها. ۳. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - کلمات قصار. الف. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. ب. عنوان. ج. عنوان: نهج البلاغه. شرح. د. عنوان: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه.

۲۹۷/۹۵۱۵

م ۷ / ۰۴۲۲ / ۳۸ BP

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:
مرحوم محمدجعفر امامی - محمدرضا آشتیانی - محمدجواد ارسطا -
سعید داودی - احمد قدسی و سید عبدالمهدی توکل

ناشر برتر

نوزدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام / ج ۹

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۷۰۴ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۸۷

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۶۹-۷



قم - ابتدای خیابان شهنا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفکس: ۷۷۳۲۴۷۸

www.amiralmomeninpub.com

قیمت: ۵۰۰۰ تومان



فهرست مطالب

مقدمه	۱۷
بخش دوم نهج البلاغه: نامه‌های امام امیر مؤمنان <small>علیه السلام</small> / ۱۹	
نامه ۱	۲۱
نامه در یک نگاه	۲۱
بخش اول	۲۳
شرح و تفسیر: حقیقت ماجرای قتل عثمان	۲۴
نکته‌ها	۲۶
۱. ماجرای ابوموسی و بسیج مردم کوفه برای حمایت امام <small>علیه السلام</small>	۲۶
۲. خوش بُود گر محک تجربه آید به میان	۲۸
بخش دوم	۳۱
شرح و تفسیر	۳۱
نکته: سرنوشت شورشیان جمل	۳۳
نامه ۲	۳۵
نامه در یک نگاه	۳۵
شرح و تفسیر: رضایت امام <small>علیه السلام</small> از مردم کوفه	۳۷
نکته: متن کامل نامه امام <small>علیه السلام</small> به اهل کوفه	۳۸
نامه ۳	۴۱
نامه در یک نگاه	۴۱
بخش اول	۴۳
شرح و تفسیر: این خانه را از کجا آورده‌ای؟!	۴۴

۴۷	بخش دوم.....
۴۸	شرح و تفسیر: قباله‌ای بی نظیر.....
۵۴	نکته‌ها.....
۵۴	۱. انگیزه تنظیم این قباله.....
۵۵	۲. شریح کیست؟.....
۵۹	نامه ۴
۵۹	نامه در یک نگاه.....
۶۱	شرح و تفسیر: افراد سست را کنار بزن.....
۶۴	نکته‌ها.....
۶۴	۱. جنایات شورشیان جمل.....
۶۵	۲. به چه کسانی می‌توان اعتماد کرد؟.....
۶۷	نامه ۵
۶۷	نامه در یک نگاه.....
۶۹	شرح و تفسیر: مقامات کشور اسلام امانت الهی است.....
۷۲	نکته‌ها.....
۷۲	۱. دستور العملی کامل.....
۷۴	۲. اشعث بن قیس کیست؟.....
۷۵	۳. آذربایجان در نقشه‌های پیشین اسلامی.....
۷۷	نامه ۶
۷۷	نامه در یک نگاه.....
۸۰	شرح و تفسیر.....
۸۳	نکته: چرا استدلال به شورا و بیعت.....
۸۷	نامه ۷
۸۷	نامه در یک نگاه.....
۹۰	شرح و تفسیر: موعظه گمراهان!.....
۹۳	نکته: نامه معاویه به امیر مؤمنان امام علی <small>علیه السلام</small>

فهرست مطالب	۷
نامه ۸.....	۹۹
نامه در یک نگاه.....	۹۹
شرح و تفسیر: در مسیر حل مشکل از طریق مسالمت آمیز.....	۱۰۱
نکته: جریر بن عبدالله کیست؟.....	۱۰۲
نامه ۹.....	۱۰۵
نامه در یک نگاه.....	۱۰۵
بخش اول.....	۱۰۹
شرح و تفسیر: بنی هاشم نخستین حامیان اسلام.....	۱۱۰
بخش دوم.....	۱۱۵
شرح و تفسیر: آنها که اسلام را یاری دادند.....	۱۱۶
بخش سوم.....	۱۲۵
شرح و تفسیر: تو را با قاتلان عثمان چکار؟!.....	۱۲۵
نکته: باز هم درباره قتل عثمان.....	۱۲۹
نامه ۱۰.....	۱۳۳
نامه در یک نگاه.....	۱۳۳
بخش اول.....	۱۳۵
شرح و تفسیر: نگاهی به آینده تاریک.....	۱۳۶
بخش دوم.....	۱۳۹
شرح و تفسیر: از غفلت برحذر باش.....	۱۳۹
بخش سوم.....	۱۴۳
شرح و تفسیر: همواره بر طریق هدایت گام بر می دارم.....	۱۴۳
نکته ها.....	۱۴۶
۱. مقایسه شجاعت امام <small>علیه السلام</small> با دشمنانش.....	۱۴۶
۲. آیا معاویه در جنگ بدر حضور داشت؟.....	۱۴۸
بخش چهارم.....	۱۴۹
شرح و تفسیر: آینده شوم و تاریک دشمن!.....	۱۴۹

نکته: پیش‌بینی‌هایی که انجام شد.....	۱۵۱
نامه ۱۱	۱۵۵
نامه در یک نگاه.....	۱۵۵
شرح و تفسیر: آرایش صحیح لشکر.....	۱۵۸
نامه ۱۲	۱۶۳
نامه در یک نگاه.....	۱۶۳
شرح و تفسیر: دستورات لازم برای حرکت به سوی میدان نبرد.....	۱۶۶
نکته: معقل بن قیس کیست؟.....	۱۶۹
نامه ۱۳	۱۷۱
نامه در یک نگاه.....	۱۷۱
شرح و تفسیر: مالک فرماندهی لایق.....	۱۷۳
نکته‌ها.....	۱۷۵
۱. اشتر مردی شجاع، مدیر و مدبر.....	۱۷۵
۲. شریح بن هانی حارثی و زیاد بن نضر.....	۱۷۶
نامه ۱۴	۱۷۹
نامه در یک نگاه.....	۱۷۹
شرح و تفسیر: بخش دیگری از آداب اخلاقی در جنگ.....	۱۸۲
نکته‌ها.....	۱۸۶
۱. موقعیت زنان در نهج البلاغه.....	۱۸۶
۲. اخلاق اسلامی در برابر دشمنان.....	۱۸۸
نامه ۱۵	۱۹۱
نامه در یک نگاه.....	۱۹۱
شرح و تفسیر: دعای جامعی برای میدان نبرد.....	۱۹۳
نامه ۱۶	۱۹۷
نامه در یک نگاه.....	۱۹۷
شرح و تفسیر: تقویت عزم و اراده لشکر.....	۱۹۹

نکته‌ها.....	۲۰۴
۱. شواهد زنده‌ای از اعتقادات واقعی بنی‌امیه.....	۲۰۴
۲. فضائل امام علیؑ از زبان دشمنش.....	۲۰۹
نامه ۱۷.....	۲۱۱
نامه در یک نگاه.....	۲۱۱
بخش اول.....	۲۱۳
شرح و تفسیر: بدهکارانی در چهره طلبکار.....	۲۱۴
بخش دوم.....	۲۲۱
شرح و تفسیر: نبوت افتخار برتر.....	۲۲۱
نکته: پیروان رسول خدا ﷺ.....	۲۲۴
نامه ۱۸.....	۲۲۷
نامه در یک نگاه.....	۲۲۷
شرح و تفسیر: آتش فتنه را با مدارا خاموش کن.....	۲۳۰
نکته: ویژگی‌های اهل بصره.....	۲۳۴
نامه ۱۹.....	۲۳۷
نامه در یک نگاه.....	۲۳۷
شرح و تفسیر: شمول رأفت اسلامی نسبت به همه شهر و ندان.....	۲۳۹
نکته: اسلام و اهل ذمه.....	۲۴۳
نامه ۲۰.....	۲۴۵
نامه در یک نگاه.....	۲۴۵
شرح و تفسیر: هشدار شدید به متخلفان.....	۲۴۷
نکته: چرا «زیاد» به این منصب گماشته شد.....	۲۴۹
نامه ۲۱.....	۲۵۱
نامه در یک نگاه.....	۲۵۱
شرح و تفسیر: امام علیؑ باز هم «زیاد» را اندرز می‌دهد.....	۲۵۳
نکته‌ها.....	۲۵۸

۲۵۸	۱. رابطه اعمال و پاداش ها
۲۵۹	۲. «زیاد» مرد نمک شناس
۲۶۱	نامه ۲۲
۲۶۱	نامه در یک نگاه
۲۶۳	شرح و تفسیر: خوشحالی و تأسف بیجا
۲۶۶	نکته‌ها
۲۶۶	۱. پاسخ به یک سؤال
۲۶۶	۲. انسان فاعل مختار است
۲۶۹	نامه ۲۳
۲۶۹	گفتار امام <small>علیه السلام</small> در یک نگاه
۲۷۲	شرح و تفسیر: چند وصیت پرارزش
۲۷۷	نکته‌ها
۲۷۷	۱. قصاص یا عفو؟
۲۷۸	۲. معنای «لَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ»
۲۸۱	نامه ۲۴
۲۸۱	وصیت نامه در یک نگاه
۲۸۴	شرح و تفسیر: دستور حساب شده‌ای برای سرپرستی موقوفه
۲۹۲	نکته‌ها
۲۹۲	۱. پاسخ به دو سؤال
۲۹۴	۲. اهمیت وقف در اسلام
۲۹۷	نامه ۲۵
۲۹۸	وصیت نامه در یک نگاه
۳۰۱	بخش اول
۳۰۲	شرح و تفسیر: اعتماد به مردم در گردآوری مالیات اسلامی
۳۰۷	نکته: آداب گردآوری زکات و حقوق بیت المال
۳۱۱	بخش دوم

۳۱۲	شرح و تفسیر: نهایت احترام به خواسته‌های زکات‌دهندگان.....
۳۱۷	بخش سوم.....
۳۱۸	شرح و تفسیر: رأفت اسلامی حتی درباره حیوانات.....
۳۲۳	نکته‌ها.....
۳۲۳	۱. تأکید بر رساندن اموال زکات به نیازمندان.....
۳۲۳	۲. حمایت از حیوانات در اسلام.....
۳۲۷	نامه ۲۶
۳۲۷	نامه در یک نگاه.....
۳۲۹	بخش اول.....
۳۲۹	شرح و تفسیر: برخورد خوب با مؤدیان مالیاتی اسلامی.....
۳۳۳	بخش دوم.....
۳۳۴	شرح و تفسیر: کاری کن که نیازمندان در قیامت شاکی تو نباشند.....
۳۳۷	نکته‌ها.....
۳۳۷	۱. اصناف هشت‌گانه مستحقین زکات.....
۳۳۹	۲. امانت، اصولی‌ترین اصل اخلاقی در اسلام.....
۳۴۱	نامه ۲۷
۳۴۱	نامه در یک نگاه.....
۳۴۵	بخش اول.....
۳۴۵	شرح و تفسیر: برخورد خوب با همه.....
۳۴۹	بخش دوم.....
۳۵۰	شرح و تفسیر: ساده زیست‌ها هم دنیا را دارند و هم آخرت را.....
۳۵۳	بخش سوم.....
۳۵۴	شرح و تفسیر: هشدارهای پی در پی.....
۳۶۲	نکته: تعادل دو بال خوف و رجا.....
۳۶۵	بخش چهارم.....
۳۶۶	شرح و تفسیر: مأمورین سنگین و پراهمیت.....

۳۷۱	بخش پنجم
۳۷۱	شرح و تفسیر: تنها از این گروه بترسید
۳۷۴	نکته‌ها
۳۷۴	۱. خطر منافقان
۳۷۴	۲. نامه‌ای عجیب از معتضد عباسی
۳۸۱	نامه ۲۸
۳۸۱	نامه در یک نگاه
۳۸۵	بخش اول
۳۸۶	شرح و تفسیر: چگونه محکوم به داوری می‌نشیند؟
۳۹۳	بخش دوم
۳۹۴	شرح و تفسیر: امتیازهای بی‌نظیر
۳۹۸	نکته‌ها
۳۹۸	فضایل حمزه سیدالشهدا
۴۰۱	مقام والای جعفر بن ابی‌طالب
۴۰۵	بخش سوم
۴۰۶	شرح و تفسیر: نکات مهم دیگر از فضایل اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۴۱۳	نکته‌ها
۴۱۳	۱. داستان پرغوغای سقیفه!
۴۱۴	۲. فضایل بنی‌هاشم در عصر جاهلیت و اسلام
۴۱۷	بخش چهارم
۴۱۸	شرح و تفسیر: این امور به تو مربوط نیست!
۴۲۳	بخش پنجم
۴۲۴	شرح و تفسیر: مقصران اصلی در قتل عثمان
۴۳۱	بخش ششم
۴۳۲	شرح و تفسیر: مرا به جنگ تهدید می‌کنی
۴۳۶	نکته: بدهکاری در لباس طلبکار!

۴۳۹	نامه ۲۹
۴۳۹	نامه در یک نگاه
۴۴۲	شرح و تفسیر: خاموش کردن آتش فتنه در بصره
۴۴۷	نامه ۳۰
۴۴۷	نامه در یک نگاه
۴۵۰	شرح و تفسیر: به فکر عاقبت کار خود باش!
۴۵۷	نامه ۳۱
۴۵۸	نامه در یک نگاه
۴۶۱	بخش اول
۴۶۱	شرح و تفسیر: این نامه از سوی چه کسی، و به چه کسی است؟
۴۶۹	بخش دوم
۴۷۰	شرح و تفسیر: سبب نگاشتن این نامه
۴۷۵	بخش سوم
۴۷۵	شرح و تفسیر: محکم‌ترین وسیله نجات
۴۷۹	بخش چهارم
۴۸۰	شرح و تفسیر: دل را با اندرز زنده کن
۴۸۴	نکته‌ها
۴۸۴	۱. حیات و آبادی قلب
۴۸۶	۲. واعظان و اندرزگویان بی‌شمار
۴۹۱	بخش پنجم
۴۹۲	شرح و تفسیر: رمز پیروزی استقامت است
۴۹۸	نکته‌ها
۴۹۸	۱. رعایت احتیاط به هنگام احساس خطر
۴۹۹	۲. راه دستیابی به فضایل اخلاقی
۵۰۱	بخش ششم
۵۰۱	شرح و تفسیر: وصیتم را سرسری مگیر

نکته: علوم نافع و غیر نافع	۵۰۵
بخش هفتم	۵۰۷
شرح و تفسیر: انگیزه من برای نوشتن این وصیت نامه	۵۰۸
نکته: آثار تربیت در جوانی	۵۱۳
بخش هشتم	۵۱۵
شرح و تفسیر: سایه استفاده از عمر طولانی در تجارب دیگران	۵۱۶
نکته‌ها	۵۱۸
۱. مجموعه پراز اسراری به نام تاریخ	۵۱۸
۲. چگونگی دسترسی امام <small>علیه السلام</small> به تاریخ گذشتگان	۵۲۰
بخش نهم	۵۲۱
شرح و تفسیر	۵۲۱
بخش دهم	۵۲۷
شرح و تفسیر: از پیمودن راه‌های مشکوک بپرهیز	۵۲۸
بخش یازدهم	۵۳۵
شرح و تفسیر: همه چیز از سوی اوست	۵۳۶
نکته: مقایسه علم و جهل بشر	۵۳۹
بخش دوازدهم	۵۴۱
شرح و تفسیر: پیامبر اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small> را راهنمای خود قرار ده	۵۴۱
بخش سیزدهم	۵۴۵
شرح و تفسیر: ایمان به یکتایی او	۵۴۶
نکته‌ها	۵۵۰
۱. رابطه جهان بینی و ایدئولوژی	۵۵۰
۲. آغاز خلقت و دوام فیض	۵۵۲
بخش چهاردهم	۵۵۵
شرح و تفسیر: راهیان جهان دیگر دو گروهند	۵۵۶
بخش پانزدهم	۵۶۱

۵۶۱	شرح و تفسیر: یکسان‌نگری منافع خویش و دیگران.....
۵۶۷	بخش شانزدهم.....
۵۶۷	شرح و تفسیر: خزانه‌دار دیگران مباش.....
۵۷۱	بخش هفدهم.....
۵۷۲	شرح و تفسیر: زاد و توشه آخرتت را با دیگران بفرست!.....
۵۷۷	بخش هجدهم.....
۵۷۷	شرح و تفسیر: امروز بار خود را سبک کن!.....
۵۸۱	بخش نوزدهم.....
۵۸۳	شرح و تفسیر: درهای توبه و دعا به روی تو گشوده است.....
۵۹۶	نکته: شرایط استجاب دعا.....
۵۹۹	بخش بیستم.....
۶۰۰	شرح و تفسیر: هدف آفرینش.....
۶۰۵	بخش بیست و یکم.....
۶۰۶	شرح و تفسیر: دنیای فریبکار و اهل آن.....
۶۱۵	بخش بیست و دوم.....
۶۱۵	شرح و تفسیر: آنها که بر مرکب شب و روز سوارند.....
۶۱۸	نکته: مسافران جهان دیگر!.....
۶۱۹	بخش بیست و سوم.....
۶۲۰	شرح و تفسیر: هرگز تن به پستی مده.....
۶۲۹	بخش بیست و چهارم.....
۶۳۱	شرح و تفسیر: بیست و هفت اندرز گرانها.....
۶۴۷	بخش بیست و پنجم.....
۶۴۸	شرح و تفسیر: در برابر بدی‌ها نیکی کن!.....
۶۵۷	بخش بیست و ششم.....
۶۵۷	شرح و تفسیر: حق دوست را ضایع مکن.....
۶۶۳	بخش بیست و هفتم.....

گفتار حکیمانه ۳۶۱- راه استجابت دعا

اشاره

[[و قال علیه السلام]]

إِذَا كَانَتْ لَكَ إِلَى اللَّهِ، سُبْحَانَهُ، حَاجَةٌ فَابْدَأْ بِمَسْأَلَةِ الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ حَاجَتَيْنِ،

فَيُقْضَىٰ إِحْدَاهُمَا وَيَمْنَعَ الْأُخْرَى.

امام علیه السلام فرمود:

هرگاه حاجتی به درگاه حق داشتی، نخست با صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله شروع کن، سپس حاجت خود را بخواه زیرا خداوند، کریم تر از آن است که دو حاجت از او بخواهند، یکی را قبول و دیگری را رد کند. (۱)

ص: ۱۷

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه: به گفته مرحوم خطیب در کتاب مصادر آنچه را مرحوم سید رضی در این جا آورده است مرحوم آمدی در غررالحکم با تفاوتی ذکر کرده که از آن استفاده می شود از جای دیگری گرفته است. سپس می افزاید: مضمون این روایت شریف در اخبار اهل بیت عله به صورت گسترده آمده و در روایات متعددی می خوانیم که برای استجابت دعا باید نخست یا در پایان آن از درود بر محمد و آل محمد علی استفاده کرد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۶).

امام علیه السلام در این کلام شریف به نکته مهمی در مورد اسباب اجابت دعا اشاره کرده، می فرماید: «هرگاه حاجتی به درگاه حق داشتی، نخست با صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله شروع کن، سپس حاجت خود را بخواه زیرا خداوند، کریم تر از آن است که دو حاجت از او بخواهند، یکی را قبول و دیگری را رد کند؛ (إِذَا كَانَتْ لِمَكَ إِلَى اللَّهِ، سُبْحَانَهُ، حَاجَةٌ فَأَبْدَأْ بِمَسْأَلِهِ الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يُسْأَلَ حَاجَتَيْنِ، فَيَقْضِيَ إِحْدَاهُمَا وَيَمْنَعُ الْأُخْرَى).

در این جا دو سؤال مهم مطرح است: نخست این که چگونه نمی شود بین دو حاجت جدایی افکنند، خدا یکی را بپذیرد و دیگری را نپذیرد، اگر این موضوع با کرم و رحمت الهی منافات داشته باشد آن مواردی که یک حاجت بیشتر از خدا نمی خواهیم و برآورده نمی شود چه خواهد شد؟

پاسخ این سؤال این است که خداوند، کریم است و شخص کریم هنگامی که دو چیز یا چند چیز از او بخواهند در میان آن ها تجزیه قائل نمی شود و این نشانه نهایت کرم خداوند است و چنین نیست که به گفته بعضی از شارحان، یک سخن عامیانه باشد که در میان مردم معمول است می گویند: تبعیض در میان دو خواهش نباید کرد، و امام علیه السلام هم از باب سخن گفتن مطابق افکار این دسته از مردم کلام فوق را فرموده باشد.

این اشتباه بزرگی است. مقام امام علیه السلام والاتر از آن است که افکار عامیانه را تأیید کند. البته اجابت دعا همان گونه که در روایات متعددی وارد شده، گاه به این صورت است که خداوند عین آن را به درخواست کننده می دهد و گاه اگر آن را مصلحت نبیند، عوض آن را در دنیا یا آخرت به صورت دیگری به او خواهد داد.

در واقع هیچ دعایی نیست که به اجابت نرسد، خواه عین آن خواسته را خدا بدهد یا چیزی را به جای آن و معادل آن یا بیشتر از آن.

سؤال دیگر این است که آیا صلوات فرستادن ما چیزی بر مقام پیامبر صلی الله علیه و آله می افزاید؟ بعضی از شارحان نهج البلاغه اصرار بر این دارند که مقام پیغمبر صلی الله علیه و آله بی نهایت بالاست و چیزی بر آن افزوده نخواهد شد. در حالی که این سخن اشتباه بزرگی است، مقامات قرب الی الله بی نهایت است، چنین نیست که پایان بیابد بنابراین خداوند به برکت دعای ما رحمت تازه ای بر روان پاک پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرستد.

و به عبارت دیگر، این ما نیستیم که مقام آن حضرت را بالاتر از آنچه هست می بریم بلکه این خداوند است که گاه خودش و گاه به برکت تقاضای فرشتگان و گاه به تقاضای بندگان صالح، رحمت تازه ای بر روان پاک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرستد.

در دعاها و روایات اسلامی شواهد روشنی بر این مطلب وجود دارد. در روایت معروف تشهد نماز، این تعبیر از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

«وَتَقَبَّلُ شَفَاعَتَهُ فِي أُمَّتِهِ وَارْفَعُ دَرَجَتَهُ» (۱).

در یکی از خطبه های امیر مؤمنان علی علیه السلام در روز جمعه نیز این عبارت آمده است:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ صَلَاةً نَامِيَةً زَاكِيَةً تَرْفَعُ بِهَا دَرَجَتَهُ» (۲).

ص: ۱۹

۱- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۹۸۹، ابواب تشهد، باب ۳، ح ۱ و ۲.

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۳۲

در دعایی که از امام سجّاد علیه السلام وارد شده می خوانیم که در مقام صلوات فرستادن بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به پیشگاه خداوند عرضه می دارد:

«فَارْفَعُهُ بِسَلَامِنَا إِلَى حَيْثِ قَدَّرْتَ فِي سَابِقِ عِلْمِكَ أَنْ تُبَلِّغَهُ إِيَّاهُ وَ بِصَلَاتِنَا عَلَيْهِ؛ مقام او را با سلام و درود ما بالا ببر تا آن جا که در علم خود برای او مقدر کرده ای که او را به آن مقام برسانی» (۱).

از سویی دیگر می دانیم که طبق روایات متعدد، هر کس سنت حسنه ای بگذارد به تعداد کسانی که به آن سنت عمل می کنند به او پاداش داده می شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بزرگ ترین سنت را که آیین اسلام است در میان جامعه بشریت قرار داده است بنابراین به تعداد کسانی که تا روز قیامت به آیین او می پیوندند و به سنتش عمل می کنند خداوند اجر و پاداش و ترفیع مقام به او می دهد.

اضافه بر این، فرض کنیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ده سال بیشتر از این، عمر نصیبش می شد آیا در آن ده سال، عبادات او ترفیع مقام برایش نداشت و در همان مقامی که داشت باقی می ماند؟

کوتاه سخن این که مدارک فراوانی داریم که ثابت می کند قرب خداوند نهایت و پایانی ندارد و معصومین علیهم السلام نیز می توانند هر زمان به قرب و مقام والاتری برسند. همان گونه که از آغاز رسالت و امامت تا پایان آن به یقین ترفیع مقام داشتند بعد از رحلت و شهادت نیز به وسیله تقاضای رحمت و صلوات مؤمنان و یا عمل به سنت آن ها ترفیع مقام می یابند.

به هر حال بدون شک اگر در استقبال یا بدرقه دعاها صلوات و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله باشد به اجابت نزدیک است و به همین دلیل در بسیاری از دعاهای امام سجّاد علیه السلام می بینیم هنگامی که چیزی را از خدا می خواست نخست صلوات و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرستاد.

ص: ۲۰

این مطلب در دعای مکارم الاخلاق کاملاً نمایان است که در هر فرازی از این دعا نخست امام علیه السلام صلوات و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرستد و بعد تقاضای تازه ای از خداوند متعال می نماید.

این سخن را با روایاتی که مرحوم کلینی در جلد دوم کافی در باب «الصلوة علی النبی صلی الله علیه و آله...» نقل کرده است پایان می دهیم:

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

«لَمَّا يَزَالُ الدُّعَاءُ مَحْجُوباً حَتَّى يَصِيَّ لِي عَلَيَّ وَ عَلَيَّ أَهْلِي بَيْتِي؛ پیوسته دعا محجوب است (و به اجابت نمی رسد) تا زمانی که صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده شود».^(۱)

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود:

«اجْعَلُونِي فِي أَوَّلِ الدُّعَاءِ وَ فِي آخِرِهِ وَ فِي وَسْطِهِ؛ مرا در ابتدای دعا و در وسط دعا و در آخر دعا قرار دهید».^(۲)

در حدیث دیگری، از امام صادق علیه السلام آمده است:

«مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَاجَةٌ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ثُمَّ يَسْأَلُ حَاجَتَهُ ثُمَّ يَخْتِمُ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يَقْبَلَ الطَّرْفَيْنِ وَ يَدَعَ الْوَسْطَ إِذَا كَانَتِ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَا تُحْجَبُ عَنْهُ؛ کسی که حاجتی در پیشگاه خدا دارد نخست صلوات بر محمد و آلش بفرستد بعد حاجت خود را بخواهد سپس آن را با صلوات بر محمد و آل محمد پایان دهد زیرا خداوند متعال گرامی تر از آن است که دو طرف را بپذیرد و آنچه در وسط آن دو واقع شده است را نپذیرد.

چون هنگامی که صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده شود (به یقین) محجوب از خداوند نخواهد بود».^(۳)

ص: ۲۱

۱- کافی، ج ۲، ص ۴۹۱، ح ۱.

۲- کافی، ج ۲، ص ۴۹۲، ح ۵.

۳- کافی، ج ۲، ص ۴۹۴، ح ۱۶.

[[و قال علیه السلام]]

مَنْ ضَنَّ بِعِرْضِهِ فَلْيَدْعِ الْمِرَاءَ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که به آبروی خود علاقه مند است باید بحث های لجاجت آمیز

را با مردم رها کند. (۱)

ص: ۲۳

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر باز ذکر استاد این کلام حکمت آمیز را به آخر کتابش حواله داده است همان چیزی که متأسفانه موفق به انجام آن نشد. ولی در کتاب نزهه الناظر و تنبيه الخاطر نوشته دانشمند اهل سنت به نام حلوانی با همین عبارت آمده است

برای حفظ آبرو

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه خود به یک نکته روانشناسی در زندگی اجتماعی اشاره کرده، می فرماید: «کسی که به آبروی خود علاقه مند است باید بحث های لجاجت آمیز را با دیگران ترک گوید»؛ (مَنْ ضَنَّ بِعَرَضِهِ فَلْيَدَعْ الْمِرَاءَ).

«ضَنَّ» از ماده «ضَنَّه» (بر وزن مَنَه) در اصل به معنای بخل درباره اشیاء نفیس و گران بهاست و سپس به هرگونه بخل و یا حتی خویشتن داری در برابر انجام کاری اطلاق شده است.

جامع ترین چیزی که درباره مفهوم «عَرَض» در کتب لغت آمده است چیزی است که نویسنده فرهنگ ابجدی در کتاب خود آورده، می گوید: «عَرَض» به معنای آن چیزی از اصالت و بزرگی است که انسان بدان می بالد و افتخار می کند، مانند آبرو، حیثیت، نفس، جسد، شرف و بزرگی پدران و نیاکان یا در پیروان و فرزندان، بوی اندام و اخلاق پسندیده.

واژه «مِرَاء» به معنای گفتگوهای لجاجت آمیز و توأم با خصومت به منظور پیروزی بر حریف است هرچند حق نباشد، و سرچشمه آن تعصب و لجاجت و برتری جویی است که مانع از پذیرش سخن حق می شود.

بنابراین، مفهوم کلام امام علیه السلام این می شود: هر کس می خواهد آبرو، شخصیت، اصالت و قداست نفس خویش و آنچه مربوط به اوست را حفظ کند باید مِرَاء را

کنار بگذارد. زیرا به هنگام مرء، افراد بر سر لجاجت می افتند و گاه انواع توهین ها را به طرف مقابل روا می دارند و عیوب پنهانی او را برمی شمارند و هتک حرمت می کنند، گاه درباره خودش و گاه درباره کسانی که مورد علاقه او هستند. بنابراین افرادی که علاقه مند به آبرو و شخصیت خود می باشند باید همین که بحث آن ها با طرف مقابل به مرحله مرء رسید کلام را قطع کنند و او را رها سازند.

در حکمت ۳۱ امیر مؤمنان علی علیه السلام حقیقت ایمان را بر اساس چهار پایه تشریح می کند و در مقابل آن برای شک نیز چهار ستون قائل است. ستون اول، مرء و جدال می باشد و در بیان آن می فرماید:

«فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دَيْدَانًا لَمْ يَضِيعْ لَيْلُهُ؛ آنکس که مرء را عادت خویش قرار دهد هرگز از تاریکی شک به روشنایی یقین گام نمی نهد» و به یقین چنین است زیرا افرادی که اهل مرء و جدال هستند دائماً در این فکرنند که بر حریف خود غلبه یابند خواه حق باشد یا باطل و به همین دلیل ضعیف ترین ادله را برای خود حجت می شمارند و محکم ترین دلیل رقیب را نادیده می انگارند و به این ترتیب دائماً در بیراهه و تاریکی سیر می کنند و صبحگاهان روشن یقین در زندگی آن ها هرگز ظاهر نمی شود.

به همین دلیل امام امیر مؤمنان علیه السلام در کلام دیگری که مرحوم کلینی در کافی از آن حضرت نقل کرده می فرماید:

«إِيَّاكُمْ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمْ يَمْرُضُونَ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ وَيَثْبُتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقُ؛ از مرء و خصومت بپرهیزید که دل را در برابر برادران دینی بیمار می سازد و نفاق از آن می روید».^(۱)

امام عسکری علیه السلام در روایتی که ابن شعبه حرانی آن را در تحف العقول نقل کرده می فرماید:

«لَمَّا تُمَارِ فَيَذْهَبَ بِهَاؤُوكَ وَ لَا تُمَارِخَ فَيَجْتَرَأَ عَلَيْكَ؛ مرء نکن که شخصیت تو را از بین می برد و (زیاد) مزاح مکن که افراد را در برابر تو جسور می سازد (و رعایت احترام تو را نخواهند کرد)».^(۲)

ص: ۲۵

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۰۰، ح ۱.

۲- تحف العقول، ص ۴۸۶

در غرر الحکم در حدیث پر معنایی از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم:

«سِتَّةٌ لَا يُمَارُونَ: الْفَقِيهَ وَ الرَّئِيسَ وَ الدِّنِّيَّ وَ الْيَدِيَّ وَ الْمَرْأَةَ وَ الصَّبِيَّ؛ با شش گروه بحث توأم با جدل و مرء نکنید: شخص دانشمند، رئیس جمعیت، شخص پست، فرد بد زبان، زن (نادان) و کودک (زیرا در برابر فقیه و رئیس ناتوان خواهید شد و در برابر چهار گروه دیگر آبروی شما می رود)». (۱)

در نکوهش مرء روایات بسیار فراوانی از پیشوایان اسلام نقل شده است که علاقه مندان می توانند در بحار الانوار، وسایل الشیعه، کنز العمال و میزان الحکمه در بحث مرء، آن را مطالعه کنند.

این سخن را با حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم:

«لَا يَشِيءُ تَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيْمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كَانَ مُحِقًّا؛ هیچ کس حقیقت ایمان را به کمال نمی رساند مگر زمانی که مرء و جدال را ترک گوید هر چند حق با او باشد». (۲)

ص: ۲۶

۱- غرر الحکم، ح ۱۱۰۴۷.

۲- بحار الانوار، ج ۲ ص ۱۳۸، ح ۵۳

[[وقال علیه السلام]]

مِنَ الْخُزُقِ الْمَعَاجِلَهُ قَبْلَ الْإِمْكَانِ، وَالْآنَاءُ بَعْدَ الْفُرْصَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

عجله کردن پیش از فراهم شدن امکانات، و از دست دادن امکانات و سستی کردن پس از فرصت، از حماقت و نادانی است. (۱)

ص: ۲۷

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب می گوید: دانشمند و ادیب معروف میداننی آن را با تفاوت مختصری در کتاب مجمع الامثال خود آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۷) اضافه میکنیم: آمدی نیز در غررالحکم آن را با تفاوت هایی نقل کرده که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته است. (غررالحکم، ح ۵۷۷۲) و حلوانی از علمای قرن پنجم نیز آن را در کتاب خود نزهه الظاهر ذکر کرده است. (نزهه الظاهر، ص ۴۸)

دو دلیل نادانی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو چیز که از نشانه های نادانی است اشاره کرده، می فرماید: «عجله کردن پیش از فراهم شدن امکانات، و از دست دادن امکانات و سستی نمودن پس از فرصت، از حماقت و نادانی است»؛ (مِنَ الْخُرْقِ الْمُعَاجِلَةِ قَبْلَ الْإِمْكَانِ، وَالْأَنَاءِ بَعْدَ الْفُرْصَةِ).

«خُرْق» (بر وزن مرغ) به گفته غالب ارباب لغت به معنای نادانی و کم عقلی است ولی «خُرْق» (بر وزن خلق) به معنای پاره کردن یا سوراخ کردن چیزی به عنوان افساد است که در قرآن مجید در داستان موسی و خضر علیهما السلام به آن اشاره شده است و بعید نیست هر دو به یک ریشه بازگردد زیرا پاره کردن و فاسد کردن، کار افراد نادان است.

واژه «أناء» به معنای صبر کردن و تأنی نمودن در انجام کاری است. این واژه هرگاه در مورد خداوند به کار برده می شود و می گویند: خداوند ذو أناه است مفهومی این است که در مجازات گنهکاران هرگز تعجیل نمی کند تا اتمام حجت بر آن ها شود، و گاه این واژه به معنای سستی کردن نیز به کار می رود همانگونه که در گفتار حکیمانه بالا دیده می شود.

به هر حال امام علیه السلام دو چیز را در این جا نشانه حماقت و نادانی می شمرد:

نخست تعجیل کردن قبل از فراهم شدن امکانات است مثل این که کسی در فصل

غوره کردن درختان انگور اصرار بر چیدن انگور داشته باشد که نشانه نادانی است و دیگر این که وقتی فرصت ها فراهم می شود سستی کند و به اصطلاح این دست و آن دست نماید تا فرصت از دست برود؛ فرصتی که شاید هرگز بازنگردد این هم نشانه بی خبری و نادانی است.

عاقل و دانا کسی است که صبر کند و در انتظار فرصت باشد و هنگامی که فرصت فراهم شد بدون فوت وقت دست به کار شود و به مقصود خود برسد. این کار نشانه مدیریت صحیح است.

در روایات اسلامی در نکوهش عجله و شتاب بی مورد و همچنین نکوهش از دست دادن فرصت ها مطالب زیادی وارد شده است.

از جمله درباره عجله و شتاب بی مورد در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«إِنَّمَا أَهْلَكَ النَّاسَ الْعَجَلَةُ وَ لَوْ أَنَّ النَّاسَ تَثَبَّتُوا لَمْ يَهْلِكْ أَحَدٌ؛ مردم را عجله (بی جا) هلاک می کند و اگر مردم در کارها درنگ می کردند (و با آرامش و دقت کارها را انجام می دادند) احدی هلاک نمی شد.» (۱)

قابل توجه این که در دنیای امروز یکی از مهم ترین عوامل تصادف های وسایل نقلیه و مرگ و میرهای ناشی از آن عجله و سرعت های غیر مجاز ذکر شده است.

در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علیه السلام در غررالحکم آمده است:

«الْعَجُولُ مُخْطِئٌ وَ إِنْ مَلَكَ، الْمُتَأَنِّي مُصِيبٌ وَ إِنْ هَلَكَ؛ عَجُولٌ، خَطَاكَارٌ است هر چند (تصادفاً) پیروز شود و کسی که با تأنی (و حساب) کار می کند به واقع می رسد هر چند (در پاره ای از اوقات، ظاهراً) ناکام شود.» (۲)

در حدیث دیگری که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده است می خوانیم:

«مَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَمْنَعَ نَفْسَهُ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ فَهُوَ

ص: ۲۹

۱- بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۴۰، ح ۱۱.

۲- غررالحکم، ح ۵۷۸۹ و ۱۰۹۶۱.

خَلِيقٌ بِأَنْ لَا يَنْزِلَ بِهِ مَكْرُوهٌ أَبَدًا قِيلَ وَ مَا هُنَّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ الْعَجَلَةُ وَاللَّجَاجَةُ وَالْعُجْبُ وَ التَّوَانِي؛ کسی که بتواند خود را از چهار چیز بازدارد سزاوار است که هرگز گرفتار حادثه ناگواری نشود. عرض کردند: ای امیر مؤمنان آن چهار چیز چیست؟ فرمود: عجله و لجاجت و خودپسندی و تنبلی». (۱)

در برابر روایات مذکور، در بعضی از روایات دیگر مشاهده می کنیم که دستور به عجله داده شده است از جمله در حدیثی امام باقر علیه السلام می فرماید:

«مَنْ هَمَّ بِشَيْءٍ مِنْ الْخَيْرِ فَلْيَعْجَلْهُ فَإِنَّ كُلَّ شَيْءٍ فِيهِ تَأْخِيرٌ فَإِنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ نَظْرَةً؛ کسی که تصمیم به کار خیری گرفت باید در آن شتاب کند زیرا به هنگام تأخیر، شیطان ممکن است در آن وسوسه کند و آن را (برای همیشه) به عقب بیندازد». (۲)

بدیهی است که هیچ گونه تضادی بین این گونه از روایات نیست. عجله مذموم در جایی است که انسان بدون فراهم شدن مقدمات و امکانات شتاب کند و نیروی خود را به هدر دهد و عجله ممدوح آن است که هرگاه تمام مقدمات و امکانات فراهم شد به تأخیر نیندازد زیرا شیاطین انس و جن ممکن است در آن موانعی ایجاد کنند.

در مورد نکوهش از دست دادن فرصت ها نیز روایات فراوانی از معصومین علیهم السلام در کتب مختلف نقل شده است از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«تَرْكُ الْفُرْصِ غُصَصٌ؛ از دست دادن فرصت ها سبب انواع غصه هاست». (۳)

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است:

«مَنْ أَخَّرَ الْفُرْصَةَ عَنْ وَقْتِهَا فَلْيُكُنْ عَلَى نِقَبِهِ مِنْ قَوْتِهَا؛ کسی که به موقع از فرصت استفاده نکند مطمئن باشد که فرصت از دست خواهد رفت». (۴)

ص: ۳۰

۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۶۲، ح ۱۴۴

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۴۳، ح ۹

۳- بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۶۷، ح ۱۹۲.

۴- میزان الحکمه، ج ۸ باب التحذیر من اضعاء الفرص

روشن است که استفاده کردن از فرصت به معنای عجله بی جا نیست بلکه شتاب و سرعت در کارهایی است که اسباب آن فراهم شده و هر لحظه ممکن است موانعی پیش آید. در این گونه موارد باید شتاب کرد و پیش از فوت فرصت به مقصد رسید. (۱)

ص: ۳۱

۱- برای توضیح بیشتر می توانید به کتاب اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۴۱۵ به بعد مراجعه کنید.

[[وقال علیه السلام]]

لَا تَسْأَلُ عَمَّا لَا يَكُونُ، فِی الَّذِي قَدْ كَانَ لَكَ شُغْلٌ.

امام علیه السلام فرمود:

درباره آنچه تحقق یافتنی نیست سؤال مکن چراکه در آنچه تحقق یافته به اندازه کافی اسباب دل مشغولی تو وجود دارد. (۱)

ص: ۳۳

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر تنها منبع دیگری که برای این گفتار حکیمانه ذکر شده غررالحکم آمدی است که آن را در حرف «لاء» با تفاوت هایی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۷).

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی در مورد سؤال کردن اشاره کرده، می فرماید: «درباره آنچه تحقق یافتنی نیست سؤال مکن چرا که در آنچه تحقق یافته به اندازه کافی اسباب مشغولی فکر وجود دارد؛» (لَا تَسْأَلْ عَمَّا لَا يَكُونُ، فَفِي الذِّی قَدْ كَانَ لَكَ شُغْلٌ).

سؤال کردن کار خوبی است و کلید گنجینه علم و دانش است به همین دلیل در قرآن مجید و روایات اسلامی کراراً به آن دستور داده شده است و حتی حیا کردن از سؤال درباره اموری که مربوط به سرنوشت انسان در دین و دنیا است به عنوان حیا (حیا احمقانه) شمرده شده است. ولی سؤال باید درباره اموری باشد که مربوط به حیات مادی یا معنوی انسان است و اموری که امکان تحقق در آن تصور شود.

اما اگر کسی خود را به سؤالاتی درباره امور غیر ممکن یا بسیار نادر مشغول کند، از مسائل مهم زندگی بازمی ماند. مثلاً بعضی سؤال می کنند که اگر انسان با جن ازدواج کند فرزندانى که از آن ها متولد می شوند چگونه اند و چه احکامی دارند؟ و یا اگر از آمیزش انسان با حیوان بچه ای متولد شود آن بچه مشمول چه احکامی است؟

گاه سؤال درباره امور ممکن است اما اموری که هیچ تأثیری در زندگی مادی

و معنوی ما ندارد، مثلاً سؤال می کنند ابعاد کشتی نوح علیه السلام از نظر طول و عرض چقدر بود؟ حیواناتی که آن حضرت در کشتی با خود سوار کرد کدام یک از حیوانات بودند؟ یا سؤالی که معروف است اشعث بن قیس از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام کرد و گفت: تعداد موهای سر من چقدر است؟ که حضرت جواب کوبنده ای به او داد. (۱)

این در حالی است که انسان مجهولات بسیاری دارد که رسیدن به پاسخ آن ها در سرنوشت او بسیار مؤثر است و اگر تمام اوقات فراغت خود را صرف یافتن پاسخ آن ها کند چه بسا موفق به همه آن ها نشود.

آیا در چنین شرایطی عقل اجازه می دهد که انسان به سراغ سؤال درباره امور غیر ممکن برود و از آنچه ممکن است و در زندگی او مؤثر می باشد صرف نظر کند؟

نکته: آداب سؤال

در احادیث اسلامی به پیروی از قرآن، سؤال به عنوان کلید علم معرفی شده است. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«الْعِلْمُ خَزَائِنٌ وَمَفَاتِيحُهُ السُّؤَالُ فَاسْأَلُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَإِنَّهُ يُؤَجِّرُ أَرْبَعَةَ السَّائِلِ وَالْمُتَكَلِّمِ وَالْمُسْتَمِعِ وَالْمُحِبِّ لَهُمْ؛ عِلْمٌ، كُنْجِيْنَةٌ اسْتِ وَ كَلِيْدٌ اِيْنِ كُنْجِيْنَةٍ هَا سُّؤَالٌ اسْتِ بِنَابِرَايْنِ سُّؤَالٌ كُنِيْسِدُ؛ خِدَا رَحْمَتِ كُنْدِ شِمَا رَا زِيْرَا چِهَارِ گِرُوْهِ دَرْمُوْرِدِ سُّؤَالِ اَجْرٍ وَ پَادَاشِ اِلْهِي دَارِنْدُ:

سؤال کنندگان، پاسخ گویان، شنوندگان و کسانی که آن ها را دوست دارند». (۲)

در حدیث دیگری آن حضرت می فرماید:

«السُّؤَالُ نِصْفُ الْعِلْمِ؛ سُّؤَالٌ نِيْمِيْ اِز

ص: ۳۵

۱- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۱۳.

۲- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۴۶، ح ۳۹

ولی سؤال با تمام اهمیتش، استثنائاتی هم دارد که در آن موارد سؤال کردن زشت و نازیباست. از جمله همان مطلبی که در گفتار حکیمانه بالا آمد که انسان درباره امور غیر ممکن پرسش کند.

دیگر این که سؤال ها جنبه تفقه و فراگیری علم نداشته باشد بلکه کسی بخواهد برای خفیف و خوار کردن طرف مقابل یا به عنوان لجبازی چیزی پرسد و سؤال خود را پیگیری نماید.

نیز اموری وجود دارد که وقت آن فرا نرسیده است و عجله کردن در مورد آن صحیح نیست مانند آنچه در قرآن مجید در داستان خضر و موسی علیهما السلام آمده است که خضر علیه السلام از موسی علیه السلام عهد گرفته بود که اگر امور عجیبی از خضر علیه السلام دید عجله در سؤال نکند و بگذارد تا او به موقع آن را پاسخ گوید.

همچنین سؤال کردن درباره اموری که تکلیف انسان را سنگین می کند در حالی که اگر درباره آن سؤال نشود خداوند برای آن مؤاخذه نمی کند. مثل سؤالات مکرری که بنی اسرائیل درباره گاوی که مأمور بودند آن را ذبح کنند از موسی علیه السلام کردند و لحظه به لحظه کار خود را مشکل تر و پیچیده تر ساختند. قرآن مجید نیز می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ» (۲).

یا سؤال درباره اموری که عقل انسان هرگز به حقیقت آن نخواهد رسید مانند سؤال درباره کنه ذات پروردگار که هیچ انسانی نمی تواند به آن برسد چون فکر و روح انسان محدود است و ذات پاک خداوند نامحدود.

یا سؤال درباره مسائل پیچیده ای که فهم آن در استعداد سؤال کننده نیست مانند سؤال درباره قضا و قدر که از پیچیده ترین مسائل علمی و فلسفی است

۱- کنز العمال، مطابق نقل میزان الحکمه، ح ۲۸۷۷، باب سؤال.

۲- مائده، آیه ۱۰۱

و ائمه عليهم السلام آن دسته از یاران خود را که استعداد درک این گونه از مسائل را نداشتند از فکر کردن در مورد آن نهی می نمودند.

این امور شش گانه مواردی است که سؤال کردن درباره آن ها مذموم و نکوهیده است و با توجه به این که دنیایی از مسائل سرنوشت ساز وجود دارد که انسان پاسخ آن ها را نمی داند و باید برای حل آن ها بکوشد و از دانشمندان آگاه پرسش کند، بسیار بی خردی است که انسان آن ها را فراموش کند و به اموری پردازد که اثری جز اتلاف وقت یا حیرت و سرگردانی برای او ندارد.

ص: ۳۷

[[و قال علیه السلام]]

الْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ، وَالْإِعْتِبَارُ مُنْذِرٌ نَاصِحٌ. وَكَفَى أَدَبًا لِنَفْسِكَ

تَجَنَّبَكَ مَا كَرِهْتَهُ لِعَيْرِكَ.

امام علیه السلام فرمود:

فکر، آینه شفاف و درخشنده ای است و حوادث عبرت انگیز، بیم دهنده و نصیحت کننده است و برای ادب آموزی خویشتن همین بس که

از آنچه برای دیگران ناخوش می داری پرهیزی. (۱)

ص: ۳۹

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه جمله «الفکر مرآه صافیه» همان گونه که مرحوم خطیب نیز به آن اشاره کرده در حکمت پنجم با ذکر مدرک گذشت و اما جمله الاعتبار منذر ناصح را قبل از مرحوم سید رضی، مرحوم ابن شعبه حرانی در کتاب تحف العقول نقل کرده است و تمام این کلام را مرحوم شیخ طوسی (قبل از سید رضی) در امالی آورده است. کراجکی نیز در کنزالفوائد جمله اخیر را در لابه لای حکمت های دیگری ذکر کرده که به وضوح استفاده میشود از نهج البلاغه نگرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۷). اضافه میکنیم که در کلام کراجکی دو جمله اول و دوم نیز در لابه لای حکمت های دیگری ذکر شده است. (کنزالفوائد، ج ۲، ص ۸۳).

بهترین راه ادب آموزی خویشتن

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به سه نکته مهم اشاره کرده، نخست می فرماید:

«فکر، آینه شفاف و درخشنده ای است»؛ (الْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ).

هنگامی که اشیا در مقابل آینه قرار می گیرند و نور بر آن ها می تابد، نور از اشیا بر می خیزد و به آینه می خورد و از آن باز می گردد و به چشم انسان منتقل می شود و از آن جا که هر قسمتی از اشیا نور را به یک نحو منعکس می کند تمام مشخصات آن شیء در چشم انسان منعکس می شود، و جمله معروفی که در تعریف فکر گفته اند:

الفکر حرکه الی المبادیء و من مبادیء الی المراد

فکر از دو حرکت تشکیل می شود: از مبادی به سوی مقصد حرکت می کند و از مقصد به سوی انسان، و حقایق اشیا را به او نشان می دهد.

می تواند قابل تطبیق بر این حرکت دوگانه در مقابل آینه باشد. به هر حال خداوند لطف بزرگی در حق انسان کرده که این آینه شفاف تمام نمای حقایق را در اختیار او گذاشته مشروط بر این که آن را به وسیله هوی و هوس ها، تعصب ها، پیش داوری های غلط، تقلیدهای کورکورانه و در یک کلمه موانع شناخت، تاریک و کدر نسازد و خود را از این نعمت بزرگ الهی محروم ننماید.

و به گفته شاعر:

إذا المرء كانت له فکرة ففی کل شیء له عبرة

هنگامی که انسان فکر آماده ای داشته باشد به هر چیز بنگرد درس عبرتی از آن می آموزد. (۱)

در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم:

«إِذَا قَدَّمْتَ الْفِكْرَ فِي أَعْمَالِكَ حَسِبْتَنِي عَوَاقِبِكَ فِي كُلِّ أَمْرٍ؛ اِذَا كَرِهْتَ أَعْمَالَكَ فَكُلُّهَا خَيْرٌ مِنْهَا وَإِذَا كَرِهْتَ أَعْمَالَكَ فَكُلُّهَا شَرٌّ مِنْهَا» (۲).
خواهد بود.»

در حدیث دیگر از آن حضرت می خوانیم:

«مَا ذَلَّ مَنْ أَحْسَنَ الْفِكْرَ؛ كَسَى كَيْسًا خَيْرًا مِنْهُ» (۳).
کسی که خوب بیندیشد هرگز ذلیل نمی شود.»

در حدیث دیگری از امام مجتبی علیه السلام آمده است:

«أَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَإِدَامَةِ التَّفَكُّرِ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ أَبُو كُلِّ خَيْرٍ وَأُمُّهُ؛ شَمَا رَا بِي تَقْوَى اللَّهِ وَتَدَاوَمَ تَفَكُّرٍ تَوْصِيَهُ مِي كُنْمُ زِيْرَا فِكْرُ كَرْدَن، پَدْر وَ مَادِر هَمِه نِيكِي هَاسْت.» (۴).

آن گاه امام علیه السلام به نکته دوم اشاره کرده، می فرماید: «حوادثِ عبرت انگیز، بیم دهنده و اندرزگوست»؛ (وَ الْإِعْتِبَارُ مُنْدِرٌ نَاصِحٌ).

واژه «اعتبار» به معنای عبرت گرفتن است ولی در این جا به معنای حوادثِ عبرت انگیز می باشد. این حوادث، بشیر و نذیر است؛ حوادثی که عاقبت کار ظالمان و ستمگران را نشان می دهد، بیم دهنده و اندازکننده است و حوادثی که پایان کار عدالت پیشگان و نیکوکاران را نشان می دهد بشیر و اندرزگوست.

هنگامی که از یک سو از آینه شفاف فکر استفاده گردد و از سوی دیگر از حوادث تاریخی و عبرت آموز پند گرفته شود به یقین انسان می تواند در صراط مستقیم به سوی مقصد الهی پیش رود.

قرآن مجید، هم به تفکر اهمیت فراوان داده و در آیات زیادی انسان ها را به

ص: ۴۱

۱- مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۵۰

۲- غررالحکم، ح ۵۹۷

۳- غررالحکم، ح ۵۴۳

۴- مجموعه ورام، ج ۱، ص ۵۲

آن دعوت نموده و هم تاریخ عبرت انگیز پیشینیان را در سوره های مختلف بازگو کرده است تا اسباب تربیت انسان ها کامل گردد.

از آیات قرآن مجید استفاده می شود که رابطه نزدیکی میان اندیشیدن و عبرت گرفتن است. در آیه ۱۷۶ سوره اعراف می فرماید: «فَأَقْصِبِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»؛ این داستان ها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (وبیدار شوند)!».

امیرمؤمنان علی علیه السلام در حدیثی در غررالحکم می فرماید:

«كَسَبُ الْعَقْلِ الْاِعْتِبَارُ وَالِاسْتِظْهَارُ وَ كَسَبُ الْجَهْلِ الْغَفْلَةُ وَالِاغْتِرَارُ؛ عقل، عبرت می گیرد و خود را با آن تقویت می کند ولی جهل به غفلت و غرور وامی دارد.» (۱)

سپس امام علیه السلام در سومین نکته می فرماید: «برای تأدیب خویشتن همین بس که از آنچه برای دیگران نمی پسندی پرهیزی»؛ (وَ كَفَىٰ أَدَبًا لِنَفْسِكَ تَجَبُّبُكَ مَا كَرِهْتَهُ لِغَيْرِكَ) .

هیچ انسانی به کمال نمی رسد مگر این که در اصلاح عیوب خویش بکوشد ولی شناخت عیوب غالباً مشکل است. ای بسا انسان بر اثر حب ذات نه تنها عیب خود را نمی بیند بلکه ممکن است آن را نشانه حسن بشمارد؛ ولی در برابر دیگران چنین نیست؛ عیوب آن ها را با تمام ریزه کاری ها می بیند و گاه زبان به انتقاد از این و آن می گشاید.

بنابراین بهترین و عاقلانه ترین راه برای شناخت عیوب خویشتن این است که انسان آنچه را برای دیگران عیب می شمرد از خود دور سازد و دیگران را مقیاس و معیار برای سنجش حال خویشتن قرار دهد. آیا راهی بهتر از این برای اصلاح نقاط ضعف یافت می شود؟

ولی نمی توان انکار کرد که افرادی هستند که صفات یا اعمالی را به دیگران خرده می گیرند اما آن را برای خود می پسندند و به فرموده امیر مؤمنان علیه السلام در

ص: ۴۲

حکمت ۳۴۹ این ها احمق واقعی هستند:

«وَمِنْ نَّظَرٍ فِي عُيُوبِ النَّاسِ فَأَنْكَرَهَا ثُمَّ رَضِيَ بِهَا لِنَفْسِهِ فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ بَعِيدٌ». این سخن شبیه چیزی است که در میان ادیبان، معروف است که از لقمان پرسیدند: ادب را از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان، هر چه از ایشان در نظرم ناپسند آمد از آن پرهیز کردم. (۱)

ریشه این معنا نیز در قرآن مجید وجود دارد آن جا که می فرماید: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ؟»؛ آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت می کنید، اما خودتان را فراموش می نمایید؟. (۲)

اشاره به این که نباید تنها نیکی را به دیگران توصیه کرد و پرهیز از زشتی ها را درباره دیگران مورد توجه قرار داد بلکه خود انسان اولویت دارد.

نکته

حجاب حبّ ذات

خداوند در انسان غریزه ای آفریده که برای حفظ و صیانت او و رسیدن به کمالاتش نقش بسیار مهمی دارد و به یک معنا از مهمترین مواهب الهی است و آن این که انسان خود را دوست می دارد و به همین دلیل به سراغ اطاعت فرمان خدا و پرهیز از گناه می رود تا به کمال معنوی برسد و از پاداش های الهی در قیامت بهره مند شود و از عذاب و کیفر او در امان بماند.

انسان به دنبال علم و دانش می رود و انگیزه اصلی او حب ذات است چراکه علم را کمال خویشتن می بیند. برای رسیدن به مواهب مادی و پیشرفت در امور اقتصادی تلاش می کند زیرا آن ها را ابزاری برای کمال مادی یا معنوی خود می بیند.

ص: ۴۳

۱- گلستان سعدی

۲- بقره، آیه ۴۴

اگر انسان ها از کشور خویش دفاع می کنند، همسر و فرزند خود را دوست دارند، برای حفظ آبروی خود می کوشند، همه این ها سرچشمه ای در حب ذات دارد و اگر روزی این علاقه از او برچیده شود نشاط حیات در او خاموش می گردد و به موجودی عاطل و باطل تبدیل می شود.

ولی همین حب ذات اگر به صورت افراطی درآید بزرگ ترین بلای جان انسان است و نتیجه آن، خودخواهی و خودپسندی و خودبرتربینی، فراموش کردن دیگران، توقعات بی جا، ندیدن صفات زشت در خویشان و در نتیجه سقوط از مقام انسانیت است.

آنچه امام علیه السلام در جمله مذکور به آن هشدار می دهد اشاره به همین نکته است، می فرماید: ممکن است حب ذات مانع از این گردد که عیوب خویشان را ببینی؛ مشاهده کن درباره دیگران چه می گویی و چه اموری را بر آنان خرده می گیری و عیب می دانی همان را برای خویش عیب و نقص بدان. این در حقیقت راهی است برای فرار از آثار سوء حب ذات افراطی.

[[وقال علیه السلام]]

الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ: فَمَنْ عَمِلَ؛ وَالْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ: فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ.

امام علیه السلام فرمود:

علم با عمل همراه است و هرکس (به راستی) عالم باشد عمل می کند. علم، عمل را فرامی خواند اگر اجابت کرد و آمد، علم می ماند و آلا کوچ می کند. (۱)

ص: ۴۵

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه: این گفتار حکیمانه را مرحوم کلینی در روایتی در کافی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است و همچنین این کثیر در کتاب البدایه والنهایه از امام علی بن ابی طالب علیه السلام با تفاوتی روایت کرده است. در غررالحکم نیز روایتی شبیه به این روایت آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۷) اضافه می کنیم که در غرر دو روایت نقل شده که یکی از آن دو عین همان چیزی است که در نهج البلاغه آمده و دیگری متفاوت است. در یکی چنین می خوانیم: «العلم مقرون بالعمل فمن علم عمل» و در دیگری می خوانیم: «العلم يهتف بالعمل فإن أجابه وإلا ارتحل». (غررالحکم، احادیث ۱۴۲ و ۱۴۳)

آنجا که علم فرار می کند!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی درباره رابطه تنگاتنگ علم و عمل اشاره کرده، می فرماید: «علم با عمل همراه است و هر کس (به راستی) عالم باشد عمل می کند. علم، عمل را فرامی خواند اگر اجابت کرد و آمد، علم می ماند و آلا کوچ می کند»؛ (الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ: فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ؛ وَ الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ: فَإِنْ أَجَابَهُ وَ إِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ).

در توضیح این گفتار حکیمانه سه تفسیر وجود دارد:

نخست این که این کلام جنبه انشائی دارد و مفهومش این است که علم باید با عمل مقرون باشد و هر کس هر چیزی که می داند باید به آن عمل کند.

این تفسیر برای دو جمله اول امکان پذیر است ولی جمله سوم خبر از یک واقعیت می دهد که نمی تواند جنبه انشائی داشته باشد.

تفسیر دیگر این که این گفتار حکیمانه اشاره به علم صحیح مورد قبول پروردگار دارد یعنی علمی مقبول خداوند و دارای پاداش است که توأم با عمل باشد. بنابراین عالمان باید در عمل بکوشند تا مشمول عنایات حق شوند.

این تفسیر نیز همان ایراد تفسیر سابق را دارد که هماهنگ با سومین جمله نیست.

تفسیر سوم که مناسب ترین تفسیر برای این گفتار حکیمانه می باشد این است

که علم حقیقی با عمل توأم است و کسی که از عمق جان خود چیزی را بداند به آن عمل می کند. علم دعوت به عمل می کند زیرا تأثیر علم، عمل است اما اگر بر طبق آن عمل نشود علم به تدریج تبدیل به شک می گردد. لذا بعضی از گنهکاران مثلاً شخص شرابخوار یا تارک الصلاة بعد از مدتی به خود می گویند: اصلاً چه کسی گفته شراب حرام است و نماز واجب؟

در همین باره قرآن مجید می فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَاءُوا الشُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ»؛ سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را مسخره نمودند! (۱).

این آیه به وضوح می گوید: گنهکاران در عاقبت، کارشان به جایی می رسد که آیات الهی را نیز تکذیب می کنند بلکه آن را به سخریه می گیرند.

بنابراین اگر بخواهیم علم ما تبدیل به جهل نشود و در مبانی علمی خود تردید نکنیم باید به آنچه می دانیم جامه عمل بپوشانیم تا علم ما تبدیل به یک علم پایدار گردد.

اصولاً علم-به خصوص در ارتباط با فروع دین و مسائل اخلاقی-جنبه مقدمیت دارد یعنی مقدمه ای است برای عمل و تکامل انسان از این طریق و می دانیم اگر تمام مقدمات برای انجام کاری آماده باشد و کار انجام نشود مقدمات ارزشی ندارد.

لذا امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه ۱۱۰، عالم بی عمل را به منزله جاهل بی خبر شمرده است و می فرماید:

«وَإِنَّ الْعَالِمَ بِغَيْرِ عِلْمِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ مِنْ جَهْلِهِ؛ بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَكْبَرُ، وَالْحَسْرَةُ لَهُ أَلْزَمُ، وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَلْوَمُ؛ به یقین، عالمی که به غیر علمش عمل می کند، همچون جاهل سرگردانی است که هرگز از جهل خویش بیرون نمی آید؛ بلکه حجت بر او عظیم تر، حسرتش پایدارتر

ص: ۴۷

و سرزنش او در پیشگاه خدا سزاوارتر است!».

این نکته نیز قابل توجه است که علم مراتبی دارد. در مرحله سطحی ممکن است آثار عملی از خود نشان ندهد ولی اگر به مرحله یقین قطعی که در درون جان انسان نفوذ دارد برسد توأم با عمل است. آیا کسی که یقین به سوزندگی آتش دارد هرگز دست خود را در آن فرو می‌کند؟ و یا کسی که یقین به مسموم بودن غذایی دارد آن را تناول می‌کند؟

از همین رو امیر مؤمنان علی علیه السلام در حکمت ۹۲ می‌فرماید:

«أَوْضَعُ الْعِلْمَ مِثْلَ مِيزَانٍ يُقَوِّفُ عَلَى اللِّسَانِ وَ أَرْفَعُهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَ الْأَرْكَانِ؛ پست ترین مرحله علم آن است که تنها بر زبان باشد و برترین آن، آن است که در اعضا و ارکان وجود انسان آشکار گردد».

نکته دیگر این که عمل به علم گاه سبب توسعه علم می‌شود مثلاً کسی که می‌داند تواضع خوب است به خصوص در برابر استاد و تواضع پیشه‌کند ای بسا علوم بیشتری را از استاد خود فرامی‌گیرد.

همچنین کسی که می‌داند عبادات واجب الهی لازم العمل است و به آن عمل می‌کند نورانیت علم در قلب او فرو نتر می‌شود.

از این رو در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

«مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ وَرَتَّهَ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ؛ کسی که عمل کند به چیزی که می‌داند خداوند دانشی را که نمی‌داند به او تعلیم می‌کند».(۱)

راغب اصفهانی در مقدمه تفسیر خود حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام به این صورت نقل می‌کند:

«قَالَتِ الْحِكْمَةُ: مَنْ أَرَادَنِي فَلْيَعْمَلْ بِأَحْسَنِ مَا عِلْمٌ، ثُمَّ تَلَا «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»؛ دانش می‌گوید هر کس طالب من است به بهترین چیزهایی که می‌داند عمل کند. سپس امام علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود:

ص: ۴۸

بندگان حقیقی من همان کسانی هستند که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آن ها پیروی می کنند» (۱).

این سخن را با حدیثی از حضرت مسیح علیه السلام پایان می دهیم؛ فرمود:

«لَيْسَ بِنَافِعِكَ أَنْ تَعْلَمَ مَا لَمْ تَعْمَلْ إِنَّ كَثْرَةَ الْعِلْمِ لَا تَزِيدُكَ إِلَّا جَهْلًا. إِذَا لَمْ تَعْمَلْ بِهِ؛ عِلْمِي كَمَا بَا أَنْ عَمَلٌ نَبَاشِدُ بَرَايَ تُو
سودمند نیست و کثرت علم در صورتی که خالی از عمل باشد چیزی جز بر جهل تو نمی افزاید» (۲).

ص: ۴۹

۱- زمر، آیه ۱۸.

۲- مجموعه وزام، ج ۱، ص ۶۴

بخش اول:

اشاره

[[و قال علیه السلام]]

يَا أَيُّهَا النَّاسُ، مَتَاعُ الدُّنْيَا حُطَامٌ مُؤَبَّىءٌ فَتَجَنَّبُوا مَرْعَاهُ! قُلَعْتُهَا أَحْطَى مِنْ طَمَأْنِنَتِهَا، وَبُلَغْتُهَا أَزْكَى مِنْ ثَرَوَتِهَا. حُكِيمٌ عَلَى مُكْثَرٍ بِالْفِئَاقِ، وَأُعِينَ مَنْ غَنِيَ عَنْهَا بِالرَّاحِ. وَمَنْ رَاقَهُ زَبْرُجُهُ أَغْقَبَتْ نَاطِرِيهِ كَمَهَا، وَمَنِ اسْتَشَعَرَ الشَّغْفَ بِهَا مَلَأَتْ ضَمِيرَهُ أَشْجَانًا، لَهُنَّ رَقُصٌّ عَلَى سُوَيْدَاءِ قَلْبِهِ هَمٌّ يَشْغَلُهُ، وَعَمٌّ يَحْزُنُهُ، كَذَلِكَ حَتَّى يُؤْخَذَ بِكَظْمِهِ فَيُلْقَى بِالْفَضَاءِ مُنْقَطِعًا

أَبْهَرَاءُ، هَيِّنًا عَلَى اللَّهِ فَنَؤُهُ، وَعَلَى الْإِخْوَانِ إِلْقَاؤُهُ.

امام علیه السلام فرمود:

ای مردم! متاع دنیا همچون گیاهان خشکیده «وباخیز» است بنابراین از چنین چراگاهی دوری کنید. دل کندن از آن لذت بخش تر است از دل بستن و اعتماد به آن، و استفاده از آن به مقدار نیاز بهتر است از جمع کردن و انباشتن ثروت آن.

کسی که از آن بسیار گردآوری کند محکوم به فقر و نیازمندی است و هر آن کس از آن بی نیازی جوید به آسایش و آرامش خود کمک کرده است. کسی که زر و زیورهای دنیا در نظرش شگفت انگیز باشد قلب او نابینا می شود و آن کس که عشق آن را به

دل بگیرد درونش پر از غم و اندوه می شود؛ اندوه ها بر کانون قلبش پیوسته می رقصند و همواره غم های سنگینی او را مشغول می سازد و غمی جانکاه او را محزون می نماید.

این وضع همچنان ادامه می یابد تا آن جا که (پنجه مرگ) گلایش را می فشارد و او را به گوشه ای می افکند در حالی که رگ های حیاتش قطع شده، مرگ او در پیشگاه خداوند بی اهمیت و افکندش به گورستان برای دوستانش آسان است. ۱

ص: ۵۲

امام علیه السلام در این کلام نورانی در دو بخش که هر کدام دیگری را تکمیل می کند سخن می گوید. در بخش نخست، بی ارزش بودن دنیا را با تعبیرات قاطع و کوبنده بیان کرده و داد سخن را در این قسمت داده و برای دنیا به هفت عیب بزرگ اشاره می کند.

نخست می فرماید: «ای مردم! متاع دنیا همچون گیاهان خشکیده و باخیز است بنابراین از چنین چراگاهی دوری کنید؛ (یا أَيُّهَا النَّاسُ، مَتَاعُ الدُّنْيَا حُطَامٌ مُّوَبِيٌّ فَتَجَبُّوا مَرَعَاهُ!).

چه تعبیر جالب و گویایی! زیرا «حطام» در اصل از ماده «حطم» (بر وزن ختم) به معنای شکستن و خرد کردن چیزی گرفته شده است و غالباً به شکستن اشیاء خشک مانند ساقه های خشک گیاهان اطلاق می شود و به همین دلیل گاهی به کاه، «حطام» اطلاق می گردد.

امام علیه السلام متاع دنیا را در این جا تشبیه به همان گیاهان خشکیده و خردشده ای که آذوقه حیوانات است نموده اما گیاهی که با میکروب و با آغشته شده و حتی سبب مرگ حیوان می شود، و به دنبال آن هشدار می دهد که از این چراگاه بی ارزش خطرناک دوری کنید. این سخن در واقع برگرفته از تعبیرات قرآن مجید است آن جا که درباره زندگی دنیا می فرماید: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ

و زِينَهُ وَ تَفَاخُرُ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرُ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكَفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُوْنُ حُطَامًا؛ بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می برد، سپس خشک می شود به گونه ای که آن را زردرنگ می بینی؛ سپس تبدیل به کاه می شود! (۱)

ولی امام علیه السلام تصریح می فرماید که این گیاه خشکیده خرد شده کم ارزش، آلوده به وبا نیز می باشد که آن را مبدل به شیء خطرناکی می کند.

سپس در ادامه این سخن به دو عیب دیگر از عیوب دنیا اشاره کرده، می فرماید: «دل کندن از آن لذت بخش تر است از دل بستن و اعتماد به آن و استفاده از آن به مقدار نیاز بهتر است از جمع کردن و انباشتن ثروت آن»؛ (قُلْعَتُهَا أَحْظَى مِنْ طُمَأْنِينَتِهَا، وَ بُلْعَتُهَا أَرْكَى مِنْ ثُرْوَتِهَا).

امام علیه السلام در این دو ویژگی، راه استفاده از مواهب دنیا را نشان می دهد. نخست این که انسان دل به آن نبندد و به آن اعتماد نکند و دیگر این که به مقدار نیاز و حاجت از آن بهره گیرد و در پی ثروت اندوزی و جمع کردن مال از طریق حرام و حلال نباشد.

بدیهی است کسی که دل به دنیا نبندد اکثر نگرانی های او برطرف می شود زیرا دلبستگی به دنیا توأم با نگرانی های فراوانی به دلیل حفظ یا از دست رفتن آن و حسد حسودان و کینه توزی دشمنان است.

به گفته حافظ:

حافظا ترک جهان گفتن طریق خوش دلی است تا نینداری که احوال جهان داران خوش است

«قُلْعَهُ» به معنای کوچ کردن و دل کندن است و از ماده «قَلَعَ» (بر وزن نفع)

ص: ۵۴

گرفته شده است.

«بُلَغَهُ» به معنای زاد و توشه ای است که انسان با آن به مقصد می رسد و به تعبیر دیگر به معنای مقدار نیاز و حاجت است.

در چهارمین و پنجمین وصف دنیا می فرماید: «کسی که از آن بسیار گردآوری کند محکوم به فقر و نیازمندی است و هر آنکس از آن بی نیازی جوید به آسایش و آرامش او کمک شده است»؛ (حُكِمَ عَلَى مُكْثِرٍ بِالْفَاقَةِ، وَ أُعِينَ مَنْ غَنِيَ عَنْهَا بِالرَّاحَةِ).

دلیل آن روشن است، دنیاپرستانی که در پی جمع اموال اند غالباً بخیل اند حتی درباره خویشان، و بسیاری از آن ها زندگانی فقیرانه ای دارند. از این رو بسیاری معتقدند که نیازمندترین افراد در دنیا سلاطین و پادشاهان اند.

اضافه بر این، این گونه افراد حریص اند و حرصی که در جمع کردن مال دنیا دارند از تلاشی که فقیر برای به دست آوردن نیازهای خود می کند بیشتر است.

آن ها هرگز سیر نمی شوند و به همین دلیل فقیر واقعی هستند.

معروف است که روزی بهلول بر هارون الرشید، خلیفه عباسی وارد شد و سکه بی ارزشی در دست او گذاشت. هارون بسیار تعجب کرد و با عصبانیت سؤال کرد: این چیست؟ گفت: من نذر کرده بودم سکه ای به فقیرترین مردم بدهم و کسی را از تو فقیرتر نمی شناسم.

امام صادق علیه السلام در تأکید بر گفتار جدش امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

«مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَى وَ الدُّنْيَا أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ شَتَّتْ أَمْرَهُ وَ لَمْ يَنْلُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ وَ مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَى وَ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ الْغِنَى فِي قَلْبِهِ وَ جَمَعَ لَهُ أَمْرَهُ؛ کسی که صبح و شام کند در حالی که بیشترین فکر او متوجه دنیا باشد خداوند فقر را پیش روی او قرار می دهد و امور او را متشتت می سازد و از دنیا چیزی بیش از آنچه برای او مقدر شده پیدا نمی کند اما کسی که

صبح و شام کند در حالی که بیشترین فکر او متوجه آخرت باشد خداوند غنا و بی نیازی را در قلب او قرار می دهد و کار او را سامان می بخشد» (۱).

سپس در ششمین و هفتمین وصف دنیا می فرماید: «کسی که زر و زیورهای دنیا در نظرش شگفت انگیز باشد نابینایی قلب خواهد داشت و آنکس که عشق آن را به دل بگیرد درونش پر از غم و اندوه می شود؛ اندوه هایی که بر کانون قلبش پیوسته می رقصند و همواره اندوه سنگینی او را مشغول می سازد و غمی جانکاه او را محزون می نماید؛ (وَمَنْ رَأَى زَبْرُجَهَا أَعْقَبَتْ نَاطِرِيهَ كَمَهَا، وَ مَنْ اسْتَشَعَرَ الشَّغْفَ بِهَا مَلَأَتْ ضَمِيرَهُ أَشْجَانًا، لَهَنَّ رَقِصٌ (۲) عَلَى سُوَيْدَاءِ قَلْبِهِ هُمْ يَشْغَلُهُ (۳)، وَ غَمٌّ يَحْزُنُهُ).

چه تعبیر گویایی امام علیه السلام درباره دنیاپرستان فرموده و حالاتی را که ما پیوسته در آن ها می بینیم به زیباترین وجه بیان فرموده است؛ زرق و برق دنیا انسان را کور می کند و دل بستگی به آن غم و اندوه را بر قلب مسلط می سازد زیرا این دل بستگی سبب می شود که زیاده خواهی کند و هر گاه به آنچه می خواهد، نرسد اندوهگین می شود و از آن دردناک تر زمانی است که چیزی را از دست می دهد.

از سوی دیگر حسودان پیوسته برای از بین بردن امکانات او نقشه می کشند و دزدان و راهزنان در کمین مال و ثروت او هستند و حوادث پیش بینی نشده هر روز ممکن است بخشی از امکانات او را از میان بردارد، طلبکاران از او مطالبه کنند و بدهکاران بدهی خود را نپردازند. مجموع این عوامل غم و اندوه جاویدان را بر قلب او مسلط می سازد.

«زبرج» به معنای زینت و «کمه» به معنای نابینایی و «شغف» به معنای عشق و علاقه شدید است.

ص: ۵۶

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۱۹، ح ۱۵.

۲- این واژه، هم با سکون قاف و هم با فتح قاف به عنوان مصدر به کار می رود.

۳- این جمله کلمه ای در تقدیر دارد و در اصل اله هم یشغله است.

«اشجان» جمع «شجن» (بر وزن عجم) به معنای حزن و اندوه است.

«رقص» در لغت به هر گونه حرکت و جولان و غلیان، اطلاق می شود هر چند در اصطلاح عامه به حرکات موزون طرب انگیز گفته می شود و منظور امام علیه السلام این است که غم و اندوه، پیوسته در کانون قلب آن ها در حرکت است.

«سویداء» «مصغر سوداء» اشاره به دانه سیاهی است که به اعتقاد قدما در درون دل وجود دارد و مرکز عشق و علاقه محسوب می شود و بعید نیست آن را بتوانیم بر دریچه های قلب تطبیق کنیم.

«هم» به معنای دل مشغولی و نگرانی است و «غم» به معنای اندوه است و به گفته مجمع البحرین «هم» به معنای نگرانی ای است که قبل از وقوع حادثه حاصل می شود و «غم» به معنای اندوهی است که به هنگام وقوع، حاصل می گردد و «حزن» حالتی است که بعد از گذشتن حادثه رخ می دهد.

در خطبه ۱۰۹ نهج البلاغه نیز آمده است:

«وَمَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعْشَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ؛ کسی که به چیزی عشق ورزد آن چیز چشم او را نابینا و قلب او را بیمار می کند».

تاریخ نیز نمونه های روشنی به ما نشان می دهد از کسانی که بر اثر حب دنیا چنان نابینا شدند که واضح ترین مسائل را نمی دیدند. از جمله در داستان عمر سعد و مأموریت او در کربلا می خوانیم: هنگامی که ابن زیاد این مأموریت را به او پیشنهاد کرد و وعده حاکمیت بر مملکت ری را نیز به او داد ابن سعد امتناع کرد و گفت: مرا معذور دار. ابن زیاد گفت: فرمان مملکت ری را به ما بازگردان. عمر سعد گفت: یک روز به من مهلت بده تا ببیندیشم. هنگامی که از نزد ابن زیاد خارج شد و با دوستان خود مشورت کرد. هر کس شنید، او را از این کار نهی کرد از جمله خواهرزاده اش حمزه بن مغیره به او گفت: تو را به خدا سوگند می دهم که از این کار صرف نظر کنی، به خدا قسم اگر تمام دنیا مال تو باشد و از تو

بگیرند بهتر از این است که روز قیامت خدا را ملاقات کنی در حالی که خون حسین علیه السلام بر گردن تو باشد. ابن سعد گفت: می پذیرم. عبدالله بن یسار می گوید:

نزد عمر سعد آمدم رو به من کرد و گفت: امیر ابن زیاد چنین دستوری به من داده و من خودداری کردم گفتم: کار بسیار خوبی کردی. سپس از نزد عمر سعد خارج شدم ولی کسی آمد خبر داد که ابن سعد مردم را برای جنگ با امام حسین علیه السلام دعوت می کند. با عجله نزد او برگشتم، او نشسته بود، هنگامی که مرا دید صورتش را از من برگرداند. فهمیدم که عزم خود را برای این کار جزم کرده (و سخن گفتن با او فایده ای ندارد). (۱)

می دانیم که این مرد کوردل هرگز به مقصود خود نرسید و در میان مردم کوفه انگشت نما بود و حتی کودکان کوفه هنگامی که او را می دیدند به او سنگ پرتاب می کردند و می گفتند: «هذا قاتل الحسين عليه السلام». و این است همان کوردلی که امام علیه السلام در کلمات حکیمانه مذکور به آن اشاره کرده است.

آنگاه امام علیه السلام به پایان کار این گروه از دنیاپرستان کوردل اشاره کرده، می فرماید: «این وضع همچنان ادامه می یابد تا آن جا که (پنجه مرگ) گلویش را می فشارد و او را به گوشه ای می اندازد در حالی که رگ های حیاتش قطع شده، مرگ او در پیشگاه خداوند بی اهمیت و افکندنش به گورستان برای دوستانش آسان است»؛ (كَذَلِكَ حَتَّى يُؤْخَذَ بِكَظْمِهِ فَيُلْقَى بِالْفِضَاءِ مُنْقَطِعًا أَبْهَرًا، هَيْئًا عَلَى اللَّهِ فَنَاءُؤُهُ، وَعَلَى الْإِخْوَانِ الْقَاؤُهُ).

«کظم» در اصل به معنای بستن سر مشکی است که پر از آب باشد و از روی کنایه، به گلو به خصوص در زمانی که انسان پر از خشم شده باشد و از ابراز خشم خودداری کند اطلاق می شود.

«ابهراه» تشبیه «ابهرا» اشاره به دو رگی است که خون را از تمام بدن به قلب

ص: ۵۸

می رسانند و اگر قطع شوند انسان می میرد.

امام علیه السلام ترسیم بسیار دقیقی از سرنوشت انسان به خصوص دنیاپرستان در این گفتار حکیمانه کرده است و آن این که دنیاپرستان پیوسته غرق نگرانی ها درباره آینده و غم و اندوه درباره آنچه از دست داده اند می باشند تا این که ناگهان مرگشان فرامی رسد و گلویشان فشرده می گردد و به صورت جسم بی جانی درمی آیند و دوستان سعی می کنند هرچه زودتر او را از خانه و کاشانه اش بیرون ببرند و به خاک های قبرستان خاموش بسپارند.

و به گفته شاعر:

دنیا که در او ثبات است کم می بینم با یک فرحش هزار غم می بینم

این کهنه رباطی است که از هر طرفش راهی به بیابان عدم می بینم

این بحث را با حدیثی از امام صادق علیه السلام که در کتاب شریف کافی آمده است پایان می دهیم. امام علیه السلام می فرماید: عیسی بن مریم (با یارانش) از کنار قریه ای عبور می کرد که تمام اهل آن و حتی پرندگان و حیواناتشان مرده بودند، عیسی گفت: این ها به مرگ طبیعی نمرده اند بلکه با خشم الهی از دنیا رفته اند اگر به طور طبیعی و متفرق از دنیا می رفتند یکدیگر را دفن می نمودند. حواریون گفتند: ای روح الله دعا کن خداوند آن ها را برای ما زنده کند تا به ما خبر دهند اعمالشان چه بوده است؟ تا از آن پرهیزیم. حضرت عیسی از خداوند تقاضای زنده شدن آن ها را کرد، ندایی از آسمان آمد که آن ها را صدا کن، عیسی شب هنگام در کنار قطعه زمینی ایستاد و صدا زد: ای مردم قریه! یکی از آن ها پاسخ گفت: لیبیک یا روح الله! فرمود: وای بر شما، اعمال شما چه بود (که این گونه به غضب الهی گرفتار شدید)؟ او در پاسخ گفت: عبادت طاغوت و دنیاپرستی با ترس کم (از

ص: ۵۹

خداوند) و آرزوهای دراز و بی خبری همراه با لهو و لعب. عیسی فرمود: عشق شما به دنیا چگونه بود؟ گفت: مانند عشق کودک به مادرش. هنگامی که دنیا به سوی ما روی می آورد خوشحال می شدیم و مسرور، و هنگامی که پشت می کرد گریه می کردیم و محزون می شدیم. عیسی گفت: عبادت طاغوت شما چگونه بود؟ گفت: اطاعت از گنهکاران. گفت: پایان کار شما چگونه بود؟ عرض کرد: شب در نهایت عافیت و تندرستی بودیم، صبح در میان جهنم....

در پایان عیسی به حواریون نگاه کرد و گفت: ای دوستان خدا، خوردن نان خشک با نمکی که آن را درست نساییده باشند و خوابیدن بر روی خاک، بسیار بهتر است هنگامی که توأم با عافیت در دنیا و آخرت باشی. (۱)

ص: ۶۰

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۱۸، ح ۱۱.

وَ إِنَّمَا يَنْظُرُ الْمُؤْمِنُ إِلَى الدُّنْيَا بِعَيْنِ الإِغْتِبَارِ، وَ يَقْتَاتُ مِنْهَا بِبَطْنِ الإِضْطِرَارِ، وَ يَسْمَعُ فِيهَا بِأُذُنِ المَقْتِ وَ الإِبْغَاضِ، إِنَّ قِيلَ أَثْرَى قِيلَ أَكْدَى! وَ إِنَّ فُرْحَ لَهُ بِالبَقَاءِ حُزْنَ لَهُ بِالفَنَاءِ! هَذَا وَ لَمْ يَأْتِهِمْ «يَوْمٌ فِيهِ يُنْلِسُونَ».

(امام علیه السلام فرمود:) انسان مؤمن، تنها با چشم عبرت به دنیا می نگرد، از مواهب آن به مقدار ضرورت بهره می گیرد و آهنگ دلربای آن را با بغض و نفرت می شنود. هرگاه گفته شود فلان کس توانگر شد (دیری نمی پاید که) گفته می شود بدبخت و بی نوا گشت و هرگاه مردم از فکر بقای او (در این جهان) شاد شوند (چیزی نمی گذرد که) خبر مرگ او آن ها را محزون می کند. این حال دنیای آنهاست و هنوز روزی که در آن به راستی غمگین و مأیوس شوند (روز رستاخیز) فرانسیده است.

شرح و تفسیر

شیوه مؤمنان راستین

امام علیه السلام در این بخش به بیان حالات مؤمنانی می پردازد که به عکس دنیاپرستان، قناعت پیشه و ساده زیست هستند، می فرماید: «انسان مؤمن، تنها با چشم عبرت به دنیا می نگرد از مواهب آن به مقدار ضرورت بهره می گیرد و آهنگ دلربای آن را با بغض و دشمنی می شنود»؛ (وَ إِنَّمَا يَنْظُرُ الْمُؤْمِنُ إِلَى الدُّنْيَا بِعَيْنِ الإِغْتِبَارِ، وَ يَقْتَاتُ مِنْهَا بِبَطْنِ الإِضْطِرَارِ، وَ يَسْمَعُ فِيهَا بِأُذُنِ المَقْتِ وَ الإِبْغَاضِ).

«یقتات» از ماده «قوت» به معنی بهره گیری از قوت دنیا است و «مقت» به معنی غضب و «ابغاض» به معنی خشم است.

آری! مؤمنان راستین چشم عبرت بین دارند و گوشی که حقایق را می شنود و در برابر ندای شیطان و هوای نفس، بدبین و خشمگین اند آن ها بر اساس کفاف و عفاف زندگی می کنند و به اندازه نیاز از دنیا بهره می گیرند و خود را آلوده آنچه دنیاپرستان گرفتارش هستند، نمی کنند.

درست است که آنچه امام علیه السلام درباره مؤمنان می فرماید به صورت جمله خبریه است ولی در واقع، منظور، امر کردن است یعنی شخص مؤمن باید به دیده عبرت به دنیا بنگرد و به مقدار ضرورت از آن قناعت کند و پیام دنیا و دنیاپرستان را با خشم بشنود.

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۲۲ بحار الانوار حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که مناسب این مقام است. امام علیه السلام می فرماید: سلمان فارسی از بازار آهنگران در کوفه عبور می کرد، جوانی را دید که ناگهان صیحه ای زد و به روی زمین افتاد، مردم اطراف او جمع شدند و هنگامی که سلمان را دیدند به او گفتند:

ای بنده مقرب خدا! این جوان گرفتار بیماری صرع است چیزی در گوش او بخوان تا شفا یابد. سلمان نزدیک او شد جوان به هوش آمد و چشم باز کرد و به سلمان گفت: ای بنده خدا! آن گونه که این ها خیال می کنند من بیمار نیستم از کنار این آهنگران عبور می کردم که دیدم با پتک بر آهن می کوبند؛ به یاد این آیه شریفه افتادم که می فرماید: «وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ»؛ و برای آنان گرزهایی از آهن (سوزان) است. (۱) هنگامی که به یاد این آیه افتادم از ترس عذاب الهی هوش از سرم پرید، سلمان او را به عنوان برادر خویش برگزید و در قلبش شیرینی محبت الهی وارد شد و همچنان با او بود تا زمانی که آن جوان بیمار شد. سلمان به سراغ

ص: ۶۲

او آمد و در کنار بالینش نشست، جوان در حال جان دادن بود، سلمان به فرشته مرگ خطاب کرد و گفت: با این برادرم مدارا کن، فرشته مرگ به او گفت: ای بنده خدا من با همه مؤمنان مدارا می کنم. (۱)

امیر مؤمنان علیه السلام در پایان می فرماید: «وضع دنیا به قدری ناپایدار است که هر گاه گفته شود فلان کس توانگر شد (دیری نمی پاید که) گفته می شود بی خیر و بی نوا گشت و هر گاه از فکر بقای او (در این جهان) شاد شوند (چیزی نمی گذرد که) خبر مرگ او آن ها را محزون می کند. این حال دنیای آنهاست و هنوز روزی که در آن غمگین و مأیوس شوند فرانسیده است؛» (إِنْ قِيلَ أَتْرَى قَيْلَ أَكْدَى! وَإِنْ فُرِحَ لَهُ بِالْبَقَاءِ حُزِنَ لَهُ بِالْفَنَاءِ! هَذَا وَ لَمْ يَأْتِهِمْ «يَوْمٌ فِيهِ يُبْلِسُونَ»).

«اثری» به معنای توانگر شد از ماده «ثروت» گرفته شده است.

«اکدی» به معنای بخیل و فقیر و بی نوا گردید از ماده «کدیه» (بر وزن حُجره) در اصل به معنای سختی و صلابت زمین است سپس آن را به افراد بخیل و گاه فقیر اطلاق کرده اند.

«یبلسون» از ماده «ابلاس» در اصل به معنای اندوه است و به معنای یأس و ناامیدی نیز به کار می رود.

امام علیه السلام در این بخش از کلام خود بی اعتباری و سرعت تغییر دنیا را بیان می فرماید و نشان می دهد که میان توانگری و فقر و همچنین زندگی و مرگ فاصله چندانی نیست؛ شب می خوابد و توانگر است، صبح برمی خیزد و فقیر، چرا که ثروت های او بر اثر حادثه ای بر باد رفته و ورشکست شده و به خاک سیاه نشسته است.

گاه در نهایت سلامت و شادابی زندگی می کند اما حوادث پیش بینی نشده ناگهان خرمن زندگی او را درو می کند و همه را متحیر می سازد.

ص: ۶۳

قرآن مجید نیز ناپایداری دنیا را بارها به گیاهانی تشبیه می کند که در فصل بهار می رویند و سرسبز و خرم و پرتراوت اند اما چیزی نمی گذرد که خزان فرامی رسد و همگی خشکیده و زرد می شوند و تسدباد خزان، آن ها را جدا کرده و به هر سو پراکنده می کند. (۱)

تهامی، شاعر و ادیب نکته دان شیعه و شهید راه ولایت قصیده معروفی دارد که به مناسبت از دست دادن فرزند دلبندهش سروده و از بهترین اشعار عرب در این زمینه است و با این شعر آغاز می شود:

حُكْمُ الْمَيِّتِ فِي الْبَرِيَّةِ جَارِي مَا هَذِهِ الدُّنْيَا بَدَارٍ قَرَارٍ

حکم مرگ در تمام انسان ها جاری است و این جهان جای قرار و ثبات نیست.

سپس می افزاید:

بَيْنَا تَرَى الْإِنْسَانَ فِيهَا مُخْبِرًا حَتَّى يُرَى خَيْرًا مِنَ الْأَخْبَارِ

در حالی که انسان زنده است و از حوادث مختلف خبر می دهد ناگهان طومار زندگانی اش پیچیده می شود و خودش جزء اخبار می گردد. (۲)

ص: ۶۴

۱- به آیات ۲۴ سوره یونس و ۴۵ سوره کهف مراجعه شود

۲- کسانی که میخواهند تمام این قصیده بسیار پرمعنا و سوزناک را مطالعه کنند می توانند به کتاب شهداء الفضیله مرحوم علامه امینی یا الکنی و الالقباب مرحوم محدث قمی در شرح حال ابوالحسن تهامی مراجعه کنند

[[و قال علیه السلام]]

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَضَعَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَالْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، ذِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نَقْمَتِهِ وَحَيَاشَهُ لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

خداوند سبحان ثواب را بر اطاعتش و کیفر را بر معصیتش قرار داده است تا بندگانش را از عذاب خود بازدارد و آن ها را به سوی بهشتش سوق دهد. (۱)

ص: ۶۵

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه: از آنچه مرحوم خطیب در مصادر آورده استفاده میشود که این کلام نورانی با خطبهای که فاطمه زهرا در باره فدک خوانده هماهنگ است و مرحوم آمدی نیز آن را در کتاب غررالحکم با تفاوتی آورده است. مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۸

امام علیه السلام در این کلام نورانی و فشرده و کوتاه به فلسفه ثواب و عقاب در برابر اطاعت و معصیت اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند سبحان ثواب را بر اطاعتش و کیفر را بر معصیتش مقرر داشته است تا بندگانش را از عذاب خود بازدارد و آن‌ها را به سوی بهشتش سوق دهد»؛ (إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَضَعَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، ذِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نَقْمَتِهِ وَ حِيَاشَهُ لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ).

«ذیاده» در اصل از ماده «ذود» (بر وزن ذوب) به معنای منع کردن و جلوگیری نمودن است که در قرآن مجید در سوره قصص آیه ۲۳ در مورد دختران شعیب به آن اشاره شده و می‌فرماید: «وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ»؛ در کنار چاه آب مدین به جز چوپان‌ها دو زن را دید که از رفتن گوسفندان خود به سوی چاه آب جلوگیری می‌کردند.

در کلام نورانی مورد بحث مفهومش این است که خداوند عقاب را بر گناه قرار داده تا بندگانش را از عذاب خود بازدارد.

«حیاشه» مصدر حاش یحوش - آن گونه که ارباب لغت از جمله ابن منظور در لسان العرب، گفته‌اند - به معنای سوق دادن صید به سوی دام یا به سوی افرادی که آماده صید کردن هستند می‌باشد سپس به معنای هرگونه سوق دادن، به کار رفته و در کلام نورانی بالا به همین معنا استفاده شده است زیرا امام علیه السلام می‌فرماید:

خداوند ثواب و عقاب را بر طاعت و معصیت قرار داده تا بندگانش را به سوی بهشتش سوق دهد. (توجه داشته باشید که این واژه اجوف واوی است و اجوف یایی آن به معنای دیگری است.)

تعبیر به «وضع الثواب...» سبب شده است که در میان شارحان نهج البلاغه بحث هایی درباره هماهنگی این کلام با مذهب اشاعره یا عدلیه صورت گیرد.

می دانیم اشاعره منکر حسن و قبح عقلی هستند بنابراین اوامر و نواهی را تابع مصالح و مفاسد نمی دانند و همچنین ثواب و عقاب را امر عقلی نمی شمرند بلکه معتقدند همه این ها قراردادی و طبق وضع شارع مقدس است در حالی که پیروان مکتب عدل (شیعه و معتزله) معتقدند که حسن و قبح، عقلی است؛ آنچه خداوند امر فرموده دارای مصلحتی بوده و آنچه نهی کرده دارای مفسده ای و این مصالح و مفاسد سبب اوامر و نواهی پروردگار شده است. ثواب و عقاب نیز یک امر عقلی است چراکه مطیع و عاصی نمی توانند در ترازوی عقل یکسان باشند به همین دلیل خداوند به مطیعان پاداش نیک و به عاصیان کیفر و مجازات می دهد.

ولی قابل توجه این که اگر خداوند هیچ ثواب و عقابی بر اطاعت و معصیت قرار ندهد بلکه همان مصالح و مفاسد را که در طاعات و معاصی است سبب امر و نهی قرار دهد کاری برخلاف عدالت و حکمت و حکم عقل انجام نداده است.

مثلاً اگر طبیب به بیمار دستور دهد فلان دارو را مصرف کن و این امر طبیب دارای فوایدی برای این بیمار باشد همین نکته برای صحت امر طبیب کافی است و نیاز به پاداش و جزای اضافه ای ندارد و همچنین اگر بیمار را از بعضی کارها بازدارد به دلیل زیانی که در آن کارهاست، نهی او حکیمانه است و نیازی به کیفر ندارد.

اوامر و نواهی الهی نیز اگر تنها به دلیل مصالح و مفاسد آن ها باشد کاملاً حکیمانه است و نیازی به پاداش و کیفر ندارد.

ولی خداوند برای لطف و رحمت بیشتر و ایجاد انگیزه در طاعات و نفرت از معاصی، برای اطاعت ثوابی قرار داده و برای معصیت عقابی. این در واقع شبیه همان قاعده لطف است که ارباب علم کلام می گویند و خلاصه اش این است که شخص حکیم هنگامی که چیزی را از کسی می خواهد آنچه او را به اطاعت نزدیک می کند و از معصیت بازمی دارد در نظر می گیرد بی آن که او را اجبار کرده باشد:

(اللُّطْفُ هُوَ مَا يَكُونُ الْمَكْلُفُ مَعَهُ أَقْرَبَ إِلَى فِعْلِ الطَّاعَةِ وَ أَبْعَدَ مِنْ فِعْلِ الْمَعْصِيَةِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ حِطٌّ فِي التَّمَكِينِ (أَي الْقَدْرَةِ) وَ لَمْ يَبْلُغْ حَدَّ الْإِلْجَاءِ).

بنابراین حسن و قبح عقلی، و وضع ثواب و عقاب بر طاعت و معصیت بر اساس حکمت الهی نه تنها منافاتی با یکدیگر ندارند بلکه مؤید یکدیگرند.

نکته

آیا ثواب، تفضل است یا استحقاق؟

در ذیل خطبه ۲۱۶ در جلد هشتم، این مسئله را مطرح کردیم که آیا پاداش های الهی بر اساس استحقاقی است که بندگان پیدا می کنند و یا نوعی تفضل و کرم پروردگار است. در این مسئله اختلاف نظر فراوانی در میان علمای علم کلام به ویژه اشاعره و معتزله وجود دارد.

مهمترین دلیلی که طرفداران استحقاق می گویند این است که اطاعت فرمان خدا غالباً با مشکلاتی همراه است. چگونه ممکن است خداوند حکیم عادل این مشکلات را بر بندگان خود تحمیل کند و اجر و پاداشی در برابر آن قرار ندهد در حالی که از نظر فقهی هر کسی برای دیگری کاری انجام دهد یا باید اجره المثل به او داد و یا اجره المسمی، مگر آن که خودش قصد تبرع داشته باشد.

ولی به یقین قیاس این دو با یکدیگر قیاس مع الفارق است. کارگر و اجیری که برای ما کار می کند مشکلی را از ما حل می کند و خدمتی برای ما انجام می دهد نه این که مشکل خود را حل کند.

ولی اطاعت فرمان های پروردگار خدمتی به خداوند نیست بلکه خدمتی به خود ماست زیرا یقین داریم که تمام آن ها دارای مصالحی است که عاید ما می شود و به تعبیر دیگر، شبیه دستوری است که طیب به بیمار می دهد. آیا اگر بیمار دستور طیب را اجرا کند و سلامتی خود را باز یابد حق دارد از طیب تقاضای اجرتی در برابر زحمت خوردن داروهای تلخ کند؟ فرمان های پروردگار در مورد واجبات و محرمات همه از این قبیل است.

بنابراین نتیجه می گیریم که اگر خداوند پاداشی می دهد صرفاً تفضل است، شبیه جایزه هایی که به نفرهای اول در امتحانات می دهند. مسلم است که آن ها خدمتی به خودشان کرده اند نه به استادشان ولی استاد برای تشویق تفضلاً جایزه ای هم به آن ها می دهد.

کلام حکیمانه مذکور نیز اشاره به همین معنا می کند که خداوند ثواب و عقاب را بر طاعت و معصیت قرار داده است تا بندگانش را از عذاب نجات داده و به سوی بهشت سوق دهد. یعنی این ثواب و عقاب نیز مصلحتی دارد که عاید بندگان می شود.

این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم، آن جا که فرمود:

«لَنْ يَدْخَلَ الْجَنَّةَ أَحَدًا عَمَلُهُ، قَالُوا: وَلَا- أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: وَلَا أَنَا، أَلَا أَنْ يَتَّعَمَدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ!؛ هیچ کس را عملش وارد بهشت نمی سازد. عرض کردند: حتی خود شما ای رسول خدا؟! فرمود: آری، من هم چنین هستم، مگر این که رحمت خدا شامل من شود!» (۱)

و در ذیل حدیث آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست مبارک را بر سر خود نهاد و با صدای بلند جمله بالا را بیان کرد. یعنی یقین بدانید که من هم مشمول این حکم هستم.

ص: ۶۹

اشاره به این که پاداش الهی به قدری پراهمیت است که اگر بنا بود ما اجر و مزدی از خداوند طلبکار باشیم این پاداش های عظیم و این بهشت جاویدان بسیار فراتر از اعمال ما بود.

ص: ۷۰

[[وقال علیه السلام]]

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسِيمُهُ، وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ، وَمَسَاجِدُهُمْ يَوْمَئِذٍ عَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ، خَرَابٌ مِنَ الْهَيْدَى، سَيِّكَانُهَا وَعَمَارُهَا شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ، مِنْهُمْ تَخْرُجُ الْفِتْنَةُ، وَإِلَيْهِمْ تَأْوِي الْخَطِيئَةُ؛ يَرُدُّونَ مَنْ شَدَّ عَنْهَا فِيهَا، وَيَسُوقُونَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا إِلَيْهَا. يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: فَبِي حَلَفْتُ لَأَبْعَثَنَّ عَلَى أَوْلِيكَ فِتْنَةً تَتْرُكُ الْحَلِيمَ فِيهَا حَيْرَانَ وَقَدْ فَعَلَ، وَنَحْنُ نَسْتَقِيلُ اللَّهَ عَثْرَةَ الْعَفْلَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

روزگاری بر مردم فرا می رسد که در میان آن ها از قرآن چیزی جز خطوطش و از اسلام جز نامش باقی نخواهد ماند، مساجد آن ها در آن زمان از جهت بنا آباد و محکم ولی از جهت هدایت خراب و ویران است، ساکنان آن مساجد و آباد کنندگانش بدترین مردم روی زمین اند، فتنه و فساد از آن ها برمی خیزد و خطاها به آن ها باز می گردد، آن کس که در آن زمان از فتنه ها کناره گیری کند او را (به اجبار) به آن بازمی گردانند و هر کسی که از آن جا وامانده است به سوی آن سوقش می دهند، خداوند سبحان می فرماید: به ذاتم سوگند خورده ام فتنه ای بر آنان می فرستم که

عاقل بردبار در آن حیران بماند (سپس امام علیه السلام افزود:) و هم اکنون این کار انجام شده و ما از خداوند خواستاریم که از لغزش‌ها و غفلت‌های ما درگذرد. (۱)

ص: ۷۲

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: مطابق آنچه در میزان الاعتدال ذهبی آمده، اصل این سخن از رسول خدا است که امیر مؤمنان آن را از آن حضرت نقل کرده و نویسنده رساله اصول الایمان نیز آن را روایت نموده ولی بخش آخر آن را امیر مؤمنان علی علیه السلام بر آن افزوده است. مرحوم صدوق نیز در ثواب الاعمال آن را آورده است و این که مرحوم سید رضی آن را از کلمات امیر مؤمنان علی شمرده، شک نیست که در جایی به عنوان روایت آن حضرت بوده همانگونه که آمدی در غررالحکم نیز بخش‌هایی از آن را از امیر مؤمنان علی نقل نموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۰)

زمانی طوفانی در پیش است

امام علیه السلام در این گفتار پرمعنای خویش از زمانی خبر می دهد که اسلام و قرآن به فراموشی سپرده می شود و اهل آن زمان غرق گناه می گردند، و نه ویژگی از مفسد برای آن زمان ذکر می کند و می فرماید: «روزگاری بر مردم خواهد آمد که در میان آن ها از قرآن چیزی جز خطوطش و از اسلام جز نامش باقی نمی ماند»؛ (يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ، وَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ).

رسم در این جا به معنی خطوط است، هرچند بعضی آن را به معنی قرائت، تفسیر کرده اند که بعید به نظر می رسد.

با این که این دو ویژگی برای معرفی اهل آن زمان که از اسلام، تنها به ظواهری قناعت کرده اند و از حقیقت اسلام چیزی در میان آن ها باقی نمانده کفایت می کند با این حال چند جمله دیگر در معرفی آن ها بیان کرده و می فرماید:

«مساجد آن ها در آن زمان از جهت بنا آباد و محکم ولی از جهت هدایت خراب و ویران است»؛ (وَ مَسَاجِدُهُمْ يَوْمَئِذٍ عَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ، خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى).

اشاره به این که آن ها تنها به ظواهر اسلام و مساجد قناعت می کنند و به مسائل مربوط به فرهنگ اسلامی که باید در آن جا پیاده شود و مسجد کانون آن باشد توجهی ندارند.

سپس در وصف دیگری می فرماید: «ساکنان آن مساجد و آبادکنندگان آن

بدترین مردم روی زمین اند فتنه و فساد از آن ها برمی خیزد و خطاها و گناهان به سوی آن ها بازمی گردد؛ (سَيَكُونُهَا وَ عَمَارَهَا شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ، مِنْهُمْ تَخْرُجُ الْفِتْنَةُ، وَ إِلَيْهِمْ تَأْوِي الْخَطِيئَةُ).

اشاره به این که میان ظاهر و باطن آن ها فرق بسیار است، ظاهر آن ها این است که اهل مسجد و عمران و آبادی آن هستند در حالی که جز فتنه گری و گناه، چیزی از آن ها بر نمی خیزد، حتی از همان مساجد آباد برای فتنه گری و توطئه بر ضد مؤمنان راستین، و انحرافات خود بهره می جویند.

سپس در آخرین بیان صفات آن ها می فرماید: «(آن ها به گمراهی خود قانع نیستند بلکه اصرار به گمراه ساختن دیگران نیز دارند) هرگاه کسی از فتنه آنان کناره گیری کند او را به آن بازمی گردانند و هرکس که از آن جا وامانده به سوی آن سوقش می دهند؛ (يُرُدُّونَ مَنْ شَدَّ عَنْهَا فِيهَا، وَ يَسُوقُونَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا إِلَيْهَا).

آری آن ها اصرار دارند که هیچ مانعی بر سر راه اعمال زشت و کارهای خلافشان نباشد و اگر کسانی از آن ها کناره گیری کنند به اجبار آن ها را به جمع خود بازمی گردانند.

امام علیه السلام در پایان به عذاب دردناک آن ها اشاره کرده، می فرماید: «خداوند سبحان می فرماید: به ذاتم سوگند می خورم فتنه ای بر آنان بر می انگیزم که عاقل بردبار در آن حیران بماند؛ (يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: فَبِي حَلَفْتُ لَأَبْعَثَنَّ عَلَيَّكَ فِتْنَةً تَتْرُكُ الْحَلِيمَ فِيهَا حَيْرَانَ).

این فتنه ممکن است یک بلای آسمانی یا زلزله های ویرانگر زمینی یا بیماری های فراگیر و یا شمشیرهای دشمنان سلطه گر باشد که همگی در برابر آن حیران بمانند و حتی عاقلان بردبار راه برون رفتی از آن نیابند.

و در آخرین جمله می فرماید: «هم اکنون این کار انجام شده و ما از خداوند می خواهیم که از لغزش ها و غفلت ها درگذرد؛ (وَ قَدْ فَعَلَ، وَ نَحْنُ نَسْتَقِيلُ اللَّهَ عَثْرَةَ الْغَفْلَةِ).

امام علیه السلام در این گفتار پرمعنای خود زمانی را ترسیم می کند که نور هدایت الهی به خاموشی می گراید، آفتاب عالم تاب اسلام رو به افول می نهد و مسلمانان راستین کم می شوند و آن ها که هستند بر اثر فشارها خانه نشین می گردند، صحنه اجتماع به دست ریاکارانی می افتد که قرآن را با صدای خوب می خوانند و آن را با بهترین خط و زیباترین طبع آراسته می کنند، نمونه دیگر ریاکاری آن ها مساجد آباد و پرشکوه است، این ها همه در حالی است که در باطن، نه خبری از تعلیمات اسلام است و نه از اخلاق اسلام. بازیگران ریاکار این میدان که بدترین مردم روی زمین اند کاری جز فتنه گری و خطاکاری ندارند و عجب این که اصرار دارند دیگران را هم به رنگ خود در آورند چرا که اگر آن ها مسلمان راستین باشند مانع کار آنان می شوند پس باید آن ها را نیز از اسلام بیرون برد تا راه برای پیشرفت این گروه فتنه گر صاف و هموار شود.

البته خداوند تنها به مجازات آنان در عرصه قیامت اکتفا نمی کند بلکه در همین دنیا نیز آن ها را گرفتار انواع مصائب می کند، این مجازات ها ممکن است در اشکال مختلف جلوه گر شود، بلاهای آسمانی، فتنه های زمینی، بیماری های فراگیر، قحطسالی و از همه بدتر سلطه گروهی بی رحم بر آن ها و کشت و کشتار آنان به دست این گروه، فتنه هایی که به قدری پیچیده و متراکم است که آگاه ترین مردم از حل آن عاجز می شوند و ناچار حیران و سرگردان تماشاگر این صحنه ها خواهند بود.

آیا آنچه امام علیه السلام از این اوصاف برای مردم آن زمان بیان کرده اشاره به زمان خود اوست که بر اثر حکومت های خودکامه و سلطه بنی امیه و نفوذ بازماندگان عصر جاهلیت در مراکز قدرت اسلامی، مردم گرفتار چنین شرایطی شدند و یا اشاره به زمان های آینده مثلاً زمانی مثل زمان ماست.

جمله «یاتی» که به صورت فعل مضارع است و همچنین «لا یقی» و افعال

مضارع دیگری که در کلام امام علیه السلام پی در پی به کار رفته است نشان می دهد که امام علیه السلام از حادثه ای در آینده خیر می دهد ولی جمله «و قد فعل» (خداوند این کار را کرده است) نشان می دهد که چنین گروهی در عصر و زمان امام علیه السلام بودند و خداوند نیز مجازاتش را بر آن ها وارد ساخت.

ولی بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته اند که ممکن است جمله «و قد فعل» اشاره به این باشد که خداوند شبیه این عذاب را بر اقوام پیشین که از راه حق منحرف می شدند و گرفتار همین مفسد اجتماعی و اخلاقی بودند، نازل کرده یعنی این موضوع در تاریخ بشر سابقه دارد و بارها تکرار شده است.

بعضی احتمال ضعیف سومی داده اند و آن این که جمله «قد فعل» تأکید بر این باشد که خداوند چنین سوگندی را یاد کرده است.

احتمال چهارمی نیز در این جا وجود دارد که فعل ماضی اشاره به مضارع متحقق الوقوع باشد؛ یعنی چیزی که در آینده قطعاً واقع می شود گاه به صورت فعل مضارع بیان می گردد که در قرآن مجید نظایر متعددی دارد.

البته فعل مضارع برای زمان حال و استقبال، هر دو می آید ولی استعمال آن منحصرأ در زمان حال، قطعاً خلاف ظاهر است و احتیاج به قرائن روشن دارد.

(توضیح بیشتری در این زمینه در قسمت نکته خواهد آمد).

امام علیه السلام در پایان این سخن راه توبه را به مردم نشان می دهد و می فرماید: «ما از خداوند خواستاریم که از لغزش ها و غفلت های ما درگذرد»؛ (وَ نَحْنُ نَسْتَقِيلُ اللّٰهَ عَثْرَةَ الْعَفْلِهِ).

اشاره به این که اگر مردم بیدار شوند و به درگاه الهی روی آورند و از غفلت ها و لغزش هایی که داشته اند از پیشگاه خدا آمرزش بطلبند امید است که آن بلاها و فتنه ها برطرف گردد.

آیا زمان ما مصداق کلام بالاست؟

تعبیراتی که امام علیه السلام در این جمله های پرمعنا به کار برده و تمام آن به صورت فعل مضارع یا شبیه مضارع است خبر می دهد که این شرایط نابسامان و اوضاع دردناک در آینده برای مسلمانان بر اثر غفلت ها و بیگانگی از تعلیمات اسلام روی می دهد اما جمله آخر آن که می فرماید: «وَقَدْ فَعِلَ، وَ نَحْنُ نَشِيءُ تَقِيلُ اللَّهُ عِثْرَةَ الْغُفْلَةِ؛ خداوند چنین فتنه ای را به دلیل آن کارهای ناشایست بر آن ها مسلط ساخته و ما از خدا می خواهیم که از لغزش ها و غفلت های ما بگذرد» نشان می دهد که در عصر امام علیه السلام چنین حادثه دردناکی روی داده است. از زمان خلیفه سوم جامعه اسلامی به تدریج از اسلام فاصله گرفت و مال و ثروت هنگفت حاصل از غنائم آن ها را به خود مشغول ساخت و آلوده گناهان زیادی شدند و به دنبال آن، فتنه بنی امیه به وجود آمد و مردم را در حیرت شدیدی فرو برد.

ولی این احتمال وجود دارد که گفتار امام علیه السلام دارای چند مرحله است، یک مرحله آن در آن عصر اتفاق افتاد و مرحله شدیدترش در اعصار بعد. آن گونه که نمونه آن را با چشم خود در بسیاری از کشورهای اسلامی می بینیم که قرآن، زیاد می خوانند ولی از عمل به قرآن خبری نیست، داد اسلام زیاد می زنند ولی از تعلیمات اسلام بی گانه اند، مساجد فراوانی دارند، بسیار آباد و پرشکوه ولی نور هدایت در آن ها نیست، فتنه ها از آن ها می جوشد و همه جا را فرامی گیرد به خصوص این گفتار درباره سلفی های تکفیری و متعصب، کاملاً صادق است و فتنه ای که بر آن ها مسلط شده فتنه یهود و بعضی از کشورهای بزرگ است که قبله اول مسلمین را گرفته اند و همواره کشورهای اسلامی را تهدید کرده مسلمین را حیران و سرگردان می کنند.

البته این احتمال را نیز که فعل ماضی «قد فعل» اشاره به مضارع متحقق الوقوع و مسلم باشد نباید از نظر دور داشت.

و روى أنه عليه السلام، قلما اعتدل به المنبر، إلا قال أمام الخطبه:

أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا اللَّهَ فَمَا خُلِقَ امْرُؤٌ عَبْتًا فَيَلْهُو، وَ لَا تُرِكَ سَيْدِي فَيَلْغُو وَ مَا دُنْيَاةُ الَّتِي تَحَسَّنَتْ لَهُ بِخَلْفٍ مِنَ الْآخِرَةِ الَّتِي قَبَّحَهَا سُوءُ النَّظَرِ عِنْدَهُ، وَ مَا الْمَغْرُورُ الَّذِي ظَفِرَ مِنَ الدُّنْيَا بِأَعْلَى هِمَّتِهِ كَالْآخِرِ الَّذِي ظَفِرَ مِنَ الْآخِرَةِ بِأَذْنَى سُهْمَتِهِ.

روایت شده که کمتر اتفاق می افتاد که امام علیه السلام بر منبر بنشیند و پیش از خطبه چنین نفرماید:

ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید (و بدانید) هیچ کس بیهوده و عبث آفریده نشده که دائماً به لهو (و سرگرمی های مختلف) پردازد و هیچ کس مهمل و بی هدف رها نشده تا به کارهای لغو و بی ارزش مشغول شود (هرگز) دنیای دلپسندش جای آخرتی را که با بدنگری، زشت در نظرش جلوه کرده است نخواهد گرفت و آن فریب خورده ای که با برترین کوشش بر دنیا ظفر یافته همچون کسی نیست که به کمترین سهم خود از آخرت دست یافته است. (۱)

ص: ۷۹

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه مرحوم خطیب در مصادر می گوید: بخش آغازین این کلام نورانی در کتاب دستور معالم الحکم (نوشته قاضی قضاعی متوفای ۴۵۴) با تغییراتی آمده که به روشنی نشان می دهد از منبع دیگری اخذ کرده است. زمخشری نیز در ربیع الابرار آن را آورده است. سپس تصریح می کند که این کلام حکیمانه در نسخه ابن ابی الحدید آمده و در نسخ دیگر وجود ندارد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۰) در غررالحکم بخش آخرین این کلام نورانی با تفاوت چشمگیری ذکر شده که نشانه تعدد منابع است. (غررالحکم، ح ۲۵۰۲)

امام علیه السلام در این کلام نورانی به سه نکته مهم اشاره می فرماید و جالب این که از آغاز این کلام استفاده می شود، موافقی که به منبر می رفت غالباً در آغاز خطبه ها به این نکته ها اشاره می فرمود؛ (وَرُوی أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَلَّمَ اعْتَدَلَ بِهِ الْمِنْبَرِ إِلاَّ قَالَ أَمَامَ الْخُطْبَةِ).

در نخستین نکته به هدف آفرینش انسان به صورت سر بسته اشاره کرده، می فرماید: «ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید. هیچ کس بیهوده و عبث آفریده نشده که به لهو (و انواع سرگرمی ها) پردازد و مهمل و بی هدف رها نگشته تا پیوسته به کارهای لغو مشغول شود»؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا اللَّهَ فَمَا خُلِقَ امْرُؤٌ عَبَثًا فَيَلْهُو، وَ لا تُرِكَ سُدِّي فَيَلْغُو).

«سدی» به معنای رها شده و بی هدف و بی برنامه است. به شتری که ساربان، آن را در بیابان رها کند «ابل سدی» می گویند.

تفاوت «لهو» و «لغو» که در کلام بالا آمد این است که «لهو» به معنای سرگرمی

است و انواع بازی های سرگرم کننده را شامل می شود اما «لغو» بیهوده کاری است حتی اگر هیچ سرگرمی ای در آن نباشد.

هنگامی که به این جهان پهناور با این همه نظامات و این همه بدایع نگاه می کنیم و سپس به مواهب زیاد و نعمت های گوناگونی که در وجود ما به ودیعت نهاده شده می نگریم یقین پیدا می کنیم که آفریننده آن دستگاه باعظمت و این موجود عجیب هدف مهمی در نظر داشته است. هرگز نه این عالم پهناور بیهوده آفریده شده است و نه خلقت این اعجوبه جهان هستی که نامش انسان است بی هدف می باشد.

بنابراین باید آن هدف را پیدا کرد و در مسیر آن گام برداشت و آن، چیزی نیست جز سیر الی الله و پیمودن مسیر تکامل و رسیدن به سعادت جاویدان که همه پیامبران الهی به خصوص پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله از آن خبر دادند.

جالب این است که هرگاه از یک فیلسوف مادی گرا سؤال کنیم که این چشم انسان برای چیست؟ تمام اهداف چشم را برمی شمارد، گوش برای چیست؟ اهداف آن را نیز ذکر می کند و همچنین زبان و دست و پا و حتی ابروها و مژه ها، برای هر کدام اهداف مهمی ذکر می کند اما اگر از او سؤال کنیم: این مجموعه که جزء جزئش با هدف است برای چیست؟ در پاسخ آن فرو می ماند و جوابی ندارد.

اما فیلسوف الهی شفاف ترین جواب را که در بالا اشاره شده و انبیای الهی و دلیل عقل، پشتیبان آن هستند بیان می کند.

انسان به سرمایه دار عظیمی می ماند که باید با این سرمایه های الهی، گوهرهای گران بهایی به دست آورد که ارزش آن را داشته باشد نه این که سرمایه وجود خویش و شایستگی ها و لیاقتش را به هدر دهد و با دست خالی چشم از جهان ببندد و راهی راه زیان کاران شود.

آن گاه در دومین نکته اشاره به کسانی می کند که آخرت را به سبب بدننگری، به

دنیا فروخته اند، می فرماید: «(هرگز) دنیای دلپسند او جای آخرتی را که با بدنگری، زشت در نظرش جلوه کرده است نخواهد گرفت»؛ (وَ مَا دُنْيَاهُ الَّتِي تَحَسَّنْتَ لَهُ بِخَلْفٍ مِنَ الْآخِرَةِ الَّتِي قَبَّحَهَا سُوءُ النَّظَرِ عِنْدَهُ).

هوای نفس، بلائی بزرگی است، گاهی دیدگاه انسان را چنان دگرگون می سازد که زشت را زیبا و زیبا را زشت می بیند همانگونه که قرآن مجید درباره گروهی از اقوام منحرف پیشین می فرماید: «وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ»؛ شیطان اعمال آن ها را در نظرشان زینت داده است» (۱) و در جای دیگر می فرماید: «زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»؛ زندگی دنیا در نظر کافران زینت داده شده است» (۲).

طبیعی است، هنگامی که زندگی دنیا در نظر انسان خوشایند و زیبا باشد، آخرت در نظرش زشت و ناپسند است، از آن می گریزد و به سوی دنیا باشتاب می رود و این است سرنوشت تمام کسانی که وسوسه های شیطان و هوی و هوس های نفس، دید و فکر آن ها را دگرگون ساخته است.

در سومین نکته اشاره به سرنوشت این گونه فریب خوردگان کرده، می فرماید:

«آن فریب خورده ای که با برترین همت (و بالاترین کوشش) بر دنیا ظفر یافته همچون کسی نیست که به کمترین سهم خود از آخرت دست یافته است»؛ (وَ مَا الْمَغْرُورُ الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الدُّنْيَا بِأَعْلَى هِمَّتِهِ كَالْآخِرِ الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الْآخِرَةِ بِأَدْنَى سَهْمَتِهِ).

چه شوم است سرنوشت کسانی که بالاترین همت و تلاش خود را برای دست یافتن به متاع ناپایدار و زودگذر دنیا به کار می گیرند و چه زیباست سرنوشت کسانی که با تلاش و کوشش و همت خود سهمی از سعادت اخروی پیدا کرده اند، هر چند این سهم کوچک باشد.

ص: ۸۲

۱- عنكبوت، آیه ۳۸.

۲- بقره، آیه ۲۱۲

در حدیثی که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار از امام صادق علیه السلام آورده است می خوانیم که ابو بصیر خدمت حضرت رسید، عرض کرد: فدایت شوم مرا تشویق (به بهشت) کن. امام علیه السلام فرمود: بوی بهشت از فاصله هزار سال به مشام می رسد و کمترین منزلی که بهشتیان دارند منزلی است که اگر همه جن و انس را بخواهد به آن دعوت کند می تواند از آن ها پذیرایی نماید بی آن که چیزی از نعمت های او کاسته شود و کمترین مقام اهل بهشت مقام کسی است که داخل بهشت می شود و سه باغ در برابر او نمایان می گردد و هنگامی که در پایین ترین آن ها وارد می شود همسران و خادمان و نهرها و میوه های فراوانی می بیند و شکر و حمد خدا را به جا می آورد. به او گفته می شود: سر بلند کن و باغ دوم را بین که در آن نعمت هایی است که در باغ اول نیست. عرضه می دارد: خداوند! این باغ را نیز نصیب من کن. می فرماید: شاید اگر آن را به تو بدهم باز غیر آن را بخواهی.

عرضه می دارد: همین را می خواهم، همین را می خواهم. (و به همین ترتیب باغ دیگری را با نعمت های بسیار فراوان مشاهده می کند و شکر و سپاس خدا را بسیار به جا می آورد). (۱)

ص: ۸۳

[[و قال علیه السلام]]

لَمَا شَرَفَ أَعْلَى مِنَ الْإِسْلَامِ، وَ لَمَا عَزَّ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَى، وَ لَمَا مَعَقَلَ أَحْسَنُ مِنَ الْوَرَعِ، وَ لَمَا شَفِيعَ أَنْجِحَ مِنَ التَّوْبَةِ، وَ لَمَا كَثُرَ أَعْنَى مِنَ الْقِنَاعِ، وَ لَمَا مَالَ أَذْهَبَ لِلْفَاقِهِ مِنَ الرِّضَى بِالْقَوْتِ. وَ مَنْ اقْتَصَرَ عَلَى بُلْغَةِ الْكِفَافِ فَقَدِ انْتَضَمَ الرَّاحَةَ وَ تَبَوَّأَ خَفْضَ الدَّعَى وَ الرَّغْبَةَ مِفْتَاحَ النَّصَبِ وَ مَطِيئَةَ التَّعَبِ، وَ الْحِرْضُ وَ الْكِبْرُ وَ الْحَسَدُ دَوَاعٍ إِلَى التَّقَحُّمِ فِي الذُّنُوبِ، وَ الشَّرُّ جَامِعٌ مَسَاوِي الْعُيُوبِ.

امام علیه السلام فرمود:

هیچ شرافتی برتر از اسلام نیست و هیچ عزتی گران به‌تر از تقوا، هیچ پناهگاهی بهتر و نگهدارنده‌تر از ورع (و پرهیز از شبهات) نمی‌باشد، هیچ شفיעی نجات‌بخش‌تر از توبه، هیچ گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت و هیچ سرمایه‌ای برای از بین بردن فقر بهتر از رضا به مقدار حاجت نمی‌باشد. آنکس که به مقدار نیاز اکتفا کند به آسایش و راحتی همیشگی دست یافته و در فراخنای آسودگی جای گرفته است در حالی که دنیاپرستی کلید رنج و بلا و مرکب تعب و ناراحتی است. حرص و تکبر و حسد انگیزه‌هایی هستند برای فرو رفتن در گناهان، و شر و بدکاری، جامع تمام (این) عیب‌هاست. (۱)

ص: ۸۵

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر آمده است که مرحوم سید رضی این گوهرهای پرارزش را از خطبه امیرمؤمنان علی که به نام خطبه الوسيله معروف است برگرفته و گروهی قبل از سید رضی و بعد از او آن را نقل کرده‌اند. از جمله مرحوم کلینی در کتاب روضه کافی آن را به طور کامل آورده است و بخشی از آن را این شعبه حرانی در تحف العقول آورده همان گونه که با تفاوت مختصری در وصیت امیرمؤمنان علی به فرزندش امام حسین علیه السلام نیز آمده است. نیز مرحوم صدوق در کتاب امالی به آن اشاره کرده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۱) اضافه میکنیم: در کتاب شریف من لا یحضر نیز این کلمات نورانی به عنوان خطبه‌ای که امیرمؤمنان علیه السلام بعد از رحلت پیامبر اکرم بیان کرده ذکر شده است. (من لا یحضر، ج ۴، ص ۴۰۶، ح ۵۸۸۰)

ده موضوع مهم و سرنوشت ساز

امام علیه السلام در این جمله های کوتاه و پرمعنا اشاره به ده موضوع مهم می کند که هفت موضوع مربوط به فضایل اخلاقی و سه موضوع مربوط به رذایل اخلاقی است.

نخست می فرماید: «شرافتی برتر از اسلام نیست»؛ (لَا شَرَفَ أَعْلَىٰ مِنَ الْإِسْلَامِ).

این نکته با توجه به این که اسلام مجموعه ای از عقاید والای دینی و برنامه های سازنده عبادی و دستورات مهم اخلاقی است کاملاً روشن است.

بسیاری از افراد، شرف را در مقام های مادی متزلزل و اموال و ثروت های ناپایدار و قدرت قوم و قبیله که دائماً در معرض فناست می دانند. در حالی که شرافت واقعی این است که انسان یک مسلمان راستین باشد.

در جمله دوم می فرماید: «عزت و قدرتی گران بهاتر از پرهیزکاری نیست»؛ (وَلَا عِزٌّ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَىٰ).

زیرا تقوا چنان انسان را مسلط بر خویش می‌سازد که وسوسه‌های شیطان و هوای نفس را به عقب می‌راند. چه قدرتی از این بالاتر که انسان شیطان را به زمین بزند و هوای نفس را مهار کند.

در سومین جمله می‌فرماید: «هیچ پناهگاهی بهتر و نگهدارنده‌تر از ورع (و پرهیز از شبهات) نیست»؛ (وَلَمَّا مَغْلَبَ أَحْسَنُ مِنَ الْوَرَعِ).

لغزش‌های انسان در بسیاری از موارد در امور شبهه‌ناک است که انسان را به پرتگاه محرمات مسلم شرع سوق می‌دهد. کسی که دارای ورع و پرهیز از شبهات است در پناهگاه مطمئنی قرار گرفته که او را از چنین لغزشی بازمی‌دارد.

در حکمت چهارم نیز شبیه این جمله گذشت آن‌جا که می‌فرماید:

«الْوَرَعُ جُنَّةٌ؛ ورع، سپر محکمی است».

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ أَشَدَّ الْعِبَادَةِ الْوَرَعُ؛ دشوارترین عبادت ورع است»^(۱). زیرا علاوه بر ترک محرمات و انجام واجبات، انسان را از ارتکاب شبهات بازمی‌دارد.

در حدیث دیگری آمده است که یکی از یاران امام صادق علیه السلام خدمتش عرض کرد: من توفیق زیارت شما را چند سال یک بار پیدا می‌کنم دستوری بیان فرما که به آن عمل کنم (و ضامن سعادت‌م باشد). امام علیه السلام فرمود:

«أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالْوَرَعِ وَالْإِجْتِهَادِ وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ اجْتِهَادٌ لَّا وَرَعَ فِيهِ؛ تو را به تقوای الهی و ورع و تلاش و کوشش (در مسیر اطاعت پروردگار) سفارش می‌کنم و بدان که تلاش بدون ورع نتیجه بخش نخواهد بود»^(۲).

در چهارمین نکته می‌فرماید: «هیچ شفیع‌ی نجات بخش‌تر از توبه نیست»؛ (وَلَا شَفِيعٌ أَنْجِحَ مِنَ التَّوْبَةِ).

ص: ۸۷

۱- کافی، ج ۲، ص ۷۷، ح ۵.

۲- کافی، ص ۷۶، ح ۱.

زیرا شفاعت شفیعان دیگر گناه پذیرفته می شود و گناه ممکن است پذیرفته نشود زیرا بار گناه، سنگین تر از شفاعت است. اما توبه واقعی که با ندامت کامل و تصمیم بر عدم تکرار گناه و جبران گذشته و اعمال صالح آینده صورت گیرد قطعاً در پیشگاه خداوند پذیرفته خواهد شد. بنابراین گنهکاران به جای این که به انتظار شفاعت شفیعان بنشینند بهتر است توبه کنند و شفاعت را برای تأکید بر پذیرش آن از شفیعان بخواهند.

خداوند به طور مطلق در قرآن مجید می فرماید: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ»؛ خداوند کسی است که توبه را از بندگانش می پذیرد و گناهان آن ها را می بخشد». (۱)

در پنجمین نکته اشاره به اهمیت قناعت کرده، می فرماید: «هیچ گنجی بی نیازکننده تر از قناعت نیست»؛ (وَلَا كَنْزٌ أَعْنَى مِنَ الْقَنَاعَةِ).

گنج های دیگر پایان می پذیرند، گنجی که پایان نمی پذیرد گنج قناعت است.

اضافه بر این، برای حفظ گنج های ظاهری رنج فراوان باید کشید چراکه دشمنان و سارقان و حسودان دائماً در کمین آن اند. ولی گنج قناعت هیچ سارق و دشمن و حسودی ندارد. و به گفته سعدی:

گنج آزادگی و کنج قناعت ملکی است که به شمشیر میسر نشود سلطان را

و به گفته حافظ:

گنج زر، گر نبود، کنج قناعت باقی است آن که آن داد به شاهان به گدایان این داد

در گفتار حکیمانه ۵۷ آمده بود:

«الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ؛ قناعت سرمایه ای است که هرگز تمام نمی شود». همین مضمون در گفتار حکیمانه ۳۴۹ و گفتار حکیمانه ۲۲۹ آمده بود.

ص: ۸۸

حقیقت قناعت یک ملکه درونی است که انسان با داشتن آن با حداقل لازم برای زندگی می سازد و به دنبال زرق و برق و اضافات و تشریفاتی که وقت و فکر و عمر انسان را مصروف خود می سازد نمی رود و به همین دلیل آلوده انواع گناهان و مسائل غیر اخلاقی نمی شود.

اضافه بر این، شخص قانع، آزادگی فوق العاده ای دارد زیرا زیر بار منت هیچ کس نیست؛ در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام در غررالحکم آمده است:

«الْحُرُّ عَيْدٌ مَّا طَمِعَ وَالْعَبِيدُ حُرٌّ إِذَا قَنِعَ؛ شخص آزاده، برده است هنگامی که طمع کند، و برده، آزاده است هنگامی که قناعت پیشه کند.» (۱)

در ششمین نکته می فرماید: «هیچ مالی برای نابودی فقر بهتر از رضا به مقدار نیاز نیست»؛ (وَ لَا مَالٌ أَذْهَبَ لِلْفَقَاهِ مِنَ الرِّضَى بِالْقَوْتِ).

این جمله که در واقع تکمیل کننده جمله سابق است اشاره به این دارد که بی نیازی حقیقی در آن است که انسان به ضروریات زندگی راضی باشد و در پی مال اندوزی و فراهم کردن اسباب و وسایل تجملاتی که به یقین مورد نیاز او نیست خود را به زحمت نیفکند که این نوعی فقر و آن نوعی غناست.

در هفتمین نکته باز بر آنچه در نکته پنجم و ششم گذشت به گونه دیگری مهر تأیید می زند و می فرماید: «آنکس که به مقدار نیاز اکتفا کند به آسایش و راحتی همیشگی دست یافته و در فراخنای آسودگی جای گرفته است در حالی که دنیاپرستی کلید رنج و بلا و مرکب تعب و ناراحتی است»؛ (وَ مَنْ اقْتَصَرَ عَلَى بُلْغَةِ الْكِفَافِ فَقَدْ انْتَضَمَ الرَّاحَةُ وَ تَبَوَّأَ حَفْضَ الدَّعَى وَ الرَّغْبَةَ مِفْتَاحِ النَّصَبِ وَ مَطِيئَةَ التَّعَبِ).

«تبوأ» از ماده «تبوئه» (بر وزن تذکره) به معنای سکنی دادن به قصد دوام و بقاست.

ص: ۸۹

«خفض» معانی متعددی دارد از جمله تنزل و کاهش، فروتنی و نیز به معنای آسایش و فراخی زندگی است.

«دعه» به معنای آسودگی و «رغبه» به معنای دنیاپرستی و «نصب» به معنای خستگی و درماندگی و «مطیه» به معنای مرکب است.

روشن است که آنچه انسان را در زندگی به زحمت و رنج می افکند دنیاپرستی است و گرنه برای به دست آوردن یک زندگی ساده آمیخته با قناعت، رنج و زحمت زیادی لازم نیست و همان طور که امام علیه السلام در جمله بالا فرمود، دنیاپرستی است که کلید رنج و ناراحتی هاست و مرکب ناراحتی و تعب است.

در پایان برای تکمیل نکات گذشته به نکته دیگر که ناظر به سه رذیله اخلاقی است با ذکر آثار آن ها اشاره کرده، می فرماید: «حرص و تکبر و حسد انگیزه ای هستند برای فرو رفتن در گناهان، و شر و بدکاری، جامع تمام (این) عیب هاست؛ (وَ الْحِرْصُ وَ الْكِبْرُ وَ الْحَسَدُ دَوَاعٍ إِلَى التَّقَحُّمِ فِي الذُّنُوبِ، وَ الشَّرُّ جَامِعٌ مَسَاوِي الْعُيُوبِ).

«تقحّم» به معنای فرو رفتن در چیزی است.

سه رذیله ای که امام علیه السلام به عنوان انگیزه غوطه ور شدن در گناهان بیان فرموده همان سه رذیله معروف آغاز آفرینش انسان است؛ شیطان بر اثر تکبر رانده در گاه خدا شد و آدم به دلیل حرص، ترک اولی کرد و از درخت ممنوع خورد و از بهشت اخراج شد و قابیل بر اثر حسد، نخستین قتل و جنایت را در عالم بنیان نهاد و منفور ساحت قدس پروردگار گشت.

در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم:

«فَأَوَّلُ مَا عُصِيَ اللَّهُ بِهِ الْكِبْرُ وَ هِيَ مَعْصِيَةٌ إِبْلِيسَ حِينَ أَبِي وَ اشْتِكَبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ وَ الْحِرْصُ وَ هِيَ مَعْصِيَةٌ آدَمَ وَ حَوَاءَ حِينَ قَامَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمَا فَكَلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ فَأَخَذَا مَا لَحَا جَهَ بِهِمَا إِلَيْهِ فَدَخَلَ ذَلِكَ عَلَى ذُرِّيَّتِهِمَا إِلَى يَوْمٍ

الْقِيَامَةِ وَذَلِكَ أَنَّ أَكْثَرَ مَا يَطْلُبُ ابْنُ آدَمَ مَا لَاحَاجَهُ بِهِ إِلَيْهِ ثُمَّ الْحَسَدُ وَهِيَ مَعْصِيَةٌ بِهِنَّ ابْنِ آدَمَ حَيْثُ حَسَدَ أَخَاهُ فَقَتَلَهُ فَتَشَعَّبَ مِنْ ذَلِكَ حُبُّ النِّسَاءِ وَحُبُّ الدُّنْيَا وَحُبُّ الرِّئَاسَةِ وَحُبُّ الرَّاحَةِ وَحُبُّ الْكَلَامِ وَحُبُّ الْعُلُوِّ وَالثَّرْوَةِ فَصَرَفَ زَيْنَ سَبْعِ خِصَالٍ فَاجْتَمَعْنَ كُلُّهُنَّ فِي حُبِّ الدُّنْيَا فَقَالَ الْأَنْبِيَاءُ وَالْعُلَمَاءُ بَعِيدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛ نخستین چیزی که با آن معصیت خدا شد تکبر بود و آن معصیت ابلیس بود هنگامی که از اطاعت فرمان خدا سر باز زد و تکبر کرد و از کافران شد (سپس) حرص بود و آن (سرچشمه) معصیت آدم و حوا شد.

هنگامی که خداوند عزوجل به آن ها فرمود: از میوه های بهشتی هر گونه می خواهید بخورید ولی نزدیک این درخت (ممنوع) نشوید که از ظالمان خواهید شد. ولی آن ها چیزی را که نیاز به آن نداشتند برگرفتند و این مشکلی برای ذریه آن ها تا روز قیامت ایجاد کرد و از این رو بیشترین چیزی که فرزندان آدم به دنبال آن هستند چیزی است که به آن نیازی ندارند. سپس حسد بود که (سرچشمه) معصیت فرزند آدم (قابیل) شد در آن جا که به برادرش حسد ورزید و او را به قتل رساند. و از این صفات رذیله سه گانه، عشق به زنان و عشق به دنیا و عشق به ریاست و راحت طلبی و عشق به سخن گفتن و برتری جویی و ثروت، سرچشمه گرفت و هفت خصلت شد که تمام آن ها در حب دنیا جمع شد.

از این رو پیغمبران و دانشمندان بعد از آگاهی از این موضوع گفتند: حب دنیا سرچشمه تمام گناهان است. (۱)

جمله «وَالشَّرُّ جَمْعُ مَسَاوِي الْعُيُوبِ» اشاره به این نکته است که این عیوب سه گانه (حرص و کبر و حسد) و عیوب دیگر، همه تحت عنوان «شر» قرار می گیرند که نقطه مقابل خیر است و تمام آفات و آسیب ها از آن سرچشمه می گیرد.

ص: ۹۱

[[و قال علیه السلام]]

لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ:

يَا جَابِرُ، قَوِّمِ الدِّينَ وَالدُّنْيَا بِأَرْبَعَةٍ:

عَالِمٌ مُسْتَعْمِلٌ عِلْمَهُ، وَجَاهِلٌ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَجَوَادٍ لَمَّا يَبْخُلُ بِمَعْرُوفِهِ، وَفَقِيرٍ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاةٍ؛ فَإِذَا ضَيَّعَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ اسْتَنْكَفَ الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَإِذَا بَخَلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاةٍ.

يَا جَابِرُ، مَنْ كَثُرَتْ نِعْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَثُرَتْ حَوَائِجُ النَّاسِ إِلَيْهِ، فَمَنْ قَامَ لِلَّهِ فِيهَا بِمَا يَجِبُ فِيهَا عَرَّضَهَا لِلدَّوَامِ وَالتَّبْقَاءِ، وَمَنْ لَمْ يَقُمْ فِيهَا بِمَا يَجِبُ عَرَّضَهَا لِلزَّوَالِ وَالفَنَاءِ.

امام علیه السلام به جابر بن عبدالله انصاری چنین فرمود:

ای جابر! قوام و استواری دین و دنیا به چهار چیز است: عالم و دانشمندی که علم خود را به کار گیرد و نادانی که از فراگیری سر باز نزند و سخاوتمندی که در بذل و بخشش بخل نورزد و نیازمندی که آخرتش را به دنیا نفروشد. از این رو هرگاه عالم علمش را ضایع کند (و به کار نگیرد)، جاهل از فراگیری علم خودداری خواهد کرد (زیرا به علم عالم بدبین می شود) و هرگاه اغنیا در نیکی بخل ورزند، نیازمندان آخرت خود را به دنیا می فروشند (و به اموال اغنیا حمله می کنند).

ای جابر! کسی که خداوند نعمت فراوانی به او داده نیاز مردم به او بسیار خواهد بود در این حال آن کس که به وظیفه واجب خود در برابر آن اموال عمل کند زمینه دوام و بقاء نعمت های خود را فراهم ساخته و کسی که به آنچه درباره آن اموال بر او واجب است قیام نکند آن ها را در معرض زوال و فنا قرار داده است. (۱)

ص: ۹۴

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه: از جمله کتاب هایی که قبل از تدوین نهج البلاغه این گفتار حکیمانه را نقل کرده، تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علا- و خصال صدوق و تحف العقول ابن شعبه حرانی است. بعد از نهج البلاغه نیز در کتاب های متعددی از شیعه و اهل سنت آمده است از جمله مناقب خوارزمی، روضه الواعظین، مشکاه الأنوار و تذکره الخواص سبط بن جوزی و مجمع الامثال میدانی است که با مختصر تفاوتی آن را آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۲)

امیر مؤمنان علی علیه السلام در این کلام جامع و نورانی خطاب به جابر بن عبد الله انصاری (آن یار وفادار و باشخصیت) درباره قوام دین و دنیا سخن می گوید و می فرماید: «ای جابر! استواری دین و دنیا به چهار چیز است»؛ (لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ: يَا جَابِرُ، قِوَامُ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا بِأَرْبَعَةٍ). .

اشاره به این که اگر این چهار چیز هر کدام در جای خود قرار گیرد هم دین مردم سامان می یابد و هم دنیای آنها.

سپس در توضیح آن فرمود: «(نخست) دانشمندی که علم خود را به کار گیرد (و دوم) نادانی که از فراگیری علم سر باز نزند»؛ (عَالِمٍ مُسْتَعْمِلٍ عِلْمَهُ، وَ جَاهِلٍ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ). .

بنابراین نخستین پایه ها علم و دانش، و تعلیم و تعلم است و تا این دو پایه محکم نشود نه دین مردم سامان می یابد نه دنیای آنها؛ در دینشان گرفتار انواع خرافات و بدعت ها می شوند و در دنیایشان گرفتار انواع پریشانی ها و اختلافات و رنج ها و ناکامی ها.

آنگاه به رکن سوم و چهارم اشاره کرده، می فرماید: «(و سوم) سخاوتمندی که در کمک های مالی به دیگران بخل نوزد و (چهارم) نیازمندی که آخرت خود را

به دنیا نفروشد»؛ (وَ جَوَادٍ (۱) لَا يَبْخُلُ بِمَعْرُوفِهِ، وَ فَقِيرٍ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا). .

«معروف» در این جا به معنای کمک مالی کردن به مردم است.

اشاره به این که بعد از علم و دانش، دو رکن اصلی دیگر، مال و ثروت و تقسیم عادلانه آن و حل مشکلات نیازمندان است. جامعه فقیر و همچنین جامعه ای که ثروتمندان بخیلی داشته باشد از آرامش و امنیت محروم خواهد بود.

آن گاه امام علیه السلام اشاره به نقطه مقابل این چهار رکن و آثار شوم آن می کند و می فرماید: «پس هر گاه عالم، علم خود را به کار نگیرد و ضایع کند جاهل از فراگیری علم خودداری خواهد کرد و زمانی که اغنیا در کمک های مالی بخل ورزند، نیازمندان، آخرت خود را به دنیا می فروشند»؛ (فَإِذَا ضَيَّعَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ اسْتَكْفَ الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَإِذَا بَخَلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا). .

بدیهی است که افراد غیر عالم هنگامی که ببینند علما به علم خود پایبند نیستند، هم به خود آن ها بی اعتماد می شوند و هم به علمشان و در این حال به دنبال فراگیری علوم آن ها نمی روند و می گویند: اگر علم آن ها حقیقتی داشت خودشان به آن عمل می کردند. به تعبیر دیگر، بهترین راه تبلیغ علم، عمل به آن است همان گونه که در حدیث معروف از امام صادق علیه السلام آمده است:

«كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ» (۲).

در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم که فرمود:

«إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزُلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّفَا؛ هنگامی که عالم به علمش عمل نکند مواعظ و اندرزهای او از دل ها فرو می ریزد آن گونه که باران از

ص: ۹۶

۱- در بسیاری از نسخه های این حدیث شریف از جمله در خصال صدوق، غررالحکم، تحف العقول و مشکاه الأنوار به جای واژه جواد» واژه «غنی» آمده است و مناسب هم همین است زیرا نقطه مقابل فقیر، غنی است نه جواد. غنی ممکن است بخل بورزد یا نورزد ولی جواد هرگز بخل نخواهد ورزید. در ذیل همین کلام نیز واژه «غنی» آمده است.

۲- کافی، ج ۲، ص ۷۸، ح ۱۴.

سنگ های سخت فرو می ریزد (و بر آن باقی نمی ماند)» (۱).

نیز روشن است که هرگاه اغنیا به وظایف خود در برابر نیازمندان عمل نکنند آن ها سد تقوا را شکسته و آلوده انواع گناهان، امثال سرقت و غارت، خیانت در امانت، حتی قیام های عمومی بر ضد ثروتمندان و رفتن به سراغ نظام های اشتراکی و کمونیستی می شوند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«إِنَّ مِنْ بَقَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَبَقَاءِ الْإِسْلَامِ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ عِنْدَ مَنْ يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ فَإِنَّ مِنْ فَنَاءِ الْإِسْلَامِ وَفَنَاءِ الْمُسْلِمِينَ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي مَنْ لَا يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ لَا يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ؛ از عوامل بقاء اسلام و مسلمین این است که اموال و ثروت ها به دست کسانی بیفتد که حق را در آن بشناسند و به دیگران کمک کنند، و از عوامل فناء اسلام و مسلمین این است که اموال به دست کسانی بیفتد که حق را در آن نشناسند و کمک به دیگران نکنند» (۲).

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن به نکته مهم دیگری اشاره کرده، می فرماید:

«ای جابر! کسی که نعمت فراوان خداوند به او روی آورد نیاز مردم به او بسیار خواهد شد»؛ (يَا جَابِرُ، مَنْ كَثُرَتْ نِعْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَثُرَتْ حَوَائِجُ النَّاسِ إِلَيْهِ).

طبیعی است که تشنگان به دنبال چشمه های آب می روند و گرسنگان به دنبال منابع غذا. بنابراین کسانی که خداوند نعمت فراوانی به آن ها داده باید از مراجعات مکرر مردم تعجب یا وحشت نکنند، و این خود نعمت دیگری است که بتوانند با نعمت های وافر که در اختیار آنهاست گره از کار مردم بکشایند.

سپس امام علیه السلام به واکنش های مختلف افراد پرنعمت در برابر این وضع و آثار آن اشاره کرده، می فرماید: «در این حال آن کس که وظیفه واجب خود را در برابر

ص: ۹۷

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۳.

۲- کافی، ج ۴، ص ۲۵، ح ۱

این نعمت های الهی انجام دهد زمینه دوام و بقاء آن ها را فراهم ساخته و آن کس که به وظیفه واجب خود در برابر آن ها عمل نکند آن ها را در معرض زوال و فنا قرار داده است؛ (فَمَنْ قَامَ لِلَّهِ فِيهَا بِمَا يَجِبُ فِيهَا عَرَضًا لِدَوَامِ وَالبَقَاءِ، وَ مَنْ لَمْ يَقُمْ فِيهَا بِمَا يَجِبُ عَرَضًا لِلزَّوَالِ وَ الفَنَاءِ).

«عَرَضٌ» از ماده «تعريض» به معنای چیزی را در معرض شخص یا حادثه ای قرار دادن است.

همین مضمون با تفاوتی در کتب متعددی از امام حسین سیدالشهدا علیه السلام نقل شده است که در یکی از خطبه های خود فرمود:

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ حَوَائِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ فَلَا تَمَلُّوا النِّعَمَ فَتَحْوَرَ نِقْمًا؛ بدانید نیازهای مردم به شما از نعمت های خدا بر شماست از این نعمت ناراحت نشوید که تبدیل به نعمت خواهد شد.» (۱)

روشن است که هر گاه درخت پر میوه ای در باغ باشد، تمام افرادی که وارد باغ می شوند چشم به آن می دوزند و از آن توقع و انتظار دارند، حتی پرندگان نیز از آن سهمی می خواهند. در صورتی که توقعات مردم برآورده نشود، امواج کینه و عداوت در دل ها پیدا می شود و همین امر آن نعمت را در معرض زوال قرار می دهد. اضافه بر این خداوند برکت را از آن برمی دارد و آن نعمت به سوی زوال و فنا می رود.

از سویی دیگر نعمت های بزرگی که خداوند به افراد می دهد خواه مال فراوان باشد یا قدرت بسیار یا هوش سرشار، همه آن برای زندگی شخصی آن ها لازم نیست. پیداست که خداوند آن ها را مأمور ساخته که به وسیله آن بار مشکلات را از دوش دیگران بردارند و گره از کار آن ها بگشایند. حال اگر این امانت دار الهی به وظیفه خود عمل نکند خداوند او را عزل کرده امانتش را به دست دیگری می سپارد.

ص: ۹۸

در قرآن مجید در داستان قارون ثروتمند گردنکش نیز آمده است که عقلای بنی اسرائیل به او گفتند: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»؛ و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب؛ و بهره ات را از دنیا فراموش مکن، و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن، و هرگز در زمین در جست وجوی فساد مباش، که خدا مفسدان را دوست ندارد». (۱)

ولی قارون این نصیحت منطقی و عاقلانه را نپذیرفت و آن ثروت عظیم را مولود علم و تدبیر خود شمرد و برای دیگران در آن سهمی قائل نشد. سرانجام خداوند او و ثروتش را در زمین فرو برد. زلزله ای واقع شد و شکافی در زمین ایجاد گردید و او و سرمایه اش در آن دفن شدند «فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ الْأَرْضَ». (۲)

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود:

«مَنْ عَظَمَتْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّتْ مَوْنُهُ النَّاسِ عَلَيْهِ فَاسْتَدِيمُوا النِّعْمَةَ بِاِحْتِمَالِ الْمَوْنِ وَ لَمَّا تَعَرَّضُوهَا لِلزَّوَالِ فَقَلَّ مَنْ زَالَتْ عَنْهُ النِّعْمَةُ فَكَادَتْ أَنْ تَعُودَ إِلَيْهِ؛ کسی که نعمت خداوند بر او فراوان و عظیم شود نیاز مردم به او شدید خواهد شد پس نعمت ها را از طریق تحمل این هزینه ها بر خود پایدار سازید و آن را در معرض زوال قرار ندهید زیرا هنگامی که نعمت (بر اثر ناسپاسی) زائل شود کمتر دیده می شود که باز گردد». (۳)

در کتاب کافی در همین باب روایات دیگری به همین مضمون وارد شده است و در باب «حسن جوار النعم» نیز روایاتی در این زمینه دیده می شود از جمله یکی از یاران امام صادق علیه السلام می گوید: از آن حضرت شنیدم که فرمود:

«أَحْسِبُوا جَوَارَ النِّعْمِ قُلْتُ وَ مَا حُسْنُ جَوَارِ النِّعْمِ قَالَ الشُّكْرُ لِمَنْ أَنْعَمَ بِهَا وَ آدَاءُ حُقُوقِهَا؛ همسایه و ملازم خوبی برای نعمت های الهی باشید. راوی عرض

ص: ۹۹

۱- قصص، آیه ۷۷.

۲- قصص، آیه ۸۱.

۳- کافی، ج ۴، ص ۳۷، ح ۱.

می کند: چگونه همسایه و ملازم خوبی باشیم؟ امام علیه السلام می فرماید: شکر بخشنده نعمت را به جای آورد و حقوق آن را ادا کنید» (۱).

نکته

با جابر بن عبدالله انصاری بیشتر آشنا شویم

جابر بن عبدالله یکی از اصحاب جلیل القدر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از عاشقان اهل بیت علیهم السلام است و روایات فراوانی در فضیلت او نقل شده است. او در داستان عقبه (گروه هفتاد نفری ای که قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه، به نزدیکی مکه آمدند و با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیمان وفاداری بستند) شرکت داشت و در آن زمان جوان کم سن و سالی بود و بعداً که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت فرمود جزء یاران خاص آن حضرت شد و در غالب غزوات اسلامی در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله شرکت داشت و در عمر طولانی خود امامان متعددی را ملاقات کرد و در اواخر عمر نابینا شده بود ولی خدمت امام باقر علیه السلام را درک کرد و سلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به او رساند.

در حدیثی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار نقل کرده است می خوانیم که امام محمد بن علی بن الحسین (الباقر) علیهم السلام می فرماید:

«دَخَلْتُ عَلَى جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ قَالَ لِي مَنْ أَنْتَ وَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا كُفَّ بَصِيرَتُهُ فَقُلْتُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ يَا بَنِي أَدْنُ مِنِّي فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَاقْبَلَ يَدِي ثُمَّ أَهْوَى إِلَيَّ رِجْلِي يَقْبَلُهَا فَتَنَحَّيْتُ عَنْهُ ثُمَّ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ يَقْرُوكَ السَّلَامَ فَقُلْتُ وَعَلَى رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ وَ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتُهُ فَكَيْفَ ذَاكَ يَا جَابِرُ فَقَالَ كُنْتُ مَعَهُ ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ لِي يَا جَابِرُ لَعَلَّكَ تَبْقَى حَتَّى تَلْقَى رَجُلًا مِنْ وُلْدِي يَقَالُ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ يَهْبُ اللَّهُ لَهُ النُّورَ وَ الْحِكْمَةَ فَأَقْرِنْتَهُ مِنِّي السَّلَامَ؛ روزی بر جابر

ص: ۱۰۰

بن عبدالله انصاری وارد شدم و به او سلام کردم. پاسخ سلام مرا گفتم. بعد سؤال کرد گفتم: تو کیستی؟-و این بعد از آن بود که نابینا شده بود- گفتم: محمد بن علی بن الحسین هستم. گفتم: فرزندم نزدیک من بیا. به نزدیک او رفتم. دست مرا بوسید و خم شد تا پاهای مرا ببوسد که من خود را عقب کشیدم. سپس به من گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو سلام رساند. گفتم: سلام و رحمت و برکات الهی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله باد. ای جابر! این بیان چگونه بوده است؟ جابر عرض کرد: من روزی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودم، فرمود: ای جابر! گویا تو باقی می مانی تا مردی از فرزندان مرا ملاقات کنی که نامش محمد بن علی بن الحسین است. خداوند نور و حکمت و دانش را به او می بخشد. سلام مرا به او برسان» (۱).

داستان زیارت قبر امام حسین علیه السلام توسط جابر در اولین اربعین، مشهور است و از نشانه های عشق و علاقه او به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد که در آن سن و سال در حالی که نابینا بود مسیر میان مدینه و کربلا را طی کرد و خود را در میان انبوه مشکلات به آن جا رسانید و آن زیارت پر معنای مخصوص را در کنار قبر حضرت خواند و گریست.

جابر بن عبدالله انصاری در سال ۷۴ هجری قمری در حالی که ۹۴ ساله بود در شهر مدینه چشم از دنیا بر بست. (۲)

ص: ۱۰۱

۱- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۲۷، ح ۸

۲- برای اطلاع بیشتر از حالات جابر می توانید به کتاب اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۴۵ و سفینه البحار مرحوم محدث قمی ماده «جبر» مراجعه کنید

وَ رَوَى ابْنُ جَرِيرٍ الطَّبْرِيُّ فِي تَارِيخِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى الْفَقِيهِ وَ كَانَ مِمَّنْ خَرَجَ لِقِتَالِ الْحَجَّاجِ مَعَ ابْنِ الْأَشْعَثِ أَنَّهُ قَالَ فِيمَا كَانَ يَحُضُّ بِهِ النَّاسَ عَلَى الْجِهَادِ إِنِّي سَمِعْتُ عَلِيًّا رَفَعَ اللَّهُ دَرَجَتَهُ فِي الصَّالِحِينَ وَأَثَابَهُ ثَوَابَ الشُّهَدَاءِ وَالصَّادِقِينَ يَقُولُ يَوْمَ لَقِينَا أَهْلَ الشَّامِ:

أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأَى عِدُوَنَا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُتَكَرَّرًا يُدْعَى إِلَيْهِ، فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِيَ؛ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ، وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ؛ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعَلِيَا وَ كَلِمَةُ

الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى، فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى،

وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ.

محمد بن جریر طبری (مورخ معروف) در تاریخ خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی، فقیه معروف- از کسانی بود که برای پیکار برضد حجّاج همراه ابن اشعث خروج کرد- نقل کرده که می گوید: در سخنانی که حجّاج برای تشویق مردم ایراد کرد چنین گفت که در روزی که با شامیان روبرو بودیم من از علی علیه السلام که خداوند درجاتش را در میان صالحان برتر نماید و ثواب شهیدان و صدیقان را به او عنایت کند شنیدم که چنین فرمود:

ای مؤمنان! هر کس ظلم و ستمی را مشاهده کند که در حال انجام گرفتن است یا کار زشت و منکری را ببیند که مردم را به سوی آن فرامی خوانند اگر تنها با قلبش آن را انکار کند راه سلامت را برگزیده و گناهی بر او نیست (به شرط این که بیشتر از آن در توان نداشته باشد) و آن کس که با زبان و بیان به مبارزه برخیزد و آن را انکار کند پاداش الهی خواهد داشت و مقامش از گروه نخست، برتر است. اما آن کس که با شمشیر (در آنجا که راهی جز آن نیست) برای اعلا‌ی نام خدا و سرنگونی ظالمان، به انکار برخیزد او کسی است که به راه هدایت راه یافته و بر جاده حقیقی گام نهاده و نور یقین در قلبش تابیده است. (۱)

ص: ۱۰۴

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می گوید: با توجه به سندی که سید رضی برای این گفتار حکیمانه ذکر کرده نیازی به جست و جو برای سند دیگری نداریم زیرا طبری این گفتار نورانی را در حوادث سال ۸۲ با سند خودش از ابی مخنف نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۴).

مراحل سه گانه نهی از منکر

سید رضی در مقدمه این حکمت چنین می گوید: «محمد بن جریر طبری (مورخ معروف) در تاریخ خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی، فقیه معروف - که از کسانی که برای پیکار علیه حجاج همراه ابن اشعث خروج کرد - نقل کرده که می گوید: در سخنانی که حجاج برای تشویق مردم ایراد کرد چنین گفت که در روزی که با شامیان روبرو بودیم من از علی علیه السلام که خداوند درجاتش را در میان صالحان برتر نماید و ثواب شهیدان و صدیقان را به او عنایت کند شنیدم که چنین فرمود: «(وَرَوَى ابْنُ جَرِيرٍ الطَّبْرِيُّ فِي تَارِيخِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى الْفَقِيهِ وَكَانَ مِمَّنْ خَرَجَ لِقِتَالِ الْحَجَّاجِ مَعَ ابْنِ الْأَشْعَثِ أَنَّهُ قَالَ فِيمَا كَانَ يَحُضُّ بِهِ النَّاسَ عَلَى الْجِهَادِ إِنِّي سَمِعْتُ عَلِيًّا رَفَعَ اللَّهُ دَرَجَتَهُ فِي الصَّالِحِينَ وَ أَثَابَهُ ثَوَابَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّادِقِينَ يَقُولُ يَوْمَ لَقِينَا أَهْلَ الشَّامِ) .

«ای مؤمنان! هر کس ظلم و ستمی را مشاهده کند که در حال انجام است یا کار زشت و منکری را ببیند که مردم را به سوی آن فرامی خوانند اگر تنها با قلبش آن را انکار کند راه سلامت را برگزیده و گناهی بر او نیست (به شرط این که بیشتر از آن در توان نداشته باشد)؛ «أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدْوَانًا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ، فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِيَءٌ».

امام علیه السلام مراحل سه گانه ای را برای مبارزه با ظلم ظالم و نهی از منکر بیان

فرموده که نخستین مرحله آن، انکار با قلب و بیزاری از آن در دل است. البته اگر بیش از این در توان شخص نباشد این مقدار بر او واجب است و خداوند از او می پذیرد ولی امام علیه السلام پاداشی برای آن ذکر نکرده است شاید به این دلیل که کاری از او سر نزده تنها آلوده گناه نشده و رضایت به گناه نداده است.

سپس امام علیه السلام به سراغ مرحله دوم می رود و می فرماید: «و آن کس که با زبان و بیان به مبارزه برخیزد و آن را انکار کند پاداش الهی خواهد داشت و مقامش از گروه نخست، برتر است»؛ (وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ، وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ).

روشن است که این اجر و پاداش و برتری مقام در صورتی است که توانی نداشته باشد که عملاً با ظلم ظالم و منکرات گنهکاران مبارزه کند و این دومین مرحله نهی از منکر است که فقها نیز در کتب فقهی خود در کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر ذکر کرده اند.

سپس امام علیه السلام به سراغ برترین و بالاترین و آخرین مرحله نهی از منکر و مبارزه با فساد رفته، می فرماید: «اما آن کس که با شمشیر برای بالا بردن نام خدا و سرنگونی ظالمان به انکار برخیزد او کسی است که به راه هدایت راه یافته و بر جاده حقیقی گام نهاده و نور یقین در قلبش تابیده است»؛ (وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعَلِيَّاءَ وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى، فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى، وَقَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ).

تعبیر به «من انکره بالسيف» به معنای تکیه بر قدرت است و «سيف» به معنای شمشیر موضوعیتی ندارد. جمله «لتكون كلمة الله...» بیان کننده این حقیقت است که برای پیشبرد اهداف مقدس الهی و برچیدن بساط ظلم باید از قدرت و قوت استفاده کرد. ممکن است انکار زبانی تأثیرات محدودی داشته باشد ولی آنچه می تواند بساط ظلم ظالمان را برچیند و عدل و داد را جایگزین سازد همان تکیه بر قدرت است.

از این جا لزوم تشکیل حکومت اسلامی برای تحقق بخشیدن به اهداف اسلام استفاده می شود و این موضوع را با چشم خود در تشکیل نظام جمهوری اسلامی مشاهده کردیم. قبل از آن در مساجد و مجالس مختلف مذهبی سخن از احکام و برنامه های اسلامی، بسیار بود کتاب های فراوانی در این زمینه نوشته شد ولی تأثیر آن ها محدود بود. آنچه توانست به حکومت ظالمان و خود کامگان پایان دهد و به اجرای احکام اسلامی در سطح گسترده کمک کند قیام عمومی مردم و تکیه بر قدرت جماهیر بود.

تعبیر به «فذلک الذی اصاب...» با توجه به مفهوم حصر که از آن استفاده می شود اشاره به این است که جز از این راه نمی توان در طریق هدایت، به معنای وسیع کلمه، گام نهاد.

تعبیر به «نور فی قلبه الیقین» اشاره به این است که نور یقین و ایمان در چنان محیطی که پاک از ظلم و عدوان است بر دل ها می تابد.

کلام نورانی ۳۷۴ که بعد از این خواهد آمد نیز توضیح بیشتری برای این کلام محسوب می شود.

در نامه معروفی که امام حسین سید الشهداء علیه السلام برای اهل کوفه نوشت مضمونی دیده می شود که در پاره ای از جهات به آنچه در کلام مولی آمده، شبیه است. مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار چنین نقل می کند: امام علیه السلام در نامه ای به اشراف اهل کوفه چنین مرقوم داشت:

«أَمَّا بَعْدُ فَعَدُّ عِلْمُكُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يَغْيِرْ بَقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ وَ قَدْ عِلْمُكُمْ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَ تَوَلَّوْا عَنْ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ وَ أَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَ عَطَّلُوا الْحُدُودَ وَ اسْتَأْثَرُوا بِالْفِئَةِ وَ أَحَلُّوا حَرَامَ اللَّهِ وَ حَرَّمُوا حَلَالَهُ وَ إِنِّي أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ لِقَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛

اما بعد از حمد و ثنای الهی؛ شما می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود فرمود: کسی که سلطان ظالمی را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده، پیمان الهی را شکسته، به مخالفت سنت رسول الله صلی الله علیه و آله برخاسته و در میان بندگان خدا به گناه و ظلم مشغول است سپس با گفتار و عمل خود با او مخالفت نکند سزاوار است که خداوند او را به سرنوشت همان ظالم گرفتار سازد و شما به خوبی می دانید که این جمعیت (بنی امیه) اصرار بر اطاعت شیطان دارند و از اطاعت رحمن سر باز زده اند، مفسد را آشکار ساخته و حدود الهی را تعطیل نموده اند و بر بیت المال مسلمین چنگ انداخته و حرام خدا را حلال شمرده اند و من از همه به این امر (قیام بر ضد آنان) به سبب قرابت و خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوارترم». (۱)

از کلام طبری استفاده می شود که امام علیه السلام بار دیگر این سخن را به صورت خطبه در سرزمین بیضه در مقابل حرب بن یزید ریاحی و لشکرش که برای جلوگیری از حرکت امام علیه السلام آمده بودند بیان فرمود. (۲)

نکته ها

۱- محمد بن جریر طبری

در مقدمه ای که مرحوم سید رضی برای این گفتار بسیار پرمحتوا بیان کرده نخست اشاره به ابن جریر طبری شده است. طبری نام دو نفر است یکی شیعه و دیگری اهل سنت که هر دو ابو جعفر محمد بن جریر طبری نام دارند. تاریخ معروف طبری مربوط به طبری اهل سنت است که مردی دانشمند و در عصر و زمان خود کم نظیر بود. نوشته های زیادی دارد که از جمله آن ها تفسیر مهمی به نام جامع البیان و تاریخ مشهورش است و کتابی به نام کتاب الولاية دارد که طرق مختلف حدیث غدیر را در آن بیان کرده است.

ص: ۱۰۸

۱- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲.

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴

تاریخ او از معروف ترین تاریخ هاست و مطالب زیادی در آن نقل شده است و نسبت به بسیاری از تواریخ اسلامی دقیق تر است (هرچند خالی از اشتباه نیست).

او در آمل مازندران در سال ۲۲۴ تولد یافت و در سال ۳۱۰ در بغداد چشم از جهان پوشید.

اما ابن جریر طبری شیعی آملی نیز کنیه اش ابوجعفر است و از بزرگان علمای امامیه در قرن چهارم بود. نویسنده کتاب دلایل الامامه و کتاب المسترشد می باشد و مرحوم نجاشی او را مردی ثقه و جلیل القدر و کثیر العلم از اصحاب ما شمرده است. (۱)

۲- عبدالرحمن بن ابی لیلی

به گفته خطیب بغدادی در کتاب تاریخش، ابولیلی پدر عبدالرحمن از یاران خاص علی علیه السلام بود و در خدمت آن حضرت به مدائن آمد و فرزندش نیز از کسانی است که در کتب ما از وی به نیکی یاد شده است و تعبیر به فقیه در کلام سید رضی ظاهراً صفت برای عبدالرحمن است نه صفت برای پدرش ابی لیلی و همان گونه که مرحوم سید رضی اشاره کرده عبدالرحمن از کسانی بود که همراه ابن اشعث برای جنگ با حجاج خروج کرد یا از کسانی بود که مردم را به جهاد در مقابل حجاج دعوت می کرد.

از نوشته های مرحوم سید محسن امین در اعیان الشیعه استفاده می شود که او از قراء بود، بعضی از قاریان معروف، قرائت قرآن را از او فرا گرفته اند.

البته فرد دیگری به نام عبد الرحمن بن ابی لیلی در میان فقهای اهل سنت دیده می شود که معاصر با امام صادق علیه السلام است و گاه حالات این دو با یکدیگر ممکن است اشتباه شود.

ص: ۱۰۹

۱- برای توضیح بیشتر به کتاب های الکنی و الالقاب، تاریخ نامه طبری و الذریعه مراجعه شود.

و اما ابن اشعث که در بالا به آن اشاره شده نامش عبدالرحمن، فرزند محمّد بن اشعث بن قیس بود. او در زمان حجاج از طرف وی به عنوان والی سجستان انتخاب شد ولی برگشت و با حجاج به پیکار برخاست، چند بار با او جنگید و سرانجام شکست خورد و فرار کرد و در سال ۸۵ جهان را بدرود گفت. (۱)

ص: ۱۱۰

۱- برای توضیحات بیشتر درباره ابن ابی لیلی و ابن الأشعث به الکنی واللقاب مرحوم محدث قمی و اعیان الشیعه مرحوم سید محسن امین و معجم الرجال آیت الله خویی و شرح نهج البلاغه مرحوم علامه شوشتری ذیل حکمت مورد بحث مراجعه کنید

وَ فِي كَلَامٍ آخَرَ لَهُ يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى:

فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ، فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ؛ وَ مِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ، فَذَلِكَ مَتَمَّسِكٌ بِخَصِيْلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَ مُضَيِّعٌ خَصِيْلَتَهُ؛ وَ مِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ، فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخَصِيْلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَ تَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ، وَ مِنْهُمْ تَارِكٌ لِانْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ يَدِهِ، فَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ. وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَفَفْتَهُ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ. وَ إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَأَيْقُرْبَانِ مِنْ أَجْلِ، وَ لَأَيُنْقِصَانِ مِنْ رِزْقٍ، وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ.

امام علیه السلام در گفتار دیگری در همین زمینه فرمود:

گروهی از مردم با دست و زبان و قلب به مبارزه با منکرات و انکار منکر برمی خیزند. آن ها تمام خصلت های نیک را به طور کامل در خود جمع کرده اند.

گروهی دیگر تنها با زبان و قلب به مبارزه برمی خیزند اما با دست کاری انجام نمی دهند آن ها به دو خصلت از خصلت های نیک تمسک جسته اند و یکی را ضایع کرده اند.

گروهی دیگر تنها با قلبشان نهی از منکر می کنند (و از آن بیزارند) ولی مبارزه با دست و زبان را ترک می گویند این گروه بهترین خصلت های از این سه را ترک گفته و تنها به یکی چنگ زده اند.

گروهی دیگر نه با زبان نهی از منکر می کنند و نه با قلب و نه با دست، این ها (در حقیقت) مردگانی در میان زندگان هستند.

(بدانید) تمام اعمال نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر همچون آب دهان است در برابر دریایی عمیق و پهناور. امر به معروف و نهی از منکر نه مرگ کسی را نزدیک می کند و نه از روزی کسی می کاهد (و بدانید) از همه این ها مهمتر سخن حقی است که در برابر سلطان ستمگری گفته شود (و از مظلومی در مقابل آن ظالم دفاع گردد). (۱)

ص: ۱۱۲

۱-۱. سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر آمده است: بخشی از این کلام نورانی را قبل از سید رضی ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب با تفاوت هایی آورده است. سپس می افزاید: دلیل ایراد این کلام از سوی امام علی آن گونه که در کتاب فقه الرضا که قبل از نهج البلاغه نگاشته شده آمده است این است که امیر مؤمنان علی مشغول خواندن خطبه بود که مردی عرضه داشت: ای امیر مؤمنان! از مرده زندگان برای ما سخن بگو. امام از خطبه خود را قطع کرد و گفتار حکیمانه بالا را ایراد فرمود. آنگاه می افزاید که در مصادر خطبه ۱۵۴ گذشت که آن خطبه و این گفتار حکیمانه و چند گفتار حکیمانه دیگر از کلمات قصار) همه خطبه واحدهای بوده که یک جا از سوی امام علی ایراد شده و مرحوم سید رضی آن ها را از هم جدا ساخته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۵).

مردگان زنده نما!

مرحوم سید رضی در ابتدای این گفتار حکیمانه می گوید: امام علیه السلام در سخن دیگری که در همین معنا (اشاره به گفتار حکیمانه قبل است) بیان کرده چنین می فرماید: «گروهی از مردم با دست و زبان و قلب به مبارزه با منکرات و انکار منکر برمی خیزند. آن ها تمام خصلت های نیک را به طور کامل در خود جمع کرده اند»؛ (وَفِي كَلَامٍ آخَرَ لَهُ يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى: فَمِنْهُمْ الْمُتَنَكِّرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ، فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ) .

امام علیه السلام تقسیم سه گانه ای در این گفتار حکیمانه و پرمعنا برای آمرین به معروف و ناهین از منکر بیان کرده، که این قسم اول آن است و اشاره به کسانی است که با تمام وجود خود و با استفاده از تمام وسایل به مبارزه با منکرات برمی خیزند.

منظور از نهی از منکر با قلب (همانگونه که در تفسیر حکمت گذشته آمد) این است که انسان در دل از منکرات متنفر باشد و هرگز به آن رضایت ندهد هرچند نتواند بیش از این کاری انجام دهد و یا بتواند و کوتاهی کند.

منظور از مبارزه با زبان واضح است: نصیحت کند، اعتراض نماید و گاه لازم است فریاد بکشد.

معنای انکار منکر با دست هرگونه اقدام عملی است برای پیشگیری از منکر

یا برچسیدن بساط منکرات موجود که گاه منجر به درگیری فیزیکی به سبب مقاومت عاملین به منکر و جسور بودن آن ها می شود.

قابل توجه این که امام علیه السلام این سه را به ترتیب اهمیت ذکر کرده است: نخست انکار با ید سپس لسان و بعد قلب.

این که امام علیه السلام می فرماید: چنین کسی تمام خصال نیک را در خود جمع کرده، به سبب این است که کاری فراتر از آن تصور نمی شود و این که بعضی از شارحان نهج البلاغه کمک های مالی را قسم چهارم ذکر کرده اند صحیح به نظر نمی رسد زیرا کمک های مالی نیز جزء اقدامات عملی است که با دست انجام می شود.

آن گاه امام علیه السلام به سراغ گروه دوم می رود و می فرماید: «گروهی دیگر تنها با زبان و قلب به مبارزه برمی خیزند اما با دست کاری انجام نمی دهند آن ها به دو خصلت از خصلت های نیک تمسک جسته اند و یکی را ضایع کرده اند؛ (وَ مِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ، فَذَلِكَ مَتَمَّسِكٌ بِخَصْلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَ مُضَيِّعٌ خَصْلَةً).

شک نیست که افراد ناتوان و یا توانمند فاقد مسئولیت کامل، نخستین چیزی را که ترک می کنند اقدامات عملی در راه نهی از منکر است. تنها در قلبشان از آن متنفرند و با زبان هم نصیحت و اعتراض می کنند. آن ها در برابر دو قسمتی که انجام داده اند مأجورند و درباره ترک مبارزه عملی با منکر- در صورتی که قدرت داشته باشند- مسئولیت سنگینی در پیشگاه خدا دارند.

سپس امام علیه السلام به سراغ گروه سوم می رود و می فرماید: «گروهی دیگر تنها با قلبشان نهی از منکر می کنند (و از آن بیزارند) ولی مبارزه با دست و زبان را ترک می گویند این گروه بهترین خصلت های این سه را ترک گفته و تنها به یکی چنگ زده اند؛ (وَ مِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ، فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخَصْلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَ تَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ).

تعبیر امام علیه السلام به «اشرف الخصلتین» در واقع از قبیل اضافه صفت به موصوف است و در معنا «الخصلتین الاشرفین» می باشد.

آری آن ها مهمترین بخش از نهی از منکر را که بخش عملی و زبانی است رها ساخته و به کمترین آن که مزاحمتی برای هیچ کس تولید نمی کند قناعت نموده اند و آن ها ضعیف ترین ناهیان از منکرند. ولی این مرحله نیز دارای تأثیر قابل توجهی است زیرا تنفر قلبی سبب می شود که شخص لااقل آلوده گناه نشود که اگر این تنفر نباشد او نیز به گناه خو می گیرد و به صف گنهکاران می پیوندد.

در حکمت ۲۰۱ نیز گذشت که امیر مؤمنان علیه السلام اشاره به داستان قوم ثمود می کند که یک نفر از آن ها آمد ناچه ای را که معجزه آشکار صالح علیه السلام بود پی کرد و به قتل رساند ولی خداوند این کار را به همه آن ها نسبت می دهد و می فرماید:

«فَعَقَرُواَهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ» و امام علیه السلام در توجیه آن می فرماید:

«إِنَّمَا عَقَرْنَا قَهْ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمْ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرَّضَا؛ ناچه ثمود را یک نفر پی کرد ولی خداوند همه را مشمول عذاب ساخت زیرا قلباً به آن راضی بودند».

آن گاه امام علیه السلام به گروه چهارمی اشاره می کند که متفاوت با این سه گروه اند و آن ها کسانی هستند که تمام مراحل نهی از منکر را رها کرده و بی خیال از کنار منکرات جامعه می گذرند. می فرماید: «گروهی دیگر نه با زبان نهی از منکر می کنند و نه با قلب و نه با دست. این ها (در حقیقت) مردگانی در میان زندگان هستند»؛ (وَ مِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ يَدِهِ، فَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ).

چه تعبیر جالب و گویایی! زنده کسی است که دارای حس و حرکت باشد و مؤمن زنده کسی است که در برابر زشتی ها حرکتی از خود نشان دهد. کسی که هیچ گونه حرکتی حتی به صورت تنفر قلبی از خودش در مقابل مظاهر زشت و منکر جامعه نشان نمی دهد واقعاً در صف مردگان قرار گرفته است.

از دیدگاه اسلام (کتاب و سنت) گروهی ظاهراً از دنیا رفته اند و در میان ما

نیستند و جسم بی جان آن‌ها در قبرها نهفته است ولی در واقع زنده اند چراکه آثارشان در همه جا نمایان است. مگر زندگی چیزی جز نشان دادن آثار حیات است؟ همان گونه که قرآن درباره شهدا می‌گوید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (۱).

امیرمؤمنان علی علیه السلام در گفتار حکیمانه‌ای که خطاب به کمیل بیان کرد می‌فرماید:

«هَلَكَ خُزَانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءٌ وَ الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ؛ ثروت اندوزان مرده اند ولی علما و دانشمندان تا پایان دنیا زنده اند» (۲).

بنابراین، زندگی بی خاصیت مرگ است، مرگی توأم با آثار حیات مادی.

آن‌گاه امام علیه السلام در بخش دیگری از این کلام پرمعنا به بیان اهمیت امر به معروف و نهی از منکر به صورت کلی پرداخته، می‌فرماید: «(بدانید) تمام اعمال نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر همچون آب دهان است در برابر دریایی عمیق و پهناور؛ «وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَنْفُتِهِ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ».

این تعبیر به راستی تعبیر عجیبی است؛ تمام کارهای نیک: نماز و روزه و زکات و حج و حتی جهاد فی سبیل الله در برابر امر به معروف و نهی از منکر بسیار کوچک و ناچیز است. دلیلش این است که این دو وظیفه بزرگ اسلامی ضامن اجرای تمام آن کارهای نیک و فرائض و واجبات است. اگر امر به معروف و نهی از منکر تعطیل شود به دنبال آن نماز و روزه و حج و جهاد نیز به تدریج به فراموشی سپرده می‌شود و این است دلیل برتری این دو بر آنها.

آن‌گاه امام علیه السلام در آخرین بخش از کلام نورانی خود به افراد ضعیف النفس هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «(بدانید) امر به معروف و نهی از منکر نه مرگ کسی

ص: ۱۱۶

۱- آل عمران، آیه ۱۶۹.

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۱۴۷.

را نزدیک می کند و نه از روزی کسی می کاهد (و بدانید) از همه این ها مهمتر سخن حقی است که در برابر پیشوای
ستمگری گفته می شود (و از مظلومی در مقابل آن ظالم دفاع می گردد)؛ (وَ إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرَّبَانِ
مِنْ أَجَلٍ، وَ لَا يُنْقِصَانِ مِنْ رِزْقٍ، وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ).

بسیارند کسانی که گمان می کنند اگر به سراغ انجام این دو وظیفه بروند جانشان یا نانشان به خطر می افتد در حالی که چنین
نیست. خداوند حافظ جان و نان آن هاست و این تفکر، تفکری است شرک آلود و بی گانه از حق.

جمله «وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ» حقیقت مهمی را بازگو می کند و آن این که انسان باید شجاع باشد و در برابر ظالمان، بی اعتنا
به خطراتی که ممکن است او را تهدید کند حق را بیان دارد و ای بسا بیان حق، آن ها را بیدار و یا حداقل شرمنده سازد و از
انجام ظلم هایی بازدارد.

جالب این که ابن ابی الحدید در ذیل این جمله اشاره به داستان زید بن ارقم در برابر ابن زیاد یا یزید بن معاویه می کند و می
گوید: مصداق این سخن روایتی است که می گوید: زید بن ارقم، ابن زیاد- و گاه گفته شده یزید بن معاویه- را دید که با
چوبدستی خود به دندان امام حسین علیه السلام می زند در آن زمانی که سر آن حضرت را نزد او برده بودند. زید بن ارقم
فریاد زد و گفت: چوب را بردار. بسیار دیدم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این دندان ها را می بوسید. (۱)

نمونه دیگر آن سخنی است که عبد الله بن عقیف ازدی در مسجد کوفه در برابر ابن زیاد گفت و سخنان او را درهم
کوبید. هنگامی که ابن زیاد بعد از شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش برای قدرت نمایی به مسجد کوفه آمد و بر فراز
منبر رفت و در برابر انبوه جمعیت، خدا را حمد کرد که پیروز شده و اهانت

ص: ۱۱۷

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۳۰۷. طبری، مورخ مشهور نیز در تاریخ خود این داستان را آورده است،
تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۹.

شدیدی به حضرت سیدالشهدا علیه السلام کرد و آن حضرت را به دروغگویی نسبت داد، عبدالله بن عقیف ازدی (که چشمش نابینا بود) از میان جمعیت برخاست و فریاد زد: «یا ابنِ مَرْجَانَه! اِنَّ الْكَذَّابَ وَ ابْنَ الْكَذَّابِ اَنْتَ و اَبوكَ و مَنْ اسْتَعْمَلَكَ و اَبوهُ يا عَدُوَّ اللهِ اُتَقْتُلُونَ اَوْلَادَ النَّبِيِّينَ وَ تَتَكَلَّمُونَ بِهَذَا الْكَلَامِ عَلٰى مَنَابِرِ الْمُسْلِمِينَ؟» ای پسر مرجانه! دروغگو و فرزند دروغگو تویی و پدر توست و کسی که تو را بر این مسند نشانده و پدر اوست. ای دشمن خدا فرزندان پیامبران را به قتل می رسانی و این سخن زشت را بر منبر مسلمانان می گویی؟».

(قابل توجه این که او ابن زیاد را ابن زیاد خطاب نکرد بلکه به مادرش مرجانه نسبت داد تا آلوده بودن نسب او را با این سخن آشکار کند و در میان جمعیت رسوایش سازد). ابن زیاد که انتظار چنین سخنی را از هیچ کس نداشت خشمگین شد و گفت: گوینده این سخن کیست؟ عبدالله بن عقیف گفت: منم ای دشمن خدا! آیا خاندان پاکی را که خداوند آن ها را از هر گونه آلودگی پیراسته به قتل می رسانی و می پنداری مسلمانی؟ و او غوثاه؛ کجایند فرزندان مهاجر و انصار که از تو و از آن طغیانگر (یزید) نفرین شده فرزند نفرین شده توسط پیامبر صلی الله علیه و آله، انتقام بگیرند....

به این ترتیب، عبد الله، بذر انقلاب بر ضد بنی امیه و خونخواهی امام حسین علیه السلام را در دل ها با سخنانش پاشید و هر چند سرانجام در این راه شهید شد ولی کار خود را کرد. (۱)

مرحوم محقق شوشتری در شرح نهج البلاغه خود (بهج الصباغه) نمونه دیگری ذکر می کند و آن این که مروان دستور داد روز عید (فطر یا قربان) منبر را آماده کنند و قبل از ادای نماز عید شروع به خواندن خطبه کرد. مردی برخاست

ص: ۱۱۸

۱- برای آگاهی از دنباله این داستان عبرت آموز به کتاب عاشورا (ریشه ها و انگیزه ها...) صفحه ۵۸۲ مراجعه کنید.

و گفت: ای مروان تو مخالفت با سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله کردی. اولاً منبر را روز عید بیرون آوردی (در حالی که خطبه را باید ایستاده بخوانی نه نشسته بر منبر). ثانیاً خطبه نماز عید را قبل از نماز می خوانی (در حالی که خطبه نماز عید، بعد از نماز است) ابوسعید در آن صحنه حاضر بود، پرسید: این مرد کیست؟ گفتند: فلان شخص، فرزند فلان شخص. گفت: بدانید این مرد وظیفه خود را انجام داد. من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هر کس کار منکری را ببیند اگر بتواند باید آن را با دست خود و عملاً تغییر دهد و اگر نتواند با زبان و اگر نتواند با قلب (متنفر از آن باشد) و این ضعیف ترین مرحله ایمان است. (۱)

قابل توجه این که تغییر دادن زمان خطبه، از بعد از نماز عید به قبل از آن - به گفته ابوبکر کاشانی (نویسنده کتاب بدائع الصنائع و از فقهای اهل سنت) - به این سبب بود که سخنان بی اساسی در خطبه های خود می گفتند و مردم می دانستند و برای خطبه آنها نمی نشستند. ناچار زمان آن را تغییر دادند. (۲)

داستان معروف فرزددق و اشعار مشهورش درباره امام سجاد علیه السلام در برابر هشام بن عبدالملک در کنار خانه خدا نیز نمونه زنده و بارزی از این گفتار امام علیه السلام است. (۳)

البته در ذیل این داستان آمده است که هشام سخت از این اشعار عصبانی شد و حقوق فرزددق را از بیت المال قطع کرد ولی امام سجاد علیه السلام آن را جبران فرمود.

و در نهایت اشعار فرزددق در تاریخ جاودان و ماندگار شد.

داستان های زیادی در تاریخ اسلام از این دست دیده می شود. گرچه در بعضی از آن ها جان ناهی از منکر به خطر افتاد ولی این در موارد نادری بود که با

ص: ۱۱۹

۱- شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، ج ۱۳، ص ۱۹۳؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۵۴.

۲- بدائع الصنائع، ج ۱، ص ۲۷۶.

۳- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۲۳

کلیتی که امام امیر مؤمنان علیه السلام در این گفتار حکیمانه فرموده منافاتی ندارد زیرا همواره عمومات، استثنائاتی دارد.

نکته

امر به معروف و نهی از منکر در تعلیمات اسلامی

درباره این دو فریضه اسلامی آیات فراوان و روایات بسیاری وارد گردیده و مقدار اهمیتی که به آن ها داده شده در هیچ موضوع دیگری تا این حد دیده نمی شود.

قرآن مجید، امت اسلامی را بهترین امت ها شمرده و در تأیید آن نکاتی فرموده که نخستین آن مسئله امر به معروف و نهی از منکر و سپس ایمان به خداست. می فرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» (۱).

در شش آیه قبل از آن دستور مؤکد دیگری به صورت گروهی در این باره می دهد، می فرماید: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر کنند! و آن ها رستگاران اند. (۲).

به این ترتیب، هم عنوان بهترین امت ها را داشتن و هم در گروه رستگاران بودن در سایه امر به معروف و نهی از منکر حاصل می شود.

امام باقر علیه السلام نیز درباره اهمیت این دو وظیفه در حدیث معروفی می فرماید:

»

إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَمِنْهَا جُ الصُّلْحَاءِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَتَأْمَنُ الْيَدَاهِبُ وَتَحِلُّ الْمَكَاسِبُ وَتُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَتَعْمَرُ

ص: ۱۲۰

۱- آل عمران، آیه ۱۱۰

۲- آل عمران، آیه ۱۰۴

الأَرْضُ وَ يَنْتَصِفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ؛ امر به معروف و نهی از منکر راه انبیا و طریق صالحان است، دو فریضه بزرگ الهی است که بقیه فرائض با آن ها برپا می شود، و به وسیله این دو، راه ها امن می گردد، و کسب و کار مردم حلال و حقوق افراد تأمین می شود، و در سایه آن زمین ها آباد می گردند، از دشمنان انتقام گرفته می شود، و در پرتو آن همه کارها روبه راه می گردد». (۱)

برای اهمیت این دو فریضه الهی همین بس که از روایات استفاده می شود شرط قبولی دعا انجام آن هاست. همانگونه که امیرمؤمنان علیه السلام در واپسین ساعات عمر در بستر شهادت فرمود:

«لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَوْلَى عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ؛ امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که اشرار بر شما مسلط می شوند سپس هرچه دعا کنید مستجاب نمی گردد». (۲)

آیه ۶۳ سوره مائده علمای اهل کتاب را سخت نکوهش می کند که بر اثر ترک امر به معروف و نهی از منکر، امت های آن ها آلوده انواع گناهان شدند و در پایان آیه می گوید: چه زشت است کاری که آن ها انجام می دادند: «لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُونَ وَ الْأَخْبَارُ عَنِ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ».

در خطبه قاصعه (۳) تعبیر تند دیگری درباره تارکان امر به معروف و نهی از منکر دیده می شود، می فرماید:

«فَإِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ لَمْ يَلْعَنِ الْقُرْنَ الْمَاضِي بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلَّا لَتَرْكِهِمُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَلَعَنَ اللَّهُ السُّفَهَاءَ لِرُكُوبِ الْمَعَاصِي، وَ الْحُلَمَاءَ لِتَرْكِ التَّنَاهِي؛ خداوند سبحان مردم قرون پیشین را از رحمت خود دور نساخت جز به این سبب که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند، لذا افراد نادان را به سبب گناه و دانایان را به علت ترک نهی از منکر از رحمت خود دور ساخت».

ص: ۱۲۱

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۵ و ۵۶

۲- نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۳- خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه

فلسفه این اهمیت-همان گونه که در بالا اشاره شده-این است که قوانین الهی در صورتی لباس وجود به خود می پوشد و اجرا می گردد که نظارتی بر آن باشد و این نظارت در درجه اول همان نظارت عمومی از ناحیه امر به معروف و نهی از منکر است که اگر ترک شود اجرای احکام الهی یا متوقف می شود و یا سست.

درباره اهمیت این دو فریضه بزرگ الهی و معنای معروف و منکر و مراحل امر و نهی و شرایط آن می توان کتاب یا کتاب ها نوشت و در فقه اسلامی نیز در کنار مسئله جهاد، کتابی به عنوان کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر دیده می شود. (۱)

در این جا این سخن را با حدیث نابی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در کتاب تهذیب الاحکام شیخ طوسی آمده است پایان می دهیم، فرمود:

«لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ نُزِعَتْ مِنْهُمْ الْبَرَكَاتُ وَ سُلِّطَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ نَاصِرٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَافِي السَّمَاءِ؛ مردم همواره در طریق خیر و سعادت اند تا زمانی که امر به معروف و نهی از منکر را انجام می دهند و تعاون بر نیکی و تقوا می نمایند.

زمانی که این ها ترک شود برکات الهی از آن ها قطع خواهد شد و بعضی بر بعضی دیگر سلطه پیدا می کنند و یآوری در زمین و آسمان نخواهند داشت». (۲)

ص: ۱۲۲

۱- برای توضیح بیشتر می توانید به جواهر الکلام، ج ۲۱ و همچنین تفسیر نمونه، ج ۳، ذیل آیات ۱۰۶ و ۱۱۰ سوره آل عمران مراجعه کنید.

۲- تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۱، ح ۲۲.

وَ عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ:

أَوَّلُ مَا تُغْلَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ، ثُمَّ بِالسِّتِّكُمْ

ثُمَّ بِقُلُوبِكُمْ؛ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفًا، وَلَمْ يُنْكَرْ مُنْكَرًا،

قُلِبَ فَجَعَلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ وَأَسْفَلَهُ أَعْلَاهُ.

ابوجحیفه می گوید: از امیر مؤمنان علیه السلام شنیدم که می فرمود:

نخستین مرحله ای از جهاد که از شما می گیرند و در آن مغلوب می شوید جهاد با دست (جهاد عملی) است سپس جهاد با زبان و بعد جهاد با قلب. آن کس که حتی با قلبش به طرفداری معروف و مبارزه با منکر برنخیزد قلبش واژگونه می شود! بالای آن پایین و پایین آن بالا می رود (و حس تشخیص نیک و بد را از دست می دهد). (۱)

ص: ۱۲۳

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه: در مصادر چنین آمده است که این کلام نورانی را قبل از سید رضی علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش وقاضی قضاعی در کتاب دستور معالم الحکم با تفاوتی آورده اند. همچنین سید ابوطالب یحیی بن الحسین الحسنی (متوفای ۴۲۴) در امالی خود آن را به صورت مسند ذکر کرده و بعد از سید رضی) ابو حامد غزالی در احیاء العلوم آن را با تفاوتی آورده است و نیز روایت آمدی در غررالحکم تفاوتی با روایت سید رضی و روایت دیگران دارد و نشان می دهد هرکدام آن را از منبع خاص خود گرفته اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۷).

قلب های واژگونه!

این کلام نورانی در واقع تکمیل بر دو گفتار حکیمانه ای است که قبلاً تحت شماره ۳۷۳ و ۳۷۴ آمد و ناظر به مراحل سه گانه امر به معروف و نهی از منکر است و در واقع هر کدام از زاویه ای به این مسئله مهم می نگرد.

«در این جا ابو جحیفه (۱) می گوید: من از امیر مؤمنان علیه السلام شنیدم که می فرمود:

نخستین مرحله ای از جهاد که از شما می گیرند و در آن مغلوب می شوید جهاد با دست (جهاد عملی) است سپس جهاد با زبان و بعد جهاد با قلب؛ (وَعَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَوَّلُ مَا تُغْلَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ، ثُمَّ بِاللِّسَانِ ثُمَّ بِالْقُلُوبِ).

روشن است که ظالمان و دشمنان اسلام نخست تلاش می کنند چراغ پرفروغ

ص: ۱۲۴

۱- نام او وهب بن وهب و بعضی گفته اند وهب بن عبد الله سوائی است که در خردسالی پیامبر اکرم را درک کرد و جزء جوان ترین صحابه محسوب می شود با این حال احادیثی از پیامبر اکرم کی یوه شنیده و روایت کرده است. در حدیثی آمده است که ابو جحیفه غذای فراوانی خورده بود و خدمت پیامبر اکرم نیواله رسید و در حضور آن حضرت آروغی زد. پیغمبر نمونه فرمود: ابو جحیفه چنین مکن. کسی که در دنیا بیش از همه سیر شود در قیامت بیش از همه گرسنه خواهد بود. ابو جحیفه که این سخن را شنید دیگر هرگز شکم خود را پر از غذا نمی کرد حتی فردای شبی که شام می خورد، صبحانه نمی خورد و آن روز که صبحانه می خورد شام نمی خورد (و گفتار پیامبر اکرم را به طور کامل اطاعت کرد) ابو جحیفه بعداً به کوفه آمد و در تمام جنگهای امیر مؤمنان علی علیه السلام در رکاب آن حضرت بود. علی علیه السلام او را دوست می داشت و به او اعتماد می کرد و او را وهب الخیر می نامید و (به سبب اعتمادی که به او داشت او را مامور بیت المال کوفه کرد. وی در سال ۷۲ هجری قمری دنیا را وداع گفت. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۶)

امر به معروف و نهی از منکر عملی را از مسلمانان بگیرند و اجازه ندهند کسی عملاً امر به معروف یا نهی از منکر کند مبادا موقعیت آن‌ها به خطر بیفتد.

هنگامی که جهاد عملی را خاموش کردند به سراغ جهاد زبانی می‌روند و اجازه نمی‌دهند کسی بر فراز منابر یا در مجامع دیگر امر به معروف و نهی از منکر کند و کسانی را که اقدام به این کار کنند تحت تعقیب قرار می‌دهند و حتی در تاریخ می‌خوانیم که گاه زبان بعضی از آن‌ها را قطع می‌کردند تا نتوانند امر به معروف و نهی از منکر کنند و بساط ظالمان را متزلزل سازند مانند آنچه درباره میثم تمار، آن یار باوفا و دوست مخلص علی علیه السلام نقل شده که حتی هنگامی که او را به چوبه دار آویزان کردند (معمول بود طناب را زیر بغل شخصی که می‌خواستند به دار بیاویزند قرار می‌دادند) باز بر فراز چوبه دار فضایل علی علیه السلام را بیان می‌کرد. ابن زیاد دستور داد زبانش را قطع کردند.

یا این که همچون ابوذر به نقطه دور افتاده ای تبعید می‌شدند تا کسی پیام زبان حق گوییشان را نشنود آن گونه که در زمان معاویه و خلیفه سوم روی داد.

و هنگامی که این مرحله از جهاد را گرفتند تبلیغات منفی را آغاز می‌کنند به گونه ای که آن حالت تنفر قلبی را به تدریج از مردم بگیرند تا شعله جهاد با قلب نیز خاموش شود و یا این که وقتی جهاد عملی و جهاد با زبان گرفته شد و مدتی گذشت به تدریج انسان‌ها زشتی منکرات را فراموش می‌کنند همان گونه که انسان ماهر در انجام یک کار اگر مدتی آن را ترک کند مهارت خود را به کلی از دست خواهد داد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه احتمال دیگری در تفسیر این کلام داده اند و آن این که وقتی حاکمیت ظالمان ادامه پیدا کند نسل‌هایی که بعداً روی کار می‌آیند زشتی منکرات را فراموش می‌کنند و به این ترتیب جهاد با قلب نیز ترک می‌شود.

آن گاه امام علیه السلام در یک نتیجه‌گیری پرمعنا می‌فرماید: «کسی که حتی با قلبش از

نیکی ها طرفداری و با منکرات مبارزه نکند قلبش واژگونه می شود، بالای آن پایین و پایین آن بالا قرار می گیرد؛ (فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفًا، وَ لَمْ يُنْكِرْ مُنْكَرًا، قَلْبٌ فَجِعِلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ وَ أَسْفَلُهُ أَعْلَاهُ).

معلوم است که منظور از «قلب» در این جا آن عضو صنوبری که وسیله رسانیدن خون به تمام اعضای بدن است نمی باشد بلکه قلب در این جا به معنای عقل و حس تشخیص است زیرا یکی از معانی قلب در لغت، همان عقل است.

اشاره به این که انسان حس تشخیص نیک و بد را در چنان محیطی از دست می دهد و به تدریج نیکی ها در نظرش زشت و زشتی ها در نظرش زیبا خواهد شد.

در حدیثی پرمعنا و پیشگویانه از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین می خوانیم:

«كَيْفَ بَكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُكُمْ وَ فَسَقَ شَبَابُكُمْ وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ فَقِيلَ لَهُ وَ يَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ كَيْفَ بَكُمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ كَيْفَ بَكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا؛ چگونه خواهید بود هنگامی که زنان شما فاسد شوند و جوانان شما فاسق و امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنید؟ کسی عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ! آیا چنین امری واقع می شود؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری و بدتر از این واقع خواهد شد. چگونه خواهید بود هنگامی که امر به منکر می کنید و نهی از معروف؟ عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ! آیا چنین چیزی واقع خواهد شد؟ فرمود: آری و بدتر از این روی می دهد. چگونه خواهید بود هنگامی که معروف را منکر و منکر را معروف (و زیبایی ها را زشت و زشتی ها را زیبا) خواهید دید؟» (۱)

در قرآن مجید نیز آمده است که یکی از کارهای شیطان این است که زشتی ها را در نظر انسان زیبا نشان می دهد: «وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ

ص: ۱۲۶

فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ»؛ و شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داده، و آن‌ها را از راه بازداشته؛ و از این رو هدایت نمی‌شوند! [\(۱\)](#)

این کار مخصوص شیاطین جن نیست بلکه شیطان‌های انسان‌ها نیز این کار را انجام می‌دهند.

ص: ۱۲۷

۱- نمل، آیه ۲۴

[[و قال علیه السلام]]

إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مَرِيءٌ، وَإِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَبِئْسَ

امام علیه السلام فرمود:

حق، سنگین اما گواراست، و باطل، سبک است اما بلاخیز و مرگ آور. (۱)

ص: ۱۲۹

۱-۱. سند گفتار حکیمانه: از کسانی که این گفتار حکیمانه را نقل کرده اند بلاذری در انساب الاشراف است که آن را با اضافاتی نقل کرده است همچنین ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۷).

از نوشته بلاذری در انساب الاشراف استفاده می شود که این کلام را امیر مؤمنان علی علیه السلام هنگامی بیان فرمود که عثمان تمام فرمانداران خود را از نقاط مختلف کشور اسلام گردآوری کرده بود تا درباره شکایات مردم از آن ها صحبت کند. از امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز در این مجلس دعوت به عمل آمد. حضرت خطاب به عثمان این جمله را بیان فرمود: «حق، سنگین اما گواراست و باطل، سبک اما بلاخیز و مرگ آور است»؛ (إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مَرِيءٌ، وَإِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَبِيءٌ)

«مریء» به معنای گوارا و «وبیء» به معنای وباخیز است که گاه تفسیر به مرگ آور می شود.

سپس افزود: وای بر تو هر گاه کسی به تو راست بگوید عصبانی می شوی و اما اگر دروغ بگوید راضی می گردی: (انک متی تصدق تسخط و متی تکذب ترض). (۱) توضیح این که در کتاب الفتوح ابن اعثم کوفی آمده است که گروهی از اهل شام نزد عثمان آمدند و از معاویه شکایت کردند و جمعی از خوبان کوفه نزد او آمدند و از والی او سعید بن عاص شکایت داشتند. عثمان گفت: تا کی این گونه شکایت ها از این دو نفر به من می رسد؟ حجاج بن غزیه انصاری گفت: مردم فقط از این دو نفر شکایت ندارند آن ها از همه عمال و فرمانداران تو شاکی

ص: ۱۳۰

هستند. یک بار به سراغ آن‌ها فرستادی و احضارشان کردی سپس بار دیگر آن‌ها را به مقام خود بازگرداندی، اکنون به سراغ آن‌ها بفرست و آن‌ها را در حضور اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این مسجد احضار کن سپس از آن‌ها عهد و پیمان بگیر که به کسی ظلم نکنند و آن‌ها را سوگند ده آنگاه آن‌ها را به جای خود بازگردان و اگر نپذیرفتند دیگری را به جای آن‌ها بفرست زیرا صالحان مسلمین کم نیستند. بسیاری از مردم نیز همین پیشنهاد را تأیید کردند.

به دنبال این ماجرا عثمان به سراغ جمیع کارگزاران و فرماندارانش فرستاد و آن‌ها را احضار کرد سپس رو به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و گفت: ای مردم! این‌ها کارگزاران من اند که مورد اعتماد بوده اند اگر دوست داشته باشید آن‌ها را عزل می‌کنم و آن‌کس را که شما دوست بدارید به جای آن‌ها می‌گذارم.

این جا بود که امیرمؤمنان علی علیه السلام (که می‌دانست عثمان در این سخن خود پایدار نخواهد ماند) فرمود: ای عثمان! حق، سنگین است (و تلخ) و باطل، سبک است (و شیرین) تو مردی هستی که اگر به تو راست بگویند خشمگین می‌شوی و اگر دروغ بگویند راضی می‌گرددی. مطالب بسیاری از مردم به تو رسیده که اگر آن‌ها را ترک کنی بهتر از آن است که اصرار بر آن‌ها داشته باشی. از خدا پرهیز و از آنچه مردم درباره تونمی پسندند توبه کن.

آنگاه طلحه نیز سخنانی در تأیید سخنان علی علیه السلام گفت. سرانجام عثمان عصبانی شد و گفت: چرا مرا رها نمی‌کنید؟ چرا این همه سرزنش می‌کنید؟ من کاری نکرده‌ام. شما اوضاع را بر ضد من دگرگون ساختید....^(۱)

حوادث بعد از این ماجرا که در تاریخ صدر اسلام به طور مشروح آمده نشان می‌دهد که عثمان سرانجام تن به حق نداد چراکه تلخ و سنگین بود و باطل را برگزید چراکه ظاهراً شیرین بود ولی عاقبت دردناکی برای او و برای جهان

ص: ۱۳۱

اسلام به وجود آمد. ای کاش کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام را پذیرفته بود و آن همه آسیب ها به جهان اسلام نمی رسید.

سنگینی حق به این دلیل است که در بسیاری از موارد برخلاف میل انسان است و اصولاً حرکت کردن در مسیر حق کار بسیار پیچیده و مشکل است و به گفته بعضی از دانشمندان مانند راه رفتن روی طناب است که اگر اندک خطایی در آن شود انسان سقوط می کند؛ در مسیر حق نیز اگر انسان خطا کند در وادی باطل گرفتار خواهد شد. ولی به هر حال نتیجه حق بسیار گواراست، هم در دنیا باعث خشنودی بندگان خداست و هم در آخرت موجب سعادت جاودان و نجات ابدی است. بعضی آن را تشبیه به داروی تلخ شفابخشی کرده اند که خوردن آن ناگوار اما نتیجه آن رهایی از بیماری های خطرناک است.

اما به عکس، باطل، سبک و آسان است چرا که انسان هر گونه بخواهد آن را مطابق میل خود تنظیم می کند و به طور موقت از آن لذت می برد ولی عاقبتی دردناک دارد؛ هم در این دنیا مردم بر ضد او می شورند و هم در آخرت گرفتار عذاب دردناک الهی می شود. در داستان عمال عثمان نیز تاریخ می گوید که چه عاقبت ناگوار و بدی در انتظار او بود و چه مشکلات عظیمی برای جهان اسلام به وجود آورد. آری انحراف از حق، آثار بسیار ناگواری دارد.

شبه همین کلام نورانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت دیگری آمده است که فرمود:

«الْحَقُّ ثَقِيلٌ مُرٌّ، وَالْبَاطِلُ خَفِيفٌ حُلْوٌ، وَرُبَّ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ تُوْرَثُ حُزْنَاً طَوِيلاً؛ حق، سنگین و تلخ است، و باطل، سبک و شیرین؛ لیکن چه بسا یک لحظه شهوت پرستی، نگرانی و حزن طولانی در پی داشته باشد».^(۱)

آری؛ حق، سنگین و تلخ است؛ زیرا گاهی به ضرر و زیان انسان تمام می شود و بسیاری از اوقات حق برخلاف خواسته های درونی و شهوات انسان است

ص: ۱۳۲

و گاهی نیز اجرای حق، سرزنش دیگران و ناملایمات و مشکلاتی را به همراه دارد که برای انسان گران و سنگین تمام می شود. اما باطل، سبک و شیرین است؛ ولی همچون سم، مهلک و کشنده است؛ به همین دلیل، چه بسا سبب یک عمر پشیمانی و ناراحتی بشود؛ مثلاً کسی که از روی خواسته نفس برای مدّت کوتاه گناهی را انجام می دهد که مجازات آن زندان ابد است پس از دستگیری و بازداشت، کفّاره یک ساعت گناه را باید یک عمر بپردازد.

ص: ۱۳۳

[[و قال علیه السلام]]

لَا تَأْمَنَنَّ عَلَى خَيْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَذَابَ اللَّهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» وَلَا تَيْأَسَنَّ لِشَرِّ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى:

«إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ».

امام علیه السلام فرمود:

بهترین افراد این امت را از عذاب الهی ایمن ندانید زیرا خداوند می فرماید: جز زیان کاران هیچ کس در برابر مجازات الهی احساس امنیت نمی کند. (ممکن است یک روز لغزشی پیدا کند و در صف بدکاران قرار گیرد) و برای بدترین افراد این امت نباید از رحمت خدا مایوس شوید زیرا خداوند می فرماید: از رحمت خدا

جز کافران مایوس نمی شوند. (۱)

ص: ۱۳۵

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه: در مصادر آمده است که ابن عبد ربه در کتاب عقد الفرید آن را به اضافه کلام حکمت آمیز پیشین به صورت کلام واحد آورده و اسامه بن منقذ در لباب الآداب حکمت ۸۲ و ۹۰ و حکمت مورد بحث را در کلام واحدی ذکر کرده و به هر حال این کلام حکمت آمیز، هم در کتب پیش از سید رضی و هم کتب بعد از او آمده است. مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۸)

نه نیکوکاران در امانند نه بدکاران مأیوس

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه کوتاه به دو نکته مهم اشاره می کند و در واقع به همگان هشدار می دهد.

در نکته اول می فرماید: «بهترین افراد این امت را نباید از عذاب الهی ایمن بدانید زیرا خداوند می فرماید: جز زیان کاران هیچ کس در برابر مجازات الهی احساس امنیت نمی کند»؛ (لَا تَأْمَنَنَّ عَلَى خَيْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَذَابَ اللَّهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى:

« فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ »).

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود در این جا ایرادی مطرح کرده و آن را بدون پاسخ گذاشته است و آن این که آیه شریفه اول در مورد قوم زیان کار است که ممکن است در برابر مجازات الهی احساس امنیت کند اما کسی که از بهترین افراد این امت است مشمول این آیه نیست چگونه امام علیه السلام آیه را تطبیق بر این گونه افراد فرموده است؟

پاسخ این ایراد روشن است و تعجب می کنیم چگونه ابن ابی الحدید توجه به آن پیدا نکرده است. منظور امام علیه السلام این است: افرادی که در صف متقین و نیکوکاران قرار دارند از آینده خود در امان نباشند زیرا هر زمان ممکن است لغزشی برای آن ها پیدا شود و از مسیر حق منحرف گردند و گرفتار عذاب الهی شوند. همان گونه که در میان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله افرادی مثل طلحه و زبیر بودند که

در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله خدمات بزرگی به اسلام کردند و همه جا از آن ها به نیکی یاد می شد ولی در زمان علی علیه السلام بیعت او را شکستند و شمشیر به روی امام وقت خود کشیدند و برای به دست آوردن مقام، جنگ جمل را به راه انداختند که گروه زیادی از مسلمانان در آن جنگ کشته شدند و خود آن ها نیز به قتل رسیدند.

در ذیل آیه شریفه ۱۷۵ سوره اعراف نیز داستان مردی از بنی اسرائیل در تفاسیر مختلف نوشته شده است که نخست در صف مؤمنان بود و حامل آیات و علوم الهی شده بود سپس از این مسیر گام بیرون نهاد و شیطان به وسوسه او پرداخت و عاقبت کارش به گمراهی و بدبختی کشیده شد. «وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ»؛ و بر آن ها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم؛ ولی (سرانجام) خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد، و از گمراهان شد!».

مفسران نام این شخص را بلعم باعورا نوشته اند که دانشمند مهمی بود ولی سرانجام بر اثر دنیاپرستی منحرف گشت.

آن گاه در دومین جمله می فرماید: «برای بدترین افراد این امت نیز نباید از رحمت خداوند مأیوس شد زیرا خداوند متعال می فرماید: از رحمت خدا جز کافران مأیوس نمی شوند»؛ (وَ لَا تَيْأَسَنَّ لِشَرِّ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى:

« إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ »).

دلیل آن هم روشن است. چون بدترین افراد ممکن است روزی متنبه شوند و در مقام توبه و انابه برآیند و مشمول رحمت الهی گردند.

همان گونه که در جمله دوم منظور امام علیه السلام این نیست که بدترین افراد در حالی که توبه نکرده اند و تغییر مسیر نداده اند مشمول رحمت حق می شوند، در جمله اول نیز به قرینه مقابله همین است که بهترین افراد ممکن است تغییر مسیر دهند و گرفتار عذاب الهی شوند.

در تاریخ اسلام نیز افراد زیادی را سراغ داریم که روزی در صف کفار و بدکاران و سارقان و مانند آن بودند اما ناگهان بیدار شدند و به راه حق برگشتند و عاقبت به خیر شدند.

در ذیل گفتار حکمت آمیز شماره ۱۷۰ داستانی از جلد هشتم کافی نقل کردیم که سخن از عابدی می گفت که شیطان او را فریب داد و به گناه دعوت کرد ولی زن آلوده گنهکاری او را از گناه نجات داد و خودش نیز اهل نجات شد. توضیح آن را در ذیل همان کلام مطالعه فرمایید.

نکته

منظور از مکر الهی چیست؟

«مکر» در فارسی امروز به معنای توطئه مخفیانه برای انجام کارهای خلاف است و جنبه ضدا ارزش دارد در حالی که در لغت عرب به معنای هر نوع چاره اندیشی برای بازداشتن دیگری از کار یا از چیزی است خواه خوب باشد یا بد.

بنابراین هنگامی که مکر به خداوند نسبت داده می شود به معنای چاره اندیشی برای بازداشتن است که گاه در مورد گنهکاران به کار می رود و مفهومش همان مجازات های الهی است و گاه در مورد نیکوکاران به کار می رود که مفهومش بازداشتن از خطر هاست.

در آیه مورد بحث، مکر به همان معنای اول یعنی مجازات الهی است و می دانیم هیچ کس - حتی نیکوکارترین شخص - نباید ترس از مجازات را از خود دور سازد چرا که خوف و رجا به صورت متعادل رمز پیشرفت و پیروزی است. تنها جمعیت زیان کاران هستند که خود را در امن و امان از مجازات الهی می بینند و هر کاری را برای خود روا می دارند. ولی مؤمنان و صالحان همواره در بیم و امیدند؛ مبادا لغزشی کنند و حسنات آن ها بر باد رود، و همواره به لطف خدا امیدوارند.

ص: ۱۳۸

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علیه السلام که در غرر الحکم آمده می خوانیم:

«مَنْ أَمِنَ مَكْرَ اللَّهِ هَلَكَ؛ كَسَى كَ خُود رَا از عذاب الهی در امان ببیند هلاک می شود».(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که می فرماید:

«إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَبْدَ يَتَفَقَّدُ الذُّنُوبَ مِنَ النَّاسِ نَاسِيًا لِدُنْبِهِ فَاعْلَمُوا أَنَّهُ قَدْ مُكِرَ بِهِ؛ هَنَكَامِي كَه بَبِينِد كَسِي از بِنْد گَان خِدا گَنَاهَان مَرْدَم رَا مَورِد تَوجِه قَرَار مِي دَهْد و گَنَاه خُود رَا فَرَامُوش مِي كَنْد بَدَانِيد فَرِيب خُورْدَه (و خُود رَا از عذاب الهی مَصُون دانستَه است)».(۲)

ص: ۱۳۹

۱- غررالحکم، ح ۱۷۱۹.

۲- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۴۹.

[[و قال علیه السلام]]

الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ، وَهُوَ زِمَامٌ يُقَادُّ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ.

امام علیه السلام فرمود:

بخل، جامع تمام عیوب است و وسیله ای است که انسان را

به هر بدی ای می کشاند. (۱)

ص: ۱۴۱

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه: در مصادر آمده است که این کلام حکیمانه را طرطوشی (متوفای ۵۲۰ از دانشمندان اندلس که در شهر طرطوش می زیسته است) در کتاب سراج الملوک در ضمن حکمت های آن حضرت، آورده و مرحوم ابن شعبه حرانی آن را در کتاب تحف العقول در وصیت حضرت به امام حسین علی با تفاوت هایی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۰) اضافه بر این میدانی در مجمع الأمثال، ج ۲، ص ۴۲۱ با تفاوت هایی و زمخشری در ربیع الأبرار، ج ۴، ص ۳۹۳ عین آن را ذکر کرده است

سرچشمه تمام عیوب

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه بخل را به عنوان یک صفت رذیله که سرچشمه رذایل دیگر است معرفی کرده، می فرماید: «بخل، جامع تمام عیب ها و وسیله ای است که انسان را به سوی هر بدی ای می کشاند»؛ (الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ، وَ هُوَ زِمَامٌ يُقَادُّ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ).

«مساوی» ظاهراً جمع «مسائه» به معنای بدی است و بعضی گفته اند که «مساوی» جمع «مسوی» می باشد.

انسان بخیل از یک سو از پرداخت حقوق شرعی امتناع کرده و سعی می کند تا آن جا که ممکن است از آن بکاهد.

از سویی دیگر در مواردی که صله رحمی ایجاب می کند به احرام کمک نماید خودداری می کند و به این ترتیب جزء قاطعان رحم می شود.

از سویی دیگر به سبب علاقه فوق العاده به اندوختن مال ممکن است آلوده احتکار، رباخواری، غش در معامله و انواع کسب های حرام شود.

نیز برای پوشانیدن چهره واقعی خود به سراغ ریاکاری می رود و برای این که در برابر درخواست کنندگان کمک جواب رد بدهد متوسل به انواع دروغ ها می شود و به این ترتیب بخل، سرچشمه گناهان فراوان و عیوب بسیار خواهد بود.

از طرف دیگر شخص بخیل در اعتقادات خود نیز مشکل دارد چراکه اگر

سوءظن به خدا نداشت انفاق می کرد و به وعده های الهی دل خوش بود.

البته بخل درجاتی دارد و تمام صفاتی که گفته شد مربوط به تمام درجات نیست هرچه شدیدتر باشد آثار سوئش بیشتر است.

حقیقت بخل آن است که انسان نخواهد دیگری از اموال یا موقعیت او و یا علم او برخوردار شود.

دانشمندان برای بخل انواع و اقسامی شمرده اند. کمترین آن این است که انسان نخواهد دیگران از امکانات او استفاده کنند و بالاترین آن این است که نخواهد دیگران از اموال یکدیگر، یا از اموال خودشان بهره مند گردند و گاه بخل به قدری شدید می شود که انسان در برابر خویشان هم بخیل می گردد و حاضر نیست خودش از امکاناتش بهره مند شود.

قرآن مجید بخیلان را به عذاب خوارکننده تهدید کرده است، می فرماید:

«الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا»؛ آن ها کسانی هستند که بخل می ورزند، و مردم را به بخل دعوت می کنند، و آنچه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آن ها داده، کتمان می نمایند. (این عمل، در حقیقت از کفرشان سرچشمه گرفته؛) و ما برای کافران، عذاب خوارکننده ای آماده کرده ایم». (۱)

قابل توجه این که خداوند اینگونه افراد را جزء کافران شمرده است.

در احادیث اسلامی نکوهش های زیادی درباره بخل و بخیل آمده است از جمله در حدیثی که در غررالحکم از امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است می خوانیم:

«الْبُخْلُ يُذِلُّ مُصَاحِبَهُ وَ يُعِزُّ مُجَانِبَهُ؛ بخل، صاحبش را ذلیل و بیگانه از او را عزیز می کند». (۲)

ص: ۱۴۳

۱- نساء، آیه ۳۷.

۲- غررالحکم، ح ۶۵۵۳

در حدیث دیگری از همان منبع و از همان حضرت می خوانیم:

«الْبَخِيلُ يَبْخُلُ عَلَى نَفْسِهِ بِالْيَسِيرِ مِنْ دُنْيَاهُ وَيَسْمَحُ لِرِوَاثِهِ بِكُلِّهَا؛ بَخِيلٌ حَتَّى مَقْدَارِ كَمِيٍّ مِنْ دُنْيَا رَا بِرِ خُودِ حَرَامٌ مِي كُنْدُ وُلِيٍّ هَمِهْ
آن را در اختیار وارث می گذارد».(۱)

نیز در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ؛ بَخِيلٌ مِنْ خُودِ وَ مَرْدَمِ دُورِ اسْتِ وَ بِهْ آتَشِ دُوزَخِ نَزْدِيكٌ».(۲)

سرچشمه اصلی بخل همان سوءظن به وعده های الهی است آن جا که در برابر انفاق وعده جبران بی شمار فرموده و بخیل به این وعده های صریح الهی اعتنا نمی کند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

«الْبُخْلُ بِالْمَوْجُودِ سُوءُ الظَّنِّ بِالْمَعْبُودِ؛ بَخْلٌ وَرَزِيدٌ دَرِبَارِهْ اَنِجِهْ اَنَسَانِ دَرِ اَخْتِيَارِ دَارِدِ نَشَانِهْ سُوءِ ظُنِّ بِهْ مَعْبُودِ اسْتِ».(۳)

نقطه مقابل بخل سخاوت است که صفت بارز اولیاءالله و مؤمنان راستین می باشد. آن ها آنقدر سخاوت به خرج می دادند که گاه تمام یا بخش عمده زندگی خود را در اختیار دیگران می گذاشتند.

یکی از شاخه های بخل، بخل در علم است که متأسفانه مصادیق زیادی دارد:

مطلبی را کشف کرده و حاضر نیست به دیگران بیاموزد و گاه بخیلانی در علوم پیدا می شوند که علم و دانش خود را با خود به گور می برند. در دنیای امروز بخل در علم از ناحیه سردمداران جهان یک کار رایج و بسیار زشت است که حاضر نیستند حتی فرمول های داروهای نجات بخش را در اختیار دیگران بگذارند هرچند این کار سبب مرگ افراد زیادی شود.

البته همه بخیلان در تمام شاخه های بخل مشترک نیستند بعضی بخل به مال دارند بعضی بخل به مقام و گروهی بخل به علم و دانش و گاه بعضی همه این

ص: ۱۴۴

۱- غررالحکم، ح ۶۵۱۵

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۲۵۹، ح ۱۴.

۳- غررالحکم، ح ۶۵۱۲

بخل ها را در خود جمع می کنند.

در عصر و زمان ما کسانی پیدا می شوند که چندین شغل را در اختیار گرفته اند (گاه بیش از ده شغل) در حالی که جوانانی پیدا می شوند که از عهده آن ها برمی آیند ولی آن بخیلان حاضر نیستند یکی از آن ها را در اختیار آنان بگذارند و این نهایت بخل و پستی است.

به خدا پناه می بریم از این که گرفتار چنین رذیله اخلاقی شویم که ما را، هم از خدا دور می کند و هم از خلق خدا.

ص: ۱۴۵

[[و قال علیه السلام]]

يَا بَنَ آدَمَ، الرَّزْقُ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ، وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ، فَإِنْ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ.

فَلَا تَحْمِلْ هَمَّ سَنَتِكَ عَلَى هَمِّ يَوْمِكَ! كَفَاكَ كُلُّ يَوْمٍ عَلَى مَا فِيهِ؛ فَإِنْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيُؤْتِيكَ فِي كُلِّ غَدٍ جَدِيدٍ مَا قَسَمَ لَكَ؛ وَإِنْ لَمْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ فَمَا تَضَيِّعْ بِالْهَمِّ فِيمَا لَيْسَ لَكَ؛ وَ لَنْ يَسْبِقَكَ إِلَى رِزْقِكَ طَالِبٌ وَ لَنْ يَغْلِبَكَ عَلَيْهِ غَالِبٌ، وَ لَنْ يُبْطِئَ عَنْكَ مَا قَدَّ قُدَّرَ لَكَ.

امام علیه السلام فرمود:

ای فرزند آدم! روزی دو گونه است یکی آن روزی که تو به دنبالش می روی و دیگری آن روزی که به دنبال تو می آید و اگر به دنبالش نروی باز هم به سراغ تو خواهد آمد بنابراین غم و اندوه تمام سال را بر هم و غم امروزت اضافه مکن.

غم هر روز برای آن روز کافی است. اگر در تمام سال زنده بمانی و جزء عمر تو باشد خداوند هر روز آنچه از روزی برای تو معین کرده است به تو می دهد و اگر تمام آن سال جزء عمر تو نباشد چرا غم و اندوه چیزی را بخوری که مربوط به تو نیست؟ (بدان) هیچ کس پیش از تو نمی تواند روزی تو را دریافت کند و یا

آن را از دست تو بیرون ببرد و آنچه برای تو مقدر شده است بدون تأخیر به تو می رسد. (۱)

مرحوم سید رضی می گوید: «مضمون این سخن در همین باب گذشت (۲) ولی چون کلام امام علیه السلام در این جا واضح تر و مشروح تر بود آن را براساس روشی که در آغاز کتاب تذکر داده ایم تکرار کردیم»؛

(قال الرضی: وقد مضی هذا الکلام فیما تقدّم من هذا الباب، إلا أنّه هاهنا أوضح و أشرح، فلذلك کَرّناه علی القاعدة المقرّره فی أوّل الکتاب).

ص: ۱۴۸

۱-۱. سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می گوید: از کسانی که قبل از سید رضی این گفتار حکیمانه را نقل کرده اند، ابوطالب مکی در قوت القوت و ابن عبد ربه در عقد الفرید است که آن را در ضمن وصیت امام علی به محمد بن حنفیه ذکر کرده است و همچنین صدوق در من لایحضره الفقیه و کراجکی در کنزالفوائد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص

(۲۷۹)

۲- باب کلمات قصار، حکمت ۲۶۷

روزی دو گونه است

همان گونه که مرحوم سید رضی در ذیل این کلام نورانی آورده (بخشی از) این کلام قبلاً در کلمات قصار (حکمت ۲۶۷) آمده است و همان گونه که دیگران گفته اند (بخشی از آن) در نامه ۳۱ که وصایای امیرمؤمنان علی علیه السلام را به امام حسن علیه السلام منعکس می کند ذکر شده است.

بخش دیگری نیز تنها در این جا آمده است.

به هر حال هدف اصلی امام علیه السلام این است که انسان ها را از حرص به دنیا بازدارد و به گونه ای نباشند که تمام تلاش و کوشش آن ها برای به دست آوردن رزق و روزی باشد و از وظایف دیگر دور بمانند و لزوم تحصیل روزی را بهانه خود برای حرص به دنیا قرار دهند.

می فرماید: «ای فرزند آدم! روزی دو گونه است یکی آن که تو به دنبالش می روی و دیگری آن که به دنبال تو می آید که اگر به دنبالش نروی باز هم به سراغ تو خواهد آمد»؛ (یا بَنَ آدَمَ، الرَّزْقُ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ، وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ، فَإِنْ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ).

به یقین همه روزی ها مقدر است ولی بعضی مشروط است به تلاش و کوشش و سعی و کار که اگر این شرط حاصل نشود فراهم نخواهد شد. مانند روزی هایی که از طریق کشاورزی و دامداری و صنایع و تجارت و امثال آن حاصل می شود.

قسم دوم روزی هایی است که مشروط به این شرط نیست بلکه ناخواسته

به سراغ انسان می آید. مانند ارث غیر منتظره ای که به انسان می رسد و یا سود کلانی که بدون تلاش و کوشش از طریق ترقی قیمت ها و یا هدایای غیر منتظره عاید انسان می گردد.

آن گاه امام علیه السلام چنین نتیجه می گیرد: «بنا بر این غم و اندوه تمام سال را بر هم و غم امروزت اضافه مکن. غم هر روز برای آن روز کافی است»؛ (فَلَا تَحْمِلْ هَمَّ سَنَتِكَ عَلَى هَمِّ يَوْمِكَ! كَفَاكَ كُلُّ يَوْمٍ عَلَى مَا فِيهِ).

درست است که انسان باید آینده نگر باشد و تنها به فکر امروز نباشد و به همین دلیل در دنیایی که ما زندگی می کنیم دولت ها برنامه های پنج ساله و ده ساله و پنجاه ساله دارند. منظور امام علیه السلام این است که حریصان را از حرص زیاد بازدارد تا به بهانه تأمین آینده، شب و روز در فکر دنیا نباشند.

آنگاه امام علیه السلام به استدلال روشنی پرداخته، می فرماید: «اگر در تمام سال زنده بمانی و جزء عمر تو باشد خداوند هر روز آنچه از روزی برای تو معین کرده است به تو می دهد و اگر تمام آن سال جزء عمر تو نباشد چرا غم و اندوه چیزی را بخوری که مربوط به تو نیست؟»؛ (فَإِنْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيُؤْتِيكَ فِي كُلِّ غَدٍ جَدِيدٍ مَا قَسَمَ لَكَ؛ وَإِنْ لَمْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ فَمَا تَصْنَعُ بِالْهَمِّ فِيمَا لَيْسَ لَكَ).

بسیارند کسانی که برای به دست آوردن درآمدهای هنگفت دست و پا می زنند در حالی که تنها بخش کوچکی را از آن مصرف کرده و بقیه را برای وارثان خود می گذارند و در واقع تلاشگران خسته و بی مزدند. هدف امام علیه السلام این است که این گروه از افراد را از تلاش های بی حد و حساب که آرامش دنیا و نجات آخرت را بر باد می دهد بازدارد.

و به گفته شاعر:

آن که مکنت بیش از آن خواهد که قسمت کرده اند گو طمع کم کن که زحمت بیش باشد بیش را

در آخرین جمله به نکته دیگری در همین باره اشاره کرده، می فرماید:

«(بدان) هیچ کس پیش از تو نمی تواند روزی تو را دریافت کند و یا آن را از دست تو بیرون ببرد و آنچه برای تو مقدر شده است بدون تأخیر به تو می رسد»؛ (وَلَنْ يَشِيبَكَ إِلَى رِزْقِكَ طَالِبٌ وَ لَنْ يَغْلِبَكَ عَلَيْهِ غَالِبٌ، وَ لَنْ يُطِىءَ عَنْكَ مَا قَدَّرَ لَكَ)

همان گونه که در بالا اشاره کردیم هرگز هدف امام علیه السلام این نیست که افراد را از تلاش و کوشش برای حل مشکلات اقتصادی بازدارد چراکه آن حضرت و سایر معصومین علیهم السلام در کلمات دیگر خود به این نوع تلاش سفارش کرده اند بلکه هدف این است که با بیان این واقعیت ها که روزی بر دو گونه است و خداوند آنچه مقدر باشد به انسان می رساند، سدی در برابر حرص و طمع و دنیاپرستی و افزون طلبی ایجاد کنند.

مرحوم سید رضی در ذیل این کلام حکیمانه می گوید: «مضمون این سخن در همین باب (حکمت ۲۶۷) گذشت ولی چون کلام امام علیه السلام در این جا واضح تر و مشروح تر بود آن را بر اساس روشی که در آغاز کتاب تذکر داده ایم تکرار کردیم»؛ (قال الرضیُّ: وقد مضى هذا الكلام فيما تقدم من هذا الباب، إلا أنه هاهنا أوضح وأشرح، فلذلك كررناه على القاعده المقرره في أول الكتاب).

این سخن سید رضی اشاره به نکته ای است که در مقدمه نهج البلاغه آورده و آن این است که کلمات امام علیه السلام گاهی با روایات مختلف نقل شده است. سید رضی آن را مطابق یکی از روایات نقل می کند سپس به روایتی که از طریق دیگر نقل شده و مشروح تر و گسترده تر است دست می یابد و لذا آن را تکرار می کند تا فایده بیشتری نصیب خوانندگان گردد.

در این زمینه توضیحات دیگری در ذیل حکمت ۲۶۷ و همچنین در ذیل نامه ۳۱ که مشتمل بر حکمت ها و اندرزهای فراوان خطاب به امام حسن مجتبی علیه السلام می باشد، آمده است.

[[و قال علیه السلام]]

رُبَّ مُسْتَقْبِلٍ يَوْمًا لَيْسَ بِمُسْتَدْبِرِهِ، وَ مَعْبُوطٍ فِي أَوَّلِ لَيْلِهِ،

قَامَتْ بَوَاكِيهِ فِي آخِرِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

چه بسیار کسانی که در آغاز روز زنده بودند اما روز را به پایان نبردند و چه بسیار کسانی که در آغاز شب زندگی شان مورد غبطه مردم بود اما در پایان همان شب عزاداران به سوگشان نشستند!^(۱)

ص: ۱۵۳

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه: از کلام مرحوم خطیب در مصادر استفاده می شود که قبل و بعد از سید رضی این گفتار حکیمانه از منابع دیگری اخذ شده است از جمله در کتاب من لایحضره الفقیه آن را جزء وصایای امام عالی به فرزندش محمد بن حنفیه نقل کرده و سبط بن جوزی آن را در تذکره الخواص توأم با حکمت ۳۴۴ آورده است. نیز آمدی در غررالحکم با تفاوت قابل ملاحظه ای آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۹)

بی اعتباری این جهان

هدف از این کلام حکیمانه بیان بی اعتباری دنیاست و بیدار کردن غافلان از خواب غفلت؛ می فرماید: «چه بسیار کسانی که در آغاز روز زنده بودند اما روز را به پایان نبردند و چه بسیار کسانی که در آغاز شب زندگی شان مورد غبطه مردم بود اما در پایان همان شب عزاداران به سوگشان نشستند»؛ (رَبِّ مُسْتَقْبِلِ يَوْمٍ لَيْسَ بِمُشْتَدِّ بِرِهِ، وَ مَغْبُوطٍ فِي أَوَّلِ لَيْلِهِ، قَامَتْ بَوَاكِيهِ فِي آخِرِهِ)

بسیارند کسانی که خیال می کنند اگر امروز سالم و شاداب و سرخوش اند ماه ها یا سال ها این وضع ادامه پیدا می کند و یا اگر امروز در مجلس جشن و سروری حضور دارند این مجالس تا مدت ها ادامه خواهد یافت.

در حالی که اگر به تاریخ مراجعه کنیم و یا حتی حوادثی را که در دوران عمر خود دیده ایم مورد بررسی قرار دهیم می بینیم این ها خیال باطلی بیش نیست.

افرادی بودند بسیار قوی و نیرومند از نظر جسمانی و بسیار قدرتمند از نظر موقعیت اجتماعی ولی ناگهان با گذشتن یک روز یا یک شب همه چیز دگرگون شد. آن آدم سالم، گرفتار سسکته مغزی شد و به صورت یک انسان به تمام معنا فلج درآمد و آن شخص قدرتمند به دست یکی از نزدیکانش به قتل رسید همان گونه که درباره نادرشاه افشار نقل کرده اند که در اوج قدرت به وسیله یکی از نزدیکانش به قتل رسید آن گونه که شاعر آن را ترسیم کرده است:

شبانگه به دل قصد تاراج داشت سحرگه نه تن سر نه سر تاج داشت

به یک گردش چرخ نیلوفری نه نادر به جا ماند نی نادری

مرحوم علامه شوشتی در شرح نهج البلاغه خود (بهج الصباغه) اشاره به بعضی از تحولات عراق کرده، می گوید: سر شب دولت ملک فیصل که آخرین نفر از شرفاء بود با قدرت بر سر کار بود ولی در آخر شب عبدالکریم قاسم قیام کرد و حکومت جدید را تشکیل داد. (۱)

قرآن مجید روشن ترین نمونه را در این زمینه در پایان سوره قصص در داستان قارون، ثروتمند بزرگ بنی اسرائیل آورده است که یک روز تمام یاران و کارگزاران خود را بسیج کرد تا ثروت او را به نمایش بگذارند به گونه ای که بسیاری از بنی اسرائیل به حال او غبطه خوردند و گفتند: «یا لیت لنا مثل ما أوتی قارونُ إِنَّهُ لَمُدَّو حَظٌّ عَظِيمٌ»؛ ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره عظیمی دارد!». (۲)

ولی فردا که فرمان مرگ او از سوی خداوند صادر شد و زمین شکافت و خودش و تمام اموالش درون زمین مدفون شد آن ها که دیروز آرزوی زندگی او را می کردند، گفتند: «وَيَكَاأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْ لَأَنَّ مِنَ اللَّهِ عَلَيْنَا لَحَسَفَ بِنَا وَيَكَاأَنَّ لَأُفْلِحُ الْكَافِرُونَ»؛ وای بر ما! گویی خدا روزی را بر هر کس از بندگانش بخواهد گسترش می دهد یا تنگ می گیرد! اگر خدا بر ما منت نهاده بود، ما را نیز به قعر زمین فرو می برد! ای وای! گویی کافران هرگز رستگار نمی شوند!». (۳)

مرحوم صدوق در کتاب من لا يحضر این کلام شریف را با اضافه پر معنایی

ص: ۱۵۵

۱- شرح نهج البلاغه علامه شوشتی (بهج الصباغه)، ج ۱۱، ص ۳۴۳.

۲- قصص، آیه ۷۹

۳- قصص، آیه ۸۲

(ذیل وصایای امام علیه السلام به فرزندش محمد بن حنفیه) آورده است و آن این گونه است:

«فَلَمَّا يُغْرَنُّكَ مِنَ اللَّهِ طُولُ حُلُولِ النَّعِيمِ وَ إِبْطَاءُ مَيَّوَارِدِ النَّقْمِ فَإِنَّهُ لَمَوْ خَشِي الفُؤْتِ عَاجِلَ بِالعُقُوبَةِ قَبِيلَ المَيُوتِ؛ چون چنین است، فزونی نعمت های خداوند و تأخیر مجازات های او تو را مغرور نسازد زیرا او اگر از این ترس داشت که مجازات از دست رود قبل از مرگ به سرعت کیفر می داد».(۱)

شعرای عرب و عجم در همین مضمون اشعار بیدار کننده ای سروده اند.

از جمله شاعر عرب می گوید:

يا راقد الليل مسرورا بأوله

إن الحوادث قد يطرقن أسحارا

ای کسی که در شب خوشحال به بستر استراحت می روی مراقب باش که حوادث تلخ گاهی سحرگاه به سراغ تو می آید.

و دیگری می گوید:

عجبا لعین تلذَّ بالزَّقَادِ

و ملك الموت معه على وساد

در شگفتم از چشمی که به خواب خوش فرو می رود در حالی که فرشته مرگ همواره در کنار او خوابیده است.(۲)

و شاعر فارسی زبان می گوید:

به شب بودی به پا قصر سرورش

سر و کارش سحر با قبر و گورش

نماز شام بودش تاج بر سر

شفق چون زد کشیدش خاک دربر

در ذیل کلام حکمت آمیز ۱۹۱ مسائل مشابهی گذشت.

١- من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٨٦، ح ٥٨٣٤.

٢- شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ١١، ص ٣٤٣.

[[وقال علیه السلام]]

الْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ؛ فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ فِي وَثَاقِهِ، فَاخْزُنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزُنُ ذَهَبَكَ وَوَرِقَكَ: فَرُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً وَجَلَبَتْ نِقْمَةً.

امام علیه السلام فرمود:

سخن را تا نگفته ای اسیر توست اما همین که گفתי تو اسیر او خواهی بود. زبانت را همچون طلا و نقره ات حفظ کن. ای بسا گفتن یک کلمه نعمت بزرگی را از انسان سلب کرده یا بلا و مصیبتی را فراهم ساخته است. (۱)

ص: ۱۵۷

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه: تنها منبعی که مرحوم خطیب قبل از نهج البلاغه برای این کلام شریف نقل کرده است کتاب من لا یحضره مرحوم صدوق است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۹) اضافه میکنیم که مرحوم صدوق آن را در من لا یحضره در ذیل کلام حکمت آمیز گذشته در وصایای علی علیه السلام به محمد بن حنفیه نقل کرده است.

حتی با یک کلمه

درباره اهمیت سکوت و خطرات سخن گفتن بی رویه، در کلمات پیشین امام علیه السلام مطالب قابل توجهی خواندید. امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه در ضمن سه جمله دیگر بر این مسأله تأکید می کند.

نخست می فرماید: «سخن، تا نگفته ای اسیر توست اما همین که گفتی تو اسیر او خواهی بود»؛ (الْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ؛ فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ فِي وَثَاقِهِ).

چه تشبیه و تعبیر جالبی! به راستی، سخن قبل از آن که از دهان گوینده اش بیرون آید همچون اسیری در نزد اوست ولی همین که از دهان گوینده بیرون آمد نه تنها قادر بر مهار کردنش نیست بلکه در اسارت آن خواهد بود و تمام مسئولیت هایش را باید به عهده بگیرد. پس چه بهتر که انسان کم سخن بگوید و سنجیده بگوید.

امام علیه السلام در دومین تعبیر از تشبیه دیگری استفاده کرده، می فرماید: «زبان را همچون طلا و نقره ات حفظ کن»؛ (فَاخْزُنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزُنُ ذَهَبَكَ وَوَرِقَكَ).

شک نیست که انسان اجناس گران بهای خود را با دقت محافظت می کند مبادا سارقان آن را برابیند و یا به گونه دیگری از دست برود. امام علیه السلام می فرماید که زبان تو نیز سرمایه بسیار گران بهایی است که باید با دقت در حفظ آن بکوشی.

در سومین جمله به عنوان یک دلیل می فرماید: «ای بسا گفتن یک کلمه نعمت

بزرگی را از انسان سلب کرده یا بلا و مصیبتی را فراهم ساخته است»؛ (فَرُبَّ كَلِمَةٍ سَلْبَتْ نِعْمَةً وَ جَلَبَتْ نِقْمَةً).

اهمیت سکوت تا آنجاست که از داستان زکریا در قرآن مجید استفاده می شود خداوند هنگامی که به زکریا بشارت فرزندى را به نام یحیی داد عرضه داشت:

«خدایا! نشانه ای برای من قرار ده. خطاب آمد: نشانه تو این است که سه شبانه روز قدرت تکلم با مردم نخواهی داشت در حالی که زیانت سالم است؛ « قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا » (۱) و به این ترتیب سکوت به عنوان آیتی از آیات خدا نسبت به موهبتی که ارزانی داشته بود قرار داده شد.

ص: ۱۵۹

۱- مریم، آیه ۱۰.

[[و قال علیه السلام]]

لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ، فَإِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيَّ جَوَارِحَكَ كُلَّهَا فَرَأَيْتَ يَحْتَجُّ بِهَا عَلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

چیزی را که علم به آن نداری مگو بلکه همه آنچه را که می دانی نیز مگو،

زیرا خداوند بر تمام اعضای تو واجباتی قرار داده که روز قیامت

از آن ها بازخواست خواهد کرد. (۱)

ص: ۱۶۱

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه: قبل از سید رضی مرحوم صدوق این کلام حکیمانه را در کتاب من لا یحضر و مرحوم مفید در کتاب اختصاص ضمن وصایای امام علیه السلام به فرزندش محمد بن حنفیه آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۹)

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته مهم اشاره می فرماید:

نخست این که انسان باید از گفتن چیزی که درباره آن آگاهی ندارد بپرهیزد، می فرماید: «آنچه را نمی دانی مگو»؛ (لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ).

زیرا اولاً در آیات متعددی از قرآن مجید از این کار نهی شده است به خصوص هر گاه اسناد به خداوند متعال داده شود. در سوره بقره می فرماید:

«إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ او شما را فقط به بدی ها و کار زشت فرمان می دهد؛ (و نیز دستور می دهد) آنچه را که نمی دانید، به خدا نسبت دهید». (۱)

در سوره اعراف نیز می خوانیم که خداوند می فرماید: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ بگو: «خداوند، تنها اعمال زشت را، چه آشکار باشد چه پنهان، حرام کرده است؛ و (همچنین) گناه و ستم به ناحق را؛ و این که چیزی را که خداوند دلیلی برای آن نازل نکرده، شریک او قرار دهید؛ و به خدا مطلبی نسبت دهید که نمی دانید». (۲)

ص: ۱۶۲

۱- بقره، آیه ۱۶۹

۲- اعراف، آیه ۳۳.

در سوره اسراء می فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْأَفْئَادَ كُلَّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»؛ از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن، چراکه گوش و چشم و دل، همه مسئول اند». (۱)

ثانیاً از نظر عقل نیز کار قبیحی است زیرا هنگامی که انسان چیزی را نمی داند ولی به طور قطع از آن خبر می دهد مفهومش این است که من درباره آن علم و اطلاع دارم در حالی که این دروغ است و دروغ، از زشت ترین کارهاست.

اضافه بر این امکان دارد آن سخن برخلاف واقع و کذب باشد بنابراین ذکر آن به طور قطع، نوعی تجری در برابر خداوند است چراکه چیزی را بی پروا می گوید که احتمال دارد معصیت خداوند باشد.

مرحوم کلینی در جلد اول کتاب کافی بابی تحت عنوان «النَّهْيُ عَنِ الْقَوْلِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» ذکر کرده که در آن روایات بسیاری آورده است. از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«لِلْعَالِمِ إِذَا سُئِلَ عَنْ شَيْءٍ وَهُوَ لَمْ يَعْلَمْهُ أَنْ يَقُولَ اللَّهُ أَعْلَمُ وَ لَيْسَ لِغَيْرِ الْعَالِمِ أَنْ يَقُولَ ذَلِكَ؛ هنگامی که سؤالی از شخص عالمی شود در حالی که پاسخ آن را نمی داند باید بگوید: «اللَّهُ اعلم» و کسی که عالم نیست حتی این جمله را هم نباید بگوید (زیرا او علمی ندارد که خدا را از خود اعلم بداند)». (۲)

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که شخص غیر عالم در برابر چنین سؤالی باید بگوید: «لا ادری؛ نمی دانم» و نگوید: «اللَّهُ اعلم». (۳)

در حدیث دیگری می خوانیم که زراره ابن اعین از امام باقر علیه السلام پرسید:

خداوند چه حقی بر بندگان دارد؟ امام علیه السلام فرمود:

«أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ وَيَقْفُوا عِنْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ؛ از آنچه می دانند سخن بگویند و درباره آنچه نمی دانند توقف کنند». (۴)

ص: ۱۶۳

۱- اسراء، آیه ۳۶

۲- کافی، ج ۱، ص ۴۲، ح ۵.

۳- کافی، ح ۶

۴- کافی، ص ۴۳، ح ۷

احادیث دیگری نیز قریب به همین مضمون نقل شده است.

مرحوم علامه مجلسی نیز در جلد دوم بحارالانوار باب ۱۶، همین مطلب (نهی از گفتن چیزی بدون آگاهی از آن) را عنوان کرده و آیات متعدد و ۵۰ روایت در این زمینه نقل کرده است.

در دومین نکته امام علیه السلام می فرماید: «بلکه همه آنچه را می دانی نیز مگو زیرا خداوند بر تمام اعضای انسان واجباتی قرار داده که در قیامت از آن ها بازخواست می کند»؛ (بَلْ لَّا تَقُلُّ كُلُّ مَا تَعْلَمُ، فَإِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيَّ جَوَارِحِكَ كُلَّهَا فَرَائِضَ يَحْتَجُّ بِهَا عَلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

زیرا اولاً- بیان آنچه انسان می داند گناه افشای اسرار مؤمنین و گناه غیبت و عیب جویی دیگران است و گناه سبب اهانت و یا ایجاد اختلاف در میان مردم و یا اشاعه فحشا و یا سبب اضطراب افکار عمومی می شود و یا افراد کم استعدادی را به گمراهی می افکند که همه این ها از مصادیق گناه است.

ثانیاً بیان آنچه انسان می داند گاهی سبب انحراف از فضایل اخلاقی است زیرا گاهی خودستایی و اظهار کبر و غرور و برتری بر دیگران است و گناه شکل ریا و سمعه به خود می گیرد که تمام این ها مذموم است.

علتی که امام علیه السلام برای نکته دوم گفته است مقصود ایشان را کاملاً آشکار می سازد و آن این که چشم و گوش و دست و پا و زبان هر کدام مسئولیتی دارند:

«إِنَّ السَّمْعَ وَالبَصِيرَةَ وَالفؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً»^(۱) و مسئولیت زبان از همه اعضا بیشتر است و گناهایی که با زبان انجام می شود فزون تر و متنوع تر می باشد.

ص: ۱۶۴

این احتمال نیز وجود دارد که کلام اخیر امام علیه السلام بیان علت برای هر دو بخش کلام آن حضرت باشد.

ولی نباید فراموش کرد که امام علیه السلام می فرماید: همه آنچه را می دانی (كُلُّ مَا تَعْلَمُ). اشاره به این که بسیاری از چیزهایی را که انسان می داند باید برای دیگران بیان کند و مردم را از جهل و بی خبری درباره احکام الهی و مفسد اخلاقی و یا خطراتی که جامعه اسلامی را تهدید می کند خارج سازد.

ص: ۱۶۵

[[و قال علیه السلام]]

إِخِيذْ أَنْ يَرَاكَ اللَّهُ عِنْدَ مَعْصِيَتِهِ وَ يَفْقِدَكَ عِنْدَ طَاعَتِهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ، وَإِذَا قَوَيْتَ فَاقْوِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَإِذَا ضَعُفَتْ فَاضْعُفْ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ.

امام علیه السلام فرمود:

برحذر باش از این که خدا تو را نزد معصیتش حاضر ببیند و نزد طاعتش غایب

که از زیان کاران خواهی بود، و هر گاه قوی و قدرتمند می شوی قدرت

بر اطاعت خداوند داشته باش و هر گاه ضعیف و ناتوان می گردی

در برابر معصیت خداوند ضعیف و ناتوان باش. (۱)

ص: ۱۶۷

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه: تنها منبعی که مرحوم خطیب در مصادر برای این کلام شریف غیر از نهج البلاغه ذکر کرد کتاب غررالحکم آمدی است که آن را با تفاوتی از نظر الفاظ آورده است هر چند معنا یکی است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۰). ولی با مراجعه به کتاب من لا یحضره الفقیه مرحوم صدوق روشن می شود که او نیز در آن را با تفاوتی ضمن وصیت امیرمؤمنان علی به فرزندش محمد بن حنفیه ذکر نموده است (من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۲۸) و میدانیم مرحوم صدوق پیش از سید رضی می زیسته است. قابل توجه اینکه در من لا یحضر این کلام شریف به صورت دو قسمت جداگانه در دو مورد از وصیت نامه مزبور ذکر شده است. (جمله و اذا قویت جداگانه است) (من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۵۶).

در برابر معاصی ضعیف و در برابر طاعات قوی باش

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اش به دو نکته مهم اشاره می فرماید.

نکته اول این است که به همگان هشدار می دهد مراقب اعمال خویش باشند، می فرماید: «برحذر باش از این که خداوند تو را نزد معصیت هایش حاضر بیند و نزد طاعاتش غایب که از زیان کاران خواهی بود»؛ (اخْتِذْ أَنْ يَرَاكَ اللَّهُ عِنْدَ مَعْصِيَتِهِ وَ يَفْقِدَكَ عِنْدَ طَاعَتِهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ).

اشاره به این که عالم محضر خداست و خداوند از ما به ما نزدیک تر است حتی افکار و خیالاتی را که در ذهن ما نقش می بندد می داند و می بیند بنابراین چگونه به خود اجازه می دهیم که در صحنه های معصیت در حضور خداوند، حضور داشته باشیم و در صحنه های اطاعت که خاصان و مقربان پروردگار و مؤمنان صالح حضور دارند جای ما خالی باشد؟

امام صادق علیه السلام طبق روایتی که در کتاب شریف کافی آمده است به یکی از یاران خود به نام اسحاق بن عمار می فرماید:

«يَا إِسْحَاقُ خَفِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَ إِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ فَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ وَ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ بِالْمَعْصِيَةِ بِهِ فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّاطِرِينَ عَلَيْكَ؛ ای اسحاق! آن گونه از خدا بترس که گویی او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند. اگر فکر می کنی که خدا تو را نمی بیند کافر شده ای و اگر می دانی تو را می بیند ولی آشکارا

معصیتش را می کنی او را کمترین بینندگان به حساب آورده ای (زیرا در برابر یک انسان عادی و حتی گاه در مقابل یک کودک حاضر نیستی بسیاری از گناهان را انجام دهی پس چگونه در محضر پروردگار مرتکب آن می شوی؟)» (۱).

از این سخن می توان نتیجه گرفت که بی تقوایی های انسان ها نتیجه ضعف ایمان آن ها به خداوند و معاد است. یا او را همه جا حاضر نمی دانند و یا وعده های معاد و پاداش و کیفر اعمال را کوچک می شمردند که اگر چنین نبود روح تقوا حاکم بود.

از همین رو در حدیثی می خوانیم که از امام صادق علیه السلام تفسیر تقوا را پرسیدند.

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

«أَنْ لَا يَفْقِدَكَ اللَّهُ حَيْثُ أَمَرَكَ وَ لَا يَرَاكَ حَيْثُ نَهَاكَ؛ حقیقت تقوا این است که خدا تو را در جایی که امر کرده، غایب نبیند و در جایی که نهی کرده حضور نداشته باشی» (۲).

امیر مؤمنان علیه السلام در جمله دوم از گفتار حکیمانه مورد بحث به نکته دیگری اشاره می کند که در واقع تکمیل کننده جمله پیشین است. می فرماید: «و هر گاه قوی و قدرتمند می شوی قدرت بر اطاعت خداوند داشته باش و هر گاه ضعیف و ناتوان می گردی در برابر معصیت خداوند ضعیف و ناتوان باش»؛ (وَ إِذَا قَوِيَتْ فَاقْوِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَ إِذَا ضَعُفَتْ فَاضْعُفْ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ) .

اشاره به این که سعی کن اسباب اطاعت را فراهم کنی و در طریق اطاعت پروردگار قوی شوی و نیز سعی کن اسباب معصیت را از میان برداری و در طریق عصیان ضعیف شوی زیرا فراهم آوردن اسباب یا از میان بردن آن غالباً کاری است که در اختیار انسان می باشد. مثلاً هنگامی که افراد عادی نزد علما و دانشمندان و ارسته دینی بروند تا نصیحتی از آن ها بشنوند سبب می شود که روح آن ها برای اطاعت

ص: ۱۶۹

۱- کافی، ج ۲، ص ۶۷، ح ۲.

۲- بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۸۵.

پروردگار قوی گردد و هنگامی که از بدان و دوستان بدکار دوری کنند اسباب معصیت را از میان برداشته و خود را برای انجام آن ضعیف می سازند.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» آمده است:

«مَنْ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ يَرَاهُ وَيَسْمَعُ مَا يَقُولُ وَيَعْلَمُ مَا يَعْمَلُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ، فَيَحْجُزُهُ ذَلِكَ عَنِ الْقَيْحِ مِنَ الْأَعْمَالِ، فَذَلِكَ الَّذِي خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى؛ کسی که بداند خدا او را می بیند و آنچه را می گوید می شنود و از اعمال نیک و بدی که انجام می دهد آگاه است و این امر او را از اعمال قبیح بازدارد این کسی است که از مقام پروردگارش خائف است و نفس خویش را از هوی بازمی دارد» (۱).

در آیات قرآن مجید نیز تعبیرات مختلفی دیده می شود که در واقع گفتار امام علیه السلام برگرفته از آنهاست.

در آیه چهاردهم سوره علق درباره بعضی از کافران و تکذیب کنندگان پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده است: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى»؛ آیا او نمی دانست که خداوند اعمالش را می بیند.

در آیه ۱۰۸ سوره نساء می خوانیم: «يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لَمَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ»؛ آن ها زشتکاری خود را از مردم پنهان می دارند؛ اما از خدا پنهان نمی دارند.

این سخن را با نکته ای که مرد سالکی بیان کرده پایان می دهیم: نقل شده که او بعد از گناهی توبه کرده بود ولی پیوسته می گریست. به او گفتند: چرا این قدر گریه می کنی؟ مگر نمی دانی خداوند غفور است و آمرزنده گناهان؟ گفت: آری ممکن است او عفو کند ولی این خجلت و شرمساری را از این که او مرا به هنگام گناه دیده است، چگونه از خود دور سازم؟ گیرم که تو از سر گنه درگذری وان شرم که دیدی که چه کردم چه کنم؟!

ص: ۱۷۰

[[و قال علیه السلام]]

الرُّكُونُ إِلَى الدُّنْيَا مَعَ مَا تُعَيِّنُ مِنْهَا جَهْلٌ، وَ التَّقْصِيرُ فِي حُسْنِ الْعَمَلِ إِذَا وَثِقْتَ بِالثَّوَابِ عَلَيْهِ غَبْنٌ، وَ الطَّمَأْنِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ قَبْلَ الإِخْتِبَارِ لَهُ عَجْزٌ.

امام علیه السلام فرمود:

اعتماد به دنیا با وجود آنچه با چشم خود از (تحولات و دگرگونی های) آن مشاهده می کنی جهل و نادانی است و کوتاهی در حُسن عمل با وجود اطمینان به پاداش (الهی) برای آن، غبن و خسارت است و اطمینان به هر کس قبل از آزمایش و امتحان او دلیل عجز و ناتوانی است. (۱)

ص: ۱۷۱

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه: دانشمند معروف، میدانی، در مجمع الامثال این کلام حکیمانه را در ذیل کلمات امیر مؤمنان علی علیه السلام آورده با بعضی از اضافات (که نشان می دهد از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته است. از جمله «البخل جامع المساویء العیوبا که در حکمت ۳۷۸ گذشت (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۰) و بعید نیست که اینها هر دو با هم در کلام امام عالی آمده و سید رضی آنها را تفکیک نموده است. اضافه میکنیم: مرحوم آمدی نیز آن را در غرر با تفاوتی ذکر کرده (غررالحکم، ح ۲۳۵۱، ۱۵۸ و ۹۴۹۰) و همچنین ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل با اضافاتی آورده است. (مطالب السؤل، ص ۲۰۳)

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به سه نکته می کند که هر کدام حکمت مستقلی است.

نخست می فرماید: «اعتماد به دنیا با وجود آنچه با چشم خود از (تحولات و دگرگونی های) آن مشاهده می کنی جهل و نادانی است»؛ (الرُّكُونُ إِلَى الدُّنْيَا مَعَ مَا تُعَايِنُ مِنْهَا جَهْلٌ).

همه افراد، بدون استثنا یا در تواریخ خوانده اند و یا درباره پیشینیان شنیده اند و یا با چشم خود دیده اند که افراد قدرتمند یا ثروتمند و پرتوان ناگهان قدرت و ثروت و توان خود را از دست داده و به صورت فردی ضعیف و ناتوان درآمده اند. یک روز امیر بود و فردای آن اسیر است، یک روز جوانی نیرومند و فردا بیمار ناتوانی در بستر، یک روز ثروتمند و روز دیگر فقیری نیازمند.

با این تحولات سریع و دگرگونی هایی که در امور دنیا می بینیم اگر به امکانات آن اعتماد کنیم آیا نشانه جهل و نادانی نیست؟

عقل کسی است که دل به دنیا نبندد هر چند از امکانات فراوانی برخوردار باشد. این گونه افراد آسوده زندگی می کنند و آسوده از جهان می روند و از تحولات و دگرگونی های دهر هرگز ناراحت نمی شوند. در حالی که دلبستگان به دنیا با از دست دادن مقام یا مال و ثروت، چنان ناراحت می شوند که گاه کارشان به جنون و دیوانگی می کشد.

مرحوم علامه شوشتري در شرح نهج البلاغه خود نقل می کند که ابو الفتح ابن عمید از صاحب بن عباد نزد سلطان وقت، مؤیدالدوله، سعایت کرد تا او را از کار خود (وزیر مخصوص بودن) برکنار ساخت و خودش به تدبیر امور پرداخت همانگونه که برای رکن الدوله، پدر مؤیدالدوله تدبیر می کرد. روزی ندیمان و دوستان خاص خود را دعوت کرد، مجلس عظیمی تشکیل داد و زینت آلات فراوان و ظروف طلا و نقره ای که از حد و حصر خارج بود حاضر ساخت و مشغول نوشیدن شراب شد و آن روز و آن شب مرتباً شراب می خورد و به غلامان خود دستور داد که مجلس را به همان حال نگه دارید، چیزی از آن کم و زیاد نشود تا فردا نیز ادامه دهیم و به ندیمان و دوستان خاص خود گفت: فردا صبح نیز در این مجلس شرکت کنید. سپس به اتاق خواب خود رفت و ندیمان به خانه های خود بازگشتند. سحرگاهان همان شب مؤیدالدوله دستور داد او را دستگیر کردند و کسی را به خانه اش فرستاد که آنچه در آن است گردآوری کرده بیاورد و صاحب بن عباد را به وزارت بازگرداند و ابن عمید همچنان در آن حال نکبت بود تا از دنیا رفت. (۱)

آن گاه امام علیه السلام به دومین نکته اشاره کرده، می فرماید: «کوتاهی در حُسن عمل با وجود اطمینان به پاداش (الهی) برای آن، غبن و خسارت است؛» (وَ التَّقْصِيرُ فِي حُسْنِ الْعَمَلِ إِذَا وَثِقْتَ بِالثَّوَابِ عَلَيْهِ غَبْنٌ).

اشاره به این که اگر انسان شک در معاد و ثواب و عقاب داشته باشد کوتاهی او در انجام کارهای نیک ممکن است قابل توجیه باشد اما افراد باایمان که معاد را باور کرده و به ثواب و جزای الهی ایمان دارند آن هم ثواب های بسیار عظیمی که تناسبی با مقدار عمل انسان ها ندارد بلکه فقط مناسب فضل و الطاف الهی است اگر در انجام کارهای نیک کوتاهی کنند به راستی عجیب است و این همان غبن

ص: ۱۷۳

و خسارتی است که انسان با دست خود بر خویشتن وارد می کند.

حقیقت غبن آن است که انسان سرمایه ای را از دست دهد و نتواند معادل یا بیش از آن به دست آورد و نیز فرصت مناسبی برای به دست آوردن سود کلانی در اختیار او باشد اما فرصت را از دست دهد و آن سود را تحصیل نکند؛ این ها همه مصداق غبن است.

قرآن مجید روز قیامت را یوم التغابن نام نهاده، می فرماید: «يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ»؛ این (رستاخیز عام) در زمانی خواهد بود که خداوند همه شما را در روز اجتماع گردآوری می کند و آن روز، روز تغابن است. (۱)

تغابن از باب تفاعل معمولاً در مورد کاری گفته می شود که دو جانبه باشد مانند تعارض و تراحم و این معنی در قیامت صادق است زیرا همگی خود را مغبون می بینند، مؤمنان به این دلیل که کارهای نیک بیشتری انجام نداده اند و ای بسا کافران مانع بودند و کافران به این دلیل که هیچ اندوخته ای برای آن روز به دستشان نیامده و شاید مؤمنان را در خبررسانی مقصر می پندارند. از گفته بعضی از اهل لغت نیز استفاده می شود که باب تفاعل همیشه به این معنا نیست و تغابن در آیه مزبور به معنی ظهور غبن است. آری آن روز ظاهر می شود که چه اشخاصی مغبون بوده اند و چه اشخاصی بهره کافی برده اند.

سپس امام علیه السلام به سومین و آخرین نکته اشاره کرده، می فرماید: «اطمینان به هر کس قبل از آزمایش و امتحان او دلیل عجز و ناتوانی است»؛ (وَ الطُّمَأْنِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ قَبْلَ الْإِحْتِبَارِ لَهُ عَجْزٌ).

با توجه به این که ابلیس آدم رو بسیار است پس به هر دستی نباید داد دست.

دوستان انسان در سرنوشت او تأثیر عمیقی دارند نباید هیچ کس را بدون امتحان به دوستی برگزید. سرمایه هایی را که خدا به انسان داده نمی توان در اختیار

ص: ۱۷۴

هر کس گذاشت، ای بسا انسانِ خائن و سارق باشد، باید افراد را کراً آزمود و سپس به آن‌ها اطمینان کرد.

این مطلب در عصر و زمان ما اهمیت بیشتری پیدا کرده چراکه ابلیسان آدم رو و منافقان ظاهرالصلاح و خائنان در لباس خادم فراوان شده‌اند، بنابراین تا اطمینان از طریق امتحان حاصل نشود اعتماد به آن‌ها نشانه عجز و ناتوانی است.

قابل توجه این که گاه انسان به کسی بعد از آزمایش‌های متعدد اعتماد می‌کند ولی سرانجام، شخص فاسد و مفسدی از آب درمی‌آید، بنابراین چگونه می‌توان بدون آزمایش به هر کسی اعتماد کرد و دین و دنیای خود را به او سپرد؟

به گفته شاعر عرب:

وَ كُنْتُ أَرَى أَنَّ التَّجَارِبَ عُدَّةٌ وَ خَانَتْ ثِقَاةَ النَّاسِ حِينَ التَّجَارِبِ

من چنین می‌پنداشتم که تجربه و آزمایش، وسیله خوبی است ولی بعضی از افراد مورد اطمینان به هنگام تجربه‌ها (ی دشوار) خائن از آب درآمدند.

قابل توجه این که امام علیه السلام به سه پیامد منفی که مربوط به سه اشتباه است در این کلام حکیمانه اش اشاره کرده است: «جهل» و «غبن» و «عجز».

نشانه جهل، تکیه کردن بر این دنیای ناپایدار است و سبب غبن، کوتاهی در انجام کارهای نیک است و نشانه عجز، اطمینان به افراد، قبل از اختبار و امتحان می‌باشد.

مرحوم آمدی در غررالحکم روایات دیگری از امام علیه السلام نقل کرده که هماهنگ با جمله اخیر آن حضرت در حکمت مورد بحث است. از جمله این که می‌فرماید:

«الطَّمَأِينَةُ عَلَى كُلِّ أَحَدٍ قَبْلَ اخْتِبَارِهِ مِنْ قُصُورِ الْعَقْلِ؛ اطمینان به هر کس پیش از آزمودن او نشانه کم عقلی است.» (۱)

و نیز می‌فرماید:

«قَدِّمِ الْاِخْتِبَارَ فِي اتِّخَاذِ الْاِخْوَانِ فَإِنَّ الْاِخْتِبَارَ مِعْمَارٌ يُفَرِّقُ بَيْنَ

ص: ۱۷۵

الأخيارِ وَ الأشجارِ؛ قبل از گزینش دوستان، آن‌ها را آزمایش کنید زیرا آزمایش، معماری است که نیکان را از بدان جدا می کند» (۱).

ممکن است سؤال شود که در اخبار متعدد اسلامی آمده است که به همه مسلمانان حُسن ظنّ داشته باشید و فعل آن‌ها را حمل بر صحت کنید آیا این روایات با آنچه در بالا آمد سازگار است؟ پاسخ این سؤال روشن است: از نظر کلی و به هنگام معاشرت با مردم باید فعل افراد را حمل بر صحت کرد اما اگر کسی بخواهد شریکی انتخاب کند یا دوستی برگزیند و سرمایه دین و دنیای خود را در اختیار او بگذارد به یقین باید بعد از امتحان و اختبار باشد.

ص: ۱۷۶

۱- غررالحکم، ح ۹۴۹۲.

[[و قال علیه السلام]]

مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّهُ لَا يُعْصَى إِلَّا فِيهَا، وَلَا يُنَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِتَرْكِهَا.

امام علیه السلام فرمود:

برای پستی این دنیا (ی فریبنده پرزرق و برق) همین بس که تنها جایی است که معصیت خدا در آن می شود، و برای رسیدن به پاداش های الهی راهی جز ترک آن نیست. (۱)

ص: ۱۷۷

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می گوید: این گفتار حکیمانه را ابوعثمان جاحظ (متوفای ۲۵۵) در تعدادی از کتاب هایش نقل کرده و آمدی نیز در غررالحکم با تفاوت مختصری آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۰)

در پستی دنیا همین بس!

درباره پستی دنیا و بی ارزش بودن زرق و برق آن در قرآن مجید تعبیرات مختلفی دیده می شود. گاهی از آن تعبیر به لهُو و لعب شده: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ» (۱) و گاه از آن تعبیر به زخرف شده و این که اگر مردم دنیاپرست همگی به دنیا اقبال نمی کردند به قدری دنیا بی ارزش بود که برای کافران خانه های پرزرق و برق و زینتی قرار می دادیم: «وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُقْفًا مِّنْ فَضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ* وَ لِيُوتِيَهُمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ* وَ زُخْرَفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعٌ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ» (۲).

و در احادیث اسلامی به برگ درخت نیم جویده در دهان ملخ تشبیه شده است

(وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ رَوْقِهِ فِي فَمِ جَرَادِهِ تَقْضُمُهَا). (۳) و امثال این تعبیرات.

آنچه در این گفتار حکیمانه می بینیم تعبیر جدیدی در این زمینه است. امام علیه السلام می فرماید: «برای پستی دنیا (ی فریبنده و پرزرق و برق) همین بس که معصیت خداوند فقط در آن انجام می شود و برای رسیدن به پاداش الهی راهی جز ترک

ص: ۱۷۸

۱- عنکبوت، آیه ۶۴.

۲- زخرف، آیات ۳۳-۳۵

۳- نهج البلاغه، کلام ۲۲۴

آن نیست»؛ (مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّهُ لَا يُعْصَى إِلَّا فِيهَا، وَلَا يُنَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِتَرْكِهَا).

امام علیه السلام در این گفتار نورانی به دو نکته در پستی دنیا اشاره می کند: نخست این که جای معصیت الهی تنها اینجاست و دوم این که وسیله رسیدن به سعادت جاویدان ترک آن است.

عجیب آن است که در حدیثی از امام سجاد علیه السلام می خوانیم که می فرماید:

«خَرَجْنَا مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِذْ نَزَلَ مِنْزِلًا وَمَا ارْتَحَلَ مِنْهُ إِلَّا ذَكَرَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا وَقَتْلَهُ وَقَالَ يَوْمًا: وَمِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ عِزٌّ وَجَلٌّ أَنْ رَأَسَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ؛ مَا بَا أَمَامَ حُسَيْنٍ (پدرم به سوی کربلا) خَارِجٌ شَدِيدٌ أَمَامَ هَرِّ زَمَانٍ فِي مَنْزِلِي بِيَادِهِ مَيِّدٌ وَبِأَمْرِ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ عِزٌّ وَجَلٌّ أَنْ رَأَسَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ؛ مَا بَا أَمَامَ حُسَيْنٍ (پدربزرگ الهی) بَرَاءَةٌ لِمَنْ أَلُوذُهُ بَنِي إِسْرَائِيلَ هَدِيَّةٌ فَرَسْتَادَةٌ شَدِيدَةٌ» (۱).

این تعبیر اشاره روشنی است به پیش بینی شهادت امام علیه السلام.

امام کاظم علیه السلام در حدیث معروف هشام بن حکم که در آغاز جلد اول اصول کافی آمده است خطاب به هشام می فرماید:

«يَا هِشَامُ! إِنَّ الْعُقَلَاءَ تَرَكَوا فُضُولَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ الدُّنُوبِ، وَتَرَكَوا الدُّنْيَا مِنَ الْفَضْلِ وَتَرَكَوا الدُّنُوبَ مِنَ الْفَرَضِ؛ عَاقِلَانِ إِضَافَاتٍ دُنْيَا رَا تَرَكَ كَرْدَةٌ أُنْدَ تَا چَه رَسَدَ بَه گَنَاهَان، چَرَا كَه تَرَكَ دُنْيَا فَضِيلَتِ اسْتِ وَ تَرَكَ گَنَاهَانِ فَرِيضَه» (۲).

از حدیث بالا- به خوبی استفاده می شود که منظور از ترک دنیا ترک ضروریات و نیازهای زندگانی ساده نیست چرا که در احادیث دیگر، کمکی برای رسیدن به

ص: ۱۷۹

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۹۰.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷.

آخرت شمرده شده (نعم العون الدنيا على الآخرة) (۱) بلکه به تعبیر امام کاظم علیه السلام منظور فضول دنیاست، زرق و برق ها، زینت و تجملات بی حساب و مانند آن است بنابراین هیچ منافاتی بین کلام حکیمانه بالا- و روایاتی که درباره لزوم برخورداری از حد معقول زندگی آمده نیست.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از راهی عبور می کرد، چشمش به بزغاله مرده ای افتاد که در محل گردآوری زباله ها افتاده بود، به اصحابش فرمود: ارزش این بزغاله چقدر است؟ عرض کردند: اگر زنده بود شاید به اندازه یک درهم نیز نبود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَلدُّنْيَا أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ هَذَا الْجَدْيِ عَلَى أَهْلِهِ؛ دنیا کم ارزش تر است در پیشگاه خدا از این بزغاله در نزد صاحبانش». (۲)

ص: ۱۸۰

۱- کافی، ج ۵، ص ۷۲.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۲۹؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۵۵.

[[وقال علیه السلام]]

مَنْ طَلَبَ شَيْئًا نَالَهُ أَوْ بَعْضَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

هرکس برای رسیدن به چیزی تلاش کند یا به همه آن می رسد

یا به قسمتی از آن چیز. (۱)

ص: ۱۸۱

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه: این کلام شریف را میدانی در مجمع الامثال آورده است، صاحب کتاب مصادر بعد از ذکر این مطلب می گوید: ما بارها گفته ایم که میدانی کتابش را از کتب پیشینیان گردآوری کرده (نه از نهج البلاغه) و قاضی قضاعی نیز در کتاب دستور معالم الحکم آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۰)

هر تلاشی سرانجام به نتیجه می رسد، کم یا زیاد

امام علیه السلام در این کلام نورانی اشاره به تأثیر جدّ و جهد بر وصول به مقاصد عالی کرده، می فرماید: «هرکس برای رسیدن به چیزی تلاش کند یا به همه آن می رسد یا به قسمتی از آن»؛ (مَنْ طَلَبَ شَيْئًا نَالَهُ أَوْ بَعْضَهُ).

بدون شک برای رسیدن به مقصود، عوامل زیادی باید دست به دست هم بدهند ولی در میان همه آن عوامل، نقش تلاش و کوشش از همه پررنگ تر است و تجربه نیز همین را نشان می دهد که بزرگان دنیا که به مقاصد عالی دست یافته اند بر اثر کار و کوشش و تلاش فراوان بوده و حتی مخترعان و مکتشفان که توانسته اند نیروهای مختلف جهان طبیعت را به تسخیر خود درآورند، بر فراز آسمان پرواز کنند و یا به بعضی از کرات بالا برسند، در اعماق دریاها سیر کرده و ذخایر آن را کشف نمایند، نیروی اتم را در اختیار بگیرند و از آن برای مقاصد صلح جویانه استفاده کنند، به کشفیات فراوانی در علوم مختلف دست یابند و درهای گنجینه های علوم را بگشایند، همه این ها در سایه تلاش و کوشش و استقامت و پشتکار است.

شبه آنچه در گفتار حکیمانه بالا آمد در افواه دانشمندان مشهور است گاه به عنوان حدیث از آن یاد می شود و گاه به عنوان یک ضرب المثل عام و آن این که

«من طلب شیئاً وَ جَدَّ وَ جَدَّ؛ کسی که چیزی را طلب کند و جدیت درباره آن

داشته باشد آن را خواهد یافت» و نیز گفته اند:

«مَنْ قَرَعَ بَاباً وَ لَجَّ وَ لَجَّ؛ کسی که دری را بکوبد و اصرار کند سرانجام وارد می شود». و شاعر نیز آن را به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده و می گوید:

گفت پیغمبر که چون کوبد دری عاقبت ز آن در برون آید سری

شبه آنچه در بالا آمد با تفاوتی در غررالاحکم از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«مَنْ اسْتَدَامَ قَرَعَ الْبَابِ وَ لَجَّ وَ لَجَّ؛ کسی که کوبیدن در را ادامه دهد و اصرار کند وارد می شود». (۱)

تفاوتی که گفتار حکیمانه مورد بحث با سایر آنچه در این زمینه نقل شده، دارد این است که امام علیه السلام می فرماید: اگر به تمام آنچه می خواهید، نائل نشوید لاقلاً به بخشی از آن خواهید رسید و این نکته حائز اهمیت است که معمولاً انسان به طور کامل ناکام نمی شود، گاه به تمام آنچه می خواهد بر اساس سعی و کوشش می رسد و گاه حداقل به بعضی از آن نائل می شود.

در حدیث مشابهی نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«وَمَنْ يُكْثِرُ مِنْ قَرَعِ بَابِ الْمَلِكِ يُفْتَحْ لَهُ؛ کسی که بسیار در خانه پادشاه (خداوند عالم هستی) را بکوبد سرانجام برای او گشوده خواهد شد». (۲)

این نکته نیز حائز اهمیت است که گاه برای رسیدن به مقصود کوشش فردی نتیجه بخش نیست و باید از دیگران نیز در امور عمومی کمک گرفت، پیدا کردن اعوان و انصار و یاران نیز نتیجه طلب و تلاش و کوشش انسان است، بنابراین آنچه در این گفتار حکیمانه آمد با آنچه در خطبه ۵ نهج البلاغه آمده که می فرماید:

«أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ؛ کسی که با کمک یاران قیام کند رستگار و پیروز می شود» منافاتی ندارد.

ص: ۱۸۳

۱- غررالاحکم، ح ۳۷۵۸.

۲- اعلام الدین، ص ۱۹۲.

آخرین نکته ای که لازم می دانیم در این جا یاد آور شویم این است که آنچه در کلام امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه آمده حکم غالبی است چرا که ممکن است در بعضی از موارد، مطلوب انسان به قدری پیچیده و مشکل باشد و یا گاهی غیر ممکن به نظر برسد که با تلاش و کوشش فراوان نیز به آن دست نیابد.

ص: ۱۸۴

[[وقال علیه السلام]]

مَا خَيْرٌ بِخَيْرِ بَعْدَهُ النَّارُ، وَمَا شَرٌّ بِشَرِّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ، وَكُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ فَهُوَ مَحْقُورٌ، وَكُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِيَةٌ.

امام علیه السلام فرمود:

آن خوبی و نعمتی که به دنبالش جهنم باشد خوبی نیست و آن بدی و مشکلی که بعد از آن بهشت باشد بدی نیست، هر نعمتی در مقایسه با بهشت، حقیر و کوچک است و هر رنج و بلایی در مقایسه با جهنم، تندرستی و عافیت محسوب می شود. (۱)

ص: ۱۸۵

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه: این گفتار نورانی را سه نفر از بزرگانی که قبل از سید رضی می زیسته اند در کتاب های خود آورده اند: مرحوم کلینی در کتاب روضه کافی و صدوق در من لا یحضره الفقیه و ابن شعبه حرانی در تحف العقول. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۱).

همه چیز دنیا در برابر آخرت ناچیز است

همان گونه که در مصادر این گفتار حکیمانه اشاره شد مرحوم کلینی آن را در کتاب کافی آورده و به صورت بخشی از خطبه بسیار مفصلی است که به نام خطبه وسیله معروف شده و طبق نقل کافی امیر مؤمنان علی علیه السلام این خطبه را در مدینه بعد از هفت روز از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ایراد کرد و مواعظ بسیار مهمی در آن بیان شده که اگر مردم آن را به کار می بستند وضع مسلمانان بسیار بهتر از امروز بود.

امام علیه السلام به دو نکته مهم درباره خیر و شر در این کلام نورانی اشاره کرده است؛ نخست می فرماید: «آن خوبی و نعمتی که جهنم دنبال آن باشد خوبی نیست»؛ (مَا خَيْرٌ بِخَيْرِ بَعْدَهُ النَّارُ).

سپس می افزاید: «و آن بدی و مشکلی که بعد از آن بهشت باشد بدی محسوب نمی شود»؛ (وَ مَا شَرٌّ بِشَرِّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ).

مفهوم «خیر» و «شر» به طور اجمال بر همه روشن است ولی معیار سنجش آن در جوامع و مکاتب مختلف کاملاً متفاوت می باشد، مادی گراها خیر و نیکی را در لذات مادی می دانند و بدی را در ضررها و زیان های مادی، در حالی که مکاتب الهی خیر و شر را به گونه دیگری تفسیر می کنند آن ها خیر را در سعادت جاویدان سرای دیگر و در فضایل انسانی و صفات برجسته اخلاقی می دانند، هرچند زیان های مادی نیز ظاهراً سنگین است و به عکس، شر و بدی را در

رذایل اخلاقی و کارهای غیر انسانی و آنچه مایه خسران و زیان در سرای دیگر می شود حساب می کنند و اینجاست که دیدگاه این دو مکتب کاملاً از هم جدا می شود.

در این که تعبیر امام علیه السلام که (نفی خیر بودن از خیری که بعد از آن آتش دوزخ است و نفی شر بودن از شری که بعد از آن بهشت جاویدان است)، آیا یک تعبیر حقیقی است یا مجازی و ادعایی؟ دو نظر متفاوت وجود دارد، بعضی می گویند:

خیر مادی واقعاً خیر است اما اگر دنبال آن آتش دوزخ باشد به منزله شر محسوب می شود و شر مادی واقعاً شر است و اگر بعد از آن بهشت جاویدان باشد به منزله خیر محسوب می شود. ولی حق این است که تعبیر، یک تعبیر واقعی است زیرا خیر و شر و خوب و بد بودن چیزی با در نظر گرفتن تمام جهات آن می باشد اگر انسان، امروز غذای بسیار لذیذی بخورد ولی بعد از آن یک هفته بیمار شود و در بستر بیفتد هیچ عاقلی آن را خیر نمی نامد و به عکس اگر انسان داروی تلخی را می نوشد و به دنبال آن از یک بیماری سخت بهبودی می یابد هیچ کس آن را شر حساب نمی کند بنابراین آغاز و انجام و تمام جوانب را باید در نظر گرفت تا بتوان حکم به خیر بودن یا شر بودن چیزی کرد، به همین دلیل کارهای ظاهراً خیری که بعد از آن آتش دوزخ است واقعاً شر است، هوس رانی های بی حساب، حکومت کردن به غیر حق، لذات گناه آلود دنیوی، تمامشان از نظر خداپرستان شر است چون پایانش دوزخ است و به عکس، شهادت در راه خدا و انفاق فی سبیل الله و تحمل زحمات در مبارزه با هوای نفس که بعد از آن بهشت جاویدان الهی است واقعاً خیر است.

در ضمن از کلام امام علیه السلام به خوبی استفاده می شود که خیر و شر چیزی است که با حکم عقل درک می شود و پاسخ خوبی است برای اشاعره که منکر خیر و شر به حکم عقل اند. امام علیه السلام در این جا به یک استدلال عقلی تمسک جسته که

عقیده منکران را ابطال می کند.

سپس امام علیه السلام به دو نکته دیگر اشاره می فرماید که هر کدام تأکیدی بر یکی از دو نکته اول است، در تأکید بر نکته اول می فرماید: «هر نعمتی در برابر بهشت، حقیر و کوچک است»؛ (وَ كُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ فَهُوَ مَحْقُورٌ) .

بنابراین، نعمت های مادی که از طریق حرام به دست آمده گرچه در کوتاه مدت لذتی دارد ولی در برابر بهشتی که انسان آن را از دست می دهد بسیار کوچک است.

و در تأکید بر نکته دوم می فرماید: «هر رنج و بلائی در مقایسه با جهنم، عافیت و تندرستی است»؛ (وَ كُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِيَةٌ) .

به همین دلیل خداوند انسان را با انواع بلاها آزمایش می کند تا صف صابران را از دیگران جدا سازد و پاداش خیر به آن ها دهد. قرآن مجید می فرماید:

« وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ »؛ به یقین همه شما را با اموری همچون ترس، گرسنگی و کاهش در مال ها و جان ها و میوه ها آزمایش می کنیم و بشارت ده به صابران» (۱).

و در جای دیگر می فرماید: « وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ »؛ و شما را با بدی ها و خوبی ها آزمایش می کنیم و به سوی ما بازگردانده می شوید» (۲).

ص: ۱۸۸

۱- بقره، آیه ۱۵۵.

۲- انبیاء، آیه ۳۵.

[[و قال علیه السلام]]

أَلَا وَإِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَهُ، وَأَشَدُّ مِنَ الْفَاقِهِ مَرَضُ الْبَدَنِ، وَأَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ. أَلَا وَإِنَّ مِنْ صِحِّهِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ.

امام علیه السلام فرمود:

آگاه باشید که یکی از بلاها فقر و تنگدستی است و بدتر از آن بیماری جسم است و از آن بدتر بیماری قلب (فساد اخلاق و انحراف عقیدتی) می باشد و بدانید که تقوای قلب به دلیل صحت بدن است. (۱)

ص: ۱۸۹

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه: این کلام حکیمانه - به گفته مرحوم خطیب در مصادر - جزء وصایای امیر مؤمنان علی ع به فرزندش امام حسن علیه السلام است که مرحوم شیخ طوسی در کتاب امالی خود به صورت مسند از آن حضرت با اضافات فراوانی نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۱) اضافه میکنیم که مرحوم ابن شعبه حرانی آن را در کتاب تحف العقول با اضافاتی نقل کرده است (تحف العقول، ص ۲۰۳) نیز در غررالحکم با تفاوتی آمده که نشان می دهد از منابع دیگری گرفته شده است (غررالحکم، ح ۸۲۱۹).

امام علیه السلام در این گفتار نورانی در چهار جمله به چهار نکته مهم اشاره می کند.

در جمله های سه گانه نخست اشاره به سه بلا کرده که یکی از دیگری شدیدتر و رنج آورتر است.

نخست می فرماید: «آگاه باشید که فقر و تنگدستی یکی از بلاهاست»؛ (أَلَا وَ إِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفُقَاةَ).

در حکمت ۱۶۳ نیز فقر به عنوان «الموت الا-کبر؛ مرگ بزرگ تر» معرفی شده است. در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

«الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ؛ فقر مایه روسیاهی در دنیا و آخرت است» (۱).

دلیل آن هم روشن است؛ شخصی که گرفتار فقر و تنگدستی می شود چه بسا آلوده گناهان زیادی از قبیل سرقت و خیانت و تقلب و مانند آن می گردد. از نظر معنوی، فقر، انسان را به ناشکری و ناسپاسی در برابر پروردگار و جزع و فزع و امی دارد و به این ترتیب، هم از خدا دور می شود و هم از خلق خدا.

به همین دلیل در اسلام دستورهای فراوانی برای مبارزه با فقر داده شده است چراکه دعوت به فضایل اخلاقی و ایمان و اعتقاد صحیح به هنگام بی نیازی، بسیار آسان تر است.

ص: ۱۹۰

البته نمی توان انکار کرد که گروهی از اولیاء الله هستند که گرفتار فقرند و در عین حال شاکرند و صابرند و در مسیر حق گام برمی دارند.

آنگاه امام علیه السلام در جمله دوم اشاره به چیزی که بدتر از فقر است می کند، می فرماید: «بدتر از فقر، بیماری بدن است»؛ «وَأَشَدُّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ» .

به یقین، غالب افراد اگر زندگانی فقیرانه ای داشته باشند ولی تندرست باشند آن را بر غنای توأم با بیماری و بیزاری از همه چیز، ترجیح می دهند. انسان بیمار که ملازم و حلیف بستر است چه بهره ای می تواند از غنا و ثروت خود ببرد جز این که ببیند و حسرت بخورد. بسیاریند کسانی که حاضرند تمام ثروت خود را بدهند تا از بستر بیماری برخیزند.

اساساً همان گونه که اشاره کردیم ثروتمند بیمار نه تنها از ثروت خود بهره ای نمی برد بلکه زجر هم می کشد چون می بیند دیگران از ثروت او بهره مند می شوند و او محروم است.

سپس امام علیه السلام به بلایی که از آن هم بدتر است اشاره کرده، می فرماید: «و بدتر از بیماری بدن، بیماری قلب است»؛ (وَ أَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ) .

روشن است که منظور از قلب در این جا آن عضوی که وسیله خون رسانی به تمام بدن است نمی باشد بلکه قلب به معنای روح و جان آدمی است و در لغت، یکی از معانی آن نیز همین معنا ذکر شده است. افراد بیمار دل کسانی هستند که یا از نظر اعتقادی گرفتار انحرافات مختلفی شده اند و یا از نظر اخلاقی آلوده به انواع رذایل گشته اند مانند بخل و حسد و کینه توزی و شهوت پرستی و....

معلوم است که بیماری تن در دنیا انسان را آزار می دهد ولی بیماری قلب و روح، هم در دنیا انسان را آزار می دهد و هم مایه بدبختی او در سرای دیگر است و به همین دلیل بیماری روح و قلب از همه آنچه قبلاً ذکر شد بدتر می باشد.

در آخرین جمله از این کلام نورانی، امام علیه السلام می فرماید: «آگاه باشید که به سبب

صحت بدن تقوای قلب حاصل می شود؛ (أَلَا وَإِنَّ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ).

اشاره به این که عقل سالم و اخلاق خوب از سلامت جسم سرچشمه می گیرد یا به تعبیر دیگر انسانی که از نظر جسمی سالم نباشد زمینه های بی تقوایی ممکن است در وی حاصل شود.

ولی باید توجه داشت که این جمله به این صورت در تمام نسخه های اصلی نهج البلاغه که به دست ما رسیده، نیامده است بلکه در همه نسخه های معروف به این صورت نقل شده است:

«وَأَفْضَلُ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ؛ بهتر از صحت بدن تقوای قلب است».

به این ترتیب جمله مزبور هماهنگ با جمله های قبل از آن می شود که امام علیه السلام درباره اهمیت تقوای الهی و فضایل اخلاقی و برتری آن بر مال و ثروت و سلامت تن بیان فرموده است. در حالی که جمله مزبور به صورت اول هیچ هماهنگی ای با جمله های قبل ندارد و بعید نیست که صبحی صالح که این نسخه را انتخاب کرده اشتباه نموده باشد.

مرحوم علامه مجلسی نیز در بحار الانوار به نقل از نهج البلاغه جمله مزبور را به صورت دوم آورده است که نشان می دهد نسخه نهج البلاغه ای که نزد ایشان بوده به همین صورت بوده است. (۱)

در نهج البلاغه ای که اخیراً از طرف سازمان اوقاف جمهوری اسلامی منتشر شده و در مقدمه آن تصریح شده که در تحقیق عبارات نهج البلاغه به چهار نسخه قدیمی موجود در کتابخانه های مهم مربوط به زمانی که نزدیک به زمان مرحوم سید رضی بوده اعتماد شده است نیز جمله بالا به صورت دوم یعنی

«وَأَفْضَلُ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ» آمده است. بنابراین احتمال اشتباه صبحی صالح بسیار قوی به نظر می رسد. به خصوص این که در مصادر نهج البلاغه نیز به همین

ص: ۱۹۲

صورت دوم ذکر شده است.

در ضمن، از کلام مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار و کسانی که عبارت نهج البلاغه را به صورت دوم آورده اند استفاده می شود که منشأ اشتباه صبحی صالح حذف بعضی از جمله های گفتار حکیمانه مورد بحث است و در اصل چنین بوده است:

«أَلَا وَإِنَّ مِنَ النِّعَمِ سَيِّعَةَ الْمَالِ وَ أَفْضَلُ مِنْ سَيِّعَةِ الْمَالِ صِحَّةُ الْبَدَنِ وَ أَفْضَلُ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ؛ آگاه باشید که یکی از نعمت های مهم الهی وسعت مال است و از وسعت مال برتر صحت بدن است و از صحت بدن برتر تقوای قلب است».

در واقع امام علیه السلام در مقابل سه جمله اول که اشاره به فقر و بیماری جسمانی و بیماری قلب فرموده و یکی را از دیگری بدتر شمرده، در این عبارت به نقطه های مقابل آن اشاره کرده (ثروت و مال و صحت بدن و صحت قلب) و هر کدام را از مورد قبلی بالاتر شمرده است.

ص: ۱۹۳

[[و قال علیه السلام]]

«مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ».

وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: مَنْ فَاتَهُ حَسَبُ نَفْسِهِ لَمْ يَنْفَعَهُ حَسَبُ آبَائِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که اعمالش او را عقب براند نسبش او را پیش نخواهد برد.

و در روایت دیگری آمده است: آن کس که از ارزش های وجودی بی بهره است ارزش پدران و نیاکان سودی به او نخواهد بخشید. (۱)

ص: ۱۹۵

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه مرحوم خطیب در مصادر در این جا تنها به این جمله قناعت می کند که این کلام حکیمانه از کلماتی است که در نهج البلاغه تکرار شده و تحت شماره ۲۳ آمده است و با مراجعه به آنچه مصادر در آن جا ذکر کرده مشاهده می کنیم که جمله اول از این گفتار حکیمانه در کتاب های زیادی از جمله نهاییه ابن اثیر، عقد الفرید ابن عبد ربه و غررالحکم آمدی، از آن حضرت نقل شده ولی فخر رازی در ذیل آیه ۸۱ سوره بقره آن را از رسول خدای را نقل می کند. (و البته منافاتی میان این دو نیست) (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۲) ولی آنچه در حکمت ۲۳ آمده فقط جمله اول است و اما جمله دوم (من فاته حسب نفسه...) در آن جا ذکر نشده است

هر افتخاری است در عمل است

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته ای اشاره می کند که بسیاری، از آن غافل اند. می فرماید: «کسی که اعمالش او را به عقب براند نسبش او را پیش نخواهد برد»؛ (مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ) .

اشاره به این که ارزش و شخصیت در انسان به صفات و فضایل شخصی اوست، علم و دانش، شجاعت و سخاوت، بزرگواری و امانت و صفات برجسته دیگر. و آن ها که از این صفات بی بهره اند و تنها به مقام پدران خود افتخار می کنند در اشتباه بزرگی هستند و به گفته شاعر:

گیرم پدر تو بود فاضل از فضل پدر، تو را چه حاصل؟

و به گفته بعضی از بزرگان: از عجایب روزگار این است که انسان زنده به شخص مرده ای افتخار کند و استخوان های پوسیده را نشانه عظمت خود بداند.

این همان است که قرآن مجید در سوره حجرات به آن اشاره کرده است:

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ »؛ ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (این ها ملاک امتیاز نیست)، گرامی ترین شما نزد خداوند، با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!». (۱)

ص: ۱۹۶

البته عظمت نیاکان ممکن است به صورت تشریفاتی مایه افتخار شود ولی افتخار حقیقی در پرتو صفات و اعمال خود انسان است.

در حدیثی می خوانیم: شخصی خدمت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام رسید و عرض کرد: به خدا سوگند که بر روی زمین کسی از نظر شرافت پدر از تو برتر نیست. امام علیه السلام فرمود:

«التَّقْوَى شَرَفَتْهُمْ وَ طَاعَةُ اللَّهِ أَحْظَتْهُمْ؛ تقوای الهی آن ها را شریف نمود و اطاعت پروردگار آن ها را والامقام ساخت». آن مرد بار دیگر عرض کرد: به خدا سوگند تو بهترین مردم هستی. امام علیه السلام فرمود: ای مرد! قسم مخور؛

خَيْرٌ مِنِّي مَنْ كَانَ أَتَقَى لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَطَوَعَ لَهُ وَ اللَّهُ مَا نَسِيَتْ هَذِهِ الْآيَةَ، آيَةٌ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا ... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ ؛ بهتر از من کسی است که تقوای الهی اش بیشتر و مطیع تر در برابر فرمان خدا باشد به خدا سوگند این آیه را هیچ آیه ای نسخ نکرده است: خداوند شما را طوایف و قبایلی قرار داده تا یکدیگر را بشناسید، گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست». (۱)

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «سه چیز است که از اعمال دوران جاهلیت است...» و نخستین آن را «الفخر بالانساب؛ افتخار به نسب» ذکر فرمود. (۲)

این سخن را با حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پایان می دهیم: زید بن موسی (برادر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام) در مدینه خروج کرد و بر ضد حکومت قیام نمود و در مدینه آتش افروزی کرد و عده ای را به قتل رساند و به همین دلیل زید النار نامیده شد. لشکریان مأمون او را اسیر کردند و نزد مأمون آوردند. مأمون گفت: او را نزد ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام ببرید. یاسر (غلام حضرت) می گوید: هنگامی که او را نزد امام علیه السلام آوردند حضرت به او

ص: ۱۹۷

۱- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۷۷، ح ۳۳

۲- بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۹۱، ح ۱۵.

فرمود: آیا سخن افراد بی سروپای کوفه که می گویند: فاطمه زهرا علیها السلام دامانش پاک بود و خداوند تمام فرزندان را بر آتش دوزخ حرام کرد، تو را فریفته؟ این فقط مربوط به امام حسن و امام حسین بود اگر چنین می پنداری که تو خدا را معصیت کنی و وارد بهشت شوی و موسی بن جعفر اطاعت خدا را کند و او هم وارد بهشت شود در این صورت مقام تو نزد خداوند از موسی بن جعفر علیه السلام هم بالاتر است.

سپس فرمود:

«وَاللَّهِ مَا يَنَالُ أَحَدٌ مَّا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِطَاعَتِهِ وَزَعَمْتَ أَنَّكَ تَنَالُهُ بِمَعْصِيَتِهِ فَبئسَ مَا زَعَمْتَ؛ به خدا سوگند کسی به مقامات الهی نمی رسد مگر از طریق طاعت او ولی تو چنین پنداشته ای که به آن مقامات از طریق معصیت می رسی، چه پندار غلطی!».

سپس زید عرض کرد: من برادرت و فرزند پدرت هستم. حضرت فرمود: تو برادر من هستی مادامی که اطاعت خداوند متعال کنی. نوح عرض کرد: خداوندا! فرزند من از خانواده من است و وعده تو حق می باشد (که خاندان مرا نجات دهی) و تو احکم الحاکمین. خداوند فرمود: ای نوح! او از خاندان تو نیست او عمل غیر صالحی است (فرد ناشایسته ای است). خداوند متعال او را به سبب معصیت از خاندان نوح طرد کرد. (۱)

از بعضی از روایات استفاده می شود که مأمون او را به خاطر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بخشید و او تا پایان خلافت متوکل عباسی زنده بود سپس از دنیا رفت و در سامرا به خاک سپرده شد. (۲)

مرحوم سید رضی در ذیل این گفتار حکیمانه می افزاید: «در روایت دیگری (این مطلب به صورت دیگری نقل شده است): آن کس که از ارزش های وجودی

ص: ۱۹۸

۱- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۱، ح ۶ و ج ۴۹، ص ۲۱۸، ح ۲

۲- عیون اخبار الرضاعاب، ج ۲، ص ۲۳۴

بی بهره است ارزش پدران و نیاکان سودی به او نخواهد بخشید؛ (مَنْ فَاتَهُ حَسَبٌ نَفْسِهِ لَمْ يَنْفَعَهُ حَسَبُ آبَائِهِ).

مضمون این سخن همان است که امام علیه السلام در گفتار حکیمانه اول فرموده و هردو بر این معنا تأکید دارند که ارزش وجودی انسان به فضایل و صفات و ویژگی های وجود خود اوست و عظمت پدران و فضایل آن ها سودی به انسان نمی بخشد اگر خودش از آن ها بی بهره باشد.

متأسفانه نه تنها در دوران جاهلیت افتخار به انساب و آباء امر بسیار رایجی بود تا آن جا که گاهی به گورستان می رفتند و تعداد قبرهای مردگان قبیله خود را می شمردند تا برتری خود را بر قبایل دیگر اثبات کنند: «أَلْهَأُكُمْ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» (۱). بلکه در عصر ما نیز همین سنت جاهلی باقی است که عده ای فاقد هرگونه علم و دانش و فضیلت اخلاقی، تنها با اتکا به فضایل آباء و نیاکانشان انتظار دارند در جامعه مورد احترام و صاحب شخصیت باشند.

ص: ۱۹۹

۱- تکاثر، آیات ۱ و ۲

[[و قال علیه السلام]]

لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثٌ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يَتَّجِحُ فِيهَا رَبُّهُ، وَ سَاعَةٌ يَرْمُ مَعَاشَهُ، وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَعْدَتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ. وَ لَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرَمَهُ لِمَعَاشٍ، أَوْ خُطْوَهُ فِي مَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ.

امام علیه السلام فرمود:

انسان باایمان ساعات شبانه روز خود را به سه بخش تقسیم می کند: قسمتی را صرف مناجات با پروردگارش می کند و قسمت دیگری را برای ترمیم معاش و کسب و کار زندگی قرار می دهد و قسمت سوم را برای بهره گیری از لذات حلال و دلپسند می گذارد و سزاوار نیست که انسان عاقل حرکتش جز در سه چیز باشد: مرمت معاش، گامی در راه معاد و لذت در غیر حرام. (۱)

ص: ۲۰۱

۱- سند گفتار حکیمانه: این گفتار حکمت آمیز مطابق آنچه مرحوم شیخ طوسی در امالی آورده جزء وصایای امیر مؤمنان علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علی است که در ذیل کلام حکیمانه ۳۸۸ در آن کتاب ذکر شده است. اضافه بر آن قبل از مرحوم سید رضی در کتاب محاسن برقی، کتاب السفر، از اصبع بن نباته ذیل آن (ولیس للعاقل) نقل شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۲)

تقسیم صحیح ساعات شب و روز

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه برنامه ای به منظور نظم زندگی پربرکت برای انسان ها، ارائه داده است.

نخست می فرماید: «انسان باایمان ساعات شبانه روز خود را به سه بخش تقسیم می کند»؛ (لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ).

روشن است که منظور از ساعت در اینجا، ساعت مصطلح امروز نیست که عبارت از شصت دقیقه باشد بلکه ساعت به مفهوم لغوی آن است یعنی بخشی از زمان (برحه من الزمان).

آنگاه به این تقسیم سه گانه پرداخته، می فرماید: «قسمتی را صرف مناجات با پروردگارش می کند و قسمت دیگری را برای ترمیم معاش و کسب و کار زندگی قرار می دهد و قسمت سوم را برای بهره گیری از لذات حلال و دلپسند می گذارد»؛ (لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَ سَاعَةٌ يَرْمُ مَعَاشَهُ، وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ).

به این ترتیب قسمت مهم و اصلی زندگی همان مناجات با پروردگار است و قسمت دوم که انسان را برای بخش اول آماده می سازد ترمیم معاش و کسب درآمدهای مادی است به گونه ای که سربار دیگران نباشد و زندگی معقول آبرومندی برای خود تهیه کند.

بخش سوم که در واقع کمک به دو بخش اول می کند این است که به استراحت و تفریح سالم بپردازد تا هم نشاط برای کار پیدا کند و هم برای عبادت و نیز بتواند سلامتی را که شرط انجام بخش اول و دوم است برای خود حفظ کند.

چه تقسیم جالب و دلپسندی که ضامن سعادت دنیا و آخرت است!

بعضی از شارحان از این تقسیمات سه گانه این گونه استفاده کرده اند که باید به هر کدام هشت ساعت را اختصاص داد؛ کار نباید بیش از هشت ساعت باشد و استراحت و تفریح نیز بیش از این مطلوب نیست و اما مناجات با پروردگار نیز با توجه به مقدمات و آمادگی هایی که جهت آن لازم است (شست و شوی بدن، طهارت لباس، غسل و وضو و نیز رفتن به مسجد و بازگشت از آن و انجام عبادات) هشت ساعت را دربر می گیرد.

البته ممکن است برای عده ای این تقسیم به طور دقیق انجام نشود ولی با مقداری کم و زیاد تقسیم مزبور صادق است.

اما متأسفانه بعضی آن چنان غرق زندگی مادی می شوند که تقریباً تمام اوقات شب و روز آن ها به آن تعلق می گیرد و حتی در خواب نیز حساب درآمدها و بدهی ها را انجام می دهند و به زن و فرزند خود نیز نمی رسند و حتی سلامتی خود را در این راه به خطر می اندازند. این ها درحقیقت بی نوایانی هستند که برای دیگران زحمت می کشند، جمع می کنند و می گذارند و می روند. نه خود از آن بهره ای می گیرند و نه به نیازمندان بهره ای می دهند.

و به عکس، بعضی کسب و کار را رها کرده و گوشه عزلت اختیار نموده و دائماً مشغول عبادت اند که به یقین آن ها نیز از تعلیمات اسلام دور و با آن بیگانه اند.

و گروه سومی غرق لذات و عیاشی و هوسرانی هستند؛ نه از دنیا خبر دارند و نه از عقبی، اموال بی حسابی از پدر و مادر یا از طرق دیگر به آن ها رسیده و همه چیز را رها کرده و به عیش و نوش پرداخته اند که به یقین آن ها نیز نه

عاقبت خوبی در این دنیا دارند و نه آینده ای در آخرت.

در بعضی از روایات ساعات شبانه روز به چهار بخش تقسیم شده است.

از جمله در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام چنین می خوانیم:

«اجْتَهِدُوا فِي أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعَ سَاعَاتٍ سَاعَةً لِمُنَاجَاةِ اللَّهِ وَ سَاعَةً لِأَمْرِ الْمَعَاشِ وَ سَاعَةً لِمُعَاشَرَةِ الْإِخْوَانِ وَ الثَّقَاتِ الَّذِينَ يَعْرِفُونَكُمْ عُيُوبَكُمْ وَ يَخْلُصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ وَ سَاعَةً تَخْلُونَ فِيهَا لِلذَّاتِكُمْ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ؛ کوشش کنید که زمان شما به چهار بخش تقسیم شود: بخشی برای مناجات با پروردگار و بخشی برای امر معاش و بخشی برای معاشرت با دوستان و افراد مورد اعتماد که عیوب شما را برای شما بازگو می کنند و با خلوص باطن به شما خدمت می نمایند، و بخشی از آن را نیز برای لذات غیر حرام باقی گذارید» (۱).

و روایات دیگری نیز به همین مضمون یا قریب به آن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است. و روشن است که منافاتی بین این تقسیم بندی ها نیست برای این که در تقسیم سه گانه بخشی در بخش دیگر ادغام شده است.

در ضمن از این احادیث به خوبی استفاده می شود که اسلام هیچ گونه مخالفتی با لذات حلال ندارد بلکه بر آن تأکید نموده زیرا همان گونه که در بالا به آن اشاره شد تفریح سالم و لذات حلال، روح را آرامش بخشیده و جسم را سالم می کند و انسان در پرتو آن می تواند به بخش های مهم زندگی، بهتر برسد. ولی مهم آن است که خط فاصل لذات حلال و حرام روشن گردد و این احادیث بهانه ای برای هوس رانان و عیاشان نگردد.

سپس امام علیه السلام در بخش دوم این گفتار حکیمانه همان مطلب را به صورت زیبایی دیگری بیان کرده است، می فرماید: «سزاوار نیست که انسان عاقل

ص: ۲۰۴

حرکتش جز در سه چیز باشد: مرمت معاش، گامی در راه معاد و لذت در غیر حرام؛ (وَلَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاحِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرَمَهُ لِمَعَاشٍ، أَوْ خُطْوَهُ فِي مَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ).

جمعی از شارحان نهج البلاغه واژه «شاخص» را در این جا «مسافر» معنا کرده اند که البته یکی از معانی این واژه همین است و به این ترتیب گفته اند:

نه تنها انسان در حضر باید اوقات شبانه روز را به سه بخش تقسیم کند بلکه سفرش نیز باید چنین باشد. ولی با توجه به این که واژه شاخص تنها به معنای مسافر نیست بلکه به کسی که برای کاری قیام می کند نیز اطلاق می شود ضرورتی ندارد که ذیل این کلام حکمت آمیز را فقط مربوط به زمانی که کسی در حال سفر است بدانیم.

[[و قال علیه السلام]]

ازْهَدْ فِي الدُّنْيَا يُبْصِرَكَ اللَّهُ عَوْرَاتِهَا، وَلَا تَغْفُلْ فَلَسْتَ بِمَغْفُولٍ عَنْكَ!

امام علیه السلام فرمود:

زهد و بی‌اعتنایی به (زرق و برق) دنیا پیشه کن تا خداوند چشم تو را برای دیدن عیوب آن بینا سازد و غافل مباش که (فرشتگان الهی و از آن بالاتر ذات پاک پروردگار) مراقب تو اند. (۱)

ص: ۲۰۷

۱- ۱. سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در ذیل این گفتار حکیمانه تنها به این قناعت می‌کند که می‌گوید: شبیه این سخن در خطبه‌های ۹۷ و ۱۷۳ و ۱۸۶ گذشت. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۲) اضافه میکنیم که مرحوم آمدی در غررالحکم آن را با تفاوتی ذکر کرده و به جای عوراتها اعیوبها آورده است، غررالحکم، ح ۶۰۸۵.

زاهد باش تا ببینی!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته مهم اشاره می کند.

نخست می فرماید: «زهد و بی اعتنایی به (زرق و برق) دنیا پیشه کن تا خداوند چشم تو را برای دیدن عیوب آن بینا سازد؛
«ازْهَدْ فِي الدُّنْيَا يَبْصُرَكَ اللَّهُ عَوْرَاتِهَا» .

روشن است که انسان هرگاه دل بسته و عاشق چیزی باشد هرگز عیوب آن را نمی بیند بلکه بسیار می شود که عیوب را محاسن و صفات برجسته می شمرد و در حدیث مشهوری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است

«حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يَغْمِي وَ يَصِمُّ؛ علاقه تو به چیزی، نابینا و کورت می کند».(۱)

این مسأله با تجربه های شخصی کاملاً به اثبات رسیده است که در واقع محبت افراطی و عشق به چیزی، از حجاب های معرفت محسوب می شود و تا این حجاب کنار نرود انسان حسن و عیب ها را از هم تشخیص نمی دهد.

شاعر عرب هم می گوید:

وَ عَيْنُ الرِّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ وَ لَكِنَّ عَيْنَ السُّخْطِ تُبْدِي الْمَسَاوِيَا

نگاه خوش بینانه (و عاشقانه) به چیزی، تمام عیوب را می پوشاند ولی نگاه های خشمگین همه عیوب را آشکار می سازد.

ص: ۲۰۸

در شعری از مجنون عامری معروف درباره معشوقه اش لیلی می خوانیم:

يَقُولُونَ لَيْلَى سَوْدَةٌ حَبَشِيَّةٌ وَ لَوْ لَا سَوَادُ الْمِسْكِ مَا كَانَ غَالِيَا

می گویند لیلی سیاه و حبشی است (درست است ولی) اگر مشک، سیاه نباشد گران قیمت نیست.

و به گفته شاعر فارسی زبان:

اگر بر دیده مجنون نشینی به جز زیبایی لیلی نبینی

از همین رو گفته اند که عیوب خود را از دیگران بشنوید و در آینه وجود دیگران ببینید زیرا انسان به خود بسیار خوش بین است و همین خوش بینی مانع از مشاهده عیوب خویشان است. این سخن در مورد تمام اموری که انسان به آن علاقه دارد صادق است. افرادی هستند که وقتی فحش های رکیک از فرزندانشان می شنوند آن را شیرین زبانی می پندارند و هنگامی که شیطنت های بدی از آن ها می بینند آن را نشانه نشاط و استعداد آن ها می شمردند.

امام علیه السلام درباره زیبایی های ظاهری دنیا نیز هشدار می دهد و می فرماید: اگر می خواهید از عیوب دنیا آگاه شوید باید زهد در دنیا را پیشه کنید. هنگامی که بی اعتنا شدید، عیوب، یکی بعد از دیگری آشکار می گردد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود:

«مَنْ زَهَّدَ فِي الدُّنْيَا أَثَبَّتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ أَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَ بَصَّرَهُ عُيُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَ دَوَاءَهَا وَ أَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ؛ کسی که زهد در دنیا را پیشه کند خداوند علم و دانش را در قلب او قرار می دهد و زبانش را به آن جاری می سازد و عیوب دنیا را به او نشان می دهد دردهای دنیا و دواهای آن را می شناسد و از دنیا سالم به دارالسلام (و جوار رحمت الهی) می رود.» (۱)

در روایت دیگری که آن را نیز مرحوم کلینی در کتاب کافی از آن حضرت

ص: ۲۰۹

آورده است می خوانیم:

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَفَقَّهَهُ فِي الدِّينِ وَبَصَّرَهُ عُيُوبَهَا؛ هَنَگَامِي كِه خَدَاوَنَد خَيْر وَ نِيكِي بَرَاي بَنَدِه اَش اَرَادِه كَنَد اَو رَا بِه دَنِيَا بِي اَعْتَنَا مِي سَازد وَ عَالَم بِه اَحْكَام دِيْنَش مِي كَنَد وَ عِيُوب دَنِيَا رَا دَر نَظَرَش آشْكَار مِي سَازد»^(۱).

سپس امام عليه السلام در دومین نکته می فرماید: «غافل مباش که (از تو غفلت ندارند و) مراقب تواند»؛ (وَ لَمَّا تَغْفُلُ فَلَسِيَّتَ بِمَعْقُولٍ عَنكَ!).

اشاره به این که مأموران پروردگار و فرشتگان ثبت اعمال، پیوسته مراقب تو می باشند؛ هر عمل کوچک یا بزرگی از تو سرزند آن را ثبت می کنند و از آن بالاتر عالم، محضر خداست و ذات پاک او به تو از تو نزدیک تر است. بنابراین هرگز مورد غفلت نخواهی بود و چون چنین است تو نیز از حال خود غافل مباش.

ارتباط این جمله با جمله اول از این جا روشن می شود که انسان های فریفته دنیا غالباً از خود و آینده خویش غافل می شوند و همین امر سبب بدبختی و تیره روزی آن ها می شود و انسان غافل همواره در دام بلاها گرفتار می گردد.

در حدیثی نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«عَجِبُ لِغَافِلٍ وَ لَيْسَ بِمَعْقُولٍ عَنُّهُ وَ عَجِبُ لِطَالِبِ الدُّنْيَا وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُهُ وَ عَجِبُ لِضَاحِكٍ مِلْءَ فِيهِ وَ هُوَ لَا يَدْرِي أَرْضَى اللَّهُ أَمْ سَخِطَ لَهُ؟» در تعجبم از کسی که غافل است و از او غافل نیستند و نیز در تعجبم از کسی که در طلب دنیا است و مرگ در طلب اوست و در شگفتم از کسی که با تمام دهانش می خندد (وقهقهه می زند) در حالی که نمی داند خدا از او راضی است یا خشمگین»^(۲).

سلمان فارسی نیز در این زمینه می گوید:

«عَجِبْتُ بِسِتِّ ثَلَاثَةٍ أَضْحَكْتَنِي وَ ثَلَاثَةٍ أَبْكْتَنِي فَأَمَّا الَّتِي أَبْكْتَنِي فَفِرَاقُ الْأَحَبِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ هُوَ الْمَطَّلَعُ وَ الْوُقُوفُ

ص: ۲۱۰

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۱۰.

۲- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۳۳، ح ۳۸.

بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَمَّا الَّتِي أَضْحَكْتَنِي فَطَالِبُ الدُّنْيَا وَالْمَوْتُ يَطْلُبُهُ وَ غَافِلٌ وَ لَيْسَ بِمَغْفُولٍ عَنْهُ وَ ضَاحِكٌ مِثْلَهُ فِيهِ وَ لَا يَدْرِي أَرْضِي لَهُ أَمْ سَخِطَ؛ از شش چیز در شکفتم؛ سه چیز مرا می خنداند و سه چیز مرا به گریه وامی دارد. اما آنچه مرا به گریه وامی دارد جدایی دوستان عزیز است (دوستی همچون) محمد صلی الله علیه و آله و وحشت قیامت و ایستادن در پیشگاه خداوند عزوجل و اما آنچه مرا به خنده وامی دارد طالب دنیاست در حالی که مرگ در طلب اوست و غافل است در حالی که مورد غفلت نیست، و کسی که با تمام دهان خود می خندد و قهقهه می زند در حالی که نمی داند از او خوشنود شده اند یا نه». (۱)

ص: ۲۱۱

۱- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۵۳، ح ۲۴.

[[و قال علیه السلام]]

تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا، فَإِنَّ الْمَرْءَ مَحْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

سخن بگویند تا شناخته شوید زیرا انسان در زیر زبان خود پنهان است. (۱)

ص: ۲۱۳

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در این جا مدرک خاصی ذکر نکرده و ارجاع به کلام حکمت آمیز ۱۴۸ داده ولی مرحوم آمدی در غرر آن را به همین صورت آورده است در حالی که کراجکی (متوفای ۴۴۹) در معدن الجواهر با تفاوتی روشن و با اضافه ای آورده که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته است.

شخصیت انسان زیرزبان او نهفته است

امام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی اشاره کرده سپس دلیل زیبایی برای آن ذکر می کند، نخست می فرماید: «سخن بگوئید تا شناخته شوید»؛ (تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا).

اشاره به این که اگر می خواهید مقامات علمی و فضل و کمال و ایمان و ارزش های وجودی شما آشکار گردد و مردم از آن بهره گیرند سخن بگوئید تا شما را بشناسند و به شخصیت شما پی ببرند و جایگاه خود را در جامعه پیدا کنید و بتوانید فرد مفیدی باشید.

زیرا زبان، ترجمان عقل و کلید گنجینه های روح آدمی است و «تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد».

و اگر سکوت کنید ممکن است سالیان دراز در میان مردم باشید و شما را نشانند و از وجودتان استفاده نکنند و در واقع مانند محتکری شوید که مواد مورد نیاز مردم را در انباری پنهان کرده و در آن را قفل نموده است.

آنگاه امام علیه السلام با تعبیر جالبی برای آن استدلال می کند، می فرماید: «زیرا انسان در زیر زبان خود پنهان است»؛ (فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ).

گویی شخصیت انسان مخفی گاهی دارد و آن، زیر زبان اوست، هنگامی که سخن بگوئید، زبان از روی آن برمی خیزد و مخفی گاه آشکار می شود.

ضمناً از این جمله دو نکته دیگر نیز استفاده می شود:

نخست این که گرچه سکوت نشانه کمال انسان است و در روایات تأکید زیادی بر آن شده ولی در مواردی سخن گفتن لازم و واجب است، همان گونه که پیش از این در روایت بسیار پرمعنایی از امام سجاده علیه السلام آمد که از آن حضرت سؤال کردند: آیا کلام افضل است یا سکوت؟ امام علیه السلام فرمود: هر دو آفاتی دارند اگر از آفات سالم بمانند کلام از سکوت افضل است. عرض کردند: چگونه افضل است ای فرزند رسول خدا؟ فرمود: خداوند متعال انبیا و اوصیا را به سکوت مبعوث نکرد بلکه آن ها را مبعوث به کلام کرد، هرگز بهشت را با سکوت به کسی نمی دهند و ولایت الله با سکوت حاصل نمی شود، پرهیز از آتش دوزخ با سکوت میسر نمی گردد، همه این ها به وسیله کلام به دست می آید.

آری من هرگز ماه را با خورشید برابر نمی بینم، حتی اگر بخواهی فضیلت سکوت را بیان کنی باید با کلام، این فضیلت را شرح دهی در حالی که هرگز نمی توانی فضیلت کلام را با سکوت بیان کنی.

دیگر این که افرادی که فضیلتی ندارند و نقایصی در خود می بینند چه بهتر که در مجالس سکوت کنند و شخصیت ناقص خود را که در زیر زبانشان نهفته است آشکار نسازند.

مرحوم صدوق در کتاب خصال سخنی از شعبی (محدث و تابعی معروف، متوفای ۱۰۳) نقل می کند که می گوید: امیرمؤمنان علیه السلام نه جمله را به صورت ارتجالی (بدون مقدمه) بیان فرمود که چشم بلاغت را در آورد و گوهرهای حکمت و دانش را یتیم نمود و همه مردم را حتی از رسیدن به یکی از آن ها بازداشت. سه جمله در باب مناجات است و سه جمله در باب حکمت و سه جمله در باب ادب.

اما سه جمله ای که در باب مناجات است:

«إلهي كفي لي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لِمَكَ عَبْدًا وَكفي بي فخرًا أَنْ تَكُونَ لي رَبًّا أَنْتَ كَمَا أَحِبُّ فَاجْعَلْني كَمَا تُحِبُّ؛ إلهي این عزت برای من بس که بنده تو باشم و این افتخار برای من بس که تو پروردگار من باشی تو همان گونه هستی که من دوست می دارم پس مرا آن گونه قرار ده که تو دوست داری».

و اما درباره حکمت و دانش چنین فرمود:

«قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ وَمَا هَلَكَ امْرِئٌ عَرَفَ قَدْرَهُ وَالْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛ ارزش هر انسانی به اندازه کاری است که به خوبی از عهده آن برمی آید، و آن کس که قدر خود را بشناسد (و از آن تجاوز نکند) هرگز هلاک نمی شود و انسان در زیر زبانش پنهان است».

و اما سه جمله ای که درباره آداب است؛ فرمود:

«امْنٌ عَلَى مَنْ شِئْتَ تُكُنْ أَمِيرُهُ وَاحْتِجْ إِلَى مَنْ شِئْتَ تُكُنْ أُسِيرُهُ وَاسْتَعْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تُكُنْ نَظِيرُهُ؛ به هر کس می خواهی، نعمتی ببخش تا امیرش باشی و به هر کس می خواهی محتاج شو تا اسیرش شوی و از هر کس می خواهی بی نیاز باش تا نظیرش باشی» (۱).

ص: ۲۱۶

[[و قال علیه السلام]]

خُذْ مِنَ الدُّنْيَا مَا أَتَاكَ، وَ تَوَلَّ عَمَّا تَوَلَّى عَنْكَ؛ فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ فَأَجْمِلْ فِي الطَّلَبِ.

امام علیه السلام فرمود:

از دنیا همان قدر را بگیر که به سراغ تو می آید و از آنچه از تو روی گردانده روی بگردان (و به دنبال آن مشتاب) و اگر چنین نمی کنی لااقل در طلب دنیا به صورت معقول تلاش کن (و تندروی مکن). (۱)

ص: ۲۱۷

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر تنها منبع دیگری که برای این گفتار حکیمانه ذکر می کند غررالحکم آمدی است که آن را با تفاوت مختصری نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۳). اضافه میکنیم که مرحوم ابن شعبه حرانی قبل از سید رضی آن را در کتاب تحف العقول ضمن وصایای امیر مؤمنان علی عالی به فرزندش امام مجتبی علی با تفاوت مختصری نقل کرده است. (تحف العقول، ص ۷۸)

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته اشاره می کند که یکی زاهدانه است و دیگری عاقلانه.

در نکته اول می فرماید: «از دنیا همان قدر را بگیر که به سراغ تو می آید و از آنچه از تو روی گردانده روی بگردان (و به دنبال آن مشتاب)»؛ (حُذِّ مِنْ الدُّنْيَا مَا أَتَاكَ، وَ تَوَلَّ عَمَّا تَوَلَّى عَنْكَ).

اشاره به این که هر انسانی در شرایط معمولی و کسب و کار عادی، درآمدی دارد که این درآمد خواه ناخواه به سراغ او می آید. مثلاً هنگامی که زراعت می کند معمولاً این زراعت درآمدی دارد و همچنین دامداری و تجارت و صنعت.

ولی بسیار می شود که اضافه بر آن به سراغ انسان نمی آید. امام علیه السلام می فرماید:

چه بهتر که تو هم به سراغ آن نروی و این حقیقت زهد و بی اعتنایی به دنیا است.

هرگز منظور امام علیه السلام این نیست که انسان در خانه خود بنشیند تا رزق و روزی اش به سراغ او بیاید این همان چیزی است که با صراحت در روایات از آن نهی شده است. بلکه منظور آن است که اصرار بر افزودن مال و ثروت در جایی که اسبابش فراهم نیست نداشته باشد چرا که هم مشقت زیادی را بر انسان تحمیل می کند و هم ممکن است آلوده انواع گناهان و انحراف از مسیر شرع شود و ای بسا اگر به آن نرسد زبان به ناشکری و کفران بگشاید.

در جمله دوم می فرماید: «اگر چنین نمی کنی لااقل در طلب دنیا به صورت معقول تلاش کن (و تندروی مکن)»؛ (فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ فَأَجْمِلْ فِي الطَّلَبِ).

اشاره به این که اگر اصرار داری بر مال و جاه خود بیفزایی، تندروی مکن؛ عاقلانه تلاش کن و آلوده گناهان مشو و به تعبیر دیگر مانند افراد حریص و دنیاپرست که به هر دری می زنند مباش.

به یقین یک زندگی ساده و آبرومندانه و خالی از هرگونه آلودگی به گناه، بسیار افتخارآمیزتر است از زندگی پرزرق و برقی که از طریق تلاش خسته کننده و آلوده به انواع گناهان به دست آمده است.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کافی آورده است می خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود:

«خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ مَحْزُونٌ فَأَتَاهُ مَلَكٌ وَمَعَهُ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ الْأَرْضِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ الْأَرْضِ يَقُولُ لَكَ رَبُّكَ افْتَحْ وَخُذْ مِنْهَا مَا شِئْتَ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُنْفِصَ شَيْئًا عِنْدِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الدُّنْيَا دَارٌ مَنْ لَا دَارَ لَهُ وَ لَهَا يَجْمَعُ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ فَقَالَ الْمَلِكُ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَقَدْ سَمِعْتُ هَذَا الْكَلَامَ مِنْ مَلِكٍ يَقُولُهُ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ حِينَ أُعْطِيَتِ الْمَفَاتِيحُ؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که غمگین بود از منزل خارج شد فرشته ای خدمت آن حضرت آمد در حالی که کلید گنج های زمین را در دست داشت عرض کرد: ای محمد! این کلید گنج های زمین است پروردگارت می فرماید: آن ها را بگشا و هرچه می خواهی بردار بی آن که چیزی از مقام تو نزد من کم شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دنیا خانه کسی است که خانه دیگری ندارد و آن را کسی گردآوری می کند که عقلی ندارد. آن فرشته عرض کرد: قسم به خدایی که تو را مبعوث به حق کرده است عین این سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم شنیدم در آن هنگام که کلید این گنج ها به دست من داده شد».(۱)

مشکلات عظیمی که در دنیای دیروز و امروز و فردا وجود داشته، دارد

ص: ۲۱۹

و خواهد داشت ناشی از حرص حریصان و دنیاپرستان است که به سهم و حق خود از دنیا قانع نیستند و اصرار دارند از دیگران بگیرند و به خود بیفزایند.

سرچشمه جنگ ها و نزاع ها و بسیاری از پرونده های سنگین دادگاه ها همین حرص دنیا و بیش از حق خود طلبیدن است و اگر به دستوری که امام علیه السلام فرموده عمل شود آتش جنگ ها خاموش می گردد و پرونده های دادگاه ها بسته خواهد شد.

این سخن را با شعری از شاعر عرب پایان می دهیم هرچند سخن در این جا بسیار است.

يا حَرِيصًا قَطَعَ الْأَيَّامَ فِي بُؤْسِ عَيْشٍ وَ عَنَاءٍ وَ تَعَبٍ

لَيْسَ يَعْدُوكَ مِنَ الرِّزْقِ الَّذِي قَسَمَ اللَّهُ فَأَجْمِلَ فِي الطَّلَبِ

ای کسی که تمام روزها را در ناراحتی و رنج و تعب (برای افزودن مال و ثروت) می گذرانی!

(بدان) آن رزقی که خدا برای تو مقرر کرده است از تو دریغ نخواهد شد بنابراین در طلب دنیا معقولانه رفتار کن.

[[و قال علیه السلام]]

رُبَّ قَوْلٍ أَنْفَذَ مِنْ صَوْلٍ.

امام علیه السلام فرمود:

چه بسیار سخن هایی که از حمله کردن (و اعمال قدرت) نافذتر است. (۱)

ص: ۲۲۱

۱- سند گفتار حکیمانه: به گفته مرحوم خطیب، آمدی آن را در غرر با تفاوتی که بیانگر استفاده از منبع دیگر است آورده (به جای انقذ)، «اشد» ذکر کرده و میدانی در مجمع الامثال آن را به عنوان یک ضرب المثل مشهور ذکر کرده است بی آنکه نامی از قائل آن ببرد (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۳)

کلمات نافذتر از تیرها!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به نکته مهمی درباره تأثیر سخن کرده، می فرماید: «چه بسیار سخنانی که از حمله (و اعمال قدرت) نافذتر است»؛ (رُبَّ قَوْلٍ أَنْفَذَ مِنْ صَوْلٍ).

این کلام حکمت آمیز ممکن است هم ناظر به تأثیرات مثبت سخن باشد هم تأثیرات منفی آن. زیرا گاهی سخن به قدری نافذ و مؤثر است که ممکن است دشمن یا دشمنانی را مغلوب سازد و مردم را بر ضد آن ها بشورانند و آن ها را به فرار وادارد. نیز گاه ممکن است تأثیر سخن در آزردهن اشخاص و ناراحت کردن آن ها از حمله کردن با سلاح بیشتر باشد همان گونه که شاعر عرب می گوید:

جِرَاحَاتُ السِّنَانِ لَهَا التِّيَامُ وَ لَا يَلْتَأَمُ مَا جَرَحَ اللِّسَانُ

جراحات نیزه ها ممکن است بهبود یابد ولی ای بسا که جراحات زبان هرگز بهبودی نیابد.

به همین دلیل است که بعضی نام «لسان» را «سنان» گذاشته اند.

زبان آدمی به راستی از عجایب مخلوقات پروردگار است. قطعه گوشتی بیشتر نیست اما کارهای حیرت آوری انجام می دهد. به هنگام غذا خوردن، مرتب لقمه را از یک طرف دهان به طرف دیگر به زیر دندان ها می فرستد و به قدری ماهرانه کار می کند که خودش زیر دندان ها نمی رود ولی گاه اتفاق می افتد که خطایی از او

سر می زند و انسان چنان زبان خود را گاز می گیرد که فریادش بلند می شود آنگاه به یاد این نعمت الهی می افتد که اگر مهارت زبان نبود این گونه حوادث پیوسته اتفاق می افتاد و زندگی را بر انسان تلخ می کرد.

از سوی دیگر هنگامی که غذا آماده بلعیدن شد کمک بسیار مؤثری به بلع آن می کند و اگر نبود بلعیدن غذا امکان نداشت.

تشخیص طعم غذاهای مختلف و جدا کردن خوب از بد و زهر از دارو نیز به وسیله آن انجام می شود.

پزشکان نیز از مشاهده رنگ و شکل زبان به بسیاری از بیماری ها پی می برند.

کار مهم دیگر آن به هنگام سخن گفتن آشکار می شود.

صدایی که از تارهای صوتی از گلوی انسان بیرون می آید یک صدای ممتد، یکنواخت و بی معناست. این زبان است که آن را به وسیله حرکات مختلف تبدیل به مخارج حروف می کند و از آن، کلمه و جمله می سازد و مکنون دل آدمی را بیان می کند.

صدایی که از تارهای صوتی برمی خیزد در واقع مانند مَرکبی است که بر نوک قلم های دانشمندان قرار دارد. این مرکب هیچ شکل و قیافه ای ندارد و این قلم است که با گردش خود به آن شکل حروف می دهد و جمله ها را می سازد و مسائل مهم علمی را منعکس می کند.

اما همین زبان اگر از مسیر حق منحرف شد می تواند مبدل به یکی از بلاهای خطرناک شود و آدمی را تا سرحد کفر و مرگ بکشاند همان گونه که از قدیم ضمن ضرب المثلی گفته اند: «زبان سرخ، سر سبز می دهد بر باد».

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«فِتْنَةُ اللِّسَانِ أَشَدُّ مِنْ ضَرْبِ السَّيْفِ؛ گزش زبان از ضربت شمشیر سخت تر است».^(۱)

ص: ۲۲۳

در کتاب تمام نهج البلاغه ضمن وصیت مشروحی از امیر مؤمنان علی علیه السلام که خطاب به اصحابش می کند و آداب دین و دنیا را به آن ها می آموزد چنین آمده است:

«إِحْسَاءُ بَوْلَا كَلَامِكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ يَقِلُّ كَلَامُكُمْ إِلَّا فِي الْخَيْرِ كُفُّوا أَلْسِنَتَكُمْ، وَ سَلُّوا تَسْلِيمًا تَعْنَمُوا قَوْلَ أَنْفُذٍ مِنْ صَوْلٍ، وَ رَبِّ فَتْنَةٍ أَثَارَهَا قَوْلٌ؛ گفتار خود را از اعمال خویش حساب کنید تا سخن شما جز در راه خیر و نیکی کم شود زبان های خود را نگاه دارید و تسلیم فرمان خدا باشید تا غنیمت ببرید.

چه بسیار سخنانی که از حمله نافذتر است و چه بسیار فتنه ها که از گفتارها برخاسته است» (۱).

در کتاب میزان الحکمه در واژه «اللسان» تحت عنوان «خطر اللسان» روایات تکان دهنده ای ذکر شده است. از جمله در حدیثی از امام امیر مؤمنان علیه السلام آمده است:

«رب لسان أتى على إنسان؛ چه بسیار زبانی که انسانی را به کشتن داده است» (۲).

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است:

«كَمْ مِنْ دَمٍ سَفَكُهُ فَمٌّ؛ چه خون هایی که با دهان ریخته شده است» (۳).

به عکس، چه بسیار آتش های جنگ های که با چند جمله خاموش شده و نزاع های فامیلی و قبیله ای با سخنان شیرین و حساب شده ای پایان یافته است.

شاعر فارسی زبان می گوید:

با صارم زبان بگشاید هزار حصن با تیر خامه درشکند پشت صد سوار

ص: ۲۲۴

۱- تمام نهج البلاغه، ص ۷۱۷.

۲- غرر الحکم، ح ۴۱۵۴

۳- غرر الحکم، ح ۴۱۵۸

[[وقال علیه السلام]]

كُلُّ مُقْتَصِرٍ عَلَيْهِ كَافٍ.

امام علیه السلام فرمود:

به هر مقدار (از دنیا) قناعت کنی همان برای تو کافی است. (۱)

ص: ۲۲۵

۱- سند گفتار حکیمانه: تنها منبع دیگری که مرحوم خطیب در مصادر برای این کلام حکمت آمیز آورده مجمع الأمثال میدانی است و میدانیم میدانی بعد از مرحوم سید رضی می زیسته است (متوفای ۵۱۸) (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۳) اضافه میکنیم: ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل (ص ۲۰۳) و کفعمی در محاسبه النفس (ص ۷۴) آن را ضمن کلماتی طولانی از حضرت آورده اند از جمله اینکه در عبارت خود چنین نقل می کنند: «کل مقتصر علیه کاف و کل ما زاد علی الاقتصاد اسراف»

زندگی ساده قانع کننده است

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته ای که در طرز زندگی انسان بسیار مؤثر است اشاره کرده، می فرماید: «به هر مقدار (از دنیا) قناعت کنی همان برای تو کافی است»؛ (كُلُّ مُقْتَصِرٍ عَلَيْهِ كَافٍ).

اشاره به این که نیاز آدمی با نحوه تفکر و روحیات او متفاوت می شود. انسان قانع می تواند با زندگی ساده ای بسازد در حالی که افراد غیر قانع فکر می کنند نیاز آن ها با این گونه زندگی ها تأمین نمی شود و باید امکانات فراوان در اختیار داشته باشند؛ منزل وسیع همچون یک قصر، وسایل منزل گسترده و در حد آن، خادمان فراوان، مرکب های سواری، سفره های رنگین و امثال آن.

گاهی تصور می کنند این ها همه نیازهای اصلی زندگی آنهاست و گاه نام آن را زندگی در حد شأن می گذارند که همه این ها فریب نفس اماره است. اگر روح قناعت بر آن ها حاکم باشد می دانند این ها فوق نیاز بلکه اسراف است. همانطور که در عبارت کفعمی خواندیم که طبق آن امام علیه السلام می فرماید: آنچه مافوق میانه روی است اسراف می باشد؛ (کل ما زاد علی الاقتصاد اسراف). (۱)

امام علیه السلام در گفتار حکیمانه دیگری که مرحوم علامه مجلسی آن را در بحارالانوار نقل کرده می فرماید:

«مَنْ لَمْ يَقْنَعْهُ الْيَسِيرُ لَمْ يَنْفَعْهُ الْكَثِيرُ؛ کسی که

ص: ۲۲۶

مقدار کم، او را قانع نسازد مقدار زیاد (از دنیا) نیز او را قانع نخواهد ساخت» (۱).

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است:

«ابن آدم! ان کنت تُرید من الدنیا ما یکفیک فإنّ أیسر ما فیها یکفیک و ان کنت إنّما تُرید ما لا یکفیک فإنّ کلّ ما فیها لا یکفیک؛ ای فرزند آدم! اگر از دنیا به مقداری که لازم است و کفایت می کند بخواهی، ساده ترین زندگی برای تو کافی است اما اگر چیزی فراتر از آن بخواهی تمام دنیا را هم به تو بدهند تو را کفایت نمی کند» (۲).

این مطلب در میان مردم معروف است و تجربه نیز آن را نشان داده و در اخبار اسلامی هم منعکس می باشد که انسان اگر در مسیر حرص قرار بگیرد هیچ چیز او را سیر نمی کند و صاحب «نفس لا یشبع» یعنی روح سیری ناپذیر می گردد.

در حدیث معروف قدسی که امام صادق علیه السلام آن را نقل فرموده می خوانیم:

«انّ فیما نزل به الوحی من السمّاء لو أنّ لابن آدم وادین سیلان ذهباً و فضةً لابتغی إلیهما ثالثاً یا ابن آدم إنّما بطنک بحر من البهور و واد من المأودیه لما یملأه شیءٌ إلا التراب؛ از جمله وحی های آسمانی این بود که اگر انسان دو رودخانه از طلا و نقره داشته باشد باز هم رود سومی را می خواهد. ای فرزند آدم! شکمت دریایی از دریاها و دره ای از دره هاست که چیزی جز خاک آن را پر نمی کند» (۳).

به گفته سعدی:

گفت چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت پر کند یا خاک گور

این سخن را با روایت دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم:

«شکا رجلٌ إلی أبی عبد الله علیه السلام أنّه یطلب فیصیب و لا یقنع و تزارعه نفسه إلی ما هو أكثر منه و قال علّمنی شیئاً أنتفع به فقال أبو عبد الله علیه السلام إنّ کان ما یکفیک یغنیک فأذنی ما

ص: ۲۲۷

۱- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۷۶، ح ۳۳.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۳۸، ح ۶.

۳- من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۸، ح ۵۹۱۲

فِيهَا يَغْنِيكَ وَ إِنْ كَانَ مِمَّا يَكْفِيكَ لَمَا يَغْنِيكَ فَكُلَّ مَا فِيهَا لَا يَغْنِيكَ؛ مردی به امام صادق علیه السلام شکایت کرد و عرضه داشت که به دنبال چیزهایی (از دنیا) می رود و به آن می رسد ولی باز هم قانع نیست و نفس او پیوسته بیش از آن را می طلبد و گفت: چیزی به من بیاموز که از آن بهره مند شوم. امام علیه السلام در پاسخ، مطلبی فرمود که تعبیر دیگری از کلام حکیمانه مورد بحث است، فرمود: اگر آن اندازه که تو را کفایت می کند تو را بی نیاز سازد، کمترین چیز دنیا سبب بی نیازی توست و اگر بی نیازی نسازد همه دنیا را هم به تو بدهند باز هم (عطش تو فرو نمی نشیند و) بی نیاز نخواهی شد. (۱)

ص: ۲۲۸

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۳۹، ح ۱۰

[[و قال علیه السلام]]

الْمَيِّتُ وَالْمَا الدَّيْتَةُ! وَ التَّقَلُّ وَ لَمَّا التَّوَسَّلُ مَنْ لَمْ يُعْطِ قَاعِدًا لَمْ يُعْطِ قَائِمًا، الدَّهْرُ يَوْمَانِ: يَوْمٌ لَكَ، وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ؛ فَإِذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْطُرْ، وَإِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَاصْبِرْ!

امام علیه السلام فرمود:

مرگ آری اما تن دادن به پستی هرگز و قناعت به مقدار کم آری ولی دست نیاز به سوی دیگران دراز کردن، نه. آن کس که با تلاش معتدل و صحیح چیزی را به دست نیاورد با تلاش نادرست و بی رویه چیزی به دست نخواهد آورد. دنیا دو روز است: روزی به سود توست و روزی به زیان تو. در آن روز که به سود توست مست و مغرور باش و آن روز که به زیان توست صابر و شکیب باش. (۱)

ص: ۲۲۹

۱- سند گفتار حکیمانه: در مصادر آمده است که مرحوم حرانی این گفتار حکیمانه را در کتاب تحف العقول (قبل از مرحوم سید رضی) با تفاوت مختصر و جابه جایی بعضی از جمله ها نقل کرده است و این گفتار حکیمانه در کتاب کافی نیز در خطبه معروف وسیله با تفاوت هایی آمده است. و از کسانی که بعد از سید رضی آن را نقل کرده میدانی در مجمع الأمثال می باشد که بخشی از آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۴)

مرگ آری ولی تن دادن به ذلت هرگز!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به چهار نکته مهم اشاره می کند. نخست می فرماید: «مرگ آری اما تن دادن به پستی هرگز»؛ (الْمَيِّتُ وَلَا الدَّيِّئَةُ!).

«منیه» به معنای مرگ و «دنیه» به معنای پستی است.

یعنی انسان با شخصیت اگر بر سر دو راهی قرار بگیرد که یک راه به سوی مرگ و شهادت می رود و راه دیگر به سوی ذلت و پستی، هرگز دومی را بر اولی ترجیح نمی دهد؛ با قامتی رسا به سوی خدا می رود و با قامتی شکسته و پست، زیر دست افراد دون همت و پست قرار نمی گیرد.

نمونه این معنا در زندگی بسیاری از اولیاء الله و به خصوص معصومین علیهم السلام و به ویژه سرور شهیدان کربلا دیده می شود که وقتی آن حضرت را بین تسلیم شدن و زنده ماندن و سر بر فرمان یزید نهادن و یا تن به شمشیر و نیزه ها سپردن مخیر ساختند، فرمود:

«أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّلَةِ وَالذَّلَّةِ وَهَيْهَاتَ لَهُ ذَلِكَ هَيْهَاتَ مِنِّي الذَّلَّةُ أَبِي اللَّهِ ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحِيدُودٌ طَهْرَتْ وَحُجُورٌ طَابَتْ أَنْ تُؤْتَرَ طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ؛ آگاه باشید این مرد ناپاک ناپاک زاده مرا در میان شمشیر و ذلت رها ساخته هیهات که بتواند چنین کاری را انجام دهد و هیهات که من تن به ذلت بدهم. خداوند از این کار ابا دارد و همچنین پیامبرش و مؤمنان و نیاکان پاک و دامن های پاکیزه (این ها به ما

اجازه نمی دهد) که اطاعت لئیمان را بر میدان شهادت کریمان مقدم داریم» (۱).

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود در ذیل خطبه ۵۱ جمله زیبایی دارد که گرچه در شرح آن خطبه آوردیم اما تکرار آن در این جا مناسب به نظر می رسد. درباره امام حسین علیه السلام می گوید:

«سَيِّدُ أَهْلِ الْإِبَاءِ الَّذِي عَلَّمَ النَّاسَ الْحَمِيَّةَ وَالْمَوْتَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ اخْتِياراً لَهُ عَلَي الدَّيِّئَةِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عُرِضَ عَلَيْهِ الْأَمَانُ وَأَصْحَابُهُ فَأَنْفَ مِنَ الذُّلِّ؛ بزرگ و پیشوای ستم ناپذیران جهان که درس غیرت و برگزیدن مرگ در سایه شمشیرها را در برابر ذلت و خواری، به مردم جهان داد، حسین بن علی بود، دشمن به او و یارانش امان داد ولی آن ها تن به ذلت ندادند» (۲).

سپس امام علیه السلام در جمله دوم می فرماید: «قناعت به مقدار کم آری ولی دست نیاز به سوی دیگران دراز کردن نه»؛ (وَ التَّقَلُّ وَ لَا التَّوَسُّلُ).

«تقلل» به معنای اکتفا به مقدار قلیل است. و «توسل» به معنای دست به دامن دیگران زدن می باشد.

روشن است که اگر انسان در زندگی قانع باشد هرگز نیاز ندارد که سر در پیش هرکس خم کند، تملق بگوید، تعریف و تمجید بی جا کند و عزت و کرامت خود را پایمال سازد.

ولی اگر قناعت به کنار رفت و انسان زندگی پرزرق و برق را برای خود انتخاب نمود، اداره کردن چنین زندگی ای غالباً با عزت و سربلندی میسر نیست؛ یا باید آلوده به انواع گناهان شود و از طرق مشروع و نامشروع کسب درآمد کند و یا سر در پیش این و آن خم کند و به تعبیر امام علیه السلام متوسل به این و آن شود و این شیوه آزادگان و رادمردان نیست.

ص: ۲۳۱

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۳ ح ۱۰.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۴۹

و به گفته شاعر عرب:

أُقْسِمُ بِاللَّهِ لَمْ يَصُ النَّوَى وَ شَرِبُ مَاءَ الْقَلْبِ الْمَالِحِ
أَحْسَنُ بِالْإِنْسَانِ مِنْ ذُلِّهِ وَ مِنْ سُؤَالِ الْأَوْجِهِ الْكَالِحِ
فَاسْتَعْنِ بِاللَّهِ تَكُنْ ذَا غِنَى مُغْتَبِطاً بِالصَّفَقَةِ الرَّابِحِ
فَالزُّهُدُ عِزٌّ وَ التَّقَى سُودٌ وَ ذَلَّةُ النَّفْسِ لَهَا فَاضِحِ

سوگند به خداوند که مکیدن هسته ها (ی خرما برای سد جوع) و نوشیدن آب چاه های شور.

برای انسان بهتر است از تن دادن به ذلت و درخواست از افراد ترش روی.

بنابراین غنای الهی پیشه کن تا غنی و سربلند باشی و مردم با این تجارت پرسود به تو غبطه خورند.

زهد و قناعت عزت است و تقوا بزرگی و ذلت نفس، رسوایی است. (۱)

و شاعر فارسی زبان نیز می گوید:

آخر ز بهر دو نان تا کی دوی چو دونان

و آخر ز بهر سه نان تا کی خوری سنانش

و شاعر شیرین زبان دیگری می گوید:

چو حافظ در قناعت کوش و از دنیای دون بگذر

که یک جو منت دو نان دو صد من زر نمی ارزد

اهمیت قناعت تا آن اندازه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«خياراً امتی القانع و شراراً امتی الطامع؛ نیکان امت من قناعت کاران اند و یدان آن طمع کاران». (۲) و در حدیث دیگری که

مرحوم کلینی در کافی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است می خوانیم:

«مَا أَفْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تُدِلُّهُ؛ چقدر برای مؤمن زشت

- ١- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ١٩، ص ٣٦٢
- ٢- كترالعمال، ح ٧٠٩٥ (طبق نقل ميزان الحكمه، ماده قناعت).

است که علاقه به چیزی پیدا کند که باعث ذلت او گردد»^(۱).

در سومین نکته حکمت آمیز می فرماید: «آن کس که با تلاش معتدل و صحیح چیزی را به دست نیاورد با تلاش ناصحیح چیزی به دست نخواهد آورد»؛ (مَنْ لَمْ يُعْطَ قَاعِدًا لَمْ يُعْطَ قَائِمًا).

منظور امام علیه السلام این است که انسان باید برای به دست آوردن روزی، از راه های صحیح و معقول وارد شود؛ حرص و طمع را کنار بگذارد و گمان نکند همیشه تلاش بیشتر سبب درآمد بیشتر است زیرا اگر چیزی برای انسان مقدر نشده باشد هر قدر هم تلاش و کوشش کند به آن نخواهد رسید.

بعضی از شارحان، این جمله را چنین معنا کرده اند: اگر چیزی را به انسان با مدارا ندهند، با زور نخواهند داد.

ولی ظاهر همان است که در تفسیر بالا گفتیم.

و شبیه آن، تفسیر دیگری است که در کلام ابن ابی الحدید آمده است و می گوید:

اگر چیزی را بدون کوشش به انسان ندهند با کوشش به او نخواهند داد.

البته این سخن اگر ناظر به رزق مقسوم باشد قابل قبول است اما روزی هایی که مشروط به تلاش است نمی تواند در این تفسیر بگنجد.

آن گاه امام علیه السلام در آخرین جمله دورنمایی از زندگانی دنیا را نشان می دهد که همه حوادث را در دل خود دارد و دستور جامعی برای برخورد با این حوادث بیان می کند، می فرماید: «دنیا دو روز است: روزی به سود توست و روزی به زیان تو. در آن روز که به سود توست مست و مغرور مباش و آن روز که به زیان توست صابر و شکیب باش»؛ (الذَّهْرُ يَوْمَانِ: يَوْمٌ لَكَ، وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ؛ فَإِذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْطُرْ، وَإِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَاصْبِرْ!).

«تبطر» از ماده «بطر» (بر وزن ضرر) به معنای غرور و مستی حاصل از فزونی

ص: ۲۳۳

نعمت است. واقعیت چنین است که دنیا همیشه به کام انسان نیست همانگونه که همواره به زیان او نمی باشد؛ مخلوطی است از شیرینی ها و تلخی ها، کامیابی ها و ناکامی ها و پیروزی ها و شکست ها که باید با هر یک از این دو بخش برخورد مناسبی داشت.

آن روز که دنیا به کام انسان است و شاهد پیروزی را در آغوش گرفته و شاهد زندگی خوب و مرفه را چشیده باید مراقب باشد که این پیروزی او را به غرور و مستی نکشاند بلکه شکرگزار بخشنده این نعمت ها باشد و حق آن ها را ادا کند تا خدا نعمتش را بر او افزون سازد.

و آن روز که دنیا چهره عبوس خود را نشان می دهد و کام انسان را با حوادث ناگوار تلخ می کند و مشکلات و مصائب یکی پس از دیگری فرامی رسد در آن روز نباید دست و پای خود را گم کند و زبان به شکایت بگشاید و جزع و فزع نماید بلکه باید صبر پیشه کند تا از یک سو اجر صابران را داشته باشد «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»^(۱) و از سوی دیگر با صبر و شکیبایی می تواند اعصابی آرام داشته باشد و برای برون رفت از مشکلات راه چاره ای بیندیشد زیرا انسانی که به هنگام بروز مشکلات بی تابی می کند راه چاره را نیز گم خواهد کرد.

به علاوه بسیار می شود که کامیابی و ناکامی، هر دو برای آزمایش انسان هاست و اگر حق آن ها را درست ادا نکنند در آزمایش الهی مردود شده است و به همین دلیل در روایت تحف العقول بعد از این دو جمله آمده است:

«فَبَكَيْتَهُمَا سَتُحْتَبَرُ؛ با هر دو به زودی آزمایش می شوی».^(۲)

امام علیه السلام در نامه ۷۲ همین دوگانگی حوادث روزگار را با تعبیر حکیمانه دیگری بیان فرموده است؛ خطاب به ابن عباس می فرماید:

«وَاعْلَمُ بِأَنَّ الدَّهْرَ

ص: ۲۳۴

۱- بقره، آیه ۱۵۵.

۲- تحف العقول، ص ۲۰۷

يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ وَ أَنَّ الدُّنْيَا دَارُ دُولٍ فَمَا كَانَ مِنْهَا لَكَ أَتَاكَ عَلَى ضَعْفِكَ وَ مَا كَانَ مِنْهَا عَلَيْكَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِكَ؛
بدان که دنیا دو روز است: روزی به سود توست و روزی به زیان تو. این دنیا سرایی است متغیر (که هر روز به دست گروهی
می افتد) آنچه از مواهب دنیا قسمت توست به سوی تو می آید هر چند ضعیف باشی و آنچه به زیان توست گریبان را
خواهد گرفت (هر چند قوی باشی) و نمی توانی با قدرتت آن را از خود دور سازی».

به یقین این گونه توجه به حوادث روزگار آرامش فوق العاده ای به انسان می دهد و از تلخی ناکامی ها می کاهد و از مستی
و غرور کامیابی ها جلوگیری می کند.

ص: ۲۳۵

[[و قال علیه السلام]]

نِعْمَ الطَّيِّبُ الْمِسْكُ خَفِيفٌ مَّحْمَلُهُ عَطْرٌ رِيحُهُ.

امام علیه السلام فرمود:

مشک، عطر خوبی است حملش سبک و عطرش بسیار خوب است. (۱)

ص: ۲۳۷

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در این جا منبع دیگری اضافه بر نهج البلاغه نقل نکرده است. تنها می گوید: این سخن را امیرمؤمنان علی علیه السلام از رسول خدا نیز نقل فرموده است و جای تعجب نیست زیرا علی علیه السلام باب مدینه علم پیامبر است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۴) قابل توجه اینکه بسیاری از شروح نهج البلاغه این گفتار حکیمانه را اصلاً ذکر نکرده اند.

امام علیه السلام در این بیان کوتاه و پرمعنا از یکی از مواد معطر یعنی مِسْكَ تعریف و تمجید می کند، می فرماید: «مِسْكَ، عطر خوبی است حملش سبک و عطرش بسیار خوب است»؛ (نَعْمَ الطَّيْبُ الْمِسْكَ خَفِيفٌ مَحْمَلُهُ عَطْرٌ رِيحُهُ).

بوی خوش در اسلام و مخصوصاً احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام بسیار مدح شده است و به مسلمانان دستور داده اند که از عطریات استفاده کنند و همیشه خوشبو باشند و مخصوصاً به هنگام نماز از بوی خوش استفاده نمایند.

مرحوم کلینی در جلد ششم کافی از امام سجاد علیه السلام نقل می کند که آن حضرت ظرفی داشت که در آن مِسْكَ بود و در کنار سجده گاهش می گذاشت و هنگامی که می خواست وارد نماز شود از آن بر می داشت و خود را خوشبو می ساخت؛

(كَانَتْ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَارُورَةٌ مِسْكَ فِي مَسْجِدِهِ فَإِذَا دَخَلَ لِلصَّلَاةِ أَخَذَ مِنْهُ فَتَمَسَّحَ بِهِ). (۱)

در حدیث دیگری آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«صَلَاةٌ مُتَطَيَّبٌ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ صَلَاةً بِغَيْرِ طَيْبٍ؛ نماز کسی که خود را خوشبو می کند برتر از هفتاد نماز بدون آن است». (۲)

ص: ۲۳۸

۱- کافی، ج ۶، ص ۵۱۵، ح ۶.

۲- کافی، ص ۵۱۰، ح ۷.

حتی برای روزه دار که بوییدن گل ها مکروه است استفاده از عطریات نه تنها ممنوع نیست بلکه توصیه شده است: در روایتی می خوانیم:

«كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا صَامَ تَطَيَّبَ بِالطَّيِّبِ وَ يَقُولُ الطَّيِّبُ تُحَفِّهُ الصَّائِمِ؛ امام صادق علیه السلام هنگامی که روزه می گرفت از عطر استفاده می کرد و می گفت: عطر تحفه روزه دار است»^(۱).

استفاده از عطر نه تنها در حال نماز و روزه بلکه در تمام حالات (جز در حال احرام) توصیه شده است تا آن جا که درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَنْفِقُ فِي الطَّيِّبِ أَكْثَرَ مِمَّا يَنْفِقُ فِي الطَّعَامِ؛ آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله برای عطر هزینه می کرد بیش از آن بود که برای غذا هزینه می کرد»^(۲).

البته این موضوع هرگز اسراف نبود زیرا هزینه زندگی ساده پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار کم بود و هزینه عطریات به خصوص مشک که از راه های دور می آوردند نسبتاً زیاد بود.

البته در مورد زنان اکیداً نهی شده است که به هنگام بیرون آمدن از خانه یا ملاقات با نامحرم خود را خوشبو سازند به گونه ای که دیگران آن عطر را استشمام کنند زیرا ممکن است منشأ مفاسدی گردد.

به هر حال امام علیه السلام در گفتار حکیمانه مورد بحث، درباره برتری مشک بر عطریات دیگر می فرماید: امتیاز این عطر بر سایر عطرها این است که اولاً حملش آسان است زیرا ظرف بزرگی لازم ندارد به علاوه مانند بسیاری از عطریات به صورت مایع نیست که مشکلات خاص خود را داشته باشد بلکه به صورت جامد بوده و استفاده کردن از آن نیز بسیار آسان است؛ انسان با سر انگشت خود می تواند مقداری از آن را بردارد و به خویش بمالد. اضافه بر این، بوی مشک را غالب مردم با اختلاف سلیقه ای که درباره عطر دارند می پسندند

ص: ۲۳۹

۱- کافی، ج ۴، ص ۱۱۳، ح ۳.

۲- کافی، ج ۶، ص ۵۱۲، ح ۱۸.

و لذا امام علیه السلام آن را مدح و ستایش می کند.

به همین دلیل از حالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام استفاده می شود که بسیاری از آن بزرگواران از مشک استفاده می کردند حتی گاهی مقداری از آن را در غذا می ریختند.^(۱)

در اهمیت استفاده از بوی خوش در نمازها همین بس که مرحوم کلینی در باب الغالیه در کافی نقل می کند که امام علی بن الحسین علیهما السلام شبی از شب های سرد زمستانی جبه خز و ردایی از خز و عمامه ای از خز پوشیده بود و خود را با بوهای خوش کاملاً معطر ساخته بود یکی از یاران حضرت، ایشان را با آن حالت مشاهده کرد، عرض کرد: فدایت شوم در این وقت شب با این وضع کجا می روید؟ فرمود:

«إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَخْطُبَ الْحُورَ الْعَيْنَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي هَيْدِهِ اللَّيْلَةِ؛ مَنْ مَيَّ خَوَّاهُمْ مِنْ خَدَاوْنِدِ حُورِ الْعَيْنِ رَا خَوَّاسْتِكَارِي كُنْم»^(۲) اشاره به این که استفاده از بوی خوش به هنگام عبادت و نماز و پوشیدن لباس های خوب به هنگام رفتن به مسجد از اموری است که در آخرت پاداش های مهم الهی دارد.

ممکن است از کلام حکیمانه مورد بحث به نکته مهم گسترده تری نیز برسیم و آن این که انسان های شایسته کسانی هستند که خفیف مئونه و پرفایده اند و آن ها همچون مشک اند که وزن آن کم و عطر آن فراوان است.

گفتنی است که مشک که در فارسی، هم به کسر میم و هم به ضم میم خوانده می شود ماده ای است سیاه و بسیار معطر که از یک نوع آهو گرفته می شود و در واقع خونی است که در کیسه ای در زیر شکم او پیدا می شود سپس جدا شده و می افتد. در آغاز به صورت مایع و تیره رنگ و بسیار معطر است و پس از خشک شدن سیاه می شود و در واقع از عطرها تنده است.

ص: ۲۴۰

۱- برای توضیح بیشتر به کافی، باب المسک، ج ۶، ص ۵۱۴ مراجعه فرمایید.

۲- کافی، ج ۶، ص ۵۱۶، ح ۳

البته مشک علاوه بر این که به عنوان عطر معروفی به کار می رود خواص طبی فراوانی نیز برای آن ذکر کرده اند و از روایاتی که در باب تروک احرام وارد شده است استفاده می شود که در آن زمان گاه در غذا برای خوشبو کردن می ریختند و خوردن آن مجاز بوده است.

ص: ۲۴۱

[[و قال علیه السلام]]

ضَعَّ فَخْرَكَ، وَ اِخْطَطَ كِبْرَكَ، وَ اذْكَرَ قَبْرَكَ.

امام علیه السلام فرمود:

فخرفروشی خود را کنار بگذار و تکبرت را (از خود) فرو ریز

و به یاد قبرت باش (و برای آن آماده شو).^(۱)

ص: ۲۴۲

۱- سند گفتار حکیمانه: این گفتار حکیمانه را قبل از مرحوم سید رضی نویسنده تحف العقول در کتاب خود (با تفاوتی و در ضمن خطبه ای طولانی) آورده است و بعد از مرحوم سید رضی مرحوم ورام در مجموعه خود بدون هیچ تغییری ذکر کرده که نشان میدهد آن را از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۴)

ردای فخر و تکبر را بیفکن!

جمعی از شارحان نهج البلاغه در این جا به شرح این کلام نورانی نپرداخته اند و جمع دیگری اصلاً آن را ذکر نکرده اند شاید به این دلیل که عین این کلام در لابه لای خطبه ۱۵۳ آمده و به شرحی که در آن جا داده اند قناعت کرده اند و می دانیم مرحوم سید رضی گاهی جمله هایی را از خطبه های مفصل برمی گزیده و به عنوان کلمات قصار می آورده است.

به هر حال امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه سه دستور مهم می دهد که هر کس به آن ها عمل کند رستگار خواهد بود.

نخست می فرماید: «فخرفروشی خود را کنار بگذار»؛ (ضَعْفُ فَخْرِكَ).

ممکن است انسان امتیازاتی داشته باشد که مایه افتخار است چه از نظر علم و دانش و چه از نظر موقعیت اجتماعی و حسن ظاهر و صفات برجسته اخلاقی.

این ها واقعیت است ولی آنچه نکوهیده است این است که انسان افتخارات خود را ذکر کرده و به آن ها افتخار کند و خود را به این وسیله از دیگران برتر بشمارد.

از آیات قرآن مجید و روایات اسلامی به خوبی استفاده می شود که این کار یکی از زشت ترین کارهاست. در قرآن مجید در ضمن نصایح لقمان می خوانیم:

« وَ لَمَّا تَضَيَّرَ عُرِّيٌّ فَخَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَمَّا تَمَشَّ فِي الْمَازِيهِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ »؛ (پسرم!) با بی اعتنایی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو

که خداوند هیچ متکبر مغرور خیال پردازی را دوست ندارد» (۱).

این موضوع به قدری اهمیت دارد که امیرمؤمنان علی علیه السلام در حدیثی که مرحوم صدوق در کتاب خصال از آن حضرت نقل کرده، می فرماید:

«أَهْلَكَ النَّاسَ اثْنَانِ خَوْفُ الْفَقْرِ وَ طَلَبُ الْفَخْرِ؛ مردم را دو چیز هلاک کرده است: ترس از فقر (که موجب دست زدن به کارهای خلاف می شود) و فخرفروشی» (۲).

در حدیث دیگری از امام زین العابدین علیه السلام می خوانیم که در ضمن دعای مکارم الاخلاق از خداوند چنین تقاضا می کند:

«وَهَيْبَ لِي مَعَالِي الْأَخْلَاقِ، وَ اعْصِمْنِي مِنَ الْفَخْرِ؛ خداوند! اخلاق برجسته را به من ارزانی کن و از فخرفروشی مرا مصون دار» (۳).

سپس امام علیه السلام در دومین دستور می فرماید: «کبر خود را فرو ریز»؛ (وَ احْطُطْ كِبْرَكَ).

ممکن است کسی فخرفروشی نکند و سخنی از امتیازات واقعی یا خیالی خود به زبان نیاورد ولی برخورد او با مردم متکبرانه و حتی راه رفتن و سایر حرکاتش آمیخته با کبر و غرور باشد زیرا حقیقت کبر آن است که انسان برای خود برتری خاصی نسبت به دیگران قائل باشد خواه این برتری واقعی باشد یا پنداری و خیالی، معنوی باشد یا مادی، این چیزی است که اسلام و تمام مکاتب اخلاقی آن را نمی پذیرند و در قرآن مجید علاوه بر آنچه در سوره لقمان ضمن نصایح آن مرد حکیم آمده است در جای دیگر می فرماید: «و لَمَّا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا»؛ در روی زمین متکبرانه راه مرو زیرا تو نه زمین را می توانی زیر پای خود پاره کنی و نه قامت خود را به بلندای

ص: ۲۴۴

۱- لقمان، آیه ۱۸.

۲- خصال، ج ۱، ص ۶۸

۳- باید توجه داشت که فخر به معنای مصدری، همان فخر فروختن است و به معنای اسم مصدری افتخاراتی است که نصیب انسان می شود هرچند به رخ دیگران نکشد

این اشاره به حال کسانی است که متکبرانه راه می روند گویی به زمین می گویند: زیر پای ما مباحش و به کوه ها می گویند: ما همسان شما هستیم.

البته این گونه راه رفتن مسأله ساده ای است، مهم این است که از روحیه ای حکایت می کند که بسیار خطرناک و زشت و ناپسند است.

واژه «و احوط؛ فرو بریز» گویا اشاره به این است که یک موجود مزاحم اضافی است که به بدن انسان می چسبد و انسان باید آن را از خود دور کند و فرو بریزد تا آسایش پیدا کند.

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی در جلد دوم بابی مشروح و مفصل درباره نکوهش کبر ذکر کرده، از جمله در روایتی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل می کند که فرمودند:

«لَمَّا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ؛ کسی که به اندازه سنگینی ذره ای از تکبر در قلب او باشد وارد بهشت نمی شود» (۲).

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:

«ثَلَاثَةٌ لَمَّا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يَزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ شَيْخٌ زَانٍ وَ مَلِكٌ جَبَّارٌ وَ مُقِلٌّ مُخْتَالٌ؛ سه گروه اند که خداوند روز قیامت با آن ها سخن نمی گوید و به آنان (با نظر لطفش) نگاه نمی کند و آن ها را پاکیزه نمی سازد و عذاب دردناکی در انتظار آن هاست: پیرمرد زناکار و پادشاه جبار و فقیر متکبر» (۳).

بی شک تکبر برای همه بد است خواه غنی باشد یا فقیر ولی شخص فقیر متکبر در عالم خیال بافی برای جبران کمبود خود گرفتار کبر و غرور می شود و خطر او بیشتر است.

ص: ۲۴۵

۱- اسراء، آیه ۳۷.

۲- کافی، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۶.

۳- کافی، ص ۳۱۱، ح ۱۴

شک نیست که کبر سرچشمه مفساد بسیاری است، کسی که خود را برتر از دیگران می داند حاضر نیست به دیگران همچون یک برادر نگاه کند بلکه انتظار دارد همه در برابر او تواضع کنند و به فرمانش گوش فرادهند و چون مردم از چنین روحیه ای متفرند از او فاصله می گیرند در نتیجه او کینه مردم را به دل می گیرد و آن ها را حق شناس می پندارد و گاه همین امر سبب می شود در حق دیگران ظلم و ستم کند.

کار کبر و غرور گاه به جایی می رسد که انسان تسلیم حرف حق نمی شود و حتی از اطاعت فرمان خدا سرپیچی می کند و به دره کفر سقوط می نماید همان گونه که شیطان بر اثر کبر و غرورش به چنین سرنوشتی گرفتار شد.

این سخن را با حدیثی از امام صادق علیه السلام و آیه ای از قرآن مجید پایان می دهیم.

یکی از یاران امام علیه السلام به نام عمر بن یزید خدمتش عرض کرد: ما غذای خوب می خوریم و بوی خوش و عطریات استعمال می کنیم و سوار بر مرکب باارزش می شویم و گاهی خادم ما نیز به دنبال ما می آید آیا این واقعاً مصداق تجبر و تکبر است که من همه آن را ترک کنم؟

امام علیه السلام مدتی سکوت نمود در حالی که به زمین نگاه می کرد. سپس فرمود:

«إِنَّمَا الْجَبَّارُ الْمَلُومُ مَنْ غَمَصَ النَّاسَ وَ جَهَلَ الْحَقَّ؛ جبار و متکبر ملعون، کسی است که با مردم «با غمص» برخورد کند و حق را نشناسد».

آن مرد عرض کرد: اما من هرگز حق را انکار نمی کنم ولی نمی دانم غمص چیست؟ امام علیه السلام فرمود:

«مَنْ حَقَّرَ النَّاسَ وَ تَجَبَّرَ عَلَيْهِمْ فَذَلِكَ الْجَبَّارُ؛ کسی که مردم را کوچک بشمارد و خود را برتر از آن ها بداند، که این شخص جبار است».^(۱)

قرآن مجید نیز در تعبیر تکان دهنده ای می فرماید: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛ آن سرای آخرت را

ص: ۲۴۶

(تنها) برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد ندارند؛ و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است!». (۱)

آنگاه امام علیه السلام در سومین جمله می فرماید: «به یاد قبرت باش»؛ (وَ اذْكُرْ قَبْرَكَ).

منظور از این جمله آن است که انسان باید به فکر مرگ و پایان زندگی باشد و بداند روزی همه آنچه را از مقام و مال و جاه و قدرت و قوت دارد رها می سازد و به صورت جسم بی جانی روانه گور می شود و او را در آن جا دفن می کنند و همه حتی عزیزترین عزیزانش از وی جدا می شوند و او می ماند و اعمالش.

به یقین توجه به این نکته انسان را از فخر فروشی و تکبر و ظلم و ستم به دیگران و غفلت از خدا بازمی دارد.

در حدیثی که از امام امیرمؤمنان علیه السلام در امالی شیخ طوسی آمده است می خوانیم:

«الْمَوْتُ طَالِبٌ وَ مَطْلُوبٌ لَمَّا يَعْجِزُهُ الْمُقِيمُ وَ لَمَّا يَفُوتُهُ الْهَارِبُ فَقَعْدُمُوا وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فَإِنَّهُ لَيْسَ عَنِ الْمَوْتِ مَحِيصٌ إِنَّكُمْ إِنْ لَمْ تُقَاتِلُوا تَمُوتُوا وَ الَّذِي نَفْسٌ عَلَيَّ بِيَدِهِ لَمَأْلَفٌ ضَرْبُهُ بِالسَّيْفِ عَلَيَّ الرَّأْسِ أَهْيُونَ مِنْ مَيُوتٍ عَلَيَّ فِرَاشٍ؛ مرگ، هم طلب کننده است هم مطلوب (برای اولیاء الله)، نه کسی که از آن فرار نکند می تواند بر آن چیره شود و نه کسی که فرار می کند بنابراین برای بعد از مرگ خود چیزی بفرستید و اعتماد به زندگی نکنید زیرا هیچ گونه راه فراری از مرگ نیست شما اگر شهید نشوید به مرگ طبیعی می میرید ولی سوگند به کسی که جان علی به دست اوست هزار ضربه شمشیر بر سر، آسان تر است از مردن در بستر». (۲)

آری مردان خدا نه تنها به فکر مرگ بودند بلکه به این فکر بودند که پایان زندگان شان شهادت در راه خدا باشد.

ص: ۲۴۷

۱- قصص، آیه ۸۳

۲- امالی شیخ طوسی، ص ۲۱۶؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۶۴، ح ۵.

[[و قال علیه السلام]]

إِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا، وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا. فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ، إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ، وَيُحَسِّنَ أَدَبَهُ وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ. (۱)

امام علیه السلام فرمود:

فرزند بر پدر حقی دارد و پدر را نیز بر فرزند حقی است. حق پدر بر فرزندان این است که در همه چیز جز در معصیت خداوند سبحان از او اطاعت کنند و حق فرزند بر پدر این است که نام نیک بر او بگذارد و او را به خوبی ادب آموزد (و تربیت کند) و قرآن را به او تعلیم دهد.

ص: ۲۴۹

۱- سند گفتار حکیمانه: راغب اصفهانی در محاضرات الادباء شبیه این کلام را نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۵).

حقوق متقابل پدر و فرزند

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به بخشی از حقوق پدران بر فرزندان و حقوق فرزندان بر پدران اشاره می کند. برای حق پدر بر فرزند، تنها یک مورد را بیان می فرماید و برای حق فرزند بر پدر سه مورد، می فرماید: «فرزند را بر پدر حقی است و پدر را نیز بر فرزند حقی»؛ (إِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا، وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا).

سپس در مورد حق پدر بر فرزند چنین می فرماید: «حق پدر بر فرزندان این است که در همه چیز جز در معصیت خداوند سبحان از وی اطاعت کنند»؛ (فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ، إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ).

ظاهر این است که حقی را که امام علیه السلام به این گستردگی درباره پدران فرموده اعم از واجب و مستحب است و به تعبیر دیگر، در مواردی اطاعت واجب است و آن جایی است که اگر ترک کند سبب اذیت و آزار می شود و منجر به عقوبت پدر می گردد اما مواردی هست که اگر اطاعت نکند پدر اذیت نمی شود. در این جا مستحب است که فرزند به امر پدر احترام بگذارد و اطاعت کند.

البته گاهی مسائل سرنوشت سازی است که اگر پسر بخواهد از پدر اطاعت کند گرفتار خسارت عظیمی می شود هر چند داخل در عنوان معصیت نیست.

مثلاً پدر از عروس خود ناراحت باشد و به فرزند دستور دهد که همسرت را

طلاق بده و یا این که پسر تجارت پرسودی با شریکی دارد و پدر از شریک ناراحت باشد و به پسر بگوید که به شراکت خود خاتمه بده.

در این گونه موارد دلیلی بر وجوب اطاعت پدر هر چند معصیت خدا نیست، نداریم. زیرا اطلاقات ادله از این گونه مصادیق منصرف است و بیشتر ناظر به احترام پدر در مسائل مورد نیاز او یا مرتبط با اوست.

البته مسأله احترام به پدر و برخورد خاضعانه و متواضعانه با او و مصاحبت به معروف هر چند مسلمان نباشد مسأله جداگانه ای است که در آیات قرآن به آن اشاره شده است آن جا که می فرماید: «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا»؛ و بال های تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر! و بگو: «پروردگارا! همان گونه که آن ها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده!». (۱)

و در سوره لقمان می فرماید: «وَ إِن جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا»؛ و هر گاه آن دو، تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن». (۲)

این آیات و مانند آن که در قرآن مجید آمده به خوبی نشان می دهد که تا چه حد حق پدر و مادر زیاد است و تا چه اندازه احترام آن ها بر فرزندان لازم می باشد.

سپس امام علیه السلام به سراغ حقوق سه گانه فرزند بر پدر رفته، می فرماید: «و حق فرزند بر پدر آن است که نام نیک بر او نهد و ادب و تربیتش را به خوبی انجام دهد و قرآن را به او بیاموزد»؛ (وَ حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ، وَ يُحَسِّنَ آدَبَهُ وَ يُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ).

ص: ۲۵۱

۱- اسراء، آیه ۲۴

۲- لقمان، آیه ۱۵.

نامگذاری ممکن است در نظر بعضی، امر ساده ای باشد در حالی که چنین نیست. نام، چیزی است که هر روز بارها انسان با آن مخاطب می شود و طبعاً اثر تلقینی دارد. اگر به فرض، پدر نام «ظالم» بر پسر بگذارد و هر روز او را به این نام خطاب کنند اگر روح ستمگری بر او غالب شود جای تعجب نیست.

و به عکس اگر نام محسن و حسن یا حسین بر او نهند و همواره آن را در خطابات تکرار کنند حقیقت نیکوکاری به تدریج در او راسخ می شود.

همچنین نام عبد الله و عبد الرحیم و عبد الرحمان که همگی حکایت از عبودیت انسان در برابر خدا دارد.

در روایات اسلامی نیز درباره نامگذاری دقت زیادی شده است حتی در روایتی داریم که اگر نام زشتی بر انسان ها و یا حتی شهرها گذاشته شده آن را تغییر دهید:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَغَيِّرُ الْأَسْمَاءَ الْقَبِيحَةَ فِي الرِّجَالِ وَ الْبُلْدَانِ؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اسما زشتی را که بر مردان و شهرها گذاشته بودند تغییر می داد» (۱) و به یقین کار پیغمبر صلی الله علیه و آله برای ما الگو و اسوه است.

حتی از روایات استفاده می شود که برای فرزندان قبل از تولد اسم انتخاب شود و از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود:

«سَيَمُوا أَوْلَادَكُمْ فَإِنْ لَمْ تَدْرُوا أَوْ ذَكَرْ أَوْ أُنتَى فَيَسَمُوهُمْ بِالْأَسْمَاءِ الَّتِي تَكُونُ لِلذَّكْرِ وَالْأُنثَى فَإِنْ أَسْقَطَكُمْ إِذَا لَقَوْكُمْ فِي الْقِيَامَةِ وَ لَمْ تَسَمُوهُمْ يَقُولُ السَّقَطُ لِأَبِيهِ أَلَا سَيَمَيْتَنِي وَ قَدْ سَمَيْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُحَسِّنًا قَبْلَ أَنْ يُولَدَ؛ برای فرزندان نام انتخاب کنید (حتی پیش از تولد) و اگر نمی دانید پسر است یا دختر برای آن ها نام هایی انتخاب کنید که هم می توان آن ها را بر پسر گذاشت و هم دختر زیرا فرزندان از شما که سقط می شوند هنگامی که روز قیامت با شما ملاقات می کنند و نامی برای آن ها انتخاب نکرده اید به پدرش می گوید: چرا نامی بر من نگذاشتی در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نام محسن را

ص: ۲۵۲

(برای فرزند حضرت فاطمه زهرا علیها السلام) انتخاب کرد پیش از متولد شدنش» (۱).

عجب این که عرب در عصر جاهلیت و حتی بعد از آن نیز نام های خشن برای فرزندان انتخاب می کرد مانند کلب (سگ) و نمر (پلنگ) و فهد (یوزپلنگ) و امثال آن.

در حدیثی از امام رضا علیه السلام می خوانیم: این انتخاب به دلیل این بود که دشمنان را به وسیله آن بترسانند و به عکس، نام غلامان خود را مبارک و میمون و امثال آن می گذاشتند. (۲)

از بعضی از روایات استفاده می شود که هر گاه نام های بسیار خوبی مانند نام محمد برای فرزند خود انتخاب کردید احترام بیشتری به فرزند بگذارید. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«إِذَا سَمَّيْتُمُ الْوَلَدَ مُحَمَّدًا فَأَكْرَمُوهُ وَأَوْسِعُوا لَهُ فِي الْمَجْلِسِ وَلَا تُقَبِّحُوا لَهُ وَجْهًا؛ هنگامی که فرزند خود را محمد نام نهادید او را گرامی دارید و در مجالس به آن ها جای دهید و چهره خود را در مقابل آن ها در هم نکشید» (۳).

و اما مسأله تعلیم و تربیت: امام علیه السلام تربیت را مقدم داشته و همگان را سفارش می کند که فرزندان را به خوبی تربیت کنند و ادب بیاموزند.

می دانیم که روح و ذهن انسان در کودکی بسیار تأثیرپذیر است و طبق حدیث معروف، علم در «صغر» همچون نقش بر «حجر» است و بسیار پرننگ و پردوام خواهد بود. از این رو اگر پدر و مادر در تعلیم و تربیت فرزند کوتاهی کنند خسارت عظیمی، هم دامان پدر و مادر را می گیرد و هم فرزند را، به خصوص اگر وسوسه های شیطانی بر فرزند غلبه کند یا افراد ناباب یا رسانه های آلوده با آن ها ارتباط برقرار کنند و تعلیمات زشت و ناپسند خود را در روح کودک فرو ریزند.

به همین دلیل در نامه ای که امام علیه السلام به فرزند دلبندهش امام حسن علیه السلام نوشت

ص: ۲۵۳

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۲۸، ح ۶

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ح ۷.

۳- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ح ۸.

و آنچه خیر دنیا و آخرت در آن است در آن نامه ریخت و به فرزندش هدیه کرد می خوانیم: پسر! چون احساس کردم به سن پیری رسیده ام و قوایم رو به سستی نهاده به این وصیت مبادرت ورزیدم و بخش هایی از آن را برای تو بیان کردم مبادا اجلم فرا رسد در حالی که آنچه در درون سینه داشته ام بیان نکرده باشم...

از این رو پیش از آن که هوی و هوس و فتنه های دنیا به تو هجوم آورد و همچون مرکبی سرکش شوی، به تعلیم و تربیت تو روی آوردم زیرا

«إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتْهُ فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ وَ يَشْتَغَلَ لُبُّكَ؛ قلب جوان همچون زمین خالی است و هر بذری در آن بیفشانند آن را می پذیرد. به همین دلیل پیش از آن که قلبت قساوت یابد و فکرت به امور دیگر مشغول گردد (گفتمی ها را گفتم)» (۱).

این مطلب پیش از همه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده شده است که فرمود:

«مَنْ تَعَلَّمَ فِي شَبَابِهِ كَمَا نَبِمَنْزِلِهِ الرَّسْمِ فِي الْحَجَرِ وَ مَنْ تَعَلَّمَ وَ هُوَ كَبِيرٌ كَانَ بِمَنْزِلِهِ الْكِتَابِ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ؛ کسی که در جوانی (و نوجوانی) چیزی را فراگیرد همچون مطلبی است که بر سنگ ترسیم می شود و کسی که در بزرگسالی چیزی را فراگیرد همچون نقشی است که بر آب زنند» (۲).

سپس امام علیه السلام از میان تمام آداب و تعلیمات به تعلیم قرآن توجه کرده و بر آن تأکید می کند. چرا که قرآن مجموعه بی نظیری است که تمام درس های زندگی مادی و معنوی در آن جمع است. توحید و معاد به صورت گسترده در آن تجلی می کند، بخش مهم احکام الهی در آن بیان شده و دستورات اخلاقی اش فوق العاده مؤثر و پربار است و تاریخ عبرت انگیز انبیاء پیشین نیز در جای آن دیده می شود. آری باید قبل از هر چیز به فرزندان قرآن تعلیم داد.

ص: ۲۵۴

۱- نهج البلاغه، نامه ۳۱

۲- بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۶

به همین دلیل در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«وَمَنْ عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ دُعَىٰ بِالْأَبْوَيْنِ فَيَكْسِيَانِ حُلَّتَيْنِ يَضِيءُ مِنْ نُورِهِمَا وَجُوهُ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ کسی که به فرزندش قرآن تعلیم دهد او و همسرش (پدر و مادر آن فرزند) را در روز قیامت می آورند و دو لباس فاخر نورانی بر آن ها می پوشانند که از نور آن ها صورت بهشتیان روشن می شود».(۱)

در حدیثی از اصبع بن نباته می خوانیم که می گوید: امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ لِيَهُمْ بِعَذَابِ أَهْلِ الْأَرْضِ جَمِيعاً حَتَّىٰ لَا يَحَاشِيَهُ مِنْهُمْ أَحَدٌ إِذَا عَمِلُوا بِالْمَعَاصِي وَاجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَى السَّيِّبِ نَاقِلِي أَقْدَامِهِمْ إِلَى الصَّلَوَاتِ وَالْوَلَدَانِ يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ رَحِمَهُمْ فَأَخَّرَ ذَلِكَ عَنْهُمْ؛ خداوند گاه اراده می کند همه اهل زمین را هلاک کند و یک نفر را باقی نگذارد و این در زمانی است که غرق گناهان می شوند و آلوده انواع معاصی. هرگاه در این زمان پیرمردانی را ببیند که (لنگان لنگان) به سوی نماز (در مسجد) گام برمی دارند و کودکانی که مشغول فراگرفتن قرآن اند به آن ها رحم می کند و عذابشان را به تأخیر می اندازد».(۲)

این نکته نیز حائز اهمیت است که همان گونه که فرزندان بر اثر عدم ادای حق پدران و مادران، عاق پدر و مادر می شوند پدر و مادر نیز بر اثر عدم ادای حق فرزندان عاق فرزندان خواهند شد همان گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

«يَلْزِمُ الْوَالِدِينَ مِنَ الْعُقُوقِ لَوْلَدِهِمَا مَا يَلْزِمُ الْوَلَدَ لَهُمَا مِنْ عُقُوقِهِمَا».(۳)

نکته ها

۱- چه حقوقی پدر و مادر بر فرزندان دارند؟

آنچه در این کلام حکیمانه امام علیه السلام آمد در واقع اشاره به مهمترین حقوق

ص: ۲۵۵

۱- کافی، ج ۶، ص ۴۹، ح ۱.

۲- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۳۵، ح ۲.

۳- کافی، ج ۶، ص ۴۸، ح ۵.

پدران و مادران بر فرزندان است و در روایات اسلامی حقوق متعدد دیگری نیز برای آن‌ها ذکر شده است از جمله:

۱. هیچ‌گاه پدر را با نام خطاب نکند. بلکه بگوید «یا اَبَتاه» پدر جان» زیرا خطاب بزرگ تر با اسم توسط کوچکتر، خلاف آداب است.

۲. به هنگام راه رفتن از او جلو تر نرود.

۳. به هنگام ورود در مجلس پیش از او ننشیند.

۴. کاری نکند که مردم پدرش را دشنام دهند یا لعن کنند.

این چهار موضوع در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ سؤالی درباره حق پدر بر فرزند ذکر شده است؛

(لَا يَسْمِيهِ بِاسْمِهِ وَلَا يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا يَجْلِسُ قَبْلَهُ وَلَا يَسْتَسِبُّ لَهُ). (۱)

«یستسب» از ماده «سب» به معنای طلب کردن سب و دشنام و لعن برای کسی است.

۵. هنگامی که پدر عصبانی می شود عکس العمل نشان ندهد و تواضع و خشوع کند. همان گونه که در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

«مِنْ حَقِّ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ أَنْ يَخْشَعَ لَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ». (۲)

۶. تشکر کردن در هر حال و خیرخواه آن‌ها بودن در آشکار و پنهان. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«يَجِبُ لِلْوَالِدَيْنِ عَلَى الْوَلَدِ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ شُكْرُهُمَا عَلَى كُلِّ حَالٍ... وَ نَصِيحَتُهُمَا فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ». (۳)

۷. توجه به این نکته که پدر (و مادر) اصل و ریشه انسان هستند. بنابراین هرگاه امتیازی در خود ببیند باید بداند اساس این نعمت از آن‌هاست پس خدا را شکرگزاری کند.

(فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّهٗ أَضْلَكَ وَ أَنَّهٗ لَوْلَاهُ لَمْ تُكُنْ فَمَهْمَا رَأَيْتَ فِي نَفْسِكَ

ص: ۲۵۶

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۵۸، ح ۵

۲- کنز العمال، ح ۴۵۵۱۲ (بنا به نقل میزان الحکمه).

۳- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۳۶، ح ۱۰۷

مِمَّا يَعْجِبُكَ فَأَعْلَمَ أَنَّ أَبَاكَ أَضَلُّ النُّعْمَةِ عَلَيْكَ فِيهِ فَأَحْمَدِ اللَّهَ وَ اشْكُرْهُ عَلَى قَدْرِ ذَلِكَ. (۱) و شاید به همین دلیل خداوند شکرگزاری در برابر پدر و مادر را به دنبال شکرگزاری نعمت های خود ذکر کرده است: «أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ». (۲)

۸. احسان و نیکی به پدر و مادر. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که بعضی از یاران آن حضرت درباره تفسیر آیه شریفه «وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (۳) سؤال کردند که مراد از احسان چیست؟ امام علیه السلام فرمود:

«الْإِحْسَانُ أَنْ تُحْسِنَ صُحْبَتَهُمَا وَ أَنْ لَا تُكَلِّفَهُمَا أَنْ يَسْأَلَكَ شَيْئاً مِمَّا يَحْتَاجَانِ إِلَيْهِ وَ إِنْ كَانَا مُسْتَعْنِينَ؛ برخورد خود را با آن ها نیکو کن و اگر چیزی نیاز داشتند پیش از آن که از تو بخواهند برای آن ها فراهم کن تا ناچار نشوند از تو درخواست کنند هر چند خودشان هم بتوانند مشکل خویش را حل کنند». (۴)

۹. اگر آن ها بدهکاری دارند و در حیات خود نتوانستند دین خویش را ادا کنند فرزند دین آن ها را ادا کند و برای گناهان آن ها استغفار نمایند همان گونه که در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم:

«وَ إِنَّهُ لَيَكُونُ عَاقِباً لَهُمَا فِي حَيَاتِهِمَا غَيْرَ بَارٍ بِهِمَا فَإِذَا مَاتَا قَضَى دَيْنَهُمَا وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمَا فَيَكْتُبُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَاراً؛ گاه فرزند در حیات پدر و مادر عاق آنهاست و نیکی در حق آن ها نکرده اما بعد از وفات آن ها بدهی آن ها را ادا می کند و برای آن ها استغفار می نماید. خدا او را جزء نیکوکاران (نه عاق) محسوب می دارد». (۵)

۱۰. یکی دیگر از حقوق مهم پدران و مادران بر فرزندان این است که به هنگام ضعف و پیری و ناتوانی که نیاز شدید به کمک و حمایت دارند آن ها را

ص: ۲۵۷

۱- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۶

۲- لقمان، آیه ۱۴.

۳- بقره، آیه ۸۳

۴- کافی، ج ۲، ص ۱۵۷، ح ۱.

۵- کافی، ص ۱۶۳، ح ۲۱

فراموش نکنند و مشکلات آن‌ها را تا آن‌جا که در توان دارند حل کنند به عکس آنچه در دنیای امروز دیده می‌شود که به محض این که پدر و مادر پیر و ناتوان شدند فرزندان از آنان فاصله می‌گیرند و حداکثر کاری که درباره آن‌ها می‌کنند این است که آن‌ها را به خانه‌های سالمندان می‌سپارند و گاه حتی از این کار نیز خودداری می‌کنند. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که یکی از یارانش خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: پدرم بسیار پیر و ناتوان شده به گونه‌ای که برای قضای حاجت باید او را بر دوش بگیریم. امام علیه السلام فرمود:

«إِنَّ اسْتِطْعَتَ أَنْ تَلِيَ ذَلِكُمْ مِنْهُ فَافْعَلْ وَ لَقَّمَهُ يَبْدِكَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ لِمَكَ عَدَا؛ اگر توانستی این کار را برای او انجام دهی انجام ده حتی لقمه غذا را با دست خود به دهان او بگذار که این کار سپری است برای تو در فردای قیامت (در برابر آتش دوزخ)». (۱)

قرآن مجید نیز اشاره‌ای به این امر دارد آن‌جا که می‌فرماید: «إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»؛ هر گاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آن‌ها روا مدار! و بر آن‌ها فریاد مزن! و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگووارانه به آن‌ها بگو! (و مشکلات آن‌ها را حل کن)». (۲)

۲- فرزندان بر پدران و مادران چه حقوقی دارند؟

در روایات اسلامی همان‌گونه که موارد فراوانی از حقوق پدران و مادران بر فرزندان ذکر شده موارد زیادی نیز از حقوق فرزندان بر پدران و مادران بیان گردیده است که سه قسمت مهم آن را امام امیرمؤمنان علی علیه السلام در گفتار حکیمانه مورد بحث بیان فرموده است: اسم نیکو نهادن، تربیت خوب و تعلیم قرآن. در

ص: ۲۵۸

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۶۳، ح ۱۳.

۲- اسراء، آیه ۲۳.

روایات، حقوق دیگری نیز ذکر شده از جمله:

۴. خواندن و نوشتن را به آن‌ها بیاموزند.

۵. شنا و تیراندازی را به آن‌ها تعلیم دهند. (شنا برای جلوگیری از غرق شدن و تیراندازی برای جهاد).

۶. غذای حلال به او بدهند.

این سه حق در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُعَلِّمَهُ الْكِتَابَةَ وَالسِّبَاخَةَ وَالرِّمَايَةَ وَأَنْ لَا يَرْزُقَهُ إِلَّا طَيِّبًا». (۱)

۷. به هنگام بلوغ (و آمادگی برای ازدواج) وسیله ازدواج او را فراهم کنند. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: یکی از حقوق فرزندان این است که

«يَرْوُجُهُ إِذَا بَلَغَ». (۲)

۸. نماز (و فرائض دینی) را به آن‌ها بیاموزند (و آن‌ها را به تدریج عادت دهند) و هنگامی که بالغ شدند آن‌ها را وادار به نماز کنند. در غررالحکم از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«عَلِّمُوا صِبْيَانَكُمْ الصَّلَاةَ وَخُذُوهُمْ بِهَا إِذَا بَلَغُوا الْحُلُمَ». (۳)

۹. عدالت را در میان فرزندان رعایت کنند. در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده که می‌فرماید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مردی را دید که دو فرزند دارد، یکی را بوسید و دیگری را نبوسید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«فَهَلَّا وَاسَيْتَ بَيْنَهُمَا؛ چرا میان آن‌ها عدالت را رعایت نکردی؟». (۴)

۱۰. به فرزندان‌شان در کارهای نیک کمک کنند (و آن‌ها را تشویق نمایند). در روایات متعددی که مرحوم محدث نوری در مستدرک الوسائل نقل کرده به این

ص: ۲۵۹

۱- کتزالعمال، ح ۴۵۳۴۰ (طبق نقل میزان الحکمه).

۲- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۸۰

۳- غررالحکم، ح ۳۳۴۵.

۴- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۷۴، ح ۹۴

معنا توصیه شده از جمله این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«رَحِمَ اللَّهُ وَالِدَيْنِ أَعَانَا وَلَدَهُمَا عَلَيَّ بِرَّهِمَا» (۱).

ص: ۲۶۰

۱- مستدرک، ج ۱۰، ص ۱۶۸، ح ۲.

[[و قال علیه السلام]]

الْعَيْنُ حَقٌّ، وَالرُّقْيُ حَقٌّ، وَالسَّحْرُ حَقٌّ، وَالْفَأَلُ حَقٌّ، وَالطَّيْرَةُ لَيْسَتْ بِحَقٍّ، وَالْعِيدُوى لَيْسَتْ بِحَقٍّ، وَالطَّيْبُ نُشْرَةٌ، وَالْعَسَلُ نُشْرَةٌ، وَالرُّكُوبُ نُشْرَةٌ، وَالنَّظْرُ إِلَى الْخَضْرَاءِ نُشْرَةٌ.

امام علیه السلام فرمود:

«چشم زخم» حق است و تعویذ (دعایی که برای دفع چشم زخم است) نیز حق است و سحر حق است و فال (نیک) نیز حق است اما طیره (فال بد) حق نیست و عدوی (اثرگذاری کسی بر دیگری در امور خرافی نیز) حق نیست. بوی خوش، عسل، سوار شدن بر مرکب و نگاه کردن به سبزه، مایه قوت و نشاط است. (۱)

ص: ۲۶۱

۱- سند گفتار حکیمانه: صاحب مصادر می گوید: بخشی از این گفتار حکیمانه (جمله: والتطیب نشره و الغسل نشره و النظر الخضره نشره و الركوب نشره...) قبل از مرحوم سید رضی در کتاب صحیفه الرضا از علی نقل شده است. ولی برای بقیه آن مدرک دیگری ذکر نکرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۶) اضافه میکنیم که مرحوم صدوق بخش اخیر را در عیون اخبار الرضا با سندش از علی بن موسی الرضا علیه السلام از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده است. (عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۰، ح ۱۲۶)

کدام حق است و کدام خرافه؟

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه تأثیر چهار موضوع از امور غیر عادی را تصدیق و تأثیر دو موضوع خرافانی را نفی می کند و چهار چیز را مؤثر در نشاط آدمی می شمرد. نخست می فرماید: «چشم زخم حق است»؛ (الْعَيْنُ حَقٌّ).

همان گونه که در تفسیر نمونه در ذیل آخرین آیات سوره قلم آمده است بسیاری از مردم معتقدند که چشم های برخی از افراد، دارای اثر مخصوصی است و یا به تعبیر دیگر، انرژی خاص و فوق العاده ای دارد که هرگاه از روی تعجب به چیزی بنگرند ممکن است آن را درهم بشکنند و یا تأثیر بدی در آن بگذارند.

این نیروی مغناطیسی و انرژی فوق العاده و یا هرچه نام آن بگذاریم مطلب قابل انکاری نیست که در بعضی از چشم ها به طور طبیعی و گاه با تمرین به وجود می آید و بسیاری نقل می کنند که با چشم خود افرادی را دیده اند که دارای چنین نیروی مرموزی بوده اند که به حیوانات یا انسان ها یا اشیا از طریق چشم زدن آسیب رسانده اند.

مسأله خواب مغناطیسی و این که افرادی با چشم های خود می توانند دیگری را به خواب مخصوصی فرو برند و مطالبی را از او کشف کنند در بسیاری از کتاب ها نوشته شده و جنبه علمی به خود گرفته و حتی برای درمان های پزشکی مربوط به مسائل روانی از آن کمک می گیرند.

بنابراین هرگز نباید چشم زخم را فوراً حمل بر خرافات کرد به خصوص این که در قرآن مجید و در روایات اسلامی به آن اشاره شده و کلام امام علیه السلام که در بالا آمد اشاره به واقعیت داشتن آن است.

آن گاه امام علیه السلام به دعاهایی اشاره می فرماید که برای خنثی کردن چشم زخم است، می فرماید: «تعویذ (دعایی که برای دفع چشم زخم است) نیز حق است»؛ (وَالرُّقَى حَقٌّ).

گاه «رقی» به معنی وسیع تری تفسیر شده و آن هرگونه دعایی است که جلوی آفت ها را می گیرد.

در حدیثی می خوانیم که اسماء بنت عمیس (از زنان مشهور و بافضیلت اسلام در عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد:

گاه فرزندان جعفر را چشم می زنند آیا رُقِیه (دعایی که جلوی چشم زخم را بگیرد) برای آن ها بگیرم؟ پیامبر فرمود: مانعی ندارد. (۱)

در حدیث دیگری که ابن ابی الحدید در ذیل همین گفتار در شرح نهج البلاغه خود آورده است می خوانیم که عوفی بن مالک اشجعی می گوید: ما در زمان جاهلیت معتقد به رقیه بودیم، به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردم: نظر مبارک شما درباره آن چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«أَعْرِضُوا عَلَيَّ رُقَاكُمْ فَلَا بَأْسَ بِالرُّقَى مَا لَمْ يَكُنْ فِيهَا شِرْكٌ»؛ رقیه های خود را به من عرضه کنید اگر مطلب شرک آلودی در آن نباشد مانعی ندارد. (۲)

اشاره به این که نباید در دعاهای دفع چشم زخم مطلبی مخالف توحید وجود داشته باشد.

و اگر در روایاتی، از رقیه مذمت شده اشاره به رقیه های شرک آلود است و یا

ص: ۲۶۳

۱- بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۷.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۳۷۳.

این که افرادی توکل بر خدا را به کلی فراموش کرده و تنها به رقیه ها دل ببندند.

حتی در بعضی از روایات اسلامی آمده است که جبرئیل برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که بیمار شده بود رُقیه آورد و آن حضرت را از شر چشم حاسدان و هر بیماری و هر موجود ایذاگری به خداوند بزرگ سپرد. (۱)

به هر حال درباره تأثیر رقیه و دعاهای تعویذ، روایات متعددی در کتب اسلامی نقل شده و مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار (جلد ۶۰) بحث مفصلی در این زمینه دارد. وی در همین جلد از بعضی نقل می کند که می گویند:

این امکان وجود دارد که از بعضی از چشم ها اجزاء لطیفه ای جدا شود و در اشخاص یا موجوداتی تأثیر بگذارد و این ویژگی در بعضی از چشم ها باشد همان طور که بعضی از اشیا خواصی دارند که در مشابه آن ها نیست.

این همان چیزی است که امروز از آن تعبیر به امواج مغناطیسی یا مانند آن می شود و معتقدند که این امواج و انرژی ها در بعضی از موارد آثار عجیبی از خود به جا می گذارد.

البته شک نیست که از طریق توکل بر خدا و دعاها و مخصوصاً سوره های حمد و ناس و فلق و آیه شریفه «وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ...» و همچنین ذکر

«ما شاء الله و لا حول و لا قوة إلا بالله العلیّ العظیم» می توان جلوی تأثیر این گونه چشم ها را گرفت.

سپس امام علیه السلام به سومین موضوع از آن چهار موضوع مثبت اشاره کرده، می فرماید: «سحر (نیز) حق است»؛ (وَ السَّحْرُ حَقٌّ).

در آیات فراوانی از قرآن مجید اشاره به مسأله سحر شده به خصوص در داستان موسی علیه السلام و فرعون، کراراً از سحر ساحران سخن به میان آمده است و تأثیر آن اجمالاً مورد تأیید واقع شده که از طریق معجزه موسی علیه السلام سحر آن ها باطل شد.

ص: ۲۶۴

در سوره بقره در داستان دو فرشته ای که به بابل آمدند نیز اشاره به مسأله سحر و تأثیر آن شده است.

نیز از آیات مختلف قرآن استفاده می شود که مسأله سحر، اجمالاً در میان اقوام گذشته معروف بوده و لذا بسیاری از پیغمبران را متهم به سحر کردند:

« كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ » (۱).

سحر در اصل به معنای هر کاری است که مأخذ آن پنهان باشد حتی در زبان روزمره گاه به کارهای مهم، سحر اطلاق می شود. ولی حقیقت سحر آن است که چیزی به صورت خارق العاده انجام شود که عوامل متعددی می تواند داشته باشد.

گاه صرفاً جنبه چشم بندی و تردستی دارد، گاه از عوامل تلقینی ناشی می شود و گاه از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیایی بعضی از اجسام.

از قرآن استفاده می شود که سحر ساحران فرعونی مجموعه ای بود از این امور، زیرا در یک جا می فرماید: « سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ »؛ مردم را چشم بندی کردند و ترساندند؛ و سحر عظیمی پدید آوردند. (۲).

در جای دیگر می فرماید: « فَإِذَا جَبَّالَهُمْ وَعَصَتْ لَهُمْ عَيْصُهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسَيِّعِي »؛ در این هنگام طناب ها و عصاهای آنان بر اثر سحرشان چنان به نظر می رسید که حرکت می کنند! (۳) ولی از داستان دو فرشته بابل استفاده می شود که ساحران واقعاً در مردم تغییراتی ایجاد می کردند از جمله زن و شوهر را چنان به هم بدبین می ساختند که کارشان منجر به طلاق می شد. « فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ »؛ ولی آن ها از آن دو فرشته، مطالبی را می آموختند که بتوانند به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند. (۴).

ص: ۲۶۵

۱- ذاریات، آیه ۵۲

۲- اعراف، آیه ۱۱۶

۳- طه، آیه ۶۶

۴- بقره، آیه ۱۰۲.

امروز هم افراد زیادی پیدا می شوند که می توانند از طریق چشم بندی و تردستی و استفاده از خواص فیزیکی و شیمیایی اشیا کارهای خارق العاده ای انجام دهند.

نوع دیگری از سحر نیز وجود دارد که ساحر به وسیله ریاضت های شدید، اراده خود را چنان تقویت می کند که می تواند آثار خارق العاده ای از خود نشان دهد که جنبه چشم بندی ندارد.

از مجموع آنچه گفته شد به خوبی استفاده می شود که کلام حکیمانه امام علیه السلام که فرموده سحر حق است، بیان یک واقعیت می باشد. (۱)

آنگاه امام علیه السلام به سراغ چهارمین موضوعی که حق است رفته، می فرماید: «فال (نیک) حق است»؛ (وَ الْقَالَ حَقٌّ).

منظور از فال در ادبیات عرب این است که انسان حادثه ای را نشان پیروزی، موفقیت و پیشامدهای خیر بداند. مثلاً بگوید که چون فلان نوزاد در روز میلاد مبارک یکی از معصومین علیهم السلام متولد شده آینده خوبی دارد و یا این که صبحگاهان که از منزل خارج می شود وقتی با انسان صالح و خوب و درست کاری برخورد کرد بگوید این نشان می دهد که امروز کارهای ما روبه راه خواهد بود. عرب از این گونه پیش بینی ها به فال تعبیر می کند که همان تفأل خوب است.

اما این که آیا واقعاً رابطه ای میان این گونه حوادث و حوادث دیگری که پشت سر آن پیش بینی می کنند وجود دارد؟ هیچ دلیلی برای آن در دست نیست ولی یک نکته را نمی توان انکار کرد و آن این که وقتی انسان تفأل به خوبی می زند اثر روانی قابل ملاحظه ای در او دارد؛ او را امیدوار به آینده خوب می سازد و اراده او

ص: ۲۶۶

۱- برای آگاهی بیشتر در باره سحر و اقسام سحر و عوامل و امور بازدارنده از آن به بحارالانوار، ج ۶۰ و تفسیر نمونه، ج ۱ ذیل آیه ۱۰۲ سوره بقره و ج ۱۳ ذیل آیات ۶۵ تا ۶۹ سوره طه و انوار الفقاهه، المکاسب المحرمه، بحث حرمت سحر، ص ۲۷۵ مراجعه فرمایید.

را برای ادامه کارها تقویت می کند و به او شجاعت و استقامت می بخشد و این اثر روانی، قابل انکار نیست و ای بسا همان، سبب پیشرفت و پیروزی می شود.

شاید به همین دلیل است که در حالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دیده می شود گاه خودش تَفأل به خیر می زد و گاه از تَفأل دیگران اظهار رضایت می کرد. مثلاً در ماجرای برخورد مسلمانان با کفار مکه در سرزمین حدیبیه آمده است: هنگامی که سهیل بن عمرو به عنوان نماینده کفار مکه به سراغ مسلمانان آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله از نام او آگاه شد فرمود:

قَدْ سَيِّئَ هَلْ عَلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ؛ کار بر شما آسان شد (چون نام آن مرد سهیل بود پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به فال نیک گرفت). (۱)

جمله معروف «تفالوا بالخير تجدوه؛ فال نیک بزنید آن را خواهید یافت» نیز که در تفسیر المیزان به عنوان حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده هر چند آن را در منابع معروف حدیث نیافتیم بلکه آنچه در حدیث علوی در غررالحکم آمده این است:

«تفال بالخير تنجح؛ فال نیک بزن تا پیروز شوی» (۲) همه گواه بر این است که اسلام نظر مثبتی درباره فال نیک زدن دارد.

لذا در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ يَجِبُ الْفَأْلَ الْحَسَنَ؛ خداوند فال نیک را دوست دارد». (۳)

به یقین اگر فال نیک با توکل بر خدا همراه باشد اثر معنوی آن غیر قابل انکار است.

بنابراین، اعتقاد به تأثیر فال نیک به آن معنا که گفتیم نه یک امر خرافی است و نه چیزی برخلاف عقیده توحیدی و بسیار شده که خود ما نیز آثار مثبت فال نیک را در زندگی دیده ایم.

ص: ۲۶۷

۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۰۳.

۲- غررالحکم، ح ۱۸۵۷

۳- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۵.

آن گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به سراغ دو چیز می رود که آن ها را غیر حق می نامد، می فرماید: «طیره (فال بد) حق نیست و عدوی (اثر گذاری کسی بر دیگری در امور خرافی نیز) حق نیست»؛ (وَ الطَّيْرَةُ لَيْسَتْ بِحَقٍّ، وَ الْعَدُوُّ لَيْسَتْ بِحَقٍّ).

اما «طیره» به کسر طاء در اصل به معنای فال بد زدن است و چون اعراب به وسیله پرندگان فال بد می زدند این واژه که از ماده طیر است به معنای فال بد به کار رفته، در برابر «تفأل» که به معنای فال نیک است. در قرآن مجید نیز به طور مکرر واژه «طیره» در همین معنا به کار رفته که مشرکان خرافی مسلک در برابر پیامبران الهی به این حربه متوسل می شدند تا روحیه آن ها را تضعیف کنند و یا مردم را از اطراف آن ها پراکنده سازند. در مورد موسی علیه السلام و یارانش می فرماید:

«يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ» (۱) هر گاه ناراحتی به فرعونیان می رسید آن را به شوم بودن موسی و همراهانش نسبت می دادند.

در مورد قوم ثمود نیز می فرماید: «قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ»؛ گفتند: ما به تو و کسانی که با تو هستند فال بد می زنیم و شما را شوم می دانیم» (۲) و پیامبر آن ها صالح علیه السلام در جواب آن ها گفت: «قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ»؛ فال (نیک و) بد شما نزد خداست (و همه مقدرات به قدرت او تعیین می گردد)؛ بلکه شما گروهی هستید فریب خورده».

و در جای دیگر می فرماید: «قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ»؛ (رسولان) گفتند: «شومی شما از خودتان است» (۳).

به هر حال این واژه به معنای فال بد است و در کلام امام علیه السلام نیز به معنای فال بد ذکر شده هر چند «طائر» گاه به معنای فال بد و گاه به معنای فال نیک و یا به

ص: ۲۶۸

۱- اعراف، آیه ۱۳۱.

۲- نمل، آیه ۴۷

۳- یس، آیه ۱۹.

معنای عمل خوب و بد به کار می رود.

اما این که چرا از فال بد نهی شده است؟ برای این که اولاً- یک مسأله خرافی است و هیچ گونه رابطه ای در میان پرواز پرندگان، یا به ویژه کلاغ و حوادث شوم وجود ندارد و ثانیاً باعث تضعیف روحیه ها و سستی اراده ها می گردد.

به همین دلیل در روایات اسلامی نکوهش شدیدی درباره فال بد زدن و تطیر دیده می شود تا آن جا که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«الطیره شرک؛ فال بد زدن نوعی شرک است»^(۱) زیرا مفهومش این است که غیر از خدا را در سرنوشت خودمان مؤثر و شریک بدانیم و این نوعی شرک است.

در روایت دیگری از همان حضرت می خوانیم:

«مَنْ خَرَجَ يُرِيدُ سَيْفَرًا فَرَجَعَ مِنْ طَيْرٍ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ کسی که اراده سفری کند و از منزل به سوی مقصد حرکت نماید ولی پرنده ای را ببیند و به فال بد بگیرد و به خانه برگردد به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده کافر گردیده است»^(۲) زیرا پریدن پرنده ای را در سرنوشت خود مؤثر دانسته به گونه ای که او را از حرکت به سوی مقصد بازداشته است.

و در روایات اسلامی دستور داده شده است که به فال بد اعتنا نکنید و توکل بر خدا کنید هیچ مشکلی برای شما پیش نخواهد آمد. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است:

«الطَّيْرَةُ شِرْكٌ وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُدْهِبُهُ بِالتَّوَكُّلِ؛ فال بد زدن نوعی شرک است و لیکن خداوند متعال آن را با توکل از بین می برد»^(۳) این سخن را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم:

«أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَحِبُّ الْفَالَ الْحَسَنَ وَيَكْرَهُ الطَّيْرَةَ وَ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْمُرُ مَنْ رَأَى شَيْئًا يَكْرَهُهُ وَ يَتَطَيَّرُ مِنْهُ أَنْ يَقُولَ اللَّهُمَّ لَا يُؤْتِي الْخَيْرَ إِلَّا أَنْتَ وَ لَا يَدْفَعُ السَّيِّئَاتِ إِلَّا أَنْتَ

ص: ۲۶۹

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۸۹.

۲- کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۱۴، ح ۲۸۵۷۰.

۳- مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۷

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فال نیک را دوست می داشت و از فال بد متنفر بود و دستور می داد اگر کسی چیزی ببیند که می شود با آن فال بد زد (برای رفع نگرانی) بگوید: خداوند! هیچ کس جز تو نیکی عطا نمی کند و هیچ کس جز تو بدی ها را دور نمی سازد و هیچ پناه و نیرویی جز به وسیله تو نیست». (۱)

از مجموع آنچه درباره فال و طیره گفته شد این نکته به دست می آید که شخص موحد هرگز به سراغ خرافات نمی رود و غیر خدا را در سرنوشت خود مؤثر نمی داند. در واقع فال نیک که سبب خوش بینی به آینده و امیدواری و نشاط می گردد ضرری ندارد اما فال بد که نگرانی و آشفتگی و گاه یأس و حتی بدبینی به ساحت قدس خداوند ایجاد می کند کار زشت و ناپسندی است.

و اما «عدوی» به معنای سرایت است به خصوص در مورد سرایت بیماری از کسی به دیگری به کار می رود و این که امام علیه السلام سرایت را نفی فرموده به این معنا نیست که هیچ گونه از بیماری ها واگیردار نمی باشد زیرا امروز مسلم است که بسیاری از بیماری ها از فردی به دیگری منتقل می شود مانند بیماری سل و سرماخوردگی و امثال آن. اما چنین هم نیست که تمام بیماری ها واگیردار باشد بسیاری از بیماری ها مانند بیماری قند، فشار خون، انواع سکتته های قلبی و مغزی چیزی نیست که از کسی به دیگری سرایت کند.

به نظر می رسد که در عصر جاهلیت افرادی بودند که به شدت از همه بیماران پرهیز می کردند و شاید اصلاً به عیادت آنها نمی رفتند و یک اعتقاد خرافی داشتند که باید از هر بیماری پرهیز کرد. اسلام این عقیده افراطی و خرافی را نفی می کند تا مردم به عیادت بیماران بروند و به کمک آن ها بشتابند و از آن ها روی گردان نشوند.

گاه این تفکر افراطی انحرافی به امور دیگر غیر از بیماری ها نیز سرایت

ص: ۲۷۰

می کند مثلاً می گویند: فلان کس فرزندش را از دست داده، به سراغ او نرویم ممکن است فرزندمان از دست برود، یا در امر تجارت ورشکست شده با او دوستی نکنیم ممکن است به ما هم سرایت کند، و امثال این خرافات که اسلام با همه آن ها مخالفت کرده است.

جمعی از بزرگان (۱) تفسیر دیگری برای نفی «عدوی» ذکر کرده اند و آن این که اسلام می خواهد به پیروان خود تعلیم دهد که حتی سرایت بیماری از کسی به دیگری بدون اراده خداوند نمی شود و هیچ سببی از اسباب این جهان استقلال در تأثیر ندارد بلکه باید اراده و فرمان خدا با آن همراه باشد.

ولی این تفسیر، مناسب به نظر نمی رسد زیرا این مطلب منحصر به بیماری ها نیست، تمام اسباب و علل این جهان چنین است چرا در روایت فقط سرایت بیماری ها ذکر شده است؟

آن گاه در پایان این سخن اشاره به چهار موضوع نشاط آور و برطرف کننده غم و اندوه می کند، می فرماید: «بوی خوش، عسل، سوار شدن بر مرکب و نگاه کردن به سبزه، مایه قوت و نشاط است»؛ (وَ الطَّيْبُ نُشْرَةٌ، وَ العَسَلُ نُشْرَةٌ، وَ الرُّكُوبُ نُشْرَةٌ، وَ النَّظَرُ إِلَى الخَضِرَةِ نُشْرَةٌ).

«نشره» در بسیاری از منابع لغت به عنوان تعویذ و حرز است، یعنی همان دعا و چیزی که به بیمار یا مصروع می دهند تا شفا پیدا کند و سبب زوال غم و اندوه او گردد و لذا بعضی مانند علامه مجلسی آن را به چیزی که سبب زوال غم و اندوه می شود تفسیر کرده اند. (۲)

و در اصل از ماده «نشر» (بر وزن حشر) گرفته شده زیرا حرز و تعویذ و امثال آن سبب انتشار آثار مثبت در شخص بیمار یا غیر بیمار می شود و لذا در کتاب

ص: ۲۷۱

۱- علامه مجلسی در بحار الانوار و ملا صالح مازندرانی در شرح اصول کافی

۲- بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۲۹۱.

التحقیق ریشه اصلی آن «هو بسط بعد قبض» ذکر شده است.

البته این مسأله گاه جنبه خرافی داشته و گمان می کردند اشخاصی که گرفتار بیماری صرع می شوند جن در آن ها نفوذ کرده و به وسیله تعویذ می خواستند جن را بیرون کنند ولذا در بعضی از روایات آمده است:

«النُّشْرَةُ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ»^(۱)

ولی در بسیاری از اوقات جنبه مثبت داشته و آن این که به وسیله دعا و حرز که به بیمار می دادند از خدا تقاضای شفای او را می کردند.

و از آن جا که بوی خوش و عسل و سوار شدن بر مرکب راهوار و نگاه کردن به سبزه سبب نشاط و زوال غم و اندوه می شود امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه آن را شبیه حرز و تعویذ دانسته و این تعبیر زیبا را درباره آن به کار برده، گویی این چهار موضوع همچون حرز و تعویذی است که غم و اندوه را از انسان زایل می کند و این موضوع علاوه بر این که به تجربه ثابت شده هم اکنون مورد تأکید پزشکان برای رفع غم و اندوه و افسردگی و تجدید نشاط بعد از خستگی می باشد.

قابل توجه این که در بعضی از روایات به جای «عسل» «غسل» آمده است.

مرحوم طبرسی در کتاب مکارم الاخلاق حدیث را اینگونه نقل می کند:

«التَّطَيُّبُ نُشْرَةٌ وَ الْعُسْلُ نُشْرَةٌ وَ النَّظْرُ إِلَى الْخُضْرَةِ نُشْرَةٌ وَ الرُّكُوبُ نُشْرَةٌ؛ خوشبو کردن خویشتن و غسل نمودن و نگاه کردن به سبزه و سوار بر مرکب شدن موجب زوال غم و اندوه است»^(۲).

نکته: اسباب نشاط و شادی و دفع غم و اندوه

اسباب نشاط و شادی و دفع غم و اندوه

فراگیر بودن احکام اسلام سبب شده که اهمیتی نیز به اسباب نشاط و زوال

ص: ۲۷۲

۱- نهاییه این اثیر، در ماده نشر.

۲- مکارم الاخلاق، ص ۴۲

غم و اندوه بدهد تا مسلمان ها بتوانند از این طریق تجدید نشاط کنند و به زندگی سالم و شاد خود ادامه دهند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام که در کتاب محاسن برقی نقل شده چنین می خوانیم:

«النُّشْرَةُ فِي عَشْرَةِ أَشْيَاءَ الْمَشْيِ وَالرُّكُوبِ وَالِازْتِمَاسِ فِي الْمَاءِ وَالنَّظَرَ إِلَى الْخُضْرَةِ وَالْأَكْلِ وَالشُّرْبِ وَالنَّظَرَ إِلَى الْمَرْأَةِ الْحَسَنَاءِ وَالْجِمَاعِ وَالسُّوَاكِ وَمَحَادَثَةِ الرَّجَالِ؛ اسباب نشاط در ده چیز است: پیاده روی، سوار بر مرکب شدن، آب تنی کردن، نگاه به سبزه افکندن، غذا و نوشابه (خوب و مناسب) خوردن، نگاه به همسر زیبا، آمیزش جنسی، مسواک زدن و گفتگو (ی دوستانه) با مردان داشتن» (۱).

در حدیث دیگری شستن سر با خطمی (گیاهی است که معمولاً از گل آن برای شست و شو استفاده می کنند) (۲) و در احادیث دیگری، ملاقات الاخوان؛ دیدار دوستان، استفاده از داروی حمام و کوتاه کردن موی شارب (اصلاح کردن سر و صورت) از اسباب نشاط شمرده شده است.

بسیاری از آنچه در این روایات آمده است نیز به تجربه ثابت شده هر چند راهنمایی روایات گسترده تر از تجربیات ماست.

البته آنچه در روایات بالا در مورد نشره و اسباب زدودن غم و اندوه آمده بر حسب حالات عمومی مردم است ولی اولیاء الله وسیله دیگری دارند که از همه آن ها برتر و مهمتر است و آن، راز و نیاز با خدا و عبادت و نماز و خلوت کردن با اوست.

حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که می فرماید:

«حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ:

الطَّيِّبُ وَالنِّسَاءُ وَقُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ؛ سه چیز از دنیای شما در نظر من محبوب

ص: ۲۷۳

۱- محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۴.

۲- بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۲۲، ح ۳.

است: بوی خوش و همسران و نور چشمان من در نماز است» (۱) گواه روشنی بر این مطلب است.

ص: ۲۷۴

۱- معدن الجواهر، ص ۳۱

[[وقال علیه السلام]]

مُقَارَبَةُ النَّاسِ فِي أَخْلَاقِهِمْ أَمْنٌ مِنْ غَوَائِلِهِمْ.

امام علیه السلام فرمود:

هماهنگی (معقول) با مردم در اخلاقشان سبب ایمنی از

کینه توزی و دشمنی آن هاست. (۱)

ص: ۲۷۵

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب تنها منبع دیگری که برای این گفتار حکیمانه ذکر کرده غررالحکم است که با تفاوتی آن را به این صورت آورده است: «قارب الناس فی أخلاقهم تامن غوائلهم» (این تفاوت نشان میدهد که غرر آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه آورده است) (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۶).

هماهنگی معقول با مردم

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به یک نکته لطیف اجتماعی می کند می فرماید: «هماهنگی با مردم در اخلاقشان سبب در امان بودن از کینه توزی و دشمنی آن هاست»؛ (مُقَارَبَةُ النَّاسِ فِي أَخْلَاقِهِمْ أَمْنٌ مِنْ غَوَائِلِهِمْ).

شک نیست که هر قوم و جمعیت بلکه هر انسانی صفات و اخلاق ویژه خود را دارد و به کسانی علاقه مند است که در صفات و اخلاق با او هماهنگ باشند، به آداب و رسومش احترام بگذارند و مطابق خواسته های او عمل کنند. هماهنگی با مردم در این امور-البته در مواردی که برخلاف شرع و عقل نیست-سبب می شود که آن ها انسان را از خود بدانند و با او رابطه دوستی برقرار کنند و همین امر سبب امنیت از کینه توزی و دشمنی آن ها می شود.

البته همان گونه که اشاره شد منظور، هم رنگ جماعت شدن در زشتی و بدی ها و آداب و رسوم غلط و کارهای خلاف شرع و عقل نیست چراکه نه شرع به ما چنین اجازه ای را می دهد و نه عقل و خرد.

در روایات اسلامی عنوان دیگری مطرح است که با آنچه در این کلام شریف آمده قریب المضمون می باشد و آن مسأله مدارا با مردم است.

در احادیث فراوانی به مدارا کردن با مردم توصیه و بر آن تأکید شده است از جمله امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

«دَارِ النَّاسِ تَأْمِنُ غَوَائِلَهُمْ وَ تَسْلَمُ مِنْ

مکایدیم؛ با مردم مدارا کن تا از دشمنی آن‌ها و کید و مکرشان در امان باشی» (۱).

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی در جلد دوم بابی تحت عنوان «باب المداراه» مطرح کرده که در ذیل آن روایات متعددی آورده است از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند:

«ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ لَمْ يَتِمَّ لَهُ عَمَلٌ وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ وَخُلُقٌ يَدَارِي بِهِ النَّاسَ وَحِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ الْجَاهِلَ الْجَاهِلِ؛ سه چیز است که در هر کس نباشد هیچ کاری از کارهای او سامان نمی‌پذیرد: ورع و تقوایی که او را از معصیت خدا بازدارد و اخلاقی که او را به مدارا کردن با مردم وادارد و حلم و بردباری ای که جهل جاهلان را با آن از خود دور سازد» (۲).

در حدیث دیگری از آن حضرت این مسأله با تأکید بیشتری عنوان شده است، می‌فرماید:

«أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاهِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ؛ پروردگارم مرا به مدارا کردن با مردم دستور داده همان گونه که دستور به فرائض و واجبات داده است» (۳).

و در حدیث سومی باز هم تأکید بیشتری در این زمینه شده، می‌فرماید:

«مُدَارَاهُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ وَ الرَّفْقُ بِهِمْ نِصْفُ الْعَيْشِ؛ مدارا کردن با مردم نصف ایمان است و رفاقت با آن‌ها نصف زندگی است» (۴).

کلام امام علیه السلام درباره هماهنگی با اخلاق مردم و احادیث متعددی که در بالا از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد مدارا کردن با خلق خدا و رفاقت با آن‌ها نقل کردیم نشانه روشنی از روح اجتماعی تعلیمات اسلام است که تا چه اندازه مسائل مختلف اخلاقی و روانی را برای هم زیستی مسالمت آمیز با مردم مورد توجه قرار داده است.

ص: ۲۷۷

۱- غررالحکم، ح ۱۰۱۷۹

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۱۶، ح ۱.

۳- کافی، ص ۱۱۷، ح ۴.

۴- کافی، ج ۲، ص ۱۱۷، ح ۵

این سخن را با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم:

«إِنَّ قَوْمًا مِنَ النَّاسِ قَلَّتْ مُدَارَاتُهُمْ لِلنَّاسِ فَمَأْنَفُوا (فَنُفُوا) مِنْ قُرَيْشٍ وَ أَيْمُ اللَّهِ مَا كَانُوا بِأَحْسَدِ بَيْهَمِ يَأْسُ وَ إِنَّ قَوْمًا مِنْ غَيْرِ قُرَيْشٍ حَسَدَتْ مُدَارَاتُهُمْ فَأَلْحَقُوا بِالْبَيْتِ الرَّفِيعِ؛ گروهی از مردم مدارا کردنشان نسبت به دیگران کم و ضعیف بود و لذا از قبیله قریش نفی و طرد شدند و به خدا سوگند از نظر حسب و نسب مشکلی نداشتند (مشکلشان عدم مدارا بود) و گروهی از غیر قریش مدارا کردنشان خوب بود و ملحق به این بیت رفیع شدند»^(۱).

بار دیگر تأکید می کنیم که منظور از هماهنگی و مدارا با مردم این نیست که هم رنگ آن ها در خلاف کاری ها و معاصی و آلودگی شویم. به یقین کسی که پایبند به موازین شرع باشد چنین فکری به خود راه نمی دهد بلکه منظور هماهنگی و مدارا در امور مباح و چیزهایی است که مورد علاقه آن ها و مشروع می باشد.

ص: ۲۷۸

[[و قال علیه السلام]]

لِبَعْضِ مُخَاطَبِيهِ وَ قَدْ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ يُسْتَضَعَرُ مِثْلَهُ عَنْ قَوْلِ مِثْلِهَا:

لَقَدْ طَوَّتَ شَكِيرًا، وَ هَدَرَتْ سَقْبًا.

امام علیه السلام به شخصی که در حضورش سخنی بالاتر از شأن خود گفت، فرمود:

پیش از پردرآوردن پرواز کردی و هنوز بالغ نشده بانگ برآوردی. (۱)

مرحوم سید رضی می گوید: «منظور از «شکیر» در این جا نخستین پرهایی است که بر بال پرنده می روید پیش از آن که قوی و محکم شود و «سقب» به شتر نابالغ گفته می شود و شتر معمولاً پیش از رسیدن به بلوغ، فریاد مخصوص را سر نمی دهد»؛

(قال الرضی: و الشکیر هاهنا: أول ما یئب من ریش الطائر قبل أن یقوی و یتحصیف. و السقب: الصغیر من الإبل، و لا یهدر إلا بعد أن یتفجل). .

ص: ۲۷۹

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر منبع دیگری برای این کلام حکیمانه نقل نمی کند جز چیزی که از غررالحکم نقل کرده و معتقد است عبارت غرر غلط می باشد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۶) اضافه میکنیم که زمخشری در ربیع الابرار آن را به همین صورت نقل کرده است. (ربیع الابرار، ج ۳، ص ۶۱)

فرا تر از حد تو سخن مگو

از مقدمه این کلام استفاده می شود که شخصی در حضور امام علیه السلام سخنی بیش از حد و مقدار خود گفت (و به تعبیر رایج میان مردم: بزرگ تر از دهانش حرف زد) امام علیه السلام برای این که او را بر سر جایش بنشانند و او دیگر زیاد از حد خود سخن نگوید با تعبیر بسیار زیبا و ذکر دو مثال جالب اشتباه او را به او گوشزد کرد و فرمود: «پیش از پر درآوردن پرواز کردی و هنوز بالغ نشده بانگی که درخور بالغان است سردادی»؛ (لِبَعْضِ مُخَاطَبِيهِ وَ قَدْ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ يُسْتَصَيَّرُ عَنْ مِثْلِهِ عَنْ قَوْلِ مِثْلِهَا: لَقَدْ طَرَفْتُ شَكِيرًا، وَ هَدَرْتُ سَقْبًا).

مرحوم سید رضی در شرح کلام امام علیه السلام چنین می گوید: «منظور از «شکیر» در این جا نخستین پرهایی است که بر بال پرنده می روید پیش از آن که قوی و محکم شود و «سقب» به شتر نابالغ گفته می شود و شتر معمولاً پیش از رسیدن به بلوغ فریاد مخصوص را سر نمی دهد»؛ (قال الرضی: و الشکیر هاهنا: أول ما يثبت من ريش الطائر قبل أن يقوى و يستخصف. و السقب: الصغير من الإبل، و لا يهدر إلا بعد أن يستفحل).

امام علیه السلام دو تشبیه درباره عمل شخصی که در محضرش بیش از حد خود سخن گفته بود بیان فرمود. نخست او را تشبیه به پرندگانی کرد که هنوز بال و پر آن ها قوی نشده سعی می کنند مانند بزرگسالان پرواز کنند؛ برمی خیزند و بر زمین می خورند.

تشبیه دیگر این که شتر بچه آن صدای مخصوص شتران را که عرب آن را «هدیر» می گوید سر نمی دهد. امام علیه السلام می فرماید: به شتر بچه ای می مانی که مانند شتران بزرگسال هدیر سر می دهی.

فصاحت و بلاغتی که در این کلام کوتاه و پرمعنا به کار رفته بر هیچ کس پوشیده نیست و این نشان می دهد که امام علیه السلام چنان بر سخن گفتن مسلط بود که با دو جمله کوتاه مطلب مهمی را به زیباترین وجه بیان می کند.

یکی از آداب مجلس این است که هر کس در جای خود بنشیند و هر کس به اندازه قدر و مقام خود سخن بگوید. حافظ نیز با توجه به این رسم و آداب چنین گفته است:

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن مقدمش یا رب مبارک باد بر سرو و سمن

خوش به جای خویشتن بود این نشست خسروی تا نشیند هر کسی اکنون به جای خویشتن

بنابراین کسانی که بلندپروازی می کنند و بیش از حد خود سخن می گویند کارشان نوعی بی ادبی محسوب می شود و همگان بر آن ها خرده می گیرند.

از این رو در غررالحکم از امام علیه السلام نقل شده که فرمود:

«رَجِمَ اللَّهُ امْرَأً عَرَفَ قَدْرَهُ و لَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ؛ خداوند رحمت کند کسی را که قدر خود را بشناسد و از حد خود تجاوز نکند.» (۱)

تاریخ نشان می دهد افرادی که بلندپروازی کردند و از حد خود تجاوز نمودند و سخنان نامناسبی گفتند گرفتار مشکلات مهمی شدند و شاید گاه جان خود را بر سر سخنان خود دادند.

بنابراین، گفتار امام علیه السلام خطاب به شخص معینی نیست بلکه همه انسان ها

ص: ۲۸۱

مخاطب آن حضرت اند که حد و مقام خود را بشناسند و در گفتار و عمل و ادعا از آن تجاوز نکنند تا آبروی آن ها در میان خاص و عام نرود.

در عربی و فارسی نیز ضرب المثل هایی مشابه این سخن دیده می شود هر چند هرگز آن فصاحت و بلاغت را ندارد. مثلاً عرب ها به کسی که بیش از حد خود سخن بگوید یا عملی انجام دهد می گویند:

«زبیت و انت حصرم؛ هنوز غوره هستی مویز شدی».

در فارسی گفته می شود: سخن بزرگتر از دهانت می گویی، یا گفته می شود:

هنوز غوره نشده مویز شدی.

اشتباه نشود، ممکن است افراد کوچکی دارای استعداد های مهم و فوق العاده باشند و سخن های مهمی بگویند. این گونه افراد نه تنها نباید تحقیر شوند بلکه باید مورد تشویق قرار گیرند. سخن امام علیه السلام ناظر به کسانی است که ادعایی بیش از حد خود دارند و بیش از آنچه زینده آن هاست حرف می زنند.

مرحوم حاج شیخ محمد علی انصاری، برادر واعظ معروف حاج شیخ مرتضی انصاری که شاعر باذوقی بود و تمام نهج البلاغه را به شعر در آورده و با شرح و ترجمه آمیخته که در چندین جلد منتشر شده است در ترجمه این کلام امام علیه السلام چنین می گوید:

تو پیش از پر در آوردن پریدی نگشته فحل، فریادی کشیدی

تویی کوچک نشاید در محافل بزرگان را شوی قرن و مماثل

فرا تر از گلیم خویش پا را مکش، در جای خود راحت بیاسا

[[وقال عليه السلام]]

مَنْ أَوْمَأَ إِلَى مُتَّفَاوِتٍ خَذَلْتُهُ الْحَيْلُ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که به کارهای مختلف پردازد نقشه‌ها و تدبیرهایش به جایی نمی‌رسد. (۱)

ص: ۲۸۳

۱- سند گفتار حکیمانه: در مصادر آمده است که این گفتار حکمت آمیز را پیش از سید رضی مرحوم ابن شعبه حرانی در تحف العقول در ضمن وصیتی که امام علی به مالک اشتر فرمود، آورده است اما با این تفاوت: «من أوما إلى متفاوت خذلته الرغبه.» (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۷) ولی در نسخه ای که از تحف العقول نزد ماست چنین آمده است: «من أهوى إلى متفاوت خذلته الرغبه.» (تحف العقول، ص ۲۰۲).

پراکنده کاری و شکست

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به یکی از اصول مهم مدیریت کرده، می فرماید: «کسی که به کارهای مختلف پردازد نقشه ها و تدبیرهایش به جایی نمی رسد»؛ (مَنْ أَوْمَأَ إِلَى مُتَفَاوِتِ خَدَلَّتُهُ الْحَيْلُ).

افراد زیادی را در جامعه می بینیم که قانع به یک یا چند شغل نیستند و حتی گاهی شغل های متضاد و مختلف برای خود انتخاب می کنند و با این که از استعداد خوبی برخوردارند و گاه ممکن است جزء نخبه ها و نابغه ها باشند باز می بینیم به موفقیت چشمگیری نائل نمی شوند.

دلیل آن روشن است؛ هر کاری تدبیر خاص خودش را می طلبد و کارهای مختلف تدبیرهای مختلفی را طلب می کند و جمع کردن بین تدبیرهای متضاد، کار بسیار مشکلی است به همین دلیل افرادی را می بینیم که تمام هم خود را مصروف به یک فن می کنند و توفیقات زیادی به دست می آورند ولی افرادی که چندین فن مختلف و گاه متضاد را بر عهده می گیرند غالباً همه را ناقص می گذارند و یا نتیجه مهم و چشمگیری به دست نمی آورند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه این کلام نورانی را به معنای جمع دنیا و آخرت گرفته و گفته اند: کسانی که بخواهند هم دنیا و هم آخرت را به طور کامل به دست آورند ناکام می مانند زیرا این دو با هم جمع نمی شوند.

و بعضی آن را به معنای جمع میان حق و باطل تفسیر کرده اند؛ کسی بخواهد از حق طرفداری کند و در عین حال حامی باطل نیز باشد و یا به تعبیر دیگر بخواهد همه را از خود راضی کند. تدبیرهای چنین کسی نیز به جایی نمی رسد.

این تفسیرها را به عنوان یکی از مصادیق آن مفهوم کلی و جامع کلام امام علیه السلام می توان پذیرفت اما منحصر ساختن مفهوم کلام به این تفاسیر، صحیح به نظر نمی رسد.

بعضی نیز آن را به معنای قبول کردن شغل های زیاد گرفته اند که حتی در زمان ما مرسوم است بعضی چندین شغل برای خودشان انتخاب می کنند اما هیچ کدام را به طور صحیح نمی توانند انجام دهند ولی این تفسیر با تعبیر «متفاوت» سازگار نیست زیرا متفاوت، مفهومی «ناهماهنگ» و یا «متضاد» است و این غیر از شغل های زیادی است که ممکن است ناهماهنگ نیز نباشد.

اصولاً پیشرفت کارها بدون مدیریت صحیح امکان پذیر نیست و مدیریت صحیح، اصول و شرایطی دارد. یکی از شرایط مهمش همان است که امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به آن اشاره کرده و آن این است که مدیر از پراکنده کاری بپرهیزد کارها را از هم جدا کند و هر کاری را به کسی یا به گروهی واگذار نماید و ناظرانی بر آن ها بگمارد. اما هرگاه به یک نفر یا یک گروه چندین کار متضاد و مختلف را بدهد به یقین همه آن ها ناقص خواهد شد و این بر خلاف مدیریت صحیح است.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی نقل کرده است می خوانیم که امام صادق علیه السلام به یکی از یاران خاصش به نام فضیل بن یسار فرمود:

«إِنَّهُ مَنْ كَانَ هَمُّهُ هَمًّا وَاحِدًا كَفَاهُ اللَّهُ هَمَّهُ وَ مَنْ كَانَ هَمُّهُ فِي كُلِّ وَادٍ لَمْ يَبَالِ اللَّهُ بِأَيِّ وَادٍ هَلَكَ؛ به یقین کسی که یک هدف داشته باشد خداوند او را برای رسیدن به هدفش کمک می کند اما آن کس که هم او در وادی های مختلف است در هر

وادی ای هلاک شود خدا او را کمک نخواهد کرد» (۱).

البته برای این حدیث تفسیرهای دیگری هم شده است، که انسان باید مذهب حق را پیدا کند و برگزیند و در مسیر آن گام بردارد و از سیر در مذاهب باطل گوناگون پرهیزد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در نامه پرمحتوای مالک اشتر هنگامی که دستورات مربوط به فرماندهی لشکر را می دهد می فرماید:

«وَأَفْضَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَّتِهِ بِمَا يَسِّرُهُمْ وَيَسِّعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِيهِمْ حَتَّى يُكُونَ هَمُّهُمْ هَمًّا وَاحِدًا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ؛ دستور بده که فرماندهان لشکر از امکاناتی که در اختیار دارند به سپاهیان کمک کنند به اندازه ای که نفراتی که تحت تکفل آن ها هستند به خوبی اداره شوند به گونه ای که هم آن ها هم واحدی باشد و آن جهاد با دشمن است».

این دستور نیز نشان می دهد که تمرکز بر برنامه ها و فعالیت در یک بخش سبب پیروزی و موفقیت است.

این جمله از شیخ بهایی نیز معروف است که می گوید:

«غَلَبْتُ كُلَّ ذِي فُنُونٍ وَ غَلَبِنِي ذُو فَنٍّ وَاحِدٍ؛ بر تمام دانشمندانی که مثل من در علوم مختلفی کار کرده بودند غلبه کردم اما دانشمندی که تنها در یک علم فعالیت داشت بر من غلبه نمود».

ص: ۲۸۶

[[و قال علیه السلام]]

وَ قَدْ سُئِلَ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِمْ:

«لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»: إِنَّا لَا نَمْلِكُ مَعَ اللَّهِ شَيْئاً، وَ لَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكَنا؛ فَمَتَى مَلَكَنا مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنَّا كَلَفْنَا، وَ مَتَى أَخَذَهُ مِنَّا وَضَعَ تَكْلِيفَهُ عَلَنا.

امام علیه السلام در پاسخ سؤالی درباره معنای «لا حول و لا قوه الا بالله» چنین فرمود:

ما در برابر خداوند با مالکیت او شریک نیستیم بلکه ما چیزی را مالک نیستیم جز آنچه او به ما تملیک کرده و هرگاه قدرت یا مالی را به ما ببخشد-در حالی که او از ما به آن مال سزاوارتر است-ما را مکلف به وظایفی (درباره آن) فرموده و هرگاه آن را از ما باز پس گیرد تکلیفش را نیز از ما برداشته است.^(۱)

ص: ۲۸۷

۱- سند گفتار حکیمانه: در مصادر نهج البلاغه آمده است که مضمون این گفتار حکیمانه در کتاب تحف العقول (که پیش از نهج البلاغه تألیف شده) در لابه لای سؤالاتی که عبایه بن ربیع اسدی از حضرت کرد آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۷). (و عبارت تحف العقول چنین است که امام علی در تفسیر «لا حول و لا قوه الا بالله» فرمود: «لا حول عن معاصی الله الا- بعصمه الله و لا قوه لنا علی طاعه الله الا بعون الله قال: فوثب عبایه فقبل یدیه ورجلیه». تحف العقول، در کلمات امام هادی علیه السلام از امیر مؤمنان علی علیه السلام، ص ۴۶۸)

هر چه هست از اوست!

به نظر می‌رسد-همانگونه که بعضی از شارحان نهج البلاغه استنباط کرده اند(۱)- شخصی که معنای «لا- حول و لا قوه إلا بالله» برای او مفهوم نبود و گرفتار شبهه جبر شده بود سؤالی در این باره از حضرت کرد و امام علیه السلام برای رفع شبهه او سه جمله بیان فرمود.

نخست فرمود: «ما در برابر مالکیت خداوند مالک چیزی نیستیم»؛ (وَ قَدْ سِئِلَ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِمْ «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» -: إِنَّا لَا نَمْلِكُ مَعَ اللَّهِ شَيْئًا).

بنابراین مالک اصلی خداست و هیچ کس استقلال در مالکیت ندارد و به تعبیر دیگر، توحید در مالکیت، یکی از شاخه‌های توحید افعالی است که بدون اعتقاد به آن توحید انسان کامل نمی‌شود.

سپس در جمله دوم می‌افزاید: «بلکه ما چیزی را مالک نیستیم جز آنچه او به ما تملیک کرده است»؛ (وَ لَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكَنَا).

بنابراین مالکیت ما از ذات پاک او سرچشمه می‌گیرد؛ آنچه اراده کند به ما می‌دهد و آنچه را اراده کند باز پس می‌گیرد و به تعبیر دیگر، مالکیت ما نسبت به مالکیت خداوند مالکیت طولی است نه مالکیت عرضی.

آنگاه در جمله سوم می‌فرماید: «هر گاه او چیزی را به ما تملیک کند که

ص: ۲۸۸

۱- مرحوم محقق کمرهای در شرح نهج البلاغه خود این سخن را آورده است.

در واقع خودش به آن سزاوارتر از ماست ما را (درباره آن) مکلف به وظایفی می کند و هر گاه آن را از ما باز پس گیرد تکلیفش را از ما برمی دارد؛ (وَ لَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكْنَا؛ فَمَتَى مَلَكْنَا مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنَّا كَلَّفْنَا، وَ مَتَى أَخَذَهُ مِنَّا وَضَعَ تَكْلِيفَهُ عَلْنَا).

این همان نکته باریک و دقیق و بسیار جالب «الأمر بين الأمرين» است. نه چنان است که ما از خود استقلال تام داشته باشیم و صاحب قدرتی در برابر خدا و مالکیتی در برابر مالکیت او گردیم و نه چنان است که در اعمال خود مطلقاً اراده و اختیاری نداشته باشیم. بلکه او به ما قدرت و قوت و اختیار داده و هماهنگ با آن تکالیفی بر عهده ما گذاشته است. تا زمانی که آن قدرت و قوت وجود دارد تکالیف هم هست هنگامی که گرفته شد تکالیف از بین می رود.

او به ما اموالی بخشیده و تملیک کرده و تکلیف خمس و زکات را در کنار آن قرار داده است، قوت و قدرت جسمانی داده و تکلیف نماز و روزه و حج و جهاد را در کنار آن مقرر فرموده، هر گاه مال را باز پس گیرد تکلیف خمس و زکات نیز برداشته می شود هر گاه قوت و قدرت جسمانی را از ما سلب کند واجباتی که نیاز به قوت و قدرت جسمانی دارد از ما برداشته خواهد شد.

همین معنا در حدیث دیگری که از امام علیه السلام نقل شده منعکس است:

«عبایه، از یاران خاص امیر المؤمنین علیه السلام از آن حضرت درباره مسأله توانایی های انسان که با آن برمی خیزد و می نشیند و کارهایی انجام می دهد سؤال کرد (که آیا این ها جبری است یا اختیاری؟) امام امیر مؤمنان علی علیه السلام از او پرسید:

منظور تو کدام توانایی است؟ توانایی بدون پروردگار یا با پروردگار؟ عبایه ساکت شد و پاسخی نداد، امام علیه السلام فرمود: بگو، عرض کرد: چه بگویم، فرمود:

اگر بگویی با خداوند (در عرض خداوند) مالک قدرتی هستی، مایه هلاکت توست و اگر بگویی بدون خداوند چنین قدرتی را پیدا کردی آن هم مایه هلاکت توست. عبایه عرض کرد: چه بگویم ای امیر المؤمنین؟ فرمود: باید بگویی که این

قدرت را خداوند به تو ارزانی داشته اگر این قدرت را برای تو ادامه دهد عطا و بخشش اوست و اگر از تو بگیرد بلا- و آزمایش اوست. او مالک قدرتی است که به تو داده و قادر بر چیزی است که تو را بر آن قادر نموده، آیا نشنیدی مردم حول و قوه الهی را می طلبند در آن جا که می گویند:

«لا حول و لا قوه إلا بالله العلیّ العظیم» .

عبایه عرض کرد: تفسیر این سخن چیست؟ فرمود: پناهی در برابر معاصی الهی نیست مگر پناه خداوند و قوتی بر طاعات نیست مگر با اعانت پروردگار. عبایه برخاست و خود را به روی دست و پای امام علیه السلام انداخت و بوسه زد. (۱)

برای روشن شدن این بحث پیچیده و دقیق و ظریف یک مثال حسی داریم که سابقاً نیز به آن اشاره کردیم و آن این است که فرض کنید یک قطار برقی به حرکت درآمده است این قطار نیروی خود را لحظه به لحظه از سیم برقی که در طول مسیر کشیده اند و حلقه لغزنده قطار روی آن حرکت می کند دریافت می دارد هر لحظه مسئول اداره برق اراده کند می تواند برق آن قطار را از همان مبدأ قطع کند ولی مادامی که قطع نکرده راننده قطار با میل و اراده و آزادی، قطار را در مسیر به حرکت وامی دارد. هر کجا لازم بود توقف می کند هر کجا لازم بود سرعت می گیرد و هر کجا خواست ملایم می رود، این راننده قادر است قطار را به صورت های مختلف هدایت کند ولی این قوت و قدرت را از مبدائی می گیرد که لحظه به لحظه به او نیرو می بخشد و هر لحظه بخواهد می تواند این قدرت و نیرو را قطع کند. بنابراین این راننده، هم اختیار دارد و هم ندارد، اختیار برای انتخاب حرکت و توقف ولی عدم اختیار در بقاء نیرویش.

و این است معنی الامر بین الامرین: نه جبر و سلب اختیار و نه آزادی مطلق.

نکته قابل توجه این است که «حول» در لغت به دو معناست: یکی حرکت و تحول و دیگری ممانعت و حائل شدن. اگر در لغت عرب به «سال» حول گفته

ص: ۲۹۰

می شود به این دلیل است که انسان از زمانی به زمان دیگر متحول می شود و حرکت می کند.

بنابر این معنا، معنی لا- حول و لا- قوه الا بالله این است که هیچ نوع حرکت و تحول و هیچ قوت و قدرتی جز از سوی خدا نیست، اوست که به ما این نیروها را بخشیده و به ما توانایی و اختیار داده تا بتوانیم به سوی مقاصد خویش حرکت کنیم.

و بنابر معنی دوم، معنی جمله این است که هیچ مانعی در برابر معاصی و هیچ قدرتی بر اطاعات جز به وسیله خداوند نیست، همانگونه که در ذیل حدیث عبایه آمده بود و در حدیثی از امام صادق علیه السلام نیز در تفسیر جمله

«لا حول و لا قوه إلا بالله» می خوانیم که فرمود:

«لا- يحولُ بَيْنَنَا و بَيْنَ المَعاصِي إِلَّا اللهُ و لا يَقْوِينَا على أداءِ الطَّاعَةِ و الفرائضِ إِلَّا اللهُ؛ میان ما و گناهان جز خداوند حائل نمی شود و برای ادای اطاعت و واجبات جز خداوند به ما نیرو نمی بخشد».^(۱)

به این ترتیب جمله پرمعنی و پرمحتوای

«لا حول و لا قوه إلا بالله» دو معنی دارد که هر دو در روایات معصومین علیهم السلام آمده است.^(۲)

ص: ۲۹۱

۱- بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۸۹، ح ۲۴

۲- برای توضیح بیشتر درباره مسئله جبر و تفویض و قضا و قدر می توانید به کتاب انوار الاصول، ج ۱، و تفسیر نمونه، ج ۲۶، ذیل آیه ۳۸ سوره نبأ و همچنین ج ۱۱، ذیل آیه ۳۳ سوره نحل، و بحث هایی که سابقاً در پیام امام امیر المؤمنین، ج ۱۲، ص ۴۶۱، ذیل حکمت ۷۸ داشتیم، مراجعه کنید.

[[وقال علیه السلام]]

لِعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَقَدْ سَمِعَهُ يُرَاجِعُ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ كَلَامًا:

دَعُهُ يَا عَمَّارُ، فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا، وَعَلَى عَمْدٍ لَبَسَ عَلَى نَفْسِهِ لِيَجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَاذِرًا لِسَقَطَاتِهِ.

امام علیه السلام هنگامی که شنید عمار یاسر با مغیره بن شعبه (آن مرد منافق لجوج) جرّ و بحث می کند، فرمود:

ای عمار! رهایش کن، چراکه او از دین خدا آن مقدار گرفته که به دنیا نزدیکش سازد و از روی عمد حق را بر خود مشتبه ساخته تا شبهات را بهانه لغزش ها و خلاف هایش قرار دهد. (۱)

ص: ۲۹۳

۱- سند گفتار حکیمانه: در مصادر آمده است که این گفتار حکیمانه را ابن عساکر در تاریخ دمشق در شرح حال مغیره بن شعبه و ابن قتیبه در الامامه و السیاسة با تفاوتی نقل کرده اند و (قبل از سید رضی مرحوم شیخ مفید آن را در کتاب مجالس آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۸).

این مرد لجوج را رها کن

از مقدمه این کلام استفاده می شود که عمار یاسر، آن صحابی پاکباز و شجاع و مخلص با مغیره بن شعبه در مسائل مهم دینی گفتگو داشت و مغیره، آن مرد منافق و کوردل نمی پذیرفت. امام علیه السلام گفتگویی را که میان این دو نفر رد و بدل می شد شنید و چند جمله کوتاه و پرمعنا درباره مغیره بن شعبه فرمود که تمام روحيات و برنامه زندگی او در آن خلاصه شد. فرمود: «ای عمار! رهايش کن، چراکه او از دين خدا آن مقدار گرفته که به دنيا نزديکش سازد و از روى عمد حق را بر خود مشتبه ساخته تا شبهات را بهانه لغزش ها و خلاف هايش قرار دهد»؛ (لَعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَقَدْ سَمِعَهُ يُرَاجِعُ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ كَلَامًا: دَعَاهُ يَا عَمَّارُ، فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا، وَعَلَى عَمْدٍ لَبَسَ عَلَى نَفْسِهِ لِيَجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَازِرًا لِسَقَطَاتِهِ).

امام علیه السلام روی دو نکته اساسی در این کلام حکیمانه تکیه فرموده که یکی مربوط به دنیای مغیره است و دیگری مربوط به اعتقادات و آخرتش.

در نکته اول می فرماید: او اعتقادی به مسائل اسلامی ندارد با آن هماهنگ نیست، آن جا که به نفع دنیای او باشد دیندار می شود و آن جا که به زیان دنیای او باشد احکام دین را رها می کند.

قرآن مجید این وصف را برای جمعی از منافقان بیان کرده که راه تبعیض را

پیش می گرفتند و آنچه را به نفعشان بود می پذیرفتند و بقیه را انکار می کردند، می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا»؛ کسانی که خدا و پیامبران او را انکار می کنند، و می خواهند میان خدا و پیامبران تبعیض قائل شوند، و می گویند: «به بعضی ایمان می آوریم، و بعضی را انکار می کنیم و می خواهند در میان این دو، راهی برای خود انتخاب کنند». (۱)

یکی از صفات زشت یهود نیز همین بود همان گونه که قرآن درباره آن ها می فرماید: «أَفَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»؛ آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می آورید، و به بعضی کافر می شوید؟! برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین الهی) را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان، چیزی نخواهد بود، و روز رستاخیز به شدیدترین عذاب ها گرفتار می شوند. و خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست». (۲)

همین معنا در کلام سالار شهیدان امام حسین علیه السلام به هنگام ورود به کربلا، در دوم محرم آمده است آن جا که رو به سوی یارانش کرد و فرمود:

«النَّاسُ عَيْبِدُ الدُّنْيَا وَالدِّينُ لَعِقُّ عَلَىٰ أَلْسِنَتِهِمْ يُحَوِّطُونَهُ مِمَّا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَبِإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ؛ مردم، بردگان دنیا هستند و دین، تنها بر زبان آن هاست؛ تا آن زمان که زندگی آن ها تأمین شود به دنبال دین هستند اما هنگامی که گرفتار بلا و آزمون الهی شدند (و دین از منافع مادی آن ها جدا شد) دینداران کم اند». (۳)

ولی مؤمنان راستین کسانی هستند که آیین خدا را به طور کامل با تمام وجود

ص: ۲۹۵

۱- نساء، آیه ۱۵۰.

۲- بقره، آیه ۸۵.

۳- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳.

می پذیرند خواه به منفعت مادی آن‌ها باشد یا به زیان آن و اصولاً بر سر همین دو راهی، دینداران از افراد منافق و بی دین، شناخته می شوند که دین از یک مسیر می رود و منافع مادی آن‌ها از مسیر دیگر.

در جمله دوم می فرماید: او برای این که خود را در نظر خویش یا در نظر مردم معذور بشمرد عمداً حقایق را بر خود مشتبه می سازد و شبهاتی را بهانه برای کارهای خلافش قرار می دهد و این همان کاری است که همه منافقین انجام می دهند؛ به شبهات پناه می برند و وجدان خود را فریب می دهند و کارهای خلاف خود را به این وسیله توجیه می کنند.

قرآن مجید درباره بعضی از کافران می گوید: «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ * يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ»؛ (انسان شک در معاد ندارد) بلکه می خواهد (آزاد باشد و بدون ترس از دادگاه قیامت) در تمام عمر گناه کند! (از این رو) می پرسد: «قیامت کی خواهد بود؟» (۱).

بر این اساس امام علیه السلام عمار را نهی کرد از این که سخن را با او ادامه دهد زیرا او کسی نبود که در برابر حق تسلیم شود و یا حتی حق را نشناخته باشد آگاهانه مخالفت می کرد و برای حفظ منافع مادی خود طرح شبهه می نمود، و سخن گفتن با چنین کسی روا نیست؛ نه مصداق ارشاد جاهل است و نه تنبیه غافل.

این گونه افراد در واقع مصداق آیه شریفه «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (۲) می باشند.

نکته ها

۱- ماجرای گفتگوی عمار یاسر و مغیره

مرحوم سید رضی به این نکته اشاره نکرده که میان عمار یاسر و مغیره بن

ص: ۲۹۶

۱- قیامت، آیات ۵ و ۶.

۲- بقره، آیه ۶.

شعبه چه گفتگویی بود که علی علیه السلام به عمار چنان فرمود. اما مرحوم علامه شوشتری نقل می کند که گفتگوی عمار با مغیره درباره این بود که عمار مغیره را دعوت کرد تا با امیرمؤمنان علیه السلام بیعت کند و او را در برابر دشمنانش (از جمله معاویه) یاری دهد. مغیره نپذیرفت و به عمار گفت: یاری تو برای علی بن ابی طالب مانند کسی است که از گرما به بیابان سوزان فرار کند یعنی تو از آن مصیبت های زمان عثمان فرار کردی و الآن در فشار معاویه ای خواهی افتاد که مصائبش بیشتر از اوست. هنگامی که امیرمؤمنان علی علیه السلام این گفتگو را (یا گوشه ای از آن را شنید) آن سخنان را به عمار فرمود. (۱)

۲- عمار یاسر و مغیره بن شعبه را بیشتر بشناسیم

درباره عمار یاسر، آن صحابی بزرگ و مخلص رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابی فداکار جانشینش، امیر مؤمنان علی علیه السلام پیش از این در جلد ۷، صفحه ۸۳ از همین کتاب و جاهای دیگر سخن گفته ایم ولی فضایل و مناقب آن مرد پاکباز بیش از این هاست. او کسی است که یکی از آیات قرآن درباره او نازل شد زمانی که جماعتی از مشرکین، او و پدر و مادرش را شکنجه کردند تا اظهار براءت از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کنند پدر و مادرش حاضر نشدند و شهید گشتند ولی عمار با زبان و لفظ خود آنچه را می خواستند گفت و گریه کنان خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد. آیه شریفه نازل شد: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»؛ کسانی که بعد از ایمان کافر شوند (مجازات می شوند) به جز آن ها که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان با ایمان، آرام است» (۲). در این جا بعضی از ناآگاهان گفتند: عمار با گفتن الفاظ مربوط به براءت و بیزاری از اسلام، کافر شد.

ص: ۲۹۷

۱- بهج الصباغه، ج ۹، ص ۵۹۳

۲- نحل، آیه ۱۰۶

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«كَلَّا إِنَّ عَمَّاراً مَلِيءٌ إِيمَانًا مِنْ قَوْلِهِ إِلَى قَدَمِهِ وَ اخْتَلَطَ الْإِيمَانُ بِلَحْمِهِ وَ دَمِهِ؛ چنین نیست، عمار از فرق سر تا قدم مملو از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او آمیخته است.» سپس پیامبر صلی الله علیه و آله افزود: اگر باز در چنین شرایطی قرار گرفتی همین گونه عمل کن. (۱)

این آیه و روایت از مدارک روشنی است که اجازه تقیه را در شرایطی که جان انسان در خطر است می دهد.

در حدیث دیگری آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به او بشارت داد، فرمود:

«یا ابا یقظان (انتخاب این کنیه برای عمار شاید به این دلیل بود که در بعضی از جنگ ها او و بعضی دیگر از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله شب بیدار بودند و از لشکریان حفاظت می کردند تا دشمن به آن ها شیخون نزند)

فَإِنَّكَ أَخُو عَلِيٍّ فِي دِيَانَتِهِ وَ مِنْ أَفَاضِلِ أَهْلِ وَلَمَاتِهِ وَ مِنَ الْمُقْتُولِينَ فِي مَحَبَّتِهِ تَقَاتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْيَاغِيَّةُ؛ تو برادر علی در دیانتش هستی و از افراد برجسته اهل ولایت او می باشی و از کسانی هستی که در محبت او شهید می شوی و تو را گروه ستمکار شهید می کنند.» (۲)

و همین گونه شد؛ او در صفین به دست لشکریان معاویه به شهادت رسید.

جالب این که علمای اهل سنت نیز در فضیلت عمار مطالب قابل توجهی نقل کرده اند ولی با نهایت تأسف عثمان بلایی بر سر عمار آورد که هر مسلمانی از شنیدن آن ناراحت می شود. بلاذری، از علمای معروف اهل سنت، در کتاب انساب الاشراف می نویسد که مقداد و عمار یاسر و طلحه و زبیر و جمعی دیگر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نامه ای نوشتند و کارهای خلاف عثمان را در آن برشمردند و او را از عذاب الهی ترساندند و به او گفتند که اگر دست از کارهایش بردارد بر ضد او اقدام خواهند کرد. عمار نامه را گرفت و نزد عثمان آمد

ص: ۲۹۸

۱- بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۳۵.

۲- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۳۳.

و بخشی از آن را برای عثمان خواند. عثمان گفت: تو چرا از میان آن ها داوطلب شدی؟ عمار گفت: برای این که من بیش از آن ها خیر خواه تو هستم. عثمان به او گفت: دروغ گفתי ای فرزند سمیه (او را به نام مادرش نامید که توهین بزرگی محسوب می شد، یعنی پدر تو معلوم نیست) عمار گفت: من فرزند سمیه هستم و پدرم یاسر است. عثمان دستور داد غلامانش دست و پای او را گرفتند و کشیدند و عثمان با دو پای خود با کفش به پایین شکم او زد و او دچار فتق (پارگی پرده شکم) شد. (۱)

همین داستان را ابن عبدالبر، عالم دیگر اهل سنت در کتاب الاستیعاب در شرح حال عمار نقل کرده و افزوده که یکی از دنده های عمار را نیز شکستند. (۲)

اما مغیره بن شعبه: بسیاری در مورد او نوشتند که مرد بسیار باهوشی بود و به همین دلیل بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز از طرف خلفا مناصب مهمی به او داده شد که آخرین منصبش فرمانداری کوفه بود ولی در عین حال مردی بسیار سنگدل و جنایت پیشه بود.

ابوالفرج اصفهانی درباره اسلام آوردن او چنین نوشته است که مغیره درباره اسلام آوردن خودش می گوید: با گروهی از طائفه بنی مالک در عصر جاهلیت نزد پادشاه مصر رفتیم و هدایایی برای او بردیم. او هدایا را گرفت و دستور داد جوایزی به همه ما دادند بعضی را بیشتر و بعضی را کمتر ولی به من چیز بسیار کمی داد و چندان اعتنایی به من نکرد. گروهی از قبیله بنی مالک که با من بودند با استفاده از کمک سلطان مصر هدایایی برای خانواده خود گرفتند و بسیار خوشحال بودند و هیچ کدام حاضر نشدند با من مواسات کنند (و من کینه آن ها را به دل گرفتم). هنگامی که از مصر خارج شدیم مقداری شراب با خود آوردند

ص: ۲۹۹

۱- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۹ طبق نقل الغدیر، ج ۹، ص ۱۶.

۲- الغدیر، ج ۹، ص ۱۶

و از آن نوشیدند من هم با آن ها خوردم ولی دوست نداشتم با آن ها باشم، با خود گفتم: این ها به طائف بازمی گردند و به قبیله من می گویند که سلطان مصر به من بی اعتنائی کرد به همین دلیل تصمیم گرفتم آن ها را به قتل برسانم. به آن ها گفتم:

من گرفتار سردردی شده ام. آن ها شراب خود را حاضر کردند و مرا دعوت نمودند. گفتم: چون سردرد دارم نمی نوشم اما شما بنشینید من ساقی شما می شوم. قبول کرده و شروع به نوشیدن شراب نمودند و هنگامی که در آن ها اثر کرد باز هم تقاضای شراب کردند. آنقدر نوشیدند و مست شدند که به خواب عمیقی فرو رفتند. من برخاستم و همه آن ها را به قتل رساندم و آنچه با آن ها بود برداشتم و به مدینه آمدم. دیدم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مسجد است و ابوبکر نزد اوست، مرا می شناخت (پرسید: برای چه آمده ای؟) گفتم: آمده ام شهادتین بگویم و مسلمان شوم. ابوبکر گفت: از مصر آمده ای؟ گفتم: آری. گفت: آنهایی که با تو بودند چه کردند؟ گفتم: میان من و آن ها اختلافاتی بروز کرد و ما مشرک بودیم من همه آن ها را کشتم و غنائمشان را برگرفتم و خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدم تا خمس آن را تقدیم کنم چون غنیمت مشرکین است. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: سلامت را می پذیرم ولی چیزی از اموالت را نمی گیرم و آن را تخمیس نمی کنم زیرا تو به آن ها خیانت کردی. عرض کردم: هنگامی که آن ها را کشتم بت پرست بودم اکنون مسلمان شده ام. فرمود: بسیار خوب، اسلام، گذشته ها را می پوشاند. چیزی نگذشت که این خبر (قتل سیزده نفر) به قبیله ثقیف رسید که در طائف بودند.

آن ها تصمیم گرفتند با طائفه ما بجنگند سپس صلح کردند که سیزده دینه پرداخت شود و غائله پایان یابد. (۱)

آری این است سابقه مغیره بن شعبه.

ابن ابی الحدید این داستان را نقل کرده و بعد از آن می افزاید: جمعی از

ص: ۳۰۰

اصحاب ما چنین می گویند: کسی که اسلام آوردنش این گونه باشد و پایان کارش خبر متواتری باشد که تا پایان عمرش علی علیه السلام را بر منابر لعن می کرد و در میان این آغاز و پایان، کارش فسق و فجور و پر کردن شکم و هوس بازی جنسی و همراهی با فاسقان و صرف وقت در غیر اطاعت خدا بود چگونه ممکن است کسی به او علاقه داشته باشد و ما چه عذری داریم اگر فسق او را برای مردم آشکار نسازیم. (۱)

این گفتار ابن ابی الحدید در واقع اشاره به داستان عدالت صحابه است که اهل سنت همه آن ها را از خوب و بد و زشت و زیبا و مؤمن و فاسق، محترم می شمارند. مقصود ابن ابی الحدید این است که آیا کسی را با این زندگی سراسر کثیف و آلوده تنها به عنوان این که جزء صحابه بوده یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیده می توان تبرئه کرد یا او را عادل شمرد؟ (۲)

ص: ۳۰۱

-
- ۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۰.
 - ۲- کسانی که بخواهند اطلاعات بیشتری در باره مغیره و کارهای زشت و کثیف او پیدا کنند می توانند به تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر، ج ۶۰، ص ۱۳ تا ۶۳ مراجعه کنند.

[[و قال علیه السلام]]

مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَبًا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ! وَأَحْسَنُ مِنْهُ تِيَهُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ اتِّكَالًا عَلَى اللَّهِ.

امام علیه السلام فرمود:

چه زیباست تواضع و فروتنی ثروتمندان در برابر فقرا، برای رسیدن به پاداش های الهی، و از آن بهتر بی اعتنایی و بزرگ منشی مستمندان است

در برابر اغنیا برای توکل بر خدا. (۱)

ص: ۳۰۳

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب می گوید: از کسانی که قبل از سید رضی این کلام نورانی را نقل کرده اند ابو طالب مکی در قوت القلوب است سپس در داستانی از خطیب بغدادی در تاریخ بغداد در شرح حالات فتح بن شخرف نقل می کند که او بعد از ختم قرآن در یکی از کوههای انطاکیه شبی امیر مؤمنان علی علی را در خواب دید و تقاضا کرد کلام خیری به او تعلیم دهد امام علی دست مبارکش را باز کرد در آن دو سطر نوشته شده بود و آن این بود: ما رایت احسن من تواضع الغنی للفقیر یطلب ثواب الله، و احسن من ذلک تیه الفقیر علی العین ثقہ بالله (کلامی که شباهت زیادی به گفتار حکیمانه بالا دارد). نیز از کسانی که بعد از سید رضی آن را نقل کرده اند میدانی در مجمع الامثال است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۹).

دو کار زیبا!

امام علیه السلام در این گفتار نورانی به دو نکته اشاره می کند که اگر در جامعه پیاده شود بسیاری از نابسامانی ها سامان می یابد. زیرا دو چیز است که باعث تباهی جامعه و شکاف وسیع طبقاتی می شود: تکبر صاحبان ثروت و خضوع ذلت بار مستمندان در برابر آنها.

در واقع این دو رذیله اخلاقی علاوه بر این که چهره جامعه انسانی را زشت و نفرت انگیز می کند سرچشمه انواع نابسامانی ها، عداوت ها و کینه ها و بی ثباتی هاست.

به همین دلیل امام علیه السلام در جمله اول، اغنیا و ثروتمندان را به تواضع دعوت می کند و به آن ها مژده پاداش الهی می دهد، می فرماید: «چه خوب و زیباست تواضع و فروتنی ثروتمندان در برابر فقرا برای رسیدن به پاداش های الهی»؛ (مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعِ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَبًا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ!).

وقتی افرادی که امکانات مالی فراوان دارند در برابر نیازمندان تواضع کنند که لازمه این تواضع آن است که به درد دل آن ها گوش فرادهند و مشکلاتشان را تا آن جا که در توان دارند حل کنند، کینه ها تبدیل به دوستی، و فاصله ها مبدل به نزدیکی خواهد شد و اغنیا علاوه بر پاداش های الهی آرامشی نیز در این جهان خواهند داشت که زندگی را برای آن ها شیرین می کند.

آری، تواضع از سوی هر کسی زیباست ولی از سوی اغنیا و ثروتمندان زیباتر است چراکه نشان می دهد آن ها به سبب ثروت، بر مرکب غرور سوار نشده اند و خود را گم نکرده اند و این فضیلت بزرگی است که به هنگام فزونی نعمت های الهی، انسان خود را فراموش نکند.

از این گذشته، اغنیا نباید فراموش کنند که همه اموال و ثروت ها از آن خداست و همه ما نمایندگان و خلفای او در استفاده از آن اموال هستیم همان گونه که قرآن مجید می گوید: «وَ أَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ»؛ انفاق کنید از آنچه خداوند شما را نماینده خود در آن قرار داده است». (۱)

آنگاه امام علیه السلام به سراغ جمله دوم رفته، چنین می فرماید: «و از آن بهتر بی اعتنایی و بزرگ منشی مستمندان در برابر اغنیا برای تکیه کردن بر خداست»؛ (وَ أَحْسَنُ مِنْهُ تِيَهُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ اتِّكَالًا عَلَى اللَّهِ).

«تیه» در لغت به دو معنا آمده است: نخست، سرگردانی؛ همان گونه که خداوند در قرآن مجید درباره قوم بنی اسرائیل و سرگردانی آن ها در صحرای سینا به مدت چهل سال می فرماید: «أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيَهُونَ فِي الْأَرْضِ». (۲)

و معنای دیگر، تکبر و بزرگ منشی و بی اعتنایی است و در کلام امام علیه السلام منظور، معنای دوم است.

روشن است که اگر نیازمندان دست حاجت به سوی اغنیا دراز کنند و خود را در برابر آنان ذلیل و خوار نمایند از یک سو شخصیت خود را پایمال کرده اند و از سوی دیگر به جای این که به خدا پناه ببرند به غیر خدا پناه برده اند و این نوعی شرک خفی است.

به همین دلیل در کلام حکیمانه ۲۲۸ آمده بود:

«مَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَهُ لِيَغْنَاهُ ذَهَبٌ ثَلَاثًا دِينِيهِ؛ کسی که به سراغ ثروتمندی برای ثروتش برود و در برابر او

ص: ۳۰۵

۱- حدید، آیه ۷.

۲- مائده، آیه ۲۶

تواضع کند دو سوم دینش از دست رفته است». و همانگونه که در آن جا گفتیم ایمان دارای سه رکن است: معرفت قلبی، اقرار زبانی و عمل به ارکان دین؛ کسی که در برابر چنین ثروتمندی خضوع می کند در واقع اقرار زبانی به توحید را با کلمات تملق آمیزش در هم شکسته و همچنین خضوعی که باید در برابر ذات پاک پروردگار داشته باشد به وسیله خضوع در مقابل این ثروتمند، به شرک آلوده کرده است. بنابراین، دو رکن از ارکان ایمان را بر باد داده هر چند ایمان قلبی او محفوظ مانده باشد.

اشتباه نشود، منظور این نیست که نیازمندان در برابر اغنیا موضع گیری کرده و راه خصومت در پیش گیرند و آتش دشمنی و عناد در میان این دو گروه برافروخته شود بلکه منظور این است که آن ها بزرگ منشی خود را حفظ کنند و اغنیا نیز در برابر آن ها متواضع باشند و کمک های خود را بدون منت در اختیارشان بگذارند.

لذا در حدیثی می خوانیم:

«ذَكَرَ رَجُلٌ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْأَغْنِيَاءَ وَوَقَعَ فِيهِمْ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْكُتْ فَإِنَّ الْغَنِيَّ إِذَا كَانَ وَصُولًا لِرَحْمِهِ بَارًا يَا خَوَانِهِ أَضْعَفَ اللَّهُ لَهُ الْأَجْرَ ضِعْفَيْنِ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ مَا أَمْوَالِكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضُّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ؛ مردی نزد امام صادق علیه السلام سخن از اغنیا به میان آورد و درباره آن ها بدگویی کرد. امام علیه السلام فرمود: ساکت باش، اگر غنی صله رحم به جا آورد و به برادران دینی خود نیکی کند خداوند اجر او را دو چندان خواهد داد زیرا در قرآن مجید فرموده: اموال و اولادتان شما را به ما نزدیک نمی کند مگر کسی که ایمان داشته باشد و عمل صالح انجام دهد که پاداش آن ها به دلیل اعمالشان دو چندان است و در غرفه های بهشتی در امنیت خواهند بود» (۱).

در حالات معصومین علیهم السلام نیز می خوانیم که به گونه ای به نیازمندان کمک

ص: ۳۰۶

می کردند که هرگز شخصیت آن ها درهم نشکند و احساس شرمندگی نکنند.

در حدیث جالبی از امام حسن مجتبی علیه السلام می خوانیم که مردی خدمت امام علیه السلام رسید و اظهار فقر و پریشانی فراوان کرد و این دو بیت شعر را برای بیان نهایت فقر و درماندگی خود تقدیم نمود:

لَمْ يَبْقَ لِي شَيْءٌ يُبَاعُ بِدِرْهَمٍ يَكْفِيكَ مَنْظَرُ حَالَتِي عَنْ مَخْبَرِي
إِلَّا بَقَايَا مَاءٍ وَجِهٍ صُنْتُهُ أَلَّا يُبَاعَ وَقَدْ وَجَدْتُكَ مُشْتَرِي

چیزی در بساط من باقی نمانده که حتی یک درهم ارزش داشته باشد. نگاه به چهره من کافی است و نیازی به خبر دادن نیست.

تنها چیزی که باقی مانده آبرویم است که آن را هرگز نفروخته ام ولی اکنون تو را مشتری یافتم و می خواهم به تو بفروشم.

امام مجتبی علیه السلام وکیل خویش را طلبید و فرمود: چقدر مال نزد توست؟ عرض کرد: دوازده هزار درهم. فرمود: همه آن را به این مرد فقیر بده، من از او شرمنده ام. عرض کرد: چیزی برای مخارج روزانه نمی ماند. فرمود: آن را به این مرد فقیر بده و حسن ظن به خدا داشته باش، خداوند جبران می کند.

سپس امام علیه السلام آن مرد فقیر را طلبید و پول ها را به او داد و این دو بیت شعر را در جواب اشعارش فرمود:

عَاجَلْتَنَا فَأَتَاكَ وَإِبِلُ بَرِّنَا طَلًّا وَ لَوْ أَمَهَلْتَنَا لَمْ تُمَطِّرْ
فَخَذِ الْقَلِيلَ وَ كُنْ كَأَنَّكَ لَمْ تَبِعْ مَا صُنْتَهُ وَ كَأَنَّنا لَمْ نَشْتَرِي

به سراغ ما آمدی و باران فیض ما به سراغ تو آمد و اگر دیر آمده بودی شرمنده می شدیم.

با این حال این مقدار کم را بگیر و چنان باش که گویی آبرویت را که محفوظ می داشتی به ما نفروختی و ما هم از تو چیزی نخریدیم. (۱)

آری! این پاسخ از آن عطای فوق العاده زیباتر بود.

ص: ۳۰۷

[[و قال علیه السلام]]

مَا اسْتَوْدَعَ اللَّهُ امْرَأً عَقْلاً إِلَّا اسْتَنْقَذَهُ بِهِ يَوْمًا مَا!

امام علیه السلام فرمود:

خداوند هیچ نوع عقلی را در وجود کسی به ودیعت ننهاده جز این که روزی به وسیله آن وی را نجات خواهد داد. (۱)

ص: ۳۰۹

۱- سند گفتار حکیمانه: تنها موردی که مرحوم خطیب در مصادر غیر از نهج البلاغه نقل کرده روایت آمدی در غررالحکم است که آن را با کمی تفاوت ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۰) اضافه میکنیم که مرحوم شیخ طوسی نیز آن را در کتاب امالی خود از امام علی بن موسی الرضاعی با تفاوتی ذکر کرده که عبارت او چنین است: «ما استودع الله عبدا عقلا إلا استنقذه به يوما». (امالی طوسی، ص ۵۶، ح ۴۸).

هر درك عاقلانه ای روزی نجات بخش است

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به حکمت خداوند می کند و این که هر چه را به هر کس داده روی حساب و کتابی بوده است، می فرماید: «خداوند هیچ نوع عقلی را در وجود کسی به ودیعت ننهاده جز این که روزی به وسیله آن وی را نجات خواهد داد»؛ (مَا اسْتَوَدَعَ اللَّهُ امْرَأً عَقْلاً إِلَّا اسْتَنْقَذَهُ بِهِ يَوْمَ مَا!).

از تعبیر امام علیه السلام استفاده می شود که عقل، شاخه های مختلفی دارد و خداوند در هر کسی شاخه یا شاخه هایی از آن را به ودیعت می نهد. تعبیر امام علیه السلام به «عقلا» به صورت نکره اشاره به همین نکته است.

آری، بعضی عقل معاد دارند، بعضی عقل معاش و بعضی هر دو. عقل معاد نیز شاخه های متعددی دارد؛ کسانی از طریق ادله عقلی وارد می شوند و افرادی از طریق ادله نقلی که هر کدام نیز شاخه های متعددی دارد و در عقل معاش نیز بعضی عقل صنعت دارند، بعضی استعداد خوبی برای کشاورزی و بعضی برای امور دیگر و هر کدام از این ها نیز برای خود شاخه هایی دارد.

امام علیه السلام می فرماید: این نقاط قوت که نامش عقل است و خداوند در میان بندگانش تقسیم کرده همه روی حساب است. ممکن است کسی عقل خاصی در وجودش باشد و سالیان دراز از آن استفاده نکند و گاه حتی خودش فکر کند که این عقل و استعداد خاص در وجود او به چه کار می آید ولی ناگهان جریانی در

زندگانی او رخ می دهد که تا دست به دامان آن عقل و استعداد خاص نزنند نجات نمی یابد و این نکته ای است که کمتر کسی به آن توجه دارد و یا در نوشته های خود آورده است ولی امام علیه السلام به واسطه علم گسترده و وسیعش به این نکته اشاره فرموده است.

قابل توجه این که غالب شارحان نهج البلاغه به نکره بودن «عقل» که اشاره به شاخه های خاص عقل است توجه نکرده اند و نقش عقل را به طور کلی در زندگی انسان ستوده و تشریح کرده اند در حالی که منظور امام علیه السلام بیان اهمیت عقل در این گفتار حکیمانه نیست هرچند عقل از نظر اسلام فوق العاده اهمیت دارد و در آیات و روایات اشارات گسترده ای درباره آن آمده بلکه منظور امام علیه السلام این است که بسیاری از افراد، دارای عقل خاصی هستند که از مواهب الهی است و آن عقل خاص روزی به یاری آن ها می آید و آن ها را از مشکلات مهمی نجات می دهد، که نمونه های آن عبارت است از:

سلمان فارسی دارای یک عقل تجربی درمورد راه دفاع از شهرها از طریق کندن خندق در اطراف آن بود این عقل همواره در وجود او بود تا جریان جنگ احزاب پیش آمد، از آن استفاده کرد و نه تنها خودش را نجات داد بلکه لشکر اسلام را نیز از این طریق محافظت نمود.

مرحوم علامه شوشتی مثال دیگری در این جا انتخاب کرده، می گوید:

داستان عابد بنی اسرائیل و آن زن بدکاره که هشیاری او سبب نجات عابد شد نمونه ای از این کلام است. این عقل در واپسین روزهای زندگی به کار او آمد که هم خودش را نجات داد هم دیگری را.

و این که در قرآن و روایات اسلامی تأکید بر مشورت شده ممکن است به ملاحظه همین امر باشد که هر کس دارای عقل و تدبیر و هشیاری خاصی است که به هنگام مشورت ظاهر می شود و ممکن است یکی از آن ها مورد قبول همه

طرف های مشورت قرار گیرد و سبب نجات گردد.

در داستان مبارزه امیر مؤمنان علی علیه السلام با عمرو بن عبدود نیز می بینیم که حضرت با استفاده از یک شگرد، عمرو را مغلوب کرد و بر زمین انداخت.

ص: ۳۱۲

[[وقال علیه السلام]]

مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صَرَعهُ.

امام علیه السلام فرمود:

آن کس که با حق درافتد، حق او را بر زمین خواهد زد. (۱)

ص: ۳۱۳

۱- سند گفتار حکیمانه: از کسانی که قبل از سید رضی «این گفتار حکیمانه را نقل کرده اند مرحوم شیخ مفید در ارشاد است و از کسانی که بعد از سید رضی» آن را در کتب خود آورده اند میدانی در مجمع الامثال و زمخشری در ربیع الابرار و قضاعی در دستور معالم الحکم است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۱)

با حق ستیزه مکن! به زمین خواهی خورد

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و حکیمانه به نکته مهم و سرنوشت سازی اشاره کرده، می فرماید: «آن کس که با حق درافتد حق او را بر زمین خواهد زد»؛ (مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صَرَعهً).

آنچه امام علیه السلام در این گفتار نورانی بیان فرموده همان چیزی است که بارها تجربه شده و تاریخ شواهد فراوانی برای آن دارد.

زیرا حق به معنای واقعیت است و در برابر آن، باطل چیزی است که برخلاف واقع است و طرفداران آن می خواهند با زور و فشار آن را سرپا نگاه دارند و طبیعی است روزی فرا می رسد که آن زور و فشار کم می شود و بساط باطل برچیده خواهد شد.

شک نیست که طرفداری از حق نیز گاه مشکلات فراوانی دارد و طرفداری از باطل گاه ساده و آسان است ولی اصل کلی بر این است که حق چون بر پایه واقعیت ها استوار است سرانجام ثابت و برقرار خواهد شد و باطل چون برخلاف واقعیت هاست سرانجام شکست خواهد خورد.

قرآن مجید در مثالی که برای حق و باطل زده می فرماید: حق همچون آب است و باطل همچون کف های روی آب، این کف ها مدتی خودنمایی و جوش و خروش دارند ولی چیزی نمی گذرد که محو و نابود می شوند و آب که حق

است باقی می ماند: «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ» (۱).

از این گذشته، بالاترین حق و واقعیت در عالم، ذات پاک خداست و اوست که از حق حمایت می کند و فرشتگان او مأمورند که طرفداران حق را حمایت کنند. «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»؛ به یقین کسانی که گفتند:

«پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است» (۲).

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ظهور کرد تنها بود و با گروه عظیم دشمنان سرسخت و لجوج و نیرومند روبرو شد اما چون طرفدار حق بود پیروز گشت و چون دشمنانش با حق در آویختند بر زمین خوردند. سایر انبیا از ابراهیم گرفته تا موسی بن عمران علیهما السلام و مردان مبارزی که حمایت از حق کردند به پیروزی رسیدند گرچه گروهی از آن ها در این راه شربت شهادت نوشیدند ولی اهداف و برنامه های آن ها زنده و جاویدان ماند.

این وعده الهی است که در آیات متعددی از قرآن نیز به آن اشاره شده از جمله: «وَعِدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّيخَلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»؛ خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آن ها خلافت روی زمین را

ص: ۳۱۵

۱- رعد، آیه ۱۷.

۲- فصلت، آیه ۳۰

بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می کند، آن چنان که تنها مرا می پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت» (۱).

جالب توجه این که ابن ابی الحدید در شرح خطبه قاصعه پس از اشاره به فعالیت های تبلیغاتی بنی امیه برای محو آثار علی علیه السلام و فضایل او و تعیین جایزه برای کسانی که اخبار و احادیث برای خلفای پیشین ذکر کنند می گوید: آن ها در هنگامی که قدرت به دست داشتند از هیچ کوششی برای محو کردن نام علی علیه السلام و فرزندانش و خاموش کردن نور آن ها و کتمان فضایل و مناقب و سوابقشان و وادار کردن مردم به سب و لعن آن ها بر منابر کوتاهی نکردند. پیوسته خون از شمشیرهای آن ها می چکید در حالی که اهل بیت علیهم السلام در آن زمان عده کمی بودند و دشمنان، بسیار. بعضی را کشتند و بعضی را اسیر کردند و بعضی را تبعید نمودند و بعضی فرار کردند و پنهان شدند و بعضی پیوسته در خوف به سر می بردند این اوضاع به قدری وخیم بود که گاه فقیه و محدث و قاضی و متکلمی را ملاقات می کردند و او را تهدید شدید به اشد عقوبات می نمودند که کمترین سخنی از فضایل اهل بیت علیهم السلام نگوید و کار تقیه به جایی رسید که وقتی یکی از محدثین می خواست حدیثی از علی علیه السلام نقل کند نام او رانمی برد و به جای آن می گفت: مردی از قریش چنین گفت یا مردی از قریش چنین کرد....

سپس می افزاید: معاویه و یزید و بنی مروان در ایام حکومتشان که هشتاد سال طول کشید با تمام توان تلاش کردند که مردم را مجبور به دشنام دادن به امیرمؤمنان علی علیه السلام و پنهان کردن فضایلش کنند تا آن جا که عامر بن عبداللّه بن زبیر به فرزندش گفت: پسر من علی علیه السلام را جز به نیکی یاد مکن زیرا بنی امیه هشتاد سال او را بر منابر لعن کردند اما این کار چیزی جز بر رفعت مقام و عظمت

ص: ۳۱۶

علی علیه السلام نیفزود. سپس اشاره به دوران حجاج می کند که چه جنایاتی را برای اخفاء فضایل علی علیه السلام و فرزندان و شیعیانش مرتکب شد.

و در پایان می گوید: ولی خداوند اراده کرده بود که روزه روز بر نور و روشنایی فضایل آن ها بیفزاید و محبت آن ها را در دل ها افزون کند. اگر فضایل آن حضرت مانند کعبه آشکار و روشن نبود چیزی از آن امروز به دست ما نمی رسید. (۱)

آری، به گفته امام شافعی: در شگفتم از مردی که دشمنانش فضایل او را از روی حسد کتمان کردند و دوستانش از ترس، ولی با این حال شوق و غرب جهان را پر کرده است. (۲)

در مقابل، دشمنانش چنان منفور شدند که در مرکز حکومت آن ها (شام) حتی قبر آبادی از آن ها دیده نمی شود در حالی که آثار اهل بیت علیهم السلام در پایتخت حکومت آن ها مثل آفتاب می درخشد.

آری کسی که با حق بجنگد حق او را بر زمین می کوبد.

در این جا ممکن است سؤال شود که پس چرا ما جمعی از طرفداران باطل را می بینیم که مدت ها بر سر کار ماندند و حکومت کردند و با حق درافتادند و در عین حال به زمین نخوردند؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که این گونه حکومت ها برای حفظ خود کارهای مثبتی نیز داشتند: ایجاد امنیت، پیشرفت اقتصادی و گاه کمک به نیازمندان. آن ها به دلیل همین مقدار از حق که عمل می کردند مدتی بر سر کار ماندند نه به سبب حمایت هایی که از باطل داشتند.

این نکته را نیز نباید فراموش کرد که گروه هایی ممکن است بر اثر اشتباه در

ص: ۳۱۷

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۱۹ به بعد.

۲- علی فی الکتاب و السنه، ج ۱، ص ۱۰.

راه باطل گام گذاشته باشند و اکثریت را در بعضی از جوامع تشکیل دهند اما چون با حق مبارزه ندارند مصداق کلام
امیرمؤمنان علیه السلام نیستند که حق، آن‌ها را بر زمین بزند.

ص: ۳۱۸

[[و قال علیه السلام]]

الْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصْرِ.

امام علیه السلام فرمود:

قلب، کتاب چشم است. (و آنچه را انسان با چشم می بیند و می آزماید

در قلبش نقش می بندد). (۱)

ص: ۳۱۹

۱- سند گفتار حکیمانه: تنها موردی که مرحوم خطیب در مصادر به عنوان منبع دیگری برای این کلام حکیمانه نقل می کند میدانی در مجمع الامثال است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۱) اضافه میکنیم که ابوطلحه شافعی نیز در مطالب السؤل آن را به عین همین عبارت از علی نقل کرده است. (مطالب السؤل، ص ۲۰۳).

قلب کتاب چشم است

برای این کلام حکیمانه دو تفسیر مختلف شده است: نخست اینکه «قلب، کتاب چشم است (و آنچه انسان با چشم می بیند و می آزماید در قلبش نقش می بندد)؛ (الْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصْرِ).

به این ترتیب امام علیه السلام می خواهد اهمیت علوم تجربی و حقایق زیادی را که انسان می تواند با چشم درک کند بیان فرماید؛ علوم و حقایق مربوط به اسرار آفرینش، نشانه های عظمت خدا، آثار پیشینیان و کتاب ها و نوشته هایی که از آن ها باقی مانده و درس های عبرتی که انسان در طول عمر خود می بیند.

به یقین قسمت بسیار مهمی از علوم و دانش های ما از طریق چشم حاصل می شود اعم از آنچه مستقیماً با چشم می بینیم و یا آنچه در آثار گذشتگان می خوانیم.

بنابراین اگر گفته شود قلب، مصحف و کتاب چشم است سخنی حکیمانه است و گویی چشم به منزله قلمی است که پیوسته در کتاب قلب می نویسد و رقم می زند.

تعبیرات دیگری که از امام علیه السلام نقل شده نیز این معنا را تأیید می کند. از جمله در تعبیری می خوانیم:

«العين رائد القلب؛ چشم راهنمای قلب است»^(۱).

در تعبیر دیگری می فرماید:

«العين برید القلب؛ چشم همچون نامه رسان قلب است»^(۲).

ص: ۳۲۰

۱- غررالحکم، ح ۶۶۷.

۲- غررالحکم، ح ۶۶۸.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار تعبیر دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده است:

«سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَاذَا يَشْتَعَانُ عَلَى غَضِّ الْبَصَرِ فَقَالَ بِالْخُمُودِ تَحْتَ سُلْطَانِ الْمُطَّلَعِ عَلَى سِرِّكَ وَالْعَيْنُ جَاسُوسُ الْقَلْبِ وَبَرِيدُ الْعَقْلِ فَعُضَّ بَصِيرَكَ عَمَّا لَا يَلِيقُ بِدِينِكَ وَ يَكْرَهُهُ قَلْبُكَ وَ يَنْكَرُهُ عَقْلُكَ؛ از امیر مؤمنان علیه السلام سؤال شد که چگونه انسان می تواند چشم (از ناروایی ها) بپوشد؟ فرمود: از طریق قرار گرفتن تحت سلطه خداوندی که مطلع از اسرار توست و چشم، جاسوس قلب است و نامه رسان عقل. چشمت را از آنچه مناسب دین تو نیست و قلب و عقلت آن را انکار می کند بپوشان» (۱)

قرآن مجید نیز می گوید: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»؛ آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دل هایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند؛ یا گوش های شنوایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! چرا که چشم های ظاهر، نابینا نمی شود، بلکه دل هایی که در سینه هاست کور می شود» (۲)

اشاره به این که اگر چشم باز و بینا داشته باشند و سیر در زمین کنند، هم آثار عظمت خدا را می بینند و هم درس های عبرتی را که از پیشینیان و پایان کار آن ها باقی مانده فرامی گیرند.

از سوی دیگر نیز بسیار می شود که انسان نگاه های هوس آلود می کند و آثار شوم آن در مصحف قلب نوشته می شود و منشأ حزن طویل یا انحراف کثیر می گردد و به گفته شاعر:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هرچه دیده بیند دل کند یاد

در تفسیر دوم، مفهومی درست مقابل تفسیر اول مورد توجه قرار گرفته و آن

ص: ۳۲۱

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۴۱، ح ۵۲ □

۲- حج، آیه ۴۶

این که آنچه در قلب و درون روح انسان باشد در چشمان او نمایان است. در واقع چشم تابلویی است برای اسرار درون؛ شبیه آن چیزی که در حکمت ۲۶ آمد که امام علیه السلام می فرماید:

«مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَيْفَحَاتِ وَجْهِهِ؛ هیچ کس چیزی را در ضمیر و درون خود پنهان نمی کند مگر این که در سخنان (بی اندیشه) او و در رخسارش نمایان می شود.» و این همان چیزی است که در ضرب المثل فارسی خود نیز داریم: رنگ رخساره خبر می دهد از سر ضمیر.

بنابر این تعبیر، قلب همچون کتاب پرمطلبی است که مطالب خود را از دریچه چشم بیرون می فرستد، و از نگاه و دید افراد، بسیاری از مطالب درونشان را می توان درک کرد.

و به گفته شاعر عرب:

إِنَّ الْعْيُونَ لَتَبْدِي فِي تَقْلُبِهَا مَا فِي الصَّمَائِرِ مِنْ وُدٍّ وَمِنْ حَقِّ

چشم ها در گردش خود آشکار می سازد آنچه در درون، از محبت و عداوت است.

و شاعر دیگر می گوید:

تَخْبِرُنِي الْعَيْنَانِ مَا الْقَلْبُ كَاتِمٌ وَ مَا جَنَّ بِالْبَغْضَاءِ وَ النَّظَرِ الشَّرِّ

چشم ها به من خبر می دهد آنچه را که در دل پنهان است؛ و آنچه از کینه ها و عداوت ها در دل وجود دارد از نگاه های غضب آلود که با گوشه چشم می شود ظاهر می گردد. (۱)

ولی قرائن نشان می دهد که معنای اول مناسب تر است. بعضی از شارحان نهج البلاغه احتمال دیگری نیز داده اند که مناسب به نظر نمی رسد لذا از ذکر آن خودداری کردیم. (۲)

ص: ۳۲۲

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۴۶.

۲- شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، ج ۴، ص ۲۲۵.

[[و قال علیه السلام]]

التَّقَى رَئِيسُ الْأَخْلَاقِ.

امام علیه السلام فرمود:

پرهیزکاری، رئیس صفات پسندیده است. (۱)

ص: ۳۲۳

۱- سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر در ذیل این گفتار حکیمانه نیز اشاره شده که میدانی آن را در مجمع الامثال نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۱) اضافه میکنیم که زمخشری آن را در ربیع الأبرار و ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل از امیر مؤمنان علیه السلام آورده اند. (ربیع الابرار، ج ۲، ص ۲۳۸، ح ۱۸۰؛ مطالب السؤل، ص ۲۰۳).

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و حکیمانه به نکته مهمی درباره رابطه تقوا با صفات برجسته و اخلاق انسانی بیان می کند، می فرماید: «پرهیزکاری، رئیس صفات پسندیده است»؛ (التُّقَى (۱) رِئِيسُ الْأَخْلَاقِ).

برای پی بردن به عمق کلام امام علیه السلام لازم است نخست مفهوم تقوا را آن چنان که هست بدانیم.

تقوا در اصل از ماده «وقایه» به معنای نگهداری یا خویشتن داری گرفته شده و به گفته راغب در مفردات «وقایه» در اصل به معنای نگهداری اشیا در برابر اموری است که به آن ها زیان می رساند و تقوا به معنای قراردادن روح و فکر در پوشش حفاظتی در برابر خطرها و گناهان است.

بنابراین، تقوا آن حالت خداترسی و احساس مسئولیت درونی است که بازدارنده انسان در برابر سرپیچی از فرمان خداست.

عبدالله بن معتمر (متوفای قرن سوم) این سخن را به شعر درآورده و گفته است: خَلَّ الذُّنُوبَ صَغِيرَهَا وَ كَبِيرَهَا فَهُوَ التُّقَى

ص: ۳۲۴

۱- «تقی» جمع «تقاه» به معنای تقواست و گاه به صورت مفرد و به معنای مصدری همانند تقوا استعمال شده است.

وَاصْنَعِ كَمَا شِ فَوْقَ أَرْضِ الشَّوْكِ يَحْدَرُ مَا يَرَى

لَا تَحْقِرَنَّ صَغِيرَةً إِنَّ الْجِبَالَ مِنَ الْحَصَى

همه گناهان را از کوچک و بزرگ رها کن که حقیقت تقوا همین است.

و همچون کسی باش که در یک زمین پر خار با نهایت احتیاط گام برمی دارد و پیوسته مراقب اطراف خویش است.

گناهان صغیره را کوچک مشمر که کوه های بلند از سنگریزه ها تشکیل شده است.

اما «اخلاق» جمع «خُلُق» (بر وزن قفل) و «خُلُق» (بر وزن افق) به معنای قوا و سجایا و صفات درونی است که با چشم دل دیده می شود و آثاری در ظاهر دارد و گاه به همان آثار و اعمال و رفتاری که از خلیقات درونی ناشی می گردد اخلاق گفته می شود و در واقع، اولی، اخلاق صفاتی است و دومی اخلاق رفتاری و اخلاق به دو بخش تقسیم می شود: اخلاق فضیله که سرچشمه کارهای نیک می شود و اخلاق رذیله که منشأ کارهای زشت است.

در زمینه رابطه علم و اخلاق، رابطه اخلاق و عرفان و این که آیا اخلاق قابل تغییر است و نقش اخلاق در زندگی انسان ها، بحث است که در این مختصر نمی گنجد. (۱)

با توجه به این دو تفسیر (تفسیر تقوا و تعریف اخلاق) روشن می شود که تقوا رئیس اخلاق است زیرا این ملکه درونی، انسان را از بخل و حسد و کینه و عداوت و غیبت و ظلم و ستم و کبر و غرور و مانند آن باز می دارد و به همین دلیل امام علیه السلام آن را رئیس اخلاق شمرده است و نیز به همین دلیل آن ها که از تقوای الهی بی بهره اند آلوده انواع رذایل اخلاقی می شوند.

شاید به همین دلیل است که قرآن مجید تقوا را تشبیه به لباس کرده است

ص: ۳۲۵

۱- علاقه مندان می توانند به کتاب ماء «اخلاق در قرآن» ج ۱ مراجعه کنند.

و می فرماید: «و لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ» (۱). همانگونه که لباس، بدن انسان را از آسیب های فراوانی که در هر لحظه ممکن است بر جسم انسان وارد شود حفظ می کند تقوا نیز که لباس معنوی و روحانی است انسان را از آسیب مفسد اخلاقی حفظ می نماید.

در خطبه ۲۳۰ امام علیه السلام این مطلب را به شکل دیگری بیان کرده، می فرماید:

«فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سِدَادٍ، وَ ذَخِيرَةُ مَعَادٍ، وَ عَتَقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ، وَ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ. بِهَا يَنْجِيحُ الطَّالِبُ، وَ يَنْجُو الْهَارِبُ، وَ تُنَالُ الرِّغَائِبُ؛ بِهِ يَقِينُ تَقْوَا وَ پرهیزکاری کلید درهای راستی است و ذخیره روز قیامت و سبب آزادی از هرگونه گناهی است که بر انسان چیره می شود و موجب نجات انسان از هرگونه هلاکت است. به وسیله تقوا جویندگان به مقصود خود می رسند و فرار کنندگان (از کیفر الهی) رهایی می یابند و با تقوا به هر هدف و خواسته رفیع و بلندی می توان رسید.» چنانچه «تقی» را جمع بدانیم، با توجه به این که «اخلاق» نیز جمع است و هر دو شاخه های مختلفی دارند ممکن است کلام امام علیه السلام اشاره به این باشد که هر شاخه ای از تقوا شاخه ای از اخلاق را سرپرستی می کند. تقوای مالی جلوی بخل را می گیرد، تقوای زبانی جلوی تهمت و غیبت را می گیرد و به همین طریق.

این بحث را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم. فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ فَلَئِحْمِ اللَّهِ عَلَى ذَلِكِ وَ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِيَسْأَلْهُ إِيَّاهَا قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا هُنَّ قَالَ هُنَّ الْوَرَعُ وَ الْقِنَاعَةُ وَ الصَّبْرُ وَ الشُّكْرُ وَ الْحِلْمُ وَ الْحَيَاءُ وَ السَّخَاءُ وَ الشَّجَاعَةُ وَ الْغَيْرَةُ وَ الْبِرُّ وَ صِدْقُ الْحَدِيثِ وَ آدَاءُ الْأَمَانَةِ؛ خداوند متعال پیامبران را به فضایل اخلاقی آراست. کسی که این فضایل در او باشد خدا را بر آن سپاس گوید و کسی

ص: ۳۲۶

که نداشته باشد به درگاه خداوند متعال تضرع کند و آن‌ها را از او بخواهد. راوی می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم، این مکارم اخلاق که فرمودید چیست؟ فرمود: ورع، قناعت، صبر، شکر، حلم، حیا، سخاوت، شجاعت، غیرت، نیکوکاری، راستگویی و ادای امانت است. (۱)

آری کسی که این اوصاف دوازده‌گانه را داشته باشد به یقین انسان کامل و برجسته و در خط انبیا و اولیاست.

ص: ۳۲۷

۱- کافی، ج ۲، ص ۵۶، ح ۳.

[[وقال علیه السلام]]

لَا تَجْعَلَنَّ ذَرْبَ لِسَانِكَ عَلَيَّ مَنْ أَنْطَقَكَ، وَبَلَاغَةَ قَوْلِكَ عَلَيَّ مَنْ سَدَّدَكَ.

امام علیه السلام فرمود:

تندی و تیزی زبانت را بر ضد کسی که سخن گفتن را به تو آموخته به کار مگیر و (نیز) بلاغت سخنت را بر ضد کسی که سخنوری به تو آموخت صرف مکن. (۱)

ص: ۳۲۹

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب میگوید: این کلام حکمت آمیز را آمدی در غرر با تفاوتی آورده است که نشان می دهد از غیر نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۱). افزون بر این، زمخشری آن را در ربیع الابرار از علی ع نقل می کند. (ربیع الابرار، ج ۴، ص ۸۶ ح ۱۳۹۶).

مراقب باش با چه کسی سخن می گویی؟

امام علیه السلام در این کلام نورانی به یک نکته اخلاقی و عاطفی اشاره کرده، می فرماید: «تندی و تیزی زیانت را بر ضد کسی که نیکو سخن گفتن را به تو آموخت به کار مگیر و (نیز) بلاغت سخنت را بر ضد کسی که سخنوری به تو آموخت صرف مکن»؛ (لَا تَجْعَلَنَّ ذَرْبَ لِسَانِكَ عَلَى مَنْ أَنْطَقَكَ، وَ بَلَاغَةَ قَوْلِكَ عَلَى مَنْ سَدَّدَكَ).

اشاره به این که حق شناسی ایجاب می کند که اگر انسان نعمت و موهبتی از کسی به دست آورده، بر ضد او به کار نگیرد زیرا این نهایت بی انصافی و ناسپاسی است.

این سخن شامل پدر و مادرها و همه استادان و معلم ها می شود؛ انسان نباید در برابر پدر و مادری که یک حرف و دو حرف بر زبانش گذاشته اند تا شیوه سخن گفتن را فراگیرد درشتی و خشونت کند. این کار گذشته از این که از نظر شرعی منفور و زشت است تا آن جا که قرآن می فرماید: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»؛ و پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید! و به پدر و مادر نیکی کنید! هر گاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آن ها روا مدار! و بر آن ها فریاد مزن! و گفتار لطیف

و سنجیده و بزرگوارانه به آن ها بگو!«(۱) از نظر وجدانی نیز کاری ناپسند و ناجوانمردانه است.

همچنین استادی که به انسان شیوه نوشتن و سخن گفتن فصیح و بلیغ را آموخته هرگز نباید از این سرمایه بر ضد او استفاده کرد.

تجربه نشان داده است بعضی از کسانی که مرتکب چنین کاری می شوند عمر کوتاهی دارند.

شاعر عرب می گوید:

فِيَا عَجَبًا لِمَنْ رَبَّيْتُ طِفْلًا أَلْقَمَهُ بِأَطْرَافِ الْبِنَانِ

أَعَلِمَهُ الرِّمَایَةَ كُلَّ يَوْمٍ فَلَمَّا اشْتَدَّ سَاعِدُهُ رَمَانِي

أَعَلِمَهُ الْفُتُوَّةَ فَلَمَّا طَرَّ شَارِبُهُ جَفَانِي

وَ كَمْ قَدْ عَلَّمْتَهُ نَظْمَ الْقَوَافِي فَلَمَّا قَالَ شِعْرًا قَدْ هَجَانِي

در شگفتم از کسی که او را در کودکی تربیت کردم و با انگشتان خود لقمه در دهانش گذاشتم.

هر روز تیراندازی را به او می آموختم اما هنگامی که دست و بازویش قوی شد مرا نشانه گرفت و به سوی من تیر انداخت.

من جوانمردی را به او آموختم اما همین که پشت لب هایش مو سبز شد به من جفا کرد.

چقدر نظم قافیه ها را به او آموختم ولی هنگامی که قدرت بر شعر گفتن پیدا کرد مرا با اشعار خود هجو نمود.(۲)

«دَرْب» (بر وزن طرب) به معنای تیزی و حدت و خشونت است. و «دَرْب» (بر وزن خشن) به معنای شخص فصیح و سخنور و گاه نیز به معنای انسان بدزبان آمده است.

ص: ۳۳۱

۱- اسراء، آیه ۲۳

۲- شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، ج ۱، ص ۶۲۲

در حدیثی که از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است می خوانیم که به هنگام وصیت به فرزندش محمد بن حنفیه فرمود:

«وَأَكْرَمَ الَّذِينَ بِهِمْ تَصُولُ وَازْدَدَ لَهُمْ طَوْلَ الصُّحْبَةِ بَرًّا وَإِكْرَامًا وَتَبَجِيلًا وَتَعْظِيمًا فَلَيْسَ جَزَاءَ مَنْ عَظَّمَ شَأْنَكَ أَنْ تَضَعَ مِنْ قَدْرِهِ وَ لَا جَزَاءَ مَنْ سَيَّرَكَ أَنْ تَسُوَّهُ؛ با برادران دینی و کسانی که به کمک آن ها به دشمن حمله می کنی خوش رفتاری کن و آن ها را گرمی و بزرگ دار چرا که جزای کسی که مقام تو را بالا برده این نیست که از قدرش بکاهی و نیز جزای کسی که تو را مسرور کرده این نیست که او را غمگین سازی»^(۱).

در حدیث دیگری از حدیفه (صحابی معروف) نقل شده که می گوید: من مردی بودم که به خانواده ام درشتی می کردم و خشونت زبان داشتم، به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! می ترسم زبانم مرا وارد دوزخ کند فرمود:

«فَأَيْنَ أَنْتَ مِنَ الِاسْتِغْفَارِ إِنِّي لِأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ مَائَةً؛ چرا استغفار نمی کنی من نیز هر روز یکصد مرتبه استغفار می کنم»^(۲).

در خطبه ۱۸۶ نیز آمده بود که امام علیه السلام فرمود:

«وَلِيُخْزِنَ الرَّجُلُ لِسَانَهُ فَإِنَّ هَذَا اللِّسَانَ جَمُوحٌ بِصَاحِبِهِ وَ اللَّهُ مَا أَرَى عَيْدًا يَتَّقِي تَقْوَى تَنْفَعُهُ حَتَّى يَخْزِنَ لِسَانَهُ؛ انسان باید زبانش را (از سخنان ناروا) حفظ کند زیرا این زبان در برابر صاحبش سرکش است. به خدا سوگند بنده ای را نمی بینم که باتقوا باشد و تقوایش به او سودی ببخشد مگر این که زبانش را (از سخنان ناروا) حفظ کند».

ص: ۳۳۲

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۱، ح ۵۸۶۴

۲- مسند احمد، ج ۵، ص ۳۹۷.

[[و قال علیه السلام]]

كَفَاكَ أَدْبًا لِنَفْسِكَ اجْتِنَابُ مَا تَكَرَّهُهُ مِنْ غَيْرِكَ.

امام علیه السلام فرمود:

برای اصلاح خویشتن همین بس که از آنچه برای دیگران نمی پسندی اجتناب ورزی. (۱)

ص: ۳۳۳

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در ذیل این گفتار حکیمانه اشاره میکند که همین سخن در (ذیل) حکمت شماره ۳۶۵ گذشت و در آن جا مدارکی برای آن ذکر کردیم و اضافه می کنیم که مرحوم کلینی آن را در روضه کافی و مرحوم حرانی در تحف العقول ضمن خطبه معروف وسیله آورده اند. همان گونه که حرانی در ضمن بعضی از وصایای امام علی به فرزندش امام حسین علیه السلام آن را با کمی تفاوت ذکر کرده و از این معلوم می شود که امام بارها این گفتار حکیمانه را بیان فرموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۱)

بهترین راه تأدیب خویشتن

امام علیه السلام در این کلام نورانی راه خوب و مؤثری به انسان ها برای تربیت خویش آموخته است. می فرماید: «برای اصلاح خویشتن همین بس که از آنچه برای دیگران نمی پسندی اجتناب ورزی»؛ (كَفَاكَ أَدَبًا لِنَفْسِكَ اجْتِنَابُ مَا تَكْرَهُهُ مِنْ غَيْرِكَ).

بسیاری از افراد دوست دارند واقعاً خود را اصلاح کنند ولی اصلاح خویشتن و زدودن صفات رذیله از خود کار آسانی نیست زیرا در این جا حجابی وجود دارد که نمی گذارد انسان عیوب خود را ببیند و آن حجاب حب ذات است و ای بسا نقاط ضعف خود را بر اثر این حجاب نقاط قوت پندارد و به جای آن که آن ها را از نفس خویشتن بزداید سعی در تقویت آن کند.

امام علیه السلام راه روشنی برای تهذیب نفس و تعلیم و تربیت خویشتن به همه انسان ها آموخته و آن این که در اعمال و رفتار و صفات دیگران دقت کنند و ببینند چه چیزهایی را برای آن ها عیب و چه اعمالی را ناروا می شمرند، همان ها را از خود دور سازند.

چه تعبیر زیبا و چه راه روشن و چه روش مؤثری امام علیه السلام پیشنهاد می فرماید.

انسان در برابر دیگران خرده بین و خرده گیر است و کمترین عیوب و اشکالات کار آن ها را می بیند زیرا آن حجاب که به آن اشاره کردیم در مورد دیگران وجود

ندارد. بنابراین می تواند آن ها را آینه ای برای دیدن صفات زشت و رفتار ناپسند خود قرار دهد و با این آینه خود را اصلاح کند و به صفات انسانی بیاراید و با اعمال و رفتار نیکو راه را برای رسیدن به قله های سعادت بگشاید.

انزوا و گوشه گیری و جدا شدن از مردم عیوب زیادی دارد. یکی از عیوبش همین است که انسان را از این آینه خوب برای اصلاح خود محروم می سازد و به همین دلیل گوشه گیران غالباً گرفتار توهم و خود بزرگ بینی و گاه ادعاهای ناروا و بی اساس می شوند. در حالی که اگر در اجتماع گام بگذارند و صفات خود را در دیگران ببینند و آن را به نقد بکشند می توانند از این مرکب شیطان پیاده شوند.

همان گونه که به هنگام ذکر مصادر اشاره شد امام علیه السلام این سخن را کرارا بیان فرموده است. در ذیل حکمت ۳۶۵ با عبارت:

«كَفَى أَدْبًا لِنَفْسِكَ تَجَبُّكَ مَا كَرِهْتَهُ لِغَيْرِكَ» ، اشاره به این مطلب فرموده بود و در حکمت ۳۵۳ با تعبیر دیگری آن را بیان فرموده:

«أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ؛ بزرگ ترین عیب آن است که چیزی دیگران را به عیب بگیری که در خود تو موجود است.»

این تعبیرات متنوع و متعدد نشان می دهد که امام علیه السلام اهمیت فراوانی برای این مطلب قائل بوده و آن را به شکل های مختلف ارائه می فرموده است. در وصیت امام علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام همین مطلب به صورت گسترده تر و تعبیرات متنوع تر آمده است. آن جا که می فرماید:

«فَأَحِبِّ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ اكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا وَ لِمَا تَظْلِمُ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَ أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يَحْسَنَ إِلَيْكَ وَ اسْتَتْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَتْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ وَ ارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَ إِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ وَ لَا تَقْعَلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يَقَالَ لَكَ؛ پسرم! خویشان را معیار و مقیاس قضاوت میان خود و دیگران قرار ده. برای دیگران چیزی را دوست دار که برای خود دوست می داری و برای آن ها نپسند آنچه را برای خود نمی پسندی. به دیگران ستم نکن همان گونه که دوست نداری به تو

ستم شود. به دیگران نیکی کن چنان که دوست داری به تو نیکی شود. آنچه را برای دیگران قبیح می شمری برای خودت نیز زشت شمار. و برای مردم راضی شو به آنچه برای خود از سوی آنان راضی می شوی. آنچه را که نمی دانی مگو، اگرچه آنچه می دانی اندک باشد، و آنچه را دوست نداری درباره تو بگویند، درباره دیگران مگو» (۱).

نکته: روح ادب و اسباب آن

روح ادب و اسباب آن

«أدب» (بر وزن ابر) در اصل به معنای دعوت کردن به مهمانی است و لذا به مجلس مهمانی مَأْدُبَةٌ و مَدْعَاهُ می گویند.

«أدب» (بر وزن طلب) به معنای دعوت کردن دیگری به نیکی ها و ترک زشتی هاست و تأدیب نیز همین معنا را می رساند.

این کار وظیفه تمام انبیا و اولیا و معلمان و پیشوایان و پدران و مادران است که پیروان و شاگردان و فرزندان خود را به نیکی ها دعوت کنند و از بدی بازدارند. بلکه قبل از همه، ادب کردن کار خداست که گاه از طریق فرستادن پیامبران و نازل کردن کتب آسمانی، انسان ها را ادب می کند و گاه از طریق آزمون های تکوینی و مجازات های مادی و معنوی.

این واژه گاه معنای اسم مصدری دارد و اشاره به حالتی است که انسان در پرتو نیکی ها و ترک زشتی ها پیدا می کند.

در روایات اسلامی بحث های گسترده ای درباره ادب وارد شده است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

«أَفْضَلُ الشَّرَفِ الْأَدَبُ؛ ادب بالاترین شرافت است» (۲).

ص: ۳۳۶

۱- نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲- غررالحکم، ح ۵۰۷۵

در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم:

«خَيْرُ مَا وَرَثَ الْآبَاءُ الْأَبْنَاءُ الْأَدَبُ؛ بهترین چیزی که پدران برای فرزندان به ارث می گذارند ادب است.» (۱)

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است:

«قَلِيلُ الْأَدَبِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ النَّسَبِ؛ ادب اندک برتر است از بسیاری از نسب ها (و شرف های خانواده و فامیل)» (۲) و تعبیرات فراوان و جالب دیگری که نقل همه آن ها به طول می انجامد.

نیز در دستورات اسلامی وارد شده که در درجه اول انسان باید خویشتن را تأدیب کند. در حکمت ۷۳ نیز این گفتار حکیمانه آمده بود:

«مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَعَلَيْهِ أَنْ يَدَّبَّ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسَيْرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ؛ کسی که خود را پیشوای مردم می داند باید قبل از تعلیم دیگران، خویشتن را تعلیم دهد و باید ادب آموختن او از طریق اعمال خویش پیش از ادب آموختن به زبانش باشد و آن کس که معلم خویشتن و تأدیب کننده خود می باشد به احترام سزاوارتر است از کسی که به مردم تعلیم می دهد و آن ها را تأدیب می کند».

در تفسیر نمونه، ج ۲۲، ذیل آیات ۱ تا ۵ سوره حجرات بحث های دیگری در این زمینه آمده است.

ص: ۳۳۷

۱- غررالحکم، ح ۹۳۴۷

۲- غررالحکم، ح ۵۱۱۵

گفتار حکیمانه ۴۱۳- اجر و پاداش صابران

مَنْ صَبَرَ صَبَرَ الْأَخْرَارَ، وَإِلَّا سَلَ سُلُوكَ الْأَغْمَارِ.

امام علیه السلام فرمود:

هر کس همچون آزادگان شکیبا باشد (به اجر و پاداش صابران خواهد رسید و آرامش خواهد یافت) و گرنه همچون جاهلان، خود را به غفلت می زند (و بی نصیب خواهد بود).

گفتار حکیمانه ۴۱۴- دو راهی مصائب

اشاره

وَ فِي خَيْرِ آخِرٍ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِلْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ مُعْزِيًّا عَنِ ابْنِ لَه:

إِنْ صَبِرْتَ صَبِرَ الْكَارِمُ، وَإِلَّا سَلَوْتَ سُلُوكَ الْبُهَائِمِ.

امام علیه السلام در خبر دیگری (همین مضمون را) به اشعث بن قیس به عنوان

ص: ۳۳۹

تسلیت در گذشت فرزندش فرمود:

هر گاه همچون بزرگواران صبر پیشه کنی (پیروز خواهی شد) و گرنه همچون چهارپایان، خود را به غفلت خواهی زد (و بی نصیب می مانی).^(۱)

ص: ۳۴۰

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می گوید: این کلام حکمت آمیز (۴۱۳) را ماوردی در ادب الدنیا والدین آورده است. و در ذیل کلام حکمت آمیز ۴۱۴ این را از آمدی نقل کرده و در دنبال آن می گوید: تسلیت گفتن امیر مؤمنان علی علیه السلام به اشعث بن قیس مشهور است که علما و بزرگان دین قبل از سید رضی و بعد از او به عبارات مختلف آن را نقل کرده اند و مضمون همه یکی است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۲)

به نظر می رسد امام علیه السلام این جمله گفتار حکیمانه ۴۱۳ را به هنگام تسلیت گفتن به یکی از افراد مصیبت زده بیان فرموده و بعید نیست حکمت بعدی (۴۱۴) که خطاب به اشعث بن قیس است تعبیر دیگری از این حکمت، و مخاطب در هر دو اشعث بن قیس باشد. امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه مصیبت زدگان را بر سر دو راهی قرار می دهد، می فرماید: «هر کس همچون آزادگان شکیباً باشد (به اجر و پاداش صابران خواهد رسید و آرامش خواهد یافت) و گرنه همچون جاهلان، خود را به غفلت خواهد زد»؛ (مَنْ صَبَرَ الْأَخْرَارِ، وَإِلَّا سَلَا سُلوُ الْأَعْمَارِ).

«سلا» از ماده «سَلُو» (بر وزن غلو) به معنای به فراموشی سپردن و از یاد بردن چیزی است.

و «اعمار» جمع «عمر» (بر وزن عمق) به معنای انسان جاهل و نادان است.

این واژه در اصل به معنای از بین بردن اثر چیزی است مانند آب زیادی که چهره چیزی را می پوشاند و یا جهل و نادانی عمیق که انسان را در خود فرو می برد و گرفتار غفلت و سرگردانی می کند.

اشاره به این که برای تخفیف آلام و دردهای مصائب، انسان دو راه در پیش دارد؛ راهی را عاقلان برمی گزینند و راه دیگر را جاهلان.

افراد عاقل و بزرگوار و باشخصیت در برابر مصائب شکیبایی پیشه می کنند، جزع و فزع به خود راه نمی دهند و می دانند زندگی دنیا به هر حال، آمیخته با درد و رنج هاست که بسیاری از آن ها اجتناب ناپذیر است و همگان گرفتار آن می شوند، خواه یک فرد ضعیف باشد یا رئیس نیرومند یک کشور و فرمانده یک لشکر.

این شکیبایی سبب می شود که آن ها زبان به ناشکری نگشایند و از خداوند شکایت نکنند و در عمل نیز جزع و فزع نمایند بلکه خدا را شکر گویند و مصیبت را آزمون الهی یا جبران خطاها و یا مقدمه نعمتی بدانند. آن ها اجر و پاداش صابران را خواهند داشت که قرآن مجید از آن ها با عظمت یاد کرده، می فرماید: «وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»؛ قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مال ها و جان ها و میوه ها آزمایش می کنیم؛ و بشارت ده به استقامت کنندگان! آن ها که هرگاه مصیبتی به ایشان می رسد، می گویند: «ما از آن خداییم؛ و به سوی او باز می گردیم». اینها، همان ها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده؛ و آن ها هدایت یافتگان هستند!». (۱)

اما جاهلان، این راه روشن و پرافتخار را رها کرده برای فراموش کردن مصائب، خود را به غفلت و بی خبری می زنند و به سرگرمی های ناسالم و لهو و لعب می پردازند؛ نه اجر صابران را دارند و نه افتخارات آن ها را.

روشن است که منظور امام علیه السلام این نیست که یکی از این دو راه را انتخاب کنید بلکه منظور این است که اگر راه اول را نپذیرفتید به راه دوم خواهید افتاد که رهبر شما در این راه، شیطان و هوای نفس است.

ص: ۳۴۲

البته بعضی از جاهلان راه سومی انتخاب می کنند؛ آنقدر جزع و فزع و بی تابی می کنند و سخنان ناموزون می گویند تا خسته شوند و با گذشت زمان به تدریج فشار مصیبت کاسته شود؛ این راه نیز راه عاقلان و افراد باایمان نیست.

در حکمت ۴۱۴ که تعبیر دیگری از حکمت ۴۱۳ است می خوانیم که امام علیه السلام در خبر دیگری این سخن را خطاب به اشعث به عنوان تسلیت مرگ فرزندش عنوان کرد و فرمود: «هرگاه همچون بزرگواران صبر پیشه کنی (پیروز خواهی شد) و گرنه همچون چهارپایان، خود را به غفلت خواهی زد»؛ (إِنْ صَبَرْتَ صَبَرَ الْكَارِمِ، وَإِلَّا سَلَوْتَ سَلَوَ الْبَهَائِمِ).

تفاوت میان این دو گفتار حکیمانه این است که در جمله دوم به جای احرار (آزادگان)، اکارم (بزرگواران) آمده است که هر دو قریب المضمون هستند و به جای اغمار (جاهلان)، بهائم (چهارپایان) ذکر شده که آن ها نیز مضمونی شبیه به هم دارند.

در حکمت ۲۹۱ تسلیت امام علیه السلام به اشعث بن قیس برای مرگ فرزندش به صورت گسترده تری آمده است که شرح آن را در ذیل همان حکمت بیان کردیم.

شرح حال اشعث بن قیس را نیز که از منافقان مشهور بود و امام علیه السلام به دلایلی با او مدارا می کرد در ذیل نامه پنجم (جلد نهم پیام امام علیه السلام) آوردیم.

نکته: راه صحیح برخورد با مشکلات زندگی

راه صحیح برخورد با مشکلات زندگی

زندگی، خالی از مشکلات و درد و رنج ها نیست. پاره ای از آن ها قابل اجتناب است که انسان باید با هشیاری جلوی آن ها را بگیرد و یا اگر بر اثر غفلت مشکلی دامان او را گرفت راهی برای برون رفت از آن پیدا کند و دست روی دست نگذارد تا مشکل، او را از پای درآورد.

ولی پاره ای از مشکلات چنین نیست و هیچ کس قادر بر دفع آن نمی باشد از جمله این که همه دوستان و خویشاوندان با هم به دنیا نمی آیند و همه با هم از دنیا نمی روند؛ فقدان عزیزان مطلبی است غیر قابل اجتناب.

این از یک سو، از سوی دیگر فشار مصیبت گاه به قدری سنگین است که اگر انسان چاره ای برای آن نیندیشد او را از پای درمی آورد. بهترین راه برای کاستن و از بین بردن فشار مصیبت توجه به پاداش صابران و شخصیت آن ها در پیشگاه خداوند است و این زاییده ایمان و تقواست.

انسان مؤمن و متقی می داند هرچه از سوی دوست می رسد نیکوست و ای بسا در مصائب، مصالحی باشد که بسیار مفید و مؤثر بوده و از اهمیت مصیبت، برتر و بالاتر است و یا جبران گناهی است که از انسان سرزده و سبب پاکی او می شود و یا آزمونی است که اگر از عهده آن برآید مقام مقربان در گاه خدا را پیدا می کند.

این تفکر و اندیشه است که فشار مصیبت را می کاهد و از بین می برد.

تعبیر به «احرار» در کلام امام علیه السلام نیز ناظر به همین معناست که آزادگان می کوشند از طرق مختلف، آثار سوء حوادث ناگوار را از خود دور سازند و با صبر و شکیبایی به استقبال آینده روشنی بروند و تا آن جا که ممکن است حوادث ناگوار را جبران سازند ولی اغمار (جاهلان) یا زبان به ناشکری می گشایند و یا با سرگرمی های ناسالم خود را مشغول می کنند.

توجه به آنچه در آیات و روایات درباره پاداش صابران آمده نیز تأثیر بسزایی در صبر و شکیبایی انسان در برابر حوادث ناگوار دارد.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«الصَّبْرُ خَيْرٌ مَّرَكَبٍ مِمَّا رَزَقَ اللَّهُ عَبْدًا خَيْرًا لَهُ وَ لَمَّا أَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ؛ صبر بهترین مرکب راهوار است و خداوند به بنده ای از بندگانش چیزی بهتر و گسترده تر از صبر عنایت نکرده است.» (۱)

ص: ۳۴۴

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود:

«الصَّبْرُ عَلَى الْبَلَاءِ أَفْضَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ فِي الرَّخَاءِ؛ صَبْرٌ فِي مِثَالِ مَشْكَالَاتٍ، بَرْتَرِازِ عَافِيَةٍ فِي وَسْعَةٍ اسْت.» [\(۱\)](#) زیرا اجر فراوان اخروی آن قابل مقایسه نیست.

ص: ۳۴۵

۱- غررالحکم، ح ۶۲۷۱

[[و قال علیه السلام]]

فِي صِفَةِ الدُّنْيَا:

تَعْرُ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَ هَا ثَوَابًا لِأَوْلِيَائِهِ، وَ لَا عِقَابًا لِأَعْدَائِهِ. إِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرَّكِبٍ بَيْنَنَا هُمْ حَلُّوا إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَارًا تَحَلُّوا.

امام علیه السلام در وصف دنیا فرمود:

می فریبید و زیان می رساند و می گذرد. خداوند به (بخشیدن) آن به عنوان پاداش برای دوستانش، رضایت نداده و (گرفتن) آن را به عنوان کیفر دشمنانش نپذیرفته است. اهل دنیا همچون کاروانی هستند که هنوز رحل اقامت نیفکنده اند که قافله سالار فریاد می زند (کوچ کنید): و آن ها کوچ می کنند. (۱)

ص: ۳۴۷

۱- سند گفتار حکیمانه: از کسانی که این کلام حکمت آمیز را در کتاب های خود آورده اند راغب اصفهانی در محاضرات و ماوردی در ادب الدنيا والدین و آمدی در غررالحکم و ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل است که بعضی از آنها آن را با تفاوتی نقل کرده اند و این تفاوت نشان می دهد مصدری غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته اند. میدانی نیز در مجمع الامثال آن را با تفاوت هایی نقل کرده است. همچنین طبرسی در مشکاه الانوار. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۳) اضافه میکنیم که مجمع الأمثال و مطالب السؤل این کلام را در ضمن یک کلام طولانی از امام علیه السلام نقل کرده اند

امام علیه السلام در این بیان کوتاه و حکیمانه پنج صفت برای دنیا بیان فرموده است.

در سه وصف اول می فرماید: «دنيا می فریبد و زیان می رساند و می گذرد»؛ (فِي صِفَةِ الدُّنْيَا: تَغُرُّ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ).

فریبندگی دنیا از طریق ظواهر پرزرق و برق آن است؛ اموال و ثروت ها، کاخ ها و زینت ها، مقام ها و قدرت ها؛ همه از مظاهر فریبنده دنیاست که گروه زیادی را به سوی خود جلب کرده و می کند.

و زیان رساندن دنیا از طریق ناکامی ها، درد و رنج ها، شکست ها و مصیبت هاست. هنوز انسان دوران جوانی را طی نکرده برف پیری بر سر و روی او می نشیند و هنوز از قدرتش استفاده نکرده دیگران آن را از چنگ او درمی آورند. هنوز از سلامتی اش بهره مند نشده امواج بیماری و درد و رنج او را احاطه می کند.

اساساً فریبندگی دنیا گویا مقدمه ای برای زیان رساندن آن است؛ انسان را غرق نعمت می کند ناگهان از او بازمی ستاند و گرفتار امواج غم و اندوه می کند.

و گذرا بودن دنیا چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد. تاریخ، بهترین شاهد و گواه آن است و حوادثی که با چشم خود در طول عمر دیده ایم گواه دیگری است.

فرعون ها و نمرودها و شدادها همه رفتند سلاطین بزرگ و قدرتمند و جهان گشا همگی در زیر خاک پنهان شدند. تنها کاخ های ویران شده آن ها باقی مانده است.

در عمر خود نیز کسان بسیاری را دیده ایم که یک روز در اوج قدرت بودند و روز دیگر در نهایت ذلت.

بعضی از شارحان «تَمُرُّ» را از ماده «مراره» به معنای تلخی دانسته و گفته اند:

مفهوم کلام این است که دنیا می فریبد و ضرر می زند و تلخ می شود. (۱)

آنگاه امام علیه السلام به چهارمین وصف دنیا پرداخته که حقارت آن را در پیشگاه خداوند روشن می سازد، می فرماید: «خداوند به (بخشیدن) آن به عنوان پاداش برای دوستانش، رضایت نداده و (گرفتن) آن را به عنوان کیفر دشمنانش پذیرفته است»؛ (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَهَا تَوَاباً لِأَوْلِيَائِهِ، وَ لَا عِقَاباً لِأَعْدَائِهِ).

این تعبیر بسیار جالبی است. درست مثل این که کسی بگوید: فلان مبلغ ناچیز به قدری بی اهمیت است که نمی تواند بخشیدن آن سبب تشویق دوستان و نبخشیدنش سبب مجازات دشمنان گردد و این نهایت حقارت دنیا را نشان می دهد.

قرآن مجید در سوره زخرف می فرماید: «وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُقْفًا مِّنْ فَضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ»* و لِيُوتِيَهُمْ أَبْوَابًا وَ سُرُورًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ* وَ زُخْرَفًا وَ إِن كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ»؛ اگر (تمکن کفار از مواهب مادی) سبب نمی شد که همه مردم، امت واحد (گمراهی) شوند، ما برای کسانی که به (خداوند) رحمان، کافر

ص: ۳۴۹

۱- تمر فعل لازم است و اگر به باب افعال برود بعضی گفته اند که معنای متعدی دارد و بعضی از ارباب لغت گفته اند که آن هم معنای فعل لازم دارد. ولی بودن آن به معنای مرور و عبور با آنچه در ذیل این گفتار حکیمانه آمده است و با تناسب مقام، مناسب تر است. به علاوه اتضرر» معنای مرارت را نیز دارد و نیازی به تکرار نیست

می شدند خانه هایی قرار می دادیم با سقف هایی از نقره و نردبان هایی که از آن بالا روند و برای اطاق های آن ها درهایی (پرزرق و برق) و تخت هایی (زیبا) قرار می دادیم که بر آن تکیه کنند، و هرگونه زیوری را در اختیار آن ها می گذاشتیم، ولی این ها همه، متاع زندگی دنیا است، و سرای آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزکاران است» (۱).

البته خداوند اقوام متعددی را به عذاب های دنیوی گرفتار کرده است که در قرآن مجید نمونه های فراوانی از آن دیده می شود ولی این به آن معنا نیست که فقط عذاب های دنیا و سلب نعمت ها جزای کافران باشد؛ جزای اصلی آن ها در قیامت است. همان گونه که قرآن می فرماید: «وَلَنَذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ الَّذِي عَمِلُوا لَهُمْ يَوْمَ هُمْ كَانُوا يَعْتَمِدُونَ»؛ به آنان از عذاب نزدیک (عذاب این دنیا) پیش از عذاب بزرگ (عذاب آخرت) می چشانیم، شاید باز گردند! (۲).

در پنجمین و آخرین جمله امام علیه السلام شرح ناپایداری دنیا را در لباس مثال گویایی بیان کرده، می فرماید: «اهل دنیا همچون کاروانی هستند که هنوز رحل اقامت نیفکنده اند که قافله سالار فریاد می زند (کوچ کنید) و آن ها کوچ می کنند؛ (وَإِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرَكَبٍ بَيْنَنَا هُمْ حُلُومًا إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَأَرْتَحَلُوا).

اشاره به این که مردم دنیا حتی وضعشان از مسافران عادی نیز بدتر است زیرا مسافران عادی هنگامی که وارد منزلی شدند مقداری در آن جا می مانند و استراحت می کنند و خود را آماده ادامه راه می نمایند مگر این که قافله سالار بعد از اجازه اقامت احساس کند در آن منزلگاه خطری است، در این صورت بلافاصله اعلام می دارد همه برخیزند و آماده حرکت شوند و اهل دنیا درست به چنین قافله و قافله سالاری می مانند و این مربوط به شرایط غیر عادی است.

ص: ۳۵۰

۱- زخرف، آیات ۳۳-۳۵

۲- سجده، آیه ۲۱

نکته: ناپایداری مواهب این جهان

ناپایداری مواهب این جهان

درباره بی وفایی و ناپایداری دنیا تعبیرات مختلفی در روایات اسلامی دیده می شود که هر یک از دیگری گویاتر است از جمله:

گاه دنیا را تشبیه به پلی کرده اند که باید از آن عبور کرد و ایستادن و توقف بر آن معنا ندارد.

«إِنَّمَا الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَاعْبُرُوهَا وَلَا تَعْمُرُوهَا». (۱)

در جایی دیگر دنیا به عنوان سرای عبور و نه دار اقامت معرفی شده است همان گونه که امام امیرمؤمنان علیه السلام در حکمت ۱۳۳ فرموده است:

«الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ لَا دَارٌ مَقَرٌ» .

در تعبیر زیبای سومی دنیا تشبیه به لباسی شده که تمام آن از هم شکافته و تنها به نخ بند است که هر زمان احتمال می رود آن نخ، پاره شود و لباس فرو افتد همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«هَذِهِ الدُّنْيَا مِثْلُ ثَوْبٍ شُقَّ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ فَيَبْقَى مُتَعَلِّقًا بِخَيْطٍ فِي آخِرِهِ يَوْشِكُ ذَلِكَ الْخَيْطُ أَنْ يَنْقَطِعَ». (۲)

در تعبیر چهارمی دنیا تشبیه به سایه ابرها شده که هرگز پایدار نیست و همچون صحنه های دل انگیز خواب است که به زودی می گذرد همان گونه که در غررالحکم از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است:

«إِنَّ الدُّنْيَا ظِلُّ الْعُمَامِ وَ حُلْمُ الْمَنَامِ». (۳)

در پنجمین تعبیر، وضعیت انسان در برابر دنیا تشبیه به سواری شده است که برای استراحت و خواب نیمروز در سایه درختی در یک روز داغ تابستانی پیاده می شود و بعد از ساعتی استراحت آن را ترک می گوید و می رود همان گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّمَا مِثْلِي وَ مِثْلُ الدُّنْيَا كَمِثْلِ رَاكِبٍ مَرَّ لِلْقَيْلُولَةِ فِي ظِلِّ

ص: ۳۵۱

۱- بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۱۹، ح ۲۰

۲- مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۴۸.

۳- غررالحکم، ح ۲۱۶۶

شَجَرَهُ فِي يَوْمٍ صَيْفٍ ثُمَّ رَاحَ وَ تَرَكَهَا» (۱).

پیش از همه این ها قرآن مجید با مثال روشنی ناپایداری و بی وفایی دنیا را ترسیم کرده است: «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا» (۲).

و عجیب این است که با این همه توصیف و تشبیه باز هم گروه کثیری غافل اند و همچنان بر این دنیای ناپایدار تکیه می کنند و برای به دست آوردن گوشه ای از آن جانفشانی می نمایند.

ص: ۳۵۲

۱- بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۹، ح ۱۱۱.

۲- کهف، آیه ۴۵.

[[و قال علیه السلام]]

لِإِنَّهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَا تُخَلِّفَنَّ وَرَاءَكَ شَيْئًا مِنَ الدُّنْيَا، فَإِنَّكَ تُخَلِّفُهُ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ: إِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَشَقِيَ بِمَا جَمَعَتْ لَهُ؛ فَكُنْتَ عَوْنًا لَهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، وَ لَيْسَ أَحَدٌ هَذَيْنِ حَقِيقًا أَنْ تُؤَثِّرَهُ عَلَى نَفْسِكَ.

امام علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود:

چیزی از مال و ثروت دنیا را بعد از خود باقی نگذار زیرا آنچه باقی می گذاری برای یکی از دو کس خواهد بود: یا کسی که آن را در راه اطاعت خداوند مصرف می کند که در این صورت او به چیزی سعادتمند شده که تو به سبب آن محروم شده ای یا برای کسی می گذاری که آن را در راه معصیت خداوند به کار می گیرد در نتیجه تو به سبب چیزی که برای او اندوخته ای شقاوتمند، و محروم از سعادت می شوی و در واقع او را در گناهش یاری کرده ای و سزاوار نیست هیچ یک از این دو کس را بر خویشتن مقدم داری. (۱)

ص: ۳۵۳

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در کتاب مصادر نهج البلاغه می گوید: اما تعبیر اول را که امام علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام وصیت میکند گروهی از علما قبل از سید رضی و بعد از او روایت کرده اند مانند صدوق در کتاب خصال و ابن عساکر در تاریخ دمشق و آمدی در غرر (با تفاوت مختصری). اما جمله دوم را مرحوم کلینی در روضه کافی نقل کرده و مخاطب امام علی یکی از اصحابش است که مال قابل توجهی از امام علی درخواست کرد. امام علیه السلام؟ فرمود: به زودی سهم من از بیت المال معین می شود و من آن را با تو تقسیم می کنم. او گفت: من به این قناعت نمی کنم. از نزد حضرت بیرون رفت و به معاویه پیوست. امام علی این سخن را به صورت نامه ای برای او نوشت. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۴)

مرحوم سید رضی می گوید: «این سخن به گونه دیگری نیز نقل شده است و آن چنین است: اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، آنچه از دنیا هم اکنون در اختیار توست پیش از این در دست دیگران بوده است و بعد از تو نیز به دیگران می رسد تو اموال را برای یکی از دو کس گردآوری می کنی: یکی آن کس که آن را در راه طاعت الهی صرف می کند و با آن سعادتمند می شود در حالی که تو از آن محروم مانده ای یا کسی که آن را در راه معصیت خداوند صرف می کند و تو به سبب آنچه برای او گردآوری کرده ای شقاوتمند خواهی شد (چراکه کمک به گناه کرده ای). هیچ یک از این دو، شایستگی این را ندارد که تو او (شخص صالح) را بر خود مقدم داری و یا بار (گناه) او (شخص ناصالح) را بر دوش کشی بنابراین برای گذشتگان، رحمت خدا و برای بازماندگان، رزق پروردگار را طلب کن (و به فکر آخرت و آینده خویش باش)»؛

(قَالَ الرَّضِيُّ وَ يَرْوِي هَذَا الْكَلَامُ عَلَى وَجْهِ آخَرَ وَ هُوَ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الَّذِي فِي يَدِكَ مِنَ الدُّنْيَا قَدْ كَانَ لَهُ أَهْلٌ قَبْلَكَ، وَ هُوَ صَائِرٌ إِلَى أَهْلِ بَعْدِكَ، وَ إِنَّمَا أَنْتَ جَامِعٌ لِأَحَدِ رَجُلَيْنِ: رَجُلٍ عَمِلَ فِيمَا جَمَعْتَهُ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَدَّ عَدَّ بِمَا شَقِيتَ بِهِ؛ أَوْ رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ، فَشَقِيتَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ.

وَ لَيْسَ أَحَدٌ هَذَيْنِ أَهْلًا أَنْ تُؤْتِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ، وَ لَا أَنْ تَحْمِلَ لَهُ عَلَى ظَهْرِكَ، فَارْجُ لِمَنْ مَضَى رَحْمَةَ اللَّهِ، وَ لِمَنْ بَقِيَ رِزْقَ اللَّهِ).

برای چه کسی باقی می گذاری؟

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه با استدلال روشنی حریصان را از مال اندوزی باز می دارد و خطاب به فرزندش امام حسن علیه السلام می فرماید: «چیزی از مال و ثروت دنیا را بعد از خود باقی نگذار زیرا آنچه باقی می گذاری برای یکی از دو کس خواهد بود: یا کسی که آن را در راه اطاعت خداوند مصرف می کند که در این صورت او به سبب چیزی سعادتمند شده که تو به سبب آن شقاوت یافته و محروم شده ای یا برای کسی می گذاری که آن را در راه معصیت خداوند به کار می گیرد در نتیجه تو به سبب چیزی که برای او اندوخته ای شقاوت‌مند، و محروم از سعادت می شوی و در واقع او را در گناهش یاری کرده ای»؛ (وَقَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تُخَلِّفَنَّ وَرَاءَكَ شَيْئاً مِنَ الدُّنْيَا، فَإِنَّكَ تُخَلِّفُهُ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ: إِمَّا رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيتَ بِهِ، وَإِمَّا رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَشَقِيَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ؛ فَكُنْتَ عَوْناً لَهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ).

و در پایان می فرماید: «و سزاوار نیست هیچ یک از این دو کس را بر خویشان مقدم داری»؛ (وَلَيْسَ أَحَدٌ هَذَيْنِ حَقِيقاً أَنْ تُؤْتِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ).

شک نیست که گذاشتن اموالی به عنوان ارثیه در حد نیاز فرزندان و بازماندگان مذموم و نکوهیده نیست و بسیاری از اولیاء الله و نیکان اموالی داشته اند که به فرزندان و همسران یا سایر بستگان آن ها رسیده و حتی در آیه ۱۸۰ سوره بقره

خداوند توصیه می کند که به هنگام فرا رسیدن مرگ، کسانی که اموالی دارند، برای پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته وصیت کنند و آن را حقی بر پرهیزکاران می شمرد: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» و حتی در این آیه از مال الارث به عنوان «خیر» یاد شده است که نشان می دهد باقی گذاشتن چنین مالی نه تنها عیب نیست بلکه مایه خیر و برکت است.

مخاطب امام علیه السلام حریصانی هستند که به نام تأمین آینده فرزندان به هر دری می زنند و حلال و حرام را به هم می آمیزند و خود را به زحمت و درد و رنج فراوان و مسئولیت های سنگین گرفتار می کنند.

امام علیه السلام به این گونه افراد می فرماید: برای چه کسی این اموال را ذخیره می کنید؟ برای افراد صالح که از آن در راه اطاعت خداوند بهره می گیرند؟ در این صورت آن ها خوشبخت می شوند و شما محروم و زیان کار؛ در حالی که زحمت جمع کردن مال را شما کشیده اید.

و اگر این اموال به دست افراد ناصالح و فاسد بیفتد و از آن در مسیر معصیت پروردگار کمک بگیرند سرنوشت بدتری خواهید داشت زیرا علاوه بر این که از برکات مال خود محروم شده اید، اعانت به اثم و کمک به گناه کرده اید.

بنابراین چه بهتر که انسان حرص و طمع را کنار بگذارد و به کفاف و عفاف قناعت کند و از گردآوری اینگونه اموال پرهیزد و اگر اموال فراوانی، خواسته یا ناخواسته به دست او افتاد، تا زنده است از آن ها بهره بگیرد و بار سفر آخرت خود را با آن ببندد و صالحات و باقیاتی از خود به جای نهد و بخشی از آن را به صورت ارث برای بازماندگانش بگذارد. در این صورت در قیامت گرفتار حسرت و اندوه نخواهد شد به عکس کسانی که اموالی را از طرق مختلف گردآوری کرده و برای دیگران گذاشته اند که در هر صورت گرفتار حسرت

و اندوه یوم القیامه خواهند بود.

بنابراین از هر کس شایسته تر برای اموالی که انسان گردآوری کرده است خود اوست که زحمت و مسئولیتش را بر دوش گرفته است.

در این جا این سؤال پیش می آید که چرا نگوییم در صورت اول که بازماندگان، اموال را در راه خیر مصرف می کنند شخص گردآوری کننده کمک به طاعت آن ها کرده و از این نظر دارای ثواب و پاداش، و سعادت مند است همان گونه که در صورت دوم به سبب اعانت بر گناه، شقاوتمند محسوب می شود؟

با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود و آن این است که به فرض که به انسان به دلیل کمک و اطاعت پاداشی بدهند ولی بدون شک اگر خودش آن را در طریق اطاعت مصرف می کرد چندین برابر عایدش می شد و از این نظر گرفتار خسران شده است.

اضافه بر این ممکن است در جمع آوری این اموال دقت در حلال و حرام بودن آن ها نکرده باشد که در این صورت وزر و وبال آن برای اوست و بهره گرفتن از آن در طریق طاعت برای کسی که از وجود حرام در آن خبر نداشته نصیب دیگران می شود.

سؤال دیگر این که فقها در بحث اعانت بر گناه نیت را لازم می دانند و می دانیم شخصی که اموالی را گردآوری کرده نیتش این نیست که فرزند ناصالحش آن را حتماً در طریق گناه مصرف کند بنابراین چگونه امام علیه السلام می فرماید: اعانت بر گناه کرده است؟

پاسخ این است که در بحث اعانت بر اثم گفته ایم که اگر انسان یقین داشته باشد مثلاً انگوری که به کارخانه شراب سازی می فروشد حتماً برای ساخت شراب مورد استفاده واقع می شود آن را نیز مصداق اعانت بر اثم می دانیم و ای بسا حریصانی که اموالی را جمع آوری کرده اند بدانند فرزندان آن ها از آن در

کارهای ناشایست استفاده می کنند بنابراین مصداق اعانت بر اثم می شود.

مرحوم سید رضی بعد از پایان این گفتار حکمت آمیز می گوید: «این سخن به گونه دیگری نیز نقل شده است و آن چنین است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَ يَزُودُ هَذَا الْكَلَامُ عَلَى وَجْهِ آخَرَ وَ هُوَ).

این قسمت، که مرحوم سید رضی نقل می کند از نظر معنا تفاوتی با بخش گذشته ندارد و روشن است که نقل به معنا شده است یا آن بخش نقل به معنای این بخش بود. ولی این تفاوت در آن دیده می شود که بخش گذشته به صورت وصیتی به امام حسن مجتبی علیه السلام بود اما این بخش به صورت خطبه ایراد شده است چون در آغازش «اما بعد» آمده که معمولاً در آغاز خطبه ها می آید. به هر حال می فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، آنچه از دنیا هم اکنون در اختیار توست پیش از این در دست دیگران بوده است و بعد از تو نیز به دیگران می رسد»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الَّذِي فِي يَدِكَ مِنَ الدُّنْيَا قَدْ كَانَ لَهُ أَهْلٌ قَبْلَكَ، وَ هُوَ صَائِرٌ إِلَى أَهْلِ بَعْدِكَ).

آنگاه می افزاید: «تو اموال را برای یکی از دو کس گردآوری می کنی: یکی آن کس که آن را در راه طاعت الهی صرف می کند و با آن سعادت مند می شود در حالی که تو از آن محروم مانده ای یا کسی که آن را در راه معصیت خداوند صرف می کند و تو به سبب آنچه برای او گردآوری کرده ای شقاوت مند خواهی شد (چراکه کمک به گناه کرده ای)»؛ (وَ إِنَّمَا أَنْتَ جَامِعٌ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ: رَجُلٍ عَمِلَ فِيهَا جَمَعْتَهُ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيتَ بِهِ؛ أَوْ رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ، فَشَقِيتَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ).

و در پایان می فرماید: «هیچ یک از این دو، شایستگی این را ندارد که تو او (شخص صالح) را بر خود مقدم داری و یا بار (گناه) او (شخص ناصالح) را بر دوش کشی»؛ (وَ لَيْسَ أَحَدٌ هَذَيْنِ أَهْلًا أَنْ تُؤْتِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ، وَ لَا أَنْ تَحْمِلَ لَهُ عَلَى ظَهْرِكَ).

آن گاه نتیجه می گیرد و می فرماید: «بنابراین برای گذشتگان، رحمت خدا و برای بازماندگان، رزق پروردگار را طلب کن (و به فکر آخرت و آینده خویش باش)»؛ (فَارْجُ لِمَنْ مَضَى رَحْمَةَ اللَّهِ، وَ لِمَنْ بَقِيَ رِزْقَ اللَّهِ).

در حکمت ۳۵۲ نیز مطلبی آمده بود که از بعضی جهات شبیه کلام مورد بحث است آن جا که می فرماید: بیشترین دل مشغولی خود را به خانواده و فرزندان (و تأمین زندگی آنها) اختصاص مده زیرا اگر آن ها از دوستان خدا باشند خداوند دوستان خود را تنها نمی گذارد و اگر از دشمنان خدا هستند چرا هم خود را صرف دشمنان خدا می کنی؟

(وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ لَا تَجْعَلَنَّ أَكْثَرَ شُغْلِكَ بِأَهْلِكَ وَ وَالدِّكَ فَإِنْ يَكُنْ أَهْلُكَ وَ وَالدِّكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَوْلِيَاءَهُ وَ إِنْ يَكُونُوا أَعْدَاءَ اللَّهِ فَمَا هُمُكَ وَ شُغْلُكَ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ).

و در حکمت ۴۲۹ نیز تنها به یک بخش از حکمت مورد بحث اشاره شده است که به خواست خدا خواهد آمد.

مرحوم علامه شوشتری در ذیل این کلام حکمت آمیز داستان جالبی از کتاب انوار نعمانیه نقل می کند، می گوید: حضرت عیسی علیه السلام روزی با جماعتی از یارانش از کنار زراعتی می گذشت که هنگام دروی آن رسیده بود. عرض کردند:

ای پیغمبر خدا! ما همه گرسنه ایم. خداوند به عیسی علیه السلام وحی فرستاد که به آن ها اجازه بده به مقدار قوتشان از آن زراعت بخورند. آن ها در آن زراعت متفرق شدند و هر کدام مقداری را آماده خوردن کردند و خوردند. در این هنگام صاحب زراعت رسید و فریاد زد: این زراعت و زمین من است که از پدرانم به ارث برده ام. به اجازه چه کسی از آن می خورید؟ حضرت مسیح علیه السلام از خداوند تقاضا کرد تمام کسانی که از زمان حضرت آدم علیه السلام تا آن زمان مالک آن زمین شده بودند همه را مبعوث و حاضر کند. آن ها حاضر شدند و هر کدام فریاد زدند:

زراعت من و زمین من است که از پدرانم به ارث برده ام. صاحب زمین از این

صحنه در وحشت فرو رفت و کار و جایگاه حضرت عیسی علیه السلام به اطلاع او رسید (که به آن ها اجازه استفاده از آن زمین را داده است). خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: من تو را نشناختم. زراعتم برای تو حلال است. حضرت عیسی علیه السلام فرمود: همه کسانی را که دیدی، این زمین را به ارث برده، آباد کرده و گذاشته بودند و رفته بودند و تو نیز خواهی رفت و به آن ها ملحق خواهی شد در حالی که نه زمینی و نه مالی خواهی داشت. (۱)

ص: ۳۶۰

۱- شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۴، ص ۶۲۳

[[و قال علیه السلام]]

لِقَائِلٍ قَالَ بِحَضْرَتِهِ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»:

ثَكَلْتِكَ أُمَّكَ، أَتَدْرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ؟ الْإِسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعَلِيِّينَ، وَهُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتِّهِ مَعَانٍ: أَوْلَاهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى، وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ إِلَيْهِ أَبَدًا، وَالثَّلَاثُ أَنْ تُودِيَ إِلَى الْمُخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمَلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعُهُ، وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمَدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَمَّيْنَهَا فَتُودِيَ حَقَّهَا، وَالْخَامِسُ أَنْ تَعْمَدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُدْبِيهِ بِالْأَحْزَانِ، حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ، وَيَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ، وَالسَّادِسُ أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ أَلْمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمُعْصِيَةِ بِهِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ».

امام علیه السلام به شخصی که در حضور او (از روی غفلت و بی خبری) استغفرالله گفت، فرمود:

مادرت به عزایت بنشیند آیا می دانی استغفار چیست؟ استغفار مقام بلندمرتبه گان است و واژه ای است که بر شش معنا اطلاق می شود (مراحل شش گانه ای دارد): نخست پشیمانی از اعمال گذشته، دوم تصمیم بر ترک همیشگی آن ها در آینده. سوم این است که حقوقی را که از مردم ضایع کرده ای به

آن‌ها بازگردانی تا به هنگام ملاقات پروردگار (به هنگام مرگ یا محشور شدن در قیامت) مدیون کسی نباشی و چهارم این که هر واجبی که از توفوت شده است حق آن را ادا کنی (و قضای آن را به جای آوری) پنجم، گوشت‌هایی را که بر اثر حرام بر اندامت روییده با اندوه بر گناه آب کنی تا چیزی از آن باقی نماند و پوست به استخوانت بچسبد و گوشت تازه در میان آن‌ها بروید و ششم آن که به همان اندازه که لذت و شیرینی گناه را به خود چشانده‌ای زحمت و مرارت طاعت را نیز به آن بچشانی. پس از انجام این مراحل می‌گویی: استغفر الله. (۱)

ص: ۳۶۲

۱- سند گفتار حکیمانه: این کلام آموزنده را قبل از سید رضی مرحوم ابن شعبه حرانی در کتاب تحف العقول نقل کرده ولی طولانی‌تر از مرحوم سید رضی، و بعد از مرحوم سید رضی فخر رازی در تفسیر خود و دیلمی در کتاب ارشاد آن را آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۵).

امام علیه السلام در این گفتار بسیار پرمعنا، حقیقت استغفار را بیان می کند. استغفاری که جامع جمیع شرایط است و انسان را از تمام آثار گناه پاک می سازد و شست و شو می دهد. داستان این گفتار از این قرار است: «شخصی در حضور امام علیه السلام (از روی غفلت و بی خبری) گفت: استغفر الله. امام علیه السلام (که احساس کرد استغفار او ظاهری بیش ندارد او را مخاطب ساخته) فرمود: مادرت به عزایت بنشیند؛ (لِقَائِلٍ قَالَ بِحَضْرَتِهِ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»: تَكَلَّتْكَ أُمُّكَ).

«تکل» در لغت به معنای از دست دادن فرزند و یا از دست دادن یکی از عزیزان است بنابراین جمله (تَكَلَّتْكَ أُمُّكَ) یعنی مادرت تو را از دست بدهد که نتیجه آن این است که او عزادار می شود.

البته منظور از این جمله واقعاً نفرین به مرگ نیست بلکه این، تعبیری است که هنگام نهی اکید از چیزی، در ادبیات عرب به کار می رود. همان گونه که ما وقتی کسی کار بدی انجام می دهد و می خواهیم به شدت او را نهی کنیم می گوئیم: خدا مرگت دهد چرا این کار را می کنی؟ این در واقع نفرین جدی به مرگ نیست بلکه اشاره به نهی شدید است.

به هر حال، از قرائن معلوم می شود که شخص مزبور انسان آلوده به گناهی بوده که استغفارش ظاهری و یا بسیار کم محتوا بوده است. امام علیه السلام در این جا

فرصت را غنیمت می شمرد تا کامل ترین مرحله توبه و استغفار را بیان کند.

نخست به او می فرماید: «می دانی استغفار یعنی چه؟»؛ (أَتَدْرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ؟).

این استفهام در واقع استفهام انکاری است یعنی تو حقیقت استغفار را نمی دانی، بگذار برای تو شرح دهم.

سپس می افزاید: «استغفار مقام بلندمرتبه گان است»؛ (الْإِسْتِغْفَارُ دَرَجَةٌ الْعُلِيَّيْنَ).

«علیین» جمع «علی» (بر وزن ملی) در اصل به معنای مکان بلند یا اشخاصی است که در محل بالا- می نشینند و به اشخاص والامقام که از نظر معنوی در مکان بالایی هستند نیز اطلاق می شود. بعضی نیز گفته اند که ذکر علیین به صیغه جمع به منظور تأکید است یعنی (عُلُوٌّ فِي عُلُوٍّ) ولی در کلام امام علیه السلام به معنای اشخاص والامقام می باشد و معنای جمله این است که استغفار، مقام بلندپایگان نزد خداست و آن ها هستند که از هر ترک اولایی استغفار می کنند؛ استغفاری که جامع شرایط باشد (شرایط مذکور، در ادامه می آید).

آنگاه امام علیه السلام در تفسیر این سخن می فرماید: «استغفار واژه ای است که بر شش معنا اطلاق می شود (و مراحل شش گانه ای دارد)»؛ (وَهُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتَّةٍ مَعَانٍ).

آنگاه امام علیه السلام به شرح این مقامات شش گانه پرداخته، می فرماید: «نخست پشیمانی از اعمال گذشته و دوم تصمیم بر ترک همیشگی آن ها در آینده است»؛ (أَوَّلُهَا النَّدْمُ عَلَى مَا مَضَى، وَ الثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ إِلَيْهِ أَبَدًا).

به یقین، کسی که در مقام استغفار و توبه برمی آید باید از گذشته خویش پشیمان باشد و کسی که از گذشته خویش واقعاً پشیمان است باید تصمیم بر ترک آن ها در آینده داشته باشد. چگونه ممکن است کسی از خدا تقاضای عفو گناهی را کند اما در عین حال از انجام آن پشیمان نباشد و یا تصمیم به تکرار آن در آینده داشته باشد؟ این دو از ارکان قطعی استغفار و توبه است و بدون آن توبه مفهومی نخواهد داشت.

لذا در حدیثی از امام باقر علیه السلام در کتاب شریف کافی می خوانیم:

«الْمُقِيمُ عَلَى الذَّنْبِ وَهُوَ مُسِيئٌ تَغْفِرُ مِنْهُ كَالْمُسِيئِ تَهْزِي؛ کسی که به گناه خود ادامه می دهد و در عین حال استغفار می کند گویی دارد (خود را یا حکم گناه را یا نعوذ بالله خدا را) مسخره می کند»^(۱)

آن گاه می فرماید: «سوم این است که حقوقی را که از مردم ضایع کرده ای به آن ها بازگردانی تا به هنگام ملاقات پروردگار (به هنگام مرگ یا محشور شدن در قیامت) حق کسی بر تو نباشد و چهارم این که هر واجبی که از تو فوت شده است حق آن را ادا کنی (و قضای آن را به جای آوری)»؛ (وَ الثَّلَاثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمُخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَيْثُي تَلْقَى اللَّهُ أُمَّلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبَعُهُ، وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَعْتَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا).

این دو قسمت در حقیقت از آثار قطعی پشیمانی واقعی از گناه است زیرا کسی که از کاری پشیمان شده سعی می کند آن را جبران نماید و جبران، در ضایع کردن حقوق مردم، بازگرداندن حقوق به آن ها و در تضييع حق الله قضای آن است.

بدیهی است که این دو رکن در مواردی است که قابل جبران باشد اما گناهی که از طریق قضا کردن یا ادای حقوق مردم قابل جبران نیست تنها با انجام اعمال صالح دیگر می توان آثار آن را از روح و جان شست.

به همین دلیل در آیات بسیاری بعد از ذکر توبه، ذکر اصلاح (جبران با اعمال صالحه) آمده است از جمله در سوره بقره آیه ۱۵۹ و ۱۶۰ درباره علمای یهود که حقایق را مخفی می کردند می خوانیم: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ* إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»؛ کسانی که دلایل روشن، و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم، بعد از آن که در کتاب برای

ص: ۳۶۵

مردم بیان نمودیم، کتمان کنند، خدا آن‌ها را لعنت می‌کند؛ و همه لعن کنندگان نیز آن‌ها را لعن می‌کنند. مگر آن‌ها که توبه و بازگشت کردند، و (اعمال بد خود را با اعمال نیک) اصلاح نمودند، (و آنچه را کتمان کرده بودند؛ آشکار ساختند؛) من توبه آن‌ها را می‌پذیرم؛ که من تَوَّابٌ و رحیمم».

در واقع شخص گنهکار به خصوص کسی که اصرار بر گناه داشته مانند بیماری است که نیروهای خود را از دست داده است؛ هنگامی که بیماری قطع شد باید به تقویت خویشتن پردازد تا نیروهای از دست رفته بازگردد و به صورت نخستین درآید. تأثیر گناه بر روح انسان نیز همین گونه است و جبران و اصلاح آن نیز از طریق انجام اعمال صالحه است.

آن گاه امام علیه السلام به سراغ پنجمین و ششمین مرحله که آخرین ارکان توبه و بالاترین مراحل آن هستند رفته، می‌فرماید: «پنجم، گوشت‌هایی را که بر اثر حرام بر اندامت روییده با اندوه بر گناه آب کنی تا چیزی از آن باقی نماند و پوست به استخوانت بچسبد و گوشت تازه در میان آن‌ها بروید و ششم آن که به همان اندازه که لذت و شیرینی گناه را به جسمت چشانده ای زحمت و مرارت طاعت را نیز به آن بچشانی»؛ (وَ الْخَامِسُ أَنْ تَعْمَدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُذَيِّبُهُ بِالْأَخْزَانِ، حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ، وَيَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ، وَ السَّادِسُ أَنْ تُذَيِّقَ الْجِسْمَ أَلْمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَدَقَّتْهُ حَلَاوَةُ الْمَعْصِيَةِ).

البته این مربوط به جایی است که گوشت انسان از اموال حرام روییده باشد و تعبیر به «حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ؛ تا پوستت به استخوانت بچسبد» نوعی تأکید و مبالغه است. حداقل چنین شخصی که در عیش و نوش و اموال حرام فربه شده به وسیله گرفتن روزه‌های مستحب لاغر شود و بخش قابل توجهی از آن گوشت‌ها را از طریق روزه و ریاضت آب کند.

قابل توجه این که این دو مرحله یکی ناظر به جنبه‌های جسمی است

و دیگری ناظر به جنبه های روحی (هر چند هر دو از طریق جسم انجام می شود)؛ جسم را با ریاضت لاغر می کند و روح را با چشیدن زحمت طاعت، همان گونه که در حال معصیت جسمش را با اموال حرام چاق و فربه کرد و روحش را با گناهانی مانند شنیدن انواع موسیقی ها و کارهای حرام دیگری که از طریق جسم به روح منتقل می شود.

در پایان می فرماید: «پس از انجام این مراحل می گویی: استغفر الله»؛ (فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»).

بنابراین استغفار بازیچه نیست و لقلقه زبان نمی باشد که انسان هر زمان مرتکب گناهی شود بی آن که شرایط توبه را فراهم کرده باشد با گفتن استغفرالله خود را راحت کند و گمان کند گنااهش بخشوده شده و از عذاب الهی در امان است.

البته بعضی از این مراحل شش گانه از ارکان است و بعضی دیگر از شرایط کمال. به یقین چهار مرحله اول از ارکان می باشد زیرا بدون پیشیمانی که لازمه آن تصمیم بر ترک در آینده است و بدون جبران مافات از حقوق الناس و حقوق الله حقیقت توبه حاصل نمی شود. ولی آب شدن گوشت هایی که از حرام رویده و یا چشیدن مرارت طاعت برای از بین رفتن آثار لذت حرام، از مراحل کمال است.

به تعبیر دیگر- آن گونه که مرحوم امام خمینی قدس سره در مکاسب محرمه خود بیان کرده- دو مرحله اول، حقیقت توبه است، مرحله سوم و چهارم شرط پذیرش آن و مرحله پنجم و ششم شرط کمال آن است.

نکته ها

۱- شرایط توبه واقعی

نخستین گام در سیر و سلوک الی الله از نظر عمل، توبه از گناه است؛ تا انسان از آثار گناهان پیشین از طریق توبه صحیح، پاک و پاکیزه نشود در حریم قرب پروردگار راهی نخواهد داشت.

در واقع توبه یک کلاس تربیتی مهم است زیرا اگر گنهکار راه بازگشت را به روی خود بسته ببیند از ادامه گناه پرهیز نخواهد کرد و پیش خود فکر می کند:

اکنون که من رانده در گاه خدا شده ام آب از سرم گذشته چه یک قامت چه صد قامت.

امام سجاد علیه السلام حقیقت توبه را در مناجات تائبین به صورت بسیار زیبایی ترسیم کرده است:

«إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمِيَّتُهُ التَّوْبَةُ فَقُلْتُ تُوْبُوا إِلَيَّ اللَّهُ تَوْبَةً نَصُوحاً فَمَا عُيِّرُ مَنْ أَعْغَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ خداوندا! تو همان کسی هستی که دری به سوی عفو تو برای بندگانت گشوده ای و نام آن را باب توبه گذاشته ای و از همه گنهکاران دعوت کرده ای و فرموده ای: به سوی خدا بازگردید و توبه کنید؛ توبه ای خالص. اکنون که این باب رحمت گشوده است کسانی که از آن وارد نمی شوند چه عذری دارند؟» همان گونه که علمای اخلاق توبه را به عنوان گام نخستین، بسیار مهم می شمارند فقها نیز آن را جزء واجبات می دانند و بر همه واجب می کنند که اگر لغزشی از کسی سر زد بلافاصله توبه کند و در مقام جبران برآید.

جالب این است که توبه در آیات قرآن در بسیاری از موارد به گنهکار نسبت داده شده ولی در پاره ای از موارد به خدا نسبت داده شده است: «لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُشِيرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ»؛ به یقین خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آن که نزدیک بود دل های گروهی از آنها، از حق منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند)؛ سپس خدا توبه آن ها را پذیرفت، که او درباره آنان مهربان و رحیم است! (۱).

هر دو توبه به معنای بازگشت است ولی توبه بندگان بازگشت از گناه به

ص: ۳۶۸

اطاعت است و توبه خداوند بازگشت از مجازات به رحمت.

و جالب این که هر دو توبه در یک آیه از قرآن در کنار هم قرار داده شده است آن جا که می فرماید: «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ اما آن کس که پس از ستم کردن، توبه و جبران نماید، خداوند توبه او را می پذیرد؛ (و از مجازات الهی؛ معاف می شود، زیرا) خداوند، آمرزنده و مهربان است» (۱).

درباره توبه، هم در آیات قرآن به طور گسترده بحث شده و هم در روایات. در قرآن مجید بیش از هشتاد بار این واژه و مشتقات آن استعمال شده است.

همه انبیای الهی هنگامی که برای هدایت امت های مختلف مأموریت پیدا می کردند قبل از هر چیزی، آن ها را به توبه دعوت می نمودند. هود و صالح و شعیب و... علیهم السلام همه قوم خویش را به توبه دعوت کردند و همچنین پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله.

امیرمؤمنان علیه السلام در وصیت نامه ای که خطاب به امام مجتبی علیه السلام نوشته است می فرماید:

«إِنْ قَارَفْتَ سَيِّئَةً فَعَجِّلْ مَحْوَهَا بِالتَّوْبَةِ؛ هر وقت مرتکب گناهی شدی هرچه سریع تر آن را به وسیله توبه محو کن» و به مؤمنان هشدار داده شده است که در مسأله توبه از تأخیر و تسویف بپرهیزند. (۲)

و در جای دیگر می فرماید:

«مُسِيءٌ وَ نَفْسِهِ بِالتَّوْبَةِ مِنْ هُجُومِ الْأَحْيَالِ عَلَى أَعْظَمِ الْخَطَرِ؛ کسی که در برابر هجوم اجل، توبه را به تأخیر بیندازد خود را در معرض بزرگ ترین خطرات قرار داده است». (۳)

درباره توبه بحث های زیادی مطرح است که در اینجا نمی توان به تمام آن پرداخت، از جمله این که قبول شدن توبه عقلی است یا نقلی؟ شرایط توبه و مراتب آن و آثار و برکاتش چیست؟ یکی از بحث ها نیز این است که توبه تا چه

ص: ۳۶۹

۱- مائده، آیه ۳۹

۲- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۰۸.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۳۰

زمانی پذیرفته می گردد؟ و چه زمانی درهای توبه بسته می شود؟ که از آیات و روایات استفاده می شود هنگامی که انسان در آستانه مرگ قرار گرفت و چشم برزخی پیدا کرد درهای توبه بسته می شود.

قرآن مجید می فرماید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِيمَانَ وَ لَمَّا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»؛ توبه کسانی که کارهای بد انجام می دهند، و هنگامی که مرگ یکی از آن ها فرا می رسد می گوید: «الان توبه کردم!» پذیرفته نیست؛ و نه کسانی که در حال کفر از دنیا می روند؛ این ها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم کرده ایم». (۱)

امام امیر مؤمنان علی علیه السلام در حکمت مورد بحث شرایط توبه کامل و جامع را در عباراتی کوتاه و بسیار پرمعنا بیان فرموده که چیزی فراتر از آن در امر توبه وجود ندارد.

چنین توبه ای است که انسان را از هرگونه گناه و از تمام آثار وضعی و تکوینی آن پاک و پاکیزه می کند و از نفوذ گناه در اعماق وجود انسان جلوگیری می نماید.

البته گناه آلودگی انسان به اندازه ای است که تصمیم به توبه گرفتن کار آسانی نیست؛ زندگی او آلوده به انواع اموال حرام شده، شغل او و فکر او آلوده به گناه است. در این گونه موارد تصمیم شجاعانه ای لازم است که توأم با امدادهای الهی شود و انسان را از منجلاب گناه بیرون آورد. همانگونه که در داستان معروف ابو بصیر و همسایه توبه کارش آمده است.

۲- سرگذشت عجیب همسایه ابوبصیر

او می گوید: همسایه ای داشتم که از کارگزاران حکومت ظالم (بنی امیه یا

ص: ۳۷۰

بنی عباس) بود و از این طریق اموال فراوانی را به دست آورده و مشغول عیش و نوش و لهو و لعب بود. اضافه بر این، افراد فاسد را به مجلس خود دعوت می کرد. بارها او را نصیحت کردم ولی دست برنداشت اما هنگامی که زیاد اصرار نمودم گفت: ای مرد! من آدمی آلوده به گناهم و تو مرد پاکی هستی اگر شرح حال مرا برای یارت امام صادق علیه السلام بازگو کنی امید می رود نجات یابم.

ابوبصیر می گوید: گفته های او در دل من اثر کرد هنگامی که خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم شرح حال او را به آن حضرت عرض کردم. فرمود: هنگامی که به کوفه بازگشتی او به دیدار تو می آید. به او بگو جعفر بن محمد برای تو پیغام فرستاده و گفته است که دست از این کارها بردار، من بهشت را برای تو تضمین می کنم.

ابو بصیر می گوید: وقتی به کوفه بازگشتم در میان کسانی که به دیدار من آمدند همسایه گنهارم بود. هنگامی که خواست برخیزد و برود اشاره کردم بنشین تا منزل خلوت شود من کاری با تو دارم. هنگامی که منزل خلوت شد به او گفتم:

حال تو را برای امام صادق علیه السلام شرح دادم امام علیه السلام فرمود: سلام مرا به او برسان و به او بگو اعمال ناشایست خود را ترک کند و در برابر آن، من بهشت را برای او تضمین می کنم.

مرد همسایه با شنیدن این سخن، سخت منقلب شد و گریه کرد. سپس گفت:

تو را به خدا جعفر بن محمد چنین پیامی به من داده است؟ ابو بصیر می گوید:

قسم یاد کردم که این پیام آن حضرت است.

آن مرد گفت: همین کافی است و سپس از نزد من بیرون رفت.

بعد از چند روز کسی را به سراغ من فرستاد تا نزد او بروم. دیدم پشت در خانه ایستاده در حالی که بدنش تقریباً برهنه است. گفت: ای ابوبصیر! هرچه در منزل از اموال حرام بود آن ها را در راه خدا دادم. (یا به صاحبانش بازگرداندم) و تو می بینی اکنون در چه حالم.

ابوبصیر می گوید: با کمک برادران شیعه، لباس (و سایر نیازمندی ها را) برای او گردآوری کردم (در حالی که از تصمیم و همت او سخت شگفت زده بودم).

مدتی گذشت بار دیگر به سراغ من فرستاد که بیا من بیمارم. ابوبصیر می گوید:

به سراغش رفتم و مرتباً برای درمان او می کوشیدم ولی درمان ها سودی نبخشید و سرانجام در آستانه رحلت از دنیا قرار گرفت.

ابوبصیر می گوید: در واپسین ساعات عمر در کنار او نشسته بودم و او بیهوش شد. هنگامی که به هوش آمد صدا زد: ای ابوبصیر! دوست تو به عهدش وفا کرد.

این سخن را گفت و چشم از دنیا فرو بست.

ابوبصیر اضافه می کند: مدتی بعد به زیارت خانه خدا رفتم؛ سپس برای زیارت امام صادق علیه السلام به مدینه آمدم هنگامی که می خواستم وارد منزل آن حضرت شوم در حالی که یک پای من در دالان خانه بود و پای دیگرم در حیاط خانه، امام علیه السلام از داخل اطاق صدا زد و فرمود:

«یا أبا بصیرٍ قَدْ وَفَّيْنَا لِصَاحِبِكَ؛ ای ابو بصیر! ما به عهدی که با دوست تو کرده بودیم وفا کردیم!». (۱)

ص: ۳۷۲

[[و قال علیه السلام]]

الْحِلْمُ عَشِيرَةٌ.

امام علیه السلام فرمود:

حلم همچون یک قوم و قبیله است (در یاری کردن انسان در مقابل سفیهان). (۱)

ص: ۳۷۳

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در این جا منبع دیگری برای این گفتار موجز حکمت آمیز ذکر نکرده و ماهم جست و جو کردیم و منبع دیگری جز نهج البلاغه نیافتیم جز این که در غررالحکم نیز با عین همین عبارت ذکر شده است. (غررالحکم، ح ۶۳۷۹) همچنین دانشمند معروف، واسطی نیز که در قرن ششم می زیسته در کتاب عیون الحکم و المواعظ آن را آورده است. (عیون الحکم و المواعظ، ص ۳۸)

بهترین یاور در برابر سفیهان

امام علیه السلام در این گفتار بسیار کوتاه و حکیمانه به حقیقت مهمی اشاره کرده، می فرماید: «حلم همچون یک قوم و قبیله است (در یاری کردن انسان در مقابل سفیهان)»؛ (الْحِلْمُ عَشِيرَةٌ).

حقیقت حلم همان بردباری در برابر اهانت ها و سخنان درشت و سخیف و بی ادبانه افراد نادان است و همیشه در جوامع انسانی چنین افرادی بوده و هستند که گاهی از سر حسادت و یا نادانی، افراد با شخصیت را مورد اهانت قرار داده و می دهند.

یکی از دستورات اسلام که هم در آیات قرآن به اشاره شده و هم در روایات، سکوت و تحمل در برابر این افراد است. قرآن مجید می گوید: «وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»؛ بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند؛ و هنگامی که جاهلان آن ها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آن ها سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند)» (۱).

و در جای دیگر می فرماید: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»؛ و کسانی که شهادت به باطل نمی دهند (و در مجالس باطل شرکت

ص: ۳۷۴

نمی کنند)؛ و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از آن می گذرند» (۱)

امام علیه السلام در این کلام نورانی می فرماید: هرگاه افراد با شخصیت در مقابل نادانی که ناسزا می گوید و اهانت می کند سکوت کنند و بردبار باشند مردم به یاری آن ها برمی خیزند و شخص نادان بی ادب را بر سر جای خود می نشانند و چه بهتر که دشمن انسان به دست دیگران تنبیه شود.

در همین کلمات قصار نهج البلاغه در حکمت ۲۰۶ خواندیم که امام علیه السلام فرمود:

«أَوَّلُ عَوْضِ الْحَلِيمِ مِنْ حِلْمِهِ أَنَّ النَّاسَ أَنْصَارُهُ عَلَى الْجَاهِلِ؛ نخستین سودی که شخص حلیم از حلم خود می برد این است که مردم در برابر شخص جاهل از او حمایت می کنند».

در حدیث دیگری که در غررالحکم آمده همین معنی به تعبیر زیبای دیگری بیان شده است. امام علیه السلام می فرماید:

«وَجَدْتُ الْحِلْمَ وَالْإِحْتِمَالَ أَنْصَرَ لِي مِنْ شُجْعَانِ الرِّجَالِ؛ بردباری و تحمل را یاوری بهتر از مردان شجاع یافتم» (۲)

اضافه بر این، سکوت افراد با شخصیت در مقابل اینگونه افراد سبب می شود خودشان شرمنده شوند و دهان فرو بندند همان گونه که در حکمت ۲۱۱ آمده بود:

«وَالْحِلْمُ فِدَاءُ السَّفِيهِ؛ حلم و بردباری دهان بند سفیهان است».

ولی اگر افراد با شخصیت به مقابله برخیزند، هم مقام خودشان را تنزل می دهند و هم بر آتش جهل جاهلان می افزایند و نتیجه معکوس خواهند گرفت.

مرحوم علامه شعرانی در پاورقی هایی که بر شرح اصول کافی مرحوم ملاصالح مازندرانی نوشته در تفسیر جمله «الحلم عشیره» چنین می گوید: بعضی از افراد نادان چنین می پندارند که حلم و بردباری نشانه ضعف است و شخص نیرومند با غیرت هرگز آزار مردم را تحمل نمی کند زیرا قبول ظلم از ظلم کردن

ص: ۳۷۵

۱- فرقان، آیه ۷۲

۲- غررالحکم، ح ۶۴۶۷

زشت تر و بدتر است و گاه به آیه شریفه «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» (۱) و آیه شریفه «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (۲) و آیه «وَمَنْ قَاتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا» (۳) استدلال می کنند اضافه بر این، سکوت در برابر ظلم و رضایت دادن به آن سبب جرأت و جسارت شخص ظالم می شود و افراد ظالم و بی ادب اگر بدانند انسان های باشخصیت، مأمور به سکوت اند بر ظلم و جسارتشان می افزایند.

نامبرده در پاسخ این اشکال می گوید: حلم و بردباری جایی دارد و مطالبه حقوق جای دیگر. آنچه مسلم است این است که انسان نباید تسلیم عواطف ناشی از شهوت و غضب شود به گونه ای که اختیار را از او سلب کند و در مسیر قوه وهمیه قرار گیرد بلکه واجب است مالک نفس خویش باشد. حتی قصاص و انتقام و ایستادنش در برابر شخص متجاوز باید به مقتضای عقل باشد نه برای ارضای عواطف و متابعت از هوای نفس و شهوات زیرا امتیاز انسان نسبت به حیوان در همین است و پیروی از حلم از وظایف انسان است نه پیروی از هوی، و آن چیزی است که ذخیره او برای قیامت می شود و مقتضای عقل همین است. (۴)

از بعضی روایات معصومین علیهم السلام استفاده می شود که آن بزرگواران حتی طرز حلم کردن و برخورد با سفیهان و جاهلان را به ما آموخته اند.

در حدیث معروف عنوان بصری که خدمت امام صادق علیه السلام برای آموختن علم آمد از جمله مطالبی که امام علیه السلام به او فرمود این بود: من نه چیز را به تو سفارش می کنم که برای همه سالکان الی الله نیز همان را توصیه می نمایم. سه نکته درباره ریاضت نفس است و سه نکته درباره حلم و سه نکته درباره علم. آن ها را به

ص: ۳۷۶

۱- بقره، آیه ۱۹۴.

۲- بقره، آیه ۱۷۹.

۳- اسراء، آیه ۳۳.

۴- شرح کافی، ج ۸، ص ۳۱۰.

خاطر بسیار و در آن سستی مکن.

عنوان بصری می گوید: تمام فکر و قلبم را متوجه آن حضرت ساختم. فرمود:

اما آنچه درباره ریاضت نفس است این است که هرگز چیزی را که به آن تمایل نداری نخور که موجب حماقت است و هنگامی که سیر شدی دست به سوی غذا مبر و هنگامی که می خواهی چیزی بخوری باید از حلال باشد و نام خدا را ببری....

و اما سه نکته ای که درباره حلم است: اگر کسی به تو بگوید: اگر یک سخن نسنجیده درباره من بگویی ده برابر آن را درباره تو می گویم، تو در مقابل چنین شخصی باید بگویی: اگر ده گفتار نسنجیده بگویی حتی یکی هم نخواهم گفت و کسی که به تو دشنام و نسبت بد بدهد به او بگو: اگر در آنچه می گویی صادق هستی از خدا می خواهم مرا ببخشد و اگر کاذب هستی از خدا می خواهم تو را ببخشد. و هرگاه به تو وعده شروبدی بدهد تو وعده نصیحت و خیرخواهی به او بده.

اما آن سه چیز که در مورد علم است این است که آنچه رانمی دانی از علما بپرس و پرهیز از این که برای آزار و آزمودن از آن ها سؤال کنی، و از این که تنها به رأی خود چیزی را عمل کنی پرهیز و راه احتیاط را در پیش گیر.... (۱)

نقطه مقابل حلم؛ حدت، تندی و پرخاشگری است. افرادی را سراغ داریم که با شنیدن یک جمله نامناسب از یک فرد نادان ناگهان تبدیل به کوره ای از آتش می شوند و عکس العمل های تند و شدیدی نشان می دهند که هم از مقام آن ها کاسته می شود و هم شخص نادان را جسورتر می کند و هم کسی به یاری آن ها بر نمی خیزد.

لذا در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم:

«الْحِلْمُ يُطْفِئُ نَارَ الْغَضَبِ وَ الْحِدَّةُ تُؤَجِّجُ إِحْرَاقَهُ؛ حلم و بردباری آتش غضب را خاموش می کند اما حدت و تندی بر آتش آن می افزاید.» (۲)

ص: ۳۷۷

۱- بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۶

۲- غررالحکم، ح ۶۴۵۰

در حکمت ۲۵۵ از نهج البلاغه نیز خواندیم:

«الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ؛ حِدْتٌ وَ تَنَدِي وَ تَنَدَخْوِي نَوْعِي از جنون و دیوانگی است».

جالب این که افراد سفیه و نادان دوست دارند عکس العملی در برابر آن ها نشان داده شود تا به کار خود ادامه دهند و عقده دل را بگشایند اما هنگامی که به آن ها بی اعتنایی شود غمگین می شوند. آیا بهتر نیست با بی اعتنایی آن ها را غمگین و مأیوس سازیم همانگونه که امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید:

«إِذَا حُلِمْتَ عَنِ السَّفِيهِ غَمَمْتَهُ فَرِدْهُ غَمًّا بِحِلْمِكَ عَنْهُ؛ هنگامی که در برابر شخص سفیه و نادان بردباری نشان دهی غمگین می شود. حال که چنین است با حلم خود بر غم و اندوه او بیفزای». (۱)

ص: ۳۷۸

۱- غررالحکم، ح ۶۳۸۹

[[و قال علیه السلام]]

مِسْكِينُ ابْنِ آدَمَ: مَكْتُومُ الْأَجَلِ مَكْنُونُ الْعِلْلِ، مَحْفُوظُ الْعَمَلِ تَوْلَمُهُ الْبَقَّةُ، وَ تَقْتُلُهُ الشَّرْقَةُ، وَ تُنْتِنُهُ الْعَرْقَةُ.

امام علیه السلام فرمود:

بیچاره فرزند آدم، سرآمد زندگی اش نامعلوم، عوامل بیماری اش ناپیدا و (تمام) اعمالش در جایی محفوظ است. پشه او را آزار می دهد و گلوگیر شدن (آب یا غذا) موجب مرگ او می شود و عرق، او را متعفن و بدبو می سازد. (۱)

ص: ۳۷۹

۱- سند گفتار حکیمانه: در مصادر آمده است که قبل از مرحوم سید رضی، جاحظ در المائه المختاره این کلام حکمت آمیز را آورده و بعد از سید رضی آمدی در غررالحکم آن را با تفاوت مختصری ذکر کرده و همچنین این القاسم در ریاض الاخبار با بعضی اضافات آن را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۶) اضافه میکنیم که طبق نقل دمیری در کتاب حياه الحيوان اصبح بن نباته از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت را به این صورت نقل کرده است: ابن آدم و ما ابن آدم تَوْلَمَهُ الْبَقَّةُ وَ تُنْتِنُهُ الْعَرْقَةُ وَ تَقْتُلُهُ الشَّرْقَةُ. (ر.ک: شرح علامه تستری، ج ۱۱، ص ۳۳۷). نیز زمخشری در ربیع الابرار آن را با اضافه جمله و تمیته العرقه آورده است. (ربیع الابرار، ج ۲، ص ۳۴۲)

نقاط ضعف عجیب این انسان مغرور!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه پرده از روی ضعف انسان برداشته و غرور و غفلت او را درهم می شکنند و نشان می دهد که در برابر تمام نقطه های قوت و توانایی هایی که انسان دارد نقاط ضعف عجیبی را نیز داراست و در مجموع به شش نقطه از این نقاط ضعف اشاره می فرماید، سه قسمت از درون انسان سرچشمه می گیرد و سه قسمت از برون.

اما درباره سه قسمت اول می فرماید: «بیچاره فرزند آدم، سرآمد زندگی اش نامعلوم، عوامل بیماری اش ناپیدا و اعمالش در جایی محفوظ است»؛ (مِسْكِينُ ابْنِ آدَمَ (۱): مَكْتُومُ الْأَجَلِ مَكْنُونُ الْعِلَلِ، مَحْفُوظُ الْعَمَلِ).

آری از یک سو نمی داند پایان عمر او در چه زمان و تاریخی است؛ شب می خوابد از صبح خبر ندارد، صبح می شود از عصر خبر ندارد. خواه پیر باشد یا جوان یا کودک در هر لحظه احتمال فرا رسیدن مرگ وجود دارد.

و از سویی دیگر عوامل بیماری در درون بدن او به صورت ناپیدا وجود دارد.

به خصوص با کشفیات امروز که می گویند: در هر ساعت از طریق آب و هوا و غذا و پوست بدن میکروب هایی وارد جسم انسان شده و در خون انسان شناور

ص: ۳۸۰

۱- در این جمله «ابن آدم» مبتدای مؤخر است و «مسکین» خبر مقدم و تنوین مسکین گاه برای تخویف حذف می شود

می شوند. هر زمان که بخشی از آن ها غلبه کنند انسان به یکی از بیماری ها مبتلا می شود.

دستگاه های بدن انسان اعم از دستگاه تنفس و قلب و کلیه و عروق و مغز، همه آسیب پذیرند و در معرض انواع آفات و بیماری ها قرار دارند. با این حال چگونه انسان می تواند به فردای خود مطمئن باشد که سالم است و توانا؟

از سوی سوم، هر عملی که به جا می آورد در نامه اعمال او ثبت می شود و فرشتگان الهی مأمور حفظ اعمال او هستند. اضافه بر این، زمین و زمان و اعضای بدن او نیز همگی مأموریت ضبط اعمال او را دارند.

آیا چنین انسانی شایسته عنوان مسکین نیست که امام علیه السلام فرموده است؟

آنگاه اشاره به عوامل بیرونی کرده و به چند نمونه ظاهراً کوچک آن که می تواند زندگی انسان را برهم زند اشاره می کند، می فرماید: «پشه ای او را آزار می دهد و گلوگیر شدن (آب یا غذا) موجب مرگ اوست و عرق، او را متعفن و بدبو می سازد»؛ (تُولِمَهُ الْبُقْعَةُ، وَ تَقْتُلُهُ الشَّرْقَةُ، وَ تَنْتِنُهُ الْعَرَقَةُ).

«شرقه» اسم «مره» از ماده «شَرَقَ» (بر وزن طرب) به معنای گلوگیر شدن است.

آری پشه ای که گاه به آسانی به چشم نمی آید و در گوشه و کنار در کمین انسان است که بر بدن او بنشیند و با نیش خود بخشی از خون او را بمکد و خواب و استراحت را از او بگیرد. اضافه بر پشه های خطرناکی که گاه مایه مرگ انسان اند یا بیماری هایی را به او تحمیل می کنند.

از سویی دیگر مجرای تنفس و تغذیه انسان دقیقاً در کنار یکدیگر قرار دارند.

به هنگامی که انسان می خواهد غذایی ببلعد دریچه تنفس بسته می شود و به هنگامی که بلعیدن تمام شد باز می شود. حال اگر آن دریچه کوچکی که این وظیفه را برعهده دارد دیر بجنبید و مقداری آب یا غذا وارد ریه شود اگر بسیار کم باشد با سرفه های شدید به خارج پرتاب می شود و اگر زیاد باشد حالت خفگی

به انسان دست می دهد و پایان عمر او فرامی رسد. همچنین اگر لقمه یا جرعه آب در آن فضا بایستد و حرکت نکند راه نفس کشیدن را بر انسان می بندد و اگر در مدت کوتاهی مشکل برطرف نشود مرگ به سراغ او می آید.

انسانی که اینقدر مرز زندگی و مرگش به هم نزدیک است چگونه ممکن است مغرور شود و از باده قدرت سرمست گردد و دست به هر کاری بزند؟

همچنین هر انسانی به هنگامی که فعالیت جسمانی شدیدی داشته باشد و یا در گرمای هوا گرفتار شود عرق از روزنه های پوست او جاری می گردد و بدن او را بدبو می سازد یعنی عوامل تعفن به وسیله خود او بر بدنش آشکار می شود.

از مجموع این نقاط ضعف شش گانه به خوبی روشن می شود که چرا انسان مسکین و بیچاره است.

امام علیه السلام با این گفتار حکیمانه اش نمی خواهد مقام انسان را کاهش دهد و یا از عظمت او بکاهد؛ انسانی که خلیفه الله و گل سرسبد آفرینش و مسجود فرشتگان الهی است. بلکه می خواهد غرور و غفلت او را درهم بشکند؛ همان غرور و غفلتی که او را آلوده انواع گناهان و ظلم و ستم ها و مفساد بی شمار می سازد.

جالب این است که ابن معروف (قاضی القضاة ابو محمد عبید الله بن احمد بن معروف، متولد ۳۰۶) اشعاری دارد که ظاهراً از کلام امام علیه السلام در آن الهام گرفته است. او می گوید:

يَا بُؤْسَ لِلْإِنْسَانِ فِي الدُّنْيَا وَإِنْ نَالَ الْأَمَلَ

يَعِيشُ مَكْشُوفَ الْعِلَلِ فِيهَا وَمَكْتُومَ الْأَجَلِ

بَيْنَا يُرَى فِي صِحِّهِ مُغْتَبِطًا قَبْلَ اعْتَلَلِ

و بَيْنَمَا يُوجَدُ فِيهَا ثَاوِيًا قَبْلَ اتَّقَلِ

فَأَوْفَرَ الْحِطِّ لِمَنْ يَتَّبِعُهُ حُسْنَ الْعَمَلِ

بدا به حال انسان در دنیا هر چند به آرزوهای (دراز) خود برسد.

زندگی می کند در حالی که عوامل بیماری در او مکتوم و پایان عمرش نیز ناپیداست.

در حالی که کاملاً در سلامت است به طوری که مردم به حال او غبطه می خورند ناگهان گفته می شود که بیمار شد.

و در حالی که مشغول حرکت به این طرف و آن طرف است ناگهان می گویند که از این جهان چشم فرو بست.

بنابراین بهره کامل از آن کسانی است که اعمال نیک در پی داشته باشند. (۱)

نکته ها

۱- نیرومند ضعیف!

انسان موجودی است از یک نظر بسیار قوی و نیرومند که عرصه زمین و پهنای آسمان و اعماق دریاها را جولانگاه خود قرار داده و تمام موجودات زمینی را مسخر خود ساخته و از تمام مواهب این جهان به نفع خود استفاده می کند. ولی با تمام قدرتی که دارد موجودی بسیار ضعیف و آسیب پذیر است.

یک پشه کوچک که گاه با چشم هم دیده نمی شود او را آزار می دهد یا بیمار می کند و گاهی سبب مرگ او می شود و از آن کوچک تر میکروب ها و ویروس های بیماری زا هستند که ابداً با چشم دیده نمی شوند ولی این موجودات نامرئی و ظاهراً بسیار ضعیف و ناتوان انسان های قوی و قهرمان را می توانند از پای در آورند.

این ترکیب عجیب انسان از قوت و ضعف ظاهراً برای این است که از طرفی بتواند مدارج ترقی و کمال را طی کند و از سویی دیگر گرفتار غرور و غفلت و خودبزرگ بینی نشود.

ص: ۳۸۳

از جمله مسائلی که انسان با آن دست به گریبان است زمان اجل اوست که کاملاً مخفی و پنهان است. این نیز هشدار برای انسان هاست که آنی غافل نشوند و به گمان زندگی طولانی دست به هر کاری نزنند و فکر نکنند که زمان توبه از گناه و جبران خطاها وسیع است چرا که هر لحظه ممکن است مرگ او فرارسد. یک جرعه آب یا یک لقمه غذا می تواند گلوی او را بفشارد و در عین سلامتی، راهی دیار آخرت کند.

این ها حقایقی است که امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به آن اشاره فرموده و ریشه آن در قرآن مجید است می فرماید: «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»؛ خدا می خواهد کار را بر شما سبک کند؛ و انسان، ضعیف آفریده شده است. (۱)

در جای دیگر می خوانیم: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا»؛ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا؛ انسان، حریص آفریده شده* هنگامی که ناراحتی به او رسد بسیار جزع و فزع می کند. (۲)

و در جای دیگر می فرماید: «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»؛ و هیچ کس نمی داند در چه سرزمینی می میرد؟ خداوند عالم و آگاه است! (۳)

در روایات آمده است: هنگامی که خداوند پشه ها را بر نمرود و لشکرش مسلط ساخت تعداد فوق العاده زیادی اطراف لشکر او را احاطه کردند. نمرود از لشکرش جدا شد و در خانه اش وارد گشت و تمام درها را بست و پرده ها را فرو افکند و بر پشت خود خوابید، فکر می کرد که چگونه از این لشکر عظیم پشه ها رهایی یابد ناگهان پشه ای وارد بینی او شد و به سوی مغز او بالا رفت. چهل روز

ص: ۳۸۴

۱- نساء، آیه ۲۸.

۲- معارج، آیات ۱۹ و ۲۰.

۳- لقمان، آیه ۳۴.

او را آزار می داد به گونه ای که برای پیدا کردن آرامش موقت، سر خود را بر زمین می کوبید و در این حال بود تا به هلاکت رسید. (۱)

در حدیث دیگری آمده است که امام صادق علیه السلام نزد منصور دوانیقی بود در این حال پشه ای منصور را آزار می داد و هر زمان او را از خود دور می ساخت دو مرتبه به سوی او باز می گشت. او روی به امام صادق علیه السلام نمود و عرض کرد: خداوند چرا این پشه (مزاحم) را آفریده است. امام علیه السلام فرمود:

«لِيُذِلَّ بِهِ الْجَبَابِرَةَ مِثْلَكَ؛ برای این که ستمگرانی مانند تو را خوار کند» (۲)

۲- مواد تشکیل دهنده عرق بدبو

دانشمندان تحقیقاتی درباره عرق کردن انسان و ماده تشکیل دهنده عرق و عوامل بدبویی آن کرده و به نتایج عجیب و شگفت انگیزی دست یافته اند.

از جمله:

آن ها معتقدند که عرق بر دو گونه است: گونه ای از آن همان است که به هنگام فعالیت زیاد که بدن انسان گرم می شود و یا گرمی هوا تأثیر می گذارد بدن برای خنک شدن عرق می کند. این نوع عرق بدبو نیست.

نوع دوم عرقی است که در زیر بغل، کشاله ران، پاها و گاه کف دست ها ظاهر می شود. آن عرق بدبوست و تازه خود عرق نیز بدبو نمی باشد بلکه موجودات زنده ذره بینی که در این نقاط از بدن هستند از عرق استفاده می کنند و مدفوعی از خود خارج می سازند که بوی بد از آن است و به همین دلیل دستور داده شده که به خصوص این نقاط از بدن شسته شود تا محلی برای پرورش این موجودات زنده باقی نماند و در روایات اسلامی نیز آمده است که یکی از فایده های غسل

ص: ۳۸۵

۱- شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۱، ص ۳۳۹

۲- شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۱، ص ۳۳۹

جمعه آن است که بوی بد زیر بغل را برطرف می کند.

البته وجود موهای زائد و بلند در زیر بغل نیز محل مناسبی برای پرورش این موجودات ذره بینی مزاحم است و لذا در روایات اسلامی دستور به برطرف کردن آن ها داده شده است. (۱)

۳- پشه، موجودی کوچک اما شگفت انگیز

پشه ظاهراً موجود بسیار کوچک و بی ارزشی است ولی تحقیقات دانشمندان نشان می دهد که آن ها نیز جهان بزرگی برای خود دارند. آنان می گویند که بیش از ۲۸۰۰ گونه پشه در سراسر جهان وجود دارد و چون حشراتی خونسرد هستند در فصل زمستان به خواب زمستانی فرو می روند ولی به هنگامی که فعال می شوند به خون نیاز دارند اما نه برای تأمین انرژی بلکه پشه های ماده از آن برای تولید مثل و نمو تخم های خود استفاده می کنند.

خرطوم و نیش پشه از دو کانال مجزا تشکیل یافته، یکی مجرای بزاق است و دیگری برای مکیدن خون و عجیب این که پشه هنگام مکیدن خون، از طریق بزاق خود یک ماده ضد انعقاد خون ترشح می کند تا هنگام مکیدن آن لخته نگردد و همین بزاق پشه است که موجب تحریک بدن می گردد و در نتیجه خارش و تورم و قرمزی در محل پدید می آید.

پشه ماده قادر است از فاصله سی متری و گاه پنجاه متری بوی بدن انسان را احساس کند و به سوی او برای گرفتن خون بیاید. افرادی که گروه خونی آن ها O می باشد بیشتر گزیده می شوند و آنهایی که گروه خونی شان می باشد کمتر.

ص: ۳۸۶

۱- رجوع شود به وسائل الشیعه، باب ۶ از ابواب اغسال مسنونه، ح ۱۵.

وَ رَوَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ جَالِسًا فِي أَصْحَابِهِ فَمَرَّتْ بِهِمْ امْرَأَةٌ جَمِيلَةٌ فَرَمَقَهَا الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ،

[[فقال عليه السلام]]

إِنَّ أَبْصَارَ هَذِهِ الْفُحُولِ طَوَامِحٌ؛ وَإِنَّ ذَلِكَ سَبَبٌ هَبَابِهَا، فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى امْرَأَةٍ تُعْجِبُهُ فَلْيَلَامِسْ أَهْلَهُ، فَإِنَّمَا هِيَ امْرَأَةٌ كَأَمْرَأَتِهِ.

فقال رجل من الخوارج: «قاتله الله كافرًا ما أفقهه» فوثب القوم ليقتلوه، فقال عليه السلام: رُوِيَ إِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى امْرَأَةٍ تُعْجِبُهُ فَلْيَلَامِسْ أَهْلَهُ، فَإِنَّمَا هِيَ امْرَأَةٌ كَأَمْرَأَتِهِ. أَوْ عَفُو عَنْ دُنْبٍ!

روایت شده است که آن حضرت در میان اصحابش نشسته بود. زن زیبایی (که تمام چهره اش را نپوشانده بود) از آن جا عبور کرد و چشم حاضران را به خود جلب نمود.

امام علیه السلام فرمود:

چشمان این مردان، طغیانگر است و آنچه نظرشان بر آن افتاد مایه تحریک و هیجان آن هاست. هرگاه یکی از شما نظرش به زنی افتاد که زیبا و صاحب جمال بود، برود و با همسر خود آمیزش کند زیرا او هم زنی است مانند همسرش!

در این هنگام مردی از خوارج گفت: خداوند این کافر را بکشد چقدر دانا

و فقیه است!! هنگامی که حاضران این سخن را شنیدند از جای پریدند تا او را به قتل برسانند، ولی امام علیه السلام فرمود: آرام باشید جواب دشنام، بدگویی است و یا گذشت از گناه (نه کشتن مرد بد زبان). (۱)

ص: ۳۸۸

۱- سند گفتار حکیمانه: این گفتار حکیمانه را مرحوم صدوق در خصال و مرحوم ابن شعبه در تحف العقول (با تفاوتی در ضمن حدیث اربع مائه) قبل از سید رضی آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۷)

راه غلبه بر شهوت

این گفتار حکیمانه زمانی از امام علیه السلام صادر شد که روایت شده است آن حضرت در میان اصحابش نشسته بود. زن زیبایی (که تمام چهره اش را نپوشانده بود) از آن جا عبور کرد و چشم حاضران را به خود جلب نمود. امام علیه السلام فرمود:

«چشمان این مردان، طغیانگر است و آنچه نظرشان بر آن افتاد مایه تحریک و هیجان آن هاست»؛ (وَ رُوی أَنَّهُ عَلَیهِ السَّلَامُ كَانَ جَالِسًا فِی أَضْیَاعِیهِ فَمَرَّتْ بِهِمْ امْرَأَةٌ جَمِیلَةٌ فَرَمَقَهَا الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ فَقَالَ عَلَیهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَبْصَارَ هَذِهِ الْفُحُولِ طَوَامِحٌ؛ وَإِنَّ ذَلِکَ سَبَبُ هَبَابِهَا).

«رَمَقَ» از ماده «رَمَقَ» (بر وزن رنگ) به معنای نگاه کردن است.

«فحول» جمع «فَحْلٌ» (بر وزن نخل) به معنای جنس مذکر قوی است.

«طوامح» جمع «طامح» به معنای طغیانگر است.

«هباب» در بسیاری از نسخه ها و در لغت «هباب» به (کسر هاء) آمده و به معنای هیجان است و مجموع این سخن که در نهایت فصاحت و بلاغت بیان شده اشاره به این است که وقتی نظر مردی (مخصوصاً مرد جوان) بی اختیار به زن زیبایی می افتد هیجان جنسی پیدا می کند و راه علاجش همان است که امام علیه السلام در ادامه این سخن بیان فرموده است.

در این جا امام علیه السلام تصریح می کند که افتادن چشم اصحاب بر چنین زنی

خواه ناخواه سبب تحریک آن ها می شود.

سپس به عنوان یک حکیم آگاه و مهربان راه حل مشکل را به آن ها نشان می دهد، می فرماید: «هر گاه یکی از شما نظرش به زنی افتاد که زیبا و صاحب جمال بود، برود و با همسر خود آمیزش کند زیرا او هم زنی است مانند همسرش»؛ (فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى امْرَأَةٍ تَعْجَبُهُ فَلْيَلَامِسْ أَهْلَهُ، فَإِنَّمَا هِيَ امْرَأَتُهُ كَأَمْرَأَتِهِ).

درست است که زن ها از نظر زیبایی و جاذبه جنسی با هم متفاوت اند ولی نتیجه نهایی ارتباط با آن ها که آمیزش جنسی است کم و بیش یکسان است و می تواند جلوی تحریکات و انحرافات را بگیرد.

و این درسی است از سوی امام علیه السلام به همه جوانان که برای نجات از انحرافات جنسی و آلودگی به گناه اقدام به ازدواج کنند زیرا یک همسر مناسب می تواند جلوی همه این هیجانانگیز را بگیرد و اگر کسی هوی پرست و شهوت پرست نباشد مشکل جنسی خود را با همسرش به هر صورت حل خواهد کرد.

در این هنگام مردی از خوارج گفت: «خداوند این کافر را بکشد چقدر دانا و فقیه است»؛ (فَقَالَ رَجُلٌ مِّنَ الْخَوَارِجِ: «قَاتَلَهُ اللَّهُ كَافِرًا مَا أَفْقَهَهُ»).

هنگامی که حاضران این سخن را شنیدند از جای پریدند تا او را به قتل برسانند ولی امام علیه السلام فرمود: «آرام باشید جواب دشنام، دشنام است و یا گذشت از گناه (نه اعدام)»؛ (فَوَثِبَ الْقَوْمُ لِيَقْتُلُوهُ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رُوِيَ أَنَّهَا هِيَ سَبُّ سَبِّ، أَوْ عَفْوٌ عَنِ ذَنْبٍ!).

در این جا سؤالاتی پیش می آید که باید به پاسخ آن ها پرداخت:

۱. بعضی سؤال می کنند که چرا امام علیه السلام در این جا نهی از منکر نفرمود بلکه تنها دستوری داد که اصحاب و یارانش در آینده با مشاهده زنی زیبا گرفتار مشکلی نشوند.

پاسخ این سؤال روشن است و آن این که نظر انداختن اصحاب و یاران

امام علیه السلام به آن زن عمدی نبود بلکه یک نظر اتفاقی و غیر ارادی بود و می دانیم چنین نظرهایی جزء منکرات نیست که از آن نهی کنند. اگر کسی چشمش بی اختیار به چنین منظره ای افتاد و بعد به نگاه کردن ادامه داد، ادامه آن نگاه، گناه است. همچنین در بعضی از روایات از علی علیه السلام نقل شده است:

«سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله عَنِ الرَّجُلِ تَمَرُّ بِهِ الْمَرْأَةُ فَيَنْظُرُ إِلَيْهَا فَقَالَ أَوَّلُ نَظَرِهِ لَكَ وَ الثَّانِيهِ عَلَيْكَ وَ لَأَ لَكَ وَ النَّظَرُ الثَّلَاثِيهِ سِيَهُمْ مَسِيئَةٌ مِنْ سِيَاهِمِ إِبْلِيسَ مَنْ تَرَكَهَا لِلَّهِ لَا لِغَيْرِهِ أَعَقَبَهُ اللَّهُ إِيْمَانًا يَجِدُ طَعْمَهُ؛ از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردند که زنی (زیبا) از مقابل مردی عبور می کند و آن مرد به او نگاه می نماید (چه حکمی دارد؟) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نخستین نظر از آنِ توست (چون بی اختیار است و گناهی در آن نیست) و نگاه دوم بر ضد توست نه به سود تو و نگاه سوم تیر زهر آگینی از تیرهای شیطان است، هر کس آن را برای خدا نه به سبب دیگری ترک کند خداوند ایمانی در قلب او ایجاد می کند که طعم آن را احساس می نماید» (۱).

۲. سؤال دیگر این که آن مرد خارجی که نعوذ بالله نسبت کفر به امام علیه السلام داد قطعاً ناصبی و کافر بود. چرا امام علیه السلام اجازه نداد او را به قتل برسانند؟

پاسخ این است که امام علیه السلام از تعبیر او استفاده کفر به معنای واقعی نفرمود بلکه این کفر همان کفری بود که خوارج می گفتند؛ آن ها معتقد بودند که هر کس گناه کبیره ای مرتکب شود و توبه نکند کافر خواهد بود و چون به زعم آن ها امام علیه السلام تن به مسأله حکمیت داده بود و این حکمیت به پندار آن ها برخلاف شرع بود چنین نسبتی را به امام علیه السلام داد و لذا امام علیه السلام او را در حد یک سب و لعن تلقی کرد و فرمود: «إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبِّ».

۳. سؤال دیگر این که آیا می توان در مقابل دشنام، دشنام داد که در عبارت امام علیه السلام آمده است؟

ص: ۳۹۱

جواب این که مراد از سب در این جا لعن است یعنی می توان چنین شخص بدزبانی را لعن کرد چون مستحق لعن است.

در عین حال اشاره فرمود: راه دیگر، استفاده از عفو است همان راهی که امام علیه السلام درباره او انتخاب فرمود.

۴. سؤال دیگر همان چیزی است که ابن ابی الحدید در شرح این گفتار حکیمانه مطرح کرده است و آن این که می گوید: یکی از دوستان من هنگامی که این گفتار امام علیه السلام را شنید پرسید: چرا امام علیه السلام آن مرد را که از خوارج بود عفو کرد ولی هنگامی که اشعث تعبیر زشتی درباره امام علیه السلام در برابر سخنی که فرموده بود به کار برد و گفت: «هذه عليك لا لك؛ این سخن بر ضد توست نه به نفع تو»، امام علیه السلام بر آشفت و او را به شدت توبیخ کرد و حتی او را مخاطب به خطاب «منافق بن کافر» فرمود؟

سپس چنین پاسخ می گوید که این مرد خارجی علم امام علیه السلام را ستود و در عین حال کلمه زشتی به امام علیه السلام گفت در حالی که اشعث بن قیس منافق، علم امام علیه السلام را انکار کرد و حضرت را به ناآگاهی متهم ساخت. چنین شخصی مستحق لعن و هر گونه سرزنش است. (۱)

بعضی نیز در پاسخ این سؤال گفته اند که اشعث، مرد منافق و شروری بود و می خواست با این سخنش شری به پا کند. امام علیه السلام محکم در مقابل او ایستاد و محکم او را بر سر جایش نشانید ولی این مرد خارجی چنین نظری نداشت و لذا امام علیه السلام او را مورد عفو قرار داد.

۵. سؤال دیگری نیز در این جا مطرح است قرآن این که نسبت کفر به امام علیه السلام به هر معنا باشد سب امام علیه السلام محسوب می شود و می دانیم سب امامان معصوم علیهم السلام موجب کفر است همان گونه که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است:

ص: ۳۹۲

آن جا که بعضی گفته اند: هیچ پرونده جنایی مهمی وجود ندارد که در آن پای زنی در میان نباشد. نیز به همین دلیل، اسلام برای پیشگیری از خطرات ناشی از این غریزه سرکش دستورات فراوانی داده است که بخش مهمی از آن در سوره نور که در واقع سوره عفت و پاکدامنی است آمده است از جمله:

تأکید بر مسأله ازدواج جوانان می فرماید: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنَ الصَّالِحِينَ وَ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می سازد؛ خداوند گشایش دهنده و آگاه است!». (۱)

اشاره به این که حتی فقر نمی تواند بهانه ای برای فرار از این موضوع شود.

روشن است که اگر منظور از ازدواج، ازدواج های پر زرق و برق و پر از تشریفات و چشم و هم چشمی ها باشد و هزینه های تالارهای پر از گناه آن ها سنگین و کمر شکن گردد بسیارند کسانی که قادر بر آن نیستند. اما اگر ساده باشد و مهریه گاه یک قرآن مجید و گاه یک شاخه گل و یا چهارده سکه طلا باشد و مراسمی ساده و مملو از معنویت و صفا برگزار کنند و دامنه توقعات، به خصوص در سنین جوانی که آغاز زندگی است کم شود، ازدواج کار آسانی خواهد بود. اسلام بر همه این موضوعات تأکید کرده است.

دیگر این که دستور مؤکد به حجاب داده تا یکی از مهمترین عوامل تحریک جوانان که خودنمایی زنان است از میان برود و از سویی دیگر به همه دستور داده که از چشم چرانی به شدت پرهیزند: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ»* وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ

ص: ۳۹۴

عَلَى جُيُوبِهِنَّ»؛ به مؤمنان بگو چشم های خود را (از نگاه به نامحرمان) فروگیرند، و عفاف خود را حفظ کنند؛ این برای آنان پاکیزه تر است؛ خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است، و به زنان باایمان بگو چشم های خود را (از نگاه هوس آلود) فروگیرند، و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را -جز آن مقدار که نمایان است- آشکار نمایند و (اطراف) روسری های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود)». (۱)

و حتی در ذیل آیه اخیر از این که زنان به هنگام راه رفتن پایشان را محکم به زمین بزنند تا صدای خلخالی که بر پا دارند به گوش افراد نامحرم برسد نهی فرموده، که حاکی از نهایت دقت اسلام در این زمینه است: «وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ».

و در سوره احزاب از این که زنان به هنگام سخن گفتن طرز کلام خود را به صورت هوس انگیز درآورند نهی فرموده مبدا بیماردلان به آن ها طمع کنند:

«فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» (۲)

در روایات اسلامی نیز دستورات جالب و دقیقی در این زمینه دیده می شود از جمله از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که هرگاه زنی در جایی بنشیند و آن محل بر اثر نشستن او کمی گرم شود مرد نامحرمی بلافاصله در آن جا ننشیند، تا آن محل سرد شود:

«إِذَا جَلَسَتِ الْمَرْأَةُ مَجْلِسًا فَقَامَتْ عَنْهُ فَلَا يَجْلِسُ فِي مَجْلِسِهَا رَجُلٌ حَتَّى يَبْرُدَ» (۳) حتی در صورتی که دسترسی به ازدواج دائم نباشد اجازه ازدواج موقت را داده که شرایط آن بسیار آسان و ساده تر است.

و دستورات فراوان دیگری که نقل همه آن ها نیاز به تألیف کتاب مستقلی دارد.

ص: ۳۹۵

۱- نور، آیات ۳۰ و ۳۱

۲- احزاب، آیه ۳۲

۳- کافی، ج ۵، ص ۵۴۶، ح ۳۸

[[وقال علیه السلام]]

كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ غَيْبِكَ مِنْ رُشْدِكَ.

امام علیه السلام فرمود:

این مقدار از عقل تو برای تو کافی است که راه های گمراهی را از راه سعادت برای تو واضح و روشن سازد. (۱)

ص: ۳۹۷

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب تنها مدرک دیگری که برای این گفتار حکیمانه نقل کرده غررالحکم است که آن را با تفاوتی که حاکی از تعدد منبع است آورده، می گوید: «گفاک من عقلک ما أبان ترشدک من غیبک». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۹).

عقل کافی

می دانیم عقل شاخه های متعدد و آثار فراوانی دارد و حتی گاهی شیطنت با عقل اشتباه می شود. امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه نشانه عقلی را که مایه نجات انسان است به روشنی بیان می کند و می فرماید: «این مقدار از عقل تو برای تو کافی است که راه های گمراهی را از راه سعادت برای تو واضح و روشن سازد»؛ (كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ عَيْكَ مِنْ رُشْدِكَ).

ارباب لغت «غی» را به معنای گمراهی یا سرگردانی در بیراهه ها تفسیر کرده اند ولی به عقیده راغب در مفردات به هر گونه گمراهی غی گفته نمی شود بلکه به نوعی از گمراهی اطلاق می گردد که از فساد عقیده سرچشمه می گیرد و به تعبیر دیگر، گمراهی توأم با اعتقاد فاسد است.

«رشد» در لغت به معنای راه یافتن به مقصد و مقصود و رسیدن به واقع است و اگر به کودک بالغ شده و آگاه «رشد» گفته می شود برای این است که به مقصود رسیده و صلاح و مفسده خود را درک می کند.

البته در مورد عقل مراحل بالاتری نیز وجود دارد که انسان به وسیله آن دقایق معانی و مسائل عمیق علمی را درک می کند و می تواند نوآوری ها و ابتکارات فراوانی در علوم مختلف از خود به یادگار بگذارد. این مرحله از عقل، بسیار خوب است و مهم و تأثیرگذار ولی برای نجات انسان کافی نیست و چه بسیار

عالمان بزرگی در فنون مختلف بودند که گرفتار انحرافات می شدند.

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اش انگشت روی آن شاخه از عقل گذاشته که مایه نجات انسان در دنیا و آخرت است و هدف اصلی از آفرینش عقل همان می باشد.

به همین دلیل در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود:

«مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنْ الْعَقْلِ؛ خداوند در میان بندگانش هیچ نعمتی را مهمتر از عقل تقسیم نکرده است.» (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَمَا كَانَ لَهُ دِينٌ وَمَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ؛ کسی که عاقل باشد دیندار است و کسی که دیندار باشد وارد بهشت می شود.» (۲)

حتی ممکن است انسان در مسیر حق باشد ولی چون عقل درستی ندارد ناگهان فریب هوای نفس یا شیطان و یا انسان های شیطان صفت را بخورد و از راه منحرف گردد.

از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید:

«إِذَا بَلَغَكُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حَالٍ فَانظُرُوا فِي حُسْنِ عَقْلِهِ فَإِنَّمَا يَجَازِي بِعَقْلِهِ؛ هنگامی که به شما خبر برسد که فلان شخص دارای حالت خوبی (و در مسیر اطاعت) است، به آن قناعت نکنید و نگاه به خوبی عقل او کنید چرا که جزای اعمال به مقدار عقل است.» (۳)

در حدیث دیگری که در تحف العقول آمده می خوانیم: جمعی در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند. مردی نصرانی از اهل نجران که دارای بیان خوب و وقار و هیبتی بود وارد مدینه شده بود. به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: چقدر این مرد نصرانی عاقل و هشیار است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چنین نگوئید. عاقل کسی

ص: ۳۹۹

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۲، ح ۱۱.

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۱، ح ۶.

۳- کافی، ج ۱، ص ۱۲، ح ۹.

است که به یگانگی خداوند ایمان داشته باشد و اطاعت فرمان او کند؛

«مَهْ إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ وَحَدَّ اللَّهُ وَ عَمِلَ بِطَاعَتِهِ» (۱).

این سخن را با اشعاری که در دیوان منسوب به امیرمؤمنان علیه السلام آمده و هماهنگ با این گفتار حکیمانه است پایان می دهیم:

و أَفْضَلُ قَسَمِ اللَّهِ لِلْمَرْءِ لِعَقْلِهِ فَلَيْسَ مِنَ الْخَيْرَاتِ شَيْءٌ يُقَارِبُهُ

إِذَا أَكْمَلَ الرَّحْمَنُ لِلْمَرْءِ عَقْلَهُ فَقَدْ كَمَلَتْ أَخْلَاقُهُ وَ مَأْرَبُهُ

يَعِيشُ الْفَتَى فِي النَّاسِ بِالْعَقْلِ إِنَّهُ عَلَى الْعَقْلِ يَجْرِي عِلْمُهُ وَ تَجَارِبُهُ

يُزِينُ الْفَتَى فِي النَّاسِ صِحَّةُ عَقْلِهِ وَ إِنْ كَانَ مَحْظُوراً عَلَيْهِ مَكَاسِبُهُ

يُشِينُ الْفَتَى فِي النَّاسِ قِلَّةُ عَقْلِهِ وَ إِنْ كَثُرَتْ أَعْرَاقُهُ وَ مَنَاصِبُهُ

برترین تقسیم نعمتی که خداوند برای انسان کرده است عقل اوست و هیچ چیز از نیکی ها به پای آن نمی رسد.

هنگامی که خداوند بخشنده عقل انسان را کامل کند به یقین تمام اخلاق و اعمال او کامل می شود.

جوانمردان در میان مردم، با عقل خود زندگی می کنند چرا که علم و تجربه همراه عقل است.

آنچه انسان را در میان مردم زینت می دهد سلامت عقل اوست هر چند کسب و کار پر رونقی نداشته باشد.

و آنچه چهره انسان را در میان مردم زشت می سازد کمی عقل اوست هر چند ریشه ها و منصب های او فراوان باشد. (۲)

ص: ۴۰۰

۱- تحف العقول، ص ۵۴

۲- دیوان علی، ص ۶۶

[[و قال علیه السلام]]

إَفْعَلُوا الْخَيْرَ وَ لَمَّا تَحَقَّرُوا مِنْهُ شَيْئاً، فَإِنَّ صَاحِبَهُ كَبِيرٌ وَ قَلِيلُهُ كَثِيرٌ، وَ لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: إِنَّ أَحَدًا أَوْلَى بِالْخَيْرِ مِنِّي فَيَكُونَ وَ اللَّهُ كَذَلِكَ. إِنَّ لِلْخَيْرِ وَ الشَّرِّ أَهْلًا فَمَهْمَا تَرَكَتُمُوهُ مِنْهُمَا كَفَاكُمُوهُ أَهْلُهُ.

امام علیه السلام فرمود:

کار نیک انجام دهید و هیچ مقدار از آن را کم مشمارید چراکه کوچک آن بزرگ و کمش بسیار است. هیچ یک از شما نگوید: فلان کس در انجام (این) کار خیر از من سزاوارتر است، که به خدا سوگند چنین خواهد شد. هر کدام از خیر و شر را اهلی است که اگر شما آن را رها کنید دیگران به جای شما انجام می دهند. (۱)

ص: ۴۰۱

۱- سند گفتار حکیمانه: تنها منبعی که مرحوم خطیب برای این گفتار حکیمانه غیر از نهج البلاغه نقل می کند غررالحکم آمدی است که آن را با تفاوت هایی نه چندان زیاد آورده است (و احتمالاً از منبع دیگری گرفته است) (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۹).

کار نیک کمش، بسیار است

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته مهم و سرنوشت ساز در زندگی بشر اشاره می کند. نخست می فرماید: «کار نیک انجام دهید و هیچ مقدار از آن را کم مشمارید چرا که کوچک آن بزرگ و کمش بسیار است»؛ (افْعَلُوا الْخَيْرَ (۱) وَ لَا تَحْقِرُوا مِنْهُ شَيْئًا، فَإِنَّ صَغِيرَهُ كَبِيرٌ وَ قَلِيلُهُ كَثِيرٌ).

بسیارند اشخاصی که وقتی به کارهای نیک کوچک برخورد می کنند بی اعتنا از کنار آن می گذرند در حالی که گاهی همین کارهای کوچک، سرنوشت ساز است؛ ممکن است جرعه آبی تشنه ای را از مرگ نجات دهد یا مقدار کمی دوا مایه نجات انسانی از مرگ شود.

اضافه بر این اگر همه مردم حتی به کارهای نیک کوچک اهمیت دهند، قطره قطره جمع می شود و تبدیل به دریایی از خیر و خیرات می گردد.

از این گذشته هرگاه کار خیر به نیت اطاعت فرمان خدا انجام گیرد بزرگ خواهد بود همان گونه که گناه، هر قدر کوچک باشد به دلیل جایگاه عظیم پروردگار، بزرگ خواهد بود.

اضافه بر این، رفتن به سوی کارهای خیر کوچک انسان را به تدریج آماده برای

ص: ۴۰۲

۱- «خیر» معنای وسیعی دارد که شامل هر گونه کار نیکی اعم از عبادات و خدمات مردمی و انسانی می شود. گاه در همین معنای عام به کار می رود مانند محل کلام ما و گاه در بخش خاصی به کار می رود که از قرینه کلام فهمیده می شود.

خیرات بزرگ می کند و این خود نکته مهمی است.

در حکمت ۹۵ نیز به این نکته اشاره شده است:

«لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَى وَ كَيْفَ يَقِلُّ مَا يَتَقَبَّلُ؛ هیچ عملی اگر با تقوا (و قصد قربت) همراه باشد کم نیست و چگونه کم خواهد بود عملی که مقبول در گاه خداوند است.»

با توجه به این چهار نکته هیچ کار خیری را هر چند کم و کوچک باشد نباید نادیده گرفت. همان گونه که شر کوچک را نباید کوچک گرفت که گاه از کار شر کوچکی آتشی بی پایان برمی خیزد؛ می توان با یک کبریت شهر بزرگی را آتش زد و در تاریخ نیز خواننده ایم که حادثه قتل یک شاهزاده در اروپا جرعه جنگ جهانی را زد و به دنبال آن تمام اروپا در آتش سوخت.

به این ترتیب امام علیه السلام همه مردم را به کارهای نیک اعم از کوچک و بزرگ تشویق می کند تا در سایه آن جامعه اسلامی راستین به وجود آید.

در بخش دوم امام علیه السلام به عذر و بهانه هایی که بعضی از افراد برای فرار از کار نیک می آورند اشاره کرده و پاسخ می گوید. می فرماید: «هیچ یک از شما نگوید:

فلان کس در انجام (این) کار خیر از من سزاوارتر است، که به خدا سوگند چنین خواهد شد؛ (و لا یقولنَّ أحدُکم: إنَّ أحدًا أوَّلی بفعل الخیر منی فیکونَ و اللہ کذلک).

سپس امام علیه السلام توضیح می دهد و می فرماید: «هر کدام از خیر و شر را اهلی است که اگر شما آن را رها کنید دیگران به جای شما انجام می دهند؛ (إِنَّ لِلْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَهْلًا فَمَهُمَا (۱) تَرَكْتُمُوهُ مِنْهُمَا كَفَاكُمُوهُ أَهْلُهُ).

در میان مردم، معمول است که وقتی کار خیری به کسی پیشنهاد می شود برای این که از آن فرار کند می گوید چرا به سراغ فلان کس نمی روی که هم ثروتش از

ص: ۴۰۳

۱- در تعدادی از نسخ نهج البلاغه به جای مهما «ما» آمده و در غررالحکم نیز همین گونه است اگر چنین باشد ضمیر مفرد ترکتموه» به آن بر می گردد ولی اگر به صورت مهما شرطیه باشد مرجع ضمیر مبهم خواهد شد. بنابراین نسخه «ما» صحیح تر به نظر می رسد.

من بیشتر است و هم امکانات فراوانی دارد؟ با وجود او نوبت به من و امثال من نمی رسد.

این در واقع بهانه ای است که انسان را از انجام کارهای خیر محروم می سازد.

امام علیه السلام می فرماید: ای بسا همین سخن سبب شود که توفیق از چنین انسانی سلب گردد و هیچ گاه نتواند کار خیری انجام دهد.

اضافه بر آن، کارهای خیر بر زمین نمی ماند همان گونه که کارهای شر هم طرفدارانی از افراد شیطان صفت دارد. پس باید سعی کرد در صف گروه اول قرار گرفت و از قرار گرفتن در صف گروه دوم پرهیز کرد.

قرآن مجید نیز در این زمینه اشارات پرمعنایی دارد که مضمون همه آن ها این است که اگر گروهی به دنبال راه حق و کارهای نیک نباشند این بار بر زمین نمی ماند؛ اقوام دیگری هستند که آن را بر دوش می کشند و راه حق را هموار می سازند:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ»؛ آن ها (پیامبران) کسانی هستند که کتاب و حکم و نبوت به آنان دادیم؛ و اگر (این گروه) به آن کفر ورزند، (آیین حق زمین نمی ماند؛ زیرا) کسان دیگری را نگاهبان آن می سازیم که به آن، کافر نیستند». (۱)

و در جای دیگری می فرماید: «وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ»؛ و هر گاه (شما) سرپیچی کنید، خداوند گروه دیگری را جای شما می آورد که آن ها مانند شما نخواهند بود (و سخاوتمندانه در راه خدا انفاق می کنند)». (۲)

در جای دیگر از زبان هود علیه السلام پیغمبر الهی، خطاب به مخالفان قولش می گوید: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَ يَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ

ص: ۴۰۴

۱- انعام، آیه ۸۹.

۲- محمد، آیه ۳۸

وَلَمَّا تَضَرُّوهُ شَيْئًا إِنَّا رَبُّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ؛ پس اگر روی برگردانید، من رسالتی را که مأمور بودم به شما رساندم؛ و پروردگرم گروه دیگری را جانشین شما می کند؛ و شما کمترین ضرری به او نمی رسانید؛ پروردگرم حافظ و نگاهبان هر چیز است! (۱).

نیز در آیه دیگر خطاب به گروهی از امت اسلامی که برای رفتن به میدان جنگ تعلق می ورزیدند می فرماید: «إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ اگر (به سوی میدان جهاد) حرکت نکنید، شما را مجازات دردناکی می کند، و گروه دیگری غیر از شما را به جای شما قرار می دهد؛ و هیچ زیانی به او نمی رسانید؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست! (۲).

کوتاه سخن این که آیین خدا در هیچ عصر و زمانی بدون پیرو راستین و فداکار نمی ماند ما باید سعی کنیم جزء آن گروه باشیم؛ چه افتخاری از این بزرگتر و چه فرصتی از این بهتر.

آخرین نکته ای که لازم است در این جا به آن اشاره کنیم این می باشد که مفهوم جمله اخیر در کلام امام علیه السلام این نیست که نیک و بد هر کدام طالبانی دارد و اگر شما نیک و بد را ترک کنید آن ها به سراغش می روند بلکه منظور این است که این دو هر کدام طالبانی دارد شما به سوی نیکی ها و مبارزه با بدی ها بروید و اگر شما نروید کسانی هستند که این بار را به مقصد برسانند.

ص: ۴۰۵

۱- هود، آیه ۵۷

۲- توبه، آیه ۳۹

[[وقال علیه السلام]]

مَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عَلاَنِيَّتَهُ، وَ مَنْ عَمَلَ لِدِينِهِ كَفَاهُ اللَّهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ، وَ مَنْ أَحْسَنَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَحْسَنَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ.

امام علیه السلام فرمود:

آن کس که درون و باطن خویش را اصلاح کند خداوند ظاهرش را اصلاح می نماید و هر کس برای دین خود کار کند خداوند کار دنیایش را سامان می بخشد و آن کس که رابطه میان خود و خدایش را اصلاح کند خداوند رابطه میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد. (۱)

ص: ۴۰۷

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در این جا می گوید: این گفتار حکیمانه شبیه همان است که در حکمت ۸۹ با تفاوتی در الفاظ و اضافه ای بر این جا گذشت. منظور او این است که مدارک این سخن همان مدارکی می باشد که در آن جا ذکر کرده از جمله: تذکره ابن جوزی و نیز کسانی که قبل از سید رضی آن را آورده اند از جمله مرحوم شیخ صدوق در کتاب خصال و کتاب امالی و کلینی در روضه کافی با اضافه ای که بعدا به آن اشاره خواهیم کرد.

اگر رابطه خود را با خدا اصلاح کنی...

مردم معمولاً خواهان سه چیزند: آراستگی ظاهر، تأمین امر معاش و حسن رابطه با سایر مردم. امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه و نورانی طرق معنوی رسیدن به این خواسته های سه گانه را در سه جمله کوتاه و پرمعنی بیان فرموده است.

نخست می فرماید: «آن کس که درون و باطن خویش را اصلاح کند خداوند ظاهرش را اصلاح می نماید؛ (مَنْ أَصْلَحَ سِرِّيَّتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عَلَانِيَتَهُ).

البته رابطه وثیق میان ظاهر و باطن، روح و جسم، و سریره و علانیه ایجاب می کند که حسن باطن تأثیر در حسن ظاهر بگذارد ولی از این گفتار امام علیه السلام استفاده می شود که خداوند نیز در این امر امداد و کمک می کند و به یقین با امداد الهی ظاهر چنین انسانی نیز اصلاح خواهد شد.

در دومین جمله می فرماید: «هر کس برای دین خود کار کند خداوند کار دنیایش را سامان می بخشد؛ (وَمَنْ عَمِلَ لِدِينِهِ كَفَاهُ اللَّهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ).

عمل به دستورات دینی تنها منحصر به نماز و روزه و عبادات نیست بلکه سعی و تلاش و کوشش برای تحصیل روزی حلال و زندگی آبرومند نیز جزء آن است و به یقین دستورات دینی چنان است که اگر کسی به آن عمل کند دنیای او نیز آباد می شود و خداوند متعال برای رسیدن به این هدف به او کمک خواهد کرد.

قرآن مجید در سوره طلاق می فرماید: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً *

وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»؛ و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد؛ و هر کس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می کند؛ خداوند فرمان خود را به انجام می رساند؛ و خدا برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است! (۱).

و اگر می بینیم کسانی ظاهراً اهل دین اند ولی دنیای آن ها تباه شده است، یا به این دلیل است که دین را به تمام و کمال نشناخته اند و تنها به بخشی از آن بسنده کرده اند یا نتیجه اعمال سابق خود را درک می کنند یا درگیر آزمونی از آزمون های الهی برای ترفیع مقام هستند و یا امور دیگری از این قبیل. بنابراین نباید وجود بعضی از استثنائات، ما را درباره اصل این قانون دچار شک کند.

در سومین جمله می فرماید: «و آن کس که رابطه میان خود و خدایش را اصلاح کند خداوند رابطه میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد»؛ (وَمَنْ أَحْسَنَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَحْسَنَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ).

کسی که پیوند خود را با خدا محکم سازد به یقین خیانت نمی کند، راستگو و درست کردار است، دارای سخاوت و محبت در برابر خلق خداست و امر به معروف و نهی از منکر می کند و به یقین این اعمال سبب حسن ظن مردم به او و حسن رابطه آنها با وی می گردد.

قرآن مجید در سوره مریم می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»؛ مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، خداوند رحمان محبتی برای آنان در دل ها قرار می دهد! (۲).

و در دعای ابراهیم علیه السلام برای فرزنداناش در سوره ابراهیم علیه السلام می خوانیم:

ص: ۴۰۹

۱- طلاق، آیات ۲ و ۳.

۲- مریم، آیه ۹۶

« فَاجْعَلْ أَفْنِدَهُ مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ »؛ دل های گروهی از مردم را متوجه آن ها ساز. (۱)

جالب توجه این که مرحوم کلینی هنگامی که این گفتار حکیمانه را در روضه کافی از امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل می کند مقدمه ای به این صورت می آورد:

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَتْ الْفُقَهَاءُ وَالْعُلَمَاءُ إِذَا كَتَبَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ كَتَبُوا بِثَلَاثَةِ لَيْسَ مَعَهُنَّ رَابِعَةٌ مَن كَانَتْ هِمَّتُهُ آخِرَتُهُ كَفَاهُ اللَّهُ هَمَّهُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَنْ أَضْلَحَ سِرِيرَتَهُ ...؛ امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: دانشمندان و علما (انبیا و اولیا) هنگامی که می خواستند نصیحتی برای دیگران بنویسند سه چیز را که چهارمی نداشت می نگاشتند: کسی که در فکر آخرتش باشد خدا مشکل دنیایش را حل خواهد کرد و کسی که باطنش را اصلاح کند...» (۲)

از این روایت به خوبی استفاده می شود که عمل به این سه برنامه مهم برای سعادت انسان در دنیا و آخرت کافی است و نیاز به چیز دیگری نمی باشد.

مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود داستان عجیبی که شاهد بخشی از سخن مولاست در ذیل این کلام از تاریخ مروج الذهب نقل کرده، می گوید: در زمان متوکل عباسی شخصی به نام اسحاق بن ابراهیم، والی بغداد بود شبی در خواب دید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او می گوید: این قاتل را آزاد کن.

اسحاق بسیار ترسید و روز بعد فهرست اسامی زندانیان را بررسی کرد و قاتلی در آن ندید. دستور داد مأموران زندان را احضار کردند. سؤال کرد: آیا شخص متهم به قتل در زندان ها وجود دارد؟ یکی از آن ها گفت: آری ما اسمش را در فهرست زندانیان نوشته ایم. اسحاق مجدداً نگاهی به فهرست اسامی کرد در لابه لای آن ها نام مردی را دید که شهود گواهی به قاتل بودن او داده و خودش نیز اقرار کرده بود. دستور داد احضارش کنید، به او گفت: اگر راست بگویی من تو را

ص: ۴۱۰

۱- ابراهیم، آیه ۳۷

۲- کافی، ج ۸، ص ۳۰۷، ح ۴۷۷

آزاد خواهم کرد. آن مرد داستان خود را چنین نقل کرد: من و جمعی از دوستانم آلوده به انواع مفسدات و محرّمات بودیم. در منزلی در شهری به نام منصور حضور می یافتیم و هر کاری می خواستیم انجام می دادیم. روزی پیرزنی که واسطه فساد در میان ما بود آمد و زن جوان زیبایی همراه داشت. هنگامی که آن زن وارد خانه شد فریاد کشید. من به سراغ او رفتم و او را در اتاقی وارد ساختم و به او آرامش دادم و درباره این کار او سؤال کردم. گفت: شما را به خدا سوگند مراعات حال مرا بکنید و از من دست بردارید این پیرزن مرا فریب داد و به من گفت خزانه ای دارد که در آن جعبه زیبایی است که هیچ کس مثل آن را ندیده و مرا تشویق کرد که آن را ببینم. من به سخن او اطمینان پیدا کردم و با او به این جا آمدم که ناگهان خود را در میان شما دیدم. جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله است و مادرم فاطمه زهرا علیها السلام و از دودمان حسن بن علی علیهما السلام هستم احترام آن ها را درباره من رعایت کنید. من به او تضمین دادم که هر طور باشد او را خلاص خواهم کرد. به سراغ دوستانم رفتم و وضع آن زن را برای آن ها بازگو کردم ولی گویا مایه تشویق آن ها برای تجاوز به آن زن شدم و به من گفتند: تو خواسته خود را از آن زن برآورده کردی می خواهی ما را از او باز داری؟ برخاستند و به سراغ آن زن رفتند و من هم به حمایت از او برخاستم. در میان ما درگیری شد تا این که مرا مجروح ساختند. من به آن فردی که از همه بیشتر درمورد آن زن اصرار داشت و تصمیم بر هتک او گرفته بود حمله کردم و او را کشتم و پیوسته از آن زن دفاع می کردم تا این که او را رهایی بخشیدم و از خانه بیرون بردم. آن زن برای من دعا کرد و گفت: خداوند تو را از شر دشمنان محفوظ دارد همان گونه که تو مرا محفوظ داشتی و خداوند حامی تو باشد همان گونه که تو حامی من شدی. در این هنگام همسایگان صدای فریاد را از خانه ما شنیدند و به سوی ما آمدند، کارد را در دست من دیدند در حالی که مقتول در خون خود دست و پا می زد. به همین صورت مرا نزد مأمورین

حکومت آوردند. اسحاق گفت: فهمیدم که تو در حفظ آن زن کوشیده ای. تو را به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشیدم. آن مرد نیز گفت: قسم به حق کسی که مرا به او بخشیده ای هرگز به هیچ گناهی بازگشت نمی کنم و تا پایان عمر به جاهای آلوده نخواهم رفت. در این جا بود که اسحاق خوابی را که دیده بود برای او بازگو کرد و گفت: خداوند خدمت تو را بی پاداش نگذاشت. سپس مال فراوانی را به او عرضه کرد اما او چیزی از آن را نپذیرفت. (۱)

ص: ۴۱۲

۱- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۲ مطابق نقل مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود (بهج الصياغه)، ج ۱۴، ص ۵۳۵

[[و قال علیه السلام]]

الْحِلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ، وَالْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ، فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ، وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ. (۱)

امام علیه السلام فرمود:

حلم پرده ای است ساتر و عقل شمشیری است برنده؛ بنابراین، عیوب اخلاقی خود را با حلمت بپوشان و با هوی و هوس های سرکشت با شمشیر عقل مبارزه کن.

ص: ۴۱۳

۱- سند گفتار حکیمانه: از کسانی که قبل از مرحوم سید رضی این گفتار حکیمانه را نقل کرده اند مرحوم کلینی در اصول کافی است که با تفاوت و اضافه ای آن را نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۰). اضافه میکنیم: مرحوم آمدی بخشی از آن را در غرر آورده (غررالحکم، ح ۳۰۰) و زمخشری در ربیع الابرار آن را به طور کامل نقل کرده است (ربیع الابرار، ج ۳، ص ۴۴۶) و نویری (متوفای ۷۳۳) همین کلام نورانی را با اضافاتی در نهایه الأرب آورده است. (نهایه الأرب، ج ۶، ص ۹۶)

نقش حلم و عقل

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نعمت خدادادی اشاره می‌فرماید که اگر انسان آن دو را در اختیار داشته باشد می‌تواند خود را از خطرات مادی و معنوی حفظ کند. می‌فرماید: «حلم پرده‌ای است پوشنده و عقل شمشیری است برنده»؛ (الْحِلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ، وَالْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ).

سپس کاربرد این دو را در یک کلام کوتاه و پرمعنا بیان می‌کند، می‌فرماید:

«بنابراین، عیوب اخلاقی خود را با حلمت پوشان و با هوی و هوس‌های سرکشت با شمشیر عقل مبارزه کن»؛ (فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ، وَ قَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ).

انسان برای حفظ خود در برابر خطرات مادی و معنوی احتیاج به دو چیز دارد: یکی وسیله‌ای که خود را در برابر خطرات پوشاند مانند زره و دژهایی که در سابق وجود داشت و وسایل نقلیه محکمی که امروز در جنگ‌ها در آن خود را حفظ می‌کنند و دیگری سلاحی که به وسیله آن با دشمن مبارزه کند و او را از خود دور سازد.

امام علیه السلام این دو وسیله حیاتی را به حلم و عقل تفسیر کرده است.

حلم چگونه عیوب انسان را می‌پوشاند؟ روشن است که وقتی انسان عصبانی شد هم سخنان زشتی ممکن است بر زبان او بیاید و هم حرکات نادرستی انجام

دهد و خوی حیوانی خود را ظاهر و آشکار سازد و اضافه بر این بر آتش خشم سفیه و نادانی که در برابر او به درشت گویی و پرخاشگری برخاسته افزوده می شود و ناسزاهای دیگری می گوید و ای بسا عیوب پنهانی انسان را نیز آشکار سازد.

بنابراین حلم تمام این ها را می پوشاند و از ضایعات حاصل از آن جلوگیری می کند.

قرآن مجید درباره پرهیزکاران راستین صفاتی را در سوره آل عمران برشمرده که از جمله آن ها این است: «وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»؛ آنهایی که بر خشم خود مسلط می شوند و غضب خود را فرو می نشانند و مردم (نادان و خطاکار) را می بخشند. (۱)

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است:

«لَمَا يَكُونُ الرَّجُلُ عَابِدًا حَيْثُ يَكُونُ حَلِيمًا؛ انسان بنده واقعی خدا نخواهد بود مگر آن زمانی که صاحب حلم و بردباری شود». (۲)

در حکمت ۲۱۱ نیز خواندیم که امام علیه السلام می فرماید:

«وَ الْحِلْمُ فِدَامُ السَّفِيهِ؛ حلم و بردباری، دهان بند سفیهان است».

در حدیث پرمعنای دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«إِذَا وَقَعَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ مُبَاذَعَةٌ نَزَلَ مَلَكَانِ فَيَقُولَانِ لِلْسَّفِيهِ مِنْهُمَا قُلْتَ وَقُلْتَ وَ أَنْتَ أَهْلٌ لِمَا قُلْتَ سَيُتْجَزَى بِمَا قُلْتَ وَ يَقُولَانِ لِلْحَلِيمِ مِنْهُمَا صَبْرٌ وَ حِلْمٌ سَيَغْفِرُ اللَّهُ لِمَكَ إِنَّ أْتَمَمْتَ ذَلِكَ قَالَ فَإِنْ رَدَّ الْحَلِيمُ عَلَيْهِ ارْتَفَعَ الْمَلَكَانِ؛ هنگامی که میان دو نفر نزاعی رخ دهد دو فرشته الهی در آن جا نازل می شوند. به سفیه می گویند: آنچه می خواستی گفتی و همه آن سزاوار خود توست و به زودی کیفر سخنانت را خواهی دید و به حلیم می گویند: صبر کردی و بردباری نشان دادی خداوند به زودی تو را می آمرزد اگر

ص: ۴۱۵

۱- آل عمران، آیه ۱۳۴

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۱۱، ح ۱

به همین حال نزاع را به پایان رسانی. اما اگر شخص حلیم مقابله کرد هر دو ملک آن جا را ترک می گویند. (نه وعده غفرانی به حلیم می دهند و نه سفیه را تهدید می کنند)» (۱).

البته حلم و بردباری در مقابل افراد سفیه و نادان فایده بسیار مهم دیگری نیز دارد که در چند مورد از کلمات امام علیه السلام به آن اشاره شد و آن این که وقتی انسان با شخصیتی در مقابل سفیه سکوت آمیخته با حلم می کند مردم به یاری او برمی خیزند حتی در تعبیری امام علیه السلام می فرماید: حلم به منزله عشیره و قبیله ای است که انسان را در مقابل نادان حمایت می کند. (۲).

و برای دفع خطرات هوای نفس دستور می دهد که با شمشیر عقل با آن مبارزه کن. به یقین خطرناک ترین دشمن انسان-همان گونه که در روایت نبوی صلی الله علیه و آله وارد شده است- هوای نفس اوست:

(أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنَيْبِكَ) (۳).

و تنها چیزی که می تواند در مقابل این دشمن بسیار خطرناک بایستد همان عقل است؛ عقلی که زیان های هوی پرستی را برای انسان تشریح می کند و عاقبت کار هوس بازان را به او نشان می دهد. هر قدر این عقل قوی تر باشد بازدارندگی آن بیشتر است و اگر ضعیف و ناتوان گردد هوای نفس بر آن غلبه می کند و او را به گوشه ای می راند و محصور می سازد و خودش یکه تاز میدان وجود انسان می شود.

در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم:

«مَنْ أَحَبَّ نَيْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَىٰ فَلْيَغْلِبِ الْهَوَىٰ؛ کسی که دوست دارد به درجات بالای فضیلت انسانی برسد باید بر هوای نفس خود غالب گردد» (۴).

ص: ۴۱۶

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۱۲، ح ۹

۲- نهج البلاغه، حکمت ۴۱۸

۳- بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۶۴، ح ۱.

۴- غررالحکم، ح ۴۸۹۳

در حدیث دیگری امام باقر علیه السلام می فرماید:

«وَتَوَقَّ مُخِازَفَةَ الْهَوَى بِجِدَالِهِ الْعَقْلُ وَ قِفْ عِنْدَ غَلْبِهِ الْهَوَى بِاسْتِزْشَاءِ الْعِلْمِ؛ از بیهوده کاری هوای نفس با راهنمایی عقل پرهیز کن و اگر هوای نفس خواست بر تو غالب شود با راهنمایی علم و اندیشه در برابر آن بایست.»^(۱)

ص: ۴۱۷

۱- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۶۳، ح ۱.

[[و قال علیه السلام]]

إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَخْتَصُّهُمْ اللَّهُ بِالنِّعَمِ لِمَنَافِعِ الْعِبَادِ، فَيَقْرُهَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا بَدَلُوهَا؛ فَإِذَا مَنَعُوهَا نَزَعَهَا مِنْهُمْ، ثُمَّ حَوَّلَهَا إِلَى غَيْرِهِمْ.

امام علیه السلام فرمود:

خداوند بندگانی دارد که نعمت های خاصی را به آنان بخشیده تا بندگان دیگر از آن بهره گیرند، به همین دلیل مادامی که از این نعمت ها به دیگران می بخشند خدا آن را در دستشان نگه می دارد اما هنگامی که آن نعمت ها را از دیگران دریغ داشتند از آن ها می گیرد و آن را به گروهی دیگر می دهد (که این شکرانه را انجام می دهند). (۱)

ص: ۴۱۹

۱- سند گفتار حکیمانه: این کلام نورانی را مرحوم آمدی در غررالحکم با تفاوت هایی آورده که به احتمال قوی منبع دیگری غیر از نهج البلاغه نزد او بوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۰). اضافه میکنیم: همین سخن با تفاوت مختصری در تاریخ بغداد نوشته خطیب بغدادی از پیامبر اکرم نقل شده است. (تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۴۶۶)

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی اشاره می کند و می فرماید:

«خداوند بندگانی دارد که نعمت های خاصی را به آنان بخشیده تا بندگان دیگر از آن بهره گیرند؛ (إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَخْتَصُّهُمْ اللَّهُ بِالنِّعَمِ لِمَنَافِعِ الْعِبَادِ).

زیرا بندگان ضعیفی پیدا می شوند که توانایی مدیریت اموال خود را ندارند خداوند این مدیریت را به افرادی می سپارد که توان آن را دارند و در واقع سهم بندگان ضعیف را در اختیار بندگان قوی قرار می دهد تا آن را مدیریت کنند و به هنگام نیاز به آن ها بپردازند.

در واقع آن ها و کیلان خداوند در آن اموال هستند همان گونه که در حدیث قدسی وارد شده است:

«الْمَالُ مَالِي وَ الْفُقَرَاءُ عِيَالِي وَ الْأَغْنِيَاءُ وَ كَلَائِي فَمَنْ بَخَلَ بِمَالِي عَلَى عِيَالِي أَدْخَلَهُ النَّارَ وَ لَا أُبَالِي؛ اموال، متعلق به من است و فقرا تحت کفالت من قرار دارند و اغنیا و کیلان من هستند و اگر از دادن اموال من به آن ها که تحت تکفل من اند خودداری کنند آن ها را وارد دوزخ می کنم و اهمیتی (به آنان) نمی دهم» (۱).

سپس امام علیه السلام در ذیل این گفتار حکیمانه نتیجه گیری کرده، می فرماید: «اکنون که چنین است مادامی که از این نعمت ها به دیگران می بخشند خدا آن را در دستشان نگه می دارد اما هنگامی که آن نعمت ها را از دیگران دریغ دارند از آن ها

می گیرد سپس آن را به گروهی دیگر می دهد (که این وظیفه را انجام می دهند)؛ (فَيَقْرُهَا فِي أَيَدِيهِمْ مَا بَدَلُوهَا؛ فَإِذَا مَنَعُوهَا نَزَعَهَا مِنْهُمْ، ثُمَّ حَوَّلَهَا إِلَى غَيْرِهِمْ).

این کلام در واقع اخطار شدیدی به افراد متمکن و ثروتمند است که گمان نکنند همه آنچه را خداوند به آن ها ارزانی داشته متعلق به خود آن هاست بلکه خداوند سرپرستی اموال مورد نیاز نیازمندان را نیز به آن ها سپرده است. اگر به وظیفه خود در این سرپرستی و مدیریت عمل نکنند از آن ها می گیرد و به افرادی که وظیفه شناس اند می دهد.

حدیث قدسی بالا نیز که فرمود: فقرا تحت تکفل من اند و اغنیا و کلای من می باشند اشاره به این است که وکیل مادامی می تواند وکیل باشد که خیانت در امر وکالت نکند، آن روز که خیانت کند او را عزل می کنند و به دیگری می سپارند.

گفتار حکیمانه ۱۳ نیز که امام علیه السلام می فرماید:

«إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ النُّعْمِ فَلَمَّا تَنَفَّرُوا أَقْصَاهَا بِقَلِّ الشُّكْرِ؛ هنگامی که مقدمات نعمت به شما روی آورد دنباله آن را به واسطه قلت شکرگزاری از خود دور نسازید». می تواند اشاره ای به همین نکته باشد زیرا یکی از شئون شکرگزاری نعمت این است که دیگران را هم در آن سهیم و بهره مند سازند.

در حدیثی که معاذ بن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند می خوانیم:

«مَا عَظَّمْتُ نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَى عَبِيدٍ إِلَّا عَظَّمْتُ مَثْوَنَهُ النَّاسِ عَلَيْهِ فَمَنْ لَمْ يَحْتَمِلْ تِلْكَ الْمَثْوَنَةَ فَقَدْ عَرَّضَ تِلْكَ النُّعْمَةَ لِلزَّوَالِ؛ نعمت خداوند بر هیچ بنده ای فزونی نمی یابد مگر این که هزینه های مردم بر او زیاد می شود کسی که آن هزینه ها را نپردازد آن نعمت را در معرض زوال قرار داده است» (۱).

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«إِنَّ مِنْ بَقَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَبَقَاءِ الْإِسْلَامِ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ عِنْدَ مَنْ يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ فَإِنَّ مِنْ

ص: ۴۲۱

فَنَاءِ الْإِسْلَامِ وَفَنَاءِ الْمُسْلِمِينَ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي مَنْ لَا يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَلَا يَضِنُّ فِيهَا الْمَعْرُوفَ؛ یکی از عوامل بقاء مسلمانان و بقاء اسلام این است که ثروت ها نزد کسانی باشد که حق را در آن بشناسند و کارهای نیک انجام دهند (و به نیازمندان کمک کنند) و یکی از عوامل فناء اسلام و فناء مسلمین این است که ثروت ها در دست کسانی باشد که حق را در آن نشناسند و نیکی نکنند» (۱).

مضمون این گفتار حکیمانه با عبارات مختلف در روایات معصومین علیهم السلام بیان شده است.

در حدیث دیگری در کتاب شریف کافی از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِلْمَعْرُوفِ أَهْلًا- مِنْ خَلْقِهِ حَبَّبَ إِلَيْهِمْ فَعِيَالَهُ وَوَجَّهَ لِطُلَّابِ الْمَعْرُوفِ الطَّلَبَ إِلَيْهِمْ وَ يَسَّرَ لَهُمْ قَضَاءَهُ كَمَا يَسَّرَ الْغَيْثَ لِلْمَأْرُضِ الْمُجْدِبِ لِيُحْيِيَهَا وَيُحْيِيَ بِهِنَّ أَهْلَهُنَّ وَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِلْمَعْرُوفِ أَعْدَاءً مِنْ خَلْقِهِ بَغَّضَ إِلَيْهِمُ الْمَعْرُوفَ وَبَغَّضَ إِلَيْهِمْ فَعِيَالَهُ وَحَظَرَ عَلَى طُلَّابِ الْمَعْرُوفِ الطَّلَبَ إِلَيْهِمْ وَحَظَرَ عَلَيْهِمْ قَضَاءَهُ كَمَا يَحْرُمُ الْغَيْثَ عَلَى الْمَأْرُضِ الْمُجْدِبِ لِيَهْلِكَ بِهِنَّ أَهْلُهُنَّ وَ مَا يُعْفُو اللَّهُ أَكْثَرُ؛ خداوند متعال برای کارهای نیک (و خدمت به مردم) افرادی از خلق خود را قرار داده و انجام آن را محبوب آن ها ساخته و طالبان کمک را به سوی آن ها فرستاده و برآوردن حاجت آنان را برای آن ها آسان نموده همان گونه که باران در سرزمین خشک تأثیر می گذارد و آن را زنده می کند و صاحبان زمین به وسیله آن زنده می شوند و نیز خداوند دشمنانی برای کار نیک از خلقش قرار داده (که بر اثر اعمال و نیت سویشان گرفتار این دشمنی شده اند) و انجام آن را در نظر آن ها مبعوض ساخته و طلب کردن از آن ها را بر طالبان نیکی ممنوع کرده همان گونه که باریدن بر (پاره ای از) زمین های خشک را بر باران ممنوع کرده تا آن زمین و اهلس هلاک شوند و آنچه خداوند عفو می کند بیشتر است» (۲).

ص: ۴۲۲

۱- کافی، ج ۴، ص ۲۵، ح ۱.

۲- کافی، ج ۴، ص ۲۵، ح ۲.

[[و قال علیه السلام]]

لَا يَتَّبِعِي لِلْعَبْدِ أَنْ يَثِقَ بِخَصْلَتَيْنِ: الْعَافِيَةِ، وَالْغِنَى. بَيْنَا تَرَاهُ مُعَافِيًّا، إِذْ سَقِمَ؛ وَ بَيْنَا تَرَاهُ غَنِيًّا، إِذْ افْتَقَرَ.

امام علیه السلام فرمود:

سزاوار نیست انسان به دو چیز اطمینان پیدا کند: سلامتی و ثروت. چرا که در همان حال که انسانی را تندرست می بینی ناگهان بیمار می شود و در همان حال که او را ثروتمند مشاهده می کنی ناگهان فقیر و مستمند می گردد. (۱)

ص: ۴۲۳

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در ذیل این گفتار حکیمانه می گوید: منابع دیگر آن را در پایان بحث های نهج البلاغه خواهیم آورد. گویا در آن موقع دسترسی به منابع مختلف نداشته و یا وقت او اجازه نداده و موقوف به بعد کرده است و متأسفانه بعد هم موفق نشده به وعده خود در این مورد و امثال آن وفا کند. خدایش غریق رحمت گرداند. اضافه می کنیم: در کتاب التذکره الحمدونیه ابن حمدون از علمای قرن ششم (که تمایل به تشیع داشته) این گفتار حکیمانه با مختصر تفاوتی آمده است. (التذکره الحمدونیه، ج ۱، ص ۳۷۹، ح ۹۸۳)

بی اعتباری این دو نعمت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته ای درباره ناپایداری نعمت های دنیا اشاره کرده و مخصوصاً دو نعمت بزرگ سلامتی و بی نیازی را مورد توجه قرار داده، می فرماید: «سزاوار نیست انسان به دو چیز اطمینان پیدا کند: سلامتی و ثروت. چرا که در همان حال که انسانی را تندرست می بینی ناگهان بیمار می شود و در همان حال که او را ثروتمند می بینی ناگهان فقیر و مستمند می گردد»؛ (لَمَّا يَتَّبِعِي لِلْعَبِيدِ أَنْ يَثِقَ بِخَصْمَتَيْنِ: الْعَافِيَةِ، وَالْغَنَى. بَيْنَمَا تَرَاهُ مُعَافِيً، إِذْ سَقَمَ؛ وَ بَيْنَمَا تَرَاهُ غَنِيًّا، إِذْ افْتَقَرَ).

آنچه را امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه بیان فرموده همه یا غالب ما در طول عمر خود نمونه های متعددی از آن را دیده ایم؛ افرادی سالم، قوی پیکر و قهرمان را مشاهده کرده ایم که ناگهان به ما اطلاع دادند بیمار شده و در بستر بیماری افتاده و قادر به حرکت نیست.

آری! انسان بسیار آسیب پذیر است، یک میکروب بسیار کوچک و از آن کوچکتر یک ویروس که با چشم مسلح نیز به زحمت دیده می شود ممکن است انسانی را از پای در آورد.

بیماری بسیار خطرناک سرطان، از طغیان یک سلول در بدن شروع می شود که رشد و نمو پی در پی می کند و تبدیل به غده ای سرطانی می شود و انسان

قدرتمندی را از پای درمی آورد.

یک رگ کوچک از رگ هایی که قلب را تغذیه می کند به وسیله ذره کوچک خون لخته شده ای بسته می شود و ممکن است منجر به ایست قلبی گردد.

رگ های بسیار ظریفی که از لابه لای مغز می گذرند و آن را تغذیه می کنند اگر بر اثر فشار خون یا عامل دیگری پاره شوند و خون، بخشی از مغز را فراگیرد ممکن است قسمت مهمی از بدن را فلج کند یا انسان را به دیار باقی بفرستد.

با این حال چگونه انسان مغرور می شود و چنین می پندارد که سلامتی او دائماً باقی و برقرار است و هر کاری از دستش برمی آید باید انجام دهد و به هر کس می خواهد ظلم و ستم روا دارد؟

اموال و ثروت های کلان انسان نیز وضع بهتری از این ندارد؛ یک آتش سوزی مهیب، یک زلزله، یک خشکسالی، یک تلاطم در امور اقتصادی جهان، یک جنگ محلی یا جهانی ممکن است آن ها را بر باد دهد، شب بخوابد در حالی که ثروتمندترین مردم جامعه خویش است، فردا به صورت فقیرترین افراد در آید و به گفته شاعر:

بر مال و جمال خویشتن غره مشو کان را به شبی برند و این را به تبی

آیا با این حال سزاوار است که انسان به اموال خویش مغرور گردد؟

شاعر عرب می گوید:

وَ بَيْنَمَا الْمَرْءُ فِي الْأَحْيَاءِ مُغْتَبِطٌ إِذْ صَارَ فِي اللَّحْدِ تَسْفِيَهُ الْأَعَاصِيرِ

در همان حال که انسان در میان زندگان مورد غبطه این و آن است ناگهان چشم از دنیا فرو می بندد و به قبر سپرده می شود و باها بر قبر او می وزند.

و شاعر دیگری می گوید:

لَا يُعْرَنُّكَ عِشَاءٌ سَاكِنٌ قَدْ يُوَفَى بِالْمَيِّتَاتِ السَّحَرِ

شب آرام، تو را مغرور نسازد گاه ممکن است سحرگاهان مرگ در انتظارت باشد.

شاعر دیگری می گوید:

وَ كَمْ بَاتٍ مِنْ مُتَرَفٍ فِي الْقُصُورِ فَعَوَّضَ فِي الصُّبْحِ عَنْهَا الْقُبُورَا

چه بسیار ثروتمندانی که شبانه در قصرها زندگی می کردند و صبحگاهان به جای آن در قبرها قرار گرفتند. (۱)

در حکمت ۳۰۲ نیز همین معنا با عبارت جالب دیگری آمده بود. امام علیه السلام فرمود:

«مَا الْمُتَبَلِّغِ الَّذِي قَدِ اشْتَدَّ بِهِ الْبَلَاءُ بِأَحْوَجِ إِلَى الدُّعَاءِ الَّذِي لَا يَأْمَنُ الْبَلَاءُ؛ أَنْ كَسَّ بِهْ شِدَّتْ بِهْ بِلَايِي مُبْتَلَاَسْتِ نِيَا زَمِنْدَتْرَهْ بِهْ دَعَا نِيَسْتِ اَزْ كَسِي كَهْ مُبْتَلَا نَمِي بِاَشْدْ وُلِي هِرْ لِحْظَهْ اِنْتِظَارِ اَنِّ رَا مِي كَشْد.»

مقصود امام علیه السلام از این گفتارهای حکیمانه هشدار است به همه انسان ها که در زندگی دنیا گرفتار غفلت و غرور نشوند. هیچ چیز از دنیا برای هیچ کس در هیچ زمانی پایدار نیست و همه چیز در معرض زوال است آنچه باقی و پایدار می ماند ذات پاک خداست و تمام کارهایی که برای او انجام می شود.

در حالات شاعر معروف، اعشی می خوانیم که تصمیم گرفت به مکه بیاید و اسلام را بپذیرد. هنگامی که به مکه یا نزدیکی آن رسید بعضی از مشرکان قریش او را ملاقات کرده و از مقصدش جويا شدند. او گفت: تصمیم گرفته ام که خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برسم و اسلام بیاورم. یکی از مشرکان گفت: می دانی که او زنا را حرام کرده است؟ اعشی گفت: واللہ من علاقہ ای به این کار ندارم. سپس آن مرد مشرک گفت: می دانی که شراب را تحریم نموده است؟ اعشی گفت: اما این یکی هنوز مورد علاقہ من است بنابراین من برمی گردم و امسال از آن بهره می گیرم سپس می آیم و اسلام را می پذیرم. او بازگشت و در همان سال از دنیا رفت و هرگز خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نرسید و اسلام را نپذیرفت. (۲)

بنابراین تا فرصت در دست است باید کاری کرد.

ص: ۴۲۶

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۷۱.

۲- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۳۸۸

[[و قال علیه السلام]]

مَنْ شَكَا الْحَاجَةَ إِلَى مُؤْمِنٍ، فَكَأَنَّهُ شَكَاهَا إِلَى اللَّهِ؛ وَ مَنْ شَكَاهَا إِلَى كَافِرٍ، فَكَأَنَّمَا شَكَا اللَّهَ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که مشکل و نیاز خود را نزد مؤمنی بازگو کند گویا نزد خدا بازگو کرده و کسی که آن را نزد کافری بازگو کند گویی از خدا شکایت کرده است. (۱)

ص: ۴۲۷

۱- سند گفتار حکیمانه: تنها موردی که مرحوم خطیب در مصادر اضافه بر کلام سید رضی آورده این است که می گوید: مرحوم آمدی در غررالحکم، آن را به این صورت نقل کرده است: «من شکا ضربه إلى غیر مؤمن فکانما شکا إلى الله سبحانه» (غررالحکم، ح ۵۶۳۶) و «من شکا ضربه إلى مؤمن فکانما شکا إلى الله سبحانه» (غررالحکم، ح ۱۱۱۱۵) (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۰) و این تفاوت نشانه تعدد منابع است. اضافه میکنیم: زمخشری در کتاب ربیع الأبرار عین این کلام نورانی را از امام علیه السلام نقل کرده است. (ربیع الأبرار، ج ۳، ص ۱۹۵)

مشکل خود را با خدا بگو

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه در واقع به مؤمنان توصیه می کند که مشکلات و گرفتاری های خود را تنها با برادران مؤمن خود در میان نهند نه با دشمنان و کافران. می فرماید: «کسی که مشکل و نیاز خود را نزد مؤمنی بازگو کند گویا نزد خدا بازگو کرده و کسی که آن را نزد کافری بازگو کند گویی از خدا شکایت کرده است»؛ (مَنْ شَكَاهَا إِلَى الْمُؤْمِنِ، فَكَأَنَّهُ شَكَاهَا إِلَى اللَّهِ؛ وَمَنْ شَكَاهَا إِلَى كَافِرٍ، فَكَأَنَّمَا شَكَاهَا لِلَّهِ).

تفاوت «شَكَاهَا إِلَى اللَّهِ» و «شَكَاهَا لِلَّهِ» در این است که در اولی انسان، گرفتاری خود را در پیشگاه خدا شرح می دهد و از او تقاضای حل مشکل می کند که امری است بسیار پسندیده ولی در دومی از خداوند شکایت و گله می کند که چرا چنین نکرد و چنان نکرد، و این امری است بسیار زشت و ناپسند که انسان از پروردگاری که این همه نعمت برای او آفریده است شکایت کند.

روشن است کسی که نزد برادر ایمانی خود می رود و از گرفتاری ها و مشکلات خویش سخن می گوید هرگز تعبیراتی را که دلیل بر ناشکری و ناسپاسی باشد به کار نمی برد بلکه هدفش این است که با طرح مشکل خود از آن برادر کمک بطلبد و پناه بردن برادران ایمانی به یکدیگر در مشکلات، کار خلافی نیست بلکه مفهوم تعاون و همکاری همین است که هر کس در

مشکلات به یاری دیگری برخیزد. امروز این برادر از آن برادر کمک می طلبد، فردا به عکس.

البته بازگو کردن گرفتاری ها و مشکلات ممکن است برای کمک طلبیدن نباشد بلکه به عنوان درددل برای کسب آرامش باشد اما تعبیر به «حاجه» نشان می دهد که منظور امام علیه السلام بازگو کردن برای حل مشکل است.

در داستان یعقوب و یوسف علیهما السلام می خوانیم که یعقوب علیه السلام به فرزندانش گفت: «قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ»؛ گفت: «من غم و اندوهم را تنها به خدا می گویم (و شکایت نزد او می برم)!». (۱)

این آیه شریفه نشان می دهد که واژه «شکایت» در ادبیات عرب به معنای ابراز ناراحتی و گله نیست و هرگز یعقوب علیه السلام در برابر خداوند گله نکرد بلکه مشکلات و گرفتاری های خود را بازگو نمود و لذا به دنبال آن می گوید: من از خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید «وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

به همین دلیل خداوند دعای او را مستجاب کرد و طولی نکشید که حاجت او را برآورد و دوران فراق او پایان یافت.

ولی اگر انسان مؤمنی نزد دشمنان اسلام حاجت خود را بازگو کند و یا درددل نماید قطعاً کلمات دیگری را به کار می برد که خوشایند نیست و از این گذشته دشمن را خوشحال می کند و ای بسا دشمن سنگدل لب به ملامت او بگشاید و مشکلات را ناشی از مسلمان بودن او بداند. به همین دلیل امام علیه السلام می فرماید:

چنین کسی گویا شکایت خدا را نزد آن فرد بی ایمان کرده است.

در تأیید این گفتار حکیمانه در حکمت ۶۶ آمده است:

«فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلِبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا؛ از دست رفتن حاجت، بهتر از طلب کردن آن از نامردان است».

ص: ۴۲۹

مرحوم کلینی در روضه کافی در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند که به بعضی از شیعیانش فرمود:

«إِذَا نَزَلَتْ بِكَ نَازِلَةٌ فَلَا تَشْكُهَا إِلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْخِلَافِ وَ لَكِنْ اذْكُرْهَا لِبَعْضِ إِخْوَانِكَ فَإِنَّكَ لَنْ تُعْدَمَ خَصْلَةً مِنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ إِمَّا كِفَايَةً بِمَالٍ وَ إِمَّا مَعُونَةً بِجَاهٍ أَوْ دَعْوَةً فَتُسَيِّئَ تَجَابُ أَوْ مَشُورَةً بِرَأْيٍ؛ هنگامی که مشکلی برای تو پیش می آید نزد هیچ یک از مخالفان بازگو مکن بلکه نزد بعضی از برادران دینی ات بازگو کن زیرا یکی از چهار چیز عاید تو می شود: یا با مال خویش تو را کمک می کند یا از موقعیت خویش به نفع تو استفاده می نماید یا دعایی در حق تو کرده و مستجاب می شود و یا مشورت مفیدی در اختیار تو می گذارد»^(۱).

ص: ۴۳۰

۱- کافی، ج ۸، ص ۱۷۰، ح ۱۹۲.

[[و قال علیه السلام]]

فِي بَعْضِ الْأَعْيَادِ:

إِنَّمَا هُوَ عِيدٌ لِمَنْ قَبَلَ اللَّهُ صِيَامَهُ وَ شَكَرَ قِيَامَهُ، وَ كُلُّ يَوْمٍ لَا يُعْصَى اللَّهُ فِيهِ فَهُوَ عِيدٌ.

امام علیه السلام در یکی از اعیاد (عید فطر) فرمود:

امروز تنها برای کسانی روز عید است که روزه آن‌ها مقبول در گاه پروردگار و عبادت‌های شبانه آنان مورد پذیرش او قرار گرفته است و (بنابراین) هر روزی که در آن عصیان خداوند نشود آن روز، عید است. (۱)

ص: ۴۳۱

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در ذیل این کلام نورانی هیچ مدرک دیگری اضافه نمی‌کند و وعده می‌دهد که در پایان کتاب پس از بررسی، مدارک آن را بیاورد و همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره کردیم متأسفانه توفیق این کار برای او حاصل نشد. اضافه میکنیم: در شرح احقاق الحق همین مضمون با تفاوت‌هایی از جمعی از دانشمندان اهل سنت از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است از جمله شیخ ابو الفتح دیرینی در طهاره القلوب.

عید واقعی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه که در یکی از اعیاد (عید فطر) فرموده، اشاره به نکته مهمی درباره عید کرده، نخست می فرماید: «امروز تنها برای کسانی روز عید است که روزه آن ها مقبول در گاه پروردگار و عبادت های شبانه آنان مورد پذیرش او قرار گرفته باشد»؛ (فِي بَعْضِ الْأَعْيَادِ: إِنَّمَا هُوَ عِيدٌ لِمَنْ قَبَلَ اللَّهَ صِيَامَهُ وَ شَكَرَ قِيَامَهُ).

سپس نتیجه گسترده و مهمی از آن گرفته، می افزاید: «(بنابراین) هر روزی که در آن عصیان خداوند نشود آن روز، عید است»؛ (وَ كُلُّ يَوْمٍ لَا يُعْصَى اللَّهُ فِيهِ فَهُوَ عِيدٌ).

حقیقت این است که همه مردم جهان برای خود روزهای شادی خاصی دارند که آن را عید می نامند. این روزها یا مانند عید نوروز است که تحول جالبی در جهان طبیعت رخ می دهد؛ گیاهان می خندند، درختان شکوفه می کنند و حیات و زندگی در طبیعت تجدید می شود. یا این که در آن روز، فتح مهمی در تاریخ مردم یک منطقه واقع شده و یا تحول اجتماعی و علمی صورت گرفته که یاد و خاطره آن را زنده می دارند و عید می شمرند.

جالب این که در اسلام، اعیاد به دنبال اطاعت اوامر مهم الهی قرار دارد.

در عید فطر، ملت مسلمان بعد از یک ماه روزه داشتن به فرمان خدا و عبادات

روزانه و شبانه و بر شیطان پیروز شدن، این پیروزی را جشن می گیرند؛ جشن اطاعت فرمان حق.

در عید قربان که دومین عید اسلامی است بعد از انجام فریضه حج توسط زوار خانه خدا و به پایان رساندن قسمت عمده این فریضه، حاجیانی که در منا هستند عید می گیرند و سایر مسلمانان نیز با آن ها هم صدا می شوند و آن را روز عید اعلام می کنند که آن هم عید اطاعت است.

از این جا روشن می شود، این که امام علیه السلام می فرماید: روز عید فطر عید برای کسانی است که روزه و طاعات آن ها قبول شده، یک واقعیت است. کسانی که خدای نکرده اصلاً روزه نگرفته اند و یا روزه های آن ها آلوده به گناهان و نافرمانی ها بوده و به همین دلیل مقبول در گاه حق واقع نشده نمی توانند شاد و خوشحال باشند؛ شادی از آن کسانی است که طاعاتشان مقبول در گاه حق شده است.

بر اساس این منطق هر روزی که انسان در آن گناه نکند و از صبحگاهان تا آخر شب از معصیت پروردگار بپرهیزد آن روز، روز عید او محسوب می شود و به این بیان، ما می توانیم تمام ایام سال را ایام عید خود قرار دهیم.

البته در اسلام اعیاد دیگری وجود دارد که مربوط به حوادث بسیار مهم است از جمله عید غدیر که همان عید ولایت و منصوب شدن امیر مؤمنان علیه السلام به خلافت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و عید الله الاکبر نامیده شده است.

میلادهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام نیز هر کدام عید محسوب می شود چون یاد آور واقعه مهمی است و آن بهره مند شدن از یک پیشوای بزرگ الهی است.

شاعر عرب می گوید:

قالوا أتى العیدُ و الأيامُ مُشرقَةً و أنتَ تبکی و کُلُّ الناسِ مَسرورٌ

فقلتُ إنَّ و ضلَّ الأحبابُ کانَ لنا عیداً و إلاَّ فهذا اليومُ عاشورٌ

گفتند: روز عید آمده و ایام نورانی و توأم با شادمانی است پس چرا تو گریه می کنی در حالی که همه مردم مسرورند؟

گفتم: اگر وصال محبوب رخ دهد عید ما خواهد بود و الا روز عاشورای ماست. (۱)

در قرآن مجید نیز اشاره به یکی از اعیاد مسیحیان شده و آن روزی است که برای حواریین مائده آسمانی فرارسید. آن ها قبلاً به حضرت مسیح علیه السلام چنین گفته بودند که آیا پروردگار تو می تواند مائده ای از آسمان برای ما فرو فرستد که از آن بخوریم و اطمینان کامل به نبوت تو پیدا کنیم؟

در این جا حضرت مسیح علیه السلام به پیشگاه خداوند چنین عرضه داشت:

خداوندا! پروردگارا! از آسمان مائده ای بر ما بفرست تا برای اول و آخر ما، عیدی باشد و نشانه ای از تو؛ و به ما روزی ده! تو بهترین روزی دهندگانی؛ «اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا وَ آيَةً مِنْكَ وَ ارزُقْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (۲) یکی از علمای اهل سنت به نام ابوالفتح دیرینی در کتاب طهاره القلوب چنین نقل می کند که مردی در یکی از روزهای عید خدمت علی علیه السلام رسید. مشاهده کرد آن حضرت نان خشکی می خورد عرض کرد: ای امیرمؤمنان! روز عید، شما نان خشک و خشن می خورید؟

امام علیه السلام فرمود:

«الْيَوْمَ عِيدٌ مَنْ قَبِلَ صَوْمَهُ وَ شُكِرَ سَعْيُهُ وَ غُفِرَ ذَنْبُهُ ثُمَّ قَالَ: الْيَوْمَ لَنَا عِيدٌ وَ كُلُّ يَوْمٍ لَا نَعَصِي اللّٰهَ تَعَالَى فِيهِ فَهُوَ عِيدٌ؛ امروز عید است برای کسانی که روزه آن ها قبول شده و به سعی آن ها پاداش داده شده و گناهانشان بخشوده شده است».

سپس فرمود: «امروز برای ما عید است و هر روزی که در آن معصیت خداوند را نکنیم آن روز هم برای ما عید است». (۳)

ص: ۴۳۴

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۷۳.

۲- مائده، آیه ۱۱۴

۳- شرح احقاق الحق، ج ۱۷، ص ۵۹۴.

و در کتاب من لا یحضره الفقیه چنین آمده که در یک روز عید فطر امام حسن علیه السلام گروهی را دید که بازی می کنند و (بیهوده) می خندند امام علیه السلام به یارانش فرمود: خداوند ماه رمضان را وسیله آزمایش خلق خود قرار داده که از طریق اطاعتش برای رسیدن به بهشت و رضایت او از یکدیگر پیشی گیرند. جمعی به سرعت در آن شتافتند و به مقصد رسیدند و گروهی تخلف کردند و گرفتار خسران شدند. بسیار مایه تعجب است از کسی که در این روز بیهوده می خندد و به بازی مشغول است؛ روزی که نیکوکاران پاداش داده می شوند و مقصران ناامید می گردند. به خدا سوگند اگر پرده ها کنار رود نیکوکاران به اعمال نیکشان سرگرم خواهند بود و بدکاران به بدی هایشان. (۱)

ص: ۴۳۵

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۱۱، ح ۱۴۷۹

[[و قال علیه السلام]]

إِنَّ أَكْبَرَ الْحَسَرَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَسْرَةُ رَجُلٍ كَسَبَ مَالًا فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ، فَوَرِثَهُ رَجُلٌ فَأَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَدَخَلَ بِهِ الْجَنَّةَ،
وَ دَخَلَ الْأَوَّلُ بِهِ النَّارَ.

امام علیه السلام فرمود:

بزرگترین حسرت ها در قیامت حسرت کسی است که ثروتی را از راه حرام به دست آورده و کسی آن را از او به ارث برده که در راه خداوند سبحان انفاق نموده است و خداوند به سبب این مال او را داخل بهشت می کند و شخص اول را به سبب همان مال، وارد جهنم می گرداند. (۱)

ص: ۴۳۷

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در این جا نیز هیچ مدرک دیگری اضافه نمی کند و وعده می دهد که در پایان کتاب پس از بررسی، مدارک آن را بیاورد ولی همان گونه که قبلا نیز اشاره کردیم متأسفانه توفیق این کار را پیدا نکرد.

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به نکته دقیقی می کند که بسیاری، در زندگی گرفتار آن اند. می فرماید: «بزرگترین حسرت ها در قیامت حسرت کسی است که ثروتی را از راه حرام به دست آورده و کسی آن را از او به ارث برده که در راه خداوند سبحان انفاق نموده است و خداوند به سبب این مال او را داخل بهشت می کند و شخص اول را به سبب همان مال، وارد جهنم می گرداند»؛ (إِنَّ أَعْظَمَ الْحَسِرَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَسِيرَةُ رَجُلٍ كَسَبَ مَالًا فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ، فَوَرِثَهُ رَجُلٌ فَأَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَدَخَلَ بِهِ الْجَنَّةَ، وَ دَخَلَ الْأَوَّلُ بِهِ النَّارَ).

گاه می شود که انسان مالی به دست می آورد ولی نمی تواند از آن استفاده کند و از دست می رود. چنین کسی واقعاً گرفتار حسرت می شود که چرا از این مال برای دنیا و آخرت استفاده نکردم ولی از آن فراتر حسرت کسی است که مال حلالی را به دست آورده ولی خودش از آن به نفع آخرتش بهره نگرفته و وارثان از آن بهره گرفته اند و در قیامت می بیند آن ها با اموالی که او با تلاش و زحمت به دست آورده بود به جایی رسیده اند و خودش محروم مانده است.

ولی از همه این ها بدتر حسرت کسی است که مال حرامی را با تلاش و زحمت به چنگ آورده و برای وارثانش گذاشته و وارثان بی آن که از حرام بودن آن باخبر باشند آن را در راه خدا انفاق کرده اند و ذخیره یوم المعاد آن ها شده

است. در حالی که آن کس که مال را به دست آورده در آن روز گرفتار مجازات الهی می شود. چنین حسرتی اعظم حسرت هاست.

این احتمال نیز وجود دارد که وارثان از حرام بودن آن آگاه می شوند ولی از آن جا که صاحبانش رانمی شناسند به عنوان اموال مجهول المالک که روش مصرف آن، صدقه به نیازمندان است به فقرا می دهند و از این راه حسنتی به دست می آورند در حالی که پدیدآورنده مال گرفتار سیئات خویش است.

گاه ممکن است مالی به دست انسان از طریق حرام بیفتد که حرمت آن تنها جنبه تکلیفی دارد مثلاً مرتکب احتکار شده که کار حرامی است ولی با توجه به این که معامله باطل نیست مالی که به دست آورده حرام نمی باشد در عین حال از آن بهره ای نمی گیرد و مال به دست وارثی می رسد که از آن در طریق اطاعت فرمان خدا بهره می گیرد. روز قیامت حسرت عظیم نصیب شخص اول است و فوز عظیم نصیب شخص دوم.

البته مانعی ندارد که هر سه معنا در کلام امام علیه السلام جمع باشد. زیرا به عقیده ما «استعمال لفظ در اکثر از معنا» هیچ اشکالی ندارد.

همین مضمون با تعبیر گویای دیگری در حدیثی از همان حضرت نقل شده است: کسی از محضر مبارک آن حضرت پرسید: چه کسی از همه حسرتش در قیامت بیشتر است؟ امام علیه السلام فرمود:

«مَنْ رَأَى مِيزَانٍ فِي مِيزَانٍ غَيْرِهِ وَ أَدْخَلَهُ اللَّهُ بِه النَّارَ وَ أَدْخَلَ وَارِثُهُ بِه الْجَنَّةَ؛ کسی که روز قیامت مال خود را در میزان عمل دیگری ببیند خداوند صاحب مال را به دوزخ بفرستد و وارثش را به بهشت».

کسی پرسید: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ امام علیه السلام فرمود: همان گونه که یکی از برادران دینی برای من نقل کرده که نزد کسی رفت که در حال احتضار بود به او گفت که این صد هزار درهمی که در این صندوق است چه وضعی دارد؟ گفت: هرگز نه زکات آن را پرداخته ام و نه با آن صله رحم کرده ام؟ گفت:

پس برای چه آن را اندوخته ای؟ گفت: برای مالیات حکومت و تقاضاهای قبیله و ترس از فقر بر عیال و دگرگونی زمان. آن برادر دینی گفت که هنوز از نزد او خارج نشده بودم که جان به جان آفرین تسلیم کرد. (و فرزندانش از آن مال برای کارهای خیر و ادای حقوق بهره گرفتند). (۱)

همین معنا درباره امور معنوی مانند علم نیز جاری است که عالمی از علوم خود استفاده نکند و بیچاره شود ولی دیگران با فراگرفتن علم از او اهل نجات گردند. همان گونه که در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

«وَإِنَّ أَشَدَّ أَهْلِ النَّارِ نَدَامَةً وَحَسِيرَةً رَجُلٌ دَعَا عَبْدًا إِلَى اللَّهِ فَاسْتَجَابَ لَهُ وَقَبِلَ مِنْهُ فَأَطَاعَ اللَّهَ فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ أَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِمَنْزِلَةِ عِلْمِهِ وَ اتِّبَاعِهِ الْهُوَى وَ طُولِ الْأَمَلِ؛ شدیدترین پشیمانی دوزخیان و برترین حسرت آن ها برای کسی است که دیگری را به سوی خداوند دعوت نمود و او اجابت کرد و پذیرفت و بدین سبب اطاعت خدا را می کند و خداوند او را وارد بهشت می سازد ولی دعوت کننده را به دوزخ می فرستد به دلیل ترک علم خویش و پیروی از هوای نفس و آرزوهای دور و دراز» (۲)

ابن ابی الحدید داستان جالبی را از عمر بن عبدالعزیز نقل می کند که مردم درباره او می گفتند: «سعید بن شقی» (سعادت مند، فرزند شقاوت مند) و علتش آن بود که پدرش عبدالعزیز اموال زیادی را از مصر و شام و مدینه از طریق نفوذ برادرش عبدالملک در حکومت و حکومتی که عبدالعزیز خودش در مصر داشت و غیر آن به ظلم جمع آوری کرده بود. سپس تمام آن را برای فرزندش عمر گذاشت. او اموال مزبور را در راه اطاعت خداوند سبحان و کارهای خیر مصرف می کرد تا زمانی که خلافت به او رسید در آن زمان تمام اسناد مالکیتی را

ص: ۴۴۰

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۴، ح ۶۸. در حکمت ۴۱۶ نیز همین معنا باز با تعبیر دیگری آمده است.

۲- کافی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۱.

که عبدالملک برای پدر او عبدالعزیز نوشته بود بیرون آورد و در حضور مردم همه آن ها را پاره کرد و گفت: این ها اسنادی است که به صورت نامشروع نوشته شده و من همه آن ها را به بیت المال بازگرداندم (تا همه مسلمین به خصوص نیازمندان از آن استفاده کنند).^(۱)

ص: ۴۴۱

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۷۴.

[[و قال علیه السلام]]

إِنَّ أَخْسَرَ النَّاسِ صَفْقَةً وَ أَخْيَبَهُمْ سَعْيًا رَجُلٌ أَخْلَقَ بَدَنَهُ فِي طَلَبِ مَالِهِ،

وَ لَمْ تُسَاعِدْهُ الْمَقَادِيرُ عَلَى إِزَادَتِهِ، فَخَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا بِحَسْرَتِهِ،

وَ قَدِمَ عَلَى الْآخِرَةِ بِتَبِعَتِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

زیانکارترین مردم در دادوستد و ناامیدترین آن‌ها در تلاش و سعی، کسی است که بدن خود را برای رسیدن به آرزوهای درازش فرسوده کرده ولی مقدرات، او را برای رسیدن به خواسته‌هایش یاری ننموده است؛ با حسرت از دنیا بیرون رفته و با گناهانش در سرای آخرت گام نهاده است. (۱)

ص: ۴۴۳

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در اینجا تنها مدرک دیگری که به آن اشاره کرده غررالحکم است که با تفاوت نسبتاً مختصری این گفتار حکیمانه را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۰)، اضافه می‌کنیم: ابن دمشقی (متوفای ۸۷۱) در کتاب جواهر المحلّط همین مضمون را با تفاوت قابل توجهی به این صورت ذکر کرده است: «إِنَّ أَخْيَبَ النَّاسِ سَعْيًا وَآخِرَهُمْ صَفْقَةً مَنْ أَخْلَقَ بَدَنَهُ فِي آمَالِهِ وَشَغَلَ بِهَا عَنْ مَعَالِيهِ وَمَالِهِ، وَلَمْ تُوَافِقْهُ الْأَقْدَارُ عَلَى مَرَادِهِ وَ قَدِمَ عَلَى آخِرَتِهِ بَغَيْرِ زَادَةٍ» (جواهر المطالب، ج ۲، ص ۱۴۴) کتاب مزبور گرچه بعد از نهج البلاغه گردآوری شده ولی تفاوت آن نشان می‌دهد که از منبع دیگری آن را اخذ کرده است. در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این کلام حکیمانه با تفاوت‌هایی ضمن وصایای علی به فرزندش امام مجتبی ذکر شده است (تمام نهج البلاغه، ص ۹۷۸)

زیانکارترین انسانها

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه کسی را که از همه بیشتر در معامله زندگی دنیا گرفتار خسران می شود و سعی و تلاش او به جایی نمی رسد معرفی کرده، می فرماید: «زیانکارترین مردم در دادوستد و ناامیدترین آن ها در تلاش و سعی، کسی است که بدن خود را برای رسیدن به آرزوهای درازش فرسوده کرده ولی مقدرات، او را برای رسیدن به خواسته هایش یاری ننموده است؛ با حسرت از دنیا بیرون رفته و با گناهانش در سرای آخرت گام نهاده است»؛ (إِنَّ أَحْسَرَ النَّاسِ صِفْقَهُ وَ أَحْيَبَهُمْ سَعِيًّا رَجُلٌ أَخْلَقَ بَدَنَهُ فِي طَلَبِ مَالِهِ (۱)، وَ لَمْ تُسَاعِدْهُ الْمَقَادِيرُ عَلَى إِرَادَتِهِ، فَخَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا بِحَسْرَتِهِ، وَ قَدِمَ عَلَى الْآخِرَةِ بِتَبَعَتِهِ).

«صیفقه» در اصل به معنای زدن دست به دست به هنگام معامله است (خریدار و فروشنده به عنوان انجام معامله دستشان را به دست یکدیگر می زنند) و تصفیق به معنای کف زدن نیز آمده است و سپس این واژه به معنای معامله و دادوستد استعمال می شود.

«اخلق» از ماده «خلق» به معنای کهنگی است.

«تبعه» به معنای پیامدهای نامطلوب است.

ص: ۴۴۴

۱- در بسیاری از تسخ به جای «ماله»، «آماله» آمده است که تعبیر صحیح تری به نظر می رسد زیرا دنیاپرستان تمام تلاش خود را تنها برای رسیدن به مال نمی کنند بلکه برای رسیدن به مقام یا بهره مند شدن از عیش و نوش و شهوترانی نیز تلاش فراوان دارند.

حاصل کلام امام علیه السلام این است که گروهی از انسان ها را به معامله گرانی تشبیه می کند که در این دنیا تمام نیروهای خود را برای رسیدن به آمال و آرزوها به کار می گیرند و در عین حال، مقدرات به آن ها اجازه رسیدن به مقصود را نمی دهد و هنگامی که از دنیا خارج می شوند چیزی نیندوخته اند در حالی که تمام نیروهای خود را از دست داده اند و با دست خالی و کوشش های بیهوده وارد عرصه محشر می شوند؛ کفه حسنات آن ها بسیار سبک و کفه سیئاتشان سنگین است. چرا که برای رسیدن به آمال و آرزوها علاوه بر هدر دادن نیروهای خدادادی، سیئاتی در نامه اعمال خود ثبت کرده و بار سنگینی بر دوش خود نهاده اند.

اگر تنها نیروهای خود را از دست داده بودند و گناهی مرتکب نمی شدند حسرت آن ها کمتر بود اما شدیدترین حسرت ها به فرموده امام علیه السلام حسرت گروهی است که زبان حالشان این است:

سرمایه ز کف رفت و تجارت نمودیم جز حسرت و اندوه متاعی نخریدیم

قرآن مجید نیز به این حقیقت اشارات گویایی دارد از جمله در آیه ۱۶۷ سوره بقره می خوانیم: «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ»؛ خداوند این گونه است که اعمال آن ها را به صورت مایه حسرت به آنان نشان می دهد؛ و هرگز از آتش (دوزخ) خارج نخواهند شد!.

در سوره والعصر نیز تصریح شده که همه انسان ها در خسران و زیان اند جز گروهی که برنامه مشتمل بر چهار ماده دارند: ایمان، عمل صالح، دعوت به سوی حق و دعوت به استقامت (در برابر عوامل گناه، مشکلات اطاعت و مصائب):

« وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ .»

در غرر الحکم نیز همین معنا به صورت فشرده تری از امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل

شده است:

«أُخْسِرُ النَّاسَ مَنْ رَضِيَ بِالدُّنْيَا عَوْضًا عَنِ الْآخِرَةِ؛ زِيَانِ كَارْتَرِينَ مَرْدَمِ كَسَى اسْتِ كِه دُنْيَا رَا بِه جَاى آخِرْتِ بِيذِيرِد. (و بَرَاى رَسِيدِن بِه آن هِيچ قِيد و شَرطِي قَائِل نَبَاشِد)». (۱)

در آیه ۱۴ سوره حدید آمده است: «وَلِكِنَّكُمْ فَتَنَكُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبُّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ عَرَّتْكُمْ الْأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ»؛ ولی شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار (های بیهوده) کشیدید، و (در همه چیز) شک و تردید داشتید، و آرزوهای دور و دراز، شما را فریب داد تا فرمان (مرگ از سوی) خدا فرارسید، و شیطان فریب کار شما را در برابر (اوامر) خداوند فریب داد!».

جمله «لَمْ تُسَاعِدْهُ الْمَقَادِيرُ» اشاره به این است که تقدیرات با گروهی همراه می شود و آن ها به خواسته دل و هوس های خود می رسند و دست خالی از دنیا می روند. گرچه این ها نیز زیان کارند ولی از آن ها زیان کارتر کسانی هستند که به آن خواسته ها نیز نمی رسند.

این سخن را با کلامی عبرت انگیز از مرحوم شیخ مفید در کتاب جَمَلِ پایان می دهیم. او از حسن بصری (۲) چنین نقل می کند که طلحه از یکی از مزارع بسیار وسیع و مهم که عثمان به او بخشیده بود خارج می شد مزرعه ای که گاه هنگام رفتن به آن جا هزار سوار او را همراهی می کردند سپس همراه او از مزرعه باز می گشتند و این وضع همچنان ادامه یافت تا او در قتل عثمان شرکت کرد.

هنگامی که جنگ جمل فرارسید برای جنگیدن به وسط میدان آمد در حالی که زره محکمی پوشیده بود تا او را از تیرهای دشمن حفظ کند. ناگهان تیری آمد

ص: ۴۴۶

۱- غررالحکم، ح ۲۴۷۲

۲- معروف این است که حسن بصری در جنگ جمل حضور نداشت و حتی در بعضی از روایات آمده است که او بعد سخت از این مساله پشیمان شد (بحارالانوار، ج ۱، ص ۷۸) و آنچه در روایت مورد بحث از حسن نقل شده ظاهراً با واسطه بوده است همان گونه که روایات دیگری از او درباره جنگ جمل با تصریح به واسطه نقل شده است. (بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۳۲۷، ح

(۳۱۳)

و بر بدن او نشست و مقدرات الهی واقع شد. در آن حال می گفت: تا کنون به خاک افتادن کسی را ندیدم که از من بدبخت تر باشد. و این در حالی بود که سال ها همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جهاد کرده و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حمایت نموده بود.

سرانجام این افتخارات را از دست داد. حسن بصری می افزاید: من قبر او را دیدم که عابران آن را آلوده کرده بودند. اما زبیر! او نیز هنگامی که پشیمان شد و از جنگ جمل کناره گیری کرد به سراغ یکی از قبایل عرب آمد و گفت: مرا پناه بدهید. به او گفتند: ای زبیر! تو قبلاً به دیگران پناه دادی و نیاز به پناه نداشتی. از چه چیز می ترسی؟ به خدا سوگند پسرت باعث این ترس تو شده است. در این هنگام ابن جرموز به سراغ او رفت و او را به قتل رساند. و به خدا سوگند هرگز کسی را ضایع تر از او ندیدم. قبر او در سرزمین وادی السباع، محلی است که شغالان آن را آلوده می کنند.

سپس می افزاید:

«وَلَمَّا خَرَجَا لَمْ يُدْرِكَا مَا طَلَبَا وَلَمْ يَرْجِعَا إِلَىٰ مَا تَرَكَآ؛ آری، این دو نفر از دنیا رفتند و به آنچه می خواستند، نرسیدند (و آنچه را از دست دادند نیز دوباره به دست نیاوردند)» (۱).

ص: ۴۴۷

[[و قال علیه السلام]]

الرِّزْقُ رِزْقَانِ: طَالِبٌ، وَ مَطْلُوبٌ. فَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَهُ الْمَوْتُ، حَتَّى يُخْرِجَهُ عَنْهَا؛ وَ مَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا، حَتَّى يَسْتَوْفِيَ رِزْقَهُ مِنْهَا.

امام علیه السلام فرمود:

روزی بر دو گونه است: یکی آن که به دنبال انسان می آید و دیگر آن که انسان به دنبال آن می رود. کسی که دنیا را بطلبد، مرگ، او را می طلبد تا او را از دنیا خارج کند (و به تمام خواسته هایش نخواهد رسید) و کسی که طالب آخرت باشد دنیا در طلب او برمی آید تا وی روزی اش را به طور کامل از دنیا برگیرد. (۱)

ص: ۴۴۹

۱- سند گفتار حکیمانه: تنها منبع دیگری که خطیب در مصادر برای این گفتار حکیمانه نقل کرده غررالحکم است که با تفاوتی آن را ذکر کرده و شبیه صدر این کلام در نامه ۳۱ (وصیت امام عالی به فرزند دلبندهش امام مجتبی علیه) و در حکمت ۳۷۹ آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۱)

طالبان دنیا و طالبان آخرت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه برای این که دنیاپرستان را از راهی که می روند بازدارد و طالبان آخرت را در مسیری که دارند تشویق کند می فرماید: «روزی بر دو گونه است: یکی آن که به دنبال انسان می آید و دیگر آن که انسان به دنبال آن می رود»؛ (الرِّزْقُ رِزْقَانِ: طَالِبٌ، وَ مَطْلُوبٌ).

تجربه های ما نیز در زندگی به ما نشان داده است که گاه روزی های فراوانی بی آن که انسان به دنبال آن برود و یا تلاش زیادی داشته باشد به او می رسد و گاه به عکس، تمام تلاش خود را برای رسیدن به اموال و ثروت هایی به کار می گیرد و گاه بخش مهمی از عمر خودش را در این راه صرف می کند ولی هرگز به آن نمی رسد و ناکام از دنیا می رود.

لذا امام علیه السلام به دنبال این تقسیم دو گانه می فرماید: «کسی که دنیا را بطلبد، مرگ، او را می طلبد تا او را از دنیا خارج کند (و به تمام خواسته هایش نخواهد رسید) و کسی که طالب آخرت باشد دنیا در طلب او برمی آید تا وی روزی اش را به طور کامل از دنیا برگیرد»؛ (فَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَهُ الْمَوْتُ، حَتَّى يُخْرِجَهُ عَنْهَا؛ وَ مَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا، حَتَّى يَسْتَوْفِيَ رِزْقَهُ مِنْهَا).

اشاره به این که دنیاپرستان غالباً به اهداف خود نمی رسند به خصوص این که هر قدر از دنیا را به دست آورند عطش آن ها فزون تر می شود تا زمانی که مرگ

گلولی آن‌ها را می‌فشارد و با حسرت آنچه به دست نیاورده‌اند و حسرت عدم استفاده از آنچه به دست آورده‌اند با زندگی وداع می‌گویند.

به عکس، طالبان آخرت به وسیله تلاش آمیخته با تقوایی که دارند به زندگی ساده مطلوبی می‌رسند و خداوند منان روزی آن‌ها را تأمین می‌کند و زمانی که از دنیا می‌روند نه حسرت و آه دارند و نه نگرانی.

در روایت هشامیه معروف که مرحوم کلینی در آغاز کتاب کافی آن را آورده است از قول امام باقر علیه السلام می‌خوانیم:

«إِنَّ الْعُقَلَاءَ زَهَدُوا فِي الدُّنْيَا وَرَغِبُوا فِي الْآخِرَةِ لِأَنَّهُمْ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا طَالِبَةٌ مَطْلُوبَةٌ وَالْآخِرَةُ طَالِبَةٌ وَمَطْلُوبَةٌ فَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَشْتَوِي مِنْهَا رِزْقَهُ وَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَتْهُ الْآخِرَةُ فَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ فَيَفْسِدُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَآخِرَتُهُ؛ عَاقِلَانِ، زَهْدٌ فِي الدُّنْيَا وَرَغْبَةٌ فِي الْآخِرَةِ يَجْعَلُ الدُّنْيَا مَطْلُوبَةً وَمَطْلُوبَةٌ تَطْلُبُ الْآخِرَةَ وَرَغْبَةٌ فِي الْآخِرَةِ تَطْلُبُ الدُّنْيَا» (۱).

البته مفهوم این سخن این نیست که طالبان آخرت برای تأمین زندگی ساده خود تلاش نکنند چرا که در روایات زیادی دستور به تلاش برای معاش داده شده است، بلکه منظور این است که دنیا طلبان که پیوسته برای رسیدن به اموال و ثروت‌های بیشتر تلاش می‌کنند حرص را کنار بگذارند و عمر خود را برای چیزی که هرگز به دست نمی‌آید و یا اگر به دست آید نمی‌توان آن را مصرف کرد تباه نکنند.

در حکمت ۳۷۹ نیز تعبیر دیگری از این گفتار حکیمانه آمده است آن‌جا که امام علیه السلام روزی را به دو گونه تقسیم می‌کند: گونه‌ای از آن به سراغ انسان می‌آید

ص: ۴۵۱

هر چند او به سراغش نرود و گونه ای از آن که انسان به سراغ آن می رود؛ گاه به آن می رسد و گاه به آن نمی رسد و به دنبال آن، امام علیه السلام توصیه به خویشتن داری از زیادت طلبی و حرص می کند، همان چیزی که جهان را پر از شور و شر می کند و سرچشمه بسیاری از بدبختی هاست.

شبه همین مضمون در وصیت نامه امام علیه السلام به فرزندش حسن به علی علیه السلام دیده می شود و تمام این عبارات پرمعنا برای نجات انسان ها از چنگال حرص در دنیاست.

ص: ۴۵۲

[[و قال علیه السلام]]

إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا، وَ اشْتَغَلُوا بِأَجْلِهَا إِذَا اشْتَغَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا، فَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُمِيتَهُمْ، وَ تَرَكَوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ سَيَبْتَرُكُهُمْ، وَ رَأَوْا اسْتِكْثَارَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا اسْتِقْلَالًا، وَ دَرَكَهُمْ لَهَا فَوْتًا، أَعْدَاءُ مَا سَاءَ لِمِ النَّاسِ، وَ سَلِمَ مَا عَادَى النَّاسَ! بِهِمْ عِلْمَ الْكِتَابِ وَ بِهِ عِلْمُوا، وَ بِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَ بِهِ قَامُوا، لَأَيُّونَ مَرْجُوءًا فَوْقَ مَا يَرْجُونَ، وَ لَأَمْخُوفًا فَوْقَ مَا يَخَافُونَ.

امام علیه السلام فرمود:

اولیاء الله (دوستان واقعی خدا) کسانی هستند که به باطن دنیا می نگرند آنگاه که مردم (دنیاپرست) به ظاهر آن نگاه می کنند، آن ها به آینده آن مشغول اند در حالی که دنیاپرستان به امروز آن سرگرم اند، و اموری را که بیم دارند سرانجام قاتلشان خواهد شد از میان می برند، آنچه را که می دانند سرانجام آن ها را ترک می گوید، رها می سازند، و آنچه را دیگران از دنیا بسیار می شمارند اولیاء الله کم می شمردند و رسیدن به آن را از دست دادن آن محسوب می کنند، آنان با آنچه دنیاپرستان با آن در صلح اند دشمن اند و با آنچه دنیاپرستان با آن دشمن اند در صلح اند،

کتاب خدا (قرآن مجید) به وسیله آن ها فهمیده می شود و آن ها نیز به وسیله قرآن حقایق را درک می کنند، قرآن به وسیله آن ها برپاست همان گونه که آن ها به وسیله قرآن برپا هستند، برتر از آنچه به آن امید دارند و دل بسته اند امیدوار کننده ای نمی بینند و برتر از آنچه از آن می ترسند مایه ترس سراغ ندارند. (۱)

ص: ۴۵۴

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می گوید: این گفتار حکیمانه را ابو نعیم اصفهانی (از علمای اهل سنت) در کتاب حلیه الاولیاء از حضرت مسیح عالیه نقل کرده و اگر این نسبت صحیح باشد مفهومی این است که ابو نعیم آن را به عربی ترجمه نموده زیرا زبان عیسی علیه السلام عربی نبود. سپس اضافه می کند که مرحوم مفید (قبل از سید رضی) آن را در کتاب مجالس از امیر مؤمنان علی ع نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۲).

امام علیه السلام در این گفتار بسیار پرمعنا و حکیمانه، دوستان خاص خدا را با اوصاف دوازده گانه ای معرفی می کند.

نخست می فرماید: «اولیاء الله کسانی هستند که به باطن دنیا می نگرند آنگاه که مردم (دنیاپرست) به ظاهر آن نگاه می کنند»؛
(إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَىٰ بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَىٰ ظَاهِرِهَا).

همان گونه که قرآن مجید در سوره روم آیه ۷ می فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»؛ آن ها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت (و پایان کار) غافل اند!».

آری ظاهر دنیا آن ها را چنان به خود مشغول می سازد که گمان می کنند هدف نهایی و کمال مطلق در رسیدن به آن است ولی اولیاء الله می دانند دنیا سرایی است ناپایدار، مزرعه ای است برای آخرت و منزلگاهی است بر سر راه که باید از آن زاد و توشه برای سفر طولانی آخرت بگیرند.

در دومین صفت می فرماید: «آن ها به آینده دنیا (سرای آخرت) مشغول اند در حالی که دنیاپرستان به امروز و حاضر آن سرگرم اند»؛ (وَ اشْتَغَلُوا بِآجِلِهَا إِذَا اشْتَغَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا).

اولیاء الله دنیا را گذرگاهی در مسیر آخرت می بینند در حالی که دنیاپرستان

گمان می کنند سرای همیشگی آن هاست و هر کدام مطابق تفکر خود عمل می کنند.

قرآن مجید در سوره کهف، آیه ۲۸ به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور می دهد: «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاهِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَ لَا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ اَمْرُهُ فُرْطًا»؛ با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند، و تنها رضای او را می طلبند! و هرگز به سبب زیورهای دنیا، چشمان خود را از آن ها برمگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن! همان ها که از هوای نفس پیروی کردند، و کارهایشان افراطی است».

در سومین وصف می فرماید: «آن ها اموری را که خوف دارند سرانجام قاتلشان باشد از میان می برند»؛ (فَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُمِيتَهُمْ).

اولیاء الله از چه اموری می ترسند که مایه مرگشان شود؟ (منظور مرگ دل هاست).

پاسخ روشن است: آن ها از هوی و هوس های سرکش، و حرص و طمع، و از وسوسه ها و نقشه های پیچیده شیطان و شیطان صفتان بیمناک اند، مبادا بر آنان چیره شود و قلب آن ها را بمیراند.

قرآن مجید دنیاپرستانی را که هوی و هوس ها بر آن ها غلبه کرده مردگانی می شمرد که حتی صدای پیامبر صلی الله علیه و آله به گوش آنها نمی رسد: «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَ لَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ»؛ مسلماً تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی، و نمی توانی کران را هنگامی که روی برمی گردانند و پشت می کنند فراخوانی! [\(۱\)](#)

در چهارمین وصف می فرماید: «آنچه را که می دانند سرانجام آن ها را ترک می گوید، رها می سازند»؛ (وَ تَرَكُوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهٗ سَيُتْرَكُهُمْ).

آری آن ها می دانند مقام ها و زینت ها و ثروت ها سرانجام، آن ها را ترک می کند

ص: ۴۵۶

و تنها با کفنی ساده به سوی دیار آخرت رهسپار می شوند پس چه بهتر که دل به این امور عاریتی نبندند، در نتیجه پیش از آن که این امور آن ها را ترک کند، آن ها این امور را به فراموشی می سپارند.

تعبیر به «منها» که از «من» تبعیضیه در آن استفاده شده اشاره به این است که اموری در دنیا وجود دارد که هرگز انسان را ترک نمی گوید و در همه موارد با اوست همان گونه که قرآن می فرماید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ آنچه نزد شما ذخیره شده نابود می شود و آنچه در نزد خداست باقی می ماند. (۱)

نیز قبلاً (در خطبه ۲۰۳) خواندیم که امام علیه السلام می فرماید:

«أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ؛ دل های خود را از دنیا خارج کنید پیش از آن که بدن های شما خارج شود».

آنگاه در پنجمین وصف می فرماید: «آنچه را دیگران از دنیا بسیار می بینند اولیاء الله کم می شمردند و رسیدن به آن را از دست دادن آن محسوب می کنند»؛ (و رَأَوْا اسْتِكْنَارَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا اسْتِقْلَالًا، وَ دَرَكَهُمْ لَهَا فَوْتًا).

این یک واقعیت است که دنیاپرستان هنگامی که به مال یا ثروت زیاد یا مقام مهمی می رسند در نظرشان بسیار زیاد است در حالی که دوستان خدا آن را متاع بی ارزشی می دانند، تا آن جا که امیرمؤمنان علی علیه السلام تمام دنیا و آنچه در زیر افلاک واقع شده را کمتر از برگ درختی می داند که در دهان ملخی جویده شده است و سپس می افزاید: علی را با نعمت هایی که به زودی فانی می شود چه کار؟

«إِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا مَا لِعَلِيٍّ وَ لِنَعِيمٍ يَفْنَى وَ لَذَّةٍ لَا تَبْقَى». (۲)

جمله «و دَرَكَهُمْ لَهَا فَوْتًا» اشاره به این است که اولیاء الله رسیدن به زرق و برق

ص: ۴۵۷

۱- نحل، آیه ۹۶

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴

و اموال و مقامات دنیوی را نه تنها برای خود افتخاری نمی دانند بلکه آن را سبب از دست دادن توفیقات بیشتر و مهمتری محسوب می دارند؛ درست به عکس دنیاپرستان که آن را افتخار می شمرند هر چند توفیقات بیشتری را برای رسیدن به معنویات از دست بدهند.

و در ششمین و هفتمین وصف می فرماید: «با آنچه دنیاپرستان با آن در صلح اند دشمن اند و با آنچه دنیاپرستان با آن دشمن اند در صلح اند»؛ (أَعْدَاءُ مَا سَأَلُمُ النَّاسُ، وَ سَلُمَ مَا عَادَى النَّاسُ!).

روشن است که دنیاپرستان با شهوات دنیا ولذات نامشروع آن و افتخار و مباحات به فزونی مال و ثروت پیوند دوستی بسته اند چیزی که اولیاء الله با آن مخالف اند و از سویی دیگر، دنیاپرستان، با تقوا و پرهیزکاری و زهد و ایثار و فداکاری دشمن اند همان چیزهایی که اولیاء الله با آن پیمان صلح و دوستی بسته اند.

اولیاء الله طرفدار حق اند و دنیاپرستان مخالف آن، چون اجرای حق منافع کثیف آن ها را بر باد می دهد و به عکس، اولیاء الله دشمن ظلم و ستم هستند چیزی که دنیاپرستان پیوسته از آن طرفداری می کنند زیرا اهداف شوم آن ها را تحقق می بخشد.

در هشتمین و نهمین توصیف آن ها می فرماید: «کتاب خدا (قرآن مجید) به وسیله آن ها فهمیده می شود و آن ها نیز به وسیله قرآن حقایق را درک می کنند»؛ (بِهِمْ عُلِّمَ الْكِتَابُ وَ بِهِ عَلِمُوا).

آری از یک سو حق جویان و حق طلبان به سراغ آن ها می روند و حقایق قرآن را از آن ها دریافت می دارند و از سویی دیگر خود آن ها نیز به سراغ قرآن می روند و حقایق را از آن درمی یابند و به تعبیر دیگر سرچشمه فهم مردم از قرآن، آن ها هستند و سرچشمه علوم آن ها قرآن است.

قرآن مجید در سوره عنکبوت آیه ۴۹ می فرماید: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيْنَاتٌ فِي

صُدُورِ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ؛ ولی این آیات روشنی است که در سینه دانشوران جای دارد.

و در جای دیگر می فرماید: «فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱).

جمعی از مفسران نهج البلاغه جمله «و به علموا» را چنین تفسیر کرده اند که مقام و منزلت آن ها در نزد مردم به وسیله قرآن دانسته می شود؛ آیاتی همچون آیات مباحله و تطهیر و ولایت و امثال آن بیانگر مقامات آن هاست. البته این تفسیر در صورتی صحیح است که «علموا» به صورت فعل مجهول (علموا) خوانده شود ولی هر گاه- آن گونه که در نسخه های مختلف آمده است- به صورت فعل معلوم (علموا) خوانده شود تفسیر آن همان است که در بالا گفتیم.

سپس در دهمین و یازدهمین وصف اولیاء الله می افزاید: «قرآن به وسیله آن ها برپاست همان گونه که آن ها به وسیله قرآن برپا هستند»؛ (و بِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَ بِهِ قَامُوا).

دلیل قیام قرآن به وسیله آن ها روشن است زیرا تبلیغ قرآن و تبیین مفاهیم آن برای عموم مردم و اجرای دستورات آن، به وسیله آن ها صورت می گیرد.

اما قیام آن ها به وسیله قرآن به سبب آن است که قرآن سرچشمه اصلی تمام علوم و دانش های آن هاست.

آری آن ها همچون چشمه هایی هستند که از منابع زیرزمین مدد می گیرند و سپس به سوی باغ ها و گلزارها و کشتزارها سرازیر می شوند.

این دو وصف در واقع تأییدی است بر دو وصف سابق، با این تفاوت که در دو وصف سابق، سخن از آگاهی آن ها و علم و آگاهی مردم به وسیله آن ها بود و در این جا سخن از عمل به دستورات و اجرای اوامر و نواهی الهی است.

در جمله «به قاموا» این احتمال نیز وجود دارد که برجستگی آن ها در میان

ص: ۴۵۹

مردم و موقعیت آنان در افکار عمومی به سبب قرآن مجید است که آن‌ها را ستوده و منزلت آن‌ها را روشن ساخته است.

در واقع مضمون این دو جمله همان است که به صورت دیگر در حدیث ثقلین آمده است آن‌جا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مِمَّا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»
(۱).

سپس امام علیه السلام در دوازدهمین و آخرین وصف اولیاء الله می فرماید: «بالا تر از آنچه به آن امید دارند و دل بسته اند امیدوار کننده ای نمی بینند و برتر از آنچه از آن می ترسند مایه ترس سراغ ندارند»؛ (لَا يَرُونَ مَرْجُوًّا فَوْقَ مَا يَرْجُونَ، وَ لَا مَخُوفًا فَوْقَ مَا يَخَافُونَ).

آری آن‌ها به لطف عمیم و بی پایان خداوند امیدوارند که بالاتر از آن چیزی نیست و از خشم و سخط او می ترسند که مخوف تر از آن چیزی نمی باشد و در حقیقت، خوف و رجاء، وجود آن‌ها را پر کرده و به همین دلیل نه دلبستگی به غیر او دارند، نه غیر او را در سرنوشت خود مؤثر می دانند و نه از غیر او بیمناک اند و همین امر مایه صبر و استقامت و ثبات آن‌ها در تمام حوادث زندگی است.

در حکمت ۸۲ نیز تعبیری شبیه همین تعبیر آمده بود آن‌جا که فرمود: شما را به پنج چیز سفارش می کنم که برای به دست آوردن آن هر قدر تلاش و کوشش کنید به جاست. سپس فرمود:

«لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ وَ لَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ؛ هَيْجَ كَسٍ مِنْكُمْ أَمِيدُشْ جِزْ بِهْ پَرُورْدْ گَارَشْ نَبَاشْدْ وَ از هَيْجَ چيز جِزْ گَنَاشْ نَهْرَاسْد.»

ص: ۴۶۰

۱- برای اطلاع از مدارک این حدیث معتبر به جلد نهم پیام قرآن تحت عنوان «حدیث ثقلین» مراجعه شود در آن جا بیست و دو مدرک از صحاح معروف اهل سنت و سنن و غیر آنها ذکر شده است.

نکته: اولیاء الله در این کلام امام علیه السلام چه کسانی هستند؟

اولیاء الله در این کلام امام علیه السلام چه کسانی هستند؟

بسیاری از شارحان نهج البلاغه که پیرو مکتب اهل بیت علیهم السلام هستند تصریح کرده اند که این اوصاف مربوط به ائمه معصومین علیهم السلام است، آن ها بودند که این صفات دوازده گانه را در سرحد اعلا داشتند، آن ها بودند که مفسران حقیقی قرآن و برپا دارنده احکام آن محسوب می شدند و قرآن نیز فضایل آن ها را بیان کرده است. (۱)

ابن ابی الحدید به این جا که می رسد می گوید: مطابق عقیده شیعه این صفات قابل تطبیق بر امامان معصوم آن هاست ولی ما آن را ناظر به جمعی از علمای عارفین می دانیم. (۲)

این احتمال نیز وجود دارد که صورت کامل و جامع این صفات در امامان معصوم علیهم السلام یافت می شود و کلام مزبور در درجه اول ناظر به آن هاست ولی مرتبه و مرحله ای از آن نیز در بزرگان علما وجود دارد که علاوه بر صفاتی مانند توجه به آخرت و کم ارزش دانستن دنیا و زهد در زندگی مادی، دارای بخش مهمی از علوم قرآن و تفسیر هستند و در میان مردم آن ها را گسترش می دهند و مردم نیز به اعتبار تأکیدهایی که قرآن درباره رجوع به علما و دانشمندان دارد به آن ها رجوع کرده و می کنند.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار نیز همین احتمال را پذیرفته، آن جا که می گوید:

«و هذه من أوصافِ أئمتنا المُقَدَّسِينَ صلواتُ اللهِ عليهم أجمعين ويُحتمل أن تشمل الحَفَظَةَ لأخبارهم المُقْتَبَسِينَ من أنوارهم» (۳).

ص: ۴۶۱

۱- به شرح نهج البلاغه ابن میثم و مرحوم مغنیه و علامه شوشتری و مرحوم کمرهای رجوع شود.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۷۷.

۳- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۲۰

[[و قال علیه السلام]]

اذْكُرُوا انْقِطَاعَ اللَّذَاتِ، وَ بَقَاءَ التَّبِعَاتِ.

امام علیه السلام فرمود:

به یاد داشته باشید که لذات (معاصی به سرعت) پایان می گیرد

و تبعات و آثار سوء آن (مدتها) باقی می ماند. (۱)

ص: ۴۶۳

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم آمدی در غررالحکم این جمله را با دو تفاوت نقل کرده است: «اذکروا عند المعاصی ذهاب اللذات وبقاء التبعات» و این تفاوت نشان میدهد که از منبع دیگری آن را دریافت داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۲)

لذات زودگذر و تبعات بسیار

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته قابل توجهی درباره گناهان اشاره کرده، می فرماید: «به یاد داشته باشید که لذات (معاصی به سرعت) پایان می گیرد و تبعات و آثار سوء آن باقی می ماند»؛ (اذْکُرُوا انْقِطَاعَ اللَّذَاتِ، وَ بَقَاءَ التَّبَعَاتِ).

این یک واقعیت است که معاصی و گناهان لذت بخش، لذاتی ناپایدار و زودگذر دارند؛ یک فرد شراب خوار چقدر از آنچه می نوشد لذت می برد و یا زناکار لذتش از این گناه چقدر زمان می برد؟ و این در حالی است که آثار گناه و تبعات آن بسیار طولانی و پایدار است.

اما تبعات اخروی آن تا دامنه قیامت و در عرصه قیامت باقی و برقرار است و حتی تبعات و آثار سوء دنیوی آن نیز غالباً طولانی است؛ شراب خوار، به خصوص با تکرار این گناه، انواع بیماری ها را برای خود خریداری می کند.

افرادی را می بینیم که چند صبحی با استعمال مواد مخدر چنان خود را اسیر و ذلیل می کنند که این ذلت و اسارت تا آخر عمر بی ثمرشان از آن ها دست بردار نیست.

شخص ظالمی ممکن است در یک لحظه مرتکب قتلی شود و لذت انتقام از مخالف خود را بچشد اما ناراحتی وجدان، یک عمر باقی است اضافه بر این گناه زندان طویل المدتی به سبب آن دامنگیرش می شود و عذاب الهی کشتن مؤمنان

بی گناه طبق صریح قرآن مجید، خلود در جهنم و عذاب جاویدان است. (۱)

بنابراین هرکس در لحظه فراهم شدن اسباب گناه باید مراقب این نکته باشد که لذاتش بسیار زودگذر و آثار سوئش بسیار درازمدت است.

اضافه بر همه این ها آن گونه که از آیات و روایات اسلامی برمی آید یکی از آثار گناهان، سلب نعمت ها و مواهب الهی است که گاه زمان های بسیار طولانی این محرومیت ادامه می یابد. همان گونه که در خطبه ۱۷۸ می خوانیم:

«ایمُ اللَّهُ مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِي غَضِّ نِعْمَةٍ مِنْ عَيْشٍ فَرَّالٍ عَنْهُمْ إِلَّا بِعُدُوبٍ اجْتَرَحُوهَا؛ به خدا سوگند هرگز ملتی که در ناز و نعمت می زیستند نعمتشان زوال نیافت مگر بر اثر گناهی که مرتکب شدند. اضافه بر این ها بسیار می شود که بر اثر یک گناه لذت بخش زودگذر، ننگ و عاری بر دامان انسان می نشیند که بعد از مرگ نیز مردم او را به زشتی یاد می کنند».

در اشعاری که در دیوان منسوب به امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است چنین می خوانیم:

تَفَنَّى اللَّذَّاهُ مِمَّنْ نَالَ شَهْوَتَهَا مِنَ الْحَرَامِ وَيَقَى الْإِثْمَ وَالْعَارُ

تَبَقَى عَوَاقِبُ سُوءٍ فِي مَعْبَتِهَا لَا خَيْرَ فِي لَذِّهِ مِنْ بَعْدِهَا النَّارُ

کسانی که به شهوت های نفسانی می رسند لذاتش به زودی پایان می گیرد لذاتی که از حرام حاصل شده ولی گناه و ننگ آن باقی می ماند.

آری عواقب سوء آن در پایان، می ماند و هیچ خیری در لذتی که بعد از آن آتش دوزخ باشد نیست. (۲)

در دعای ۳۱ صحیفه سجادیه (فی ذکر التوبه و طلبها) امام علیه السلام به پیشگاه خدا عرضه می دارد: (من توبه می کنم) از گناهانی که لذاتش پایان یافته و تبعاتش

ص: ۴۶۵

۱- نساء، آیه ۹۳

۲- دیوان امام علی علیه السلام، ص ۲۰۴

[[و قال علیه السلام]]

أُخْبِرُ تَقْلَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

آزمایش کن تا دشمنش داری. (۱)

سید رضی می گوید: «بعضی این سخن را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند ولی آنچه تأیید می کند این کلام از امیر مؤمنان علیه السلام باشد چیزی است که ثعلب از ابن الاعرابی نقل کرده که مأمون گفته است: اگر نبود که علی علیه السلام فرمود:

اخبر تقله. من می گفتم:

اقله تخبر؛ دشمنش بدار تا او را بیازمایی»؛

(قال الرضی: و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَرَى هَذَا لِلرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مِمَّا يُقَوِّى أَنَّهُ مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا حَكَاهُ ثَعْلَبٌ عَنِ ابْنِ الْأَعْرَابِيِّ: قَالَ الْمَأْمُونُ: لَوْ لَا أَنَّ عَلِيًّا قَالَ: «أُخْبِرُ تَقْلَهُ» لَقُلْتُ: أَقْلَهُ تَخْبِرُ). .

ص: ۴۶۷

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب می گوید: در کتاب غرر الخصاص الواضحه (تالیف و طوطا، از علمای قرن ششم) این گفتار حکیمانه از امیر مؤمنان آمده است. این مضمون، هم از امیر مؤمنان علی نقل شده و هم از پیامبر اکرم و شبیه آن نیز از امام صادق روایت شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۳).

نخست او را بیازمای

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه بسیار کوتاه و پرمعنا به یک اصل مهم اجتماعی اشاره کرده، می فرماید: به ظاهر اشخاص قناعت نکنید، آن ها را بیازمایید و ای بسا با آزمودن، آن ها را دشمن بدارید و در یک عبارت کوتاه: «آزمایش کن تا دشمنش داری»؛ (أَخْبِرْ تَقْلَهُ).

«أَخْبِرْ» از ماده «خَبِرَ» (بر وزن قفل) به معنای آزمایش کردن است.

«تقله» از ماده «قَلِيَ» (بر وزن صدا) به معنای بغض است. این ماده، هم به صورت ناقص یایی آمده و هم ناقص واوی. در صورت اول به معنای بغض و عداوت و در صورت دوم به معنای طرد کردن است و در واقع هر دو به یک معنا باز می گردد زیرا لازمه عداوت طرد کردن می باشد.

این در مورد جوامع آلوده یا گروه های خاص اجتماعی که افراد منحرف در آن کم نیستند صادق است والا- نتیجه آزمایش، همیشه دشمن داشتن افراد مورد آزمون نخواهد بود. ممکن است اشاره به عصر خود حضرت نیز بوده باشد که افراد منافق و چند چهره در آن عصر فراوان بودند؛ گروهی خود فروخته به معاویه و گروهی در بند مال و منال، از هیچ کاری ابا نداشتند هر چند برای فریفتن مردم ظاهر خود را می آراستند ولی به هنگامی که در کوره امتحان قرار می گرفتند بسان سیاه سیم زرانندود، خلاف آن به درمی آمدند که خلق می پنداشتند.

سیاه سیم زراندود چون به کوره برند خلاف آن به در آید که خلق پندارند

بسیاری از شارحان نهج البلاغه گفته اند که هاء در «تَقْلِهِ» هاء سکت است و در واقع بیان کننده کسره لام است که قبل از آن قرار گرفته ولی دلیلی بر این ادعا اقامه نکرده اند. در حالی که بعضی دیگر آن را ضمیر دانسته و اعراب برای هاء گذاشته اند (در حالی که هاء سکت، ساکن است) و در واقع اشاره به ضمیر محذوفی است که در کلمه «اخْبُرْ» وجود دارد و مفهوم کلام این می شود: او را آزمایش کن تا دشمنش داری.

همان گونه که در ذکر مصادر این گفتار حکیمانه اشاره کردیم همین معنا از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با تفاوتی نقل شده است:

«وَجَدْتُ النَّاسَ اخْبُرُ تَقْلِهِ» (۱).

و از امام صادق علیه السلام نیز به صورت دیگری نقل شده است: فرمود:

«خَالِطِ النَّاسِ تَخْبُرُهُمْ وَ مَتَى تَخْبُرُهُمْ تَقْلِهِمْ؛ با مردم معاشرت کن و آن ها را بیازما و هنگامی که بیازمایی (ای بسا گروهی را) دشمن می داری» (۲).

قابل توجه این که مرحوم سید رضی برای تأیید صدور این گفتار حکیمانه از علی علیه السلام بعد از آنی که اشاره می کند بعضی از مردم آن را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند می گوید: «آنچه تأیید می کند این کلام از امیرمؤمنان علیه السلام باشد چیزی است که ثعلب از ابن الاعرابی نقل کرده که مأمون گفته است: اگر نبود که علی علیه السلام فرمود: اخبر تقله. من می گفتم: اقله تخبر؛ دشمنش بدار تا او را بیازمایی»؛ (قال الرضی: و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَرُوى هَذَا لِلرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ مِمَّا يَقْوَى أَنَّهُ مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا حَكَاهُ ثَعْلَبٌ عَنِ ابْنِ الْأَعْرَابِيِّ: قَالَ الْمَأْمُونُ: لَوْ لَا أَنَّ عَلِيًّا قَالَ: «أَخْبُرُ تَقْلِهِ» لَقُلْتُ: أَقْلُهُ تَخْبُرُ). .

همین معنا (سخن مأمون) از ابوحيان توحیدی در البصائر و الذخائر و ابو نعیم

ص: ۴۶۹

۱- ابوحيان توحیدی در البصائر و الذخائر و ابو نعیم در حلیه الأولیاء (طبق نقل مرحوم خطیب در مصادره ج ۴، ص ۳۰۳)

۲- کافی، ج ۸، ص ۱۷۶، ح ۱۹۶.

در حلیه الاولیاء نقل شده است.

منظور مأمون این بوده که برای آزمودن مردم باید از آن‌ها فاصله گرفت و حتی اظهار تنفر و بیزاری کرد اگر عکس العمل شدیدی نشان دادند معلوم می‌شود لایق دوستی نیستند و اگر مدارا کردند افرادی صبور و شایسته دوستی می‌باشند.

البته جای تردید نیست که کلام امام علیه السلام بر کلام مأمون برتری دارد. کلام امام علیه السلام ناظر به یک مسأله اجتماعی است و کلام مأمون در واقع یک مسأله سیاسی است و منظورش این است: باید به همه کس با بدبینی نگاه کرد تا عیوبشان آشکار شود زیرا با خوش بینی، عیوب افراد آشکار نمی‌گردد و سیاست مداران غالباً اصل را درباره اشخاص و حوادث بر سوءظن و بدبینی می‌گذارند.

نکته

آزمودن قبل از دوستی

بی شک یکی از نیازهای انسان در زندگی، داشتن دوستان موافق و همراه است که در برابر انبوه مشکلات به او کمک کنند، در مصائب مایه تسلی خاطر او گردند و در حضور و غیاب مدافع او باشند زیرا انسان تنها در برابر این حوادث زانو می‌زند.

ولی در انتخاب دوست هرگز نباید عجله کرد بلکه باید نخست او را آزمود، اگر از آزمایش‌ها پیروز درآمد او را به دوستی برگزید. امیرمؤمنان علی علیه السلام طبق حدیثی که در غررالحکم آمده، می‌فرماید:

«لَا تَتَّقِ بِالصَّدِيقِ قَبْلَ الْخَبْرَةِ؛ به دوستت پیش از آزمودنش اعتماد نکن.» (۱)

به خصوص اگر زمان، زمان پرفسادی باشد، که در آن هنگام باید دقت بیشتری در انتخاب دوستان کرد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«إِذَا كَانَ الزَّمَانُ زَمَانًا

ص: ۴۷۰

جَوْرٍ وَ أَهْلُهُ أَهْلٌ غَدِرٌ فَالطَّمَانِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ عَجْزٌ؛ هرگاه زمان، زمان ظلم (و فساد) باشد و اهل آن زمان پیمان شکن باشند اطمینان به هر کسی کردن نشانه عجز و ناتوانی است». (۱)

در احادیث اسلامی مواد این آزمون نیز تعیین شده است. از جمله این که امام صادق علیه السلام می فرماید:

«يَمْتَحِنُ الصَّدِيقُ بِنَثَلٍ خِصَالٍ فَإِنْ كَانَ مُؤَاتِيًّا فَهُوَ الصَّدِيقُ الْمُصَافِي وَ إِلَّا كَانَ صَدِيقَ رَحَاءٍ لَا صَدِيقَ شِدَّةٍ تَبْتَغِي مِنْهُ مَالًا أَوْ تَأْمَنُهُ عَلَى مَيَالٍ أَوْ تُشَارِكُهُ فِي مَكْرُوهٍ؛ دوست را با سه چیز می توان امتحان کرد هرگاه حق این سه چیز را ادا کند او دوست خالص است والا دوست حال آرامش است نه دوست حال شدت: از او مالی بطلب یا مالی در اختیار او قرار بده یا در کاری که مورد میل او نیست با او شریک شو». (۲)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«لَا تَسْمُ الرَّجُلَ صَدِيقًا سَمَهُ مَعْرُوفَةً حَتَّى تَخْتَبِرَهُ بِنَثَلٍ تُغْضِبُهُ فَتَنْظُرُ غَضَبَهُ يَخْرِجُهُ مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْبَاطِلِ وَ عِنْدَ الدِّينَارِ وَ الدَّرْهَمِ وَ حَتَّى تُسَافِرَ مَعَهُ؛ نام دوست به صورت کامل بر کسی نگذار مگر این که او را به سه چیز بیازمایی: به هنگام غضب ببینی آیا او از مسیر حق به سوی باطل خارج می شود؟ و در برابر درهم و دینار (آیا امتحان خوبی می دهد؟) و دیگر این که با او مسافرت کنی (چراکه در سفر باطن افراد بهتر آشکار می شود)». (۳)

ص: ۴۷۱

۱- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۳۹، ح ۱۰۸.

۲- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۳۵، ح ۱۰۷.

۳- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۸۰، ح ۲۸.

[[وقال علیه السلام]]

مَا كَانَ اللَّهُ لِيُفْتِحَ عَلَى عَبْدٍ بَابَ الشُّكْرِ وَ يُغْلِقَ عَنْهُ بَابَ الزِّيَادَةِ، وَ لِيُفْتِحَ عَلَى عَبْدٍ بَابَ الدُّعَاءِ وَ يُغْلِقَ عَنْهُ بَابَ الْإِجَابَةِ، وَ لِيُفْتِحَ لِعَبْدٍ بَابَ التَّوْبَةِ وَ يُغْلِقَ عَنْهُ بَابَ الْمَغْفِرَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

چنین نیست که خداوند در شکر را به روی بنده ای بگشاید و در فزونی نعمت را به رویش ببندد، و چنین نیست که خداوند باب دعا را به روی کسی بگشاید و باب اجابت را به رویش ببندد، و نیز چنین نیست که خداوند در توبه را به روی کسی باز کند و در آمرزش را به رویش ببندد. (۱)

ص: ۴۷۳

۱- سند گفتار حکیمانه: تنها مدرک دیگری که مرحوم خطیب برای این گفتار حکیمانه ذکر می کند غررالحکم است که آن را با تفاوت هایی آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۴) اضافه میکنیم که این گفتار نورانی به صورت کاملاً مشروح تری در ارشاد القلوب دیلمی آمده است. (ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۴۸)

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه که برگرفته از آیات قرآن مجید است سه بشارت به سه گروه می دهد. نخست می فرماید: «چنین نیست که خداوند در شکر را به روی بنده ای بگشاید و در فزونی را به رویش ببندد»؛ (مَا كَانَ اللَّهُ لِيُفْتَحَ عَلَيَّ عَبْدٌ بَابَ الشُّكْرِ وَيُعْلِقَ عَنْهُ بَابَ الزِّيَادَةِ).

این سخن برگرفته از آیه شریفه هفتم از سوره ابراهیم است: «وَ إِذِ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ».

آری این وعده الهی است که خداوند شاکران را فزونی نعمت می بخشد. دلیل آن هم روشن است: شخصی که از نعمت الهی در مسیر اطاعت او استفاده می کند و حق نعمت را ادا می نماید، با زبان حال می گوید: من لایق این نعمتم، و خداوند نیز نعمت را بر او می افزاید. درست مثل این که باغبانی هنگامی که باغ را آبیاری می کند درختان را بارور و پرثمر می بیند و این امر سبب می شود که باغبان بیشتر از آن باغ مراقبت کند زیرا درختانش به زبان حال، لیاقت خود را بیان کرده اند.

در دومین بشارت می فرماید: «چنین نیست که خداوند باب دعا را به روی کسی بگشاید و باب اجابت را به رویش ببندد»؛ (وَلَا لِيُفْتَحَ عَلَيَّ عَبْدٌ بَابَ الدُّعَاءِ وَيُعْلِقَ عَنْهُ بَابَ الْإِجَابَةِ).

این، اشاره به آیه شریفه ۶۰ سوره غافر است: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ

لَكُمْ» و آیه شریفه ۱۸۶ سوره بقره: «وَ إِذَا سَأَلْتُمْ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي»؛ هر گاه بندگان من درباره من از تو سؤال کنند (بگو): من به آن ها نزدیکم و دعای دعا کننده را هنگامی که مرا (از صمیم دل) بخواند اجابت می کنم».

دلیل آن هم روشن است زیرا نه خداوند بخیل است و نه اجابت دعا چیزی از او می کاهد بلکه رحمانیت و رحیمیت او ایجاب می کند که تمام تقاضاهای بندگان را اجابت فرماید و اگر گاهی اجابت دعا تأخیر می افتد و یا بعضی از دعاها به اجابت نمی رسد حتماً به دلیل مصالحی است یا به واسطه وجود موانع.

بسیار می شود که انسان از خدا چیزی می خواهد که دشمن جان اوست اما توجه ندارد. خداوند چنین دعایی را مستجاب نمی کند و گاه چیزهایی می خواهد اما موانعی مانند گناهان بزرگ جلوی اجابت آن را می گیرد.

در سومین بشارت می فرماید: «چنین نیست که خداوند در توبه را به روی کسی باز کند و در آمرزش را به رویش ببندد»؛ (وَلَا لِيُفْتَحَ لِعَبْدٍ بَابَ التَّوْبَةِ وَ يُغْلَقَ عَنْهُ بَابَ الْمَغْفِرَةِ).

این سخن برگرفته از آیه شریفه ۲۵ سوره شوری است: «وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَعْْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ»؛ او کسی است که توبه را از بندگانش می پذیرد و بدی ها را می بخشد، و آنچه را انجام می دهید می داند».

اصولاً امکان ندارد خداوند دستور به چیزی بدهد و نتیجه آن را پذیرا نشود؛ از یک سو به بندگانش بگوید توبه کنید یا بفرماید دری به سوی رحمتم برای شما گشوده ام و آن، باب توبه است از این در وارد شوید ولی خودش حاضر نباشد توبه توبه کاران را بپذیرد.

شبه همین معانی در حکمت ۱۳۵ آمد که امام علیه السلام فرمود: کسی که توفیق چهار چیز را پیدا کند از چهار چیز محروم نخواهد شد: کسی که موفق به دعا

شود از اجابت محروم نمی‌گردد و کسی که موفق به توبه شود از قبول توبه محروم نخواهد شد و کسی که موفق به استغفار گردد از آمرزش محروم نمی‌شود و کسی که توفیق شکرگزاری پیدا کند محروم از فزونی نعمت نخواهد شد.

قابل توجه این که جمله «مَا كَانَ اللَّهُ» و جمله های معطوف بر آن اشاره به توفیقات الهی است یعنی هنگامی که خداوند کسی را به یکی از این سه چیز (شکر و دعا و توبه) موفق دارد درهای نتایج آن‌ها را نیز به روی او می‌گشاید:

فزونی نعمت در برابر شکر، اجابت در برابر دعا و آمرزش در برابر توبه.

در واقع شکر و دعا و توبه، سه موضوع سرنوشت ساز در زندگی انسان است و سعادت‌مند و خوشبخت کسانی هستند که بتوانند از هر سه استفاده کنند؛ در برابر نعمت‌ها شاکر باشند، در مشکلات دست به دعا بردارند و به هنگام لغزش‌ها و گناهان از در توبه وارد شوند.

در روایت ارشاد القلوب دیلمی که این گفتار حکیمانه به صورت مشروح تری در آن آمده جمله چهارمی نیز اضافه شده است و آن اینکه

«و ما كان الله ليفتح باب التوكل و لم يجعل للمتوكل مخرجا فإنه سبحانه يقول و مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ؛ چنین نیست که خداوند باب توکل را به روی کسی بگشاید و برای خروج از مشکلاتش راهی برای او قرار ندهد زیرا خداوند می‌فرماید: کسی که تقوا را پیشه کند خداوند راه خروج از مشکلات را برای او قرار می‌دهد و از جایی که گمان نمی‌کند به او روزی می‌دهد و کسی که بر خدا توکل کند خداوند برای او کافی است» (۱).

در روایات اسلامی نیز بر این سه موضوع تأکیدات فراوانی شده است که به سه نمونه آن در این جا قناعت می‌کنیم.

امام صادق علیه السلام در مورد شکر می‌فرماید:

«مَكْتُوبٌ فِي التَّوَرَاهِ اشْكُرْ مَنْ أَنْعَمَ

ص: ۴۷۶

عَلَيْكَ وَ أَنْعِمَ عَلَيَّ مَنْ شَكَرَكَ فَإِنَّهُ لَا زَوَالَ لِلنَّعْمَاءِ إِذَا شُكِرَتْ وَ لَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كُفِرَتْ الشُّكْرُ زِيَادَةٌ فِي النِّعَمِ وَ أَمَانٌ مِنَ الْغَيْرِ؛ در تورات نوشته شده است: کسی که به تو نعمت بخشیده شکر او را به جای آور و کسی که از تو تشکر می کند نعمت را بر او افزون کن زیرا هنگامی که شکر نعمت به جای آورده شود نعمت زوال نمی پذیرد و هنگامی که کفران شود بقایی نخواهد داشت و شکر، سبب زیادی نعمت ها و امان از دگرگونی هاست» (۱).

امام صادق علیه السلام در روایت دیگری در مورد دعا می فرماید:

«فَمَا كَثُرَ مِنَ الدُّعَاءِ فَإِنَّهُ مِفْتَاحُ كُلِّ رَحْمَةٍ وَ نَجَاحُ كُلِّ حَاجَةٍ وَ لَا يَنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالدُّعَاءِ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَابٍ يَكْثُرُ قَرَعُهُ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَفْتَحَ لِصَاحِبِهِ؛ بسیار دعا کن چرا که دعا کلید هر رحمت و سبب رسیدن به هر حاجت است و به آنچه نزد خداست جز با دعا نمی توان رسید (و دعا سرانجام به اجابت می رسد) زیرا هر دری را بسیار بکوبند امید آن می رود که باز شود» (۲).

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد توبه می خوانیم:

«لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ اللَّهِ مِنْ مُؤْمِنٍ تَائِبٍ أَوْ مُؤْمِنَةٍ تَائِبَةٍ؛ هیچ کسی نزد خداوند محبوب تر از مرد و زن توبه کار نیست» (۳).

ص: ۴۷۷

۱- کافی، ج ۲، ص ۹۴، ح ۳

۲- بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۹۹، ح ۳۳.

۳- بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱، ح ۱۵

[[و قال علیه السلام]]

أَوْلَى النَّاسِ بِالْكَرَمِ مَنْ عُرِفَتْ بِهِ الْكِرَامُ.

امام علیه السلام فرمود:

شایسته ترین مردم به کرم، آن کسی است که افراد کریم به واسطه او شناخته شوند. (معرف کریمان، از همه کریم تر است). (۱)

ص: ۴۷۹

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب مدرک دیگری برای این گفتار حکیمانه در این جا نیاورده و حواله به آخر کتاب داده است؛ حواله ای که توفیق انجام آن را نیافت خدایش غریق رحمت کند. و ما هم در جست و جوهایی که کردیم چیز تازه ای در این باره نیافتیم هر چند سید رضی در گفتار خود صادق است و حتما آن را از منبع معتبری گرفته است.

این گفتار حکیمانه در منابع مختلف نهج البلاغه به دو صورت نقل شده است:

اول به همان صورتی که در عبارت بالا آمده و «عُرِفْتُ» از ماده «معرفت» ذکر شده و مفهوم کلام امام علیه السلام این است: «شایسته ترین مردم به کَرَم کسی است که معرف کریمان باشد»؛ (أَوْلَى النَّاسِ بِالْكَرَمِ مَنْ عُرِفَتْ بِهِ الْكِرَامُ).

«کَرَم» در اصل به معنای شرافت است و به شخصی که دارای صفات برجسته باشد کریم گفته می شود و به گفته راغب در مفردات، هرگاه کَرَم به عنوان صفت خداوند به کار رود و گفته شود: خداوند کریم است، یعنی دارای انواع بخشش ها در برابر بندگان خویش است و هنگامی که آن را به عنوان وصفی برای انسان ذکر کنند به معنای دارا بودن صفات برجسته انسانی و شرافت و شخصیت است.

و در گفتار حکیمانه مورد بحث به همین معنا آمده و اشاره به افراد صاحب فضیلت و باشخصیت است. به اشیاء نفیس نیز کریم گفته می شود و سنگ های قیمتی را «حجر کریم» می گویند.

اشاره به این که وقتی کسی اشخاص کریم و باشخصیت و بزرگوار را معرفی می کند مفهومی این است که او این اشخاص را دوست می دارد و کَرَم و کرامت را ارزش می شمرد اگر چنین است خودش از همه بیشتر باید به این موضوع اهمیت بدهد.

کسی که حاتم طایی را مدح و ستایش می کند باید خودش سهمی از سخاوت و کرم داشته باشد.

از آن فراتر کسی که امام بزرگواری را به صفات برجسته ای می ستاید؛ امیرمؤمنان علیه السلام را به جود و سخاوت و شجاعت و علم و درایت و امام حسین علیه السلام را به ایثار و شهادت در راه خدا می ستاید و همچنین هر یک از ائمه علیهم السلام را به صفات برجسته ای توصیف می کند چگونه می تواند خودش از تمام این اوصاف بیگانه و تهی باشد. آری آن کس که کرامت کریمان را می ستاید از همه شایسته تر است که راه آن ها را بپوید.

و در نقطه مقابل، بیچاره ترین مردم کسانی هستند که خوبی های خوبان را توصیف می کنند اما خودشان هرگز در عمل در مسیر آن ها نیستند.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام نقل کرده می خوانیم:

«إِنَّ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ حَسِرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ عَمِلَ بَغَيْرِهِ؛ شديدترین حسرت ها در روز قیامت حسرت و افسوس کسی است که از عدالتی تعریف و تمجید کرده ولی خودش به غیر آن عمل نموده است».^(۱)

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۶۹ بحار الانوار بابی به عنوان «من وصف عدلا ثم خالفه الی غیره» آورده و احادیث متعددی در ذیل آن نقل کرده است.

و اما بنابر صورت دوم که در بسیاری از نسخ آمده مفهوم کلام امام علیه السلام این است: شایسته ترین مردم به کرم کسی است که از دودمان کریمان باشد (و کرم در اعماق وجودش ریشه دوانده باشد)

«أَوْلَى النَّاسِ بِالْكَرَمِ مَنْ عَرَّقَتْ فِيهِ الْكِرَامُ» .

«عَرَّقَتْ» از ماده «عرق» (بر وزن فکر) به معنای ریشه، گرفته شده است.

شاعر عرب نیز در این باره می گوید:

إِنَّا سَأَلْنَا قَوْمَنَا فِخْيَارُهُمْ مَنْ كَانَ أَفْضَلَهُمْ أَبُوهُ الْأَفْضَلُ

ص: ۴۸۱

أعطى الذى أعطى أبوه قبله و تبخلت أبناء من يتبخل

ما درباره قوم و قبیله خود تحقیق کردیم دیدیم بهترین آن ها کسی بود که پدرش فضل و شرافتی داشت.

کسی عطا و بخشش می کند که پدرش پیش از او بخشش داشته و به عکس، فرزندان بخیلان بخل را پیشه می کنند.

شاعر دیگری می گوید:

إن العروق إذا استسرت بها الثرى أترى النبات بها و طاب المزرع

هنگامی که خاک ریشه ها را خوب تغذیه می کند گیاه و مزرعه ای که از طریق آن ریشه ها می روید خوب و پاکیزه است.

این کلام را با سخنی از از سالار شهیدان امام حسین علیه السلام پایان می دهیم آن جا که فرمود:

«إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعَى قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السِّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ يَا بِي اللّٰهِ ذَلِكُ وَ رَسُوْلُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ، وَ أُنُوفٌ حَمِيَّةٌ، وَ نُفُوسٌ أَيْبَةٌ، مِنْ أَنْ نُؤْتِرَ طَاعَةَ اللّٰثَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ؛ آگاه باشید! مرد آلوده، فرزند آلوده، مرا در میان شمشیر و ذلت مخیر ساخته است. هیهات که من ذلت را بپذیرم و او به مقصد خویش برسد! خداوند و رسولش و مؤمنان و نیاکان پاک دامن و مادران پاکیزه من، از این ابا دارند که اطاعت لثیمان را بر قربانگاه بزرگواران ترجیح دهیم» (۱).

ص: ۴۸۲

وَ سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوْ الْجُودُ،

[[فقال عليه السلام]]

الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا، وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا، وَالْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ، وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ، فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَ أَفْضَلُهُمَا.

از امام علیه السلام سؤال شد که کدام یک از این دو برترند: «عدالت» یا جود و بخشش؟

امام علیه السلام در جواب فرمود:

عدل، هر چیزی را در جای خود قرار می دهد ولی سخاوت و بخشش آن را از مسیرش فراتر می برد. (اضافه بر این) عدالت، قانونی است همگانی ولی جود و بخشش جنبه خصوصی دارد بنابراین، عدل، شریف تر و برتر است. (۱)

ص: ۴۸۳

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر ذیل این کلام حکیمانه منبع دیگری را نقل نمی کند ولی ابن حمدون (متوفای ۵۶۲ قمری) در کتاب خود به نام التذکره الحمدونیه این گفتار حکیمانه را با تفاوت قابل ملاحظه ای که در ادامه مشاهده میکنید آورده است: وسئل أيهما أفضل: العدل أم الجود؟ فقال: العدل سائس عام، و الجود عارض خاص، فالعدل أشرفهما و أفضلهما. (التذکره الحمدونیه، ج ۱، ص ۲۵۴، ح ۶۳۱) و فتال نیشابوری (متوفای ۵۰۸) در کتاب روضه الواعظین عین این کلام را با اضافاتی بعد از آن ذکر کرده است و هر دو نفر ظاهراً این کلام را از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته اند. (روضه الواعظین، ج ۲، ص ۴۶۶).

عدالت برتر است یا جود و بخشش؟

این گفتار حکیمانه و بسیار پرمعنا در پاسخ به سؤالی که از امام علیه السلام پرسیده شد مطرح گردید. سؤال کردند: «از این دو کدام برترند: عدالت یا جود؟»؛ (وَ سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوِ الْجُودُ).

شاید این سؤال به دنبال گفتگویی بوده که در میان بعضی از اصحاب آن حضرت واقع شده است. بعضی جود را مهمتر می دانستند و بعضی عدل را؛ قضاوت و داوری را خدمت امام علیه السلام آوردند و امام علیه السلام جواب بسیار جامع و حساب شده ای داد، فرمود: «عدل، هر چیزی را در جای خود قرار می دهد ولی جود و بخشش آن را از مسیرش فراتر می برد، (اضافه بر این) عدالت، قانونی است همگانی ولی جود و بخشش جنبه خصوصی دارد بنابراین، عدل، شریف تر و برتر است»؛ (فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَ مَعَهَا، وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا، وَالْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ، وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ، فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَ أَفْضَلُهُمَا).

در واقع امام علیه السلام به دو نکته اساسی اشاره فرموده است: نخست این که نتیجه عدالت این است که هر کسی در جامعه به حق خویش برسد و هر چیز در جای خود باشد. اصولاً بعضی عدالت را چنین معنا کرده اند:

«وضع الشيء في موضعه؛ هر چیز را در جای خود قرار دادن».

روشن است که در این صورت تمام افراد اجتماع به تلاش و کوشش برمی خیزند تا بتوانند حق عادلانه خود را بگیرند در نتیجه جامعه در سایه عدالت، شکوفا و فعال و مرفعی می شود.

اما جود و بخشش چنین نیست زیرا چیزی اضافه بر استحقاق افراد است که البته در جای خود بسیار خوب و شایسته است ولی ای بسا همین صفت خوب و شایسته سبب شود که عده ای به تنبلی روی آورند و تلاش و کوشش را کم کنند و به انتظار جود و بخشش سخاوتمندان بنشینند.

سپس امام علیه السلام به نکته مهم دیگری اشاره می کند، می فرماید: عدالت امری است فراگیر که تمام جامعه انسانی می توانند از آن بهره مند گردند و در سایه آن به زندگی آبرومندی ادامه دهند در حالی که جود و بخشش فراگیر نیست و همیشه موضعی و محدود است و روشن است چیزی که آثار مثبت آن همه افراد جامعه را فرامی گیرد از چیزی که جنبه محدود دارد بهتر و اشرف و افضل است.

مرحوم علامه آیت الله مطهری در این باره سخنی دارد که عیناً در ذیل می آوریم: جود و ایثار را نمی توان مبنای اصلی زندگی عمومی قرار داد و بر اساس آن ها مقررات و قانون، وضع و آن را اجرا کرد. اگر جود و احسان و ایثار تحت قانون و مقررات لازم الاجراء درآید دیگر جود و احسان و ایثار نام ندارد، به اصطلاح از وجودش عدمش لازم می آید. جود و ایثار وقتی جود و ایثار است که هیچ قانون و مقررات حتمی و لازم الاجراء نداشته باشد و آدمی صرفاً به خاطر کرم و بزرگواری و گذشت و نوع دوستی و بلکه حیات دوستی جود کند.

بنابراین، عدل از جود افضل است... به علاوه همین جودها و احسان ها و ایثارهایی که در مواقعی خوب و مفید است و از نظر جودکننده فضیلتی بسیار عالی است، از نظر گیرنده فضیلت نیست، حساب او را هم باید کرد، حساب اجتماع را هم باید کرد؛ اگر رعایت موازنه اجتماعی نشود و حساب نکرده

صورت بگیرد، همین فضیلت اخلاقی موجب بدبختی عمومی و خرابی اجتماع می گردد. صدقات زیاد و اوقاف زیاد و حساب نکرده، نذورات زیاد و حساب نکرده در هر جا که وارد شده مانند سیل، جامعه را خراب کرده، روحیه ها را تنبل و کلاش و فاسد الاخلاق بار آورده، لطمه ها و خساراتی وارد آورده است. (۱)

قرآن مجید نیز در آیه ۹۰ سوره نحل اشاره پرمعنایی به این موضوع دارد، می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبُغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»؛ خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می دهد، و از فحشا و منکر و ستم نهی می کند؛ خداوند به شما اندرز می دهد، شاید متذکر شوید!.

نخست به اصل عدالت به عنوان یک اصل فراگیر اشاره می کند و مسأله احسان را در درجه بعد قرار می دهد، و از تعبیر به «إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ» فراگیر نبودن آن روشن می شود.

البته نمی توان انکار کرد که در بعضی از مواقع مشکلاتی در جامعه پیدا می شود که اصل عدالت با تمام اهمیتی که در اداره جامعه بشری بلکه در نظم تمام جهان آفرینش دارد به تنهایی کارساز نیست بلکه نیاز به احسان و ایثار و جود دارد. مانند موارد بحرانی که بیت المال جوابگوی نیازهای مستمندان و دردمندان و آسیب دیدگان نیست و باید افراد متمکن دست سخاوت را از آستین فتوت بیرون آورند و مشکلات را حل کنند.

البته جود و بخشش و احسان و انفاق به طور اصولی جزء واجبات نیست بلکه از مسائل مهم اخلاقی محسوب می شود ولی ممکن است جامعه در شرایطی قرار گیرد که جان عده ای با خطر جدی مواجه شود در این زمان آن جود

ص: ۴۸۶

و احسان اخلاقی تبدیل به یک واجب شرعی و انسانی می شود و حتی حکومت اسلامی می تواند مردم را به انجام آن مجبور سازد.

این نکته نیز قابل توجه است که ممکن است جود و احسان در موارد خاص از عدالت برتر باشد همان گونه که قرآن در مورد قصاص می گوید: «فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ» (۱).

در این آیه به روشنی، عفو و احسان، برتر از اجرای عدالت به وسیله قصاص شمرده شده است و در مورد بعضی از اختلافات خانوادگی و مهریه می فرماید:

« وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ » (۲).

نیز می فرماید: « وَ جَزَاؤُا سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ » (۳).

در تمام این آیات عفو و احسان، برتر از عدالت شمرده شده ولی این ها در محدوده های خاصی صورت می گیرد در حالی که عدالت محدوده ای ندارد و تمام امور فردی و اجتماعی جامعه انسانی را دربر می گیرد.

این بحث را با روایتی از امام صادق علیه السلام درباره اهمیت عدل پایان می دهیم.

«الْعَدْلُ أَخْلَىٰ مِنَ الشَّهْدِ وَالْأَلْيَنُ مِنَ الزُّبْدِ وَ أَطْيَبُ رِيحًا مِنَ الْمِسْكِ؛ عدل شیرین تر از عسل، نرم تر از کره و خوشبوتر از مشک است.» (۴).

ص: ۴۸۷

۱- بقره، آیه ۱۷۸.

۲- بقره، آیه ۲۳۷.

۳- شوری، آیه ۴۰.

۴- کافی، ج ۲، ص ۱۴۷، ح ۱۵.

[[وقال علیه السلام]]

النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا.

امام علیه السلام فرمود:

مردم دشمن چیزی هستند که نمی دانند! (۱)

ص: ۴۸۹

۱- سند گفتار حکیمانه: این گفتار حکیمانه را مرحوم سید رضی عینا و بدون کم و زیاد در حکمت ۱۷۲ آورده و گویا بر اثر طولانی شدن فاصله زمانی بین این دو نوشته فراموش کرده است که آن را قبلا آورده و به هر حال در کتاب مصادر منابع زیادی برای آن در ذیل همان حکمت ۱۷۲ آمده که عینا در این جا نقل می کنیم: (منابعی که قبل یا بعد از سید رضی بوده اند) از جمله جاحظ در کتاب المأه المختاره من کلامه علیه و مفید در کتاب اختصاص و میلانی در مجمع الأمثال وزمخشری در ربیع الابرار و حصری در زهر الأداب و ثعالبی در خاص الخاص مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۴) در کتاب مطالب السؤل نیز این جمله با کمی تفاوت در ضمن جمله های دیگری نقل شده است و مرحوم علامه مجلسی آن را در جلد ۷۵ بحار الانوار، صفحه ۱۴ آورده است.

مردم دشمن چه چیزند؟

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه بسیار کوتاه و پرمعنا می فرماید: «مردم دشمن چیزی هستند که نمی دانند»؛ (النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا).

همان گونه که در سند این گفتار حکیمانه ذکر شد این جمله عیناً در حکمت ۱۷۲ بدون هیچ تغییری آمده و در آن جا تفسیرهای سه گانه ای برای آن ذکر کردیم و در این جا اضافه می کنیم که ممکن است بسیاری از امور دارای فواید زیادی باشد اما شخصی که از آن بی خبر است با آن به مخالفت برمی خیزد همان گونه که قرآن مجید می فرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ جهاد در راه خدا بر شما مقرر شد؛ در حالی که برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آن که شرّ شما در آن است و خدا می داند، و شما نمی دانید» (۱).

افراد ناآگاه که به اهمیت جهاد و تأثیر آن در عظمت و عزت مسلمین واقف نیستند آن را امری خشونت آمیز و زیانبار می پندارند و طبیعی است که با آن به عداوت برخیزند یا برای آن ها ناخوشایند باشد. اما مؤمنان آگاه که به اسرار جهاد

ص: ۴۹۰

و حتی شهادت فی سبیل الله آشنا هستند به آن عشق می ورزند.

داروهای تلخ و شفابخش برای کودکی که از آن اطلاعی ندارد تنفرآمیز است و به این آسانی حاضر به نوشیدن آن نیست و با آن دشمنی می کند در حالی که افرادی که از آثار آن دارو باخبرند برای به دست آوردن آن هرگونه بهایی را می پردازند و با عشق و علاقه آن را می خورند.

مؤید این سخن گفتاری است که به عنوان یک اصل کلی، بعضی از روانشناسان اظهار کرده و مثال روشنی نیز برای آن ذکر نموده اند و آن این که جهل انسان به شرایط محیط، محیط را برای او غیر قابل تحمل می کند اما هنگامی که از آن شرایط باخبر می شود ناگهان همه چیز برای او قابل تحمل می گردد.

آن ها در مثالشان چنین می گویند: شخصی در حال مسافرت با قطار با مسافر دیگری همنشین شد که چند فرزند خردسال شلوغ داشت ولی آن ها را از کارهای نادرستشان باز نمی داشت. این مرد مسافر بسیار عصبانی شد و رو به پدر آن بچه ها کرد و گفت: چرا مراقب آن ها نیستی؟ آن مرد با چشم های اشکبار گفت: ببخشید همسرم در بیمارستان در حال سختی است و من در فکر او بودم و از کودکان غافل شدم. این مرد با شنیدن این سخن و آگاه شدن از دلیل عدم مراقبت پدر، وضعش دگرگون شد، عذرخواهی کرد و بچه ها را نوازش نمود و روحش آرام گرفت.

آری، هنگامی که آن مرد از شرایط موجود آگاه شد عداوت او به دوستی مبدل گشت.

در مسائل اعتقادی در طول تاریخ بسیار دیده شده است که دو گروه به جان هم افتاده اند و علت اصلی آن بی خبر بودن از اعتقاد دیگری بوده است و اگر آگاه بودند نه تنها به عداوت بر نمی خاستند بلکه با هم دوستی داشتند.

در داستان معروفی که یکی از شعرا آن را به شعر درآورده می خوانیم که

شخصی یک درهم به جماعتی داد که یکی از آن ها فارس بود و دیگری عرب و دیگری ترک و دیگری رومی و گفت که هر چه می خواهید با آن بخرید.

شخصی که فارس بود گفت: انگور می خواهم، عرب گفت: عنب دوست دارم، آن که ترک بود گفت: نمی شود باید اوزوم بخریم، چهارمی گفت: امکان ندارد باید استافیل تهیه کرد. همه یک چیز می گفتند اما بر اثر ناآگاهی به جان هم افتادند و قیل و قال کردند:

در تنازع آن نفر جنگی شدند که ز سرّ نام ها غافل بدند

مشت برهم می زدند از ابلهی پر بدند از جهل و از دانش تهی

صاحب سرّی عزیزی صد زبان گر بدی آن جا بدادی صلحشان

کلام حکیمانه مولا علیه السلام پیام روشنی به همه مصلحان جهان می دهد که اگر می خواهید جوامع بشری اصلاح شود باید کار فرهنگی کنید و جهل ها را به علم مبدل سازید چرا که تا افراد، جاهل اند دشمنی آن ها با هرگونه اصلاح، طبیعی است و اگر آگاه شوند با پای خود شتابان به سوی آن خواهند رفت.

[[و قال علیه السلام]]

الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ: قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «لِكَيْلِمَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مِمَّا فَاتَكُمْ، وَ لِمَا تَفْرَحُوا بِمِمَّا آتَاكُمْ» وَ مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَىٰ الْمَاضِي، وَ لَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرْفِيهِ.

امام علیه السلام فرمود:

تمام زهد در دو جمله از قرآن مجید آمده است. خداوند سبحان می فرماید: «تا بر گذشته تأسف مخورید و به آنچه در دست دارید دل بسته و شادمان نباشید».

بنابراین آن کس که بر گذشته تأسف نمی خورد و به آینده (و آنچه در دست دارد) دل بستگی ندارد هر دو طرف زهد (از آغاز تا پایان آن) را در اختیار گرفته است. (۱)

ص: ۴۹۳

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در ذیل این کلام شریف می گوید: زمخشری (متوفای ۵۳۸) آن را در کتاب خود به نام ربیع الابرار در باب الخیر والصلاح آورده و همین کلام نورانی از امام سجاد و امام صادق علی نیز نقل شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۵). اضافه می کنیم: مرحوم طبرسی در مشکاه الانوار این گفتار حکیمانه را با اضافاتی در قبل و بعد از آن نقل کرده که نشان می دهد منبع دیگری غیر از نهج البلاغه در دست داشته است. (مشکاه الانوار، ص ۲۰۷) و سبط بن جوزی در تذکره الخواص تنها بخشی از این کلام حکیمانه را آورده که نشان می دهد او نیز منبع دیگری در اختیار داشته است. (تذکره الخواص، ص ۱۲۷)

می دانیم زهد از اموری است که در آیات و روایات درباره اهمیت و فضیلت آن سخن بسیار آمده است ولی ماهیت و حقیقت آن برای گروهی ناشناخته است تا آن جا که گاه کارهای ریاکارانه و گاهی ابلهانه را به حساب زهد می گذارند.

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه زهد را به عالی ترین صورت توصیف کرده و از آیه ای از قرآن برای این تفسیر کمک گرفته است، می فرماید: «تمام زهد در دو جمله از قرآن مجید آمده است. خداوند سبحان می فرماید: «تا بر گذشته تأسف مخورید و به آنچه در دست دارید دلبسته و شادمان نباشید»؛ (الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ: قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ، وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»).

سپس امام علیه السلام چنین نتیجه می گیرد: «بنابراین آن کس که بر گذشته تأسف نمی خورد و به آینده (و آنچه در دست دارد) دلبستگی ندارد هر دو طرف زهد (از آغاز تا پایان آن) را در اختیار گرفته است»؛ (وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي، وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ).

این گفتار حکیمانه که برگرفته از قرآن مجید است حقیقت زهد را از نظر اسلام تبیین می کند زیرا حقیقت زهد، وارستگی و آزادگی از زرق و برق دنیا و بی اعتنایی به آن است و نشانه این وارستگی و بی اعتنایی در دو چیز آشکار

می شود: نخست این که اگر انسان مواهبی از دنیا را در اختیار دارد و از دستش رفت ناراحت نشود و ناله سر ندهد و پیوسته اظهار تأسف نکند و نشانه دیگر این که به آنچه دارد دلبسته نباشد. به این معنا که پیوسته به دلیل این که مبادا از دست برود نگران و دلمشغول نباشد.

و یا به تعبیر دیگر به دلیل داشتن امکانات مادی و مال و ثروت و مقام، اظهار خوشحالی و افتخار و بزرگی نکند و آن ها را امانتی الهی بداند که روزی بر اساس حکمتش ارزانی می دارد و روز دیگری به حکم عدالتش بازمی ستاند.

مناسب است در این جا به قسمتی از اشعار شیخ بهایی که در این زمینه سروده است اشاره کنیم، او می گوید:

زهد چه؟ تجرید قلب از حب غیر تا تعلق نایدت مانع ز سیر

گر رسد مالی نگردی شادمان ور رود آن نبودت باکی از آن

لطف دانی آنچه آید از خدا خواه ذل و فقر خواه عز و غنا

هر که او را این صفت حالی نشد دل ز حب ماسوا خالی نشد

نفی لا تأسوا علی ما فاتکم یأس آوردش شده از راه گم

ولی اشتباه نشود مفهوم این گفتار آن نیست که انسان دست از تلاش برای تأمین معاش و پیشرفت جامعه اسلامی بردارد بلکه هدف، نفی وابستگی ها و اسارت های مادی است که سرچشمه انواع حسادت ها و جنگ و نزاع ها می باشد.

در صدر اسلام افرادی بودند که زهد را به معنای غلط آن تفسیر کرده و عملاً خود را به انزوا کشانده و تن به تنبلی و بی کاری داده بودند. هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از وضع آن ها باخبر شد آن ها را سخت نکوهش کرد و کار آن ها را بیگانه از تعلیمات اسلام دانست.

از این رو در روایات اسلامی زهد در نقطه مقابل حرص قرار داده شده است.

این سخن را با حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام که مرحوم کلینی در جلد

دوم کتاب شریف کافی آورده است پایان می دهیم:

«إِنَّ عَلَامَةَ الرَّاغِبِ فِي ثَوَابِ الْآخِرَةِ زُهْدُهُ فِي عَاجِلِ زَهْرِهِ الدُّنْيَا أَمَا إِنَّ زُهْدَ الرَّاهِدِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَا يَنْقُصُهُ مِمَّا قَسَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فِيهَا وَإِنْ زَهَّدَ وَإِنْ حَرَصَ الْحَرِيصِ عَلَى عَاجِلِ زَهْرِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لَمَا يَزِيدُهُ فِيهَا وَإِنْ حَرَصَ فَالْمَغْبُونُ مَنْ حُرِمَ حَظُّهُ مِنَ الْآخِرَةِ؛ نشانه علاقه مندان به ثواب آخرت زهد در زندگی زیبا و زودگذر دنیا است. بدانید زهد زاهدان در دنیا چیزی از قسمت الهی درباره آنها نمی کاهد هر چند راه زهد را پیش گیرند همان گونه که حرص حریصان به دنیای زیبای زودگذر چیزی بر آنها نمی افزاید هر چند حرص داشته باشند پس مغبون کسی است که از بهره اش در آخرت محروم گردد» (۱).

ص: ۴۹۶

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۲۹، ح ۶ در باره حقیقت زهد از نظر اسلام و مقامات زاهدان و آثار مثبت آن، در کتاب پیدایش مذاهب و همچنین در جلد دوم دائره المعارف فقه مقارن و نیز در جلد سوم و چهارم پیام امام امیرالمؤمنین علی بحث های زیادی داشته ایم و علاقه مندان می توانند به آنها مراجعه کنند.

[[وقال علیه السلام]]

مَا أَنْقَضَ النَّوْمَ لِعَزَائِمِ الْيَوْمِ.

امام علیه السلام فرمود:

چه شکننده است خواب برای تصمیم هایی که (انسان) در روز می گیرد. (۱)

ص: ۴۹۷

۱- سند گفتار حکیمانه: با توجه به اینکه این جمله حکیمانه جزئی از خطبه ۲۴۱ بود مرحوم خطیب مدرک آن را ارجاع به آن خطبه می‌دهد و ذیل آن خطبه می‌نویسد که آمدی در غررالحکم بعضی از جمله های این خطبه را به صورت کلمات قصار ذکر کرده است

به وعده های اشخاص زیاد خوشبین نباشید

امام علیه السلام در این جمله کوتاه و پر معنا می فرماید: «چه شکننده است خواب برای تصمیم هایی که (انسان) در روز می گیرد»؛ (مَا أَنْقَضَ النَّوْمَ لِعَزَائِمِ الْيَوْمِ).

هدف امام علیه السلام از بیان این سخن این است که نمی توان به تصمیم ها و وعده های افراد زیاد خوش بین بود زیرا بسیار می شود که تصمیم های محکمی امروز می گیرند ولی شب می خوابند و صبح بیدار می شوند و به کلی آن را رها می سازند گویی نه تصمیمی گرفته بودند نه وعده ای داده بودند.

این سخن، هم می تواند اشاره به این باشد که زیاد نباید به قول و قرارهای افراد اعتماد کرد و روی آن برنامه ریزی نمود و نتیجه آن را سریع الوصول پنداشت و هم این که اگر کسانی بر اثر عصبانیت یا عدم مطالعه کافی تصمیم سوئی گرفتند نباید زیاد از آن وحشت کرد ای بسا خواب شبانه آن را برهم زند و فردا از آن خبری نباشد.

جمله ای که بعد از آن در خطبه ۲۴۱ آمده معنی اول را تقویت می کند زیرا می فرماید:

«وَأَمْحَى الظُّلْمَ بِنَدَاكِبِ الْهَمَمِ؛ چه بسیار تاریکی های شبانه ای که یاد همت های بلند را از خاطره ها محو کرده است».

این در واقع شبیه ضرب المثل معروفی است که می گویند:

«كَلَامُ اللَّيْلِ يَمْحُوهُ

ص: ۴۹۸

النَّهَارُ؛ سخن شب را صبحگاهان محو می کند»^(۱). به هر حال این موضوع هم یکی از نشانه های ناپایداری دنیاست. نه مالش پایدار است نه مقامش نه جوانی نه سلامت و نه وعده و وعیدهایش. با فاسد شدن یک خواب شبانه ممکن است همه چیز به هم بخورد و به همین دلیل هیچ عاقلی به مظاهر دنیا اعتماد و اطمینان نمی کند هر چند نباید دست از تلاش و کوشش برداشت.

این احتمال نیز در تفسیر جمله بالا داده شده که منظور امام علیه السلام این است که خواب زیاد تصمیم ها را سست می کند و پر خوابی عامل عقب ماندگی و شکست است. از این رو مرحوم محدث نوری در کتاب مستدرک الوسائل این کلام شریف را در بابی ذکر کرده که عنوانش چنین است: **بَيَابُ كَرَاهِهِ كَثْرَةُ النَّوْمِ وَالْفَرَاغِ**. و در همان باب به همین مناسبت احادیث دیگری آورده از جمله این که امام علیه السلام فرمود:

«بُسَسَ الْغَرِيمُ النَّوْمُ يَفْنِي قَصِيرَ الْعُمُرِ وَ يَفْوُتُ كَثِيرَ الْأَجْرِ؛ خواب، طلبکار بدی است عمر کوتاه را بر باد می دهد و اجر فراوان را از میان می برد»^(۲).

دیگر این که ابن ابی حمزه نقل می کند که به ابوالحسن (موسی بن جعفر علیه السلام) عرض کردم: پدرت جانشین خود را معین کرد شما هم جانشین خود را معرفی کنید. امام علیه السلام دست مرا گرفت و تکان داد و این آیه را تلاوت فرمود: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ»؛ چنان نبود که خداوند قومی را، پس از آن که آن ها را هدایت کرد (و ایمان آوردند) گمراه (و مجازات) کند؛ مگر اموری را که باید از آن بپرهیزند، برای آنان بیان نماید (و آن ها مخالفت کنند)»^(۳).

ص: ۴۹۹

۱- این جمله ضرب المثلی است که از کلام کنیز محمد امین (خلیفه عباسی) گرفته شده، کنیز، شبانه وعده ای به او می دهد و فردا تخلف می کند وقتی از او می خواهد که به وعده اش عمل کند در جوابش می گوید: «کلام اللیل یمحوه النهار» و وعده ای از شعرا این مصرع را با مصرع های دیگری تکمیل کرده اند که شرح آن را می توانید در الفتوح ابن اعثم، ج ۸، ص ۴۰۴ بیابید.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۴۴، ح ۲.

۳- توبه، آیه ۱۱۵

در این هنگام (بر اثر خستگی) کمی چشمم به خواب رفت. امام علیه السلام فرمود:

«مَهْ لَأَتَعَوَّدُ عَيْنَيْكَ كَثْرَةَ النَّوْمِ فَإِنَّهَا أَقَلُّ شَيْءٍ فِي الْجَسَدِ شُكْرًا؛ خودداری کن چشمت را به خواب عادت نده زیرا چشم در میان اعضای بدن از همه کمتر شکرگزاری می کند.» (۱)

لکن تفسیر اول صریح تر و مناسب تر به نظر می رسد.

به همین دلیل مرحوم علامه مجلسی آن را در جلد ۶۸ بحار الانوار، در باب «التدبير و الحزم و الحذر و الثبوت في الأمور و ترك اللجاجه» آورده است.

ص: ۵۰۰

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۴۴، ح ۳.

[[و قال علیه السلام]]

الْوَلِيَّاتُ مَضَامِيرُ الرَّجَالِ.

امام علیه السلام فرمود:

مقامات حکومتی، میدان آزمون و مسابقه مردان است. (۱)

ص: ۵۰۱

۱- سند گفتار حکیمانه: به گفته مرحوم خطیب در مصادر، میدانی در مجمع الأمثال (ضمن مطالب طولانی تری) این گفتار حکیمانه و گفتار بعد را نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۵) اضافه میکنیم: ابن طلحہ شافعی در مطالب السؤل نیز ضمن مطالب طولانی تری این گفتار حکیمانه را آورده است. (مطالب السؤل، ص ۲۰۲)

میدان آزمون بزرگ

امام علیه السلام در این کلام کوتاه حکیمانه اشاره به یکی از مهمترین روش های آزمون شخصیت ها کرده، می فرماید: «منصب های حکومتی، میدان آزمون و مسابقه مردان است»؛ (الْوَلَايَاتُ مَضَامِيرُ الرِّجَالِ).

هم شخصیت و ظرفیت آن ها در این گونه حالات آشکار می شود و هم استعداد و توان و لیاقت آنان.

«مضامیر» جمع «مضمار» از ماده «ضَمور» (بر وزن ظهور) به معنای لاغر شدن گرفته شده و مضمار به میدانی گفته می شد که اسب ها را بعد از پرورش و تقویت کامل جهت مسابقه اسب سواری به آن جا می آوردند و با تمرین های مکرر آن ها را لاغر و چابک می ساختند بنابراین مضمار به معنای میدان تمرین است و گاه به محل مسابقه نیز اطلاق می شود و در کلام حکیمانه مورد بحث در همین معنا استعمال شده است.

انسان ها را در میدان های مختلفی می توان آزمود؛ گروهی به وسیله مال و ثروت، گروه دیگری به وسیله فقر و ناتوانی، گروهی دیگر به وسیله مصائب و حوادث سخت و دردناک.

ولی در میان میدان های آزمون و مسابقه به خصوص برای شخصیت های برجسته حساس ترین میدان، میدان حکمرانی است. آن جاست که معلوم می شود

چه کسانی را غرور فرامی گیرد و پا از گلیم خود فراتر می نهند و چه کسانی به واسطه داشتن ظرفیت کامل تغییری در وضع آن ها رخ نمی دهد. چه کسانی برای اندوختن مال و ثروت از طریق حکومت، به ظلم و ستم به دیگران می پردازند و چه کسانی تقوا را از دست نمی دهند. چه افرادی به نفع طرفداران خود حکم ظالمانه می کنند و چه اشخاصی همگان در برابر آن ها یکسان اند.

به راستی بسیار مشکل است کسانی را پیدا کنیم که بعد از رسیدن به مقام های بالا تغییر و دگرگونی در حال آن ها پیدا نشود جز معصومین علیهم السلام که کمترین تغییری پیدا نمی کردند. امیرمؤمنان علی علیه السلام آن روز که در گوشه خانه نشسته بود و دیگران به ناحق حکومت می کردند زندگی زاهدانه ای داشت و آن روز نیز که به حکومت رسید همان زندگی زاهدانه را - و شاید به طور کامل تری - ادامه داد.

در حکومتش فرقی میان برادر خود و افراد عادی نگذاشت و طرفداران خود را به هنگام انحراف از طریق حق همان گونه مؤاخذه و ملامت می کرد که مخالفان خود را.

در زندگی روزانه خود نیز کسانی را سراغ داریم که وقتی مقام مختصری پیدا کردند همه چیز آن ها دگرگون شد و حتی دوستان سابق خود را به کلی فراموش کردند و از عهده امتحان مقام کوچکی برنیامدند و به عکس، افراد عالم و باتقوایی را می بینیم که رسیدن به مقامات بالا آن ها را دگرگون نساخت و گام جای گام های مولایشان علی علیه السلام گذاشتند.

به راستی این سخن حق است که مقامات حکومتی، در حکم میدان مسابقه مردان است.

مرحوم علامه آیت الله مطهری در مجموعه آثارش سخنی از یک نویسنده عربی به نام علی الوردی که اصالتاً عراقی، و شیعه و استاد دانشگاه بود ولی تمایلات مارکسیستی نیز داشت نقل می کند که جالب است. او می گوید: انصاف

این است که علی علیه السلام در زندگی خود این اصل مارکس را نقض کرد که یک انسان نمی تواند در کاخ و کوخ یک رقم فکر کند و خواه ناخواه فکر او عوض می شود. تاریخ علی علیه السلام نشان داد که مطلب این گونه نیست زیرا ما علی علیه السلام را در وضع طبقاتی اجتماعی مختلف می بینیم در آن حد نزدیک به صفر و در آن نقطه اوج که از آن بالاتر نبود. یک روز او را به صورت کارگر و سرباز ساده ای می بینیم که صبح از خانه اش حرکت می کند تا درخت و زراعتش را آبیاری کند و گاه ممکن است برای دیگری زحمت بکشد و مانند یک کارگر اجرت بگیرد. همین علی علیه السلام بعدها و در زمان خلافتش همان گونه فکر می کرد که قبلاً داشت و راه و رسم زندگی اش هرگز عوض نشد. (۱)

باید گفت: مارکس چون تفکر مادی داشته و در چنین محیطی می زیسته حق داشته چنین فکری کند در حالی که علی علیه السلام در محیطی مملو از معنویت و روحانیت می زیسته است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام که جای خود دارد؛ شاگردان آن حضرت همچون سلمان ها و ابوذر ها و مالک اشترها نیز هیچ گونه تغییری در دوران زندگانی شان در فراز و نشیب ها پیدا نشد.

شاعر عرب پنج نوع مستی برای افراد شمرده است که آخرین آن را مستی حکومت می شمرده، می گوید:

سَكَرَاتُ خَمْسٍ إِذَا مَنِيَ الْمَرْءُ بِهَا صَارَ عُرْضَةً لِلزَّمَانِ

سَكْرَةُ الْمَالِ وَالْحَدَاثَةِ وَالْعَشَقِ وَسَكْرَةُ الشَّرَابِ وَالسُّلْطَانِ

پنج نوع مستی هست که وقتی انسان به آن مبتلا شود در معرض آزمون قرار می گیرد.

مستی مال و مستی جوانی و مستی عشق و مستی شراب و مستی حاکمیت. (۲)

ص: ۵۰۴

۱- مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۶۳

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۸۸.

این بحث را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم. فرمود:

«ذَا كَانَ لَكَ صَدِيقٌ فَوَلِّهِ وَلَا يَهُ فَاَصِيبَتْهُ عَلَى الْعُشْرِ مِمَّا كَانَ لَكَ عَلَيْهِ قَبْلَ وَلَا يَتِهِ فَلَيْسَ بِصَدِيقٍ سَوْءٍ؛ هر گاه دوستی داشته باشی که به مقامی از مقامات حکومت برسد و حداقل یک دهم مناسبات قبل از دوران حکومتش با تو را حفظ کند دوست بدی نیست.»^(۱)

ص: ۵۰۵

۱- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۶، ح ۱۰.

[[و قال علیه السلام]]

لَيْسَ بَلَدٌ بِأَحَقَّ بِكَ مِنْ بَلَدٍ خَيْرُ الْبِلَادِ مَا حَمَلَكَ.

امام علیه السلام فرمود:

هیچ شهری برای تو سزاوارتر از شهر دیگر نیست؛ بهترین شهرها شهری است که تو را پذیرا شود (و وسیله آرامش و پیشرفت تو را فراهم کند). (۱)

ص: ۵۰۷

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب منبع دیگری که برای این گفتار حکیمانه نقل می کند همان است که در گفتار سابق آمد و آن این که میدانی آن را در مجمع الأمثال (ضمن مطالب طولانی تری آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۵). اضافه میکنیم: ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل نیز ضمن مطالب طولانی تری این گفتار حکیمانه را آورده است. (مطالب السؤل، ص ۲۰۲) زمخشری نیز در ربیع الأبرار عین همین حکمت را ذکر کرده است: ربیع الأبرار، ج ۱، ص ۳۰۰، ح

(۲۱۸)

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی برای پیشرفت انسان اشاره می کند و می فرماید: «هیچ شهری برای تو سزاوارتر از شهر دیگر نیست؛ بهترین شهرها شهری است که تو را پذیرا شود (و وسیله آرامش و پیشرفت تو را فراهم کند)»؛
(لَيْسَ بَلَدٌ بِأَحَقَّ بِكَ مِنْ بَلَدٍ خَيْرُ الْبِلَادِ مَا حَمَلَكَ).

اشاره به این که گرچه حب وطن یک میل باطنی عمیق است و در احادیث اسلامی بر آن تأکید شده ولی بسیار می شود که ماندن در وطن باعث عقب ماندگی و ذلت است در این گونه موارد انسان باید شجاعت به خرج دهد و از وطن خویش به جای دیگر مهاجرت کند؛ جایی که در آن اسباب پیشرفت و ترقی و آرامش خاطر او فراهم است و تعصب کور و کر به وطن در اینگونه موارد نه منطقی است و نه کمکی به زندگی انسان می کند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه چنین پنداشته اند که در این جا دو مکتب در مقابل هم قرار دارند؛ مکتبی که می گوید در وطن خویش زندگی کن. همان گونه که مادر و قابله تو که تو را متولد می کنند بر تو حق دارند، شهری که در آن جا متولد شدی نیز به منزله مادر توست باید همواره در کنار آن بمانی.

و مکتب دیگری که می گوید: عشق به وطن یک عشق کاذب و بیهوده است؛ هر جا بهتر می توانی زندگی کنی به آن جا برو.

ولی حق این است که تضادی در میان این دو نیست. بدون شک اگر انسان بتواند در وطن خویش با دوستان و خویشاوندان و آشنایان زندگی کند و از آزادی و عزت و شرف و آبرو و آرامش برخوردار باشد آن جا از همه جا بهتر است و حدیث

«حب الوطن من الایمان» نیز که حدیث مشهوری است این معنا را تأیید می کند و در حدیثی از امام سجاد علیه السلام در کتاب شریف کافی آمده است:

«إِنَّ مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ مَتَجِرَةً فِي بَلَدِهِ وَ يَكُونَ خُلَطَاؤُهُ صَالِحِينَ وَ يَكُونَ لَهُ وُلْدٌ يَشْتَعِنُ بِهِمْ؛ از سعادت انسان این است که محل کسب و کار او در شهر خودش باشد و دوستانی صالح و درستکار و فرزندان که از آن ها کمک بگیرد داشته باشد.» (۱)

ولی با این حال نباید عشق و علاقه به زیستن در وطن را به عنوان یک اصل غیر قابل استثناء دانست بسیار می شود که انسان در وطنش جز ذلت و عقب ماندگی نصیبی ندارد در حالی که اگر به جای دیگری مهاجرت کند درهای پیشرفت و موفقیت به رویش گشوده می شود. در این صورت آیا سزاوار است تعصب حب وطن او را از مهاجرت باز دارد؟

و به گفته سعدی:

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است صحیح نتوان مُرد به سختی که من این جا زادم

بعضی معتقدند که حدیث

«حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» مجعول است و ما هم در منابع معتبر به صورت مسند آن را نیافتیم و در جوامع روایی قدیم ذکر نشده ولی بعضی از متأخرین آن را به صورت روایت مرسله آورده اند (۲) اما اولاً علاقه به

ص: ۵۰۹

۱- کافی، ج ۵، ص ۲۵۷، ح ۱.

۲- مرحوم شیخ حر عاملی در مقدمه کتاب امل الأمل فی ترجمه علماء جیل العامل آن را ذکر کرده همچنین مرحوم سید محسن امین در اعیان الشیعه (ج ۱، ص ۳۰۲) و مرحوم محدث قمی در سفینه البحار (ماده وطن).

زادگاه یک علاقه طبیعی است همانند علاقه به پدر و مادر و اقوام و بستگان و در واقع از روح حق شناسی سرچشمه می گیرد و می دانیم حق شناسی یکی از نشانه های ایمان است.

ثانیاً در روایات اسلامی تعبیراتی مشابه این حدیث آمده است که مضمون آن را تأیید می کند. از جمله در حدیثی از امام علی بن ابی طالب علیه السلام می خوانیم:

«عمرت البلدان بحب الأوطان؛ شهرها با حب وطن آباد می شود».(۱)

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم:

«مِنْ كَرَمِ الْمَرْءِ بُكَاءُهُ عَلَى مَا مَضَى مِنْ زَمَانِهِ وَ حَيْنُهُ إِلَى أَوْطَانِهِ؛ از نشانه های شخصیت انسان آن است که برای عمر از دست رفته خویش (که در آن کوتاهی کرده) اشک بریزد و به وطنش علاقه مند باشد».(۲)

فتال نیشابوری در روضه الواعظین چنین نقل می کند: هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه به سوی مدینه هجرت کرد وقتی به جحفه که منزلگاهی میان مکه و مدینه است رسید شوق به مکه و زادگاه خودش و پدرانش در دل او شعله ور شد. جبرئیل آمد عرض کرد: آیا به شهر و زادگاهت علاقه مندی؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند عز و جل می فرماید: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ»؛ آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به زادگاهت باز می گرداند».(۳)

و روایات متعدد دیگری نیز در این زمینه مورد بحث وارد شده که همگی نشان می دهد عشق و علاقه به وطن و زادگاه از نظر اسلام پسندیده است. ولی امام امیر مؤمنان علیه السلام در گفتار حکیمانه مورد بحث می فرماید: این عشق و علاقه نباید چنان افراطی باشد که انسان را در وطنش نگه دارد هرچند به فقر و ذلت

ص: ۵۱۰

۱- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۵، ح ۵۰

۲- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۶۴، ح ۳

۳- قصص، آیه ۸۵؛ روضه الواعظین، ج ۲، ص ۱۴۰۶

کشیده شود و یا دینش بر باد برود. در چنین مواقع هجرت کار بسیار پسندیده ای است. همان گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز با همه علاقه ای که به مکه به عنوان زادگاه و به عنوان کانون خانه خدا داشت آن را در شرایط خاصی رها کرد و به مدینه آمد و اسباب پیشرفت اسلام در آن جا به سرعت فراهم شد.

بسیاری از بزرگان نیز بعد از هجرت از وطن خود به مقامات عالی رسیدند و این هرگز با حب وطن منافات ندارد.

قرآن مجید نیز می فرماید: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةً فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ»؛ ای بندگان من که ایمان آورده اید! زمین من وسیع است، پس تنها مرا پرستید (و در برابر فشارهای دشمنان تسلیم نشوید و در چنین شرایطی هجرت کنید). (۱)

ص: ۵۱۱

۱- عنکبوت، آیه ۵۶

[[و قال علیه السلام]]

و قد جاءه نعی الأشر رحمة الله:

مَالِكُ وَ مَا مَالِكُ! وَ اللَّهُ لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فِنْدًا، وَ لَوْ كَانَ حَجْرًا لَكَانَ صَلْدًا، لَا يَرْتَقِيهِ الْحَافِرُ، وَ لَا يُوفِي عَلَيْهِ الطَّائِرُ.

هنگامی که خبر شهادت مالک اشتر رحمه الله به امام علیه السلام رسید،

امام علیه السلام درباره او چنین فرمود:

مالک، اما چه مالکی! به خدا سوگند اگر کوه بود یکتا بود و اگر سنگ بود سرسخت و محکم بود. هیچ مرکبی نمی توانست از کوهسار وجودش بالا رود و هیچ پرنده ای به قله آن راه نمی یافت. (۱)

ص: ۵۱۳

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر منابع بسیار دیگری غیر از نهج البلاغه برای این گفتار بر معنا که امام علی در باره مالک اشتر فرموده بیان می کند. از جمله در کتاب الولاه و القضاء محمد بن یوسف کنندی که به گفته او پنجاه سال قبل از صدور نهج البلاغه وفات کرده آمده است که علقمه ابن قیس می گوید: با جمعیتی از طایفه نخع بعد از شهادت مالک اشتر خدمت علی علی رسیدم هنگامی که مرا دید همین جمله را (با تفاوت هایی) بیان فرمود. سپس بعضی از آن را از دانشمند رجالی معروف، کشی (متوفای نیمه قرن چهارم) نقل می کند و نیز از کتاب غارات ابراهیم بن هلال ثقفی و از مرحوم مفید در کتاب های اختصاص و مجالس و همچنین از نهاییه ابن اثیر (یک جمله آن) و از ربیع الابرار زمخشری و غررالحکم آمدی نقل می کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۵).

مرحوم سید رضی می افزاید: «واژه فِند (بر وزن هند) به معنای کوه یکه و تنهاست»؛

(قال الرضیُّ: وَ الْفِندُ: الْمُنْفَرِدُ مِنَ الْجِبَالِ) .

ص: ۵۱۴

هنگامی که خبر شهادت مالک اشتر رحمه الله به امام علیه السلام رسید درباره او چنین فرمود:

«مالک اما چه مالکی! به خدا سوگند اگر کوه بود یکتا بود و اگر سنگ بود سرسخت و محکم بود. هیچ مرکبی نمی توانست از کوهسار وجودش بالا رود و هیچ پرنده ای به قله آن راه نمی یافت»؛ (و قد جاءه نَعْيُ الْأَشْتَرِ رَحِمَهُ اللَّهُ: مَالِكٌ وَ مَا مَالِكٌ! وَ اللَّهُ لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فِتْنَةً، وَ لَوْ كَانَ حَجْرًا لَكَانَ صَلْدًا، لَا يَزْتَقِيهِ الْحَافِرُ، وَ لَا يُوفِي عَلَيْهِ الطَّائِرُ).

امام علیه السلام در این توصیف فشرده و پرمعنا درباره شخصیت مالک سنگ تمام گذاشته است. از یک طرف او را به کوه بی نظیری تشبیه می کند که هیچ انسان و پرنده ای نمی تواند به قله آن برسد و از سوی دیگر او را به سنگ محکمی تشبیه می نماید که در برابر حوادث بسیار مقاوم است.

در واقع دو وصف مهم در این عبارت درباره مالک بیان شده است: یکی اوج افکار بلند و همت عالی او و دیگر استقامت و پایداری اش در برابر دشمنان و مالک در طول عمر خود که در صحنه های مختلفی ظاهر شد هر دو معنا را به اثبات رساند.

«نَعْيُ» (بر وزن سعی) به معنای خبر فوت انسانی است و ناعی به کسی گفته می شود که خبر مرگ شخصی را به دیگران برساند.

«فند» (بر وزن هند) همان گونه که در تفسیر مرحوم سید رضی آمده بود به معنای کوه یکه و تنهاست و به کار بردن این تعبیر درباره مالک اشتر به این معناست که او در میان اصحاب و یاران بزرگ علی علیه السلام از نظر عظمت، یکتا و تنها بود.

«صلد» (بر وزن فرد) به معنای سنگ صاف و محکم است و مُصَلَّدٌ به آنچه آب در آن نفوذ نکند و آن را متلاشی نسازد اطلاق شده است.

«حافر» در اصل به معنای سُم است و به حیواناتی که تک سم هستند مانند اسب و قاطر، حافر نیز اطلاق می شود. به این مناسبت که پای آن ها زمین را حفر می کند و لذا اسم فاعل از ماده حفر بر آن اطلاق شده است و در عبارت حکیمانه امام علیه السلام به معنای مرکب است به قرینه جمله «لا یرتقیه» و همچنین تقابل با طائر.

«یرتقیه» از ماده «رقی» (بر وزن نهی) به معنای بالا رفتن است.

«یوفی» از ماده «وفا» گرفته شده و در این جا به معنای بالا رفتن در حد اعلی است.

زندگی پرافتخار مالک اشتر نیز شاهد بر این گفتار امام علیه السلام است. فکر او به اندازه ای بلند بود که غیر از امام و پیشوای خود و مصالح مسلمین کسی یا چیزی را به رسمیت نمی شناخت و استقامت او در حدی بود که در برابر هیچ دشمنی سر تسلیم فرود نیاورد و به خصوص امتحان خود را در جنگ صفین پس داد که اگر فتنه گران مانع نشده بودند کار لشکر شام و معاویه را یکسره کرده بود.

امام علیه السلام در موارد دیگری از نهج البلاغه از جمله در نامه سیزدهم نیز به مدح و بیان منزلت او پرداخته به هنگامی که به او مأموریتی در لشکر صفین می دهد، درباره او می گوید: او کسی است که سستی در عزمش راه ندارد و بیم لغزش در او نمی رود. در جایی که سرعت لازم است کندی نخواهد کرد و در آن جا که ملایمت لازم است سرعت و شتاب به خرج نمی دهد؛

«فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يَخَافُ وَهْنَهُ»

وَلَا سَقَطَتْهُ وَلَا بُطُؤُهُ عَمَّا الْإِسْرَاعُ إِلَيْهِ أَحْزَمٌ وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَيَّ مَا الْبُطْءُ عَنْهُ أَمْثَلُ» (۱).

و هنگامی که ولایت کشور مصر را به دست مالک سپرد در نامه ای به مردم آن کشور مرقوم داشت: بعد از حمد و ثنای الهی، من یکی از بندگان خاص خدا را به سوی شما فرستادم؛ کسی که به هنگام خوف و خطر خواب به چشم او راه نمی یابد و در ساعات ترس و وحشت از دشمن نمی هراسد و فرار نمی کند. در برابر بدکاران از شعله آتش سوزنده تر است و او مالک بن حارث از طایفه مذحج است؛

«أَمَّا بَعِيدٌ فَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ لَا يَنَامُ أَيَّامَ الْخَوْفِ وَلَا يَنْكُلُ عَنِ الْأَعْيَادِ سَاعَاتِ الرَّوْعِ أَشَدَّ عَلَى الْفُجَّارِ مِنْ حَرِيقِ النَّارِ وَهُوَ مَالِكُ بْنِ الْحَارِثِ أَحْوَى مَذْحِجٍ».

نکته: مالک اشتر، مرد بسیار شجاع و پرافتخار

مالک اشتر، مرد بسیار شجاع و پرافتخار

درباره شخصیت مالک اشتر و فضایل او بحث های فراوانی در کتب تاریخ و حدیث آمده که نقل همه آن ها در این جا به طول می انجامد. تنها به چند نکته قناعت می کنیم:

نخست این که آنچه امام علیه السلام در مدح و بیان اوصاف او فرموده درباره هیچ یک از اصحاب و یارانش بیان نکرده است از جمله هنگامی که خبر شهادت او به امام علیه السلام رسید فوق العاده ناراحت شد و کلماتی در مدح اشتر بیان کرد از جمله فرمود:

«لَقَدْ كَانَ لِي كَمَا كُنْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ مَالِكٌ بَرَاءٌ مِنْ هَمِّهِمْ مِنْ بَرَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» (۲).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در کلام معروفش درباره ابوذر اشاره سربسته ای به فضیلت

ص: ۵۱۷

۱- برای توضیح بیشتر به شرحی که درباره نامه مذکور در جلد نهم از همین کتاب صفحه ۱۷۳ داده ایم مراجعه کنید.

۲- رجال ابن داود، مدخل مالک بن اشتر.

مالک اشتر کرد. ابوذر به هنگام وفاتش در ریزه در حالی که دخترش گریه می کرد گفت: گریه نکن بشارت باد بر تو. روزی من و سه نفر دیگر از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در خدمتش بودیم فرمود:

«لَيَمُوتَنَّ أَحَدُكُمْ بِفَلَاهٍ مِنَ الْأَرْضِ يَشْهَدُهُ عَصِيَابُهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ یکی از شما در بیابانی از دنیا می رود که گروهی از مؤمنان (راستین) به سراغ او می آیند (و او را با احترام دفن می کنند). افراد دیگری که با من بودند هیچ کدام در بیابان از دنیا نرفتند و این منم که در این بیابان از دنیا می روم. نه من دروغ می گویم نه پیامبر صلی الله علیه و آله خلافتی به من گفته است. تو در همین جا بنشین و به جاده نگاه کن خواهی دید که به سراغ من می آیند. مرحوم علامه مجلسی پس از نقل این داستان، از ابن عبدالبر نقل می کند: از کسانی که آمدند و او را با احترام دفن کردند حجر بن عدی و مالک اشتر بودند. (۱)

ابن ابی الحدید در شرح نامه سیزدهم نهج البلاغه به هنگامی که مالک اشتر را معرفی می کند می گوید: او تک سوار شجاعی بود، و رئیسی از بزرگان شیعه و شخصیت های برجسته محسوب می شد. بسیار به امیرمؤمنان علی علیه السلام و یاری آن حضرت علاقه مند بود. (و به او عشق می ورزید).

سپس اشاره به جمله ای که ذکر نمودیم می کند که امام علیه السلام فرمود: او نسبت به من مانند من نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. سپس به ذکر فضایل مالک پرداخته و در این زمینه داد سخن می دهد و در ادامه می گوید: مدح و تمجیدی که امیرمؤمنان علیه السلام در این نامه (نامه سیزده) از مالک اشتر کرده در عین اختصار به قدری مهم است که در یک کلام طولانی نمی توان آن را بیان کرد و به جانم سوگند که مالک اشتر شایسته این مدح و تمجید بود. او مردی جنگجو، با سخاوت، بردبار، فصیح و شاعر بود و میان نرمش و شدت عمل جمع کرده بود. به هنگام لزوم شدت، شدید و به هنگام لزوم مدارا، نرم و ملایم بود. (۲)

ص: ۵۱۸

۱- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۱۹

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۹۸.

این سخن را با روایتی درباره او که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار آورده پایان می دهیم هر چند سخن در این زمینه بسیار است. در جلد ۳۳ بحار الانوار چنین می خوانیم که جمعی از بزرگان طایفه نخع هنگامی که خبر شهادت مالک اشتر به آن ها می رسد می گویند: خدمت امیر مؤمنان علیه السلام رسیدیم دیدیم او بسیار اندوهگین است و تأسف می خورد؛ فرمود:

«لِلَّهِ دُرٌّ مَالِكٍ وَمَا مَالِكٌ لَوْ كَانَ مِنْ جَبَلٍ لَكَانَ فَنِدًا وَ لَوْ كَانَ مِنْ حَجَرٍ لَكَانَ صَيْلِدًا أَمَا وَاللَّهِ لِيُهَيِّدَنَّ مَوْتُكَ عَالَمًا وَ لِيَفْرَحَنَّ عَالَمًا عَلَى مِثْلِ مَالِكٍ فَلْتَبَيِّكِ الْبَوَاكِي وَ هَيْلٌ مَرْجُوٌّ كَمَا لِكِ وَ هَلْ مَوْجُودٌ كَمَا لِكِ؛ آفرین بر مالک، چه مالکی! اگر کوه بود کوه تنهای بزرگی بود و اگر از سنگ بود سنگی بسیار محکم. به خدا سوگند مرگ تو عالمی را تکان می دهد و عالم دیگری را خوشحال می کند. (مردم عراق بر مرگ او اشک می ریزند و مردم شام و یاران معاویه شادی می کنند) گریه کنندگان برای مثل مالک باید گریه کنند. آیا شخص امیدوار کننده ای مثل مالک پیدا می شود؟ آیا موجودی مثل مالک یافت می شود؟».

یکی از طائفه نخع (قبیله مالک) می گوید: علی علیه السلام پیوسته اندوهگین بود و بر مرگ مالک تأسف می خورد به اندازه ای که ما فکر کردیم او مصیبت زده اصلی است نه ما که قبیله مالک هستیم و روزهای متوالی آثار آن در چهره امیر مؤمنان علیه السلام نمایان بود. (۱)

فضایل مالک اشتر در بسیاری از کتاب هایی که قبل از نهج البلاغه تألیف شده بیان گردیده است.

ص: ۵۱۹

[[و قال علیه السلام]]

قَلِيلٌ مَدُومٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُوءٍ مِنْهُ.

امام علیه السلام فرمود:

کار کم اما مستمر (و پرنشاط) از کار بسیار اما ملالت آور (و زودگذر) بهتر است. (۱)

ص: ۵۲۱

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب می گوید: این جمله با اضافه ای در امالی ابوطالب یحیی بن الحسین الحسنی (متوفای ۴۲۵) آمده است و از عبارت او استفاده می شود که امام این جمله را در لابه لای خطبه ای بیان فرموده است. سپس می افزاید: نویسنده روض الاخیار نیز آن را در کتاب خود آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۶).

بهترین روش برای کار کردن

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به یک اصل اساسی در همه فعالیت های فردی و اجتماعی اشاره کرده، می فرماید: «کار کم اما مستمر (و پرنشاط) از کار بسیار اما ملالت آور (و زودگذر) بهتر است»؛ (قَلِيلٌ مَّيْدُومٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٍ مِنْهُ).

این جمله حکیمانه در حکمت ۲۷۸ با تفاوت مختصری گذشت و به نظر می رسد همان گونه که مرحوم سید رضی در مقدمه نهج البلاغه اشاره کرده گاه بر اثر فاصله زمانی فراموش می کرده که فلان جمله را قبلاً آورده لذا آن را تکرار می کرده است. ولی به هر حال به گفته شاعر:

«هُوَ الْمِسْكُ مَا كَرَّرْتَهُ يَتَضَوِّعُ؛ کلمات امام علیه السلام همچون مشک است هر قدر تکرار شود بوی عطر بیشتری می دهد».

هدف امام علیه السلام از این گفتار حکیمانه این است که نباید همچون کسانی بود که وقتی مدح و فضیلت کاری را می شنوند با شتاب به آن روی می آورند و به صورتی خسته کننده آن را انجام می دهند ولی چیزی نمی گذرد که از آن ملول شده رهايش می سازند. چه بهتر که انسان کار سبک تری را انتخاب کند و همواره پرنشاط آن را انجام دهد.

این سخن، هم در مورد عبادات صادق است و هم در مورد مسائل اخلاقی و کمک های اجتماعی و فراگیری علم و دانش و مانند آن.

بعضی هستند هنگامی که فضیلت عملی مانند تلاوت قرآن را می شنوند شب

و روز و وقت و بی وقت به تلاوت می پردازند و خود را خسته و ملول می کنند و آن را به زودی رها می سازند. یا در مسیر علم و دانش شروع به فراگیری از این استاد و آن استاد و بحث با دوستان مختلف و مطالعه کتب تا نیمه شب و فراتر از آن می کنند اما به زودی خسته می شوند و گاه متنفر و بیزار، و برای همیشه آن را رها می سازند و این خطری است بزرگ برای پویندگان راه حق.

ولی عاقلان و هشیاران کار سبک تر و مستمر را بر چنین کارهای پرفشار و ملالت خیزی ترجیح می دهند.

اولی مانند رگباری است که در زمین خشک و تشنه ای بریزد؛ موقتاً آن را سیراب می کند ولی بعد از آن، آفتاب سوزان، گیاهانی را که با آن رگبار سر از زمین بیرون آورده اند می خشکاند.

دومی مانند باران های ملایم و یا آبیاری قطره ای در عصر ماست که دست پرورده خود را رهانمی کند و پیوسته آن درخت و گیاه را سیراب و سرسبز و خرم و باطراوت نگه می دارد.

اضافه بر این، کار پرفشار و کوتاه مدت هرگز برای انسان به صورت ملکه در نمی آید در حالی که کار کم فشار و مستمر تبدیل به ملکه ای می شود که انسان همواره به راحتی آن را انجام می دهد و از آن لذت می برد.

شاعر عرب می گوید:

إِنِّي كَثَرْتُ عَلَيْهِ فِي زِيَارَتِهِ فَمَلَّ وَالشَّيْءُ مَمْلُولٌ إِذَا كَثُرَا

وَ رَابِتِي أَنِّي لَا أَزَالُ أُرِي فِي طَرْفِهِ قَصْرًا عَنِّي إِذَا نَظَرَا

هنگامی که من زیاد به زیارت او (دوستم) می روم خسته می شود و هر چیزی که زیاد گردد خسته کننده است.

و این امر مرا نگران ساخته که پیوسته هنگامی که مرا نگاه می کند نگاهش کوتاه و بی رمق است. (گویی نمی خواهد مرا ببیند). (۱)

ص: ۵۲۳

شاعر پارسی زبان نیز می گوید:

رهرو آن نیست گهی تند و گهی خسته رود رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود

مرحوم سید رضی در کتاب المجازات النبویه حدیثی در این زمینه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند:

«إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرَفْقٍ وَلَا تُبْغِضْ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ اللَّهِ فَإِنَّ الْمُتَبَتَّ لَا أَرْضًا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا أَبْقَى؛ این دین متین و استوار است.

با رفق و مدارا در آن رفتار کن و عبادت خداوند را (بر اثر افراط و زیاده روی) منفور و مبعوض خود نساز زیرا کسی که افراط در سیر می کند نه به مقصد می رسد و نه مرکب خود را سالم باقی می گذارد»^(۱).

در حدیث دیگری که در کتاب شریف کافی آمده است می خوانیم که امام سجاد علیه السلام می فرماید:

«إِنِّي لَأُحِبُّ أَنْ أَدَاوِمَ عَلَى الْعَمَلِ وَإِنْ قَلَّ؛ من دوست دارم کارهای نیک را ادامه دهم هر چند کم باشد»^(۲).

اهمیت این موضوع به اندازه ای است که مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی بابتی تحت عنوان «استواء العمل و المداوه علیه» آورده و با سند معتبر این حدیث را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است:

«إِذَا كَانَ الرَّجُلُ عَلَى عَمَلٍ فَلْيَدُمْ عَلَيْهِ سَنَةً ثُمَّ يَتَحَوَّلْ عَنْهُ إِنْ شَاءَ إِلَى غَيْرِهِ وَ ذَلِكَ أَنْ لَيْلَةَ الْقَدْرِ يُكُونُ فِيهَا فِي عَامِهِ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يُكُونَ؛ هنگامی که کسی کار نیکی انجام می دهد حداقل یک سال آن را ادامه دهد سپس اگر مایل بود کار نیک دیگری به جای آن انتخاب کند و این به دلیل آن است که شب قدر در آن یک سال خواهد بود و این چیزی است که خداوند می خواهد انجام شود. (اشاره به این که خداوند می خواهد اعمال نیک مصادف با شب قدر شود تا ارزش آن بسیار فزونی یابد)»^(۳).

ص: ۵۲۴

۱- المجازات النبویه، ص ۲۴۴؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۱۸، ح ۲۳.

۲- کافی، ج ۲، ص ۸۳، ح ۴.

۳- کافی، ج ۲، ص ۸۲، ح ۱.

[[وقال علیه السلام]]

إِذَا كَانَ فِي رَجُلٍ خَلَّةٌ رَائِقَةٌ، فَانْتَظِرُوا أَخْوَاتِهَا.

امام علیه السلام فرمود:

هرگاه در انسانی خوی و خصلت خوشایندی باشد انتظار همانندهایش را نیز

(در او) داشته باشید. (۱)

ص: ۵۲۵

۱- سند گفتار حکیمانه: در مصادر نهج البلاغه تنها منبع دیگری که برای این کلام شریف ذکر شده مجمع الأمثال میدانی است که از علمای قرن پنجم محسوب می شود که آن را با تفاوت مختصری نقل کرده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۷).

پیوند اخلاق نیک با یکدیگر

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به نکته ای می کند که برای شناخت باطن اشخاص غالباً مفید و مؤثر است، می فرماید: «هر گاه در انسانی خوی و خصلت خوب و خوشایندی باشد انتظار همانندهایش را نیز (در او) داشته باشید؛ (إِذَا كَانَ فِي رَجُلٍ خَلَّةٌ رَائِقَةٌ، فَانْتَظِرُوا أَخْوَاتِهَا).

«خَلَّةٌ» (به فتح خاء و تشدید لام) به معنای خصلت و خوی و صفات اخلاقی است.

«رَائِقَةٌ» از ماده «روق» (بر وزن ذوق) به معنای زیبا بودن و جلب توجه کردن است و در بعضی از نسخ «رائعه» آمده است که همان معنا را می رساند.

طبیعی است که وقتی بر شاخه درختی میوه خوب و جالبی ببینیم دور از انتظار نیست که همانند آن در شاخه های دیگر نیز یافت شود. همچنین هر گاه انسان در جایی به قطعه سنگ قیمتی ای برخورد کند چه بسا که نشانه وجود معدنی از آن در آن جا باشد.

این سخن در وجود انسان دلیل روشنی دارد و آن این که کارهایی که انسان به طور مکرر انجام می دهد یک ریشه باطنی دارد که در نهاد اوست و این ریشه باطنی سبب می شود که مشابهات آن نیز در وی ظاهر گردد.

همان گونه که عکس آن نیز چنین است؛ هر گاه ببینیم انسانی بدزبان و فحاش

است غالباً پی می بریم که در کارهای دیگر نیز در مسیر غلط و ناپسند قرار دارد از چنین انسانی نمی توان انتظار امانت داری و صداقت داشت.

به تعبیر دیگر، نیکی ها و بدی ها غالباً به هم پیوسته اند گویی یکدیگر را صدا می زنند و دعوت می کنند.

البته ممکن است استثنائاتی وجود داشته باشد که شخصی تنها یک صفت خوب یا یک صفت بد داشته باشد و بقیه صفاتش با آن هماهنگ نباشد ولی همان گونه که اشاره شد این ها جنبه استثنایی دارد نه قاعده کلی.

به هر حال این گفتار حکیمانه دو پیام برای ما دارد: پیام اول در مورد انسان شناسی است که برای شناخت افراد، غالباً می توان روی یکی از صفات خوب یا بد آن ها تکیه کرد و آن را نشانه ای برای بقیه صفات دانست.

دوم این که در تهذیب نفس باید مراقب باشیم که اگر صفت زشتی در ما پیدا شد انتظار نفوذ بقیه زشتی ها را هم داشته باشیم و اگر توانستیم صفت خوبی را در خود ریشه دار کنیم باید به آینده خویش امیدوار باشیم که در پرتو آن، صفات دیگر نیز ممکن است رویش پیدا کند.

نکته: صفات اخلاقی کلیدی

صفات اخلاقی کلیدی

از یک نظر تقریباً تمام صفات اخلاقی در جهت اخلاق حسنه یا رذیله با هم پیوند دارند و هر کدام همجنس خود را صدا می زنند. همان گونه که در گفتار حکیمانه بالا امام علیه السلام به آن اشاره فرموده است.

ولی در میان ویژگی های اخلاقی، بعضی جنبه کلیدی داشته و با صفات دیگر که همجنس آن ها هستند پیوند محکمی دارند و در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است.

از جمله آن‌ها دروغ است که سرچشمه گناهان بسیاری است. رشوه خواری، ظلم، غش در معامله، پایمال کردن حقوق مردم، اهانت به اشخاص و کمک به ظالمان در بسیاری از موارد با دروغ پیوند نزدیک دارند. به همین دلیل در روایت معروفی که از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده است می‌خوانیم:

«جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الْكَذِبُ؛ تمام زشتی‌ها در اتاقی گذاشته شده و در آن قفل است و کلید آن دروغ می‌باشد.» (۱)

در روایات اسلامی شراب و مسکرات نیز از گناهان کلیدی ذکر شده چرا که وقتی انسان مست شد هر کار خلاف اخلاق و هر جنایتی ممکن است از او سر بزند و لذا در ذیل روایتی مشابه روایت بالا که از امام باقر علیه السلام نقل شده می‌خوانیم:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا وَ جَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ وَ الْكَذِبُ شَرٌّ مِنَ الشَّرَابِ؛ خداوند متعال برای شر و زشتی‌ها قفل‌هایی گذاشته و کلیدهای آن قفل‌ها را شراب قرار داده و دروغ از شراب هم بدتر است.» (۲)

روشن است که یک عامل مهم بازدارنده در برابر زشتی‌ها عقل است و شراب عقل انسانی را از کار می‌اندازد و او را آماده هر زشتی‌ای می‌کند.

در مورد صفت رذیله بخل نیز حدیثی از امام علیه السلام در حکمت ۳۷۸ آمده بود:

«الْبُخْلُ جَمَاعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ وَ هُوَ زِمَامٌ يَقَادُ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ؛ بخل، جامع تمام عیب‌هاست و در حقیقت افساری است که انسان را به سوی هر بدی‌ای می‌کشاند.»

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است:

«الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ؛ خشم، کلید همه بدی‌هاست.» (۳)

زیرا روشن است که در چنین حالتی کنترل عقل از تمام وجود انسان زایل

ص: ۵۲۸

۱- بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۶۳، ح ۴۶.

۲- کافی، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۳.

۳- کافی، ج ۲، ص ۳۰۳، ح ۳.

می شود و گاه انسان به صورت دیوانه ای درمی آید که هر کار خلافی را ممکن است انجام دهد.

و از همه فراتر حب افراطی به دنیاست که انسان را وادار به هر کار زشتی می کند تا به هدف و مقصود خود که مال و مقام و جاه و جلال مادی است برسد.

به همین دلیل در روایت معروف نبوی آمده است:

«حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» (۱).

در حدیث مشروح تری از امام علی بن الحسین علیه السلام که در ذیل حکمت ۳۷۱ آوردیم می خوانیم که امام علیه السلام بعد از آنی که تکبر و حرص و حسد را سرچشمه گناهان دیگر می شمرد در پایان می فرماید:

«فَاجْتَمَعْنَ كُلَّهُنَّ فِي حُبِّ الدُّنْيَا فَقَالَ الْأَنْبِيَاءُ وَالْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛ همه این ها در حب دنیا جمع است و لذا پیغمبران و (بعد از آنها) دانشمندان با مشاهده این معنا گفته اند: حب دنیا سرچشمه همه گناهان است» (۲).

این در مورد صفات زشت است که جنبه کلیدی دارد. در مورد اخلاق فضیله و صفات برجسته نیز همان معنا صادق است. حب آخرت و عشق به پروردگار و خوف از نافرمانی خداوند سرچشمه همه نیکی هاست همان گونه که در حدیثی از معصومین علیهم السلام آمده است:

«أَنَّ أَضْلَ كُلِّ خَيْرٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ شَيْءٌ وَاحِدٌ وَهُوَ الْخَوْفُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى؛ ریشه هر نیکی در دنیا و آخرت یک چیز است و آن ترس از نافرمانی خداوند است» (۳).

همچنین در برابر احادیث سابق که از امام حسن عسکری و امام باقر و امام سجاد علیهم السلام درباره حب دنیا نقل کردیم در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا؛ تمام نیکی ها و خیرات در اتاقی نهاده شده و کلید آن زهد در دنیا است» (۴).

ص: ۵۲۹

۱- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۵۸.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۳۱، ح ۱۱.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۳۵، ح ۲۶.

۴- کافی، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۲.

[[وقال علیه السلام]]

لغالب بن صعصعه أبي الفرزدق، في كلام دار بينهما: مَا فَعَلْتُ إِلَيْكَ الْكَثِيرَةَ؟ قَالَ: دَعَدْتُهَا الْحُقُوقُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فقال عليه السلام: ذَلِكَ أَحْمَدُ سُئِلَهَا.

امام علیه السلام در سخنی که بین او و مردی به نام غالب بن صعصعه، پدر فرزددق، رد و بدل شد چنین فرمود: شتران فراوانت چه شدند؟ غالب عرض کرد: ای امیر مؤمنان! حقوق واجب (ادای زکات)، آن‌ها را پراکنده ساخت (و چیز چندانی برای من باقی نمانده است). امام علیه السلام فرمود: این بهترین راه مصرف آن‌ها بود. (۱)

ص: ۵۳۱

۱- سند گفتار حکیمانه: در مصادر علاوه بر اشاره به روایت مشروحو که از ابن ابی الحدید نقل کرده و این کلام حکیمانه بخشی از آن است می‌گوید: از تعبیرات این روایت استفاده می‌شود که این کلام در میان راویان روایات مشهور بوده است. و نیز از ابن اثیر در کتاب نه‌ایه بخشی از آن را نقل می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۷) اضافه می‌کنیم که این ماجرا و این گفتار حکیمانه در کتاب‌های زیاد دیگری نقل شده است از جمله ابن عساکر آن را در کتاب تاریخ دمشق (ج ۷۴، ص ۵۰) آورده همچنین در ربیع الابرار زمخشری (ج ۲، ص ۲۵۶) و در التذکره الحمدونیه (ج ۲، ص ۲۶۴) آمده است

بهترین مصرف مال

امام علیه السلام در این گفتار نورانی که در میان او و پدر فرزدق، غالب بن صعصعه، رد و بدل شد چنین فرمود: «شتران فراوانت چه شدند؟ غالب عرض کرد: ای امیر مؤمنان! حقوق واجب (ادای زکات)، آن‌ها را پراکنده ساخت (و چیز چندانی برای من باقی نمانده است). امام علیه السلام فرمود: این بهترین راه مصرف آن‌ها بود؛ (و قال علیه السلام لغالب بن صعصعه أبا الفرزدق، فی کلام دار بینهما: مَا فَعَلْتَ إِبْلِكَ الْكَثِيرَةَ؟ قَالَ: دَعَدَغَتْهَا الْحُقُوقُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فقال علیه السلام: ذَلِكَ أَحْمَدُ سُئِلَهَا).

در بسیاری از کتب و از جمله تاریخ مدینه دمشق (نوشته ابن عساکر، متوفای ۵۷۱) این ماجرا به صورت گسترده تری نقل شده است. او می نویسد: فرزدق (شاعر معروف) در طفولیت همراه پدرش خدمت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام رسید. فرزدق می گوید: هنگامی که با پدرم خدمت امام علیه السلام رسیدیم در برابر او شمشیرهایی بود که آن‌ها را آزمایش می کرد. رو به پدرم کرد و فرمود:

تو کیستی؟ پدرم گفت: غالب بن صعصعه. فرمود: تو همان کسی هستی که شتران فراوان داشتی؟ عرض کرد: آری. فرمود: با آن‌ها چه کردی؟ عرض کرد:

مشکلات و حقوق (زکات)، آن‌ها را پراکنده ساخت. فرمود: این بهترین راه مصرف آن‌ها بود. سپس فرمود: این کودک که با توست کیست؟ عرض کرد:

فرزندم همام (فرزدق) است. او در این سن و سال شعر می گوید. فرمود: قرآن به

او تعلیم کن که قرآن برای او بهتر است. (۱)

ابن ابی الحدید اضافه ای بر این سخن دارد و آن این است که فرزدق می گوید:

پیوسته سفارش علی علیه السلام در ذهن من بود تا زمانی که خود را مقید کردم و سوگند یاد کردم که تا قرآن را حفظ نکنم دست برندارم. (۲)

در بسیاری از نسخ نهج البلاغه و کتب دیگری که این جمله در آن ها نقل شده است به جای «دغدغه»، «ذدعه» آمده که از نظر معنا تناسب بیشتری دارد زیرا «دغدغه» به معنای تحریک کردن و قلقلک دادن است که در این جا تناسبی ندارد در حالی که «ذدعه» به معنای پراکنده کردن و متفرق ساختن است که مناسب محل کلام می باشد و به نظر می رسد نسخه صبحی صالح در این جا نادرست باشد.

نکته ها

۱- اهمیت زکات

می دانیم که زکات به آن نه چیزی که تعلق می گیرد هر سال تکرار می شود تا زمانی که مورد زکات از حد نصاب بیفتد. به خلاف خمس که هر مالی را یک بار خمس می دهند.

مثلاً کسی که دارای یکصد رأس گاو یا گوسفند است باید زکات مال خود را که در حدود دو و نیم درصد است (با رعایت نصاب های مختلفی که در آن است) پردازد و سال بعد هم اگر همان گاو یا گوسفندان را داشته باشد مجدداً زکات به آن تعلق می گیرد تا زمانی که از حد نصاب پایین بیاید. (آخرین حد نصاب در گاو ۳۰ رأس و در گوسفند ۴۰ رأس و در شتر ۵ نفر است).

شاید منظور غالب بن صعصعه این بوده که من پیوسته زکات شترانم را

ص: ۵۳۳

۱- تاریخ مدینه دمشق، ج ۷۴، ص ۵۰

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۹۵

پرداختم و چیزی بر آن نیفزودم تا از آخرین نصاب گذشت.

امام علیه السلام می فرماید: چه مصرفی بهتر از این که آن ها را ذخیره یوم المعاد خود ساخته ای و به نیازمندان کمک کرده ای و سلامت و عافیت را برای خود خریداری نموده ای.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از حقوق در جمله «دَعَدَتْهَا الْحُقُوقُ» تنها زکات نباشد بلکه حقوق واجب یا مستحب دیگر را نیز شامل شود از جمله استفاده کردن از آن در راه جهاد و کارهای خیر دیگر، همان گونه که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار در توضیح همین عبارت فرموده است. (۱)

قرآن مجید نیز می فرماید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ آنچه نزد شماست سرانجام از بین می رود ولی آنچه نزد خدا ذخیره شده باقی و برقرار است. (۲)

ولی بعضی از افراد ناآگاه یا ضعیف الایمان چنین می پندارند که اگر چیزی از اموال خود را در راه خدا هزینه کنند از اموال آن ها کاسته شده و گرفتار نوعی غرامت شده اند. همان گونه که قرآن مجید درباره اینگونه اشخاص می فرماید:

«وَمِنَ الْمَآءِرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ گروهی از (این) اعراب بادیه نشین، چیزی را که (در راه خدا) انفاق می کنند، غرامت محسوب می دارند؛ و انتظار حوادث دردناکی برای شما می کشند؛ حوادث دردناک برای خود آنهاست؛ و خداوند شنوا و داناست! (۳)

این سخن را با حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پایان می دهیم:

«إِنَّ صَاحِبَ النُّعْمَةِ عَلَى خَطَرٍ إِنَّهُ يَجِبُ عَلَيْهِ حُقُوقُ اللَّهِ فِيهَا وَاللَّهُ إِنَّهُ لَتَكُونُ عَلَى النُّعْمِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَمَا أزالُ مِنْهَا عَلَى وَجَلٍ وَحَرَكَ يَدَهُ حَتَّى أَخْرَجَ مِنَ الْحُقُوقِ الَّتِي تَجِبُ لِلَّهِ عَلَى فِيهَا فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِتْدَاكَ أَنْتَ فِي قَدْرِكَ تَخَافُ هَيْدًا قَالَ نَعَمْ فَأَحْمَدُ رَبِّي

ص: ۵۳۴

۱- بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۳۲۲.

۲- نحل، آیه ۹۶

۳- توبه، آیه ۹۸

عَلَىٰ مَنَ بِهِ عَلِيٌّ؛ کسانی که صاحب نعمتی هستند در خطرند تا حقوق واجب آن را بپردازند. به خدا سوگند هنگامی که نعمت هایی از سوی خداوند متعال به من می رسد من ترسانم- در این جا امام علیه السلام دست خود را به نشانه وحشت و اضطراب تکان داد- تا زمانی که حقوقی را که برای خداوند در آن بر من واجب است بپردازم. راوی عرض می کند: فدایت شوم شما هم با آن مقام و منزلتی که دارید باز بیمناسبتید؟ فرمود: آری من خدا را برای نعمت هایی که به من بخشیده است حمد و ستایش می کنم». (۱)

۲- صعصعه و غالب و فرزدق کیستند؟

فرزدق همان شاعر معروفی است که نام اصلی اش همام و لقبش فرزدق بود و اشعار او درباره امام زین العابدین علیه السلام در برابر هشام بن عبدالملک در کنار خانه خدا او را مشهور ساخته است که در آن اشعار بسیار بلند و زیبا و پرمعنایش مقام امام علیه السلام را به بهترین وجه در مقابل دشمنش بیان کرد و از عواقب آن نیز نترسید.

و در جریان کربلا هنگامی که خبر از آن حادثه خونین شد جمله تکان دهنده ای بیان کرد. گفت: اگر عرب به دلیل شهادت فرزند بهترین فرد عرب خشم گیرد و یکپارچه بر ضد آن قاتلان قیام کند سبب دوام عزت و کرامت آن ها خواهد شد و اگر کوتاهی کند و حرکتی انجام ندهد برای همیشه از سوی خداوند به ذلت گرفتار خواهد شد. و این بیت را در این باره گفت:

و انتم لا تثار لابن خیرکم فالقوا السلاح و اغزلوا بالمغازل

اگر برای خونخواهی فرزند بهترین فردتان قیام نمی کنید سلاح ها را کنار بگذارید و همانند پیرزنان مشغول پشم ریزی شوید.

فرزدق از همان کودکی شعر می گفت. مردی غیور و بسیار شجاع

ص: ۵۳۵

و با شخصیت بود. در کتاب الاعلام زرکلی آمده است که اگر اشعار فرزددق نبود یک سوم لغت عرب و نیمی از اخبار تاریخی آن ها از میان می رفت. او در سال ۱۱۰ هجری چشم از جهان فرو بست. (۱)

اما غالب، پدر فرزددق طبق گفته زرکلی در الاعلام، مردی بسیار با سخاوت و از قبیله بنی تمیم بود به قدری در سخاوت مشهور بود که حتی بعد از مردنش افرادی که گرفتار فقر می شدند به قبر او پناه می بردند که در یکی از این حادثه ها فرزددق زنی را دید که به قبر پدرش، غالب، پناه آورده است، سؤال کرد: مشکلت چیست؟ او مشکل خود را فقر بیان کرد و فرزددق مشکل او را به نحو کامل حل نمود. غالب در حدود سال چهل قمری چشم از جهان فرو بست.

پدر غالب نیز که جد فرزددق بوده و صعصعه بن ناجیه نام داشت مرد بسیار سخاوتمندی بود که سخاوت خود را برای فرزنداناش نیز به یادگار گذاشت.

در حالات او نوشته اند که این انسان آزاده شریف در عصر جاهلیت با بسیاری از عادات زشت آن ها مبارزه می کرد تا آن جا که سیصد و شصت دختر را که پدرانشان می خواستند آن ها را زنده به گور کنند از پدرانشان خرید و از مرگ نجات داد. حتی در یک مورد برای نجات نوزاد دختری که پدرش تصمیم بر قتل او گرفته بود مرکب سواری خود را به اضافه دو شتر به پدر آن دختر داد. هنگامی که این خبر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید فرمود: کار بسیار بزرگی انجام دادی و پاداش تو نزد خدا محفوظ است و حتی فرمود: همین پاداش برای تو بس که خداوند به سبب آن، نعمت اسلام را بر تو ارزانی داشت.

وفات او را بعد از سال ۹ هجری نوشته اند. (۲)

ص: ۵۳۶

۱- الاعلام زرکلی، مدخل همام بن غالب .

۲- برای توضیح بیشتر به شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، ج ۱۳، ص ۲۲۶ و الاعلام زرکلی مراجعه شود

[[و قال علیه السلام]]

مَنْ اتَّجَرَ بِغَيْرِ فِقْهِ فَقَدْ اِزْتَطَمَ فِي الرَّبَا.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که بدون آگاهی (از احکام الهی) به تجارت پردازد

در رباخواری غوطه ور می شود. (۱)

ص: ۵۳۷

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم کلینی پیش از سید رضی این گفتار حکیمانه را در فروع کافی، کتاب المعیشه، فروع کافی مسندا از امام صادق علیه السلام از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل می کند همچنین صدوق با اضافه ای در من لایحضره الفقیه. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۷)

امام علیه السلام در این جا به تجار هشدار می دهد که احکام فقه اسلامی را مخصوصاً در مسائل مربوط به ربا فرا گیرند تا گرفتار رباخواری نشوند. می فرماید: «کسی که بدون آگاهی (از احکام اسلام) به تجارت پردازد در رباخواری غوطه ور می شود»؛ (مَنْ اتَّجَرَ بِغَيْرِ فِقْهِ فَقَدْ ارْتَطَمَ فِي الرِّبَا).

«اتجر» و «تجر» هر دو به معنای تجارت کردن و خرید و فروش نمودن است.

«ارتطم» از ماده «رطم» (بر وزن ختم) به معنای فرو رفتن در چیزی است که امکان بیرون آمدن از آن نیست و معمولاً تشبیه به گل ولای عمیق و باتلاق می کنند که وقتی کسی در آن بیفتد قادر به خروج نمی باشد. در لسان العرب، ارتطام را به معنای فرو رفتن در چیزی دانسته است که اگر هم کسی بتواند از آن بیرون بیاید با اندوه و غم سنگینی خواهد بود.

روشن است که ورود در هر کاری بدون آگاهی از مسائل مربوط به آن، مشکل آفرین است به خصوص ورود در تجارت با عدم آگاهی از فقه اسلامی انسان را گرفتار معاملات حرام و اعمال نامشروع می کند و دلیل آن این است که فقه اسلامی در امر تجارت و خرید و فروش دستورات دقیقی دارد که بخشی از مهمترین آن دستورات مربوط به رباست.

در فقه اسلامی دو نوع ربا داریم: یکی ربای معاملی و آن خرید و فروش

جنسی در مقابل جنس مشابه آن با تفاضل است. مثلاً خریدن یک تن گندم نامرغوب در مقابل نیم تن گندم مرغوب. این کار، ربا و حرام است. همچنین در مورد اشیاء دیگر.

در این که چه چیزهایی با یکدیگر همجنس می باشند در میان فقها گفتگوهای زیادی است تا آن جا که حتی گروهی کره و روغن را با شیر یک جنس می دانند و خرید و فروش آن ها را با تفاضل، ربا می شمارند و شرح این اجناس و بحث های مربوط به آن ها در کتب فقهی به صورت گسترده آمده است.

نوع دوم، ربای قرضی است و آن این که انسان چیزی به دیگری وام بدهد و در مقابل آن اضافه ای بگیرد و جالب این که این اضافه ممکن است از قبیل همان جنس باشد مانند دادن یک میلیون پول نقد به کسی در برابر گرفتن یک میلیون و نیم، بعد از گذشتن یک سال، و یا از غیر آن جنس باشد و حتی اگر کسی چیزی را به دیگری وام بدهد و بگوید برای پدرم فلان سوره قرآن را نیز بخوان، این را هم نوعی ربا می دانند و یا خدمات دیگر که ارزشی دارد. همان گونه که در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود:

«كُلُّ قَرْضٍ جَزَّ مَنْفَعَةً فَهُوَ وَجْهٌ مِنْ وَجْهِ الرِّبَا؛ هر وامی که جذب منفعتی کند نوعی رباست» (۱).

یعنی هر شرطی که سودی را برای دهنده قرض به بار آورد ربا محسوب می شود خواه مبلغ اضافی باشد یا انجام کاری و یا حتی شرط معامله به مثل که در برابر این وام بعداً وامی به او بپردازد. تمام این ها از اشکال رباست.

با توجه به پیچیدگی هایی که در مسأله ربا وجود دارد کسی که وارد میدان تجارت بشود و آگاهی از این مسائل نداشته باشد احتمال بسیار می رود که گرفتار رباخواری شود.

عده ای از شارحان نهج البلاغه پیچیدگی های حکمی مسأله ربا را نیز در

ص: ۵۳۹

این جا مطرح کرده اند که در ربای معاملی چه چیزهایی همجنس است و چه چیزهایی همجنس نیست که شبیه آن را در ربای قرضی و این که چه چیزهایی شرط اضافی محسوب می شود و چه چیزهایی محسوب نمی شود می توان تصور کرد.

ولی باید توجه داشت که اختلافات حکمی مشکلی ایجاد نمی کند زیرا مجتهد بعد از تلاش و کوشش اگر گرفتار خطا بشود معذور است و امام علیه السلام در این زمینه هشدار نداده است بلکه نظر مبارک امام علیه السلام اشتباهی است که در تشخیص موضوع برای ناآگاهان پیدا می شود و اگر در فراگرفتن مسائل مربوط به ربا و کسب های حلال و حرام کوتاهی کرده باشند مشکل بیشتر می شود.

در تأیید این سخن در روایتی که ذیل گفتار حکیمانه مورد بحث در کتاب شریف کافی آمده است می خوانیم که امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود:

«لَا يَقْعُدَنَّ فِي السُّوقِ إِلَّا مَنْ يَعْقِلُ الشَّرَاءَ وَ الْبَيْعَ؛ کسی در بازار ننشیند مگر این که احکام خرید و فروش را به خوبی بداند».^(۱)

و در حدیث دیگری که اصبع بن نباته از آن حضرت نقل می کند می خوانیم که امیر مؤمنان علیه السلام بر منبر می فرمود:

«يَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ الْفِقْهَ ثُمَّ الْمَتْجِرَ الْفِقْهَ ثُمَّ الْمَتْجِرَ الْفِقْهَ وَاللَّهِ لِلرَّبَا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ أَخْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا شُوبُوا أَيْمَانَكُمْ بِالصِّدْقِ التَّاجِرِ فَاجِرٌ وَ الْفَاجِرُ فِي النَّارِ إِلَّا مَنْ أَخَذَ الْحَقَّ وَ أَعْطَى الْحَقَّ؛ ای جمعیت تجار! اول آگاهی بر مسائل سپس تجارت، و این سخن را سه بار تکرار نمود آنگاه فرمود: به خدا سوگند ربا در میان این امت پنهان تر است از جنبش مورچه بر سنگ سخت. ایمان خود را با حق بیامیزید. تاجر، فاجر است و فاجر در دوزخ است مگر کسی که حق بدهد و حق بستاند».^(۲)

ص: ۵۴۰

۱- کافی، ج ۵، ص ۱۵۴، ح ۲۳.

۲- کافی، ج ۵، ص ۱۵۰، ح ۱

خطرات ربا

می دانیم در اسلام درباره تحریم ربا تأکید بسیار فراوانی شده تا آن جا که به رباخواران از سوی خدا اعلام جنگ شده است: «فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»؛ اگر دست از رباخواری برندارید خدا و پیامبرش به شما اعلام جنگ می کنند». (۱)

آیات دیگری در قرآن مجید از سرنوشت شوم رباخواران در روز قیامت و شامل آن ها شدن عذاب الهی در این دنیا نیز خبر می دهد.

این حکم اسلامی بسیار حساب شده و حکیمانه است زیرا جامعه ای که رباخواری در آن رایج گردد به زودی به دو گروه فقیر و ثروتمند تقسیم می شود.

ثروتمندانی که بدون کار کردن، هر روز آلف و الوفی درآمد دارند و زحمت کشانی که هرچه زحمت می کشند باید در جیب رباخواران بریزند.

مفاسد شدید رباخواری را در دنیای امروز با چشم می بینیم تا آن جا که در عصر ما بحران های شدیدی در امور اقتصادی کشورهای بزرگ دنیا پیدا شده که یکی از علل مهم آن همین مسأله رباخواری است که حتی امروز که این بحث را می نویسیم هنوز از تنگنای آن بحران ها خارج نشده اند و آینده روشنی در پیش ندارند.

از این گذشته، رباخواری مسائل اخلاقی را درهم می کوبد و سبب کینه شدید قشرهای ضعیف جامعه از ثروتمندان رباخوار می شود که گاه بر اثر تراکم کینه ها شورش های عظیمی جامعه را فرامی گیرد.

یکی از مشکلات دنیای امروز بانک های رباخوار است که رباخواری در تار و پود آن ها تنیده و هرچه مصلحان خیراندیش اسلامی می کوشند که رباخواری

ص: ۵۴۱

را از آن حذف کنند باز به صورت دیگری ورود پیدا می کند و کار به جایی می رسد که همه جامعه را آلوده می سازد. آن گونه که در حدیث نبوی آمده است:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَكَلَ الرَّبَا فَإِنْ لَمْ يَأْكُلْهُ أَصَابَهُ مِنْ غُبَارِهِ؛ زمانی برای مردم فرا می رسد که همه رباخوار می شوند و اگر کسی رباخوار نباشد گرد و غبار ربا بر دامن او می نشیند»^(۱).

البته اگر قراردادی بین وام دهنده و وام گیرنده نباشد ولی وام گیرنده به عنوان یک کار اخلاقی و تشکر از دهنده وام به هنگام پس دادن وام، هدیه ای بر آن بیفزاید شرعاً اشکالی ندارد. مهم آن است که وام دهنده خود را طلبکار چیزی نداند و مطالبه سودی نکند؛ خواه کم باشد یا زیاد.^(۲)

ص: ۵۴۲

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۳۳۳، ح ۱۸.

۲- برای توضیح بیشتر درباره ربا، خطرات ربا و مضرات آن میتوانید به کتاب بانکداری اسلامی مراجعه کنید.

[[وقال علیه السلام]]

مَنْ عَظَّمَ صِغَارَ الْمَصَائِبِ ابْتِلَاءُ اللَّهِ بِكِبَارِهَا.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که مصیبت های کوچک را بزرگ شمارد خداوند او را به مصائب بزرگ

مبتلا می سازد. (۱)

ص: ۵۴۳

۱- سند گفتار حکیمانه: میدانی این کلام شریف را در کتاب خود، مجمع الامثال آورده و قرائنی در کتاب اوست که نشان میدهد روایات خود از علی را از منبع دیگری نقل کرده است. این طلحہ شافعی نیز در مطالب السؤل این گفتار حکیمانه را در ضمن سخنان دیگری از امیرمؤمنان علی ما آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۸) اضافه میکنیم که مرحوم راوندی (متوفای ۵۷۳) این کلام شریف را همراه کلام دیگری از علی علیه السلام نقل میکند. (دعوات راوندی، ص ۱۶۹، ح ۴۷۳)

مصائب کوچک را بزرگ نشمرید

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه حکیمانه به تمام کسانی که گرفتار پاره ای از مسائل می شوند هشدار می دهد که ناشکری نکنند مبادا گرفتار مصیبت های فزون تری شوند. می فرماید: «کسی که مصیبت های کوچک را بزرگ شمارد خداوند او را به مصائب بزرگ مبتلا می کند»؛ (مَنْ عَظَّمَ صِغَارَ الْمَصَائِبِ ابْتِلَاءُ اللَّهِ بِكِبَارِهَا).

زندگی این جهان خالی از مصائب نیست منتها هر کسی به یک شکل گرفتار مصیبت می شود. آیا می توان کسی را پیدا کرد که در تمام عمر مصیبتی ندیده باشد؟ آیا طول عمر که یکی از مواهب الهی است همواره توأم با تلخی مصائب دوستان و بستگان و آشنایان نیست؟ آیا افرادی که از عمر طولانی برخوردارند در پایان کار که مصداق ارذل العمر است گرفتار انواع بیماری ها نمی شوند؟

شکست در ازدواج، بیماری فرزندان، مشکلات کسب و کار، از دست دادن عزیزان، عوارض ناشی از خشکسالی ها و مانند آن، مصائبی است که هر کس به یک یا چند مورد از آن گرفتار است.

و همان گونه که در مباحث توحیدی آورده ایم بروز این حوادث فلسفه های زیادی دارد. گاه آزمایش و امتحان است، گاه کفاره گناهان، گاه زنگ بیدارباش و گاه در ظاهر مصیبت است و در باطن موهبت و رحمت و به طور دقیق نمی توان تعیین کرد که هر مصیبتی از کجا سرچشمه گرفته هر چند در بعضی از موارد قرائنی برای شناخت سرچشمه وجود دارد.

با این حال چرا و چگونه ممکن است انسان به مجرد مشاهده مصیبتی زبان به شکایت و ناشکری بگشاید و بی تابی کند و آه و ناله سر دهد؟

ای بسا خداوند رحیم مصیبت کوچک تری را برای جلوگیری از مصیبت بزرگ تری برای بنده اش فرستاده است.

در هر حال آن ها که در برابر مصیبت های کوچک جزع و فرع و بی تابی می کنند و زبان به شکایت می گشایند با این کار خود، مستحق مصیبت های بزرگتری می شوند و به عکس اگر شکر الهی را به جا آورند و حتی آن را به عنوان موهبتی از ناحیه او پذیرا شوند چه بسا خداوند مواهب مهمی نصیب آن ها کند که آن مصیبت در برابر آن کوچک و ناچیز است.

در تفسیر عیاشی آمده است که خداوند به یکی از شیعیان دختری داده بود و او خدمت امام صادق علیه السلام رسید. حضرت او را به سبب تولد آن دختر خشمگین دید، فرمود: بگو بینم اگر خداوند به تو وحی می فرستاد که من جنس فرزند را برای تو انتخاب کنم یا تو برای خویش انتخاب می کنی؟ در پاسخ چه می گفتی؟ عرض کرد: می گفتم خداوند تو انتخاب کن. امام علیه السلام فرمود: اکنون نیز خداوند برای تو انتخاب کرده است. سپس امام علیه السلام فرمود: آیا داستان آن پسری را شنیده ای که در داستان خضر و موسی علیهما السلام به دست خضر علیه السلام به قتل رسید و سرانجام خضر علیه السلام گفت: خداوند می خواست بهتر و بامحبت تر از آن پسر (کافر فاسد) را به پدر و مادرش بدهد؟ آری آن پدر و مادر، آن پسر فاسد را از دست دادند و خداوند به جای آن، دختری به آن ها داد که هفتاد پیغمبر از دودمان او به عرصه وجود آمدند. (۱)

تاریخ، افرادی را نشان می دهد که بر اثر روح بزرگ و فکر بلند، عظیم ترین مصائب را در خود هضم می کردند و با آن کنار می آمدند تا چه رسد به مصائب کوچک.

ص: ۵۴۵

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود در ذیل همین کلام نورانی امیرمؤمنان علیه السلام می گوید: فرض کنید پادشاه قدرتمندی بر اثر حادثه ای ناگهان همه چیز را از دست می دهد و بر اثر بعضی از حوادث به کلی او را از حکومت کنار می گذارند. ناگهان او خود را مانند یک نفر از افراد عادی کوچه و خیابان می بیند که مالک هیچ چیز حتی به اندازه جای پایش نیست در این حال چه کند؟ آیا گریه کند؟ ناله سر دهد؟ فرض کنیم گریه کند و زبان به شکوه بگشاید آیا آنچه را که از دست رفته بازمی یابد؟ در چه زمانی گریه حلال مشکلات بوده در حالی که غم و اندوه، عقل و جسم را ضعیف می کند و مصیبت را سنگین تر می سازد و آن را به مشکلات مهلکی مبدل می کند.

سپس مرحوم مغنیه می گوید: آخرین پادشاه چین، بزرگترین پادشاه روی زمین بود ولی هنگامی که حکومتش از دست رفت همه آن قدرت ها و امکانات را به فراموشی سپرد و در یکی از باغستان ها با مزد کمی مشغول کار شد و گل ها را آبیاری می کرد و علف هرزه ها را با دست خود می کند و در همین حال کتاب های متعددی از شرح زندگانی خود به رشته تحریر درآورد، که درس عبرتی برای کسانی است که عبرت گیر هستند.

سپس می گوید: هر شخص عاقلی باید این گونه باشد و با واقعیت های موجود بسازد و الاهییت خود را از دست می دهد و در جهانی مملو از خرافات و اوهام و خیالات زندگی می کند. (۱)

وقتی بزرگترین مصیبت ها را می توان به فراموشی سپرد و به جای ناله و فریاد و بی تابی، زندگانی جدید مناسب و آرام بخشی ساخت چگونه نمی توان با مصائب کوچک کنار آمد تا مبدل به مصائب بزرگ تر نشود؟

ص: ۵۴۶

[[و قال علیه السلام]]

مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که برای خود شخصیت قائل است شهواتش در برابرش خوار خواهند بود. (۱)

ص: ۵۴۷

۱- سند گفتار حکیمانه: این گفتار حکمت آمیز در مجمع الأمثال میدانی با تفاوتی آمده که نشان می دهد آن را از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته است و ابن عبد ربه در عقد الفرید نیز آن را با تفاوتی آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۸).

تضاد شخصیت با شهوات سرکش

امام علیه السلام در این گفتار حکمت آمیز اشاره به تضادی می کند که در میان شخصیت و شهوت پرستی وجود دارد، می فرماید: «کسی که برای خود شخصیت قائل باشد شهواتش در برابرش خوار خواهند بود»؛ (مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ).

«شهوات» جمع «شهوت» به معنای خواسته دل است و معمولاً به مواردی گفته می شود که معقول و پسندیده نیست و یا به تعبیر دیگر جنبه افراطی و ناپسند دارد.

بدیهی است کسی که می خواهد شخصیتش در میان مردم و یا حتی برای خودش محفوظ بماند باید از بسیاری از خواسته های نفس صرف نظر کند و به تعبیر امام علیه السلام آن خواسته ها در نظرش خوار و بی ارزش باشد زیرا در میان این دو تضاد روشنی است.

افراد هوی پرست که جز شکم و شهوت چیزی نمی فهمند در نظر عموم مردم افرادی پست و بی ارزش اند و به همین دلیل مطرود هستند.

بنابراین، عواقب سوء شهوت پرستی تنها مربوط به زندگی آخرت نیست در دنیا هم شهوت پرستان زندگی بدی دارند.

تعبیر به «هانت علیه شهواته» مفهومی است که خواسته های شهوانی

نفس او از بین می رود بلکه در نظرش بی اهمیت می شود تا آن جا که گویی وجود ندارد.

امام علیه السلام در تعبیر دیگری که در غرر الحکم آمده است می فرماید:

«مَنْ كَرَّمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ لَمْ يَهْنَأْ بِالْمَعْصِيَةِ؛ كَسَى كَمَا كَسَى لِبَاسِ الْبُهْتَمِيِّ» (۱).

قرآن مجید در جای جای خود اشاره مستقیم یا غیر مستقیم به این حقیقت دارد. در داستان آدم علیه السلام می خوانیم که توجه به یک خواسته نفس لباس بهشتی را از اندامش فرو ریخت او را از بهشت بیرون کرد.

ولی یوسف علیه السلام با پا گذاشتن بر هوای نفس از بردگی به پادشاهی رسید.

نکته: عواقب شوم هواپرستی

عواقب شوم هواپرستی

هوی پرستی و شهوت رانی نه تنها از شخصیت انسان در جامعه و حتی نزد خودش می کاهد بلکه پیامدهای سوء خطرناک تری نیز دارد. از جمله این که قرآن مجید کراراً هوی پرستی را مایه ضلالت می شمرد. در سوره صاد آیه ۲۶ خطاب به داود پیامبر علیه السلام می فرماید: «وَلَمَّا تَبَجَّحِ الْهَوَىٰ فَيُضِلُّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»؛ و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می سازد.

در سوره قصص آیه ۵۰ این گونه اشخاص را گمراه ترین مردم می شمرد:

«وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ»؛ و آیا گمراه تر از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته، کسی پیدا می شود؟!.

در حدیث معروفی که هم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده و هم از امیرمؤمنان علی علیه السلام، یکی از دو چیزی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای امتش از آن می ترسد پیروی از

ص: ۵۴۹

هوای نفس است چراکه انسان را از حق بازمی دارد:

«أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ» (۱).

در حدیثی از امام جواد علیه السلام می خوانیم:

«رَاكِبُ الشَّهَوَاتِ لَا تُسْتَقَالَ لَهُ عَثْرَةٌ؛ أَنْ كَسَّ كَسًا بَرَّكَبِ الشَّهَوَاتِ سَوَارٌ شُدَّ لَغْزَشُهَا بِشِ قَابِلِ جَبْرَانِ نَيْسَتْ» (۲).

اصولاً هنگامی که پای شهوت پرستی به میان آید حجابی بر عقل افتاده و حاکمیت عقل کنار می رود و هنگامی که زمام امور انسان از عقل سلب شود و به دست شهوات بیفتد هر گونه بدبختی یا خطری برای او فراهم شود جای تعجب نیست.

در این زمینه آیات و روایات، فراوان است و این سخن را با سخنی از امیرمؤمنان علی علیه السلام که در غررالحکم آمده است پایان می دهیم:

«الْعَقْلُ صِيْحَابُ جَيْشِ الرَّحْمَنِ وَالْهَوَىٰ قَائِدُ جَيْشِ الشَّيْطَانِ وَالنَّفْسُ مُتَحَيِّزَةٌ بَيْنَهُمَا فَأَيُّهُمَا غَلَبَ كَانَتْ فِي حَيْزِهِ؛ عَقْلٌ دَارَى لَشَكْرِ الْهَيْهِ اسْتِ وَ هَوَىٰ نَفْسِ فَرْمَانِدِه لَشَكْرِ شَيْطَانِ اسْتِ وَ انْسَانِ دَر مِيَانِ اَيْنِ دُو قَرَارِ دَارِدِ هَر كِدَامِ غَالِبِ شُدَّ انْسَانِ دَر اِخْتِيَارِ او قَرَارِ مِي گيرِد» (۳).

همین معنا با عبارت شیوای دیگری از آن حضرت نقل شده است، فرمود:

«الْعَقْلُ وَالشَّهْوَةُ ضِدَّانِ وَ مُؤَيِّدُ الْعَقْلِ الْعِلْمُ وَ مُزِينُ الشَّهْوَةِ الْهَوَىٰ وَ النَّفْسُ مُتَنَازِعَةٌ بَيْنَهُمَا فَأَيُّهُمَا قَهَرَ كَانَتْ فِي جَانِبِهِ؛ عَقْلٌ وَ شَهْوَةٌ ضِدٌّ يَكْدِيگَرِنْد. عَقْلٌ رَا عِلْمٌ يَارَى مِي كِنْدِ وَ شَهْوَةٌ رَا هَوَىٰ نَفْسِ زِينَتِ مِي دِهْدِ وَ رُوْحِ انْسَانِي دَر مِيَانِ اَيْنِ دُو دَر كَشْمَكَشِ اسْتِ هَر كِدَامِ از اَيْنِ دُو پيروز شُدَّ انْسَانِ دَر كِنَارِ اَن قَرَارِ مِي گيرِد» (۴).

ص: ۵۵۰

۱- بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۷۵، ح ۳.

۲- بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۷۸، ح ۱۱

۳- غررالحکم، ح ۳۰۴.

۴- غررالحکم، ح ۴۴۸، در ذیل حکمت شماره ۲ نیز مطالبی در این زمینه داشتیم.

[[وقال علیه السلام]]

مَا مَزَحَ امْرُؤٌ مَزْحَهُ إِلَّا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجًّا.

امام علیه السلام فرمود:

هیچ کس شوخی (نامناسبی) نکرد مگر این که مقداری از عقل خود را فرو ریخت. (۱)

ص: ۵۵۱

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم آمدی در غررالحکم نیز عین این عبارت را از علی عمل آورده سپس اضافاتی برای آن ذکر کرده است ولی این اضافات در غرر چاپ فعلی، ذیل این گفتار حکمت آمیز نیامده، بلکه در جای دیگری از غرر ذکر شده است). ابن قتیبه دینوری نیز همین مضمون را با عبارت دیگری آورده است: «إذا ضحك العالم ضحكه مج من عقله مجه» (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۸) اضافه میکنیم که ابشیهی، دانشمند معروف شافعی مذهب که از علمای قرن نهم هجری است همین مضمون را با تفاوتی در کتاب المستطرف آورده که نشان می دهد از جای دیگری گرفته است. (المستطرف، ص ۴۶۹)

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به کسانی که مزاح نامناسب می کنند یا در مزاح افراط می ورزند، هشدار می دهد که مزاح مایه فروریختن قسمتی از عقل انسان است، می فرماید: «هیچ کس شوخی (نامناسبی) نکرد مگر این که مقداری از عقل خود را فرو ریخت»؛ (مَا مَزَّحَ امْرُؤٌ مَزْحَهُ إِلَّا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجًّا).

حقیقت مزاح آن است که انسان سخنی غیر واقعی بگوید-البته با قرائن حالی یا مقالی- که مایه انبساط خاطر و تفریح شود ولی این کار با این که در بسیاری از موارد پسندیده است و در اخبار به آن توصیه شده گاه مشکلات عظیمی به بار می آورد که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

«مَزَّحَ» از ماده «مزاح» (بر وزن کتاب) و معادل آن در فارسی، شوخی کردن است و شامل سخنان غیر جدی است که برای انبساط خاطر گفته می شود و در مدح آن همین بس که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی فرمود:

«إِنِّي أَمْزُحُ وَلَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا؛ مَنْ مَزَّحَ مِنِّي كُنْتُ وَلِيًّا جَزَّ حَقٌّ نَمِيًّا» (۱).

«مَزَّحَ» از ماده «مَزَّحَ» (بر وزن حج) در اصل به معنای بیرون ریختن مایعی از دهان است. سپس به هرگونه ریزشی اطلاق شده است. و «مَجَّ» به معنای یک بار فرو ریختن است. همچنین «مَزَّحَهُ» به معنای یک بار مزاح کردن می باشد.

و در روایات متعددی نمونه‌هایی از شوخی‌های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که معروف است از جمله روزی پیرزنی خدمت آن حضرت رسید، ایشان رو به او کرد و فرمود: پیرزن هرگز وارد بهشت نمی‌شود. پیرزن گریه کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: (غصه مخور) آن روز تو پیرزن نیستی (بلکه جوان هستی)، خداوند می‌فرماید: «إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً* فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً»؛ ما آن زنان بهشتی را به وجود آوردیم و همه را باکره قرار دادیم». (۱) در حدیث دیگری آمده است که فردی اعرابی گاه خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌آمد و هدیه‌ای می‌آورد سپس عرض می‌کرد: پول هدیه را لطف بفرماید رسول خدا صلی الله علیه و آله (به سبب این شوخی) می‌خندید و گاه هنگامی که آن حضرت غمگین می‌شد می‌فرمود: اعرابی کجاست؟ ای کاش باز هم می‌آمد.

واژه «مداعبه» و «دعابه» در لغت عرب به معنی مزاح است و در روایات از آن مدح شده است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

«إِنَّ الْمِدَاعِبَةَ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ وَإِنَّكَ لَتَدْخُلُ بِهِ السَّرُورَ عَلَى أَخِيكَ وَلَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُدَاعِبُ الرَّجُلَ يُرِيدُ أَنْ يَسِيرَهُ؛ مزاح کردن از حُسن خلق است و تو به وسیله آن، سرور در دل برادر مؤمنت وارد می‌کنی و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گاهی با افراد شوخی می‌کرد تا آن‌ها را شاد کند». (۲)

مخصوصاً در سفرها که مشکلات بیشتر است و گاه پیشامدهای نگران‌کننده‌ای رخ می‌دهد دستور به مزاح داده شده است.

در بحار الانوار، جلد ۷۳ بابی تحت عنوان «حسن الخلق و حُسن الصحابه و سائر آداب السفر» ذکر گردیده و در آن روایات متعددی در مورد حُسن مزاح در سفر آورده شده از جمله حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که می‌فرماید:

«وَأَمَّا الَّتِي فِي

ص: ۵۵۳

۱- واقعه، آیات ۳۵ و ۳۶؛ میزان الحکمه، ح ۱۸۸۵۸.

۲- کافی، ج ۲، ص ۶۳۳، ح ۳.

السَّفَرِ فَبَدَّلُ الزَّادِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ الْمِرَاحُ فِي غَيْرِ الْمَعَاصِي؛ اما آنچه در سفر نشانه شخصیت و جوانمردی است بخشیدن زاد و توشه به دیگران و حسن خلق و مزاح بدون آلودگی به معصیت است» (۱).

نکته

خطرات مزاح و شوخی

با این که مزاح-همان گونه که گفته شد-باعث آرامش روح و رفع هموم و غموم و است و به خصوص در مشکلاتی همچون مشکلات سفر، کار را بر انسان آسان می کند ولی در عین حال اگر خارج از حساب و کتاب باشد ممکن است عظیم ترین مشکلات را به بار آورد.

بسیاری از مزاح ها ممکن است موجب دشمنی و عداوت گردد و کینه ها را در سینه ها انباشته کند چرا که شخص مزاح کننده نمی تواند کار خود را سالم انجام دهد، در لباس مزاح بر زخم مخالفان خود نمک می پاشد و دشمنی در پهلوی آن ها فرو می کند.

گاهی مزاح جنبه انتقام جویی و ایذاء و آزار دیگران را ندارد اما مسائل مبتدل و رکیکی در آن مطرح می شود همان گونه که بسیاری از مزاح های عوام به این صورت است. این گونه مزاح ها شخصیت انسان را پایین می آورد و همان گونه که امام علیه السلام در کلام حکیمانه فوق فرمود: هر مزاحی که این گونه باشد مقداری از عقل و درایت انسان را فرو می ریزد.

گاهی مزاح، توأم با غیبت و تهمت است که آن نیز از گناهان کبیره می باشد.

گاه بعضی از مزاح ها موجب وحشت و شوک های سخت روحی می شود و افرادی در این گونه مزاح ها جان خود را از دست می دهند مثل این که تلفن را

ص: ۵۵۴

بردارد و از روی مزاح به دوست خود بگوید: مغازه ات آتش گرفت یا اتومبیل تو را دزدیدند و یا فرزندت تصادف نمود و این گونه خبرهای دروغ و وحشتناک که در میان بعضی از افراد بی بندوبار معمول است.

گاه بعضی از مزاح ها که از فردی باشخصیت درباره افراد عادی صادر می شود زبان آن ها را می گشاید و او را هتک احترام و به او توهین می کنند. آن گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«لَمَّا تَمَّارٌ فَيَذْهَبُ بِهَاؤُوكَ وَ لَمَّا تَمَّارِخٌ فَيَجْتَرَأُ عَلَيكَ؛ مِرَاءٌ وَ جِدَالٌ بَا أَفْرَادٍ مَكْنٌ كَهْ أَبْهَتْ تُو رَا از بِن مِ بَرْدٍ وَ مَزَاحٌ (با افراد ناآگاه) مَكْنٌ كَهْ آن هَا رَا دَر بَرَابَرِ تُو جَسُورٍ مِ سَازِد.» (۱)

همین مضمون در تحف العقول از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده است. (۲)

ص: ۵۵۵

-
- ۱- کافی، ج ۲، ص ۶۶۵، ح ۱۷.
 - ۲- تحف العقول، ص ۴۸۶؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۰، ح ۱. درباره مزاح و موارد خوب و بد آن در جلد سوم، ذیل خطبه ۸۴ نیز بحث دیگری داشتیم.

[[وقال علیه السلام]]

زُهِدْكَ فِي رَاغِبٍ فِيكَ تُقْصَانُ حَظًّا، وَ رَغْبَتِكَ فِي زَاهِدٍ فِيكَ ذُلٌّ نَفْسٍ.

امام علیه السلام فرمود:

اظهار بی میلی به کسی که به تو علاقه مند است سبب کاستی بهره تو در دوستی اوست و اظهار میل به کسی که به تو بی اعتناست سبب خواری تو خواهد بود. (۱)

ص: ۵۵۷

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر این گفتار حکیمانه را به صورت کوتاه تری از غررالحکم آمدی نقل می کند که نشان می دهد از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۹)

چه بهتر محبت از دو سر باشد

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه درباره دو موضوع هشدار می دهد، می فرماید:

«اظهار بی میلی به کسی که به تو علاقه مند است سبب کاستی بهره تو در دوستی او است و اظهار میل تو به کسی که به تو بی اعتناست سبب خواری تو خواهد شد»؛ (زُهْدُكَ فِي رَاغِبٍ فِيكَ نُقْصَانُ حَظٍّ، وَ رَغْبَتُكَ فِي زَاهِدٍ فِيكَ ذُلٌّ نَفْسٍ).

این یک واقعیت مسلم است که اگر انسانی به ما اظهار محبت کند و ما به او بی اعتنایی کنیم خود را از دوستی و محبت و کمک های احتمالی او در مشکلات محروم ساخته ایم و به این ترتیب بهره کمی برده ایم. انسان عاقل و هشیار کسی است که دست های افراد لایقی را که به عنوان دوستی به سوی او دراز می شود بفشارد و روزه روز بر دوستان خود بیفزاید چرا که مشکلات زندگی به قدری زیاد است که انسان به تنهایی از عهده حل آن ها بر نمی آید ولی اگر دوستان فراوانی داشته باشد آن ها می توانند به حل مشکلات او کمک کنند و این جاست که در ضرب المثل گفته اند: هزار دوست کم است و یک دشمن بسیار.

به عکس، هرگاه کسی به انسان بی اعتنا باشد و انسان به او اظهار تمایل کند خود را خوار و بی مقدار کرده است. ضرب المثلی در فارسی هست که می گویند:

برای کسی بمیر که برای تو تب کند. ولی آن کس که محبتی ندارد و دست دوستی دراز نمی کند و احساسی در او وجود ندارد، به سراغ او رفتن اشتباه و خطاست.

در حکمت دوازدهم نیز نکته ای شبیه همین نکته حکیمانه وجود داشت آن جا که می فرمود:

«أَعَجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ الْإِخْوَانِ وَ أَعَجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ؛ عاجزترین مردم کسی است که نتواند برای خود دوستی انتخاب کند و از او عاجزتر کسی است که دوستانی را که به دست آورده است از دست بدهد».

امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید:

«مَنْ أَكْرَمَكَ فَأَكْرَمُهُ وَ مَنْ اسْتَيْخَفَ بِكَ فَأَكْرَمَ نَفْسَكَ عَنْهُ؛ کسی که تو را گرامی می دارد گرامی اش بدار و کسی که تو را سبک می سازد خود را از او دور ساز» (۱).

نکته: نقش دوستان در زندگی انسان

نقش دوستان در زندگی انسان

زندگی انسان-همان گونه که بارها اشاره کرده ایم-زندگی پیچیده و مملو از مشکلاتی است که انسان به تنهایی از عهده حل آن ها بر نمی آید و به همین دلیل انسان رو به زندگی اجتماعی کرده و همه جا گروه هایی از انسان ها با هم زندگی می کنند و مشکلات را به کمک یکدیگر حل نمایند.

ولی این مقدار نیز کافی نیست. هرکسی نیاز به دوستانی دارد که در مشکلات به یاری او بشتابند و این کمک متقابل سبب غلبه بر مشکلات خواهد شد. به همین دلیل در اسلام برداشتن دوست تأکید شده است.

در آغاز اسلام نیز مسلمانان علاوه بر آن که همه خود را برادر یکدیگر می دانستند هر کدام با فرد یا افرادی عقد اخوت و پیمان برادری بستند. این پیمان احترام فوق العاده ای دارد و احکامی در فقه بر آن مترتب می شود.

این گونه دوستان نه تنها در دنیا بلکه در آخرت نیز می توانند سبب نجات

ص: ۵۵۹

انسان شوند و در صورتی که مؤمن صالحی باشند شفاعت کنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید:

«اسْتَكْثِرُوا مِنَ الْإِخْوَانِ فَإِنَّ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ شَفَاعَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ تا می توانید دوست برای خود انتخاب کنید زیرا هر مؤمنی روز قیامت شفاعتی دارد».(۱)

اضافه بر این، انسان هنگامی که در کنار دوستش می نشیند یا با او درد دل می کند احساس آرامش می نماید همان گونه که در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَشِيكُنُ إِلَى الْمُؤْمِنِ كَمَا يَشِيكُنُ الظَّمَانُ إِلَى الْمَاءِ البَارِدِ؛ شخص باایمان در کنار برادر مؤمنش آرامش پیدا می کند آن گونه که تشنه در کنار آب خنک».(۲) به علاوه دوستان آگاه، مشاور خوبی برای انسان جهت حل مشکلات خواهند بود همان گونه که در حدیث معروفی امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«المؤمنُ أخ المؤمنِ و هو عينه و مرآته و دليله لا يخونه و لا يخذعه و لا يظلمه و لا يكذبه و لا يغتابه؛ فرد باایمان، برادر فرد باایمان است به منزله چشم او و آینه او و راهنمای اوست هرگز به او خیانت نمی کند و نیرنگ نمی زند و ظلم و ستم روا نمی دارد و به او دروغ نمی گوید و غیبت او را نمی کند».(۳)

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام که مرحوم صدوق در کتاب امالی نقل کرده است می خوانیم:

«عَلَيْكَ بِإِخْوَانِ الصَّدَقِ فَمَا كَثُرَ مِنْ اِكْتِسَابِهِمْ فَإِنَّهُمْ عِنْدَ الرَّحَاءِ وَ جُنَّةٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ؛ تا می توانی دوستان صادق و صمیمی انتخاب کن زیرا آن ها در حال آرامش کمک کار تواند و در مشکلات سپری برای تو هستند».(۴)

در مورد جمله دوم حکمت مورد بحث نیز امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

«لِيَجْتَمِعَ فِي قَلْبِكَ الْإِفْتِقَارُ إِلَى النَّاسِ وَ الْإِسْتِعْنَاءُ عَنْهُمْ فَيَكُونَ افْتِقَارُكَ إِلَيْهِمْ فِي

ص: ۵۶۰

۱- میزان الحکمه، ماده «الأخ»، ح ۱۶۱ به نقل از کنز العمال

۲- کافی، ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۱.

۳- عده الداعی، ص ۱۸۷.

۴- امالی صدوق، ص ۳۰۴

لَيْنِ كَلَامِكَ وَ حُسْنِ بَشْرِكَ وَ يَكُونُ اِسْتِغْنَاؤُكَ عَنْهُمْ فِي نَزَاهَةِ عِرْضِكَ وَ بَقَاءِ عِرْكَ؛ بايد در قلب تو، هم نیاز به مردم باشد و هم بی نیازی از آن ها اما نیاز به آن ها در سخنان نرم و روی گشاده باشد و بی نیازی از آن ها در این که آبرو و عزت خود را در برابر آن ها حفظ کنی (و هرگز دست نیازی که تو را خوار می کند به سوی آن ها دراز نکنی)». (۱)

ص: ۵۶۱

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۴۹، ح ۷.

[[و قال علیه السلام]]

الْغِنَى وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ.

امام علیه السلام فرمود:

غنا و فقر آن گاه آشکار می شود که اعمال (انسان ها) به پیشگاه خدا عرضه شود. (۱)

ص: ۵۶۳

۱- سند گفتار حکیمانه: در غررالحکم، این جمله حکیمانه با تفاوتی آمده است که نشان می دهد منبع دیگری غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۹).

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و حکیمانه اشاره به نکته مهمی درباره حقیقت فقر و غنا کرده، می فرماید: «غنا و فقر آن گاه آشکار می شود که اعمال (انسان ها) بر خدا عرضه شود»؛ (الْغِنَى وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ).

حقیقت غنا بی نیازی و حقیقت فقر نیازمندی است ولی می دانیم که این دو عنوان گاه جنبه مادی دارد و گاه جنبه معنوی. جنبه مادی آن نیز شاخه هایی دارد:

غنا از نظر مال و ثروت، غنا از نظر مقام و جاه و جلال و غنا از نظر علوم و دانش های مادی.

تمام این انواع غنای مادی، زودگذر و زوال پذیر و ناپایدار است. گاه یک شب انسان می خوابد در حالی که صاحب مال و مقام و علم و دانش و سلامت جسم است ای بسا صبح بیدار شود در حالی که تمام آن ها را از دست داده است و به فرض که در زمان حیات انسان این سرمایه های مادی موجود باشد در پایان عمر از همه آن ها جدا می شود و همچون سایر افراد به خاک سپرده خواهد شد بی آن که تفاوتی میان او و فقرا باشد. همگی یک کفن را با خود از این دنیا به گور می برند.

ولی غنای معنوی که آن هم شاخه های متعدد دارد امری است پایدار که در دنیا و برزخ و آخرت با اوست. غنا از نظر علم و عرفان، غنا از نظر صفات

برجسته انسانی و غنا از نظر کارهای خیر و خدمات بشری که آثار همه این ها در قیامت آشکار می گردد.

امام علیه السلام در واقع اشاره به همین نکته می کند که به هنگام حضور همگان در عرصه محشر و در پیشگاه عدل خداوند، آن جا معلوم می شود چه کسی غنی است و چه کسی فقیر. آن ها که میزان اعمالشان سنگین و نامه اعمالشان پر از حسنات و خالی از سیئات است اغنیای حقیقی هستند. اما آن ها که کفه ترازوی حسناتشان سبک و نامه اعمالشان سیاه است فقرای واقعی می باشند.

چنین اغنیایی به بهشت برین هدایت می شوند که در آن جا هر کدام مالک عرصه هایی هستند که گاه از تمام این دنیا وسیع تر و گسترده تر است با آن همه نعمت های بی نظیر. آیا این غنا نیست؟

اما تهی دستان معنوی به قدری فقیرند که گاه دست به سوی بهشتیان دراز کرده و می گویند: آیا امکان دارد شربت آبی یا میوه ای بهشتی از آنچه در اختیار دارید به ما ارزانی دارید که با جواب منفی روبرو می شوند: «و نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِّنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَزَمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ»؛ و دوزخیان، بهشتیان را صدا می زنند که «(محبت کنید و) مقداری آب، یا از آنچه خدا به شما روزی داده، به ما ببخشید!» آن ها (در پاسخ) می گویند:

«خداوند این ها را بر کافران حرام کرده است!». (۱)

یا به هنگامی که در عرصه محشرند و به دوزخ نرفته اند اهل ایمان را صدا می زنند: نگاهی به ما کنید (و گوشه چشمی به ما بیفکنید): «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتِسِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا»؛ روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می گویند: «نظری به ما بیفکنید تا از نور شما پرتوی بگیریم!» به آن ها گفته می شود: «به پشت سر خود بازگردید

ص: ۵۶۵

آری فقر و غنا در آن جا آشکار می شود. حتی گاهی در پایان عمر انسان در این دنیا نیز پرتوی از این فقر و غنا آشکار می گردد؛ افرادی که فقط سرمایه مادی داشتند هنگامی که در خاک پنهان شدند فراموش می شوند اما صالحان با ایمان نام نیک و آثار پسندیده شان سال ها و گاهی ابدالدهر در میان انسان ها باقی می ماند.

این جاست که فقرا و اغنیا شناخته می شوند.

در این جا از بعضی جهات، مناسب است داستانی را که شاعر معروف، انوری درباره گفتگوی بوته کدو و چنار به شعر درآورده است یادآور شویم:

نشیده ای که زیر چناری کدو بُنی برجست و بر دوید برو بر به روز بیست

پرسید از چنار که تو چند روزه ای گفتا چنار عمر من افزون تر از دویست

گفتا به بیست روز، من از او افزون شدم این کاهلی بگوی که آخر ز بهر چیست؟

گفتا چنار: نیست مرا با تو هیچ جنگ کاکنون نه روز جنگ و نه هنگام داوری است

فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان آنگه شود پدید که نامرد و مرد کیست!

این سخن را با حدیثی از امام صادق علیه السلام که تناسب با بحث ما دارد پایان می دهیم. امام علیه السلام فرمود: عثمان دو نفر از خادمین خود را سراغ ابوذر فرستاد و دویست دینار به آن ها داد و گفت: به سراغ ابوذر بروید و بگویید که عثمان به تو سلام رسانده و می گوید که این دویست دینار را بگیر و مشکلات خود را به

ص: ۵۶۶

کمک آن حل کن. هنگامی که فرستادگان عثمان نزد ابوذر آمدند ابوذر پرسید: آیا به هیچ یک از مسلمانان آنچه را به من عطا کرده، داده است؟ آن ها گفتند: نه.

گفت: من یکی از مسلمانان هستم برای من آنقدر سزاوار است که برای سایر مسلمانان سزاوار می باشد. گفتند: عثمان می گوید که این از مال شخصی خود من است و به خداوندی که معبودی جز او نیست ذره ای حرام به آن مخلوط نشده و آنچه برای تو فرستاده مال حلال است.

ابوذر گفت: من نیازی به آن ندارم، من امروز را صبح کردم در حالی که از غنی ترین مردمم. فرستادگان عثمان گفتند: خداوند تو را به سلامت بدارد ما در خانه تو چیز زیاد و یا حتی کمی که قابل استفاده باشد نمی بینیم. گفت: آری زیر این پارچه که می بینید یکی دو گرده نان جو است که چند روزی از پختن آن گذشته، من این دینارها را برای چه می خواهم؟ نه به خدا سوگند نمی پذیرم، تا خداوند بداند گرچه من قادر به چیز کم یا زیادی نیستم ولی غنی به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و عترت هادیان و مهدیین و راضیین و مرضیین او هستم همان کسانی که هدایت به حق می کنند و به حق و عدالت حکم می نمایند. من اینگونه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: برای پیران بسیار زشت است که دروغ بگویند (آنچه گفتم عین حقیقت بود). بنابراین این دینارها را به عثمان بازگردانید و به او بگویید: من نیازی به این دینارها و آنچه نزد اوست ندارم تا خداوندی که پروردگار من است را ملاقات کنم و او حاکم میان من و عثمان خواهد بود. (۱)

این است معنای غنای معنوی یک انسان آگاه و وارسته.

ص: ۵۶۷

[[وقال علیه السلام]]

مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ ابْنَهُ الْمَشُؤُومَ عَبْدَ اللَّهِ.

امام علیه السلام فرمود:

زبیر همواره از ما اهل بیت (و از یاران خاص ما) بود تا آن که فرزند شومش عبدالله نشو و نما کرد (و پدر را گمراه ساخت). (۱)

ص: ۵۶۹

۱- سند گفتار حکیمانه: صاحب مصادر نهج البلاغه می گوید: این گفتار حکیمانه و پرمعنا قبل از آن که نهج البلاغه به وسیله سید رضی گردآوری شود در روایات دیگران آمده است از جمله ابن عبد ربه در عقد الفرید آن را با تفاوتی آورده و از کسانی که بعد از سید رضی آن را نقل کرده اند ابن عبدالبر در استیعاب در شرح حال عبدالله بن زبیر، و ابن اثیر در اسد الغابه است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۹) اضافه میکنیم: مرحوم شیخ مفید نیز در کتاب الجمل، قبل از سید رضی همین مضمون را با کمی تفاوت به ضمیمه مطالب دیگری آورده است. (الجمل، ص ۳۸۹).

پسر شوم زبیر!

مطابق آنچه در تاریخ طبری آمده این گفتار پرمعنا را امام علیه السلام زمانی فرمود که در جنگ جمل دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند. علی علیه السلام بر اسب سوار شد و زبیر را صدا زد و او در مقابل امام علیه السلام ایستاد. حضرت فرمود: چه چیز تو را به این جا آورده؟ گفت: تو سبب شدی زیرا من برای تو اهلیت خلافت قائل نیستم و تو اولی از منم باشی. علی علیه السلام فرمود: آیا من بعد از عثمان شایسته خلافت نیستم؟ ما تو را از طائفه بنی عبدالمطلب (از طائفه خودمان) می دانستیم تا این که فرزند بد تو به وجود آمد و بین ما و تو جدایی افکند. (۱)

سپس امام علیه السلام سخنانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره خودش و زبیر نقل کرد و زبیر از خواب غفلت بیدار شد و از جنگ کناره گیری کرد. وی بعداً به وسیله ابن جرموز کشته شد و امام علیه السلام از قتل او ناراحت گشت.

ولی بنا بر گفته شیخ مفید این سخن را امام علیه السلام بعد از قتل زبیر بیان فرمود و مانعی ندارد امام علیه السلام آن را در دو حالت بیان فرموده باشد. (۲)

به هر حال امام علیه السلام در این گفتار پرمعنای خود می فرماید: «زبیر همواره از ما اهل بیت (و از یاران خاص ما) بود تا آن که فرزند شومش عبدالله نشو و نمو کرد

ص: ۵۷۰

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۱۹

۲- جمل، ص ۳۸۹

(و پدر را گمراه ساخت)؛ «مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ ابْنَهُ الْمَشُورُومَ عَبْدَ اللَّهِ».

نکته

زبیر و عبدالله بن زبیر

زبیر، فرزند عوام و مادرش صفیه، عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. در نوجوانی، اسلام را پذیرفت و از افرادی بود که زود اسلام را پذیرفتند. او مرد شجاعی بود و در جنگ های اسلامی شجاعت خود را نشان داد. در جنگ های متعدد مهمی از جمله بدر، احد، خندق و حنین شرکت داشت و طرفداران او فضائی برای او برشمرده اند. او در زمان خلیفه دوم جزء شورای شش نفری او بود و جالب این که در آن شورا به علی علیه السلام رأی داد و در جریان سقیفه نیز از مدافعان علی علیه السلام بود ولی مع الأسف زندگی او پایان خوبی نداشت چرا که بعد از خلافت ظاهری امیر مؤمنان علی علیه السلام بر اثر حسادت و جاه طلبی و تحریک معاویه و وسوسه های طلحه و همچنین فرزندش عبدالله، بیعت خود را با علی علیه السلام شکست و در جنگ جمل حاضر شد. اما پیش از آغاز جنگ با نصایح علی علیه السلام به اشتباه خود پی برد و از جنگ کناره گیری کرد و مردی به نام ابن جرموز او را در یکی از بیابان های اطراف بصره به قتل رسانید و هنگامی که این خبر به علی علیه السلام رسید به شدت ناراحت شد و بر عاقبت سوء او تأسف خورد. (۱)

اما فرزندش عبدالله بن زبیر از اولین کسانی بود که بعد از هجرت به مدینه در میان مسلمانان متولد شد. علاقه مندان به او فضایل زیادی برای وی ذکر کرده، شجاعت او را ستوده و او را از خطبای انگشت شمار قریش محسوب داشته اند.

او در سال شصت و چهار هجری بعد از مرگ یزید، حاکم مصر و حجاز و یمن

ص: ۵۷۱

۱- در باره زبیر توضیح بیشتری در جلد دوم، صفحه ۲۵۴ ذیل خطبه ۳۱ داده ایم.

و خراسان و اکثر شام شد و پایتخت خود را مدینه قرار داد ولی در زمان عبدالملک به دست حجاج بن یوسف ثقفی در حالی که از مدینه به مکه آمده بود کشته شد و این، بعد از آن بود که همه یارانش او را رها کرده بودند و بدنش را مدت ها به دار آویزان کردند و این در سال ۷۳ هجری بود.

ابن عبدالبر در کتاب استیعاب می نویسد: نامگذاری او به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و حتی گفته اند: پیامبر صلی الله علیه و آله پس از تولد برای او دعا کرد.

در عین حال، همین عبدالبر می نویسد که او صفاتی داشت که با خلافت سازگار نبود. از جمله بخیل و خسیس و بدخلق و حسود بود. او محمد بن حنفیه را از مکه و مدینه بیرون فرستاد و عبد الله بن عباس را به طائف تبعید کرد. (۱)

بعضی از مورخان نوشته اند که او چهل روز جمعه در نماز جمعه نامی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نبرد و درودی بر آن حضرت نفرستاد. هنگامی که مردم به او اعتراض کردند گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خانواده بدی دارد که اگر من درود بر آن حضرت بفرستم مردم به خانواده او علاقه مند می شوند و سبب خوشحالی آن ها می گردد. (۲)

و این نشانه نهایت عداوت او با اهل بیت پیغمبر علیهم السلام بود.

ابن ابی الحدید در ادامه این سخن می نویسد: هنگامی که عبدالله بن زبیر بغض و عداوت خود را درباره بنی هاشم آشکار ساخت و نام رسول الله صلی الله علیه و آله را در هیچ خطبه ای، نه در روز جمعه و نه در غیر جمعه، نبرد جمعی از نزدیکانش او را سرزنش کردند و این کار را به فال بد گرفتند و او را از عاقبت خطرناک این کار بر حذر داشتند. ابن زبیر گفت: واللّه من آشکارا نمی گویم ولی در پنهان نام آن حضرت را می برم (و درود می فرستم) ولی من دیدم بنی هاشم وقتی نام آن

ص: ۵۷۲

۱- ابن عبدالبر، استیعاب، شرح حال عبدالله بن زبیر؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۰۲ به بعد.

۲- الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۲۹۳

حضرت برده می شود صورت هایشان گلگون می گردد و گردن ها را می کشند، که نشانه خوشحالی آن هاست. به خدا سوگند من تا می توانم نمی خواهم سرور در قلب آن ها وارد شود. به خدا سوگند تصمیم گرفته ام گودالی برای آن ها حفر کنم و آتش در آن بیفکنم و آن ها را در آتش بسوزانم. (۱)

ممکن است بعضی چنین تصور کنند که قتل پدر عبدالله در واقعه جمل سبب عداوت او شد در حالی که چنین نیست. او قبل از این واقعه نیز در برابر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام عداوت می ورزید و همان طور که امام علیه السلام در گفتار حکیمانه بالا فرموده او یکی از عوامل اصلی انحراف پدرش بود.

حتی از تواریخ استفاده می شود که او از آتش بیاران اصلی جنگ جمل بود از جمله در داستان معروف سگ های حوئب. (۲) روشن می شود که عبدالله بن زبیر چه نقش شیطنت آمیز خطرناکی در برافروختن آتش جنگ داشت. زیرا هنگامی که عائشه صدای سگ ها را شنید و سؤال کرد که آن محل چه نام دارد؟ و به او گفتند: نام آن حوئب است؛ تصمیم بر بازگشت گرفت.

در این جا عبدالله بن زبیر آمد، قسم یاد کرد که این جا حوئب نیست و ما مدت هاست از آن جا گذشته ایم و شاهدانی آورد که گواهی دروغ بدهند که آن جا حوئب نیست. (۳)

حتی از بعضی از روایات استفاده می شود که وقتی زبیر از جنگ با علی علیه السلام در میدان جنگ جمل منصرف شد فرزندش عبدالله به شدت او را نهی کرد و سرزنش نمود ولی در او اثر نگذاشت. (۴)

ص: ۵۷۳

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۲۷ و ۱۲۸.

۲- حویب منطقه ای بود در مسیر مدینه به بصره و پیامبر اکرم لیوانه روزی به عایشه فرموده بود: گویی من یکی از شما را می بینم که سگ های منطقه حائب در برابر او پارس میکنند و بترس ای عایشه از این که تو آن زن باشی (زیرا آن مسیر، مسیر گناه و خطر است).

۳- ابن قتیبه در الامامه و السیاسه، مطابق نقل بهج الصیاعه، ج ۱۲، ص ۷۴.

۴- بهج الصباغه، ج ۵، ص ۲۳۳

به هر حال رسوایی های عبدالله بن زبیر بیش از آن است که در این مختصر بگنجد و چه تعبیر زیبایی امیر مؤمنان علی علیه السلام در کلام فوق درباره او کرده است:

«ابنه المشئوم؛ فرزند شوم زبیر».

در ضمن، این گفتار حکیمانه پیام مهمی برای همه پدران دارد که مراقب باشند گاه پیوند عاطفی آن ها با فرزندشان سبب گمراهی و بدبختی آن ها در دنیا و آخرت می شود. سخنان گمراه کننده آن ها را بدون تحقیق می پذیرند و مسیر حق را رها می سازند و در بیراهه های زندگی سرگردان و بدبخت می شوند.

قرآن مجید نیز در این زمینه هشدار داده است آن جا که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نکنند! و کسانی که چنین کنند، زیان کاران اند! [\(۱\)](#).

ص: ۵۷۴

[[وقال علیه السلام]]

مَا لِابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ: أَوْلُهُ نُطْفَةٌ، وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ، وَ لَا يَزُوقُ نَفْسَهُ، وَ لَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

انسان را با تکبر چه کار؟ در آغاز، نطفه بی ارزشی بود و سرانجام مرداری (گندیده) است. نمی تواند خود را روزی دهد و نه مرگ را از خود دور سازد. (۱)

ص: ۵۷۵

۱- سند گفتار حکیمانه: تنها کسی که مرحوم خطیب در مصادر اضافه بر مرحوم سید رضی آورده است میدانی در مجمع الأمثال می باشد که آن را با همین عبارت از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده سپس اشاره می کند که بعضی از شعرا مانند ابوالعطایه و ابن بشام این مضمون را در اشعار خود آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۹)

با این حال تکبر چرا؟

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اش به متکبران فخر فروش هشدار می دهد که به گذشته و آینده خود بنگرند و این صفت رذیله را از خود دور سازند، می فرماید:

«انسان را با تکبر چه کار؟ در آغاز، نطفه بی ارزشی است و سرانجام مرداری (گندیده). نمی تواند خود را روزی دهد و نه مرگ را از خود دور سازد؛» (مَا لِابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ: أَوَّلُهُ نُطْفَةٌ، وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ، وَ لَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ، وَ لَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ).

شک نیست که انسان امتیازات فراوانی دارد و نسبت به مخلوقات دیگر برتر است و بسیاری از انسان ها امتیازات ویژه ای از نظر مال و ثروت و جاه و مقام و شرافت خانوادگی و قدرت جسمانی بر دیگران دارند ولی این امتیازات دلیل بر آن نمی شود که انسان موقعیت خود را فراموش کند و به این و آن فخر بفروشد و به خویشتن بیالد و گرفتار صفت رذیله ای شود که مردم را از او و او را از خدا دور سازد.

امام علیه السلام روی چهار نکته برای اثبات کوچکی و حقارت متکبران فخر فروش تأکید می کند، نخست روی آغاز آفرینش انسان تکیه می نماید که نطفه ای است کوچک و ناچیز که بسیاری از افراد از آن اظهار تنفر می کنند و در پایانش هنگامی که از دنیا می رود چند ساعت بعد تبدیل به جیفه گندیده ای می شود.

آیا این امور باعث افتخار و تکبر است؟

سپس به بیرون وجود او نظر افکنده، می فرماید: توان این را ندارد که خود را روزی دهد و نیز مرگ را از خود دور سازد.

البته ممکن است انسان برای تحصیل روزی، زراعت و دامداری و تجارت داشته باشد ولی اگر خشکسالی شود یا آفتی در زراعت و دام ها بیفتد همه سرمایه او بر باد می رود. یک طوفان یا آتش سوزی ممکن است مال التجاره او را نابود سازد و به تعبیر دیگر تمام این موارد از سوی خداوند روزی بخش است. انسان آن را جابه جا می کند و از آن بهره می گیرد. پس هرگز روزی دهنده خویش نیست.

مرگ را هم از طریق درمان بیماری ها و رعایت بهداشت ممکن است بتوان چند صباحی به تأخیر انداخت ولی چنین نیست که مرگ انسان در اختیار خودش باشد. به خصوص مرگ های پیش بینی نشده که ناگهان دامان انسان را از دورن یا برون وجودش می گیرد و به جهان دیگر می فرستد.

گویا این کلام امام علیه السلام برگرفته از آیات قرآن مجید در اواخر سوره واقعه است هر چند قرآن آن را به عنوان دلیلی بر خداشناسی و معاد ذکر کرده ولی امام علیه السلام آن را به صورت دیگری بیان نموده است.

قرآن مجید درباره آغاز وجود انسان می فرماید: «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ» أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ؛ آیا از نطفه ای که در رحم می ریزید آگاهید؟ آیا شما آن را می آفرینید یا ما آفریدگاریم».

بعد می فرماید: «نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مِا نَحْنُ بِمَسْمُومِينَ»؛ ما در میان شما مرگ را مقدر ساختیم؛ و هرگز کسی بر ما پیشی نمی گیرد!...».

بعد می افزاید: «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ...»؛ آیا هیچ درباره آنچه کشت می کنید اندیشیده اید؟! آیا شما آن را می رویانید یا ما می رویانیم؟! هرگاه بخواهیم آن را مبدل به گاه درهم کوبیده می کنیم که در شگفتی فرو روید!

بعد می افزاید: «أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ...»؛ آیا درباره آبی که می نوشید اندیشیده اید؟! آیا شما آن را از ابر نازل کرده اید یا ما نازل می کنیم؟! هرگاه بخواهیم، این آب گوارا را تلخ و شور قرار می دهیم؛ پس چرا شکر نمی کنید؟!» (۱).

در حکمت های ۱۲۶ و ۴۱۹ نیز تعبیرات دیگری آمده است که به فخرفروشان و متکبران به شدت هشدار می دهد و به آن ها می گوید: آغاز و انجام زندگی خود را بنگرید و از ناتوانی های خود در برابر حوادث کوچک زندگی باخبر شوید تا از باده غرور و تکبر سرمست نگردید و راه زندگی را گم نکنید.

شاعر عرب نیز می گوید:

مَا بَالُ مَنْ أَوْلَهُ نُطْفَهُ وَ جِيفَهُ آخِرُهُ يَفْخَرُ

يُصْبِحُ مَا يَمْلِكُ تَقْدِيمَ مَا يَرْجُو وَ لَا تَأْخِرَ مَا يَحْذَرُ

چرا کسی که آغاز کارش نطفه بی ارزش و آخرش مردار گندیده ای است اینقدر فخرفروشی می کند؟

صبح می کند در حالی که توانایی ندارد آنچه را می خواهد به سرعت به دست آورد و آنچه را از آن بیم دارد به عقب اندازد. (۲).

نکته

بلای تکبر

از قرآن مجید از داستان ابلیس و آدم علیه السلام گرفته تا قارون عصر موسی علیه السلام و تا سران بت پرست قریش، به خوبی استفاده می شود که تکبر و غرور سرچشمه بزرگترین بدبختی هاست.

اولین گناهی که در جهان انجام شد همان نافرمانی ابلیس در برابر خداوند

ص: ۵۷۸

۱- واقعه، آیات ۵۸-۷۰

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۵۰

و حتی اعتراض به حکمت پروردگار بود که سرچشمه ای جز تکبر نداشت.

سرکشان قریش و بت پرستان مکه نیز به سبب همین رذیله خطرناک در برابر اسلام صف آرایی کردند و سرانجام به شکست و ذلت گرفتار شدند.

قرآن مجید درباره گمراهان قوم نوح علیه السلام از زبان آن پیغمبر بزرگ می گوید:

« وَ إِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِيَتَّخِذُوا مِنِّي مُؤْتِرِينَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنِّي مُؤْتِرِينَ وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا »؛ و من هر زمان آن ها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آن ها را بیامری، انگشتان خویش را در گوش هایشان قرار داده و لباس هایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند! [\(۱\)](#)

و درباره ولید بن مغیره مخزومی که راه مبارزه با قرآن را به مشرکان نشان داد می فرماید: « ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ * فَفَالَ إِنَّ هَذَا إِلَهٌ سِحْرٌ يُؤْتِرُ »؛ بعد چهره در هم کشید و عجولانه دست به کار شد سپس پشت (به حق) کرد و تکبر ورزید و سرانجام گفت: (این قرآن) چیزی جز افسون و سحری همچون سحرهای پیشینیان نیست! [\(۲\)](#)

سرانجام درباره همه متکبران جهان می فرماید: « فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ »؛ به آنان گفته می شود: از درهای جهنم وارد شوید، جاودانه در آن بمانید؛ چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران! [\(۳\)](#)

از این آیه شریفه به خوبی استفاده می شود که یکی از عوامل مهم دوزخی شدن همان استکبار است.

در احادیث نیز نکوهش شدید و گسترده ای در مورد کبر و غرور شده از جمله

ص: ۵۷۹

۱- نوح، آیه ۷.

۲- مدثر، آیات ۲۲-۲۴.

۳- زمر، آیه ۷۲.

در حدیثی که در غرر الحکم از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده می خوانیم:

«اخْذِرِ الْكِبْرَ فَإِنَّهُ رَأْسُ الطُّغْيَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّحْمَنِ؛ از تکبر بپرهیزید که سرآغاز طغیان ها و معصیت و نافرمانی خداوند رحمان است.» (۱)

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم:

«مَا دَخَلَ قَلْبَ امْرِءٍ شَيْءٌ مِنَ الْكِبْرِ إِلَّا نَقَصَ مِنْ عَقْلِهِ مِثْلُ مَا دَخَلَهُ مِنْ ذَلِكَ! قَلَّ ذَلِكَ أَوْ كَثُرَ؛ در قلب هیچ انسانی چیزی از کبر وارد نمی شود مگر این که به همان اندازه از عقلش کاسته خواهد شد، کم باشد یا زیاد.» (۲)

و از این جا روشن می شود که چرا امیرمؤمنان علی علیه السلام در کلام مورد بحث و در کلمات دیگرش اشاره به ضعف های انسان و نقاط آسیب پذیرش می کند چون او را از مرکب غرور پایین بیاورد و در مسیر صحیح انسانی قرار دهد.

ص: ۵۸۰

۱- غررالحکم، ح ۲۶۰۹

۲- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۸۶.

وَ سُئِلَ مَنْ أَشْعَرُ الشُّعْرَاءِ،

[[و قال عليه السلام]]

إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَجْزُوا فِي حَلْبِهِ تُعْرَفُ الْغَايَةُ عِنْدَ قَصَبَتِهَا، فَإِنْ كَانَ وَ لَا بُدَّ فَالْمَلِكُ الضَّلِيلُ (یرید امرؤ القیس).

از امام علیه السلام پرسیدند: برترین شعرای عرب کیست؟

امام علیه السلام فرمود:

شاعران همه یک روش نداشتند و در یک میدان به مسابقه نپرداختند تا پیشگام آن‌ها مشخص شود و اگر ناگزیر باید به این سؤال پاسخ داد باید گفت: برترین آن‌ها همان سلطان گمراه بود. (۱)

منظور امام علیه السلام امرؤ القیس، شاعر معروف عرب است (که امام علیه السلام او را بر همه از نظر قدرت شعری مقدم شمرد هر چند اشعار او محتوای جالبی ندارد).

ص: ۵۸۱

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر، روایت مفصلی از امالی ابن درید (صاحب کتاب معروف جمهره در لغت و متوفای ۳۲۱ قمری) نقل می‌کند که گفتار حکیمانه بالا بخشی از آن را تشکیل می‌دهد (که نشان می‌دهد قطعاً منبع دیگری در اختیار داشته به خصوص اینکه پیش از سید رضی و گردآوری نهج البلاغه میزیسته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۱).

برترین شعرای عرب

همان گونه که بعداً اشاره خواهیم کرد در یکی از شب های ماه مبارک رمضان که امام علیه السلام مجلس اطعامی برای مؤمنان فراهم کرده بود سخن از شعر و شاعران به میان آمد. بعضی از حاضران از امام علیه السلام پرسیدند: برترین شعرای عرب کیست؟ امام علیه السلام در یک جواب کوتاه حکیمانه فرمود: «شاعران همه یک روش نداشتند و در یک میدان به مسابقه پرداختند تا پیشگام آن ها مشخص شود و اگر ناگزیر باید به این سؤال پاسخ داد باید گفت: او همان سلطان گمراه بود».

منظور امام علیه السلام امرؤ القیس، شاعر معروف عرب است (که امام علیه السلام او را بر همه از نظر قدرت شعری مقدم شمرد هر چند اشعار او محتوای جالبی ندارد)؛ «و سئِلَ مَنْ أَشْعَرَ الشُّعْرَاءِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَجْرُوا فِي حَلْبِهِ تُعْرَفُ الْعَايَةُ عِنْدَ قَصَبَتِهَا، فَإِنْ كَانَ وَ لَا بُدَّ فَالْمَلِكُ الضَّلِيلُ (یرید امرأ القیس).

«حَلْبِهِ» (بر وزن دفعه) به معنای یک مرحله مسابقه اسب سواری است و گاه به معنای میدان مسابقه تفسیر شده است.

«قَصَبَةٍ» (بر وزن شجره) در اصل به معنای چوبه نی است و در این جا منظور آن چوبه نی ای است که در آن زمان در آخر مسیر مسابقه بر زمین نصب می کردند و هر کس از همه پیشتازتر بود خم می شد و آن را برمی گرفت و برنده از بازنده به این وسیله شناخته می شد.

«الضَّلِيلُ» صیغه مبالغه به معنای شخص بسیار گمراه و بدکار است و این لقب را عرب برای امرؤ القیس انتخاب کرد زیرا او علی رغم استعداد فوق العاده اش در شعر، آلودگی های فراوان داشت. حتی بعضی گفته اند که او اباحی مسلک بود. (۱)

به هر حال گفتار امام علیه السلام به خوبی نشان می دهد که نه تنها آن حضرت در فن خطابه سرآمد بود بلکه در شناسایی اشعار شاعران نیز آگاهی فراوان داشت و دیوانی از آن حضرت امروز در دست ماست که البته اصالت آن ثابت نیست و یا حداقل بخشی از اشعار آن مشکوک است.

مرحوم آیت الله استاد مطهری در کتابش به نام سیری در نهج البلاغه تحت عنوان «شاهکارها» به شرح این کلام حکیمانه امام علیه السلام پرداخته و در ابتدا سخنی درباره شعرای فارسی زبان دارد، می گوید: در زبان فارسی شاهکارهایی وجود دارد: در غزل عرفانی، غزل عادی، پند و اندرز، تمثیلات روحی و عرفانی، حماسه، قصیده و غیره، ولی چنانکه می دانیم هیچ یک از شعرای ما که شهرت جهانی دارند در همه این رشته ها نتوانسته اند شاهکار به وجود آورند.

شهرت و هنر حافظ در غزل عرفانی، سعدی در پند و اندرز و غزل معمولی، فردوسی در حماسه، مولوی در تمثیلات و نازک اندیشی های روحی و معنوی، خیام در بدبینی فلسفی و نظامی در چیز دیگر است، و به همین جهت نمی توان آن ها را با هم مقایسه کرد و میانشان ترجیح قائل شد. حداکثر این است که گفته شود هر کدام از این ها در رشته خود مقام اول را واجد است. هر یک از این نوابغ اگر احیاناً از رشته ای که در آن استعداد داشته اند خارج شده اند، تفاوت فاحشی میان دو نوع سخن آن ها ملاحظه شده است.

شعرای عرب نیز، چه در دوره جاهلیت و چه در دوره اسلام، چنین اند.

در نهج البلاغه آمده است که از علی علیه السلام سؤال شد: شاعرترین شاعران عرب

ص: ۵۸۳

کیست؟ ایشان جواب دادند:

«إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَجْرُوا فِي حَلْبِهِ تُعْرِفُ الْغَايَةَ عِنْدَ قَصَبِهَا...».

این شاعران در یک میدان اسب نناخته اند تا معلوم شود کدامیک گوی سبقت را ربوده است.

آنگاه فرمود: «فَمَا كَانَ وَلَا بِيَدٍ فَالْمَلِكُ الضَّلِيلُ؛ اگر ناچار باید اظهار نظری کرد، باید گفت که آن پادشاه تبه‌کار (یعنی امرؤالقیس) بر دیگران مقدم است».

سپس در ادامه سخن می‌افزاید: اما از امتیازات برجسته امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه این است که آن حضرت در هر موضوعی وارد می‌شود شاهکار می‌آفریند. در موعظه، حماسه و... (۱)

نکته اصلی همان است که امام علیه السلام به آن اشاره کرده است. مقایسه کردن دو شخص یا دو چیز با هم در صورتی میسر است که وجه اشتراک زیادی داشته باشند. هرگز نمی‌توان گفت که فلان طیب داناتر است یا فلان مهندس راه و ساختمان، فلان عالم نحوی برجسته تر است یا فلان فقیه و فیلسوف.

شاعران نیز گرچه همه شاعر بودند ولی مسیرهای بسیار مختلفی را می‌پیمودند. بعضی مهارت در غزل‌های عاشقانه داشتند، بعضی در اشعار حماسی، بعضی به دنبال مسائل اخلاقی می‌رفتند و بعضی دیگر قهرمان داستان سرایی بودند. بنابراین مقایسه آن‌ها با هم چندان صحیح نیست.

ولی امام علیه السلام بعد از ذکر این نکته برای این که سؤال کنندگان را بی‌پاسخ نگذارد اشاره به امرؤالقیس فرمود که در مجموع، شاعری بسیار قوی و صاحب قریحه فوق‌العاده شعری بود. هرچند زندگانی اش آلوده به انواع فجایع بود و از آن جا که شاهزاده بود و بعد از پدرش جای او را گرفت امام علیه السلام به عنوان «الملك الضلیل؛ پادشاه گمراه» همان لقبی که در عرب بعد از اسلام مشهور بود از او یاد فرمود.

ص: ۵۸۴

۱- شأن ورود این گفتار حکیمانه

در بعضی از کتب، شأن ورودی برای این سخن حکیمانه ذکر شده است و آن این که امیر مؤمنان علی علیه السلام شب های ماه رمضان گروهی از مؤمنان را دعوت می کرد و با افطار از آن ها پذیرایی می نمود ولی با آن ها غذا نمی خورد (ظاهراً علتش این بود که غذای امام علیه السلام غذای ساده تری بود) هنگامی که مراسم افطار پایان می گرفت برای آن ها خطبه می خواند و موعظه می کرد.

شبی از شب ها هنگامی که غذا می خوردند سخن از شعرا به میان آمد.

هنگامی که از غذا خوردن فارغ شدند امام علیه السلام برای آن ها خطبه ای خواند و در ضمن خطبه اش چنین فرمود:

«اعْلَمُوا أَنَّ مَلَأَكْ أَمْرِكُمُ الدِّينُ وَ عِصْمَتِكُمُ التَّقْوَى وَ زِينَتِكُمُ الْمَادِبُ وَ حُصُونُ أَعْرَاضِكُمُ الْحِلْمُ؛ بدانید ملاک کار شما دین است و مایه نگهداری شما تقواست، زینت شما ادب و حافظ آبروی شما علم است.»

سپس امام علیه السلام رو به ابوالاسود کرد و فرمود: درباره چه موضوعی بحث می کردید؟ (گفتگوشان درباره مقایسه شاعران با یکدیگر بود) آنگاه فرمود: بگو بینم کدام یک از شاعران تواناتر است؟ عرض کرد: ای امیر مؤمنان! ابوداود ایادی. (و بعضی از اشعار آن را به عنوان گواه ذکر کرد).

امام علیه السلام فرمود: چنین نیست. عرض کردند: چه کسی در نظر شما از دیگران برتر است؟ امام علیه السلام فرمود:

«لَوْ رُفِعَتْ لِلْقَوْمِ غَايَةُ فَجَزُوا إِلَيْهَا مَعَا عَلِمْنَا مِنَ السَّابِقِ مِنْهُمْ؛ اگر برای آن ها میدان مسابقه ای تهیه می شد و همگی در آن مسابقه واحد شرکت می کردند تا به هدف برسند می دانستیم کدام یک از آن ها تواناترند.»

سپس افزود:

«وَ لَكِنْ إِنْ يَكُنْ فَالَّذِي لَمْ يَقُلْ عَنْ رَعْبِهِ وَ لَمَّا رَهَبَهُ؛ ولی اگر بنا شود انتخابی صورت گیرد برترین آن ها کسی است که نه به دلیل علاقه (به مالی) شعر سروده و نه از ترس کسی.»

ص: ۵۸۵

عرض کردند: ای امیرمؤمنان! او چه کسی بود؟ فرمود: پادشاه گمراه و مجروح. عرض کردند: ای امیرمؤمنان! منظور امرؤ القیس است؟ فرمود: آری منظورم هموست.

سپس سخن حاضران و امام علیه السلام پیرامون شب قدر بود. (۱)

این که امام علیه السلام امرؤ القیس را به عنوان ذو القروح (صاحب جراحی ها) معرفی می کند بعضی گفته اند که به دلیل زخم هایی است که در جنگ ها بر بدن او نشست و بعضی گفته اند: به دلیل این است که در پایان عمرش گرفتار آبله شد و با همان بیماری از دنیا رفت و بعضی گفته اند: به دلیل لباس زهر آگینی بود که برای او فرستادند، هنگامی که پوشید بدن او مجروح شد و از دنیا رفت. (۲)

۲- امرؤ القیس کیست؟

در نام اصلی او اختلاف کرده اند ولی معروف به حُنْدُج و پدرش حجر کنندی بود. او از شعرای معروف زمان جاهلیت بود. تولد او را سال پانصد میلادی و مرگ او را سال پانصد و چهل نوشته اند (هفتاد سال قبل از بعثت). پدرش بر قبیله بنی اسد و قطفان حکومت می کرد و هنگامی که کشته شد او برای گرفتن انتقام خون پدر و به دست آوردن مقامش قیام کرد. از مخالفانش شکست خورد و از قیصر روم مدد خواست. قیصر او را گرامی داشت و حکومت فلسطین را به او سپرد و در پایان عمرش همان گونه که در بالا اشاره کردیم به عقیده بعضی با مرض آبله از دنیا رفت.

او در کودکی به لهو و لعب مشغول بود و با ولگردان و دزدان عرب معاشرت داشت. هنگامی که پدرش باخبر شد او را از این کار بازداشت ولی او نپذیرفت.

از این رو او را به منطقه ای در حضرموت تبعید کرد که وطن پدران و عشیره او بود

ص: ۵۸۶

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۵۳ ذیل حکمت مورد بحث.

۲- الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۲؛ شرح معلقات سبع، تالیف عبدالمحمد آیتی

در حالی که بیست سال داشت. پنج سال در آن جا اقامت کرد سپس با یاران خود به سوی قبیله های عرب رفت و پیوسته به شرب خمر و لهو و لعب مشغول بود تا زمانی که بنی اسد بر پدرش شوریدند و او را کشتند. این خبر هنگامی که امرؤ القیس مشغول نوشیدن شراب بود به او رسید. گفت: خدا رحمت کند پدرم را، در کوچکی مرا رها کرد و در بزرگی انتقام خونش را به گردن من انداخت.

امروز مستم ولی فردا مستی وجود ندارد. امروز شراب است و فردا امر و فرمان.

بعد قیام کرد تا انتقام خون پدرش را از بنی اسد بگیرد. اما چیزی نگذشت که یارانش از اطراف او پراکنده شدند و ناچار به پادشاه روم پناه برد. او هم حکومت فلسطین را به وی واگذار کرد. امرؤ القیس هنگامی که به سوی فلسطین می رفت به انقره (آنکارا) رسید. در جسمش زخم هایی پدیدار شد. ناچار در آن جا متوقف گشت و چیزی نگذشت که از دنیا رفت.

در این که او چه دینی داشت در میان دانشمندان گفتگوست ولی شاید صحیح این باشد که او عقیده مزدک را داشت.

دیوان کوچکی منسوب به او باقی مانده است که در آن شعر معروف او که جزء معلقات سبع است درج شده و شعرا بهترین شعر او را همین شعر می دانند.

معلقات سبع، هفت قصیده بود که عرب جاهلی به عنوان بهترین اشعار عرب، انتخاب و به دیوار کعبه آویزان کرده بودند که بعد از ظهور اسلام برداشته شد.

اشعار مزبور مخصوصاً قصیده امرؤ القیس که به اصطلاح، برترین آن هاست مجموعه ای از ابراز عشق و علاقه به دخترانی است که مورد علاقه او بودند و پر از کلمات پیچیده و نام مکان های نامأنوس است.

به هر حال تعبیر امام علیه السلام به «ملک ضلیل؛ پادشاه گمراه و بی بندوبار» به دلیل همان چیزی است که در شرح حال او آوردیم. (۱)

ص: ۵۸۷

۱- الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۱؛ شرح معلقات سبع، تالیف عبدالمحمد آیتی، برای توضیح بیشتر ر.ک: دانشنامه بزرگ اسلامی، ماده امرؤ القیس

در نامه ها و خطبه های نهج البلاغه گاه امام علیه السلام به اشعاری از شعرای نامدار تمسک می جوید که در نوع خود کم نظیر است.

از جمله آن ها شعر معروف اعشی است که در خطبه شقشقیه آمده است:

شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا وَ يَوْمُ حَيَانَ أَخِي جَابِرٍ

بسی فرق است تا دیروزم امروز بسی مغموم و دی شادان و پیروز

و شعر دیگری در خطبه ۲۵:

لَعَمْرُ أَبِيكَ الْخَيْرِ يَا عَمْرُو إِنِّي عَلَى وَضْرٍ مِنْ ذَا الْإِنَاءِ قَلِيلٍ

به جان پدر نیکو کارت- ای عمرو!-سوگند! که من، تنها، سهم اندکی از آن پیمانہ دارم.

اشاره به این که بر اثر بی وفایی و سستی اصحابم سلطه من بر قلمرو حکومتم کم شده است.

و در جای دیگری از همین خطبه می فرماید:

هُنَالِكَ لَوْ دَعَوْتَ أَتَاكَ مِنْهُمْ فَوَارِسٌ مِثْلُ أَرْمِيهِ الْحَمِيمِ

اگر آن ها را بخوانی، سوارانی مانند ابرهای تابستانی، (سریع و تند)، به سوی تو می آیند!

اشاره به سواران بنی فراس می کند که مردانی شجاع بودند و می فرماید: ای کاش به جای این کوفیان سست، هزار نفر از سواران بنی فراس در اختیار من بودند.

همچنین در خطبه ۳۳ می خوانیم:

أَدَمَّتْ لَعْمَرِي شُرْبِكَ الْمَحْضَ صَابِحاً وَ أَكَلَكِ بِالزُّبْدِ الْمُقَشَّرَةِ الْبُجْرَا

وَ نَحْنُ وَهَبْنَاكَ الْعَلَاءَ وَ لَمْ تَكُنْ عَلِيّاً وَ حُطْنَا حَوْلَكَ الْجُرْدَ وَ السُّمْرَا

به جان خودم سوگند، هر صبح از شیر خالص صاف نوشیدی و به قدر کافی از سرشیر و کره و خرما بدون هسته خوردی و از غذاهای لذیذ به طور کامل بهره گرفتی.

و ما به تو عظمت بخشیدیم، در حالی که بزرگ نبودی! و در اطراف تو با اسب و نیزه پاسداری دادیم (و نگهداری ات کردیم، ولی تو قدر این نعمت را نشناختی).

اشاره به بی وفایی و حسادت قریش می کند و خدمت هایی که بنی هاشم به قریش کردند.

و در خطبه ۳۵ می فرماید:

أَمَرْتُكُمْ أَمْرِي بِمَنْعَرَجِ اللُّوِيِّ فَلَمْ تَسْتَبِينُوا النَّصْحَ إِلَّا ضَحَى الْعَدَا

من در سرزمین منعرج اللوی، دستور خود را دادم (ولی شما گوش ندادید) و اثر آن را صبح فردای آن روز درک کردید.

اشاره به نافرمانی در مورد حکمت و پیامدهای شوم آن کرده و می فرماید: من دستورات لازم را به شما دادم ولی گوش ندادید و گرفتار پیامدهای آن شدید.

در خطبه ۱۶۲ نیز آمده است:

وَدَعَّ عَنْكَ نَهْبًا صَبِيحًا فِي حَجْرَاتِهِ وَ لَكِنْ حَدِيثًا مَا حَدِيثُ الرَّوَاحِلِ

سخن از غارت هایی که در گذشته واقع شد را رها کن و از غارت امروز سخن بگو (اشاره به خلافت اسلامی به وسیله معاویه و دار و دسته منافقان مورد تهدید قرار گرفته).

در نامه ۳۶ نیز می فرماید:

فَإِنْ تَسْأَلِينِي كَيْفَ أَنْتَ فَإِنِّي صَبُورٌ عَلَى رَيْبِ الزَّمَانِ صَلِيبٌ

يَعِزُّ عَلَى أَنْ تُرَى بِي كَأَبِّهِ فَيَشُمَّتْ عَادٍ أَوْ يَسَاءَ حَبِيبٌ

امام علیه السلام در این اشعار که ضمن پاسخ به برادرش عقیل بن ابی طالب آورده است اشاره به این نکته می کند که بعضی از فرماندهان لشکر خیانت کردند

و فرار را بر قرار ترجیح دادند و من جز صبر در برابر این حوادث ناگوار چاره ای ندارم و سعی می کنم دشمن از ناراحتی من باخبر نشود که موجب خوشحالی او می گردد.

در نامه ۴۵ نیز آمده است:

وَ حَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَبَيْتَ بِيْطْنِهِ وَ حَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحِنُّ إِلَى الْقَدِّ

این درد، تو را بس که شب با شکم سیر بخوابی در حالی که در اطراف تو شکم هایی گرسنه و به پشت چسبیده باشد.

امام علیه السلام این شعر را در نامه عثمان بن حنیف که در میهمانی پرزرق و برق یکی از ثروتمندان بصره شرکت کرده بود آورده است.

در نامه ۶۴ نیز از آن حضرت می خوانیم:

مُسْتَقْبِلِينَ رِيَّاحِ الصَّيْفِ تَضْرِبُهُمْ بِحَاصِبٍ بَيْنَ أَغْوَارٍ وَ جُلْمُودٍ

لشکریانی دارم که به استقبال تندباد تابستانی می شتابند که آن ها را (دشمنان خود را) با سنگ ریزه ها و در میان غبار و تخته سنگ ها درهم می کوبند.

این سخن را امام علیه السلام در پاسخ نامه معاویه نوشت که حضرت را تهدید به جنگ کرده بود.

ص: ۵۹۰

[[وقال علیه السلام]]

أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا؟ إِنَّهُ لَيْسَ لِنَفْسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ، فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا.

امام علیه السلام فرمود:

آیا آزادمردی پیدا نمی شود که این ته مانده غذا را به اهلس واگذارد؟ بدانید وجود شما بهایی جز بهشت ندارد آن را به چیزی جز بهشت نفروشید. (۱)

ص: ۵۹۱

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب تنها منابع دیگری که برای این کلام حکیمانه ذکر می کند مجمع الامثال میدانان و غررالحکم آمدی است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۳).

تنها بهای وجود انسان

امام علیه السلام با تعبیر گویایی اشاره به بی ارزش بودن مواهب مادی و دنیوی و پرارزش بودن وجود انسان می فرماید: «آیا آزاد مردی پیدا نمی شود که این ته مانده غذا را به اهلش واگذارد؟ بدانید وجود شما بهایی جز بهشت ندارد آن را به چیزی جز بهشت نفروشید»؛ (أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَازَةَ لِأَهْلِهَا؟ إِنَّهُ لَيْسَ لَأَنْفُسِكُمْ تَمَنُّ إِلَّا الْجَنَّةَ، فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا).

«لماظه» که غالب شارحان نهج البلاغه به ضم لام ذکر کرده اند و تنها بعضی به فتح لام نوشته اند به معنی باقی مانده غذا در دهان است که انسان پس از فروبردن لقمه با زبان خود آن را از اطراف دهان جمع می کند و فرو می برد و گاه زبانش را بر لب ها می کشد که اگر چیزی از غذا مانده آن را نیز جمع کند، و این تشبیه بسیار گویایی است که امام علیه السلام در مورد بی ارزش بودن مواهب مادی دنیا فرموده است.

اشاره به این که اقوام زیادی به این دنیا آمده اند و از مواهب آن بهره برده اند و غذاهای آن را خورده اند گویا ته مانده آن به شما رسیده است، اصل آن ارزشی نداشته تا چه رسد به ته مانده آن.

تعبیر به «حر» اشاره به این دارد که تنها آزادگان می توانند خود را از قید و بند دنیای مادی رها سازند ولی آن ها که اسیر شهوات و زرق و برق ها هستند هرگز نمی توانند به آسانی خود را از عشق به دنیا رها سازند و برای رسیدن به آن دست به هر کاری می زنند.

تعبیر «لاهلها» (برای اهل دنیا) اشاره به این است که افراد کوتاه فکر و بی همتی هستند که گوهر گران بهای روح و جان انسانی را به متاعی قلیل و مال و مقام بی ارزش می فروشند؛ دنیا را برای آن ها واگذارند.

شک نیست که هرگز منظور امام علیه السلام ترک سعی و تلاش برای زندگانی آبرومندانه و کفاف و عفاف نیست چراکه بدون چنین زندگی ای انسان حریت و آزادی ندارد و ناچار می شود تن به ذلت وابستگی به دیگران بدهد و همچنین جوامع فقیر و نیازمند که همواره وابسته و ذلیل در چنگال دیگران اند بلکه منظور غرق شدن در مواهب مادی و فروختن شرافت انسانی خود برای به دست آوردن مال و مقام دنیا است.

آن گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن و برای تکمیل آن می فرماید: به یقین برای وجود و جان شما بهایی جز بهشت وجود ندارد آن را به غیر بهشت نفروشید.

بهشت یعنی کانون رحمت الهی، آن جا که همه مواهب مادی و معنوی جمع است و زشتی های دنیا و آسیب هایش به آن جا راه ندارد بهشت یعنی کانون رضا و خشنودی پروردگار، مرکز پاکان و نیکان و عالمان و مجاهدان و شهیدان گران قدر. بهشت یعنی محلی که پذیرایی کنندگانش فرشتگان و الامقام الهی هستند و هم نشینانش انبیا و اولیای الهی. بهشت یعنی پیوستن به ابدیت قرب خداوند و بهره گیری از انواع جمال و جلال پروردگار. بهشت یعنی جایی که حتی یک کلام رکیک بر زبان کسی جاری نمی شود «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لُعْوًا وَ لَا تَأْتِيْمًا* اِلَّا قِيْلًا سَلَامًا سَلَامًا». آری وجود انسان آن چنان پرارزش است که اگر تمام دنیای مادی را بخواهیم با آن موازنه کنیم برابری ندارد.

در روایت معروف هشامیه امام کاظم علیه السلام همین نکته به شکل دیگری بیان شده است آن جا که می فرماید:

«إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ قَمَدًا الَّذِي لَمَّا يَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِهِ خَطْرًا أَمَّا إِنَّ أْبْدَانَكُمْ لَيْسَ لَهَا ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِعُوهَا بِغَيْرِهَا؛ گران قدرترین مردم کسی

است که دنیا را ارزشی برای وجود خود نمی شمرد. آگاه باشید! که وجود شما بهایی جز بهشت ندارد پس آن را به غیر بهشت نفروشید»^(۱).

نکته ها

۱- هدف امام علیه السلام از نکوهش دنیا

بارها گفته ایم که اگر در آیات و روایات اسلامی نکوهش دنیا می شود و سخن از بی ارزش بودن آن به میان می آید هدف این نیست که مسلمین را به ترک دنیا و زندگی آمیخته با رهبانیت سوق دهند بلکه به سبب این است که غالب انسان ها به طور طبیعی تمایل فوق العاده ای به مظاهر مادی دنیا دارند و شبیه وسیله نقلیه ای هستند که در سراسیمگی قرار گرفته که اگر بخواهند نیروی محرک آن را تشدید کنند خطر سقوط، حتمی است. در این جا باید راننده ماهر از عامل بازدارنده ای استفاده کند تا وسیله نقلیه از کنترل او خارج نشود.

اضافه بر این، در عصر امیرمؤمنان علیه السلام و همچنین ائمه هدی علیهم السلام فتوحات اسلامی سبب انتقال غنائم فراوانی به داخل سرزمین های اصلی یعنی حجاز و عراق و شام شده بود و به همین دلیل گروهی به عیش و نوش و مسابقه در تجمل پرستی روی آورده بودند؛ در این جا لازم بود به آن ها پی در پی هشدار داده شود تا خود را به زخارف دنیا نفروشند و غرق در مادیات نشوند و خدا و دین را فراموش نکنند.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده است می خوانیم:

«فَارْزُقُوا الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يَغْمِي وَيَصُمُّ وَيَبْكُمُ وَيَذِلُّ الرَّقَابَ؛ دنیا را رها کن چراکه عشق به دنیا انسان را کور و کر و گنگ می کند و او را ذلیل می سازد»^(۲).

ص: ۵۹۴

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۹، ح ۱۲.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۲۳.

در کتاب غررالحکم از همان حضرت نقل شده که فرمود:

«حُبُّ الدُّنْيَا يَفْسِدُ الْعَقْلَ وَ يَصِّمُ الْقَلْبَ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ وَ يُوْجِبُ أَلِيمَ الْعِقَابِ؛ حُب دُنْيَا عَقْل و خرد را فاسد و قلب را در برابر شنیدن گفتار حکمت آمیز کر می کند و موجب کیفرهای دردناک می شود.» (۱)

۲- ارزش وجود انسان

انسان سرمایه ای در اختیار دارد که بسیار پرارزش است و این سرمایه همان روح الهی و نفس شریف انسانی و عمری است که خدا در دنیا به او ارزانی داشته است.

همان گوهر شریفی که فرشتگان در برابر آن سجده کردند و به سبب آن، خداوند مقام خلیفه الهی به بشر داد.

این سرمایه را با هیچ ارزش مادی و دنیوی نمی توان برابر ساخت. حتی اگر تمام دنیای مادی را با آن همه ثروت و مقام و وسیله رفاهی و زرق و برق به انسان بدهند و روح الهی اش را از او بگیرند گرفتار خسران شدیدی شده است.

و همان گونه که امام علیه السلام در گفتار حکیمانه بالا فرمود، هیچ ثمن و بهایی جز بهشت برین و قرب پروردگار نمی تواند در برابر آن قرار گیرد.

قرآن مجید نیز به این معنا اشاره کرده آن جا که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ الَّتِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ خداوند از مؤمنان، جان ها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این صورت که) در راه خدا بیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند؛ این وعده

ص: ۵۹۵

حَقِّی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ!». (۱)

ولی افسوس که بسیاری قدر این سرمایه بزرگ را نمی شناسند و آن را به بهای ناچیزی به مصداق « وَ یَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا » می فروشند.

می گویند: یکی از گران بهاترین گوهرهای دنیا گوهری بود که یکی از گردشگران آفریقا آن را در دست کودکانی دید که در کوچه و بازار با آن بازی می کردند. چیز کمی به آن ها داد و آن را گرفت. کودکان خوشحال بودند ولی نمی دانستند چه گوهر عظیمی را از دست داده اند. حال دنیاپرستانی که خود را به ارزش های قلیل جهان می فروشند حال همان کودکان است.

ص: ۵۹۶

۱- توبه، آیه ۱۱۱.

[[و قال علیه السلام]]

مَنْهُمَانِ لَا يَشْبَعَانِ: طَالِبُ عِلْمٍ وَ طَالِبُ دُنْيَا.

امام علیه السلام فرمود:

دو گرسنه اند که هرگز سیر نمی شوند: طالب علم و طالب دنیا. (۱)

ص: ۵۹۷

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در کتاب مصادر بعد از آن که این کلام نورانی را از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید از پیامبر اکرم نیز نقل می کند می افزاید: کلینی نیز آن را در کتاب کافی از سلیم بن قیس هلالی نقل می کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: از پیامبر اکرم شنیدم که می فرمود: «منهومان لا يشبعان طالب دنیا و طالب علم» و سپس آن را از صدوق به سندش از امام صادق علی نقل می کند و ابن عبد ربّه نیز آن را در عقد الفرید از ابن عباس ذکر کرده و روشن است که همه آنها به ریشه وحی الهی باز می گردد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۳)

دو کس هرگز سیر نمی شوند

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو گروه اشاره می کند که هرگز سیر نمی شوند، می فرماید: «دو شخص گرسنه اند که هرگز سیر نمی شوند: طالب علم و طالب دنیا»؛ (مَنْهُمَا لَا يَشْبَعَانِ: طَالِبُ عِلْمٍ وَ طَالِبُ دُنْيَا).

واژه «منهوم» از ماده «نهم» (بر وزن دهن) به معنای سیری ناپذیر بودن و اشتهای شدید به چیزی داشتن است. منهوم به معنای کسی است که این گونه شده است.

اما این که طالبان علم هرگز از طلب علم سیر نمی شوند به این دلیل است که اولاً علم، حد و مرزی ندارد و به فرموده قرآن: «وَ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ» (۱).

و در جای دیگر تمام معلومات انسان را در مقابل مجهولات، ناچیز می شمارد و می فرماید: «وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (۲).

و در مورد علم خداوند و حقایق جهان هستی می فرماید: «وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرٍ أَقْلَامٍ وَ الْبَحْرِ يَمْدُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ و اگر همه درختان روی زمین قلم شود، و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریاچه به آن افزوده شود، این ها همه تمام می شود ولی کلمات

ص: ۵۹۸

۱- یوسف، آیه ۷۶.

۲- اسراء آیه ۸۵.

خدا پایان نمی گیرد؛ خداوند عزیز و حکیم است».^(۱)

ثانیاً علم، نشاط آور است، روح را صیقل می دهد و در واقع غذای اصلی روح آدمی است و به همین دلیل طالبان علم هرگز از علم سیر نمی شوند بلکه هر مرحله ای را که طی کنند خواهان مرحله بالاتری هستند.

این سخن معروف است که بعضی از بزرگان در عین محرومیت مادی هنگامی که بعضی از مسائل پیچیده علمی را می گشودند به قدری لذت می بردند که می گفتند: «أَيْنَ الْمُلُوكِ وَ أَبْنَاءِ الْمُلُوكِ مِنْ هَذِهِ اللَّذَّةِ؛ کجا هستند پادشاهان و شاهزادگان که ببینند چنین لذتی از که ما می بریم».

نیز در زمان های گذشته بسیاری از دانشمندان تن به مسافرت های طولانی می دادند که بسیار مشکل آفرین بود تا محضر بعضی از اساتید را درک کنند و حتی گاه به یک روایت از روایات معصومین علیهم السلام برسند.

و اما طالبان دنیا نیز در عشق به دنیا و زرق و برق و مواهب مادی آن آنقدر حرص و ولع دارند که با هیچ چیز سیر نمی شوند و به گفته شاعر:

هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه همچنان در بند اقلیمی دگر

می دانیم که جغرافی دانان در گذشته تمام کره زمین را به هفت اقلیم تقسیم می کردند و شاعر به این نکته اشاره می کند که اگر همه زمین را به دنیاپرست بدهند باز هم سیر نمی شود و مایل است دست به کرات آسمانی دیگر بیندازد.

به همین دلیل در حدیث معروفی از امام کاظم علیه السلام آمده است:

«مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ مَاءِ الْبَحْرِ، كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ أَزْدَادَ عَطْشًا حَتَّى يَقْتُلَهُ؛ مَثَلُ دُنْيَا، مَثَلُ آبِ دَرِيَا سَتِ كِه هِرْچِه اِنْسَانِ تَشْنَه اَز آن بنوشد، عطش او بیشتر می شود، به حدی که او را می کشد».^(۲)

ص: ۵۹۹

۱- لقمان، آیه ۲۷

۲- تحف العقول، ص ۳۹۶.

این گونه افراد که هرگز از دنیا سیر نمی شوند گرفتار بلاهای متعددی خواهند شد.

از جمله گرفتار طول امل و آرزوهای دور و دراز می شوند و آخرت را به کلی فراموش می کنند همان گونه که در حدیث معروف نبوی و علوی آمده است:

«أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيَنْسِي الْآخِرَةَ». (۱)

اضافه بر این، آرامش روح و جسم را به کلی از دست می دهند و اگر روزی بخشی از دنیایشان به خطر بیفتد به زمین و زمان بد می گویند و گاه دست به خودکشی می زنند.

علاوه بر همه این ها چون دنیا، دار مزاحمت است و هر کسی به بیش از حد نیاز خود برسد با خواسته های دیگران مزاحمت دارد، دشمنی و عداوت بسیاری را برای خود می خرد. حسودان نیز این گونه افراد را راحت نمی گذارند و پیوسته در انتظار زوال نعمت آن ها هستند.

ولی آن ها که قانع اند و اهل کفاف و عفاف اند از همه این آثار سوء و مرگبار در امان اند.

ص: ۶۰۰

[[وقال عليه السلام]]

الإيمان أن تُؤثر الصدق حيث يضرُّك، على الكذب حيث ينفعك، وألا يكون في حديثك فضلٌ عن عملك، وأن تتقى الله في حديث غيرك.

امام عليه السلام فرمود:

ایمان آن است که راست گویی را در آن جا که به زیان توست بر دروغ گویی در آن جا که به سود توست مقدم داری و این که گفتارت بیش از عملت نباشد و به هنگام سخن گفتن درباره دیگران تقوای الهی را پیشه کنی. (۱)

ص: ۶۰۱

۱- سند گفتار حکیمانه: از کسانی که این گفتار حکیمانه را در کتاب خود آورده اند این شمس الخلافه (متوفای ۶۲۲) در کتاب الآداب الآداب النافعه بالالفاظ المختاره الجامعه) است که آن را با تفاوت مختصری ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۴)

حقیقت ایمان

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه حقیقت ایمان را در ضمن سه چیز که از مظاهر ایمان به خدا هستند بیان کرده است:

نخست می فرماید: «ایمان آن است که راست گویی را در آن جا که به زیان توست بر دروغ گویی در آن جا که به سود توست مقدم داری»؛ (الإِيمَانُ أَنْ تُؤْتِيَ الصِّدْقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ، عَلَى الْكَذِبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ).

بسیار می شود که انسان اگر در بیان حقیقتی، راستی را برگزیند زیان هایی دامن او را می گیرد. مثل این که سؤال کنند: تو چیزی به فلان شخص که از دنیا رفته است بدهکاری؟ و او حقیقتش را بگوید که آری فلان مبلغ را بدهکارم. این اعتراف گرچه ظاهراً به زیان گوینده است و دروغ گفتن به سود اوست ولی قطعاً این صدق و راستی از نشانه های ایمان به خدا و روز قیامت می باشد.

یا این که تصادفی موجب خسارت شده و شخص می داند مقصر بوده است اگر تقصیر خود را بپوشاند و دروغ بگوید نفع مادی می برد ولی اگر حق را آشکار سازد گرفتار زیان می شود ولی این زیان در حقیقت منفعت است و از نشانه های ایمان می باشد.

قرآن مجید نیز دروغ گفتن را نشانه بی ایمانی شمرده آن جا که می فرماید:

« إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ »؛ تنها کسانی

دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان ندارند؛ (آری،) دروغ گویان واقعی آن‌ها هستند! (۱).

نیز در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که کسی از آن حضرت پرسید: آیا شخص باایمان ممکن است (لغزش پیدا کند و) آلوده زنا شود؟ فرمود: امکان دارد. عرض کرد: ممکن است آلوده سرقت گردد؟ فرمود: گاه ممکن است چنین شود. عرض کرد: ممکن است دروغ بگویید؟ فرمود: نه. (مگر نمی‌دانی؟) خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (۲).

در واقع راست‌گویی گناه همچون داروی تلخ شفابخش است و دروغ همچون غذای مطبوع زیان‌بار. انسان عاقل آن داروی شفابخش را رها نمی‌کند و به سراغ آن غذای زیان‌بار نمی‌رود.

البته شکی نیست که در مواردی، امر، دایر بین اهم و مهم است یعنی راست‌گویی سبب به خطر افتادن جان یا منافع مهم مسلمانی می‌شود. مثل این که یک ناصبی متعصب و مسلح از انسان سؤال کند: آیا تابع مکتب اهل بیت علیهم السلام هستی؟ که اگر راستش را بگوید سلاح به روی او می‌کشد. به یقین این گونه موارد از کلام امام علیه السلام مستثنی است همان گونه که در باب تقیه به آن اشاره شد.

یا این که برای اصلاح ذات‌البین اگر مجبور به دروغ شویم مجاز است زیرا اصلاح ذات‌البین مهم‌تر از راست‌گویی است. البته تفاوتی نمی‌کند که نفع و زیان، مربوط به خود انسان باشد یا مربوط به انسان دیگری. اگر مصلحت‌اهمی ایجاب کند از قاعده کلی مورد بحث که امام علیه السلام به آن اشاره فرمود مستثنی است.

به هر حال اصل اساسی این است که انسان همیشه صدق و راستی را پیشه

ص: ۶۰۳

۱- نحل، آیه ۱۰۵.

۲- بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۶۳، ح ۴۷.

کند هر چند به زیان او تمام شود ولی این قاعده موارد استثنایی هم دارد و آن در جایی است که مصلحت مهم تر از مصلحت صدق به خطر می افتد. مرحوم علامه مجلسی در جلد دوم بحار الانوار، صفحه ۱۲۲ ذیل همین روایت به عنوان شرح و بیان می فرماید: ممکن است منظور امام علیه السلام از ضرر، در این گفتار حکیمانانه ضرری باشد که تقیه در آن روا نیست.

آنگاه امام علیه السلام به سراغ دومین نشانه ایمان می رود و می فرماید: «این که گفتارت بیش از عملت نباشد»؛ (وَأَلَّا يَكُونَ فِي حَدِيثِكَ فَضْلٌ عَنْ عَمَلِكَ).

بسیارند کسانی که سخن از نیکی ها و خوبی ها و صفات برجسته انسانی، بسیار می گویند اما عملشان هماهنگ با آن نیست و این نشانه ضعف ایمان آن هاست. مؤمنان حقیقی آنچه را می گویند انجام می دهند و ای بسا اعمالشان فراتر از گفتارشان است.

به تعبیر دیگر اگر انسان به چیزی که می گوید اعتقاد راسخ داشته باشد حتماً عمل او با آن هماهنگ خواهد بود و اگر نبود، نشانه عدم اعتقاد راسخ به آن گفتار است.

قرآن مجید می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» [\(۱\)](#).

در بعضی از نسخه های نهج البلاغه به جای «عَمَلِكَ»، «عِلْمِكَ» آمده است که در این صورت مفهوم کلام امام علیه السلام چنین می شود: نباید انسان بیش از آنچه می داند سخن بگوید. همان گونه که قرآن مجید می فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» [\(۲\)](#).

در آیات و روایات اسلامی نکوهش شدیدی از «قول به غیر علم» شده چراکه

ص: ۶۰۴

۱- صف، آیات ۲ و ۳.

۲- اسراء، آیه ۳۶

این کار سرچشمه اختلافات و مشکلات فراوان و گمراهی افراد و نزاع‌ها می‌شود.

بنابراین هر کدام از این دو نسخه واقعیت داشته باشد مفهوم صحیحی دارد هر چند بعضی از شارحان نهج البلاغه نسخه «عَمَلِكُ» را نادرست پنداشته‌اند.

آنگاه نشانه سوم و آخر را بیان می‌کند و آن این که «به هنگام سخن گفتن درباره دیگران تقوای الهی را پیشه کنی»؛ (وَ أَنْ تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي حَدِيثِ غَيْرِكَ).

اشاره به این که غیبت نکنید، تهمت نزنید، حق کسی را با سخنانتان باطل نسازید، عیب بر مسلمانی ننهید و او را با سخن نیش دار نیازارید. خلاصه، تقوای الهی را در نظر داشته باشید و تمام این جهات را رعایت کنید.

در تفسیر کلام مذکور دو احتمال دیگر نیز داده شده است: نخست این که هنگامی که می‌خواهی سخنی از دیگری نقل کنی رعایت تقوای الهی کن و سخن او را بی‌کم و کاست و بدون اضافه نقل کن.

دیگر این که در برخورد با سخنان دیگران تقوا پیشه کن و فوراً گفتار آن‌ها را نفی نکن؛ درست بیندیش، اگر گفتار صحیحی است بپذیر و جدال و مراء نکن و از روی حسادت به نفی سخنان صحیح دیگران اقدام مکن.

ولی معنای نخست مناسب‌تر به نظر می‌رسد هر چند جمع میان هر سه معنا نیز امکان‌پذیر است.

[[و قال علیه السلام]]

يَغْلِبُ الْمِقْدَارُ عَلَى التَّقْدِيرِ، حَتَّى تَكُونَ الْآفَةُ فِي التَّدْبِيرِ.

امام علیه السلام فرمود:

مقدرات بر تقدیر و تدبیر (ما) غلبه می کند تا آن جا که (گاه)

آفت انسان در تدبیر اوست. (۱)

مرحوم سید رضی می گوید: «همین مضمون پیش از این (در حکمت ۱۶) با عبارت دیگری و با تفاوت (مختصری) گذشت»؛

(قال الرضی: وَقَدْ مَضَى هَذَا الْمَعْنَى فِيمَا تَقَدَّمَ بِرَوَايَةٍ تَخَالَفَ هَذِهِ الْأَلْفَاظَ).

ص: ۶۰۷

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در ذیل این گفتار حکیمانه می گوید: همین معنا با عبارت دیگری در حکمت ۱۵ (طبق متنی که ما انتخاب کرده ایم حکمت شانزدهم است). گذشت: «تذلل الأمور للمقادیر حتی یكون الحق فی التدبیر» و در ذیل آن حکمت منابع متعددی برای آن ذکر کرده از جمله مرحوم ابن شعبه در تحف العقول و جاحظ در المائه المختاره و همچنین شیخ مفید در ارشاد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۴)

مقدرات بر تدبیر ما پیشی می گیرد

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به تأثیر نافذ مقدرات کرده، می فرماید:

«مقدرات بر تقدیر و تدبیر (ما) غلبه می کند تا آن جا که (گاه) آفت به سبب تدبیر (انسان) به وجود می آید»؛ (يَغْلِبُ الْمَقْدَارُ عَلَى التَّقْدِيرِ، حَتَّى تَكُونَ الْأَفَةُ فِي التَّدْبِيرِ).

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکیمانه می گوید: «همین مضمون پیش از این (در حکمت ۱۶) با عبارت دیگری و با تفاوت (مختصری) گذشت»؛ (قال الرضی: وَقَدْ مَضَى هَذَا الْمَعْنَى فِيمَا تَقَدَّمَ بِرِوَايَةٍ تَخَالَفَ هَذِهِ الْأَلْفَاظَ).

«مقدار» در این جا به معنای مقدرات و اندازه گیری های الهی است.

واژه «حتی» در واقع برای بیان غایت و سرانجام چیزی است.

این گفتار حکیمانه در واقع سه پیام دارد:

پیام اول این که: ما را با مسأله خداشناسی و توحید افعالی پروردگار آشنا تر می سازد. هنگامی که می بینیم برای انجام کاری نقشه های فراوان می کشیم، مشورت بسیار و مدیریت کافی می کنیم ولی به آن نمی رسیم آگاه می شویم که پشت این دستگاه خلقت، دست باعظمتی است که چرخه جهان را می چرخاند و در واقع این کلام شبیه چیزی است که در گفتار حکیمانه دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده بود:

«عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهَمَمِ». (۱)

ص: ۶۰۸

پیام دوم پیام توکل بر خداست و آن این که تنها به تقدیر و تدبیر و قوت فکر خود اعتماد نکنیم بلکه در همه چیز و در هر کار توجه به مسبب الاسباب داشته باشیم و از او مدد بخواهیم و کمک بگیریم.

پیام سوم این که: غرور بر ما غلبه پیدا نکند. هنگامی که می بینیم صاحب قدرت ظاهری شده ایم و گروه عظیمی سر بر فرمان ما هستند و مشاوران تیزهوشی داریم که در همه کار به ما کمک می کنند مبادا غرور، ما را بگیرد و از خدا غافل شویم. چرا که گاه می بینیم همه اسباب فراهم است ولی کاری از پیش نمی رود. یعنی مقدرات طرح دیگری برای ما ریخته و تلاش های ما در برابر تقدیر الهی همچون نقش بر آب است.

مرحوم مفید در کتاب ارشاد این کلام حکمت آمیز را با مقدمه ای به این شرح نقل می کند: هنگامی که «شاه زنان» دختر کسری اسیر شد و او را خدمت امام امیرمؤمنان علیه السلام آوردند آن حضرت از او پرسید: بعد از داستان ابرهه و لشکر فیل و نابودی آن در کنار کعبه (هنگامی که جریان به گوش پدرت رسید) چه شنیدی؟

او گفت: این سخن را از او شنیدم که می گفت: هنگامی که خداوند بر کاری غالب شود تمام طمع ها در برابر آن ذلیل می شوند و هنگامی که مدت حیات کسی سر آمده باشد مرگ او در چاره اندیشی های اوست.

امام علیه السلام فرمود: چه سخن زیبایی پدرت گفته است. آری. سپس فرمود:

«تَذِلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقَادِيرِ حَتَّىٰ يَكُونَ الْحَنْفُ فِي التَّدْبِيرِ» (۱).

این جمله همان چیزی است که در حکمت ۱۶ گذشت و هماهنگ با گفتار حکیمانه مورد بحث است.

شعراى عرب در این زمینه اشعار متعددی گفته اند. ابوتمام می گوید:

و رَكِبَ كَأَطْرَافِ الْأَسِنَّةِ عَرَسُوا

ص: ۶۰۹

۱- ارشاد مفید، ص ۱۵۹ (مطابق نقل علامه شوشتری در بهج الصباغه).

سوارانی بودند که همچون سرنیزه ها در برابر مخالفانشان صف کشیدند در حالی که تاریکی شب غلبه داشت.

آن ها به دنبال مقصدی بودند که آغازش به دست آن ها بود ولی پایانش از دست آن ها خارج [\(۱\)](#).

شاعر فارسی زبان نیز می گوید:

دیده ای باید سبب سوراخ کن تا حجب را برکنند از بیخ و بن

تا مسبب بیند اندر لا مکان هرزه داند جهد و اکساب و دکان

از مسیب می رسد هر خیر و شر نیست اسباب و وسائط ای پدر

جز خیالی منعقد بر شاهراه تا بماند دور غفلت چند گاه

بابا افضل کاشانی نیز در این زمینه می گوید:

سعی تو کلید قفل مشکل نشود تقدیر به تدبیر تو باطل نشود

گر هر دو جهان خواسته باشند چه سود چیزی که خدا نخواست حاصل نشود

قابل توجه این که در غرر الحکم، کلام حکیمانه دیگری در کنار این کلام نقل شده که مفسر و مؤید آن است، می فرماید: «يجرى القضاء بالمقادير على خلاف الاختيار و التدبير؛ قضاى الهى همراه مقدرات، برخلاف اختیار و تدبیر ما جریان می یابد» [\(۲\)](#).

شک نیست که منظور امام علیه السلام از بیان این گونه کلمات این نیست که انسان دست از تدبیر و تلاش و کوشش برای رسیدن به مقاصد مشروع و مطلوب بردارد و همه چیز را به مقدرات بسپارد بلکه منظور این است که ضمن هر گونه تلاش و کوشش مراقب باشد که ماوراء نقشه و تدبیر او نقشه و تدبیر کس دیگری است، از او غافل نگردد، دل به او بندد و پیروزی ها را از او بطلبد.

ص: ۶۱۰

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۷۶.

۲- غرر الحکم، ح ۱۷۹۱

[[وقال عليه السلام]]

الْحِلْمُ وَالْإِنَاءُ تَوْأَمَانِ يُتْتَجُهُمَا عُلُوُّ الْهَمِّهِ.

امام علیه السلام فرمود:

بردباری و ترک شتاب، فرزندان دوقلویی هستند که از همت بلند متولد می شوند. (۱)

ص: ۶۱۱

۱- سند گفتار حکیمانه: به گفته مرحوم خطیب در مصادر از جمله کسانی که این گفتار حکیمانه را از امیر مؤمنان علی نقل کرده اند، ابن معتر (متوفای ۲۹۶) در کتاب البدیع است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۴) اضافه میکنیم که ابن عبد ربّه (متوفای ۳۲۸) در عقد الفرید (ج ۲، ص ۱۴۳) و راغب اصفهانی (متوفای ۵۰۲) در محاضرات الادباء (ج ۱، ص ۲۷۶) نیز آن را آورده اند.

بردباری و ترک شتاب

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به اهمیت حلم و بردباری و ترک شتاب در کارها و سرچشمه این دو صفت برجسته اشاره کرده، می فرماید: «بردباری و ترک شتاب، فرزندان دوقلویی هستند که از همت بلند متولد می شوند»؛ (الْحِلْمُ وَ الْأَنَاهُ تَوْأَمَانِ يُنْتِجُهُمَا عُلُوُّ الْهَمِّهِ).

جالب این که ابن عبد ربه در کتاب عقد الفرید شأن ورودی برای این گفتار حکیمانه ذکر کرده و آن این که یکی از بزرگان ایران خدمت امام علیه السلام رسید. آن حضرت پرسید: بهترین پادشاهان شما نزد شما چه کسی بود؟ او در پاسخ عرض کرد: اردشیر در کشورداری پیشگام بود ولی بهترین روش را انوشیروان داشت. امام علیه السلام سؤال کرد: کدام یک از فضایل اخلاقی در وی برجسته تر بود؟ عرض کرد: بردباری و عدم شتاب در کارها. امام علیه السلام فرمود: این دو، همچون فرزندان دوقلویی هستند که از علو همت متولد می شوند. (۱)

«حلم» همان بردباری در مقابل سفیهان و افراد بی منطق و همچنین در برابر متخلفان و گنهکارانی که گناه سنگینی ندارند و ترک مجازات آن ها می باشد.

«اناه» به معنای شتاب نکردن در انجام کارها پیش از دقت کافی در اطراف و جوانب آن و به تعبیر دیگر صبر و حوصله تا روشن شدن تمام جوانب کار

ص: ۶۱۲

و همچنین شتاب نکردن در مجازات بدکاران.

البته این دو، قرابت و نزدیکی با هم دارند و به همین دلیل امام علیه السلام این ها را به منزله فرزندان دو قلو ذکر کرده است که در عین دوگانگی، دارای شباهت زیادی هستند.

اما علو همت به معنای شخصیت والا و برجسته، و بلند نظری و سعه صدر است. بدیهی است کسی که دارای چنین صفتی است هرگز در برابر سفیهان و اکنش نشان نمی دهد بلکه با تحمل و بردباری، می گذرد همان گونه که قرآن درباره صفات مؤمنان فرموده است: «وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (۱).

نیز افرادی که دارای علو همت و سعه صدرند در کارها شتاب نمی کنند بلکه تمام جوانب را در نظر می گیرند تا اقدام نسنجیده ای که موجب پشیمانی است صورت نگیرد.

همان گونه که قرآن مجید درباره حضرت سلیمان علیه السلام می گوید: هنگامی که سلیمان پیام هدهد را درباره مردم سرزمین سبا شنید، گفت: «سَيَنْظُرُ أَصَيْدًا قَدْ أَتَتْ مِنْ الْكَافِرِينَ»؛ «ما تحقیق می کنیم بینیم راست گفتی یا از دروغ گویان هستی؟» (۲).

سپس نامه ای برای آن ها فرستاد و با آن ها اتمام حجت کرد و این نشان می دهد که او در کارها هرگز شتاب نمی کرد.

و درباره خبری که ولید بن مغیره از طائفه بنی المصطلق داد که آن ها اسلام را رها کرده و مرتد شده و به مقابله با فرستادگان پیامبر صلی الله علیه و آله برخاسته اند قرآن می فرماید: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُكُمْ بِحُجُوعِ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»؛ «اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق

ص: ۶۱۳

۱- فرقان، آیه ۶۳.

۲- نمل، آیه ۲۷.

کنید، مبادا به گروهی، از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید!» (۱).

در این آیه ضمناً اشاره به نتیجه منفی شتاب بدون تحقیق نیز شده است و آن، آسیب رساندن به بی گناهان و ندامت و پشیمانی است.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«الْأَنَاءُ مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ؛ ترک شتاب از سوی خداست و عجله از شیطان است» (۲).

البته این دستور مربوط به مواردی است که مسائل روشن نیست و نیاز به تأمل و دقت و تدبیر دارد. اما هنگامی که راه، روشن و برنامه معین باشد و تردیدی در صحت آن نباشد باید عجله کرد و فرصت را غنیمت شمرده و به بهانه های واهی از دست نداد.

همانگونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِخَيْرٍ أَوْ صَلَهِ فَإِنَّ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ شَيْطَانَيْنِ فَلْيُبَادِرْ لَأَيِّكُمَا لَا يَكْفَاهُ عَنْ ذَلِكَ؛ هنگامی که کسی از شما تصمیم بر کار خیر یا کمک به خویشاوند (یا غیر خویشاوند) گرفت باید عجله کند و آن را انجام دهد زیرا از طرف راست و چپ او دو شیطان حاضر می شوند و او را وسوسه می کنند» (۳).

در حکمت ۳۶۳ نیز آمده بود:

«مِنَ الْخُرْقِ الْمَعِاجِلَةِ قَبْلَ الْإِمْكَانِ وَالْأَنَاءُ بَعْدَ الْفُرْصَةِ؛ عجله کردن پیش از فراهم شدن امکانات و از دست دادن امکانات، بعد از فرصت، از نادانی است».

ص: ۶۱۴

۱- حجرات، آیه ۶.

۲- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۴۰، ح ۱۲.

۳- کافی، ج ۲، ص ۱۴۳، ح ۱۲.

[[و قال علیه السلام]]

الْغَيْبَةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ.

امام علیه السلام فرمود:

غیبت کردن، آخرین تلاش شخص ناتوان است. (۱)

ص: ۶۱۵

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر منبع دیگری برای این گفتار حکیمانه نقل نمی کند جز این که می گوید: در مجمع الأمثال میدانی چنین آمده است: «للعبد جهد العاجز». سپس می افزاید: به یقین اللعبد، غلط و الغیبه» به جای آن صحیح است. (به خصوص اینکه واژه للعبد در این جمله هیچ مفهوم صحیحی ندارد). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۴).
اضافه میکنیم: زمخشری آن را در ربیع الأبرار (ج ۲، ص ۳۳۲) ضمن جمله های حکیمانه دیگری از امام الا نقل کرده و نیز ابن طلحه شافعی آن را در مطالب السؤل (ص ۲۰۳) آورده است.

غیبت نشانه ناتوانی است

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و پرمعنا به یکی از عیوب مهم غیبت اشاره کرده می فرماید: «غیبت کردن، آخرین تلاش شخص ناتوان است»؛ (الْغَيْبَةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ).

اشاره به این که تنها فرومایگان و افراد پست و ناتوان به سراغ غیبت می روند چرا که اگر انسان در خود، توانایی و استعداد پیشرفت ببیند به جای این که با غیبت مقام کسی را خدشه دار کند خودش می کوشد و به آن مقام و برتر از آن می رسد ولی چون عاجز و ناتوان و فرومایه است سعی می کند به وسیله غیبت آبروی دیگری را در انظار عموم بریزد. از این رو امام علیه السلام می فرماید: غیبت، آخرین تلاش افراد ناتوان است.

در میان گناهان کبیره کمتر گناهی است که همانند غیبت، نشانه پستی و ضعف و زبونی و ناجوانمردی باشد.

به تعبیر دیگر، آن ها که پشت سر مردم به مذمت و عیب جویی می پردازند و آبرو و حیثیت افراد را با افشای عیوب پنهانی، که غالب مردم به یکی از این عیوب گرفتارند، می برند، و آتش حسد و کینه خود را به این وسیله فرو می نشاندند، افرادی ناتوان و فاقد شخصیت اند که حتی در مبارزه بی دلیل و ظالمانه خود شهادت ندارند و تمام قدرتشان این است که از پشت خنجر بزنند.

غیبت و آثار شوم آن

در تعریف غیبت، در میان ارباب لغت و همچنین در کتب فقهیه و کلمات علمای اخلاق، تفسیرهای گوناگونی دیده می شود که در واقع همه آن ها به یک چیز برمی گردد.

مرحوم شیخ انصاری از بعضی از بزرگان علما نقل کرده است که اخبار معصومین علیهم السلام و اجماع فقها دلالت بر این دارد: حقیقت غیبت این است که از دیگری در غیاب او چیزی بگوید که اگر بشنود ناراحت شود. (۱)

گاه گفته می شود که غیبت، افشای عیوب و گناهان پنهانی افراد در غیاب آن ها نزد کسانی است که از آن آگاهی ندارند و این که بعضی از عوام می گویند: آنچه گفتیم، صفت اوست غیبت نیست؛ اشتباه روشنی است. زیرا غیبت همان بیان صفت زشت پنهانی در غیاب افراد است و اگر صفت آن ها نباشد مصداق تهمت و بهتان می باشد و نیز آنچه بعضی از عوام می گویند: حاضریم همین مطلب را نزد خود شخص بگوییم؛ این هم اشتباه دیگری است که خیال می کنند اگر چیزی واقعیت داشته باشد غیبت نیست.

به هر حال، شدیدترین تعبیر درباره غیبت در قرآن مجید آمده و درباره هیچ گناهی چنین تعبیری دیده نمی شود و آن این است که غیبت کننده همچون کسی است که گوشت برادر مرده خود را بخورد: «أَيُّ حَبُّ أَخِيذُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ» (۲).

اشاره به این که آبروی انسان مانند گوشت تن اوست و غیبت کننده گویی گوشت تن برادر مسلمانش را می خورد و غایب و بی دفاع بودن او به منزله مردن اوست.

ص: ۶۱۷

۱- مکاسب محرمة، شیخ انصاری، بحث غیبت

۲- حجرات، آیه ۱۲.

در روایات اسلامی نیز شدیدترین تعبیر درباره غیبت دیده می شود و از میان روایات فراوانی که درباره غیبت در منابع مختلف آمده همین دو روایت که در ذیل می آوریم کافی است:

در حدیث قدسی آمده است که خداوند به موسی بن عمران علیه السلام خطاب کرد و فرمود:

«مَنْ مَاتَ تَائِبًا مِنَ الْغَيْبَةِ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ مَنْ مَاتَ مُصْرَبًا عَلَيْهَا فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ؛ کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد، آخرین کسی است که وارد بهشت می شود، و کسی که بمیرد و از غیبت توبه نکرده و بر آن اصرار ورزیده باشد، نخستین کسی است که وارد دوزخ می شود.» (۱)

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«وَالْغَيْبَةُ تَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ غیبت، حسنات را می خورد همان گونه که آتش هیزم را می خورد و نابود می کند.» (۲)

مشکل مهم غیبت چند چیز است:

نخست این که انگیزه های بسیار متنوعی دارد از قبیل خودخواهی و حسد و کینه توزی و جاه طلبی و ریاکاری و انتقام جویی و سخریه و استهزاء و مانند آن.

در ذیل روایت قبل چنین آمده است:

«وَأَصْلُ الْغَيْبَةِ تَتَوَعَّدُ بِعَشْرَةِ أَنْوَاعٍ شِفَاءِ غَيْظٍ وَ مَسَاعَدَةِ قَوْمٍ وَ تَهْمَةٍ وَ تَصْدِيقِ خَبَرٍ بِلَا كَشْفِهِ وَ سُوءِ ظَنٍّ وَ حَسَدٍ وَ سُخْرِيَةٍ وَ تَعَجُّبٍ وَ تَبَرُّمٍ وَ تَزْيِينٍ؛ اصل غیبت از ده چیز ریشه می گیرد: فرو نشانیدن خشم، کمک کردن (نامشروع) به گروهی، متهم ساختن افراد، تصدیق کردن خبری بدون اطلاع، داشتن سوء ظن، حسد، استهزاء و سخریه، اظهار تعجب، ناراحتی و خودستایی.»

مشکل دیگر غیبت این است که به قدری رواج یافته که قبح آن در نظرها از

ص: ۶۱۸

۱- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۷۵ .

۲- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۵۷، ح ۴۸

بین رفته است و گاه نُقل بسیاری از مجالس می شود و حتی افراد ظاهراً باتقوا آلوده آن می شوند و همین امر، خطر آن را بیشتر می کند.

مشکل دیگر این که کسی که به غیبت گوش فرا می دهد در گناه غیبت کننده شریک است و ای بسا یک نفر غیبت کند و ده ها نفر در مجلس باشند و سخن او را بشنوند و اعتراض به او نکنند و همه در این گناه شریک شوند.

مشکل چهارم این که غیبت از گناهانی است که جنبه حق الناس دارد و چنان نیست که تنها با آب توبه بتوان آن را شست بلکه باید از غیبت شونده حلیت طلبید و وای به حال کسی که غیبت افرادی را کرده و آن افراد از دنیا رفته اند که حلیت طلبیدن غیر ممکن شده است. در این گونه موارد دستور داده شده که برای آن افراد تا می تواند استغفار کند و کار خیر انجام دهد شاید از او راضی شوند.

مشکل دیگر این که غیبت آثار اجتماعی شومی دارد و تنها یک رذیله اخلاقی شخصی نیست. غیبت سبب می شود حس اعتماد در جامعه ضعیف گردد و همکاری افراد با یکدیگر کم شود. افراد جامعه به یکدیگر بدبین گردند و پیوندهای اخوت و محبت و دوستی و همکاری سست شود.

حق الناس یا حق الله؟

در این که آیا غیبت یک حق الهی است یا مردمی در میان فقها گفت و گو است آن ها که آن را حق الله می دانند به روایاتی استدلال می کنند که می گوید: برای رهایی از عواقب غیبت استغفار برای صاحبش کافی است. از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«سُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا كَفَّارَةُ الْإِغْتِيَابِ؟ قَالَ: تَسْتِغْفِرُ اللَّهَ لِمَنْ اغْتَيْبْتَهُ كُلَّمَا ذَكَرْتَهُ؛ از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردند: کفاره غیبت چیست؟ فرمود: کفاره اش این است که هر زمان به یاد غیبت شونده افتادی برای او استغفار کنی.» (۱)

ص: ۶۱۹

آن ها که آن را حق الناس می دانند به روایاتی استدلال می کنند که می گوید: تا غیبت شونده راضی نشود خداوند غیبت کننده را نمی آمرزد. از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود:

«إِنَّ صَاحِبَ الْغَيْبِ لَا يُغْفَرُ لَهُ حَتَّىٰ يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ؛ غیبت کننده بخشوده نخواهد شد تا غیبت شونده او را عفو کند» (۱).

ولی با توجه به این که قرآن مجید غیبت را تشبیه به خوردن گوشت برادر بعد از مرگ او کرده و می دانیم که هر جنایتی بر میت حق الناس است و دیه دارد بنابراین، تشبیه مذکور، حق الناس بودن غیبت را تأیید می کند.

به علاوه، هم در روایات آمده و هم عقل حاکم است که آبروی انسان مانند مال و جان اوست و هرگاه کسی صدمه ای بر مال و جان کسی وارد کند، تا جبران نکند یا حلیت نطلبد در امان نخواهد بود. همین طور است درباره آبروی او، که گاه ارزش آن از مال و جان هم بیشتر است.

البته اگر غیبت به گوش غیبت شونده نرسد و شخص غیبت کننده آن را نزد اشخاصی که در حضور آنان غیبت کرده، جبران نماید مثلاً- بگوید: اشتباه کردم، معلوم نیست او دارای چنین صفاتی باشد و به علاوه اگر هم چنین باشد ای بسا ما از او بدتریم؛ خلاصه آبروی از دست رفته او را جبران نماید، درست مثل کسی که خسارتی در غیاب کسی به مال او زده و در همان جا آن را جبران می کند؛ در چنین صورتی نیازی به طلبیدن حلیت نیست.

دعای معروف روز دوشنبه امام سجاد علیه السلام نیز به خوبی نشان می دهد که غیبت حق الناس است.

البته جای تردید نیست که اگر حلیت طلبیدن سبب فتنه و فساد یا اذیت و آزار بیشتری شود باید از آن صرف نظر کرد و به دعا و استغفار و کار خیر قناعت نمود و شاید همان گونه که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار گفته، ممکن است به

ص: ۶۲۰

این وسیله جمع میان اخبار شود یعنی اخباری که می گوید: باید حلیت طلبید، مربوط به جایی است که منشأ فتنه و فساد و اهانتی نشود و اخباری که می گوید:

استغفار کافی است، ناظر به جایی است که منشأ چنین اموری گردد. (۱)

البته در هر حال غیبت کننده باید در پیشگاه خدا از گناه خود توبه و استغفار کند.

این نکته نیز حائز اهمیت است که اگر غیبت به غیبت شونده برسد گناه مضاعفی خواهد بود یک گناه این که آبروی او را در میان جمعی برده و گناه دیگر این که او را آزار داده و غمگین ساخته است.

البته سزاوار است هنگامی که غیبت کننده برای عذرخواهی، توأم با تواضع و ندامت نزد غیبت شونده می آید، او هم محبت کند و از خطای او در گذرد تا مسأله به طور کامل پایان یابد.

ص: ۶۲۱

[[و قال علیه السلام]]

رُبَّ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ.

امام علیه السلام فرمود:

بسیارند کسانی که به سبب تعریف و تمجید دیگران فریب می‌خورند. (۱)

ص: ۶۲۳

۱- سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر آمده است که مثل همین مضمون در حکمت ۲۶۰ آمده و سپس می‌افزاید: قبل از سید رضی، ابن شعبه حرانی آن را در تحف العقول نقل کرده و میدانی نیز آن را در مجمع الامثال آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۵) اضافه میکنیم که همین مضمون در حکمت ۱۱۶ نیز ضمن بیان مطالب دیگر (مانند حکمت ۲۶۰) آمده است.

بی اعتنایی به تعریف و تمجید

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه حکیمانه به کسانی که مورد مدح و تمجید از سوی این و آن قرار می گیرند هشدار می دهد و می فرماید: «بسیارند کسانی که به سبب تعریف و تمجید دیگران فریب می خورند»؛ (رُبَّ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ).

درست است که باید افراد نیکوکار را تشویق کرد و عالمانی را که علم آن ها سبب پیشرفت جامعه انسانی اسلامی شده مورد تمجید قرار داد ولی گاه این تعریف و تمجیدها آفاتی را نیز به دنبال دارد که باید از آن پرهیز کرد.

نخست این که در بسیاری از اوقات سبب کبر و غرور می شود و شخص تمجید و تعریف شده پیش خود فکر می کند که سرآمد افراد جامعه است همه باید به او احترام بگذارند و در برابر او سکوت کنند و گوش به فرمانش باشند، و می دانیم که غرور و خودبرتربینی یکی از مهلکات است.

دیگر این که گاه این تعریف و تمجیدها سبب می شود که انسان در مسیر تکامل متوقف گردد. شخص تعریف و تمجید شده به خود می گوید: حال که همه پذیرفته اند من دارای صفات برجسته و فوق العاده ای هستم چه دلیلی دارد که بیش از این به خود زحمت دهم؟

مشکل دیگری که گاه از این تعریف و تمجیدها ناشی می شود این است که حسادت مخالفان را برمی انگیزد و به عداوت و دشمنی آن ها دامن می زند

و سبب می شود که آن شخص را به هر وسیله ای که ممکن است ضعیف و ناتوان سازند و از اعتبار و حیثیتش بکاهند.

به همین دلیل باید در هر چیز از جمله مدح و ثنای دیگران اعتدال را رعایت کرد و افراد کم ظرفیت و پزیرفت را به تناسب حالشان مورد مدح و تشویق قرار داد.

واژه «مفتون» از ماده «فَتَن» (بر وزن متن) به گفته بسیاری از ارباب لغت در اصل به معنای قراردادن طلا در کوره است تا خالص و ناخالص شناخته شود سپس این واژه به معنای آزمایش و امتحان به طور عام بکار رفته است. ولی در قرآن مجید در معانی متعددی استفاده شده است: آزمایش (عنکبوت، آیه ۲)، فریب دادن (اعراف، آیه ۲۷، بلا و عذاب (انفال، آیه ۲۵)، شرک و بت پرستی و مانع ایمان آوردن افراد شدن (انفال، آیه ۳۹)، اضلال و گمراه ساختن (مائده، آیه ۴۱) و شکنجه کردن (ذاریات، آیه ۱۳).

ولی ظاهراً تمام این معانی به همان ریشه ای باز می گردد که به آن اشاره شد.

واژه «فتنه» نیز در معانی مذکور به کار رفته و اما در مورد کلام امام علیه السلام منظور از «مفتون» شخص فریب خورده است یعنی بسیاری کسانی که فریب تعریف و تمجیدها را می خورند و از راه راست منحرف می شوند.

در این جا به دو نکته باید توجه کرد:

نخست این که همان گونه که در شرح سند این گفتار حکیمانه اشاره شد مرحوم سید رضی آن را در سه مورد از کلمات قصار آورده است: یکی در این جا و دو مورد دیگر در حکمت های ۱۱۶ و ۲۶۰. ممکن است این تکرار به دلیل مشغله های زیاد آن بزرگوار و طول زمان تألیف این کتاب نورانی بوده که گاه فراموش می کرده جمله ای را قبلاً آورده است، و باز تکرار می نموده و ممکن است به سبب اهمیتی که به این سخن داده تکرار آن را مناسب دانسته است.

نکته دیگر این که در بعضی از نسخ نهج البلاغه این گفتار حکیمانه آخرین کلمه قصار است و هجده کلمه قصار بعدی ذکر نشده است در حالی که در نسخه های دیگر چنین نیست شاید به این دلیل که مرحوم سید رضی بعداً آن ها را ملحق ساخته و در همه نسخه ها نبوده است.

نکته: مدح و تمجید در حد اعتدال

مدح و تمجید در حد اعتدال

شک نیست که باید نیکوکاران را به سبب نیکی هایشان مورد تشویق و تقدیر قرار داد همان گونه که بدکاران مورد نکوهش قرار می گیرند.

خداوند متعال در قرآن مجید یاران پیشگام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و کسانی را که بعداً به آن ها ملحق می شوند و مسیر صحیح آن ها را در پیش می گیرند مورد تقدیر قرار داده، می فرماید: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آن ها پیروی کردند، خداوند از آن ها خوشنود شد و آن ها (نیز) از او خوشنود شدند؛ و باغ هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند و این است پیروزی بزرگ! (۱).

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز در عهدنامه معروف مالک اشتر به مالک چنین توصیه می کند:

«وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةِ سَوَاءٍ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَرْهِيْدًا لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ وَ تَدْرِيْبًا لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ؛ هرگز نباید افراد نیکوکار و بدکار نزد تو یکسان باشند، زیرا این کار سبب می شود که نیکوکاران

ص: ۶۲۶

در نیکی هایشان بی رغبت شوند و بدکاران در اعمال بدشان تشویق گردند».

و این امر دلیل روشنی دارد: زیرا هنگامی که نیکوکاران به سبب نیکی هایشان مدح و ثنا شوند و یا-آنگونه که در دنیای امروز معمول است-جوایزی به آن ها داده شود، هم آن ها تشویق به ادامه راه می شوند و هم دیگران به راه نیک دعوت خواهند شد. همین گونه است در مورد نکوهش بدکاران یا مجازات آن ها، که هم سبب خودداری آن ها از تکرار آن اعمال در آینده می شود و هم دیگران عبرت می گیرند.

ولی این کار-همانند هر کار دیگر-اگر از حد اعتدال بیرون رود آثار سوئی خواهد داشت. مدح و ثنای زیاد، اسباب غرور و غفلت و عجب و خودبرتربینی و عوارض فاسد این صفات رذیله می گردد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در همان عهدنامه مالک اشتر، قبل از ذکر جمله هایی که پیش تر آمد به مالک خطاب کرده، می فرماید:

«ثُمَّ رَضَهُمْ عَلَىٰ أَلَّا يُطْرُوكَ وَلَا يَبْجَحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْإِطْرَاءِ تُخِيدُ الرَّهْوَ وَ تُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ؛ آنان را طوری تربیت کن که ستایش بیهوده از تو نکنند و تو را برای اعمالی که انجام نداده ای، تمجید نمایند! زیرا کثرت مدح و ثنا، خودپسندی و عجب به بار می آورد و انسان را به تکبر و غرور نزدیک می سازد».

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود:

«لَوْ مَشَى رَجُلٌ إِلَى رَجُلٍ بِسَيْفٍ مُرْهَفٍ كَانَ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَنْ يُثْنِيَ عَلَيْهِ فِي وَجْهِهِ؛ هر گاه کسی به دیگری با شمشیر تیز حمله کند بهتر از آن است که او را در پیش رو مدح و ثنا گوید».^(۱)

روایات در این زمینه بسیار است و حتی دستور داده شده که هر گاه انسان با چنین صحنه ای مواجه شد به خدا پناه برد.

امیر مؤمنان علیه السلام درباره صفات پرهیزکاران در خطبه همام می فرماید:

«إِذَا زُكِّيَ

ص: ۶۲۷

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۵۶.

أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مَنِّي بِنَفْسِي اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يُظُنُّونَ، وَاغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ!؛ هرگاه یکی از آن‌ها را مدح و ستایش کنند از آنچه درباره او گفته شده به هراس می‌افتد و می‌گوید: من از دیگران به خود آگاه‌ترم و پروردگارم به اعمال من از من آگاه‌تر است. بارالها! مرا به سبب نیکی‌هایی که به من نسبت می‌دهند مؤاخذه مفرما! و مرا برتر از آنچه آن‌ها گمان می‌کنند قرار ده و گناہانی را که من دارم و نمی‌دانند ببخش.»

ص: ۶۲۸

[[وقال علیه السلام]]

الدُّنْيَا خُلِقَتْ لِغَيْرِهَا، وَ لَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا.

امام علیه السلام فرمود:

دنیا برای غیرش آفریده شده نه برای خودش. (هدف از آفرینش این جهان، تکامل و آمادگی برای زیستن در جهان آخرت است). (۱).

مرحوم سید رضی در اینجا سخن مبسوطی دارد که متن و شرح آن ذیلاً خواهد آمد.

ص: ۶۲۹

۱- سند گفتار حکیمانه: تنها منبع دیگری که مرحوم خطیب در کتاب مصادر برای این گفتار حکمت آمیز ذکر کرده غررالحکم آمدی است که آن را با تفاوتی آورده است. سپس می افزاید: در کلمات و خطبه های امام علی در این زمینه مطالب زیادی ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۵)

دنیا وسیله است نه هدف

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه موقعیت واقعی دنیا را در عبارت کوتاهی بیان کرده، می فرماید: «دنیا برای غیرش آفریده شده نه برای خودش». (هدف از آفرینش این جهان، تکامل و آمادگی برای زیستن در جهان آخرت است)؛ «الدُّنْيَا خُلِقَتْ لِعَيْرِهَا، وَ لَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا».

نکته مهمی که امام علیه السلام در این جا یادآوری می کند نگاه های مختلفی است که به دنیا می شود.

توضیح این که: گاه در نظر بعضی افراد، روایاتی که در مدح دنیا آمده و آن را مزرعه آخرت یا دار عافیت و یا به منزله دانشگاه شمرده، با روایاتی که در ذم آن آمده متناقض است. در حالی که هرگز چنین نیست. اگر دنیا را برای دنیا بخواهیم، دنیای مذموم و نکوهیده است و اگر دنیا را ابزاری برای رسیدن به آخرت و مزرعه ای برای کشت بذر نیکی ها و معارف بدانیم ممدوح است و سرای نمونه.

امام علیه السلام در کلام گران بهای دیگری در نهج البلاغه همین معنا را با تعبیر دیگری بیان کرده است؛ در خطبه ۸۲ می فرماید:

«وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصْرَتَهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ؛ کسی که دنیا را وسیله بصیرت قرار دهد او را بینا می سازد و کسی که به آن به عنوان هدف نگاه کند نابینایش می کند».

مرحوم سید رضی در شرح این کلام در خطبه هشتاد و دو تعبیر جالبی دارد

می گوید:

«وَ إِذَا تَأَمَّلَ الْمُتَيَّمَّلُ قَوْلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتَهُ» وَحَدَّ تَحْتَهُ مِنَ الْمَعْنَى الْعَجِيبِ وَالْغَرَضِ الْبَعِيدِ، مَا لَا تُبْلَغُ غَايَتُهُ وَ لَا يُدْرَكُ غَوْرُهُ، لَا سَيِّمًا إِذَا قَرَنَ إِلَيْهِ قَوْلُهُ: «وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ» فَإِنَّهُ يَجِدُ الْفَرْقَ بَيْنَ «أَبْصَرَ بِهَا» وَ «أَبْصَرَ إِلَيْهَا» وَاضِحًا تَبَرُّاً، وَ عَجِيبًا بَيَّاهراً! صِلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ؛ اِذَا بَدَأَ بِدَرْسِ انْصَانِ فِي هَذِهِ السَّخْنِ اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا مِي فَرَمَايِدُ: كَسِي كَه بَا اَن بَنگَرْدِ بِنَايِش مِي كَنَد، دَقَّت كَنَد، دَر اَن، مَعْنَايِ شَكْفَتِ اَوْر وَ مَفْهُومِ ثَرْفِي خَوَاهِدِ يَافِت كَه هَر كَز بَه عَمَقِ اَن نَتَوَانِ رَسِيْد، بَه وِيْزَه اِگَر جَمَلَه «مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ» (كَسِي كَه بَه دُنْيَا بَنگَرْدِ وَ مَتْنَهَايِ اَرْزَوِيْشِ رَا دُنْيَا قَرَارِ دَهْدِ كُورْشِ خَوَاهِدِ كَرْد) دَر كَنَارِ جَمَلَه قَبْلِ كَزَاشْتَه شُود؛ دَر اِيْنِ صُورْتِ فَرْقِ وَاضِحِي مِيَاْنِ اَن دُو خَوَاهِدِ يَافِت، فَرْقِي رُوشِنِ وَ شَكْفَتِ اَنگِيْزِ وَ اَشْكَارِ. دَرُودِ وَ سَلَامِ خُدا بَر اَو بَادِ».

به تعبیر دیگر اگر به دنیا از نظر جنبه های مادی آن نگاه شود مرکز تراحم و تعارض و انواع زشتی هاست و اگر به جنبه های معنوی که به وسیله دنیا می توان به آن ها دست یافت نگاه شود هیچ گونه تعارض و تراحمی نیست و همه انسان ها با هم در مسیر روشنی می توانند به سوی زندگی جاویدان و پرافتخار سرای دیگر از آن کوچ کنند.

و در خطبه ۲۰۳ آمده است که امام علیه السلام می فرماید:

«فِيهَا اخْتَبَرْتُمْ وَ لَعِيْرَهَا خُلِفْتُمْ؛ شَمَا دَر دُنْيَا اَرْزَمَايِشِ مِي شُويْدِ وَ بَرَايِ غَيْرِ اَن، اَفْرِيْدَه شُدَه اِيْدِ».

قرآن مجید همین مطلب را با بیان شفاف دیگری ذکر کرده است آن جا که می فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»؛ آیا گمان کردید که شما را بیهوده آفریده ایم، و به سوی ما بازگشت نخواهید کرد؟! (۱)

اشاره به این که اگر سرای آخرتی بعد از دنیا نبود این زندگی عبث و بیهوده بود و همان گونه که در تفسیر نمونه در ذیل این آیه آمده است این جمله کوتاه

ص: ۶۳۱

و پر معنی یکی از زنده ترین دلایل رستاخیز و حساب و جزای اعمال را بیان می کند، و آن این که: اگر به راستی قیامت و معادی در کار نباشد زندگی دنیا عبث و بیهوده خواهد بود؛ زیرا زندگی این جهان، با تمام مشکلاتی که دارد و با این همه تشکیلات، مقدمات و برنامه هایی که خدا برای آن چیده است اگر صرفاً برای همین چند روز باشد بسیار پوچ و بی معنی می باشد.

این موضوع، درست به آن می ماند که طفلی در شکم مادر صاحب عقل و هوش کامل گردد، از خود سؤال می کند: چرا آفریدگار، مرا در این جا زندانی کرده است؟ این دست و پا این چشم و گوش برای چیست و به چه منظوری آفریده شده است؟ در این ظلمات ثلاث و در میان مشتی خون و آب، وجود من چه فایده ای دارد؟

ولی هنگامی که به او بگویند: در این جا پرورش می یابی و به زودی وارد دنیای وسیعی می شوی که فضایی باز و آفتابی درخشان، نهلهایی جاری و باغ هایی پرگل و پرتراوت دارد و در آن جا می توانی به تحصیل علم و دانش و انواع تفریحات سالم پردازی، باور می کند که زندگی دوران جنینی بیهوده و عبث نیست. (۱)

ص: ۶۳۲

۱- برای توضیح بیشتر به جلد ۱۴ تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۱۵ سوره مؤمنون تحت عنوان مرگ، نقطه پایان زندگی نیست «
مراجعه کنید.

[[و قال علیه السلام]]

إِنَّ لِيْنِي أُمَّيَّةً مِرْوَدًا يَجْرُونَ فِيْهِ، وَ لَوْ قَدْ اِخْتَلَفُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ
ثُمَّ كَادَتْهُمْ الضُّبَاعُ لَعَلَّبْتُهُمْ.

امام علیه السلام فرمود:

بنی امیه تا زمان معینی مهلت دارند که به ساخت و تاز مشغول باشند و همین که بین آن ها اختلاف افتاد دشمنان ضعیف گفتارصفتشان آن ها را فریب می دهند

و بر آنان پیروز می شوند.^(۱)

مرحوم سید رضی در ذیل این گفتار حکیمانه می گوید: «مَرُود» در این جا مَفْعَل (بر وزن مکتب) است که از ماده «إِرواد» گرفته شده و به معنای مهلت دادن و اظهار کردن است و این تعبیر از فصیح ترین و جالب ترین تعبیرات است گویا

ص: ۶۳۳

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در این جا منبع دیگری برای این گفتار حکیمانه ذکر نکرده ولی در آن در نهاییه ابن اثیر و همچنین در لسان العرب آمده است. ذکر آن در این دو کتاب لغت معروف، دلیل بر شهرت آن است. در مصنف ابن ابی شیبہ (ج ۸، ص ۶۱۲) نیز این کلام بدون ذکر از بنی امیه آمده است. همچنین در کنز العمال متقی هندی (ج ۵، ص

(۷۹۹)

امام علیه السلام مهلتی را که آن‌ها برای حکومت دارند تشبیه به میدان مسابقه کرده که مسابقه دهندگان با نظم و ترتیب در یک مسیر به سوی هدفی پیش می‌روند اما هنگامی که به آن هدف رسیدند نظم آن‌ها به هم می‌خورد؛

(قال الرضیُّ: و المروءُ هنا مفعَلٌ من الإروادِ و هو الإمهالُ و الإظهارُ و هذا من أفصحِ الكلامِ و أغربِهِ فكأنَّه علیه السلام شَبَّه المَهله التي هم فيها بالمِضمارِ الذی یجرون فیهِ إلى الغایهِ فإذا بلغوا مُنقَطِعها انتَقَضَ نظامُهُم بعدها).

ص: ۶۳۴

امام علیه السلام در این گفتار حساب شده خود پیش بینی روشنی درباره آینده بنی امیه کرده، می فرماید: «بنی امیه تا زمان معینی مهلت دارند که به تاخت و تاز مشغول باشند و همین که بین آن ها اختلاف افتاد دشمنان ضعیف گفتارصفتشان آن ها را فریب می دهند و بر آنان پیروز می شوند»؛ (إِنَّ لِيْنِي أُمَّيَّةَ مَرْوَدًا يَجْرُونَ فِيهِ، وَ لَوْ قَدِ اخْتَلَفُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ ثُمَّ كَادَتْهُمْ الضَّبَاعُ لَعَلَبَتْهُمْ).

همان گونه که مرحوم سید رضی گفته: «مَرْوَد» (بر وزن مکتب) (۱) به معنای مهلت است و «يَجْرُونَ» به معنای حرکت به سوی مقصد می باشد. «كَادَتْهُمْ» از ماده «کید» به معنای فریب دادن است و «الضَّبَاعُ» جمع «ضَبْع» به معنای گفتار است.

امام علیه السلام پیش بینی روشنی درباره آینده تاریک بنی امیه کرده است و همان گونه که پیش بینی کرده بود رخ داد.

ابن ابی الحدید می گوید: این یک خبر غیبی صریح است زیرا بنی امیه مادامی که در میانشان اختلاف نبود و جنگشان تنها با غیر خودشان بود مانند جنگ معاویه در صفین و جنگ یزید با اهل مدینه و ابن زبیر در مکه و جنگ مروان

۱- در نسخه صبحی صالح مود» با کسره میم (بر وزن منبر) ذکر شده در حالی که ارباب لغت این واژه را به معنای میله ای که در سر میدان می گذارند ذکر کرده اند که هیچ تناسبی با محل بحث ما ندارد. بنابراین، صحیح همان مروود» (بر وزن مکتب) به معنای مهلت است

ضحاک و عبد الملک با ابن اشعث و ابن زبیر و جنگ یزید بن عبد الملک با بنی المہلب و جنگ ہشام با زید بن علی، در این ایام حکومت مستقری داشتند اما ہنگامی کہ ولید بن یزید بہ حکومت رسید و پسر عمویش یزید بن ولید بہ جنگ او برخاست و او را بہ قتل رسانید بنو امیہ با ہم اختلاف کردند و وعدہ الہی فرارسید و در این زمان بود کہ دعوت کنندگان بہ سوی بنی العباس در خراسان برخاستند و مروان بن محمّد از جزیرہ آمد و طالب خلافت بود. ابراہیم بن ولید را از خلافت خلع کرد و گروہی از بنی امیہ را بہ قتل رسانید و حکومتشان سست شد و دولت ہاشمی روی کار آمد و نمو کرد و حکومت بنی امیہ بہ کلی زایل شد و زوال نہایی آن بہ دست ابومسلم خراسانی بود (و عجب این کہ) او در ابتدای کار فردی بسیار ضعیف، فقیر و مسکین بود و این شاہد خوبی برای گفتار امام علیہ السلام است کہ لشکر او را تشبیہ بہ گفتار کرده است. (۱)

این احتمال نیز وجود دارد کہ تشبیہ ابومسلم و یارانش بہ گفتار نہ بہ دلیل ضعف و ناتوانی آن ہا بود؛ آن ہا مردانی شجاع و نیرومند بودند ولی همچون گفتار تدبیر کافی نداشتند و لذا بہ آسانی بنی عباس قدرت را از دست آن ہا گرفتند در حالی کہ پایہ گذار قدرت آن ہا بودند ولی بنی عباس شیطان صفت و فرصت طلب حکومت را ربودند و ابومسلم را بہ آسانی کشتند.

در واقع زوال حکومت بنی امیہ بہ دلیل قدرت زیاد لشکر ابومسلم نبود بلکہ بخش مهمی از آن بہ سبب همان اختلافات و جنگ درونی آن ہا بود کہ امام علیہ السلام در کلام مورد بحث بہ آن اشارہ فرمودہ است.

مرحوم شہید مطہری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران در این زمینہ چنین می گوید: برخی تاریخ نویسان ایرانی اخیراً کوشش دارند کہ ہمہ موفقیت ہای قیام سیاہ جامگان را مرہون شخصیت ابومسلم معرفی کنند. شک

ص: ۶۳۶

نیست که ابو مسلم سردار لایقی بوده است، ولی آن چیزی که زمینه را فراهم کرد چیز دیگر بود. گویند که ابومسلم در مجلس منصور آنگاه که مورد عتاب قرار گرفت، از خدمات خویش در راه استقرار خلافت عباسی سخن راند و کوشش کرد با یادآوری خدمات خود منصور را رام کند. منصور پاسخ داد که اگر حتی کنیزی را برای این امر دعوت می کرد موفق می شد، و اگر تو به نیروی خودت می خواستی قیام کنی از عهده یک نفر هم بر نمی آمدی.

هر چند در بیان منصور اندکی مبالغه است، اما حقیقت است و به همین دلیل منصور توانست ابومسلم را در اوج عزت و قدرتش بکشد و آب هم از آب تکان نخورد. (۱)

بنابراین، مفهوم تشبیه امام علیه السلام ممکن است این باشد که به قدری بنی امیه بر اثر اختلاف درونی ضعیف می شوند که حتی فرد ضعیفی نیز می تواند آن ها را از پای درآورد تا چه رسد به سردار نیرومندی همچون ابومسلم.

البته در مورد قساوت و خون ریزی ابومسلم مطالب زیادی در تواریخ آمده که آن هم در جای خود قابل قبول است.

به هر حال مرحوم سید رضی در ذیل کلام امام علیه السلام چند جمله دارد که با ذکر آن این بحث را پایان می دهیم. او می گوید: «مَرُود» در این جا مَفْعَل (بر وزن مکتب) است که از ماده «إِرواد» گرفته شده و به معنای مهلت دادن و اظهار کردن است و این تعبیر از فصیح ترین و جالب ترین تعبيرات است گویا امام علیه السلام مهلتی را که آن ها برای حکومت دارند تشبیه به میدان مسابقه کرده که مسابقه دهندگان با نظم و ترتیب در یک مسیر به سوی هدفی پیش می روند اما هنگامی که به آن هدف رسیدند نظم آن ها به هم می خورد؛ (قال الرضی: و المَرُودُ هنا مَفْعَلٌ من الإِروادِ و هو الإِمهالُ و الإِظهارُ و هذا من أفصحِ الکلامِ و أغزبه فکأنه علیه السلام شَبه

ص: ۶۳۷

المُهله التي هم فيها بالمِضمارِ الذي يجرون فيه إلى الغايه فإذا بلغوا مُنقَطعها انتَقَضَ نظامُهم بعدَها). (١)

ص: ٦٣٨

١- در جلد سوم از همین کتاب، ذیل خطبه ٨٧ بحث مفصلي در مورد ناکامی بنی امیه در حکومت و زوال حکومت آنها مطرح کرده ایم.

[[و قال علیه السلام]]

فِي مَدْحِ الْأَنْصَارِ

هُمْ وَاللَّهِ رَبُّوهُ الْإِسْلَامَ كَمَا يُرَبِّي الْفُلُوءَ، مَعَ غَنَائِهِمْ، بِأَيْدِيهِمُ السَّبَاطِ، وَالْأَسْتِيهِمُ السَّلَاطِ.

امام علیه السلام در مدح و ستایش انصار چنین فرمود:

به خدا سوگند آن ها اسلام را همچون فرزندی در دامانشان پرورش دادند با دست های گشاده و پرسخاوت و زبان های گویا و فصیح، با این که نیاز مادی به آن نداشتند. (۱)

ص: ۶۳۹

۱- سند گفتار حکیمانه: تنها موردی که مرحوم خطیب در مصادر اضافه بر نهج البلاغه ذکر می کند این است که زمخشری در ربیع الابرار آن را با تفاوتی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۵). ولی در نسخه ربیع الأبراری که ما در دست داریم هیچ تفاوتی با آنچه در نهج البلاغه آمده است دیده نمی شود.

طایفه پرافتخار انصار

امام علیه السلام در این گفتار فصیحانه مدح بلیغی درباره انصار (یارانی که اهل مدینه بودند و به پیغمبر صلی الله علیه و آله پیوستند) بیان کرده، می فرماید: «به خدا سوگند آن ها اسلام را همچون فرزندی در دامانشان پرورش دادند با دست های گشاده و پرسخاوت و زبان های گویا و فصیح، با این که نیاز مادی به آن نداشتند»؛ (هُم وَ اللّٰهِ رَبُّوْا الْاِسْلَامَ كَمَا يُرَبِّي الْفُلُوْءَ مَعَ غَنَائِهِمْ، بِاَيْدِيهِمُ السَّبَاطِ، وَ اَلْسِنَتِهِمُ السَّلَاطِ).

«فُلُوْءُ» (بر وزن حلم) به معنای بچه اسب است. در بعضی از شروح نهج البلاغه این واژه را تفسیر به مُهر کرده اند که آن هم به معنای بچه اسب است.

«سَبَاطِ» (بر وزن صفات) جمع «سَبَطِ» (بر وزن سبد) به معنای شخص سخاوتمند است.

«سِلَاطِ» (بر وزن صفات) جمع «سَلِيْطِ» به معنای شخص فصیحی است که منطق کوبنده ای دارد.

در این گفتار حکیمانه، امام علیه السلام، هم اشاره به نقش انصار در پیشرفت اسلام کرده و هم دو صفت برجسته آن ها را بیان نموده است.

در قسمت اول، کار آن ها را تشبیه به پرورش فرزند می کند و می دانیم که اسلام هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه هجرت کرد در واقع همچون نهال یا کودکی بود که هنوز پرورش نیافته بود. انصار و یاران مدینه به سرعت به

آن پیوستند و از آن حمایت کردند و در جنگ های مختلف دفاع جانانه نمودند تا اسلام پرورش و گسترش یافت و این نهال الهی به ثمر رسید.

به راستی اگر اسلام در مکه می ماند بر حسب ظاهر نور آن خاموش می گشت چراکه بت پرستان مکه تعصب عجیبی به بت های خود داشتند، اضافه بر این، سلطه آن ها بر کعبه و حرم مکه منافع مادی زیادی برایشان داشت و اسلام این منافع را تهدید می کرد. به همین دلیل با تمام قوا مقابل پیغمبر صلی الله علیه و آله ایستادند و حتی تصمیم بر قتل آن حضرت گرفتند و اگر هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به آن صورت پیچیده رخ نمی داد ای بسا به دست آن ها به شهادت می رسید.

ولی انصار از همان آغاز کار جان خود را در طبق اخلاص گذاشتند و به پیغمبر صلی الله علیه و آله تقدیم نمودند، و پشتیبانی آن ها حملات پی در پی بت پرستان مکه را خنثی کرد و سرانجام، اسلام، تمام جزیره العرب را در زیر بال و پر خود قرار داد و این افتخار برای انصار در تاریخ اسلام ثبت شد.

نکته: فضایل انصار در قرآن و روایات اسلامی

فضایل انصار در قرآن و روایات اسلامی

قرآن مجید کراراً انصار را ستوده است. در آیه ۱۰۰ سوره توبه می خوانیم:

« وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَيْدًا ذَلِكِ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ »؛ پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آن ها پیروی کردند، خداوند از آن ها خوشنود گشت، و آن ها (نیز) از او خوشنود شدند؛ و باغ هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ!».

همچنین در آیه ۱۱۷ همین سوره می خوانیم: « لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ

وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ
«مسلمانان خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آن که نزدیک بود دل های گروهی از آن ها، از حق منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند)؛ سپس خدا توبه آن ها را پذیرفت، که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است!».

همچنین در آیه ۷۴ سوره انفال آمده است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»؛ و آن ها که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند، و آن ها که پناه دادند و یاری نمودند، آنان مؤمنان حقیقی اند؛ برای آن ها، آمرزش (و رحمت خدا) و روزی شایسته ای است.».

در احادیث اسلامی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام رسیده نیز فضایل فراوانی برای طائفه انصار ذکر شده است. از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» تا آن جا که فرمود:

«أَلَا إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي عَيْنِي الَّتِي آوَى إِلَيْهَا أَلَا وَإِنَّ الْأَنْصَارَ تَرْسِي فَاغْفُوا عَنْ مَسِيئَتِهِمْ وَاعِينُوا مُحْسِنَتَهُمْ؛ من از میان شما می روم و دو چیز گران مایه در میان شما می گذارم...»

آگاه باشید که اهل بیت من به منزله چشمان من اند که به آن ها اعتماد می کنم و انصار، سپر من (در برابر دشمنان) هستند. خطاکار آن ها را ببخشید و نیکوکار ایشان را یاری کنید». (۱)

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم:

«وَمَا سُلَّتِ السُّيُوفُ وَلَا أُقِيمَتِ الصُّفُوفُ فِي صَلَاةٍ وَلَا زُحُوفٍ وَلَا جَهْرٍ بِأَذَانٍ وَلَا أَنْزَلَ اللَّهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا حَتَّىٰ أَسْلَمَ أَتْنَاءَ الْقَيْلَةِ الْأَوْسُ وَالْخَزْرَجُ؛ شمشیرها کشیده نشد و صفوف (پرجمعیت)

ص: ۶۴۲

در نماز و میدان جنگ برپا نگشت و اذان آشکارا گفته نشد و خطاب به «یا ایها الذین آمنوا» از سوی خداوند نازل نگردید تا زمانی که فرزندان قبیله (۱) یعنی اوس و خزرج (طائفه انصار) اسلام را پذیرفتند (و آن را یاری کردند)». (۲)

در کامل ابن اثیر حدیث مشروحی که حاکی از فضیلت بزرگ انصار است از ابو سعید خدری نقل شده که خلاصه اش چنین است: هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غنائم جنگ حنین را به قریش و قبایل عرب داد و به انصار چیزی عطا نفرمود انصار ناراحت شدند و گفتند: گویا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به قوم و قبیله خود رسیده و ما را فراموش کرده است. سعد بن عباده که بزرگ انصار بود این مطلب را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسانید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جمعیت انصار را نزد من حاضر کن. آن ها نزد حضرت حاضر شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را مؤاخذه کرد و فرمود: این چه حرفی است که پشت سر من زدید؟ مگر هنگامی که به سوی شما آمدم گمراه نبودید؟ خداوند شما را به وسیله من هدایت کرد، فقیر بودید بی نیاز کرد، با هم دشمن بودید شما را با هم متحد نمود. آیا چنین نیست؟ همه عرض کردند: آری، به خدا سوگند همین گونه است. فرمود: چرا به من پاسخ نمی گوئید؟ عرض کردند: چه پاسخی بدهیم؟ فرمود: شما هم می توانید بگوئید: دیگران تو را تکذیب کردند ما تصدیق کردیم، دست از یاری ات برداشتند ما یاری ات کردیم تو را ترک کردند ما به تو پناه دادیم. با این حال آیا راضی نیستید مردم (اشاره به قریش و قبایل عرب است) گوسفند و شتر ببرند اما شما همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه هایتان باز گردید؟ سپس این جمله را فرمود: قسم به کسی که جان من به دست اوست اگر من از مهاجرین نبودم دوست داشتم از انصار باشم، اگر همه مردم مسیری را انتخاب کنند و انصار مسیر دیگری را، من به مسیر انصار خواهم رفت: «اللهم

ص: ۶۴۳

۱- «قبیله» اسم مادر طائفه اوس و خزرج می باشد. (بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۲۵).

۲- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۱۲، ح ۱۷.

ارْحَمِ الْأَنْصَارَ وَ أَبْنَاءَ الْأَنْصَارِ وَ أَبْنَاءَ الْأَنْصَارِ؛ خداوند! انصار و فرزندان و فرزندان فرزندان آن ها را مشمول رحمت قرار ده. این جا بود که انصار به گریه افتادند و آنقدر اشک ریختند که محاسنشان از اشک چشمانشان تر شد و عرضه داشتند: همه ما راضی شدیم که پیامبر صلی الله علیه و آله در سهم ما باشد». (۱)

امام سجاد علیه السلام در دعای چهارم صحیفه سجادیه توصیف بسیار بلیغ و جالبی درباره انصار و فضایل آن ها فرموده است.

ولی روشن است که منظور از انصار در این آیات و روایات، افراد ثابت الایمان و خالص و مخلص هستند نه گروهی از منافقین که خود را در صف آن ها جای داده بودند و یا آن ها که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر عهد خود با خدا و رسولش باقی نماندند.

ص: ۶۴۴

۱- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۷۱؛ تاریخ طبری، حوادث سال هشتم.

[[و قال علیه السلام]]

الْعَيْنُ وَكَأُ الشَّه.

امام علیه السلام فرمود:

چشم، نگهدارنده نشیمنگاه است. (۱)

مرحوم سید رضی در توضیح این گفتار می گوید: «این کلام امام علیه السلام از تشبیهات عجیب است. امام علیه السلام نشیمنگاه را به مَشْكَ تشبیه کرده و چشم را به بندی که بر دهانه مَشْكَ می بندند که هر گاه بند را رها کنند مَشْكَ نمی تواند آنچه در آن است نگهداری کند، مشهور است که این سخن نخست از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده شده ولی جمعی آن از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده اند، این را مبرد در کتاب المقتضب در باب اللفظ بالحروف آورده و ما در کتاب مجازات آثار النبویه درباره این

ص: ۶۴۵

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر به آنچه مرحوم سید رضی در ذیل این کلام شریف آورده قناعت کرده و می گوید: آن مرحوم در ذیل این کلام ذکر کرده است که مبرد آن را در کتاب مقتضب آورده و ما به همین قناعت می کنیم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۶). اضافه میکنیم این کلام در بسیاری از کتب اهل سنت گاه از پیامبر اکرم علی واله و گاه از امیر مؤمنان علیه نقل شده از جمله: مسند احمد، ج ۴، ص ۹۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۵؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۹۵

استعاره و تشبيه سخن گفته ايم»؛

(قال الرضى: وهذه من الاستعارات العجيبة، كأنه يشبه السه بالوعاء، والعين بالوكاء، فإذا أُطلق الوكاء لم ينضب الوعاء وهذا القول في الأشهر الأظهر من كلام النبي صلى الله عليه وآله وقد رواه قومٌ لأمر المؤمنين عليه السلام و ذكر ذلك المبرّد في كتاب «المقتضب» في باب «اللفظ بالحروف». وقد تكلمنا على هذه الاستعاره في كتابنا الموسوم: «بمجازات الآثار النبويّه» .

ص: ٦٤٦

یک تشبیه عجیب

امام علیه السلام در این جمله کوتاه و پرمعنا اشاره به نکته ای می کند که متن آن در واقع یک مسأله فقهی است و پیام آن یک مسأله اجتماعی و سیاسی و اخلاقی.

می فرماید: «چشم، نگهدارنده نشیمنگاه است»؛ (الْعَيْنُ وَكَاءُ السَّهِّ).

اشاره به این که هنگامی که انسان به خواب می رود بسیار می شود که وضوی او بر اثر خروج ریح باطل گردد.

«وِكَاءُ» به معنای نخعی است که دهانه مشك را با آن می بندند و «السَّهِّ» به معنای نشیمنگاه است. هنگامی که این نخ محکم باشد چیزی از مشك خارج نمی شود ولی زمانی که آن نخ، باز یا شل شود آنچه در مشك است بیرون می ریزد و این تعبیر به گفته مرحوم سید رضی از کنایات و تشبیهات عجیب است و منظور امام علیه السلام این است که انسان تا خواب نرفته می تواند خود را حفظ کند تا وضوی او باطل نشود اما زمانی که به خواب رفت اعضای او سست می شود و نمی تواند خود را حفظ کند و ای بسا چیزی از او خارج شود و وضو باطل گردد و در واقع فلسفه بطلان وضو به سبب خواب، ممکن است همین باشد.

در احادیث اهل سنت جمله ای در ذیل این حکمت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که این معنا را روشن تر می سازد. در کتاب مغنی ابن قدامه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است که فرمود:

«الْعَيْنُ وَكَاءُ السَّهِّ فَمَنْ نَامَ فَلْيَتَوَضَّأْ». (۱)

ص: ۶۴۷

این گفتار پرمعنی پیام مهمی در زمینه مسائل اجتماعی و اخلاقی و سیاسی دارد و به ما می گوید. اگر چشمانتان بسته باشد خطاهای زیادی از شما سر می زند.

کسی که چشم بسته بر سر سفره غذا بنشیند نمی تواند خوب و بد و آنچه را برای او نافع یا زیان بار است تشخیص دهد.

کسی که چشم بسته در مسائل سیاسی وارد می شود ممکن است سرنوشت جامعه ای را به خطر بیفکند.

کسی که چشم بسته دوست انتخاب می کند ای بسا دوستانی را برگزیند که بلای جان او شوند.

خلاصه هر کس چشم بسته به راهی برود آینده مبهم و یا خطرناکی دارد. چشم در واقع طنابی است که بر دهانه زشتی ها و بدی ها و ناهنجاری ها گره می زند.

نویسنده معروف مصری، محمد عبده در شرح نهج البلاغه خود در شرح این کلام می گوید: این سخن در واقع مثالی است برای فایده چشم در حفظ انسان از آنچه از پشت سرش (ناآگاهانه) ممکن است به او برسد و این که فایده چشم تنها این نیست که صاحبش را از آنچه در برابر اوست حفظ کند بلکه باید از آنچه پشت سر اوست نیز آگاه گردد و وی را حفظ کند و این در واقع ارشادی است به وجوب بینا بودن در مواردی که غفلت زاست.

و در پایان می گوید: آنچه سزاوار سخنی است که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یا از امیر مؤمنان علیه السلام در این زمینه نقل شده، همین است. (۱)

البته این سخن نباید بدان معنا باشد که مفهوم اصلی کلام امام علیه السلام یا کلام رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد مبطلات وضو نادیده گرفته شود در واقع، کلام، یک مفهوم مطابقی دارد و یک سلسله معانی التزامی.

ص: ۶۴۸

[[و قال علیه السلام]]

فِي كَلَامٍ لَهُ:

وَ وَلِيَهُمْ وَالٍ فَأَقَامَ وَ اسْتَقَامَ، حَتَّى ضَرَبَ الدِّينُ بِجِرَانِهِ.

امام علیه السلام در کلام خویش فرمود:

یک والی (الهی) بر مسلمانان حکومت کرد و حق را برپا داشت و خود در جاده حق گام برداشت تا آن جا که شتر دین گلوگاه خود را بر زمین نهاد و اسلام استقرار یافت (این سخن اشاره زیبایی است به وضع شتران هنگامی که به مقصد می رسند

و از پیمودن راه راحت می شوند، استراحت می کنند آن گونه که

گلوگاه خود را بر زمین می نهند). (۱)

ص: ۶۴۹

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در کتاب مصادر تنها چیزی که در این جا نقل می کند کلام ابن ابی الحدید است که می گوید: این گفتار حکیمانه بخشی از خطبه ای طولانی است که امام علی هنگام خلافتش آن را ایراد فرمود و موقعیت خود را نسبت به پیغمبر اکرم عنوان و وضع مسلمانان را بعد از آن حضرت بیان کرد. سپس نتیجه گیری می کند: از کلام ابن ابی الحدید استفاده میشود که او دسترسی به خطبه ای در غیر نهج البلاغه پیدا کرده که در آن روز در میان اندیشمندان رواج داشته و این جمله بخشی از آن بوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۶).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آیین الهی را سامان بخشید

امام علیه السلام در این گفتار پرمعنی خویش اشاره به شخصی کرده که نام او را نبرده و از خدمات او تعریف می کند می فرماید: «یک والی (الهی) بر مسلمانان حکومت کرد و حق را برپا داشت و خود در جاده حق گام برداشت تا آن جا که شتر دین گلوگاه خود را بر زمین نهاد و اسلام استقرار یافت (این سخن اشاره زیبایی است به وضع شتران هنگامی که به مقصد می رسند و از پیمودن راه راحت می شوند، استراحت می کنند آن گونه که گلوگاه خود را بر زمین می نهند)؛ (فِی کَلَامٍ لَهُ: وَ وَلِيَهُمْ وَالٍ فَأَقَامَ وَ اسْتَقَامَ، حَتَّى ضَرَبَ الدِّينُ بِجَرَانِهِ).

در تفسیر این سخن و این که امام علیه السلام اشاره به چه کسی نموده نظرات مختلفی در میان شارحان نهج البلاغه وجود دارد که می توان آن را در سه نظر خلاصه کرد:

نخست این که منظور، پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است که بر مردم حکومت کرد و امور را سامان داد و خود در مسیر صحیح الهی گام برداشت تا زمانی که اسلام سراسر جزیره العرب را فراگرفت و آرامشی پیدا شد آن گونه که شتر هنگامی که به مقصد می رسد می خوابد و گلوگاه خود را بر زمین می نهد.

محمد عبده، دانشمند معروف مصری در شرح نهج البلاغه خود می گوید:

منظور از والی در این جا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که مردم را سرپرستی کرد و سیاست شریعت را در میان آن ها گسترش داد. آنگاه اضافه می کند: بعضی

گفته اند که منظور از این شخص، عمر بن خطاب است. (۱)

ولی روشن است که خود او نظریه دوم را نپذیرفته است.

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود موسوم به فی ظلال نهج البلاغه همین نظریه را تأیید می کند و می گوید: منظور از والی در این جا رسول خدا صلی الله علیه و آله است همان گونه که در شرح شیخ محمد عبده آمده و معنی کلام امام علیه السلام این است که اسلام در زمین مستقر شد و خداوند به برکت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را بر ادیان دیگر برتری داد. (۲)

نظریه دیگر این است که منظور از این شخص، خلیفه دوم می باشد که در زمان او اسلام گسترش فراوانی یافت و فتوحات زیادی برای مسلمین رخ داد به گونه ای که اسلام قسمت عمده جهان متمدن آن روز را زیر بال و پر خود قرار داد.

ابن ابی الحدید از طرفداران سرسخت این نظریه است.

آن ها برای اثبات این نظریه معتقدند که این جمله بخشی از خطبه ای بوده که امام علیه السلام ایراد فرموده و بخشی از آن خطبه طبق آنچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود آورده چنین است:

«فَاخْتَارَ الْمُسْلِمُونَ بَعْدَهُ بَأْرَائِهِمْ رَجُلًا مِنْهُمْ، فَقَارَبَ وَ سَدَّدَ حَسْبَ اسْتِطَاعَتِهِ عَلَى ضَعْفٍ وَ عَجَزٍ كَانَا فِيهِ ثُمَّ وَلِيَهُمْ بَعْدَهُ وَالٍ فَأَقَامَ وَ اسْتَقَامَ حَتَّى ضَرَبَ الدِّينَ بِجِرَانِهِ عَلَى عَسْفٍ وَ عَجَزٍ كَانَا فِيهِ ثُمَّ اسْتَخْلَفُوا ثَالِثًا لَمْ يَكُنْ يَمْلِكُكَ أَمْرَ نَفْسِهِ شَيْئًا غَلَبَ عَلَيْهِ أَهْلُهُ فَقَادُوهُ إِلَى أَهْوَائِهِمْ كَمَا يَقُودُ الْوَلِيدَةَ الْبَعِيرُ الْمَخْطُومُ فَلَمْ يَزَلْ الْأَمْرُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ يَبْعُدُ تَارَةً وَ يَقْرُبُ أُخْرَى حَتَّى نَزَّوَا عَلَيْهِ فَقَتَلُوهُ، ثُمَّ جَاءُوا بِى مَدَبَّ الدُّبَابِ يَرِيدُونَ بَيْعَتِي؛ مُسْلِمَانًا، بَعْدَ از او (بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله) به آرای خود مردی را انتخاب کردند که به افکار آن ها نزدیک شد و به اندازه توان خود

ص: ۶۵۱

۱- شرح نهج البلاغه عبده، ص ۵۷۸.

۲- فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸۰

کارها را محکم نمود با این که ضعف و ناتوانی هایی نیز داشت سپس بعد از آن ها مردی بر آن ها حکومت کرد که حق را برپا داشت و در مسیر حق گام برمی داشت تا زمانی که دین گسترش یافت و همچون شتری که به مقصد می رسد و آرام می گیرد و گلوی خود را بر زمین می نهد آرامش در جهان اسلام پیدا شد هر چند او نیز دارای خشونت فراوان و عدم اعتدال در پیمودن راه بود سپس شخص سومی را به خلافت برگزیدند که مالک چیزی از امور خود نبود خاندان او بر او چیره شدند و او را به سوی خواسته های نادرست خود سوق دادند همانگونه که بچه شتر مهارزده را به هر طرف می برند و این وضع همچنان بین او و بین مردم ادامه یافت. گاه از مردم دور می شد و گاه به آن ها نزدیک می گردید تا (مردم به جان آمدند و) او را به قتل رساندند سپس به سراغ من آمدند و همچون سیل خروشان اطراف مرا گرفتند تا با من بیعت کنند» (۱).

البته اگر صحت این خطبه را بپذیریم- هر چند مرحوم علامه امینی آن را شدیداً انکار کرده و از مجعولات می شمرد (۲)- مشکل مهمی طبق عقاید شیعه ظاهر نمی شود چرا که امام علیه السلام گرچه کارهایی از خلیفه دوم را ستوده اما اعمال دیگری از او را نکوهش کرده و او را به خشونت و عدم اعتدال در پیمودن راه توصیف کرده است.

نویسنده کتاب تمام نهج البلاغه این جمله را ضمن نامه ای بیان کرده که امام علی علیه السلام در پاسخ سؤالات مردم درباره خلفای پیشین نگاشت و دستور داد هر روز جمعه آن را در نقاط مختلف برای مردم بخوانند و آن نامه بسیار طولانی و مفصل است و جمله مذکور در ضمن آن آمده است.

نویسنده این کتاب در پایان این نامه منابع متعددی برای آن ذکر کرده است

ص: ۶۵۲

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۱۸

۲- الغدیر، ج ۸، ص ۴۰

ولی چنان نیست که تمام آنچه او آورده در یک منبع باشد بلکه ظاهراً قسمت های مختلفی از آن در منابع گوناگونی بوده و او آن ها را به هم پیوند داده است. (۱)

نظریه سوم این که آنچه امام علیه السلام در تمجید از خلیفه اول و دوم ذکر کرده از باب تقیه و ملاحظه حال مردم بوده چرا که گروه زیادی تحت تأثیر تبلیغات پرشور طرفداران خلفای نخستین بودند و مقاومت در مقابل اعتقادات آن ها موجب تنش فراوانی می شد. امام علیه السلام در این بخش از سخنان خود مصلحت را در آن دیده که نخست خدمات آن ها را بستاید سپس به نقاط ضعف آن ها اشاره کند ولی در مورد خلیفه سوم که حتی مردم آن زمان اعتقاد چندانی به او نداشتند و از محبوبیت عامه برخوردار نبود تقیه را کنار گذاشته و با صراحت به اشتباهات او اشاره فرموده است.

ولی با توجه به این که اصالت این خطبه و نامه ثابت نیست تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

در بعضی از کتب معروف، مانند کشف المحججه سید بن طاووس و المسترشد محمد بن جریر طبری نامه فوق از مرحوم کلینی در کتاب الرسائل نقل شده است (متأسفانه الرسائل، امروز در دست ما نیست و به همین دلیل از دو کتاب فوق نقل کردیم) ولی جمله ای که مرحوم سید رضی آورده در آن نامه نیست. بنابراین احتمال دیگری وجود دارد و آن این که نامه مزبور خالی از این جمله بوده و بعداً این جمله را که امیر مؤمنان علی علیه السلام در جای دیگر بیان کرده به آن افزوده اند و محتوای نامه دگرگون شده است.

ص: ۶۵۳

[[و قال علیه السلام]]

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ عَضُوضٌ، يَعْضُ الْمُوسِرُ فِيهِ عَلَى مَا فِي يَدَيْهِ وَلَمْ يُؤْمَرْ بِذَلِكَ، قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ». تَنْهَدُ فِيهِ الْأَشْرَارُ، وَتُسْتَدَلُّ الْأَخْيَارُ، وَيُبَايِعُ الْمُضْطَرُّونَ، وَقَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِ بَيْعِ الْمُضْطَرِّينَ.

امام علیه السلام فرمود:

زمانی بر مردم فرا می رسد که ثروتمندان بر آنچه در دست دارند دندان می فشارند در حالی که چنین دستوری به آن ها داده نشده است (بلکه به عکس) خداوند سبحان می فرماید: «احسان و بخشش را در میان خود فراموش نکنید» (و در آن زمان) اشرار و بدان بر مردم مسلط می شوند و نیکان و پاکان را خوار می کنند و مردم بینوا هستی خود را از روی اضطرار (به قیمت کم) می فروشند در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله از چنین معامله ای نهی فرموده است. (۱)

ص: ۶۵۵

۱- کتاب های خود آورده اند، از جمله مرحوم کلینی در کتاب کافی و صدوق در عیون اخبار الرضا. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۷) اضافه میکنیم که این کلام شریف در کتاب صحیفه الامام الرضاعی که منسوب به آن حضرت است و از اصول اربع مائه به شمار آمده از جدش امام علی بن ابی طالب ما نقل شده است. (با تفاوت هایی)

امام در این گفتار پرمعنا که جنبه پیشگویی زمان آینده را دارد اشاره به زمانی می کند که مردم در فشار شدید قرار می گیرند و ارزش های اسلامی به فراموشی سپرده می شود می فرماید: «زمانی بر مردم فرا می رسد که ثروتمندان بر آنچه در دست دارند دندان می فشارند در حالی که چنین دستوری به آن ها داده نشده است (بلکه به عکس) خداوند سبحان می فرماید: «احسان و بخشش را در میان خود فراموش نکنید» (و در آن زمان) اشرار و بدان بر مردم مسلط می شوند و نیکان و پاکان را خوار می کنند و مردم بینوا هستی خود را از روی اضطرار (به قیمت کم) می فروشند در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله از چنین معامله ای نهی فرموده است؛ (يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ عَضُّوا عَضُّوا، يَعَضُّ الْمُوسِرُّ فِيهِ عَلَى مَا فِي يَدَيْهِ وَلَمْ يُؤْمَرْ بِذَلِكَ، قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ». تَنَهَّدُ فِيهِ الْأَشْرَارُ، وَتُسَيِّدُ الْأَخْيَارُ، وَبِإِذْنِ الْمُضْطَرِّينَ، وَقَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِ بَيْعِ الْمُضْطَرِّينَ).

«عضوض» از ماده «عضّ» (بر وزن خزّ) در اصل به معنی گاز گرفتن با دندان

است، سپس این واژه در مورد مشکلات طاقت فرسا که انسان را شدیداً تحت فشار قرار می دهد اطلاق شده است و «عضوض» صیغه مبالغه از این ماده است و معنی آن در کلام امام علیه السلام زمانی است که بسیار مردم را تحت فشار قرار می دهند.

«تنهد» از ماده «نهد» (بر وزن مهد) به معنی برآمدن چیزی است و در کلام امام علیه السلام به معنی حاکمیت اشرار است.

امام علیه السلام درباره مشکلات و مصائب آن زمان به چهار نکته اساسی اشاره می کند: نخست بخل و امساک ثروتمندان را مطرح می کند. آن ها چنان درباره اموالشان سختگیر می شوند که گویا با دندان گرفته و فشار می دهند.

آنگاه می فرماید: این برخلاف دستور اسلام است. خداوند در آیات متعددی از قرآن با صراحت دستور به احسان و نیکی داده، از جمله در سوره بقره، آیه ۲۳۷ به این معنی اشاره فرموده که هرگز مسلمانان نباید احسان و بخشش را فراموش کنند گرچه گاهی در مورد مهریه زنان مطلقه می باشد ولی حکمی که در پایان آن آمده عام است و مخاطب آن، همه مسلمانان هستند.

آنگاه به فساد اوضاع سیاسی آن زمان اشاره کرده و سلطه اشرار را بر حکومت اسلامی بیان می دارد سلطه ای که عامل مهمی برای فساد تمام مسائل اجتماعی است.

و به دنبال آن، انزوای نیکان و به خواری کشیدن آن ها را مطرح می فرماید.

بدیهی است هنگامی که اشرار زمام حکومت را به دست گیرند اختیار به اجبار منزوی می شوند و از صحنه جامعه کنار می روند.

و درباره چهارمین مفسده آن زمان باز به مسائل اقتصادی برمی گردد و می فرماید: کار به جایی می رسد که افراد از روی اضطرار، اموال خود را به ثمن بخش می فروشند در حالی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از این کار نهی فرموده و در واقع دستور داده است که به این گونه افراد کمک کنید تا مجبور نشوند اموال خود را

اینگونه بفروشد. درست است که معامله مضطر مانند معامله مکره نیست، معامله مکره باطل است اما معامله مضطر صحیح است اما اگر متمکنان جامعه وظیفه شناس باشند کار به جایی نمی رسد که افراد از روی اضطرار داروندار خود را بفروشند و ضروریات اولیه زندگانی خود را از دست بدهند.

در واقع امام علیه السلام در این پیش بینی، از دو فساد اجتماعی آینده خبر می دهد:

نخست فساد اقتصادی و فاصله شدید طبقاتی که گروهی ثروتمند می شوند و برای ثروت اندوزی تلاش می کنند و اصرار دارند که هیچ گونه کمکی به نیازمندان نکنند هر چند همه آن ثروت ها را نمی توانند مورد استفاده قرار دهند.

و فساد دیگر فساد سیاسی جامعه است که گروهی از اشرار زمام امور را به دست گرفته و نیکان و پاکان و صالحان را به حاشیه می رانند.

و آنچه امام علیه السلام در این پیشگویی بیان فرموده به زودی در حکومت بنی امیه بعد از آن حضرت ظاهر شد. معاویه با یارانش بر بیت المال مسلط شدند کاخ ها ساختند مجالس عیش و نوش درست کردند و گروه عظیمی از جامعه را به صورت بردگان خود درآوردند.

تفاله های زمان جاهلیت و فرزندان آن ها را در پست های مهم قرار دادند و صحابی راستین پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرزندان آن ها را خانه نشین ساخته و یا اگر اعتراضی می کردند یا بیم اعتراضی بود به زندان می انداختند و می کشتند و خاموش می کردند.

این ها همان چیزی است که امیرمؤمنان علی علیه السلام در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «زمانی بر مردم فرا می رسد که از قرآن چیزی جز خطش و از اسلام چیزی جز نامش باقی نمی ماند نامشان مسلمان است ولی از همه دورترند مساجد آن ها ظاهراً آباد و پرشکوه اما خالی از نور هدایت است فقهای آن زمان (که وابسته به حاکمان جورند) بدترین فقیهانی هستند که در زیر آسمان وجود

دارد فتنه ها از آن ها برمی خیزد و به سوی آن ها بازمی گردد»؛

(قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسِيمُهُ وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ يُسَمَّوْنَ بِهِ وَهُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى فَقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ فَقَهَاءِ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ). (۱)

نکته ها

۱- نکوهش شدید از بخل

کمتر چیزی در اسلام به اندازه بخل نکوهش شده است.

در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است: «هر روز که خورشید طلوع می کند چهار فرشته همراه آن هستند فرشته ای (خطاب به انسان ها) ندا می دهد: ای صاحب نیکی وظیفه خود را انجام ده و بشارت بر تو باد، و فرشته ای صدا می زند: ای صاحب بدی خودداری کن و دست نگه دار، و فرشته ای (به ثروتمندان) ندا می دهد: انفاق کنید تا اموال شما برقرار بماند و به سراغ امساک بروید تا اموالتان تلف شود، و فرشته ای آب بر خورشید می پاشد و اگر چنین نبود زمین شعله ور می شد»؛

(إِنَّ الشَّمْسَ لَتَطْلُعُ وَمَعَهَا أَرْبَعَةُ أَمْلَاحٍ مَلِكٌ يُنَادِي يَا صَاحِبَ الْخَيْرِ أَتَمَّ وَ أَبَشَرَ وَ مَلِكٌ يُنَادِي يَا صَاحِبَ الشَّرِّ انْزِعْ وَ أَقْصِرْ وَ مَلِكٌ يُنَادِي أَعْطِ مُنْفِقًا خَلْفًا وَ آتِ مُمْسِكًا تَلْفًا وَ مَلِكٌ يَنْضَحُهَا بِالْمَاءِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ اشْتَعَلَتِ الْأَرْضُ). (۲)

ممکن است منظور از پاشیدن آب بر خورشید این باشد که بادهای بخارهایی از دریا برمی خیزد و حرارت خورشید را بر زمین تعدیل می کند.

اشاره به این است که هر لحظه خداوند می تواند بلایی بر سر مردم بفرستد

ص: ۶۵۹

۱- کافی، ج ۸، ص ۳۰۸.

۲- کافی، ج ۴، ص ۴۲

و به خورشیدی که مایه حیات و زندگی انسان هاست دستور دهد تمام زمین را شعله ور سازد.

اصولاً مواهب و نعمت هایی که خداوند در اختیار انسان ها گذاشته در بسیاری از موارد بیش از نیاز آن هاست به گونه ای که می توانند دیگران را نیز در آن سهیم کنند بی آن که زیانی به زندگی آن ها یا فرزندانشان برسد بلکه به عکس، مایه محبت و آرامش در جامعه می گردد.

ولی با نهایت تأسف گروهی به دلیل کوتاه بینی و تنگ نظری و داشتن بخل، از این کار امتناع می ورزند و هیچ کس را در این مواهب خدادادی سهیم نمی کنند.

نه تنها سهیم نمی کنند بلکه گاه با نمایش ثروت و قدرت، نمک بر جراحات قلب محرومان می پاشند و گویا از این عمل بسیار زشت، لذت هم می برند آن چنان که در حالات قارون ثروتمند قوم بنی اسرائیل در قرآن مجید در سوره قصص آمده است.

احادیث فراوانی نیز در مذمت بخل وارد شده تا آن جا که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«الشُّحُّ وَالْإِيمَانُ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبٍ وَاحِدٍ؛ بخل و ایمان در یک قلب جمع نمی شود (آن جا که پای بخل به میان آید ایمان رخت برمی بندد)» (۱).

و در حدیث دیگری می خوانیم که امام امیرمؤمنان علیه السلام شنید که کسی می گوید:

«إِنَّ الشَّحِيحَ أَعْدَرُ مِنَ الظَّالِمِ؛ بخیل از ظالم معذورتر است و گناه او کمتر».

امام علیه السلام فرمود: «دروغ گفتمی، ظالم گاهی توبه می کند و استغفار می نماید و حق الناس را به صاحبانش می پردازد ولی بخیل هنگامی که بر سر بخل آید نه زکات می پردازد نه صدقه نه صله رحم می کند نه پذیرایی از میهمان نه انفاق در راه خدا و نه کارهای نیک (و بر همان حال می ماند). و بر بهشت حرام است که بخیل وارد آن شود»؛

(فَقَالَ لَهُ كَذَبْتَ إِنَّ الظَّالِمَ قَدْ يُتُوبُ وَ يَسْتَغْفِرُ وَ يَرُدُّ الظُّلَامَةَ عَلَيَّ

ص: ۶۶۰

أَهْلِهَا وَ الشَّحِيحِ إِذَا شَحَّ مَنَعَ الزَّكَاةَ وَ الصَّدَقَةَ وَ صَلَّاهُ الرَّحِمَ وَ قَرَى الضَّيْفِ وَ النَّفَقَةَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أَبْوَابَ الْبِرِّ وَ حَرَامًا عَلَى الْجَنَّةِ أَنْ يَدْخُلَهَا شَحِيحٌ. (۱)

۲- فرق میان بیع مکروه و مضطر

همه فقها اتفاق نظر دارند که بیع مکروه باطل است و مکروه به کسی می گویند که او را به اجبار وادار به فروش چیزی از اموالش کنند یا با تهدید جانی یا مالی یا عرض و آبرو، و قرآن مجید با صراحت می گوید: تجارت باید با رضایت طرفین باشد و غیر آن را مصداق اکل مال به باطل شمرده است: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ». (۲)

و اما بیع مضطر باطل نیست چرا که منظور از مضطر کسی است که به میل خود اموالش را می فروشد ولی ضرورتی در زندگی او پیش آمده که اقدام به فروش اموالش می کند مثل این که فرزندی دارد که به بیماری سختی مبتلا شده و یا در تجارت ورشکست گردیده و برای حفظ آبروی خود ناچار است خانه اش را بفروشد و به طلبکاران دهد. این گونه معاملات قطعاً باطل نیست و اگر باطل باشد شخص مضطر از حال اضطرار بیرون نخواهد آمد.

ولی از آن جا که مسلمانان باید در مشکلات به یاری هم برخیزند چنین معاملاتی مکروه است به ویژه این که در بسیاری از موارد متاع خود را به زیر قیمت می فروشند. باید به حکم اخوت اسلامی به چنین افرادی وام دهند یا کمک بلاعوض کنند تا آن ها مجبور نشوند ضروریات زندگی خود را بفروشند.

به همین دلیل معامله با مضطر، مکروه شمرده شده است.

مرحوم شیخ طوسی در استبصار بعد از نقل این روایت (کلام حکیمانه

ص: ۶۶۱

۱- الفقیه، ج ۲، ص ۶۳

۲- نساء، آیه ۲۹

امام علیه السلام البته با تفاوتی)، از امام صادق علیه السلام این جمله را در ذیل این حدیث آورده است:

«اولئك هم شراؤ الناس؛ کسانی که با مضطربین معامله می کنند (و رحم ندارند) بدترین مردم اند».

سپس روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل می کند که کسی به آن حضرت عرض کرد:

«إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ الرِّبْحَ عَلَى الْمُضْطَرِّ حَرَامٌ وَ هُوَ مِنَ الرِّبَا فَقَالَ وَ هَلْ رَأَيْتَ أَحَدًا اشْتَرَى غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا إِلَّا مِنْ ضَرُورَةٍ قَدْ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا؛ مردم گمان می کنند سود بردن از معامله مضطر حرام است و آن نوعی رباخواری است. امام علیه السلام فرمود: آیا احدی را سراغ داری چه غنی باشد یا فقیر که معاملاتش به دلیل ضرورت ها نبوده باشد؟ خداوند بیع را حلال شمرده و ربا را حرام» (۱).

مرحوم شیخ طوسی روایت نهی را حمل بر اکراه کرده و روایت دوم را حمل بر مضطر.

ولی ظاهراً چنین نیست؛ منظور از مضطر در روایت اول کسی است که به اصطلاح، کارد به استخوانش رسیده و اموال خود را به قیمت نازل می فروشد، معامله با چنین کسی مکروه است و باید به جای خریدن اموال آن ها به قیمت کم، به آن ها کمک کرد.

ولی منظور از مضطر در روایت دوم ضرورت های روزانه زندگی است که همه مردم دارند. طبیعی است که هر کسی که چیزی را خرید و فروش می کند لابد نیاز به آن دارد و در این گونه نیازهای عادی، گرفتن سود عادلانه اشکالی ندارد.

ص: ۶۶۲

۱- استبصار، ج ۳، ص ۷۱ و ۷۲، بعضی از شارحان نهج البلاغه نیز همین معنا را انتخاب کرده اند.

[[و قال علیه السلام]]

يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُجِبُّ مُفْرِطٌ، وَ بَاهِتٌ مُفْتَرٍ.

امام علیه السلام فرمود:

دو کس در مورد من هلاک خواهند شد: دوستی که در حق من افراط و غلو می کند و دشمنی که بهتان می زند و افترا می بندد. (۱)

سید رضی در ذیل این کلام می گوید: «این سخن مانند سخن دیگری است که از امام علیه السلام نقل شده است: دو کس درباره من هلاک شده اند: دوست غلوکننده و دشمن کینه توز»؛

(قال الرضی: و هذا مثلُ قولِهِ علیهِ السلام: هَلَكَ فِي رَجُلَانِ: مُجِبُّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَالٍ).

ص: ۶۶۳

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می گوید: مانند همین کلام در خطبه ۱۲۵ و در حکمت ۱۱۷ گذشت و منابع آن را در آن جا بیان کردیم و به نظر می رسد امام علی این سخن را در چند مورد بیان فرموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۷) نامبرده در ذیل حکمت ۱۱۷ می افزاید که این سخن به صورت متواتر از امیر مؤمنان علی علیه السلام با الفاظ مختلف نقل شده است و از جمله کسانی که قبل از سید رضی آن را نقل کرده اند ابو عثمان جاحظ در کتاب الحیوان و بیهقی در المحاسن و مرحوم صدوق در امالی است.

هر دو گروه هلاک می شوند

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو گروه از منحرفان اشاره کرده و همه آن ها را اهل هلاکت می شمرد می فرماید: «دو کس در مورد من هلاک خواهند شد:

دوستی که در حق من افراط و غلو می کند و دشمنی که بهتان می زند و افترا می بندد»؛ (يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ مُحِبُّ مُفْرَطٌ، وَ بَاهِتٌ مُفْتَرٍ).

و همان گونه که سید رضی گفته، شبیه این سخن در حکمت ۱۱۷ گذشت.

هنگامی که به تاریخ زندگی پرفرازونشیب این امام بزرگوار مراجعه می کنیم می بینیم که درباره کمتر کسی اینگونه افراط و تفریط شده است.

گروهی آن حضرت را خدا دانسته اند که به غلات معروف شده اند.

شیخ مفید (متوفای ۴۱۳) در کتاب تصحیح الاعتقاد می گوید: غلات که از متظاهرين به اسلام بوده اند کسانی بوده اند که امیر مؤمنان علی علیه السلام و ائمه هدی علیهم السلام از فرزندان آن حضرت را به خدایی یا نبوت نسبت می دادند و در بیان فضایل آن ها از حد گذشته و طریق افراط را پیموده اند. این گروه در شمار گمراهان و کافران اند حتی امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمان کشتن و سوزاندن آنان را صادر کرد و ائمه طاهرين علیهم السلام نیز در حق آن ها به کفر و خروج از اسلام حکم کرده اند. (۱)

ص: ۶۶۴

غالیان، خود به گروه های مختلفی تقسیم شده اند که مشاهیر آن ها عبارت اند از: آل مشعشع، اباحیه، احمدیه، اخیه، ازدریه، اسحاقیه، بکتاشیه، تناسخیه، شلمغانیه و گروه های زیاد دیگر. (۱)

شرح بیشتر را در این باره در پایان همین بحث در بخش نکته ها خواهیم آورد ان شاء الله.

نقطه مقابل غالیان، گروهی هستند که به نواصب یا ناصبی ها معروف شدند و آن ها کسانی بودند که با آن حضرت عداوت و دشمنی می کردند و نمونه آن در زمان آن حضرت، خوارج و گروهی از اهل شام بودند.

و قابل توجه این که آن حضرت و امامان بعد از آن حضرت از هر دو گروه تبری جستند و حکم به کفر هر دو کردند.

ابن ابی الحدید شرحی در ذیل این گفتار حکیمانه دارد که از جهاتی قابل توجه است. او چنین می گوید: کسانی که درباره امام علیه السلام (از نظر معنوی و عقیدتی) هلاک می شوند افراطگران و تفریط کنندگان اند. اما افراطگران همان غلات اند و کسانی که قائل به تکفیر بزرگان صحابه و نفاق یا فسق آن ها می شوند و اما تفریط کننده کسی است که آن حضرت را از مقامش پایین می آورد یا کینه او را به دل گرفته یا با او به جنگ برخاسته یا عداوتی در درون با او دارد و لذا اصحاب ما (اشاره به کسانی است که با او هم عقیده اند) اصحاب نجات و خلاص و رستگاری در این مسأله هستند زیرا آن ها طریق اعتدال را پیموده اند، درباره امام علیه السلام می گویند که او برترین خلائق در آخرت است و والاترین منزلت را در بهشت دارد و برترین خلق (بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله) در دنیا است و بیش از همه خصایص برجسته و مزایا و مناقب دارد و هر کس با او دشمنی کند و یا به جنگ با او برخیزد یا کینه او را به دل بگیرد دشمن خداست و همیشه در آتش

ص: ۶۶۵

دوزخ با کفار و منافقین خواهد ماند مگر این که از کسانی باشد که توبه اش ثابت شده باشد و با محبت و علاقه به او، از دنیا رفته باشد.

اما بزرگان و مهاجرین و انصار، آن کسانی که امامت و خلافت را قبل از او بر عهده گرفتند اگر علی علیه السلام را انکار کرده باشند و آن حضرت بر آن ها خشمگین شده باشد تا چه رسد به این که شمشیر بر آن ها بکشد و آن ها را به سوی خویشتن دعوت کند، ما آن ها را از هالکین می دانیم آنگونه که اگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر آن ها غضب می کرد؛ زیرا ثابت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«حَرْبُكَ حَرْبِي وَسِيِّئَتُكَ سِيِّئَاتِي؛ جنگ با تو جنگ با من است و صلح با تو صلح با من» و نیز ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق او فرمود:

«اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ و عَادِ مَنْ عَادَاهُ» و نیز فرمود:

«لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ و لَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ» .

سپس ابن ابی الحدید برای این که اعتقادش را به خلفای پیشین توجیه کند چنین می گوید: ولی ما دیده ایم که علی علیه السلام به خلافت آن ها رضایت داد و با آن ها بیعت کرد و پشت سر آن ها نماز خواند و با آن ها پیوند ازدواج برقرار کرد و از بیت المال که در دست آن ها بود استفاده می کرد. ما هم نباید از آنچه آن حضرت انجام داد تجاوز کنیم آیا نمی بینی هنگامی که آن حضرت از معاویه براءت جست ما هم براءت جستیم و هنگامی که او را لعن کرد ما هم لعن کردیم و هنگامی که به گمراهی کسانی از اهل شام که در میان آن ها از بقایای صحابه مانند عمرو بن عاص و فرزندش عبد الله و غیر آن ها بودند حکم کرد، ما هم حکم به گمراهی آن ها کردیم؟

و در پایان می افزاید: خلاصه این که ما میان او و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تفاوتی جز رتبه نبوت قائل نیستیم و غیر از آن تمام فضائلی را که آن حضرت داشت برای علی علیه السلام نیز قائلیم. در عین حال، بزرگان صحابه را که برای ما ثابت نیست علی علیه السلام آن ها را نکوهش کرده باشد، نکوهش نمی کنیم. (۱)

ص: ۶۶۶

البته توجیهاتی که ابن ابی الحدید برای پذیرش خلافت خلفای پیشین ذکر کرده و معتقد است امام علیه السلام درباره آن ها هیچ گونه طعن و مذمتی نداشته، صحیح نیست زیرا آن حضرت در روایات مختلف از جمله خود نهج البلاغه کراراً به صورت صریح یا کنایه از غضب حقش به وسیله آن ها نکوهش شدید کرده است.

نکته ها

۱- غلات و مفرطین چه کسانی هستند؟

غلات کسانی هستند که درباره پیشوایان دین، غلو کرده و آن ها را برتر از یک انسان بافضیلت دانسته و صفات خدایی برای آن ها قائل شده اند.

تاریخ نشان می دهد که قبل از اسلام نیز غلو درباره پیشوایان دینی وجود داشته و بعضی معتقدند که در طول تاریخ همواره در میان افراد نادان بوده است.

از جمله مصادیق روشن آن، غلو مسیحیان درباره حضرت عیسی علیه السلام و مریم علیها السلام است که آن ها را از خدایان سه گانه شمرده اند. قرآن مجید شدیداً آن ها را از این کار نهی کرده، می فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا»؛ ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید؛ و درباره خدا؛ غیر از حق نگوئید. مسیح-عیسی بن مریم- فقط فرستاده خدا، (و مخلوق) و کلمه اوست؛ که او را به مریم القا نمود؛ و روحی (شایسته) از طرف او بود. پس به خدا و پیامبران او ایمان بیاورید و نگوئید: «(خداوند) سه گانه است.» (از این سخن) خودداری کنید که برای شما بهتر است. خدا، تنها معبود یگانه است؛ او منزّه است که فرزندی داشته باشد؛ (بلکه) از آن اوست آنچه در آسمان ها و زمین

است؛ و برای تدبیر و سرپرستی آن ها، خداوند کافی است».(۱)

در آیه ۱۱۶ سوره مائده و بعضی دیگر از آیات نیز به این معنی اشاره شده است.

در اسلام نیز به نظر می رسد که نخستین بار جمعی تصمیم داشتند راه غلو را درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بپیمایند که حضرت آن ها را نهی کرد و به آن ها فرمود:

«لَا تَزْفَعُونِي فَوْقَ حَقِّي فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اتَّخَذَنِي عَيْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَنِي نَبِيًّا؛ مرا بالاتر از حقم قرار ندهید زیرا خداوند مرا به عنوان بنده خود پذیرفته پیش از آنی که مقام نبوت بدهد».(۲)

در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم که فرمود:

«رَجُلَانِ لَا تَنَالُهُمَا شَفَاعَتِي صَاحِبُ سَيْطَانٍ عَسُوفٍ غَشُومٍ وَ غَالٍ فِي الدِّينِ مَارِقٌ؛ دو گروه از امت من هستند که هرگز شفاعت من به آن ها نمی رسد: کسی که با حاکم سختگیر ظالمی همراهی کند و کسی که در دین غلو نماید و از آن فراتر برود».(۳)

سپس در عصر امام امیر مؤمنان علی علیه السلام غلو به اوج خود رسید و گروهی رسماً قائل به الوهیت آن حضرت شدند که حکمت مورد بحث و مشابهات آن در نهج البلاغه شاهد گویای آن است.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که خطاب به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«أَنْتَ فِي الْجَنَّةِ يَا عَلِيُّ وَ شَيْعَتُكَ وَ مُحِبُّ شَيْعَتِكَ وَ عَيْدُوكَ وَ الْغَالِي فِي النَّارِ؛ ای علی! تو و شیعیان و دوستان شیعیان در بهشت خواهید بود اما دشمنت و همچنین کسی که درباره تو غلو کند در آتش دوزخ است».(۴)

این مسأله همچنان ادامه یافت تا زمان امام صادق علیه السلام که غلات به فریب

ص: ۶۶۸

۱- نساء، آیه ۱۷۱.

۲- قرب الاسناد، ص ۶۴.

۳- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۹.

۴- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۵.

جوانان پرداختند و آن حضرت در حدیثی فرمود:

«اخْذِرُوا عَلَى شَبَابِكُمُ الْعُلَاهَ لَا يُفْسِدُوهُمْ فَإِنَّ الْعُلَاهَ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ يُصَيِّرُونَ عَظَمَةَ اللَّهِ وَ يَدْعُونَ الرُّبُوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ؛ مراقب باشید غلات، جوانان شما را نفرینند و فاسد نکنند زیرا غلات بدترین خلق خدا هستند عظمت خدا را کوچک می شمردند و ربوبیت را برای بندگان خدا قائل اند» (۱).

به نظر می رسد این صفت زشت از یکی از این دو چیز سرچشمه می گیرد:

نخست، نشناختن خداوند و عدم آگاهی از حقیقت آفرینش بشر. کسی که بداند خداوند وجودی است از هر نظر نامحدود، علمش، قدرتش، وجودش و دیگر صفاتش هرگز حد و پایانی ندارد ولی انسان ها هر قدر والامقام باشند از نظر عمر و قدرت و علم و سایر صفات، دارای محدودیت هایی هستند چگونه ممکن است صفات دریا را برای قطره آبی قرار دهد؟ یا نور آفتاب را با نور یک چراغ یکسان بشمرد؟ ولی آن ها که از این مسائل غافل اند دست به دامن غلو می زنند و تمام صفات خدا یا بعضی از صفات او را برای بعضی از بندگان قائل می شوند.

دیگر این که انسان بر اثر حب ذات افراطی علاقه دارد هر چه متعلق به اوست بسیار مهم باشد تا او نیز بر اثر انتساب به آن کسب اهمیت کند. گاه پدرش را تجلیل می کند و صفاتی که هرگز در او وجود نداشته برای او می شمرد تا خودش که فرزند اوست در سایه این دروغ پردازی ها بزرگ جلوه کند.

این امر در مورد پیشوایان نیز صادق است، سعی می کند پیشوایش را در حد خدایی توصیف کند تا خود نیز که پیرو چنین پیشوایی است از این طریق عظمتی کسب نماید.

گاه مشاهده معجزات و کرامات از اولیای دین نیز سبب می شود که افراد نادان به آن ها نسبت خدایی بدهند در حالی که آن ها تصریح می کردند که آنچه ما انجام

ص: ۶۶۹

می دهیم به اذن و اراده خداوند است و در واقع از اوست نه از ما.

در فقه اسلامی از جمله گروه هایی که محکوم به نجاست شده اند غلات می باشند و به عکس آنچه دشمنان شیعه به شیعه نسبت می دهند بزرگان شیعه همه دشمن غلات بوده اند و آن ها را شدیداً محکوم کرده اند.

البته نمی توان انکار کرد که بعضی از گویندگان کم سواد یا بی سواد برای اظهار فضل یا ابراز علاقه شدید به پیغمبر اکرم و امامان معصوم علیهم السلام مطالبی را می گویند که مصداق آشکار غلو است و ما همواره آن ها را از این کار برحذر داشته ایم تا روشن شود که آنچه آن ها می گویند تعلیمات مذهب شیعه نیست. و بر همه بزرگان دین و علمای راستین فرض است که این افراد را نصیحت کنند و اگر نصیحت پذیر نیستند از خود برانند تا کسی تصور نکند شیعیان طرفدار غلوند.

در بعضی از روایات آمده است که امام امیر مؤمنان علی علیه السلام گروهی را که در حق او غلو کردند و هرچه آن ها را نصیحت کرد گوش ندادند اعدام فرمود.

البته فضایل امامان علیهم السلام فوق العاده زیاد است همان گونه که در احادیث متعدد از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم:

«إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ فِينَا قُولُوا إِنَّا عَمِيدٌ مَرْبُوبُونَ وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ؛ از غلو درباره ما پرهیزید و بگویید که ما بندگانی هستیم تحت ربوبیت پروردگار ولی در فضل ما هرچه می خواهید بگویید»^(۱)

تصور نشود که غلات فقط در میان بعضی از فرق شیعه که از تعلیمات اهل بیت علیهم السلام دور بودند پیدا شدند در میان اهل سنت نیز غلات کم نبودند از جمله این که به موازات روایاتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره فضایل علی علیه السلام نقل شده روایاتی درباره خلفای نخستین جعل کرده و آن ها را به مقامات فوق العاده ارتقا دادند و جالب این که بعضی از بزرگان اهل سنت حداقل به

ص: ۶۷۰

۱- خصال شیخ صدوق (بنابر نقل میزان الحکمه در ماده غلو)

مجموع بودن بخشی از روایات مذکور تصریح کرده اند.

از آن مهم تر غلو عجیبی است که درباره صحابه از سوی علمای آن ها عنوان شده و آن این که همه آن ها بدون استثنا عادل بوده اند؛ در حالی که قرآن با صراحت می گوید: گروهی در میان مسلمانان بودند که ظاهراً جزء صحابه محسوب می شدند اما در باطن منافق بودند؛ (۱) که در سوره های مختلفی از قرآن درباره آن ها بحث شده است. با توجه به این آیات چگونه ممکن است آن ها عادل باشند؟ اضافه بر این، قرآن درباره بعضی از آن ها با صراحت حکم به فسق کرده، آیا فسق با عدالت سازگار است؟

از طرفی می دانیم که بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعضی از صحابه در اثر فساد اخلاقی محکوم به حد شدند و حد نیز بر آن ها جاری شد و از همه مهم تر این که جمعی در برابر امیرمؤمنان علی علیه السلام در آن زمانی که همه مردم با او بیعت کرده بودند به مبارزه برخاستند و به روی او شمشیر کشیدند و گروهی از مسلمانان را در میدان جمل به کشتن دادند. آیا همه آن ها عادل بودند؟

نمونه دیگر از غلو در میان اهل سنت اعتقادی است که گروه کثیری از آن ها که در زمره صوفیه هستند درباره مشایخ خود دارند که مصداق اتم غلو است.

در این زمینه بحث بسیار است که اگر بیش از این ادامه بدهیم از شیوه بحث های شرح نهج البلاغه خارج خواهیم شد.

۲- ناصبی ها

«ناصبی» از ماده «نصب» در اصل به معنی برپا داشتن چیزی است و از آن جا که شخص عداوت خویش را آشکار می سازد به او ناصبی گفته اند ولی در عرف فقهای اسلام، ناصبی به کسی گفته می شود که عداوت و بغض علی علیه السلام را در دل

ص: ۶۷۱

دارد و آن را آشکار می سازد.

در کتاب قاموس آمده است: نواصب و اهل نصب کسانی بودند که بغض و عداوت علی علیه السلام را دین خود می شمردند، و به آن ها ناصبی می گفتند چون با آن حضرت عداوت و دشمنی داشتند (و یکی از معانی نصب، عداوت و دشمنی است).

همین معنی در کتاب لسان العرب نیز آمده است.

در واقع ناصبی ها در طرف تفریط در مقابل غالیان بوده اند گرچه ظهور و بروز شدید آن ها در عصر امیرمؤمنان علی علیه السلام بود ولی در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز ناصبی هایی بودند که با پیغمبر صلی الله علیه و آله دشمنی می ورزیدند و ظاهراً در میان مسلمین و صحابه بودند. غالباً عداوت خود را مخفی می داشتند ولی گاه آشکار می ساختند. همانگونه که در سوره منافقین آیات ۷ و ۸ درباره آن ها آمده است:

« هَيْمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لِمَا تَنْفَقُوا عَلَىٰ مَن عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ * يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنَهَا الْأَذَلَّ وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ »؛ آن ها کسانی هستند که می گویند: «به افرادی که نزد پیامبر خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند» (غافل از این که) خزاین آسمان ها و زمین از آن خداست، ولی منافقان نمی فهمند.* آن ها می گویند: «اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون می کنند!» در حالی که عزت مخصوص خدا و پیامبر او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی دانند.

به یک معنا می توان گفت که ظهور ناصبی ها به صورت آشکار از جنگ جمل شروع شد و سپس در داستان حکمین تشدید گردید و در جنگ نهروان به اوج خود رسید بعداً نیز به وسیله دارودسته معاویه در شام قوت گرفت و تا آن جا که در تواریخ آمده است هفتاد سال بر منابر -نعوذ بالله- سب و لعن علی علیه السلام می کردند.

ولی در حال حاضر در میان مسلمین کمتر کسی پیدا می شود که درباره علی علیه السلام یا امامان اهل بیت علیهم السلام اظهار عداوت کند و یا زبان خود را-نعوذبالله-به سب و لعن آنان آلوده نماید.

این نکته نیز قابل توجه است که در روایات اهل بیت علیهم السلام ناصبی ها در زمره کفار شمرده شده اند بلکه مصداق بدترین کافران محسوب می شوند.

مرحوم کلینی در کتاب کافی در احکام آب حمام این حدیث را از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «از غسله آب حمام استفاده نکنید زیرا فرزندان نامشروع از آن استفاده کرده اند و نیز ناصبی ها-دشمنان ما اهل بیت-که بدترین آن ها هستند از آن استفاده نموده اند».(۱)

ص: ۶۷۳

۱- کافی، ج ۶، ص ۴۹۸، باب الحمام

وَ سُئِلَ عَنِ التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ،

[[فقال عليه السلام]]

التَّوْحِيدُ أَلَّا تَتَوَهَّمَهُ، وَالْعَدْلُ أَلَّا تَتَّهَمَهُ.

از آن حضرت درباره توحید و عدل سؤال شد،

امام علیه السلام فرمود:

توحید آن است که خدا را در وهم و اندیشه نیاوری و عدل آن است که او را متهم نسازی (اشاره به این که ذات خداوند در اندیشه هیچ کس نمی گنجد و بدانیم در تقسیم نعمت هایش عدالت و حکمت را رعایت می فرماید). (۱)

ص: ۶۷۵

۱- سند گفتار حکیمانه: صاحب مصادر بعد از تمجید و ستایش بلیغی از این کلام مولا علی که بعدا به آن اشاره خواهیم کرد می گوید: این گفتار حکیمانه در غررالحکم با تفاوت روشنی ذکر شده که نشان می دهد آن را از منبع دیگری دریافت داشته است و همچنین راغب اصفهانی در کتاب مفردات (در ماده بصر، با تفاوتی) آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴،

ص ۳۱۷)

حقیقت توحید و عدل

امام علیه السلام در این کلام کوتاه و بسیار پرمعنا دو اصل مهم دین را به عالی ترین وجهی بیان می کند: «از آن حضرت درباره توحید و عدل سؤال شد، فرمود:

توحید آن است که خدا را در وهم و اندیشه نیاوری و عدل آن است که او را متهم نسازی (اشاره به این که ذات خداوند در اندیشه هیچ کس نمی آید و در تقسیم نعمت هایش عدالت و حکمت را رعایت می فرماید)؛ (وَ سَيُثَلَّ عَنْ التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ فَقَالَ التَّوْحِيدُ أَلَّا تَتَوَهَّمُهُ، وَالْعَدْلُ أَلَّا تَتَّهَمُهُ).

توحید در این جا به معنی خداشناسی است و خداشناسی در صورتی کامل می شود که او را برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم بدانیم و از هر چه دیده ایم و شنیده ایم و گفته ایم فراتر بشماریم.

زیرا آنچه در وهم انسان و خیال و قیاس و عقل او می گنجد محدود است و خداوند وجودی است نامحدود از هر جهت و به همین دلیل همواره بزرگان علم عقاید گفته اند که کنه ذات خدا بر هیچ کس حتی بر انبیا و اولیا روشن نیست.

آنچه از خداوند می دانیم صفات جلال و جمال اوست و افعال و آثاری که صحنه جهان را پر کرده است.

به همین دلیل در روایات دستور داده شده که در ذات خدا اندیشه نکنید که به جایی نمی رسید.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود:

«تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلِمَةَ فِي اللَّهِ لَمَا يَزِدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحِيْرًا؛ درباره آفرینش خداوند سخن بگویید ولی درباره کنه ذات او نه، زیرا سخن درباره ذات خدا جز بر حیرت صاحبش نمی افزاید» (۱).

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«مَنْ نَظَرَ فِي اللَّهِ كَيْفَ هُوَ هَلَكَ؛ کسی که درباره ذات خدا اندیشه کند که چگونه است؟ گمراه می شود» (۲).

و در حدیث دیگری امام باقر علیه السلام می فرماید:

«قُلْ إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ وَ لَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ فَانظُرُوا إِلَى عَظِيمِ خَلْقِهِ؛ از تفکر درباره ذات خداوند پرهیزید و اگر خواستید به عظمت او نگاه کنید به آفرینش عظیم او بنگرید» (۳).

حتی در موضوع یگانگی خداوند، در روایات و همچنین در کلمات بزرگان آمده است که توحید به معنی یگانگی او، به معنی توحید عددی نیست که بگوییم خداوند یکی است و دو تا نیست بلکه به این معنی است که هیچ چیز مثل او نمی باشد (لیس کمثله شیء) و در سوره توحید نیز می خوانیم: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ».

ابن ابی الحدید در این زمینه اشعار جالبی دارد می گوید:

فِيكَ يَا أُعْجُوبَةَ الْكَوْنِ غَدَا الْفِكْرُ كَلِيلًا

أَنْتَ حَيَّرْتَ ذَوِي اللَّبِّ وَبَلَّبْتَ الْعُقُولَا

كُلَّمَا أَقْدَمَ فِكْرِي فِيكَ شِبْرًا فَرَّ مِيلًا

نَاكِصًا يَخْبِطُ فِي عَمِيَاءَ لَا يَهْدِي السَّبِيلَا

ص: ۶۷۷

۱- کافی، ج ۱، ص ۹۲.

۲- کافی، ج ۱، ص ۹۳

۳- کافی، ج ۱، ص ۹۳

در تو ای اعجوبه جهان هستی! (ای خدای بزرگ!) فکر، خسته و وامانده شد.

تو صاحبان عقل و اندیشه را حیران ساخته ای و خردها را به هم ریخته ای.

هر زمان فکر من یک وجب به تو نزدیک می شود یک میل فرار می کند (و از عظمت ذات در وحشتی شدید فرو می رود).

آری، به عقب برمی گردد و در تاریکی غرق می شود و راهی به سوی جلو پیدا نمی کند. (۱)

و به گفته شاعر توانای فارسی زبان (سنایی غزنوی):

نتوان وصف تو گفتن که تو در وصف نگنجی نتوان شبه تو جستن که تو در وهم نیایی

همه در گاه تو جویم همه از فضل تو پویم همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

همه عزّی و جلالی همه علمی و یقینی همه نورّی و سروری همه جودی و جزایی (۲)

این کلام حکیمانه انسان را به یاد حدیث معروفی می اندازد که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

«كُلُّ مَا مَيَّرْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٌ مَّصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ؛ آنچه با وهم و گمان خود در دقیق ترین معانی (درباره خدا) فکر می کنید همانند خودتان مخلوق و ساخته شده است و به سوی شما بازمی گردد (و ذات واجب الوجود، برتر از آن است که مخلوق کسی باشد)». (۳)

این نکته نیز قابل توجه است که در تفسیر آیه «وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى» همه

ص: ۶۷۸

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۵۱.

۲- در شرح خطبه ۱ و ۹۱ نهج البلاغه بحث مشروحو در این زمینه آمده است.

۳- بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۲.

چیز به سوی پروردگارت پایان می گیرد» (۱) از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى فَمَاذَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا؛ خداوند متعال می فرماید: ان الی ربك المنتهی یعنی هنگامی که سخن به خداوند (و کنه ذات او) رسید توقف کنید و چیزی نگوئید» (۲).

و اما جمله دوم که امام علیه السلام می فرماید: «حقیقت عدل (عدالت خداوند) آن است که او را متهم نسازی» اشاره به این است که کسی عقیده کامل به عدالت خداوند دارد که همه کارهای او را بر وفق حکمت و عدالت بداند. تقسیم نعمت ها در میان بندگان، وجود حوادث دردناک در زندگی، هجوم آفات و بلاها در مواقع خاص به فرد یا گروهی؛ آری، او همه این ها را از سوی خداوند می داند و او را متهم به ظلم و بی عدالتی نمی کند و مشکل را در نقصان علم و آگاهی خود از مصالح و مفاسد امروز و آینده می شمرد. می گوید: دلیلی ندارد که این ها ظالمانه باشد چرا که خداوند نه نیاز به کسی دارد و نه کاری برخلاف حکمت انجام می دهد.

این مطلب در علم کلام و عقاید در بحث عدل الهی تحت عنوان «فلسفه آفات و بلاها» به طور مشروح آمده است و ما آن را در کتاب پیام قرآن در بحث عدل الهی به صورت مشروح آورده ایم.

و به طور خلاصه امور بسیاری وجود دارد که ما آن را شرّ و آفت می نامیم در حالی که در پشت آن مصلحتی نهفته است و در واقع خیر و برکت است و بسیار می شود که شرور و آفات نتیجه اعمال خود ماست و گاه کیفر الهی برای پاک کردن ما، و گاه هشدار است برای زدودن آثار غفلت و گاه سوء تفاهم هایی است که با دقت زایل می شود و....

ص: ۶۷۹

۱- نجم، آیه ۴۲.

۲- کافی، ج ۱، ص ۹۲

مرحوم خطیب در کتاب مصادر در ذیل این گفتار حکیمانه سخنی دارد که با ذکر آن این بحث را که بسیار عمیق و گسترده است پایان می دهیم.

او می گوید: این سخن از کلمات جامع و مانع آن حضرت (صلوات اللّٰه علیه و سلامه) می باشد که در عین اختصار و فشردگی، اساس تمام بحث هایی است که طرفداران عدل و توحید از مسلمین، آن را گفته اند و نوشته اند.

سپس می افزاید: صاحب طراز (امیریحیی علوی زیدی) می گوید: این دو جمله تمام آنچه را علوم توحید با همه وسعتش و علوم حکیمانه با تمام گستردگی اش با لطیف ترین و فشرده ترین عبارات بیان کرد و اگر در کلام امیر مؤمنان در باب توحید و عدل جز این دو جمله نبود در فضل و مقام آن حضرت و دارا بودن دقیق ترین نکات بلاغت کافی بود تا چه رسد به سایر حکمت های دینی آن حضرت و آداب درخشان علمیه؛ و ما به لطایف کلام آن حضرت اشاراتی داشتیم و آنچه را خداوند از اسرار علوم آن حضرت به ما روزی داده بود در شرح کتاب نهج البلاغه آوردیم و آن کتابی است جامع تمام صفات پسندیده و خصال نیکو درباره دین و دنیا. (۱)

و چه غافل اند کسانی که در باب خداشناسی، او را دارای جسم و اعضا می دانند یا می گویند که در آخرت با همین چشم، به صورت حسی دیده می شود و همچنین کسانی که منکر عدالت او هستند اجبار بندگان و سپس مجازات آن ها را برای اعمالشان درباره خدا جایز می شمردند و انحرافات فراوانی به دنبال دورافتادن از چشمه فیض اهل بیت علیهم السلام دامنگیر آن ها شده است. و ما افتخار می کنیم که به عنوان پیروان آن مکتب، اصل عدل را یکی از اصول پنج گانه دین خود می شمردیم.

ص: ۶۸۰

[[و قال علیه السلام]]

لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ، كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ.

امام علیه السلام فرمود:

خاموش ماندن از گفتار حکمت آمیز خیری ندارد

همان گونه که سخن گفتن نابخردانه [\(۱\)](#).

ص: ۶۸۱

۱- سند گفتار حکیمانه: با توجه به این گفتار حکیمانه عین چیزی است که در حکمت ۱۸۲ آمده و مرحوم خطیب در ذیل آن، مدارک آن را بیان کرده در این جا می گوید: اضافه میکنیم که زمخشری نیز آن را در باب سکوت کتاب ربیع الابرار آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۸).

حق گفتار صحیح

امام علیه السلام در این گفتار نورانی موارد سکوت و سخن گفتن را به صورت جالب و موجزی بیان کرده، می فرماید: «خاموش ماندن از گفتار حکمت آمیز خیری ندارد همان گونه که سخن گفتن نابخردانه»؛ (لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ، كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ).

همان گونه که در مصادر ذکر شد این کلام شریف یک بار دیگر در نهج البلاغه در حکمت ۱۸۲ بدون کمترین تغییری آمده است و این نشان می دهد که مرحوم سید رضی گاه بر اثر فاصله زمانی در گردآوری خطبه ها و نامه ها و کلمات قصار حکمت آمیز فراموش می کرده که آن را قبلاً ذکر نموده لذا آن را بار دیگر در ضمن کلمات آن حضرت آورده است.

به هر حال منظور امام علیه السلام از واژه «حکم» در این جا قضاوت و داوری در میان مردم نیست آنگونه که بعضی از شارحان تصور کرده اند زیرا امام علیه السلام آن را در نقطه مقابل جهل قرار داده و می دانیم که نقطه مقابل جهل، علم و دانش و حکمت است.

و اگر به موارد استعمال «حکم» در قرآن مجید و روایات مراجعه کنیم خواهیم دید که «حکم» گاهی به معنای فرمان نبوت و رسالت، گاه به معنای قضاوت، گاه به معنی عقل و خرد و گاه به معنی علم و دانش آمده است.

و معنی اصلی «حکم» به گونه ای که ارباب لغت گفته اند همان منع کردن به منظور اصلاح است به همین دلیل به لگام حیوان «حکَم» (بر وزن صدف) گفته می شود. سپس این واژه به هر چیزی که بازدارنده است اطلاق شده، مانند علم و دانش و عقل و خرد و حتی قضاوت که جلوی اختلافات را می گیرد.

در ذیل حکمت ۱۸۲ بیان کردیم که در مورد برتری سکوت و سخن گفتن در میان دانشمندان گفت و گو است: بعضی سکوت را ترجیح می دهند زیرا خطرات و آفات زبان را بسیار می دانند و در واقع نیز همین طور است چرا که گناهان کبیره فراوانی (حدود سی گناه کبیره) با زبان انجام می شود.

از سوی دیگر، بدون سخن، تعلیم و تربیت، امر به معروف و نهی از منکر، اجرای عدالت و فصل خصومت امکان پذیر نیست.

از این رو امام علیه السلام بیان دیگری می فرماید که موارد برتری سکوت و برتری سخن گفتن را در آن مشخص کرده است؛ آن جا که گفتار حکیمانه مفید و سودمند، راهنما و هدایت کننده است باید سخن گفت و آن جا که گفتار از سر جهل است، غیبت است، تهمت، افترا، دروغ، سخن چینی، مطالب بیهوده و لغو است سکوت ترجیح دارد و البته گاه پیدا کردن مصادیق این دو کمی مشکل است، هوای نفس می گوید: این گفتار حکیمانه است، بگو؛ ولیکن شرع و عقل می گویند: سخنی است بیهوده یا فسادانگیز، مگو؛ و در این گونه موارد اگر انسان بر هوای نفس چیره نشود چه بسا سخنان ناپسند را خوب و پسندیده پندارد و به سراغ آن برود و این همان چیزی است که به عنوان تسویلات نفس و تزئینات شیطان معروف است.

به همین دلیل هنگامی که از امام سجاد علیه السلام سؤال کردند که سکوت بهتر است یا کلام؟ فرمود: «هر کدام آفتی دارد. اگر کلام، خالی از آفت باشد از سکوت بهتر است».

و هنگامی که پرسیدند: به چه دلیل؟ امام علیه السلام دو دلیل جالب بیان کرد: نخست فرمود:

«لَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَا بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ بِالسُّكُوتِ إِنَّمَا بَعَثَهُمْ بِالْكَلَامِ؛ خداوند متعال انبیا و اولیا را به سکوت کردن مبعوث نکرد بلکه آن ها را به سخن گفتن مبعوث نمود.»

دیگر این که: «شما هنگامی که می خواهید فضیلت سکوت را بیان کنید از کلام استفاده می کنید ولی هرگز برای بیان فضیلت کلام از سکوت نمی توان استفاده کرد»؛

(إِنَّكَ تَصِفُ فَضْلَ السُّكُوتِ بِالْكَلَامِ وَ لَسْتَ تَصِفُ فَضْلَ الْكَلَامِ بِالسُّكُوتِ). (۱)

کوتاه سخن این که چگونه ممکن است خداوند نعمت بیان را به عنوان یکی از بزرگ ترین نعمت هایش بعد از نعمت آفرینش انسان در قرآن بیان کند، «الرَّحْمَنُ *عَلَّمَ الْقُرْآنَ* خَلَقَ الْإِنْسَانَ» و با این حال او را دعوت به سکوت نماید؟ چرا از این نعمت بزرگ الهی که امتیاز انسان نسبت به تمام جانداران است برای گفتن ذکر خدا و تسبیح و تقدیس او، برای شکر نعمت هایش، برای تعلیم و تربیت خلق، برای امر به معروف و نهی از منکر، برای حمایت از مظلوم و مبارزه با ظالم استفاده نشود؟

و نیز چگونه ممکن است خداوند و اولیایش اجازه دهند که از این موهبت بی نظیر در راه دروغ و تهمت و سخنان رکیک و اعانت ظالم و ظلم به بی گناهان بهره گیری شود؟

بنابراین همان گونه که امام علیه السلام در گفتار بسیار حکیمانه مورد بحث فرموده، نه سکوت از بیان حق، خوب است و نه سخن گفتن با جهل.

ص: ۶۸۴

[[و قال علیه السلام]]

فِي دُعَاءِ اسْتَشْقَى بِهِ

اللَّهُمَّ اسْقِنَا ذُلَّ السَّحَابِ دُونَ صِعَابِهَا.

امام علیه السلام در دعایی که برای درخواست باران کرده، عرضه می دارد:

خداوندا! به وسیله ابرهای رام به ما باران عنایت کن

نه به وسیله ابرهای سرکش (و خطر آفرین). (۱)

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این دعای پرمعنا می گوید: «این از کلمات فصیح و شگفت انگیز است زیرا امام علیه السلام ابرهای پرسروصدا را که توأم با رعد و برق و طوفان و صاعقه است تشبیه به شتران سرکشی کرده که بار خود را فرو می افکنند و سوار خود را به زمین می کوبند ولی ابرهای خالی از این هیاهو را به شتران رام تشبیه فرموده که به راحتی می توان از آن ها شیر دوشید و بر آن ها سوار شد»؛

(قال الرضی: وهذا من الکلام العجیب الفصاحه، وذلک أنه علیه السلام شبه السحاب

ص: ۶۸۵

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب تنها منبع دیگری که برای این دعای پرمعنا و زیبا ذکر کرده نهاییه ابن اثیر در ماده «زلل» می باشد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۹).

ذوات الرُّعودِ وَ البُوارِقِ وَ الرِّياحِ وَ الصَّواعِقِ بِالْإِبِلِ الصَّيِّعَاتِ الَّتِي تَقْمِصُ بِرِحَالِهَا وَ تَقْصُ بُرْكِانِهَا وَ شَبَّهَ السَّحَابَ خَالِيَهُ مِنْ تَلْكَ الرِّوَاغِ بِالْإِبِلِ الذُّلِّلِ الَّتِي تُحْتَلَبُ طَيْعَهُ وَ تُقْتَعَدُ مُسْمِحَةً .

ص: ٦٨٦

باران یکی از نعمت های بزرگ الهی است که در قرآن مجید بارها به عنوان نعمت و همچنین به عنوان آیتی از آیات حق به آن اشاره شده است این نعمت الهی گاهی خالی از ضایعات است، ابرها نرم نرم می بارند بی آن که طوفان و صاعقه و گردبادی همراه داشته باشد. امام علیه السلام در کلام خود آن ها را ابرهای رام و تسلیم شمرده، و گاه با طوفان ها و صواعق و گردبادها همراه است که در عین باریدن، ضایعات فراوانی همراه دارد. آتش صاعقه انسان ها و خانه هایی را می سوزاند و خاکستر می کند و گردباد و طوفان سبب ویرانی خانه ها و امارت ها و ریشه کن شدن درختان می شود.

به همین دلیل امام علیه السلام در دعای باران خود عرضه می دارد: «خداوندا! به وسیله ابرهای رام به ما باران عنایت کن نه به وسیله ابرهای سرکش»؛ (فِي دُعَاءِ اسْتَشْقَى بِهِ اللَّهُمَّ اسْقِنَا ذُلَّ السَّحَابِ دُونَ صِعَابِهَا).

جمعی از شارحان نهج البلاغه این کلام امام علیه السلام را طور دیگری تفسیر کرده اند گفته اند: منظور از ابرهای رام و تسلیم، ابرهای باران زا و منظور از ابرهای سرکش، ابرهای بدون باران و پرسر و صداست.

و ظاهراً مرحوم سید رضی نیز در شرح زیبایی که برای این کلام نوشته و بعداً آن را تفسیر خواهیم کرد کلام امام علیه السلام را همین گونه تفسیر کرده است.

در حالی که جمله «اسقنا» (ما را سیراب کن) به هر دو گروه از ابرها اشاره می کند. امام علیه السلام عرضه می دارد: «ما را با ابرهای رام سیراب کن نه با ابرهای سرکش». یعنی آن ها هم سیراب می کنند ولی توأم با آسیب های مختلفی هستند.

شبهه این سخن چیزی است که در دعای باران از امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است؛ در این دعا حضرت بارانی را تقاضا می کند که مایه برکت نهرها، رویش درختان، ارزان شدن ارزاق، پرنشاط شدن انسان ها و حیوان ها و پرورش زراعت ها و پرشیر شدن پستان حیوانات گردد نه بارانی که ضرر و زیان رساند و مشکلات گوناگون و پی در پی بیاورند. (۱)

نکته ها

۱- صلاه الاستسقاء (نماز باران)

در دستورات اسلامی وارد شده است که هرگاه باران تأخیر بیفتد و مردم در زحمت قرار گیرند رو به درگاه خدا آورند و بعد از سه روز روزه پی در پی به طور گروهی به خارج شهر بروند و در زیر آسمان نماز باران را که آداب خاصی دارد به جا آورند. از گناهان خود توبه کنند و خدا را به اسماء حسنایش بخوانند و دعا کنند تا باران رحمت الهی نازل گردد.

بارها و بارها تجربه شده است- و ما خود نیز تجربه کردیم که خود داستان مفصلی دارد- که باران رحمت الهی به فاصله کمی بعد از نماز استسقاء باریده است.

بسیاری از آداب آن مانند نماز عید است و در روایات آمده که اگر روز دوشنبه انجام شود بهتر است. مؤذنان پیشاپیش امام به سوی خارج شهر حرکت می کنند و نماز بدون اذان و اقامه خوانده می شود یکصد بار رو به قبله تکبیر

ص: ۶۸۸

۱- رجوع شود به مستدرک الوسائل، ج ۶، ابواب صلاه الاستسقاء، باب ۱، ص ۱۷۹، ح ۲.

می گویند و یکصد بار رو به طرف راست، تسبیح و یکصد بار رو به طرف چپ ذکر «لا اله الا الله» و یکصد بار رو به مردم «الحمد لله» می گویند و امام بعد از نماز خطبه می خواند و مردم را در آن خطبه به دوری از گناهان و قیام به واجبات دعوت می کند. ۱

در خطبه ۱۱۵ و همچنین در خطبه ۱۴۳ که پیش تر ذکر کردیم تعبیرات بسیار زیبا و پرمعنا و گویایی درباره نماز باران و چگونگی تقاضای این رحمت الهی از خداوند آمده است که به خوبی نشان می دهد امام علیه السلام در هر صحنه ای وارد بشود حق آن را به عالی ترین وجهی ادا می کند.

در این جا مناسب است از نماز باران باشکوهی یاد کنیم که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در عصر مأمون به جا آورد و مایه حیرت مأمون و اطرافیانش شد.

جریان از این قرار است: هنگامی که مأمون امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را ولیعهد خود ساخت در آن سال باران نبارید، اطرافیان مأمون و آن ها که با امام علیه السلام دشمنی داشتند گفتند: ببینید، هنگامی که علی بن موسی الرضا آمد و ولیعهد ما شد باران از ما قطع گردید. این سخن به گوش مأمون رسید و بر او سخت آمد به امام علیه السلام عرضه داشت: آیا می شود دعایی کنی تا مردم از باران بهره مند شوند؟ امام علیه السلام فرمود: آری. مأمون عرض کرد: کی انجام می دهی (آن روز، جمعه بود) فرمود: روز دوشنبه این کار را انجام می دهم زیرا شب گذشته پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم در حالی که امیرمؤمنان علی علیه السلام با او بود به من فرمود: فرزندم! منتظر روز دوشنبه باش و در آن روز نماز باران را در بیابان بخوان و بدان که خداوند باران را بر این مردم خواهد فرستاد و آن ها را از فضیلت و کرامتی که نزد پروردگارت داری باخبر خواهد ساخت (البته این احتمال نیز بعید نیست که یکی از مقدمات نماز باران گرفتن سه روز روزه است و امام علیه السلام می خواستند روز

شنبه و یکشنبه و دوشنبه را روزه بگیرند).

روز دوشنبه فرا رسید، آن حضرت به بیابان رفتند و جمعیت زیادی همراه ایشان از شهر خارج شدند، سپس امام بالای منبر رفت و حمد و ثنای الهی به جا آورد و عرضه داشت: «خدایا، پروردگارا! تو حقّ ما اهل بیت را عظیم داشتی و بر همین اساس مردم به ما توسل جسته اند، همان گونه که تو امر کردی آنان امید به فضل تو دارند و منتظر احسان تو اند، تو نیز بارانی نافع و فراگیر، بارانی بدون تأخیر و خالی از ضرر بر آنان فرو فرست، بارانی که پس از رسیدن آنان به خانه هایشان آغاز گردد». (۱)

راوی این خبر می گوید: به آن خدایی که محمّد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث ساخت سوگند که پس از دعای آن حضرت مشاهده کردیم ابرهای مترکم در آسمان ظاهر شدند و رعد و برق شدیدی پدید آمد و مردم با سرعت به سوی خانه هایشان به راه افتادند گویی از باران شدیدی فاصله می گرفتند.

امام علیه السلام خطاب به آنان فرمود: این ابر مربوط به شما نیست مربوط به فلان منطقه است. ابرها عبور کردند و گذشتند، ابر دیگری ظاهر شد فرمود: این ابر نیز مربوط به شما نیست و مربوط به فلان منطقه است؛ ده بار ابرها آمدند و رفتند.

هنگامی که ابر یازدهم ظاهر شد امام علیه السلام فرمود: این مال شماست، شکر خدا را به جا آورید و بدانید که این ابر نمی بارد تا وارد خانه هایتان شوید هنگامی که به خانه ها رسیدند باران دانه درشتی شروع به باریدن کرد به گونه ای که تمام ظرف ها و استخرها و بیابان ها پر از آب شد و مردم همگی زمزمه می کردند:

«هنیئاً لولد رسول الله کراماته؛ این کرامات بر فرزند پیغمبر گوارا باد». (۲)

ص: ۶۹۰

۱- احتمال دارد که امام از این دعا را بعد از نماز استسقاء به جا آورده و نیز محتمل است که حتی بدون نماز استسقاء این دعای پر معنی را خوانده و به سبب آن، بارانی پربرکت باریده است.

۲- بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۸۰.

از آیات قرآن و روایات اسلامی استفاده می شود که یکی از عوامل خشکسالی و کمی باران، گناهانی است که مردم مرتکب می شوند و به سبب آن از این رحمت واسعه الهی محروم می گردند.

در سوره نوح در ماجرای گفت و گوی این پیغمبر بزرگ الهی با مردم آن زمان می خوانیم که آن حضرت می فرماید: از گناهان خود استغفار کنید تا باران های پربرکت نازل گردد: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا* يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا».

و در آیه ۱۳۰ سوره اعراف می خوانیم: «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ»؛ ما آل فرعون را به خشکسالی و زیان های مالی گرفتار ساختیم شاید از راه نادرست خود باز گردند».

در ذیل خطبه ۱۱۵ این حدیث را از امام صادق علیه السلام آوردیم که می فرماید:

«إِذَا فَشَتْ أَرْبَعَةٌ ظَهَرَتْ أَرْبَعَةٌ إِذَا فَشَا الزُّنَا ظَهَرَتْ الزَّلَازِلُ وَإِذَا أُمِسَّتْ الزَّكَاةُ هَلَكَتِ الْمَاشِيَةُ وَإِذَا حَارَ الْحُكَّامُ فِي الْقَضَاءِ أُمِسَّكَ الْقَطْرُ مِنَ السَّمَاءِ وَإِذَا خُفِرَتِ الدِّمَةُ نُصِرَ الْمُشْرِكُونَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ؛ هنگامی که چهار گناه شایع بشود چهار بلا دامنگیر مردم می شود: هنگامی که «زنا» شایع شود زلزله ها آشکار می گردد و هنگامی که مردم از دادن زکات امساک کنند مرگ و میر در چهارپایان می افتد و هنگامی که حاکمان در قضا ستم کنند آسمان از باریدن باران بازمی ایستد و هنگامی که پیمان ها شکسته شود مشرکان بر مسلمین پیروز می شوند».(۱)

هنگامی که امام صادق علیه السلام فتوای نادرست ابوحنیفه را در بعضی از مسائل می شنود می فرماید:

«فِي مِثْلِ هَذَا الْقَضَاءِ وَ شِبْهِهِ تَحْبِسُ السَّمَاءُ مَاءَهَا وَ تَمْنَعُ الْأَرْضُ بَرَكَتَهَا؛ به دلیل این گونه قضاوت ها و مانند آن، آسمان آب خود را حبس

ص: ۶۹۱

سخن در این زمینه بسیار است و در این جا با ذکر کلام سید رضی که در ذیل این گفتار حکیمانه آمده و شرح لغات آن، این بحث را به پایان می بریم.

او چنین می گوید: «این از کلمات فصیح و شگفت انگیز است زیرا امام علیه السلام ابرهای پرسروصدا را که توأم با رعد و برق و طوفان و صاعقه است تشبیه به شتران سرکشی کرده که بار خود را فرو می افکنند و سوار خود را به زمین می کوبند ولی ابرهای خالی از این هیاهو را به شتران رام تشبیه فرموده که به راحتی می توان از آن ها شیر دوشید و بر آن ها سوار شد». (قال الرضی: وهذا من الکلام العجیب الفصاحه، و ذلك أنه علیه السلام شبه السحاب ذوات الرعود و البوارق و الرياح و الصواعق بالابل الصیاب التي تقمص برحالیها و تقص برکبانها و شبه السحاب خالیة من تلك الروائع بالابل الذلل التي تحتلب طیعه و تقعد مسمحه).

«رعود» جمع «رعد» و «بوارق» جمع «برق» و «صواعق» جمع «صاعقه» می باشد.

«تقمص» از ماده «قمص» (بر وزن شمس) به معنی سرکش شدن شتر است به گونه ای که پاهای جلو را بلند کند و پاهای عقب را بر زمین بکوبد و سوار خود را بر زمین بیفکند.

«تقص» از ماده «وقص» (بر وزن نقص) به معنی پرتاب کردن شخص سوار بر زمین آمده است.

«روائع» جمع «روعه» به معنی چیز وحشت انگیز است و در بعضی از نسخ «زوابع» آمده که جمع «زوبعه» به معنی گردباد است.

«طیعه» به معنی مطیع و فرمانبردار است.

ص: ۶۹۲

«تقتعد» از ماده «قعود» به معنی نشستن و «مسمحه» از ماده «سماح» به معنی رام است و در مجموع اشاره به شترانی است که به هنگام دوشیدن شیر هیچ گونه ناآرامی و نافرمانی ای نمی کنند.

ص: ۶۹۳

وَ قِيلَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ غَيَّرْتَ شَيْبَكَ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ،

[[فقال عليه السلام]]

الْخِصَابُ زِينَةٌ وَ نَحْنُ قَوْمٌ فِي مُصِيبِهِ!

يُرِيدُ وَفَاءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

به حضرت عرض کردند: چه خوب بود محاسن خود را رنگ و خضاب می کردید.

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

خضاب و رنگ بستن زینت است ولی ما عزاداریم.

(منظور امام علیه السلام رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود). (۱)

ص: ۶۹۵

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب برای این گفتار پرمعنی مدرکی غیر از نهج البلاغه ذکر نکرده است. اضافه میکنیم که مرحوم سید رضی آن را در کتاب خصائص الائمه (ص ۱۲۵) نیز آورده است.

ما به سوگ پیامبر نشسته ایم

شک نیست که خضاب کردن و زدن رنگ مناسب به موهای سفید در هنگام کهنسالی یا میانسالی، هم از نظر عرف عقلا کار مطلوبی است و هم در شریعت اسلام بر آن تأکید شده است همان گونه که بعداً به صورت مشروح تر بیان خواهیم کرد.

به همین دلیل سؤال کننده هنگامی که امام علیه السلام را با محاسن سفید شده و بدون خضاب دید سؤال برای او پیش آمد و عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! چه خوب بود محاسن خود را رنگ و خضاب می کردید؟» (وَقِيلَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ عَيَّرْتَ شَيْبَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ).

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «خضاب و رنگ بستن زینت است ولی ما عزاداریم (منظور امام علیه السلام رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است)»؛ (فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْخِضَابُ زِينَةٌ وَ نَحْنُ قَوْمٌ فِي مُصِيبِهِ يُرِيدُ وَفَاةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله).

ظاهر نسخه صبحی صالح که ما آن را متن کلام خود قرار داده ایم این است که جمله «يُرِيدُ وَفَاةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله» جزء کلام سید رضی است نه کلام امام علیه السلام در حالی که ظاهر نسخه ابن ابی الحدید که بعضی آن را ترجیح داده اند این است که آن جمله جزء کلام خود امام علیه السلام است (نَحْنُ قَوْمٌ فِي مُصِيبِهِ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله).

در این صورت تفسیرهای دیگری نمی توان برای این مصیبت ذکر کرد زیرا

خود امام علیه السلام آن را تفسیر فرموده است که منظور، مصیبت رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

ولی بنا بر این که این تفسیر جزء کلام سید رضی باشد بعضی آن را نپذیرفته اند و گفته اند که منظور، مصیبت سقیفه و پیامدهای آن در عصر عثمان و سپس در دوران حکومت امام علیه السلام نظیر جنگ های جمل و صفین و مانند آن است که دائماً امام علیه السلام با نهایت تأسف در گیر آثار مصیبت بار آن بود. (۱)

البته اگر منظور، مصیبت رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد آن نیز بعید به نظر نمی رسد زیرا مصیبت به اندازه ای سنگین بود که آثارش تا پایان عمر بر قلب امام علیه السلام سنگینی می کرد همان گونه که در حالات امام حسین علیه السلام هنگام دفن برادر ارجمندش امام مجتبی علیه السلام می خوانیم که بر سر قبر او چنین بیان کرد:

«أُأَدِّهْنُ رَأْسِي أُمَّ طَيْبٌ مَحَاسِنِي وَ رَأْسُكَ مَعْفُورٌ وَ أَنْتَ سَلِيْبٌ

آیا موهای سرم را روغن بزنم یا محاسنم را خوشبو سازم در حالی که سر تو در زیر خاک پنهان شده و تو غارت زده ای (تمام حقوق را دشمنان غارت کردند)؟». (۲)

و در حالات امام سجاد علیه السلام نیز می خوانیم که بعد از شهادت پدرش حضرت امام حسین علیه السلام تا پایان عمر همواره عزادار بود با این که حدود ۴۰ سال طول کشید.

علاوه بر آنچه گفته شد این احتمال نیز وجود دارد که طبق آنچه در احادیث معروف آمده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «زمانی فرامی رسد که محاسن تو را با خون سرت خضاب می کنند»؛ امام علیه السلام پیوسته آن زمان را انتظار می کشید تا شربت شهادت بنوشد و از شرّ اشراَر آسوده شود. (۳)

ص: ۶۹۷

۱- منهاج البراعه، ج ۲۱، ص ۵۳۹ (این بخش از منهاج به وسیله مرحوم آیت الله کمرهای نگاشته شده است).

۲- منتهی الآمال، حالات امام حسن مجتبی عالی و بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۶۰ (با کمی تفاوت).

۳- سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۰۴ ماده خضب»

به خصوص این که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«حَضَبُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ لَمْ يَمْنَعْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تُحَضَّبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ؛ پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَضَاب کرد ولی آنچه علی علیه السلام را از این کار بازداشت کلام پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بود که فرمود: روی محاسنت از خون فرقت خضاب خواهد شد.» (۱)

نکته ها

۱- خضاب و رنگ کردن موها در اسلام

در آموزه های اسلامی تأکید شده است که مسلمانان، پاکیزه و مرتب باشند و از زینت های معقول و دور از اسراف و تبذیر بهره بگیرند و به تعبیر دیگر، اسلام پیروانش را زیبا می پسندد.

در قرآن مجید به مسلمانان دستور داده شده هنگامی که به مسجد که کانون مهم عبادت است می روند لباس مزین بپوشند و زینت داشته باشند «يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»؛ ای فرزندان آدم! زینت خود را هنگام رفتن به مسجد با خود بردارید.» (۲)

و از آن جا که ممکن است بعضی از افراد نادان و سطحی نگر از این دستور تعجب کنند در آیه بعد از آن می فرماید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»؛ بگو چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی های پاکیزه را، تحریم کرده است؟».

این زینت ممکن است معنی وسیعی داشته باشد که هم زینت های جسمانی را شامل شود و هم زینت های معنوی را.

در همین باره روایات متعددی درباره خضاب و رنگ کردن مو برای مردان

ص: ۶۹۸

۱- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۶۵.

۲- اعراف، آیه ۳۱

و زنان وارد شده است و مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار یک باب تحت عنوان «الخضاب للرجال و النساء» آورده و در آن ۱۶ روایت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام ذکر نموده است.

از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام از پدرانیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین آمده است:

«أَرْبَعٌ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ الْعِطْرُ وَ النَّسَاءُ وَ السَّوَاكُ وَ الْحِنَاءُ؛ چهار چیز است که از سنت پیامبران است: عطر و داشتن همسر و مسواک و رنگ کردن موهای سفید با حنا». (۱)

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود:

«اِخْتَصَفَ بُوَا بِالْحِنَاءِ فَإِنَّهُ يُجَلِّي الْبَصِيرَ وَ يُنْبِتُ الشَّعْرَ وَ يُطَيِّبُ الرَّيْحَ وَ يُسَدِّ كُنَّ الزَّوْجَةَ؛ با حنا موهای سفید خود را رنگ کنید که بر نورانیت چشم می افزاید و موها را تقویت می کند و بوی انسان را خوش می سازد و به همسران آرامش می دهد». (۲)

در حدیث دیگری می خوانیم:

«أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِالْخِضَابِ ذَاتَ بَعْلٍ وَ غَيْرَ ذَاتِ بَعْلٍ؛ پیغمبر اکرم زنان را به خضاب کردن دستور داد هم زنان شوهردار را و هم زنان بدون شوهر». (۳)

به همین دلیل هنگامی که سؤال کننده موهای مبارک حضرت امیر مؤمنان علیه السلام را بدون خضاب دید پرسید که چرا خضاب نکرده اید؟ امام علیه السلام پاسخ معناداری به او داد و فرمود: ما عزاداریم.

۲- خضاب در اشعار شعرا

شعرای عرب و عجم در اشعار خود از زوایای مختلف به این امر نگاه کرده و اشعار نابی سروده اند.

ص: ۶۹۹

۱- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۹۷

۲- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۹۹.

۳- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۲.

یکی از شعرای عرب (به نام ابن الرومی) می گوید:

لَمْ أَخْضِبِ الشَّيْبَ لِلْغَوَانِي أَنْبَغِي بِهِ عِنْدَهُمْ وَدَادَا

لَكِنْ خِضَابِي عَلَى شَبَابِي لَبِسْتُ مِنْ بَعْدِهِ جِدَادَا

من محاسن سفید خود را برای جلب توجه زیبارویان و محبت آن ها خضاب نکردم بلکه خضاب من برای مرگ جوانی است.

شاعر معروف دیگری به نام ابوتمام می گوید:

فَإِنْ يَكُنِ الْمَشِيبُ طَغَى عَلَيْنَا وَ أَوْدَى بِالْبِشَاشِهِ وَ الشَّبَابِ

فَإِنِّي لَسْتُ أَدْفَعُهُ بِشَيْءٍ يَكُونُ عَلَيْهِ أَثْقَلُ مِنْ خِضَابِ

أَرَدْتُ بَأَنَّ ذَاكَ وَ ذَا عَذَابٍ فَسَلَّطْتُ الْعَذَابَ عَلَى الْعَذَابِ

اگر پیری بر ما طغیان کرد و شادی و جوانی را از ما گرفت

من هم او را به چیزی که سنگین تر از خضاب باشد از خود دور نمی کنم

درست است که هم پیری و هم خضاب کردن مشکلاتی دارد ولی من تصمیم گرفتم مشکل خضاب را بر مشکل پیری مسلط کنم.

شاعر فارسی زبان (کسائی مروزی) از زاویه ای دیگر به این موضوع نگاه کرده و چنین می سراید:

از خضاب من و از موی سیه کردن من گر همی رنج خوری بیش مخور رنج مبر

غرضم زان نه جوانی است، بترسم که ز من خرد پیران جویند و نیابند اثر

ص: ۷۰۰

[[وقال علیه السلام]]

مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ: لِكَادِ الْعَفِيفِ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

مجاهد شهید راه خدا اجر و پاداشش بیشتر از کسی نیست که قدرت بر گناه دارد اما خویشتن داری می کند، این فرد عقیف و خویشتن دار نزدیک است که فرشته ای از فرشتگان خدا شود. (۱)

ص: ۷۰۱

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می گوید: اکثر نسخه های نهج البلاغه این گفتار حکمت آمیز را ذکر نکرده اند ولی در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده و شاید بتوانم در آینده به آن بازگردم (و مدارکی را برای آن گردآوری کنم) (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۰) هر چند ظاهراً موفق به این کار نشد.

امام علیه السلام در کلام کوتاهی مقایسه ای میان مجاهد شهید و فرد عقیف و پاکدامن کرده و عقیف را کمتر از مجاهد شهید نمی شمرد، می فرماید: «مجاهد شهید راه خدا اجر و پاداشش بیشتر از کسی نیست که قدرت بر گناه دارد اما خویشتن داری می کند. این فرد عقیف و خویشتن دار نزدیک است که فرشته ای از فرشتگان خدا شود»؛ (مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ: لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ).

می دانیم که مقام شهیدان در اسلام بسیار والاست و مطابق حدیث معروف نبوی که در کتاب شریف کافی آمده است:

«فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ بَرٌّ حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِذَا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بَرٌّ؛ والاتر از هر کار نیکی کار نیک دیگری وجود دارد تا به شهادت در راه خدا می رسد که بالاتر از آن، نیکی دیگری نیست».

قرآن مجید و روایات، درباره شهیدان راه خدا و مقام والای آن ها سخن بسیار گفته اند.

با این حال، امام علیه السلام مسأله عفت و پاکدامنی و چشم پوشی از گناه را به هنگامی که انگیزه های شدید آن در وجود انسان زنده می شود کمتر از شهادت در راه خدا ندانسته است و این نشان می دهد که اسلام برای مسائل اخلاقی مخصوصاً عفت

نفس به ویژه در مقابل انگیزه های شدید جنسی چه اندازه اهمیت قائل است.

امام علیه السلام در تأیید این مطلب و تأکید بر آن، در پایان این سخن، عقیف و پاکدامن را همچون فرشته ای از فرشتگان خدا می شمرد و می فرماید: چنین کسی نزدیک است به مقام فرشتگان مقرب الهی برسد.

بخشی از مقاماتی که بسیاری از اولیا و انبیا پیدا کرده اند مرهون عفت نفس آن ها بوده است.

حضرت یوسف علیه السلام گرچه به دلیل عفت و پاکدامنی سال ها در زندان به سر برد و رنج های فراوانی تحمل کرد اما علاوه بر مقامات معنوی و اخروی، در دنیا سربلند و سرافراز شد و عزیز مصر، آن کشور پهناور و بزرگ گشت.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«مَنْ سَلِمَ مِنْ أُمَّتِي مِنْ أَرْبَعِ خِصَايَ إِذَا فَلَهُ الْجَنَّةُ مِنَ الدُّخُولِ فِي الدُّنْيَا وَ اتِّبَاعِ الْهَوَى وَ شَهْوَةِ الْبَطْنِ وَ شَهْوَةِ الْفَرْجِ؛ کسی که از چهار چیز خود را حفظ کند وارد بهشت می شود، دنیا پرستی، هواپرستی، شهوت شکم و شهوت جنسی» (۱).

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم:

«مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ عَفْوِ بَطْنٍ وَ فَرْجٍ؛ هیچ عبادت الهی ای برتر از این نیست که انسان در مقابل شکم پرستی و شهوت پرستی عقیف و پاک بماند» (۲).

و در نقطه مقابل عفت و پاکدامنی، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«أَكْثَرُ مَا تَلَجُّ بِهٖ أُمَّتِي النَّارَ الْأَجْوَفَانِ؛ بیشترین چیزی که امت مرا گرفتار آتش دوزخ می کند دو چیز است: شکم و شهوت جنسی».

و اگر درست دقت کنیم می بینیم که سرچشمه بسیاری از گناهان کبیره و ظلم ها و ستم ها و خونریزی ها علاقه به این دو چیز است.

ص: ۷۰۳

۱- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۷۱، ح ۱۴.

۲- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۷۰، ح ۷.

در دنیای امروز به خوبی می بینیم که شهوت مال و شهوت جنسی انگیزه بسیاری از حوادث دردناک می باشد و پرونده های جنایات در سایه آن ها رقم می خورد و به همین دلیل جهان خواران برای فریب و خرید وجدان ها از این دو عامل استفاده می کنند و بسیاری افراد ظاهراً سالمی که در این دو دام گرفتار می شوند.

همان گونه که در بحث سند این کلام حکیمانه گفتیم، کمتر کسی از شارحان نهج البلاغه این جمله بسیار پرمعنا را جزء کلمات قصار آن حضرت شمرده است و معلوم می شود در بسیاری از نسخ نهج البلاغه وجود نداشته با این که کلامی است بسیار گران بها.

ص: ۷۰۴

[[و قال علیه السلام]]

الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ.

امام علیه السلام فرمود:

قناعت ثروتی است پایان ناپذیر. (۱)

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکیمانه می گوید: بعضی این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند.

(قال الرضی: وقد روی بَعْضُهُمْ هذا الکلامَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ).

ص: ۷۰۵

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در کتاب مصادر در ذیل این کلام حکمت آمیز می گوید: عین این جمله در حکمت ۵۷ و ۳۴۹ آمده است و قبلاً به مصادر دیگر این کلام اشاره کرده ایم. (منظورش چیزی است که در ذیل حکمت ۳۴۹ آورده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۰).

گنج پایان ناپذیر!

امام علیه السلام در این جمله کوتاه و حکیمانه به نکته مهمی درباره قناعت اشاره کرده، می فرماید: «قناعت ثروتی است پایان ناپذیر»؛ (الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ).

مال و ثروت، مهم ترین وسیله برای زندگی مادی است که انسان به کمک آن به تمام خواسته های ضروری و رفاهی خود می رسد و حتی وسیله ای است برای رسیدن هوس بازان به هوس هایشان.

اما این مال و ثروت هر قدر زیاد باشد باز هم پایان پذیر است به همین دلیل بسیار دیده شده جوانانی که از پدرانشان مال و ثروت هنگفتی به ارث می برند ولی بعد از مدتی همه آن را در راه شهوات و عیش و نوش و شراب و قمار و مانند آن تلف کرده و به روز فلاکت باری گرفتار می شوند و حتی اگر انسان ثروتش را در راه های غلط مصرف نکند اما زندگی را بسیار مرفه سازد اموال رو به فنا می روند.

در این جا امام علیه السلام ما را متوجه یک سرمایه معنوی، درونی و ذاتی می کند که هرگز پایان نمی گیرد و آن، روح قناعت است.

افراد قانع زندگی ساده و بی تکلف خود را به راحتی می توانند تأمین کنند و معمولاً تهی دست نخواهند شد زیرا اداره کردن یک زندگی ساده با یک کسب و کار ساده نیز امکان پذیر است در حالی که زندگی های پرزرق و برق روز به

روز گسترده تر و پرهزینه تر می شود و حدّ توقفی ندارد و به همین دلیل حریصانی که به قناعت پشت کرده اند هرچه به دست آورند آن ها را راضی نمی کند اما قانعان همیشه از زندگی خود راضی اند.

مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی بابی تحت عنوان «قناعت» دارد که احادیث زیادی در ذیل آن آورده از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است:

«إِيَّاكَ أَنْ تُطْمَحَ بِبَصْرِكَ إِلَى مَنْ فَوْقَكَ فَكَفَى بِمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَا تُعْجِبُكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ وَقَالَ وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَإِنْ دَخَلَكَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ فَادْكُرْ عَيْشَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنَّمَا كَانَ قُوَّةُ الشَّعِيرِ وَحَلْوَاهُ التَّمْرُ وَقُوْدُهُ السَّعْفُ إِذَا وَجِدَهُ؛ از این که چشم به کسانی که (از نظر ثروت) از تو برترند بدوزی بپرهیز؛ (برای اثبات حقانیت این سخن)، آنچه خداوند به پیغمبرش خطاب کرده کافی است، فرموده که اموال و اولاد فراوان آن ها (کافران) تو را در شگفتی فرو نبرد و نیز فرموده که چشمان خود را به نعمت های مادی ای که به گروه هایی از آن ها داده ایم میفکن، این ها شکوفه های زندگی دنیاست (هدف این است که آن ها را با آن بیازماییم). و اگر وسوسه ای در دل تو درباره این امر واقع شد به یاد زندگی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باش، غذای آن حضرت از نان جو و حلوی آن حضرت خرما و وسیله آتش افروختنش شاخه درختان نخل بود». (۱)

امیر مؤمنان علی علیه السلام تفسیر زیبایی درباره حیات طیبه (در آیه شریفه «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً») کرده، می فرماید: «زندگی پاک و پاکیزه همان قناعت است».

چرا زندگی آن ها پاک و از هر نظر سالم است؟ زیرا نه افکارشان مشغول مطالبات از مردم است، نه رنج بدهکاری به این و آن دارند، نه تشویش حاصل از

ص: ۷۰۷

[[و قال عليه السلام]]

لِزِيَادِ ابْنِ أَبِيهِ وَقَدْ اسْتَخْلَفَهُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَلَى فَارِسَ وَأَعْمَالِهَا فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ كَانَ بَيْنَهُمَا نَهَاءٌ فِيهِ عَنْ تَقَدُّمِ الْخَرَاجِ:
اسْتَعْمِلِ الْعَدْلَ، وَ اخْذِرِ الْعُسْفَ وَالْحَيْفَ، فَإِنَّ الْعُسْفَ يَعُودُ بِالْجَلَاءِ، وَالْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ.

امام عليه السلام این سخن را به زیاد بن ابیه هنگامی که او را جانشین عبدالله بن عباس در منطقه فارس کرد در ضمن یک سخن طولانی فرمود و او را از گرفتن خراج و مالیات قبل از زمان به دست آمدن محصول نهی فرمود.

عدالت را پیشه کن و از خشونت و سختگیری و ستمگری بپرهیز زیرا سختگیری سبب فرار مردم از منطقه می شود و ظلم و ستم، مردم را به شورش مسلحانه دعوت می کند. (۱)

ص: ۷۰۹

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب می گوید: این سخن را آمدی در غررالحکم در حرف الف با تفاوتی آورده و این تفاوت نشان میدهد که از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۰) اضافه میکنیم که فتال نیشابوری (از علمای قرن پنجم هجری) در کتاب روضه الواعظین این کلام حکیمانه را در ضمن کلام مشروح تری از امیرمؤمنان علیه السلام عمل آورده و کاملاً روشن است که آن را منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است

هرگز مردم را تحت فشار قرار مده

از سخن بعضی از شارحان نهج البلاغه استفاده می شود که والیانی که از طرف خلفا به منطقه فارس می رفتند گاه اصرار داشتند که خراج را قبل از موعد یعنی قبل از به دست آمدن محصول کشاورزی و باغداری از مردم بگیرند و علت آن این بود که توجه نداشتند که برای گرفتن خراج باید سال شمسی را در نظر گرفت زیرا فرا رسیدن زمان محصول، مطابق سال شمسی است نه سال قمری.

اما آن ها سال قمری را معیار قرار می دادند و مردم را در فشار شدید گرفتار می ساختند به گونه ای که مردم مجبور بودند محصولات خود را به صورت پیش فروش به قیمت نازلی بفروشند و مال الخراج را پردازند و همین، سبب نارضایی شدید مردم می شد.

به همین دلیل هنگامی که امام علیه السلام می خواست زیاد بن ابیه را به جای عبد الله بن عباس به فارس و مناطق اطراف آن بفرستد توصیه مفصلی به او فرمود و او را از مقدم داشتن خراج بر زمان به دست آمدن محصول نهی کرد و فرمود: «عدالت را پیشه کن و از خشونت و سختگیری و ستمگری پرهیز زیرا سختگیری سبب فرار مردم از منطقه می شود و ظلم و ستم، مردم را به شورش مسلحانه دعوت می کند»؛ (لِزِيَادِ ابْنِ أَبِيهِ وَقَدْ اسْتَخْلَفَهُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَلَيَّ فَارِسَ وَأَعْمَالِهَا فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ كَانَ بَيْنَهُمَا نَهَاءٌ فِيهِ عَنْ تَقَدُّمِ الْخَرَاجِ: اسْتَعْمِلِ الْعَدْلَ، وَ اخَذَ

الْعَسْفَ وَالْحَيْفَ، فَإِنَّ الْعَسْفَ يُعَوِّدُ بِالْجَلَاءِ، وَالْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ).

امام علیه السلام در این بخش از کلام خود نخست به زیاد دستور عدالت می دهد سپس آثار شوم تخلف آن را بیان می فرماید. نخست بر عدالت تأکید می ورزد عدالتی که زمین و آسمان به سبب آن برپاست، عدالتی که مایه آرامش و آسایش و نظم امور است و آنگاه از خشونت و سختگیری و ظلم و تعدی (در گرفتن خراج و یا غیر آن) که نقطه مقابل عدالت است نهی می کند و می فرماید: ترک عدالت سبب می شود که مردم مزارع و باغ های خود را رها کنند و از آن منطقه به جای دیگری بروند و در نتیجه منطقه به ویرانه ای تبدیل گردد و سخت گیری گاه سبب می شود که بمانند و بر حاکم و والی بشورند و دست به اسلحه ببرند که آن هم سبب ویرانی کشور اسلام می شود.

نکته ها

۱- چرا امام علیه السلام زیاد را به این منصب گماشت؟

همان گونه که در ذیل نامه ۴۴ نیز گفته ایم زیاد در آغاز از یاران علی علیه السلام بود و در جنگ های آن حضرت با معاویه شرکت کرد و حتی قبل از صلح امام حسن علیه السلام با معاویه با آن حضرت بود ولی چیزی نگذشت که معاویه او را فریب داد و به سوی خود برد و سرانجام به یکی از مدافعان سرسخت بنی امیه مبدل شد.

بنابراین در زندگی او دو دوران مشخص وجود دارد: دوران اول، دوران سلامت فکر و ایمان به مقام ولایت علی علیه السلام و افتخار در خدمت بنی هاشم و اهل بیت علیهم السلام بودن است.

در همین دوران معاویه بارها برای او نامه نوشت یا پیکی فرستاد تا او را به سوی خود برد ولی موفق نشد.

دوران دوم: مدتی بعد از صلح امام حسن علیه السلام در حالی که او همچنان والی فارس بود و اجازه نمی داد آن منطقه در سیطره معاویه قرار گیرد، تا این که معاویه او را فریب داد و گفت: تو فرزند آن مرد چوپان نیستی، تو فرزند پدر من، ابوسفیانی بنابراین به تو زیاد بن ابی سفیان می گویم و هر چه بخواهی نزد من برای تو وجود دارد. زیاد، گرفتار هوای نفس شد و فرزندی ابوسفیان و برادری معاویه و رسیدن به قدرت های عظیم اجتماعی را بر اعتقاد باطنی خود به امیر مؤمنان علی علیه السلام ترجیح داد و به معاویه پیوست و به صورت عنصری خطرناک برای اهل بیت علیهم السلام درآمد و می دانیم که فرزندش عبیدالله بن زیاد در ماجرای شهادت شهیدان کربلا چه نقش خطرناکی داشت.

اگر می بینیم امام علیه السلام در این جا او را جانشین ابن عباس در حکومت فارس و اطراف و نواحی آن می کند مربوط به دوران نخست زندگی اوست.

او مردی بسیار هوشیار و شجاع و سخنور و بی باک بود و در هر دو دوران زندگی اش از این استعداد خود بهره گرفت. دوران اول در خدمت علی علیه السلام و دوران دوم در خدمت معاویه و در واقع در خدمت هوای نفس و شیطان. (۱)

۲- چرا زیاد را زیاد بن ابیه می گفتند؟

بعضی معتقدند که مجهول بودن پدرش سبب این تعبیر شد و بعضی می گویند که چون پدرش برده و چوپانی بود که هیچ موقعیت اجتماعی ای نداشت مایل نبود او را به نام پدرش خطاب کنند.

مادرش نیز کنیز حارث بن کلد، طیب معروف عرب بود، که به نام او نیز هرگز افتخار نمی کرد.

ص: ۷۱۲

۱- برای توضیح بیشتر به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و تنقیح المقام علامه مامقانی و شرح نهج البلاغه علامه تستری ذیل خطبه ۴۴ مراجعه کنید.

گرچه معاویه سرانجام اصرار داشت که او را فرزند نامشروع ابوسفیان بداند و برادر خویش بشمارد ولی همان گونه که در نامه ۴۴ گذشت امیر مؤمنان علیه السلام شدیداً این سخن را انکار می کند و می فرماید: «در زمان عمر بن خطاب، ابوسفیان سخنی بدون اندیشه و فکر یا بر اثر تحریک شیطان گفت (منظور این است که زیاد را فرزند نامشروع خود خواند ولی این سخن کاملاً بی پایه بود) سخنی که نه با آن، نسب ثابت می شود و نه استحقاق میراث را همراه دارد»؛

وَقَدْ كَانَ مِنْ أَبِي سُفْيَانَ فِي زَمَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَلْتَهُ مِنْ حَدِيثِ النَّفْسِ وَ نَزَعَهُ مِنْ نَزَعَاتِ الشَّيْطَانِ لَمَا يُثَبَّتُ بِهَا نَسَبٌ وَلَا يُسْتَحَقُّ بِهَا إِرْثٌ).

و به این ترتیب او را فرزند مشروع پدرش دانست و از وسوسه های معاویه که او را برادر خود می خواند برحذر داشت. هرچند همان گونه که گفتیم وسوسه ها بعد از دوران علی علیه السلام و صلح امام حسن علیه السلام کار خود را کرد و زیاد را برای همیشه گمراه و بدبخت نمود و عجب این که خود او نیز طبق بعضی از روایات به این گمراهی اعتراف کرد و درباره گذشته خود تأسف خورد ولی چه سود؟ چنان در دام معاویه و هوای نفس بود که راهی برای بازگشت پیدا نمی کرد. (۱)

۳- عدالت و سختگیری و خشونت

واژه عدالت از چیزهایی است که همه عاشق آن اند و نخستین شرط نظام جامعه اسلامی شمرده می شود ولی کمتر کسی از حکمرانان و زمامداران تاریخ توانسته اند آن را اجرا کنند جز انبیا و اوصیا که همواره در خط عدالت اجتماعی گام برمی داشتند هرچند همیشه با موانعی روبرو بودند.

با این که همه، آثار شوم ظلم و بی عدالتی را می دانند ولی از آن جا که رسیدن به

ص: ۷۱۳

۱- در این زمینه مرحوم علامه مجلسی روایت بسیار مشروحی در بحارالانوار نقل می کند که بسیار عبرت انگیز است. (بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۶۱)

مردم زمین ها را رها کرده و به نقطه های امن کوچ کردند؛ کاری که نتیجه اش ویرانی آن منطقه بود.

این سخن را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم که بعد از توصیه های متعدد به رعایت اعتدال در دعوت مردم به سوی اسلام و عبادات می فرماید:

«أَمَّا عَلِمْتَ أَنَّ إِمَارَةَ بَنِي أُمِّيَّةَ كَانَتْ بِالسَّيْفِ وَالْعُسْفِ وَالْجَوْرِ وَأَنَّ إِمَامَتَنَا بِالرَّفْقِ وَالتَّأَلُّفِ وَالْوَقَارِ وَالتَّقِيهِ وَحُسْنِ الْخُلُطِهِ وَالْوَرَعِ وَالْإِجْتِهَادِ فَرَعَّبُوا النَّاسَ فِي دِينِكُمْ وَفِيمَا أَنْتُمْ فِيهِ؛ أَيَا نَمِي دَانِي كَه حَكُومَتِ بَنِي أَمِيهِ بَا شَمَشِيرِ وَسَخْتَكِيرِي وَظَلْمِ وَسْتَمِ بُوَدِ وَ إِمَامَتِ مَا بَا مَدَارَا وَ تَأَلِيفِ قُلُوبِ وَ وَقَارِ تَقِيهِ وَ خُوشِ رِفْتَارِي وَ وَرَعِ وَ جِهْدِ وَ تَلَاشِ اسْتِ. بِنَابِرَائِنِ مَرْدَمِ رَا بَه دِينِ خُودِ وَ أَنْجَه بَه آنِ اعْتِقَادِ دَارِيدِ از این طریق دعوت کنید» (۱).

ص: ۷۱۵

۱- بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۱۷۰، ح ۱۱.

[[و قال علیه السلام]]

أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَخَفَّ بِهِ صَاحِبُهُ.

امام علیه السلام فرمود:

بدترین و خطرناک ترین گناهان گناهی است که مرتکب شونده آن،

آن را کوچک بشمرد. (۱)

ص: ۷۱۷

۱- سند گفتار حکیمانه: این گفتار حکیمانه نیز از روایات تکراری مرحوم سید رضی است زیرا عین آن با تفاوت بسیار کمی در حکمت ۳۴۸ گذشت. در آن جا بدین صورت بود: «أشد الذنوب ما استهان به صاحبه». مرحوم خطیب در ذیل همان حکمت آن را از زمخشری در کتاب ربیع الابرار و ابن قاسم در روضه الاخبار نقل کرده است و در این جا چیزی بر آن نمی افزاید. اضافه می کنیم: در غررالحکم نیز با تفاوتی به این صورت آمده است: «أشد الذنوب عند الله سبحانه ذنب استهان به راکبه». (غررالحکم، ح ۳۵۷۰).

از گناهی که کوچک می شمردی بترس!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی در باب سنجش گناهان اشاره کرده، می فرماید: «بدترین و خطرناک ترین گناهان گناهی است که مرتکب شونده آن، آن را کوچک بشمرد»؛ (أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَحَفَّ بِهِ صَاحِبُهُ).

بعضی معتقدند که گناهان را نباید به صغیره و کبیره تقسیم کرد؛ همه گناهان نسبت به مقام شامخ الهی کبیره است زیرا هر قدر شخصی که معصیتش می شود بزرگ تر باشد معصیت، بزرگ تر خواهد بود و چون خداوند از هر چیز برتر و بالاتر است هر معصیتی در پیشگاهش عظیم است.

البته این سخن از یک نظر صحیح است ولی از یک نظر می توان میان گناهان تفاوت گذاشت. گاهی ذات گناهان با هم متفاوت است؛ تفاوتی که مثلاً در میان سیلی زدن به یک شخص بی گناه یا کشتن او می باشد و تفاوتی که میان زنای با غیر محارم و زنای با محارم است.

و گاه تفاوت به سبب اصرار یا ندامت و استغفار است. ممکن است کسی گناه کبیره ای انجام دهد ولی فوراً پشیمان شود و به درگاه خدا توبه کند این گناه نسبت به گناه کسی که صغیره ای را انجام می دهد و اصرار بر آن دارد کوچک تر محسوب می شود و گاهی این تفاوت به سبب نیت گناهکار است گاهی گناهکار گناه را با ترس و وحشت و اضطراب انجام می دهد و گاه با بی اعتنائی و کوچک

شمردن گناه. به یقین دومی از اولی بزرگ تر است هر چند خود گناه هیچ تفاوتی نکند.

این از یک نظر، از نظر دیگر گناهی که انسان درباره آن بی اعتناست به آسانی دامن او را می گیرد و به او ضربه می زند ولی گناهی که در نظر او عظیم و خطرناک است کمتر به آن گرفتار می شود. درست مثل این که انسان، دشمنی را کوچک بشمرد، از چنین دشمنی ممکن است به آسانی غافل شود و ضربه بخورد ولی از دشمنی که او را بزرگ و خطرناک می شمرد در امان بماند.

در روایات اسلامی این مسأله نیز به صورت گسترده آمده است. مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه در ابواب جهاد نفس، بابی تحت عنوان «وجوب اجتناب المحقرات من الذنوب» ذکر کرده و در آن باب، چهارده روایت از معصومین علیهم السلام در همین زمینه آورده است. از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود:

«لَا تُحَقِّرُوا شَيْئًا مِنَ الشَّرِّ وَ إِنِّ صَغُرَ فِي أَعْيُنِكُمْ وَ لَا تَسْتَكْثِرُوا شَيْئًا مِنَ الْخَيْرِ وَ إِنِّ كَثُرَ فِي أَعْيُنِكُمْ فَإِنَّهُ لَا كَبِيرَ مَعَ الْإِسْتِغْفَارِ وَ لَا صَغِيرَ مَعَ الْإِضْرَارِ؛ چیزی از کار بد را کوچک نشمرید هر چند در نظر شما کوچک باشد و چیزی از کار نیک را بزرگ نشمرید هر چند در نظر شما بزرگ و فراوان باشد زیرا هیچ گناه کبیره ای با استغفار باقی نمی ماند و هیچ گناه صغیره ای با اصرار بر آن بخشوده نخواهد شد.» (۱)

از سویی دیگر هنگامی که انسان درباره گناهی بی اعتنا باشد، آن گناه تکرار می شود و روی هم انباشته می گردد و تبدیل به گناهی بسیار عظیم می شود.

همان گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«إِيَّاكُمْ وَ مُحَقَّرَاتِ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لَهَا مِنَ اللَّهِ طَالِبًا وَ إِنَّهَا لَتَجْتَمِعُ عَلَى الْمَرْءِ حَتَّى تُهْلِكَهُ؛ از گناهان کوچک بر حذر باشید زیرا از سوی خدا درباره آن مطالبه می شود و آن ها روی هم انباشته

ص: ۷۱۹

می گردد تا انسان را هلاک کند».(۱)

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم:

«وَمِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي لَا تُغْفَرُ قَوْلُ الرَّجُلِ لِيَتَنِي لَا أُؤَاخِذُ إِلَّا بِهَذَا؛ از جمله گناہانی که هرگز بخشوده نمی شود گناہی است که کسی که آن را انجام می دهد (هنگامی که به او بگویند: چرا چنین می کنی؟) بگوید: (این که گناہ مهمی نیست) کاش من با همین یک گناہ مؤاخذه می شدم».(۲)

در روایتی از حضرت مسیح علیه السلام می خوانیم:

«بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ صِهْرَ عَارِ الْخَطَايَا وَ مُحَقَّرَاتِهَا لَمِنْ مَكَايِدِ إِبْلِيسَ يُحَقِّرُهَا لَكُمْ وَ يُصَيِّرُهَا فِي أَعْيُنِكُمْ فَتَجْتَمِعُ فَتَكْثُرُ فَتُحِيطُ بِكُمْ؛ حق را به شما می گویم که گناہان کوچک و حقیر از دام های شیطان است. آن را در نظر شما حقیر می شمرد و در چشم شما کوچک می نماید تا روی هم انباشته شود و وجود شما را احاطه کند (بر حذر باشید)».(۳)

ص: ۷۲۰

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۴۷، ح ۱۱.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۴۷، ح ۱۰.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۵۰، ح ۱۱.

[[و قال علیه السلام]]

مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ

عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلَّمُوا.

امام علیه السلام فرمود:

خداوند از افراد جاهل پیمان نگرفته که دنبال علم و دانش بروند، مگر این که قبل از آن از علما و دانشمندان پیمان گرفته که به آن ها علم بیاموزند. (۱)

ص: ۷۲۱

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم کلینی در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت می فرماید: در کتاب علی علیه السلام دیدم: «إن الله لم يأخذ على الجهال عهداً بطلب العلم حتى أخذ على العلماء عهداً ببذل العلم للجهال لأن العلم كان قبل الجهل» (و همان گونه که می بینیم این کلام به آنچه در نهج البلاغه آمده کاملاً شبیه است هر چند از جهاتی متفاوت می باشد). در اوایل جلد ۸۸ بحار الانوار نیز روایات متعددی به این مضمون دیده میشود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۱). ولی به نظر میرسد که جلد ۸۸ صحیح نباشد بلکه صحیح، جلد ۲، صفحه ۶۴ است که مرحوم علامه مجلسی در آن باب، هشتاد و چهار حدیث ذکر کرده که قسمت مهمی از آنها همین معنا را تعقیب می کند.

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته بسیار مهمی در مورد فراگیری علوم اشاره کرده، می فرماید: «خداوند از افراد نادان پیمان نگرفته که دنبال علم و دانش بروند، مگر این که قبل از آن از علما و دانشمندان پیمان گرفته که به آن ها علم بیاموزند»؛ (مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلَّمُوا).

در بسیاری از کشورها در دنیای امروز تحصیل علم در حد قابل ملاحظه ای اجباری است و چنانچه فرزندی متولد شود و مثلاً به سن شش سالگی برسد و نام او برای فراگرفتن علم در هیچ مدرسه ای نوشته نشده باشد پدر و مادر او مورد مؤاخذه قرار خواهند گرفت.

این کار در دنیای ما که توجه خاصی به علوم در آن می شود چیز عجیبی نیست. مهم آن است که حدود چهارده قرن پیش، اسلام نه تنها فراگیری علم را فریضه شمرده بلکه بالاتر از آن، تعلیم دادن را بر دانشمندان واجب کرده است و منطق عقل نیز همین را ایجاب می کند. چگونه ممکن است بر افراد نادان فراگرفتن علم واجب باشد اما بر دانشمندان تعلیم دادن واجب نباشد؟

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به دو پیمان الهی می کند: پیمانی که در درجه اول است پیمانی است که از دانشمندان گرفته که علم خود را کتمان نکنند

و در اختیار مردم بگذارند، و پیمانی که از افراد جاهل گرفته که به دنبال تحصیل علم بروند. و اگر این دو پیمان در جامعه انسانی لباس عمل به خود بیوشد، جهل و نادانی ریشه کن خواهد شد.

همان گونه که در سند این کلام حکیمانه اشاره شد، در احادیث اسلامی مطالب بسیاری در همین زمینه وارد شده است، از جمله همان حدیث امام صادق علیه السلام که از جدش علی علیه السلام نقل کرده و این مطلب را به طور مشروح تری بیان می کند. می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجُهَّالِ عَهْدًا بِطَلَبِ الْعِلْمِ حَتَّى أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدًا بِبِذْلِ الْعِلْمِ لِلْجُهَّالِ إِذَا الْعِلْمُ كَانَ قَبِيلَ الْجُهْلِ؛ خداوند از جاهلان پیمانی برای طلب علم نگرفت تا این که از عالمان پیمان بذل علم گرفت زیرا علم، قبل از جهل است (و تا عالمی که علمش را در اختیار بگذارد وجود نداشته باشد مکلف ساختن جاهلان به تحصیل علم مفهومی ندارد)». (۱)

درباره همین گفتار حکیمانه حدیث جالبی از حسن بن عماره نقل شده که می گوید: روزی نزد «زهري» رفتم - بعد از آن که نقل حدیث برای مردم را ترک گفته بود - و به او گفتم: احادیثی که شنیده ای برای من بازگو، به من گفت: مگر تو نمی دانی که من دیگر برای کسی حدیث نقل نمی کنم؟! گفتم: به هر حال، یا تو برای من حدیث بگو یا من برای تو حدیث نقل می کنم، گفت: تو حدیث بگو!

گفتم: از علی علیه السلام نقل شده که می فرمود:

«مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجُهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلِّمُوا؛ خداوند از افراد نادان پیمان نگرفته که دنبال علم و دانش بروند، مگر این که قبل از آن از علما و دانشمندان پیمان گرفته که به آن ها علم بیاموزند!» هنگامی که این حدیث تکان دهنده را برای او خواندم، سکوت خود را شکست و گفت: اکنون بشنو تا برای تو بگویم. و در همان مجلس، چهل حدیث برای من روایت کرد! (۲)

ص: ۷۲۳

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۶۷، ح ۱۴.

۲- تفسیر مجمع البیان و تفسیر ابوالفتوح رازی، ذیل آیه ۱۸۷ سوره آل عمران؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۰ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۵، ص ۳۶۷.

همین مطلب را که امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه بیان کرده در حکمت ۳۷۲ با تعبیر دیگری فرموده است آن جا که قوام دین و دنیا را بر چهار اصل، استوار می شمارد و اصل اول و دوم را این قرار می دهد:

«عَالِمٌ مُسْتَعْمِلٌ عِلْمَهُ وَ جَاهِلٌ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ؛ عالم و دانشمندی که علم خود را به کار گیرد و غیر عالمی که از فراگیری علم سرباز نزند».

در آیات و روایات متعددی شدیداً از کتمان علم نهی شده است که مفهومی این است که عالم باید علم خود را در اختیار دیگران بگذارد و به افراد ناآگاه اطلاع دهد. از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«كَاتِمِ الْعِلْمِ يَلْعَنُهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْحَوْثُ فِي الْبَحْرِ وَالطَّيْرُ فِي السَّمَاءِ؛ عالمی که علم خود را مکتوم دارد همه چیز، او را لعنت می کنند حتی ماهیان دریا و مرغان هوا» (۱).

نکته

آموزش کدام علم واجب است؟

این سؤال در ذیل کلام امام علیه السلام مطرح می شود که خداوند برای تعلیم کدام علم از علما پیمان گرفته پیش از آن که از جاهلان فراگرفتن آن را پیمان گرفته باشد؟

شک نیست که علوم اعتقادی و واجبات و محرمات و اخلاق اسلامی نخستین علمی است که پیمان تعلیم آن از عالمان و پیمان فراگیری آن از جاهلان گرفته شده است.

اما علوم دیگر که قوام جامعه و نظام اجتماع بر آن استوار است مانند علم طب و علوم مربوط به صنایع و کشاورزی و دامداری و سیاست و تدبیر مَدَن و علوم مربوط به جنگ و مبارزه با دشمنان، از علمی است که فقها تصریح کرده اند که

ص: ۷۲۴

۱- کنز العمال (طبق نقل میزان الحکمه، باب التحذیر من کتمان العلم).

فراگرفتن آن واجب کفایی است و اگر من به الکفایه (به مقدار کافی) نباشد واجب عینی می گردد. بنابراین در هر دو صورت لازم است عالمان این علوم به تعلیم گروهی از ناآگاهان پردازند تا جامعه اسلامی از این جهت فقیر و ناتوان نگردد و نظام دین و دنیا به هم نریزد.

در عصر ما، کشورهای صنعتی بزرگ به سبب نیاز دیگران به صنایع آن ها، خواسته ها و افکار و فرهنگ خویش را به آن ها تحمیل می کنند و سعی در اسارت دیگران از طریق پیشرفت های علمی خود دارند، به همین دلیل بر مسلمانان لازم است که در میدان این علوم سبقت جویند و لااقل خود را به دیگران برسانند تا از قید اسارت آنان رهایی یابند.

ص: ۷۲۵

[[و قال علیه السلام]]

شَرُّ الْإِخْوَانِ مَنْ تُكَلِّفَ لَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

بدترین برادران (دوستان) کسی است که برای پذیرایی از او (ناچار باشی)

خود را به زحمت افکنی. (۱)

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکیمانه می گوید: «تکلیف (و تکلف) همیشه با مشقت همراه است بنابراین دوست پرتوقعی که انسان را به تکلف وامی دارد مایه شر است. به همین دلیل او بدترین برادران محسوب می شود»؛

(قال الرضی: لأن التکلیف مُستلزم للمشقه، و هو شرٌّ لازمٌ عن الأخ المتکلف له، فهو شرُّ الإخوان).

ص: ۷۲۷

۱- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می گوید: این گفتار حکیمانه را قبل از مرحوم سید رضی، ابن قتیبه در عیون الأخبار و ابوطالب مکی در قوت القلوب و ابو حیان توحیدی در الصدیق والصدّاقه نقل کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۱).

دوستان پرتکلف

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی اشاره کرده که دوستان خوب و بد را از هم جدا می کند. می فرماید: «بدترین برادران (دوستان) کسی است که برای پذیرایی از او (ناچار باشی) خود را به زحمت افکنی»؛ (شَرُّ الْأَخْوَانِ مَنْ تُكَلِّفَ لَهُ).

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکیمانه می گوید: «تکلیف (و تکلف) همیشه با مشقت همراه است بنابراین دوست پرتوقعی که انسان را به تکلف و می دارد مایه شر است. بنابراین او بدترین برادران محسوب می شود»؛ (قال الرضی: لأنَّ التَّكْلِيفَ مُسْتَلْزِمٌ لِلْمَشَقَّةِ، وَ هُوَ شَرٌّ لِزِمِّ عَنِ الْأَخِ الْمُتَكَلِّفِ لَهُ، فَهُوَ شَرُّ الْأَخْوَانِ).

اصولاً زندگی پرتکلف و پردردسر، همیشه مایه بدبختی و اضطراب و ناراحتی است بنابراین اگر دوستانی پیدا شوند که توقع زیادی در پذیرایی یا کمک رسانی دارند و انسان مجبور شود به خاطر آن ها خود را به زحمت بیفکند، دوستان بدی هستند.

دوست باصفا کسی است که پذیرایی ساده را به جان و دل می پذیرد و سعی می کند دوست خود را در آرامش و آسایش قرار دهد اما اگر توقعات زیادی داشت که به سبب آن، دوستش مجبور بود برای کمک به او یا پذیرایی از او خود

را به زحمت بیفکند و گاه حتی وسایل منزل خود را برای این کار بفروشد چنین دوست خودخواهی لایق دوستی نیست.

اولیاء الله و پیروان آن ها همیشه این دستور را در نظر داشتند و در برابر دوستان خود بی تکلف بودند، به سادگی از آن ها پذیرایی می کردند و با آن ها انس می گرفتند.

به عکس، کسانی در گذشته و به خصوص امروز بوده و هستند که اگر دوستان پذیرایی سنگین و پرخرجی از آن ها نکند آن را دلیل بر اهانت می دانند و از او فاصله می گیرند، در پشت سر گله می کنند و در پیش او گاه اظهار می دارند.

در مجموع، تکلف در پذیرایی از دوستان، عیوب زیادی دارد که به چهار عیب آن به خصوص می توان اشاره کرد:

نخست این که سبب می شود دوستان، کمتر یکدیگر را ملاقات کنند زیرا تشریفات پردردسر به آسانی قابل تکرار نیست.

دوم این که طرف مقابل ممکن است توانایی پذیرایی به آن شکل را نداشته باشد و سبب شرمندگی او در آینده شود.

سوم این که از ساده زیستی که مورد تأکید اسلام است دور می شوند.

چهارم این که اینگونه پذیرایی ها غالباً توأم با خودنمایی و ریاکاری است که با روح تعلیمات اسلامی سازگار نیست.

البته تکلف گرچه غالباً در نحوه پذیرایی هاست ولی ممکن است آداب دیگر را نیز شامل شود مانند چگونگی تعارف ها و جلوس در مقابل یکدیگر و سایر اموری که در دیدار دوستان انجام می شود.

ابن ابی الحدید در این جا به داستانی تاریخی اشاره می کند که از جهاتی قابل توجه است. می گوید: از حسن بن سهل (وزیر مأمون) نقل شده که گفت: روزی

ص: ۷۲۹

نزد مأمون رفتم و با سؤالی که قابل پیش بینی نبود مواجه شدم. به من گفت:

مروّت (شخصیت) یعنی چه؟ در پاسخ گفتم: منظور خلیفه را نمی فهمم تا جواب مناسبی عرض کنم. گفت: نزد عمرو بن مسعده برو و از وی سؤال کن.

می گوید: من به سراغ عمرو رفتم، اوضاع خانه او به هم ریخته و مشغول بنایی بود. روی آجری نشسته و مراقب کارگران بود. به او گفتم: مأمون دستور داده تا درباره معنای مروّت از تو سؤال کنم. صدا زد آجری آوردند و به من گفت: روی آن بنشین. در همان حال، سخنانی گفت که مقصود من در میان آن ها وجود نداشت. من از این که مورد احترام واقع نشدم و مقدار زیادی حرف های نامناسب شنیدم عصبانی شدم و به خود می پیچیدم. هنگام غذا خوردن که شد خدمتکاری آمد و دو قرص نان و مقداری خورش ساده و یک ظرف آب با خود آورد. کمی از آن تناول کردم و در حالی که از چنین برخورد اهانت آمیزی ناراحت بودم با وی خداحافظی کردم، ولی به من گفت: هر روز دوست داشتی می توانی نزد من بیایی. من چیزی در این باره به مأمون نگفتم. فکر کردم اکنون که رسماً از طرف او دعوت شدم یک روز پیش او بروم و رفتار او را ببینم و بعد با مأمون ملاقات کنم. آن روز که نزد او رفتم برخلاف انتظار با استقبال بسیار خوب او روبرو شدم. مرا در آغوش کشید و پیشانی مرا بوسید و پشت سر من به راه افتاد و در محل پذیرایی مرا در جای خوبی نشاند و در برابر من نشست و با سخنان سنجیده ای با من گفت و گو کرد. هنگام پذیرایی، ظرف های پر از میوه و غذاهای گوناگون آوردند و در سفره چیدند و پذیرایی اش از من بسیار جالب بود. هنگامی که می خواستم خداحافظی کنم دستور داد هدایای فراوانی به من دادند و مرکبی را با هدایای فراوان آماده ساخت و غلامانی را همراه من فرستاد.

بسیار تعجب کردم هنگامی که شنیدم همه آن ها را به من بخشیده است. در موقع خداحافظی گفت: اگر برادرت به دیدنت آمد به خاطر او خود را به زحمت نینداز

و به آنچه در خانه وجود دارد کفایت کن اما اگر کسی را دعوت کردی از چیزی در خدمت به او فروگذار مکن همان گونه که من در این دو جلسه با تو رفتار کردم. سپس این جمله را افزود: معنای مروت همین است. (۱)

البته عمرو بن مسعده در جلسه دوم مرتکب تکلف شده و مصداق کلام امام علیه السلام نیست ولی شاید هدف او این بوده است که کمبودها و اهانت های ظاهری جلسه اول را بدین وسیله جبران کند و از دل میهمان خود بیرون سازد.

مرحوم علامه شوشتري در شرح این عبارت، حدیثی از ابن قتیبہ دینوری در عیون الاخبار نقل می کند که این بحث را با آن حدیث پایان می دهیم. می گوید:

مردی علی علیه السلام را به مهمانی دعوت کرد. امام علیه السلام فرمود:

«نَأْتِيكَ عَلَى أَنْ لَا تَتَكَلَّفَ مَا لَيْسَ عِنْدَكَ وَلَا تَدَخِرَ عَنَّا مَا عِنْدَكَ وَكَانَ يَقُولُ: شَرُّ الْإِخْوَانِ مَنْ تُكَلِّفَ لَهُ؛ مَا دَعَوْتَ تُوْرًا اجَابَتِ مِي كَنِيْمَ وَ نَزْدَ تُو خُوَاهِيْمَ أَمْدَ بَ شَرْطِ اِيْنِ كَ بَرَايِ چِيْزِي كَ نَزْدَ تُو نِيْسْتِ تَكَلْفِ نَكْنِي وَ اَز اَنچَ نَزْدَ تُوْسْتِ دَرِيغِ نُوْرِي» وَ مِي فَرْمُوْد:

«بدترین دوستان، دوستی است که برای او خود را به تکلف و مشقت بیندازی». (۲)

ص: ۷۳۱

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۴۹

۲- شرح نهج البلاغه علامه شوشتري، ج ۱۳، ص ۴۳۸

[[و قال علیه السلام]]

إِذَا اخْتَشَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ فَقَدْ فَارَقَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

هنگامی که مؤمن، برادر باایمانش را به خشم آورد و شرمگین سازد اسباب جدایی از او را فراهم کرده است. (۱)

مرحوم سید رضی می گوید: «حشمه و أحشمه» یعنی او را به غضب آورد و بعضی گفته اند: او را شرمنده ساخت و «احتشم» به معنی طلب شرمندگی است برای دیگری و چنین کاری مقدمه جدایی از اوست؛

(قال الرضی: یقال: حَشَمَهُ و أَحْشَمَهُ إِذَا أَعْضَبَهُ، و قیل: أَخْجَلَهُ «أَوْ اخْتَشَمَهُ» طَلَبَ ذَلِكَ لَه و هُوَ مَطْنُهُ مُفَارَقَتِهِ).

ص: ۷۳۲

۱- سند گفتار حکیمانه: تنها موردی که مرحوم خطیب به عنوان منبع دیگری برای کلام فوق ذکر می کند چیزی است که در کتاب محاضرات الابداء راغب اصفهانی (از علمای قرن پنجم) آمده است. می گوید: علی علیه السلام فرمود: «اشر الاخوان من یحتشم منه ویتکلف له» (و با توجه به تفاوتی که بین نقل راغب اصفهانی و آنچه در نهج البلاغه آمده وجود دارد و روشن می شود که او منبع دیگری در اختیار داشته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۲).

اسباب جدایی دوستان

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به یکی از عوامل مهم جدایی از دوست اشاره کرده، می فرماید: «هنگامی که مؤمن، برادر باایمانش را به خشم آورد و شرمگین سازد مقدمه جدایی از او را فراهم کرده است»؛ (إِذَا احْتَشَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ فَقَدْ فَارَقَهُ).

مرحوم سید رضی ذیل این حکمت، احشام و حشمت را چنین تفسیر می کند، می گوید: «حشمه و أحشمه» یعنی او را به غضب آورد و بعضی گفته اند:

او را شرمنده ساخت یا «احتشم» به معنی طلب شرمندگی است برای دیگری و چنین کاری مقدمه جدایی از اوست»؛ (قال الرضی: یقال: حَشَمَهُ و أَحْشَمَهُ إِذَا أُغْضِبَهُ، وَقِيلَ: أُحْجِلَهُ «أَوْ احْتَشَمَهُ» طَلَبَ ذَلِكَ لَه وَ هُوَ مَظَنَّهُ مُفَارَقَتَهُ).

آنچه سید رضی گفته، یکی از تفسیرهای کلام حکیمانه امام علیه السلام است، بعضی از شارحان نهج البلاغه تفسیر دیگری ذکر کرده اند که بر اساس مفهوم دیگری است که برای حشمت گفته اند و آن این که «حشمت» به معنی حفظ خودخواهی و تشخیص در برابر دیگران و برتری جویی در مقابل دوستان است و این تعبیر در مورد حشمت پادشاهان و امرا گفته شده که در پشت پرده های کاخ ها خود را مستور می دارند و دربان ها بر درهای آن می گمارند به گونه ای که مراجعه کنندگان نه قدرت مراجعه به آن ها را دارند و نه گفت و گوی با آن ها، مگر در موارد نادر آن

هم با شرایط سنگین خاص. همین معنی ممکن است در مورد دوستان به صورت ساده تری انجام گیرد. به هر حال حجابی میان انسان و سایرین می شود و یکی از اسباب جدایی از دوستان است. (۱)

بنابراین برای گفتار حکیمانه مورد بحث سه تفسیر به نظر می رسد و ممکن است همه آن ها در مفهوم کلام امام علیه السلام جمع باشد. نخست، خشمگین ساختن دوستان، دوم، شرمنده نمودن آن ها و سوم، برتری جویی و تکبر در برابر آن ها.

هر کدام از این امور سه گانه برای جدا شدن دوستان از انسان کافی است البته ممکن است انجام یک مرتبه و دو مرتبه این کارها تأثیرگذار نباشد ولی به یقین اگر تکرار شود سبب جدایی از دوستان خواهد شد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«مَنْ أَحْتَسَمَ أَخَاهُ حُرْمَتَ وَضِئَلْتُهُ وَ مَنْ اِعْتَمَّهُ سَيَقَطُّ حُرْمَتَهُ؛ کسی که برادر مسلمانش را عصبانی یا شرمنده سازد دوستی با او حرام است و کسی که برادر مسلمانش را اندوهگین نماید احترامش از بین می رود.» (۲)

و در کتاب دعائم الاسلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

«أَكْرَمُ أَخْلَاقِ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ التَّرَاوُرُ فِي اللَّهِ وَ حَقُّ عَلَى الْمَزُورِ أَنْ يُقَرَّبَ إِلَى أَخِيهِ مَا تَيْسَّرَ عِنْدَهُ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا جُرْعَةً مِنْ مَاءٍ، فَمَنْ أَحْتَسَمَ أَنْ يُقَرَّبَ إِلَى أَخِيهِ مَا تَيْسَّرَ عِنْدَهُ لَمْ يَزَلْ فِي مَقْتِ اللَّهِ يَوْمَهُ وَ لَيْلَتَهُ؛ برجسته ترین اخلاق پیغمبران و صدیقین و شهدا و صالحین، زیارت دوستان برای خداست و بر کسی که به زیارت او می روند لازم است آنچه را نزد او میسر است برای پذیرایی از دوستش بیاورد هر چند یک جرعه آب باشد، و کسی که از این کار خودداری کند و آنچه را میسر است برای پذیرایی دوستش نبرد پیوسته در خشم

ص: ۷۳۴

۱- شرح مرحوم کمرهای بر نهج البلاغه (منهاج البراعه)، ج ۲۱، ص ۵۴۶.

۲- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۵۴.

و غضب الهی در آن روز و شب خواهد بود» (۱).

از این حدیث شریف معنی چهارمی برای احتشام استفاده می شود و آن خودداری کردن و بی اعتنایی نمودن است.

نکته: شرایط دوستی

شرایط دوستی

می دانیم که اسلام همه مسلمانان را برادر یکدیگر شمرده که این بالاترین رابطه و پیوند عاطفی در میان دو انسان است و به همه مسلمین سفارش کرده که با یکدیگر همچون دو برادر صمیمی رفتار کنند، و برای آن ها حقوق متقابل فراوانی ذکر شده که اگر جمع آوری شود خود یک کتاب خواهد شد.

به یقین به دست آوردن این چنین دوستان گرچه زیاد مشکل نیست ولی نگهداری آن ها آسان نمی باشد.

دوستان را به هنگام گرفتاری ها و مشکلات و پشت کردن دنیا به انسان می توان شناخت.

در حدیثی که مرحوم کلینی در جلد دوم کافی نقل کرده است می خوانیم:

هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام در بصره بود کسی از میان مجلس برخاست و عرض کرد: «ای امیر مؤمنان!

أَخْبِرْنَا عَنِ الْإِخْوَانِ؛ برادران حقیقی را به ما معرفی کن».

امام علیه السلام فرمود:

«الْإِخْوَانُ صِنْفَانِ إِخْوَانُ الثَّقَةِ وَ إِخْوَانُ الْمُكَاشَرَةِ فَأَمَّا إِخْوَانُ الثَّقَةِ فَهُمْ الْكَفُّ وَ الْجِنَاحُ وَ الْأَهْلُ وَ الْمَالُ فَإِذَا كُنْتَ مِنْ أَخِيكَ عَلَى حَيْدٍ الثَّقَةِ فَأَبْدِلْ لَهُ مَالَكَ وَ بَدْنَكَ وَ صَافٍ مِنْ صَافَاهُ وَ عَادٍ مَنْ عَادَاهُ وَ اَكْتَمَ سِرَّهُ وَ عَيْبَهُ وَ أَظْهَرَ مِنْهُ الْحَسَنَ وَ اَعْلَمَ أَيُّهَا السَّائِلُ أَنَّهُمْ أَقَلُّ مِنَ الْكِبْرِيَةِ الْأَحْمَرِ وَ أَمَّا إِخْوَانُ الْمُكَاشَرَةِ فَإِنَّكَ تُصَيِّبُ لِدَّتِكَ مِنْهُمْ فَلَا تَقْطَعَنَّ ذَلِكَ مِنْهُمْ وَ لَا تَطْلُبَنَّ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ مِنْ ضَمِيرِهِمْ

ص: ۷۳۵

وَ اِذْ يُدُلُّ لَهُمْ مَا بَدَلُوا لَكَ مِنْ طَلَاقِهِ الْوَجْهِ وَ حَلَاوَةِ اللِّسَانِ؛ برادران دینی دو دسته اند: برادران مورد اعتماد و برادران ظاهری. اما برادران واقعی مورد اعتماد:

آن ها به منزله دست و بال و اهل و مال انسان اند. بنابراین هرگاه به برادرت اطمینان پیدا کردی از بذل مال و تن خود درباره او دریغ مدار، با دوستانش دوست باش و با دشمنانش دشمن، اسرار و عیب او را پوشیده دار و صفات نیکش را آشکار کن و بدان ای سؤال کننده که آن ها از گوگرد سرخ (۱) کمترند. و اما برادران ظاهری: می توانی لذت همنشینی با آن ها را داشته باشی. این مقدار را از آن ها قطع مکن و بیش از این از درون آن ها چیزی نخواه. تا زمانی که با تو خوشرو و خوش زبان اند با آن ها خوشرو و خوش زبان باش. (۲)

این کلام را با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام ادامه می دهیم؛ می فرماید:

«برادران (دوستان دینی) سه دسته اند؛ گروهی همچون غذایی هستند که انسان همیشه به آن ها نیاز دارد و آن ها گروهی هستند که دارای عقل و درایت اند. دوم گروهی هستند که همانند درداند و آن ها گروه احمق و نادان اند و سوم گروهی هستند که همچون دوا (به هنگام بروز بیماری) می باشند و آن ها اشخاص فهیمه هوشیارند». (۳)

شک نیست که برای حفظ اخوت با دوستان واقعی باید تلاش و کوشش فراوان کرد. از جمله دوست را نه شرمنده بسازیم نه خشمگین و نه در برابر او برای خود جاه و جلالی قائل باشیم که امام علیه السلام در کلام مورد بحث به آن اشاره فرموده است.

در روایات اسلامی آسیب های متعددی برای صداقت و دوستی ذکر شده است که باید برای حفظ دوستی از آن پرهیز کرد از جمله امیرمؤمنان علی علیه السلام طبق

ص: ۷۳۶

۱- گوگرد سرخ ضرب المثلی است برای کمبود چیزی.

۲- کافی، ج ۲، ص ۲۴۸، ح ۳.

۳- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۳۸، ح ۱۰۷.

روایتی که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار آورده است به فرزند دلبندهش امام حسن علیه السلام می فرماید:

«لَا يُغَلِّبَنَّ عَلَيْكَ سُوءُ الظَّنِّ فَإِنَّهُ لَا يَدْعُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ صَدِيقٍ صَيْفِحَا؛ مبادا سوء ظن بر تو غلبه کند که هیچ دوستی را برای تو باقی نمی گذارد.» (۱)

و امام باقر علیه السلام می فرماید:

«إِنْ أَرَدْتَ أَنْ يَصِفُوكَ لَكَ وَدُ أَخِيكَ فَلَا تُمَازِحَهُ وَلَا تُمَارِيَنَّهُ وَلَا تُبَاهِيَنَّهُ وَلَا تُشَارَكَنَّهُ؛ اگر می خواهی محبت برادر مسلمانان برای تو صاف شود مزاح (افراطی) با او نداشته باش و ستیزه جویی و جر و بحث با او مکن و به او فخر مفروش و خصومت موز.» (۲)

در احادیث دیگری درباره حسد و گوش دادن به سخنان سخن چینان هشدار داده شده که این ها نیز دوستان را از انسان جدا می سازد. (۳)

سخن پایانی مرحوم سید رضی: هنگامی که سید رضی رحمه الله به پایان کلمات قصار می رسد چنین می گوید:

«وهذا حين انتهاء الغايه بنا إلى قطع المُختار من كلام أمير المؤمنين عليه السلام، حامدين لله سبحانه على ما من به من توفيقنا لضم ما انتشر من أطرافه، و تقرب ما بعد من أقطاره. و تقرّر العزم كما شرطنا أولاً على تفضيل أوراق من البياض في آخر كل باب من الأبواب، ليكون لاقتناص الشارد، و استلحاق الوارد، و ما عسى أن يظهر لنا بعد الغموض، و يقع إلينا بعد الشدوذ، و ما توفيقنا إلا بالله عليه توكلنا، و هو حسبنا و نعم الوكيل. و ذلك في رجب سنة أربع مائه من الهجره، و صلى الله على سيدنا محمد خاتم الرسل، و الهادي إلى خير السبيل، و آله الطاهرين، و أصحابه نجوم اليقين؛ این زمان پایان چیزی است که از کلمات امیر مؤمنان علی علیه السلام برگزیدیم. در حالی که خداوند سبحان را برای توفیق جمع آوری آن بعد از آن که پراکنده بود و از منابع مختلف، آن را به هم پیوستیم سپاس می گویم و همان گونه که از آغاز شرط کردیم صفحات سفیدی

ص: ۷۳۷

۱- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۰۹

۲- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۹۱، ح ۲.

۳- میزان الحکمه، فصل ما یفسد الصداقه» ماده صدق

را در آخر هر باب از ابواب گذاشتیم تا اگر چیزی از دست رفته باشد بر آن بیفزاییم و سخنان جدیدی از آن حضرت را به آن ملحق سازیم و اگر تفسیری برای بعضی از کلمات پیچیده آن حضرت برای ما آشکار شد بر آن بیفزاییم و توفیق ما تنها به ذات پاک پروردگار است، بر او توکل کردیم و او برای یاری ما کافی است و بهترین و کیل ماست و پایان این سخنان در ماه رجب سنه چهارصد هجری بود. درود خداوند بر سید و مولای ما محمد؛ خاتم پیغمبران و هادی به سوی بهترین راه ها و همچنین بر خاندان پاک و یاران باوفایش باد که ستارگان ایمان و یقین اند.»

خداوند! پروردگارا! با تمام وجود تو را شکر می کنیم که بعد از ۲۰ سال تلاش و کوشش، توفیق تکمیل این شرح بر کلمات بسیار مبارک امیر مؤمنان علی علیه السلام را به ما دادی. کاری که از روز ۱۳ رجب سال ۱۴۱۳ آغاز شد و درست در روز ۱۳ ماه رجب، میلاد مبارک آن حضرت در سال ۱۴۳۳، پایان گرفت.

در این لحظه دوستان از شادمانی در پوست خود نمی گنجند که توانستند خدمت ناچیزی را به پیشگاه آن فخر عالم بشریت ارائه دهند و علاقه مندان و عاشقان مکتبش را شاد سازند. مژده ای که اگر جان بر آن بیفشانیم رواست چرا که مایه افتخار و آرامش روح ماست.

حقیقت این است که نهج البلاغه کتابی است بی نظیر، آفتابی است بی غروب، ستاره ای است درخشان بر تارک قرون و اعصار، پیامی است روح پرور و ندایی است آسمانی که از عمق جان بزرگ مرد جهان بشریت برخاسته و به همین دلیل بر عمق جان ها می نشیند و تا انسان در گلستان این کلمات روح پرور سیر نکند و از گل هایش نچیند از بوی آن سرمست نمی شود.

پروردگارا! تو را شکر می گوئیم که ما را قرین این افتخار ساختی و علی رغم

مشکلات فراوان زندگی که هر کسی را دربر گرفته این موفقیت را از ما دریغ نداشتی.

بارالها! تو را به عظمت این معلم بزرگ جهان انسانیت و کلمات دلنشین و انسان پرور آسمانی اش سوگند می دهیم که توفیق عمل به آن را به همه ما و تمام مسلمین جهان مرحمت کنی و ما را از آن بهره مند سازی. امیدواریم دسته جمعی در حضور آن حضرت در بهشت جاویدان از جمال پرنورش بهره مند شویم و امیدواریم که حتی غیر مسلمانان حق طلب از آن بهره مند شوند آن گونه که توفیق را نصیب گروه بیدادگری کردی که عهدنامه او به مالکک اشتر را به عنوان سندی نورانی در آیین کشورداری در سازمان ملل به زبان های مختلف منتشر ساختند و شعاع آن کلمات نورانی در آن فضای ظلمانی درخشید.

در این جا از همه دوستان دانشمند و پرتلاش و پراستقامت که در این بیست سال کمک کردند صمیمانه تشکر می کنم و اجر جزیل آن ها را از خداوند بزرگ می طلبم.

قم-ناصر مکارم شیرازی

۱۳ رجب ۱۴۳۳ هجری قمری

سال ۱۴۳۳ هجری قمری

ص: ۷۳۹

(شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه)

از دیگر آثار پربار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّه العالی) که بعد از فراغت از «تفسیر نمونه» و تفسیر موضوعی «پیام قرآن» با همکاری جمعی از دانشمندان و محققان حوزه علمیه قم که نامشان در آغاز کتاب آمده، تدوین شده است، شرح جامع و روانی بر نهج البلاغه است؛ برای آگاهی بیشتر، گزارشی فشرده درباره این اثر در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد.

۱. اهداف اصلی

انگیزه‌های تدوین این کتاب در دو نکته مهم خلاصه می‌شود: نخست، جامعیت کتاب ارزشمند و گران سنگ نهج البلاغه برای هدایت جامعه بشری، و دیگری، غربت و مظلومیت این کتاب که میان مسلمانان، حتی شیعیان آن حضرت کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

حضرت آیت الله العظمی مکارم در صفحات نخستین جلد اول درباره انگیزه اصلی تألیف این کتاب چنین می‌گوید:

نهج البلاغه «گنجینه بزرگ معارف اسلام»، «عالی‌ترین درس برای تعلیم و تربیت انسان‌ها»، «بهترین سرمایه خودسازی و تهذیب نفس» و «مؤثرترین برنامه برای ساختن جامعه‌ای سالم، پاک و سربلند» است.

معظم له در همین صفحات به آشنایی بیشتر خود با نهج البلاغه در «زندادان ستم شاهی» در سال ۴۲ اشاره می کند و اینکه در آن مدتی که زندانی بوده فرصت خوبی برای مطالعه دقیق تر این کتاب برای وی فراهم شده است، آنگاه می نویسد: «آن ایام متوجه شدم که نهج البلاغه چیزی فراتر از آن است که ما فکر می کنیم؛ خود را با دریایی از علم و دانش روبه رو دیدم که با مهم ترین مسائل زندگی انسان در تمام ابعاد معنوی و مادی سر و کار دارد، دریایی موج و خروشان، که گوهرهایش را همراه امواجش به ساحل می پاشد و ساحل نشینان خود را غرق در انواع مواهب معنوی و مادی می کند، ولی غواصان تلاشگر سهم بیشتری دارند.

آن روز فهمیدم چقدر محروم اند کسانی که با داشتن چنین گنجینه گرانبهایی از آن بی خبرند، و دست به سوی دیگران دراز کرده و آنچه را خود دارند، از بیگانه تمنا می کنند!».

آنگاه به انگیزه دوم اشاره می کند که نبودن شرح جامع و به روز برای نهج البلاغه است و می نویسد: «در طول تاریخ اسلام، شروح متعددی بر نهج البلاغه نوشته شده، و علمای عالی قدری چه در گذشته و چه در عصر ما برای تبیین و تفسیر و کشف گنجینه های آن کوشیده اند و خدمات پرارزشی انجام داده اند، ولی انصاف این است که نهج البلاغه هنوز دست نخورده است، هنوز مظلوم است هنوز تلاش های بسیار فراوان دیگری را می طلبد.

مخصوصاً در عصر و زمان ما که عصر مشکلات پیچیده جوامع انسانی، عصر ظهور مکتب های مختلف فکری، و عصر تهاجم بر اعتقادات و اخلاق و تقوا و فضیلت از سوی دنیاپرستان و جهان خواران است، تا راه را برای رسیدن به منافع آلوده و نامشروعشان هموار سازند. آری، در این عصر، نهج البلاغه می تواند گره های سخت و دشوار زندگی انسان ها را به خوبی بگشاید و به همین دلیل باید امروز تلاش و کوشش بیشتری به صورت گروهی برای کاربردی ساختن حقایق و دقایق نهج البلاغه صورت پذیرد».

معظم له در بخش دیگر از همین کتاب، پس از گزارشی از شروح نهج البلاغه می نویسد: «ولی با این همه باید اعتراف کرد که گویی این کتاب بزرگ هنوز دست نخورده است و نیاز به شروح فراوان دیگری دارد که باید گوهرهای معانی آن را از درون صدف الفاظ بیرون کشند و در دریای بیکران نهج البلاغه به غواصی پرداخته، لؤلؤهای معانی را خارج سازند و نیازهای این عصر و زمان، و اعصار و ازمنه آینده را از آن بیرون کشند زیرا ابعاد نهج البلاغه همچون ابعاد وجود علی علیه السلام آن چنان وسیع و گسترده است که به این آسانی نمی توان به همه آن دست یافت».

۲. ویژگی های این شرح

این کتاب ارزشمند با آن انگیزه هایی که بیان شد و اینکه درصدد ارائه شرح جامع تر و تازه ای بر نهج البلاغه است، امتیازات و ویژگی هایی دارد که در ۲۰ عنوان خلاصه می شود:

۱. این شرح توسط نویسنده ای توانا با کوله باری از دانش و تجربه نویسندگی و پس از نوشتن ده ها جلد کتاب- با همکاری جمعی از دانشمندان حوزه علمیه قم- به نگارش درآمده است. آیت الله العظمی مکارم شیرازی پس از تدوین کتب مختلف مخصوصاً تدوین «تفسیر نمونه» و «پیام قرآن» و تجربه کار جمعی، به نگارش این کتاب روی آورده است و این، امتیاز مهمی است. ایشان در مقدمه پیام امام علیه السلام در همین باره می نویسد: «...بعد از توفیقی که در «تفسیر نمونه» و «پیام قرآن» بحمدالله نصیب این حقیر و جمعی از یاران باوفا شد و سبب حرکت جدیدی در کارهای قرآنی و نفوذ بیشتر قرآن و تفسیر در مجامع علمی بلکه غالب خانه ها گردید، گروهی از اهل فضل گفتند که اکنون «نوبت نهج البلاغه فرارسیده است» و باید کاری مشابه تفسیر نمونه روی آن انجام گردد، بلکه با استفاده از تجربیات گذشته، کاری پخته تر و جالب تر صورت گیرد».

شخصیتی به شرح و تفسیر این کتاب گران سنگ همت گماشت که خود در جهان اسلام شناخته شده و در مقام افتاء و مرجعیت شیعیان است. کسی که هزاران تن، از خرمن دانش او بهره گرفته اند و شاگردان فراوانی را در عرصه عقاید، فقه، اصول، تفسیر و دیگر علوم اسلامی پرورش داده است. به ویژه آنکه پیش از این، دو تن از دانشمندان و فضیلتی حوزه علمیه قم یعنی مرحوم حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدجعفر امامی و حجت الاسلام والمسلمین محمدرضا آشتیانی ترجمه و شرح فشرده ای بر نهج البلاغه زیر نظر معظم له نوشته و آن را منتشر ساخته بودند. همه این دانش و تجربه و قلم در خدمت شرح گسترده ای بر نهج البلاغه قرار گرفت. روشن است که ره آورد آن، شرح خوبی بر نهج البلاغه خواهد بود.

۲. از دیگر ویژگی های این شرح، تدوین آن به صورت گروهی است. این استاد که به کار گروهی و جمعی اعتقادی کامل دارد و معتقد است که کار جمعی، هم به اتقان کار می افزاید، هم از خستگی ها می کاهد، چرا که هر کسی گوشه ای از کار را به عهده می گیرد و هم سبب رشد و پرورش نیروهای مستعد می گردد، در تدوین این کتاب نیز دو تن از یاران گذشته و همکاران تفسیر نمونه و چند تن از یاران تازه نفس را به کمک گرفت. همه این اعضا از فضلا و دانشمندان بوده و در مراکز علمی به تحقیق و تدریس مشغول اند. حضور فعال این گروه، نشاطی تازه و رونقی نو به جلسه تدوین شرح نهج البلاغه بخشید و در طول نگارش این شرح، بر تجربه آنان نیز افزوده شد و هر چه پیش رفتند، پختگی و اتقان کار نیز افزایش یافت.

۳. نوشتن کتاب با قلمی روان و قابل استفاده برای عموم مردم، از دیگر ویژگی های این شرح است. این شرح به گونه ای نوشته شده که علاوه بر دانشمندان و فرهیختگان، همه علاقمندان به فهم نهج البلاغه بتوانند از آن استفاده نمایند. بحمدالله سادگی و روانی قلم هرگز از اتقان و دقت کار نکاسته

است؛ یعنی دقت را در کنار روان بودن، جامعیت را در عین قابل فهم بودن و ژرفایی را همراه با سادگی گرد آورده است.

۴. همه فصول و فرازهای نهج البلاغه مورد توجه بوده است. برخلاف غالب شروح که تنها بخش های مورد نظر خویش را مورد توجه قرار داده و از فرازهایی که برای آنها جلب نظر نمی کرده، به سرعت گذشته اند، نویسندگان این شرح، در پی شرح جمله به جمله و تفسیر همه فرازها و فصول هر بخش بوده و هیچ قسمتی را از نظر دور نداشتند.

۵. از دیگر ویژگی های این شرح، توجه خاص به پیوند جمله ها و بخش های یک خطبه و یا نامه و به طور کلی کلمات امام امیرالمؤمنین علیه السلام است. همان گونه که در قرآن کریم، میان آیات، پیوند منطقی برقرار است، نهج البلاغه نیز که رشحاتی از کلمات الهی دارد و از امامی فصیح و بلیغ صادر شده، به یقین با پیوندی منطقی همراه است. کشف این پیوندها در هر فراز و فصل و تعقیب اهداف مرتبط با یکدیگر در این کلمات زیبا از دیگر ویژگی های این شرح است.

چیزی که در بسیاری از شروح، مورد توجه قرار نگرفته و هر جمله جداگانه تفسیر شده است.

۶. در این شرح به روح کلی حاکم بر مجموع خطبه ها و نامه ها توجه خاص شده است. بر این اساس، همه بحث ها در محدوده آن روح کلی قرار گرفته و از پرداختن به مطالب حاشیه ای و غیر ضروری پرهیز شده است. گاهی در برخی از شرح ها دیده شده که مطلبی فرعی از امام علیه السلام مورد توجه نویسنده محترم قرار گرفته و در صفحات زیادی به شرح آن پرداخته به گونه ای که از مطلب اصلی که روح حاکم بر آن کلمات می باشد، دور شده است. اما سعی نویسندگان پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام بر این بوده که روح کلی حاکم بر کلام حضرت را نادیده نگیرند و بیشتر به شرح و تفسیر آن توجه کنند.

۷. در فرازهای کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام واژه‌های مشابه، فراوان دیده می‌شود، برخی از شارحان محترم بدون حلّ این واژه‌ها آنها را تأکید یکدیگر و تنوع در بیان مطالب می‌دانند؛ در حالی که در این شرح، اصل در تفسیر جمله‌ها بر تأسیسی بودن گذاشته شده، به این معنی که هر واژه و هر جمله‌ای معنای خاصّ خود را دارد و تا آنجا که می‌توانیم لازم است از هر جمله‌ای پیام تازه‌ای را دریافت کرده و به تأکیدی بودن بسنده نکنیم.

۸. تلاش برای حلّ مشکلات کلمات، جمله‌ها و فرازهای پیچیده از دیگر امتیازات این شرح است؛ برخی از شارحان گاه بدون تفسیر کلمات و جمله‌های آن حضرت، فقط به مباحث استطرادی گاه تاریخی گاه ادبی پرداخته و عنایتی به حلّ نهایی جمله‌ها و عبارات نکرده‌اند؛ اما در این شرح (پیام امام علیه السلام) تلاش نویسندگان بر آن است که پیچیدگی کلمات را حلّ کرده و برای فهم مقصود امام علیه السلام از بیان این تعبیرات، تلاش نمایند و آن را برای خوانندگان با بیان ساده بنویسند.

۹. در هر خطبه، نامه و یا کلمه حکمت آمیز، به اسناد آن-در غیر نهج البلاغه- توجه شده و از کتاب‌هایی که درباره اسناد نهج البلاغه نگارش یافته بهره گرفته شده است. هر چند بلندای محتوا و فصاحت و بلاغت نهج البلاغه آن را از ذکر سند بی‌نیاز می‌سازد زیرا معلوم است که چنین کلماتی از غیر امامی آگاه، صادر نمی‌شود؛ اما با این حال، برای رفع پاره‌ای از شبهات، دانشمندانی-همچون سید عبدالزهراء خطیب با نوشتن کتاب «مصادر نهج البلاغه و اسانیده»-در پی آن برآمده‌اند که کلمات حضرت را به کتاب‌های قبل از دوران سید رضی مستند سازند و روشن نمایند که غالب این سخنان نورانی، غیر از نهج البلاغه مصادر دیگری نیز دارد. در پیام امام امیرالمومنین علیه السلام به این نکته نیز توجه خاصّ گردیده و در پاورقی هر خطبه، نامه و کلام قصار به آن پرداخته شده و از کتاب مذکور و دیگر کتب در این باره استفاده شده است.

۱۰. نکته مهم دیگر، تفسیر لغات مشکل نهج البلاغه به صورت روان و ساده

و با ریشه یابی کامل است که با استفاده از منابع مختلف لغت در پاورقی و گاه در متن آمده است.

۱۱. مطالبی که نیاز به توضیح و شرح دارد، در پایان هر فراز، تحت عنوان «نکته‌ها» بیان می‌شود؛ مثلاً اگر یک جا امیرمؤمنان علیه السلام جمله‌ای درباره «طلحه» و یا «زبیر» بیان فرموده، در بحث نکته‌ها به شخصیت و زندگی نامه آنها پرداخته شده است و یا اگر حضرت، خودش را نخستین کسی معرفی می‌کند که اسلام آورده، در بخش نکته‌ها ادله روشن دیگری برای این مطلب و دفع شبهات آمده است، و همچنین هنگامی که آن حضرت مطلبی درباره «امر به معروف و نهی از منکر» بیان داشته، اهمیت و ابعاد دیگر این دو فریضه، در نکته‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱۲. از امتیازات دیگر این شرح، توجه به ریشه‌های قرآنی کلمات آن حضرت است. کلمات امیرمؤمنان علی علیه السلام منشأ و حیانی دارد و در بسیاری از موارد، شرح و تفسیر معارف و حقایق قرآنی است؛ از این رو، تا جایی که ممکن است، فرازهای سخنان آن حضرت با قرآن پیوند زده شده و آیاتی از قرآن در همین باره مورد استناد قرار می‌گیرد.

۱۳. دورنمای خطبه‌ها و نامه‌ها در آغاز بحث، تحت عنوان «خطبه (یا نامه) در یک نگاه» بیان می‌شود تا خواننده از ابتدا به طور اجمال در جریان سخنان پربار آن حضرت قرار گیرد.

۱۴. پیوند نکات اجتماعی، تاریخی و تربیتی با مسائل روز، از دیگر امتیازات این شرح است. در این کتاب سعی شده سخنان حضرت با آنچه امروز مورد نیاز است تطبیق داده شود و به اصطلاح، «به روز» و «کاربردی» عرضه گردد. چرا که کلمات آن حضرت هر چند در واقعه‌ای خاص و ماجرای ویژه صادر شده، اما انتخاب کلمات و جمله‌ها توسط آن امام بزرگوار برای بیان آن واقعه و تحلیل آن، فرا زمانی، فرا مکانی و فرا شخصی است. آن حضرت به گونه‌ای به تحلیل آن

قضایا می پردازد و گاه قواعدی عام و جملاتی بنیادین بیان می کند که در تمام عصرها و برای همه نسل ها قابل استفاده است. تحلیل این بیان ها و تطبیق آن بر مشکلات عصر حاضر و پندآموزی از آن برای حل مشکلات، از دیگر امتیازات این شرح است.

۱۵. قلم منصفانه و به دور از تعصب و توهین، امتیاز دیگر این شرح است.

استاد بزرگوار و نویسندگان محترم این کتاب ضمن پابندی به اصول مذهب شیعه و دفاع منطقی از آن و همچنین نقد صحابه، هرگز از خط اعتدال خارج نشده و از توهین و خشونت در کلام استفاده نکرده اند. به اعتقاد آیت الله العظمی مکارم شیرازی بیان استدلال و منطق قوی پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام، نیازی به تندی و توهین ندارد؛ می توان از حقانیت شیعه دفاع کرد، در عین حال از دایره منطق خارج نشد و مؤدبانه و متین نوشت.

۱۶. شأن ورود کلمات آن حضرت - در مواضع حساس و تأثیرگذار - با نگاه به تاریخ و عصر بیان این خطبه ها و نامه ها و کلمات (تا جایی که ممکن بوده) مورد توجه بوده است. به یقین، دانستن زمان و مکان و شأن ورود کلمات آن حضرت، سرنوشت ساز است و نقش مهمی در تفسیر سخنان ایشان دارد. مثلاً هنگامی که آن حضرت می فرماید:

«إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ» (نامه ۶) هرگز نمی خواهد نقش نص را در امامت نادیده بگیرد؛ بلکه در مقام استدلال در برابر معاویه از این کلمات استفاده می کند؛ چرا که مخاطب این نامه حضرت، معاویه پس از امتناع از بیعت است؛ توجه به زمان تدوین این نامه و مخاطب آن، رافع برخی از شبهات است.

۱۷. توجه به شروح مهمی که بر نهج البلاغه نوشته شده است و استفاده از آنها و یا نقد و ارزیابی سخنان شارحان محترم، در نگارش این شرح مورد عنایت خاص بوده است.

۱۸. توجه به سایر کلمات حضرت در شرح یک خطبه، نامه یا کلمه قصار و نیز توجه جدی به روایات سایر ائمه هدی علیهم السلام، روشنی و جذابیت خاصی بر آن افزوده است.

۱۹. برخلاف بعضی از شارحان عزیز که هر قدر به آخر نهج البلاغه نزدیک تر شده اند انگیزه شان در ادای حق مطلب، کاهش یافته و به اختصار از آن گذشته اند، این شرح هر چه به آخر نزدیک تر می شود پربارتر می گردد.

۲۰. با وجود این همه تلاش، نویسندگان این شرح، پرونده ها را برای تجدید نظرها و تکمیل های آیندگان باز نگه داشته و از هر پیشنهاد سازنده ای استقبال می کنند.

۳. شیوه نگارش

شیوه نگارش این شرح بدین صورت است که قسمت هایی از کلمات حضرت میان اعضای نویسندگان تقسیم می شد و هر یک، بخش مربوط به خود را با توجه به شروح مهم نهج البلاغه تدوین می کرد و در جلسه مشترک که هر روز صبح (غیر از جمعه ها) ساعت ۷-۸ با حضور حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی تشکیل می شد، می خواند؛ این نوشته ها پس از قرائت در جلسه، در اختیار استاد قرار می گرفت. معظم له نخست مواضع مبهم را مشخص می کردند، سپس با مطالعاتی که از قبل داشتند، شروع به املا نموده و جملات هر فراز را شرح می دادند و یکی از اعضای جلسه املا می نوشت. (۱) در این میان، دوستان حاضر نیز اگر نکته ای به خاطرشان می رسید، بیان می کردند و معظم له آنها را نیز مورد توجه قرار می داد.

ص: ۷۴۹

۱- سال ها برخی از دوستان، املا می استاد را در ورقه های مخصوص می نوشتند ولی از سال ۱۳۸۵ یکی از دوستان جلسه، فی المجلس املا می استاد را با رایانه همراه، تایپ میکرد و همین، سبب سرعت کار گردید.

گاهی برای تعمیق و تکمیل بحث نیاز به مطالعه و دقت بیشتری بود بنابراین، نویسنده آن فراز، آن را کامل تر کرده و در جلسه بعد ارائه می داد که گاه در لابه لای شرح و گاه تحت عنوان نکته ها نوشته می شد.

پس از آنکه یک جلد، کامل می گردید، نوشته ها به ویراستار سپرده می شد و پس از ویرایش، بار دیگر در اختیار استاد قرار می گرفت و ایشان تیرهای مناسب را برای شرح و تفسیر و نکته ها انتخاب کرده و یک بار دیگر ترجمه های متن نهج البلاغه را نیز مورد بازبینی قرار می دادند. جلد کامل شده پس از غلطگیری نهایی، برای چاپ به ناشر سپرده می شود.

۴. ره آوردها

این تلاش سترگ که از سال ۱۳۷۱ آغاز شد و در سال ۱۳۹۱ به پایان رسید، مورد استقبال دانش پژوهان معارف علوی قرار گرفت. اکنون هر محقق و مدرس برای تحقیق و تدریس نهج البلاغه به این شرح جامع نیازمند است.

خطبای زبردست؛ پژوهشگران معارف اسلامی و تاریخ اسلام و استادان حوزه و دانشگاه از این کتاب بهره می گیرند، هرچند برخی از پژوهشگران و اندیشمندان هنوز از این اثر قویم اطلاع کافی ندارند، که امیدواریم با آگاهی بخشی، این کتاب زندگی ساز، در سیر مطالعاتی همه حقیقت جویان قرار گیرد.

جامعیت و اثربخشی این شرح موجب شده است که در سال ۱۳۸۲ به عنوان کتاب سال ولایت معرفی شود و از آن تجلیل گردد. همچنین مجلداتی چند از این شرح به زبان عربی چاپ و منتشر شده و در بعضی از مؤسسات آموزشی نیز به صورت کتاب درسی درآمده است.

۵. معرفی همکاران

اعضایی که حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی آنان را برای همکاری

دعوت نمودند، هشت نفر بودند که دو تن از آن‌ها، پس از چند سال، به دلیل اشتغالات دیگر، موفق به همراهی نشدند. همچنین دو تن از یاران پرتلاش نیز به دیار باقی شتافتند و در این سال‌ها یک تن نیز به این جمع افزوده شد. مجموعه همکاران گذشته و حال بر اساس حروف الفبا عبارت‌اند از، حجج اسلام والمسلمین آقایان:

۱. محمد رضا آشتیانی ۲. مرحوم محمد جعفر امامی رحمه الله ۳. محمد احسانی فر ۴. محمد جواد ارسطا ۵. مرحوم ابراهیم بهادری رحمه الله ۶. عبدالمهدی توکل ۷. مهدی حسینیان قمی ۸. سعید داودی ۹. احمد قدسی.

یادآور می‌شود که آقای مهدی حسینیان در تدوین یک جلد با این مجموعه همکاری داشته و آقای محمد احسانی فر در تدوین سه جلد. مرحوم آقای ابراهیم بهادری تا جلد هفتم همکاری فعالی داشتند. ایشان در تابستان ۱۳۸۴ به رحمت ایزدی پیوستند. مرحوم آقای محمد جعفر امامی تا بخشی از جلد دهم همکاری مستمر و تأثیرگذاری با این مجموعه داشتند که ایشان نیز در تابستان ۱۳۸۷ به لقای حق پیوستند (رحمه الله علیهما رحمه واسعه). جناب آقای سید عبدالمهدی توکل (که علاوه بر همکاری علمی، زحمت تایپ را نیز در جلسه به عهده داشتند) از جلد نهم به این مجموعه پیوستند. چند نفر از این نویسندگان، از استادان برجسته حوزه علمیه قم بوده و برخی از آن‌ها، علاوه بر حوزه از استادان مراکز دانشگاهی نیز هستند.

امیدواریم همه این تلاش‌ها، در مسیر غربت زدایی از این کتاب مهم و فاخر، مؤثر بوده، سیل تشنگان فهم کلمات علی علیه السلام را سیراب نماید و برای نویسندگان این اثر ذخیره یوم المعاد گردد.

آمین یا رب العالمین سعید داودی

(از همکاران علمی پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام)

۱۳۹۱/۳/۱۶

ص: ۷۵۱

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

